محمد رضای سمندر ابوالوردی

کاندا میرای ملا حیدر ساکی عیسوند

فیم را در کو ماره الاغ

ارده کوکا چه شق نده

سه بوس ز کرد ارکو

چو بود از ازلیات ذات تنی
نیا بد کسی مکین جز در مکانی
جسیم نفا بے نشان ولا مکانی

لا مکانرا مکین که داده نشان

کسی ندیده مکین جز مکان
چون مکین لازم آمد پس مکان

حق شناسا بسر اگر الفت که تو ئے ذات پاک
کے شناسا جو مجھ سا ہو شناسا کو تو ئے منزه از مکان

کسی ندیده مکین جز مکان لا مکانرا مکین که کرد نشان
جون مکین لازم آمد پس مکان
لا جرم ذات اقدس منزه آن مکان
پاکی
اسی جاه افرین کجا و مکان

و الکتاب شرح الاحتجاج الاحتجاج للشیخ ابو علی الطبرسی صاحب تفسیر جوامع الجامع
موسوم بکشف الاحتجاج والکاشف عنه وکذا مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا بعد از رسیدن انبیا و اوث کتاب
کریم و قرآن حکیم بنص خدا و نص رسول و امام معصوم و آل
اطهار و عترت ابرار اند که مرتبهٔ امامت و منزله و لایت که مقام
سروری بر همه آفرینش به فضیلت دانش و بینش است بایشان
مفوض شده و چراغ ایمان در هر گوشهٔ دل تاریک از انوار عرفان
ایشان روشن گشته و در ظلمات ضلالت نور ولایت ایشان چون
ماه که گوهر شب چراغ بحر اخضر افلاک است بر آسمان هدایت شب
افروزی مینماید محبت ایشان نشان صدق و نفاق و عداوت
ایشان دلیل کفر و نفاق است و حق تعالی اعداء ایشانرا که انکار
نص جلی در شان ولایت ایشان کردند کافر و مرتد شمرده
مؤمنان صادق و مخلصان موافق را از کفر و ارتداد ایشان خبر
داده و بشارت ظهور مفروض الطاعة بایشان رسانیده ...
که فرموده یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم ... ای آنانکه ایمان آورده اید

و بعضی از دعاة و ایقان ارا سنه مَن یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ انکسانیکه
کافر و مرتد خواهند شد از دین خود از شما بعد از سعادت هدایت
فرا دین کفر و ضلالت خواهند داد فَسَوْفَ یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ
زود باشد که بیاورد حق تعالی از برای دفع

و مقتدای ایشان باشند مراد شیعه و محبان
امیر المومنین است علیه الصلواة والسلام و در این سخن اشعار
است بآنکه تواضع در راه خدای تعالی باید که با ایشان باشد و
ایشانند که سزاوار تعظیم و تکریم اند أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ بعزت و
رفعت باشند با کافران حسود و سرکشی و تکبر نمایند با مخالفان
عنود مراد آنانند که بانکار نص علی مرتد شده اند چون ابوبکر
و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه و عبد الرحمن و معاویه
و نظر ایشان لعنهم الله یُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ جهاد و قتال
کنند در راه خدا با آن گروه گمراه اعدا وَلَا يَخَافُونَ فِي اللّٰهِ

لَوْمَةَ لَائِمٍ و نترسند بشدند در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده
یعنی تصلب ایشان در دین بمرتبه باشد که از ملامت متعاقل
نترسند و در عداوت اعدای دین تهاون ننمایند ذٰلِكَ فَضْلُ
اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این مرتبت و منزلت عطای حق تعالی است
میدهد آنرا که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و خدای تعالی صاحب
فضل و عطا گشاده فراسنده و داناست بآنان که لیاقت این فضل و
عطا دارند یعنی افعال الهی مستند بدواعی علم و حکمت و مبنی
بر مصالح ملک و ملت است

و بیان است و دلیل دیگر
انست که این آیت آیة وافی هدایت متصل است بآیة
نص جلی بر امامت اولیاء دین است پس اگر مراد این آیة
بیان کفر و ارتداد این نص جلی نباشد کمال ربطی که مقتضی
بلاغت قرآنی است متحقق نباشد و بر مستنبط بصیر مخفی

نیست که این کافران مذبذب که در آیه کریمهٔ مذکورند اگر چه
بدلایل عقلیه و شواهد نقلیه بخصوصیات معلوم و معین
شده اند حکمت بالغه الهی اقتضاء آن نموده که تصریح باسم
و نصب ایشان واقع نشود بوجوه مختلفه از انجمله آنست که
از کلام شیخ مصنف قدس الله سره احتجاج در اثناء کتاب مستفاد
میشود آنجا که میفرماید سائلی از حضرت امیر المومنین که مدینه
علم را باب و ارباب هدایت را امام است علیه افضل الصلوة
و اکمل التحیات و التسلیمات استکشاف مشکلات خود مینمود
از جمله مشکلات وی آن بود که در آیه کریمهٔ بود یعض الظالم
علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یعنی
روز ستمگر هر دو دست خود را از راه حسرت و
ندامت در حالی که گوید ای قوم من کاش من فرا گرفتمی با
پیغمبر خود راه موافقت و فرمان برداری را بر سبیل جراءت
که حق تعالی با وجود عزت انبیا و رسل از هر کلام که در شان
اولیای در وجود آمده بود تصریح باسم ایشان نموده

فلان انانند که اگر تصریح باسم ایشان
واقع میشد مظنه آن بود استیلای ایشان عقام
و منزلت نبوت و تصرف در میراث آنحضرت و تبدیل این
اسمی از این نشان در وجود آید پس حق تعالی بحکم انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون فکهمانی قرآن عظیم از این مقوله تبدیل
و تحریف باین کنایه و ابهام فرمود و نظر باین حکمت که احکام
ولایت و امامت بطریق تاویل قرآنی نموده گشته نه تصریح
تنزیل قرآنی هم چنانکه در آیت ولایت تصریح بنام امام مفترض
الطاعه نفرمود و بصفت یؤتون الزکوة و هم راکعون
که از خصایص اوست تعیین و تبیین نمود تا آن ظالمان گمراه
بر مقصود و مراد اطلاع نیابند و در نظر ایشان شود
و از تحریف محفوظ ماند و این دلایل امامت از برای هوشمندان
است باقی باشند و وجهی دیگر آنست که بر
منطق عارف ... حکمت شریعت خویش علی واضعها افضل
الصلوة و اکمل التحیات ظاهر است که اکثر احکام دینیه نبوی
موده شده و قاعده قرار یافته که منشیان و متابعان او را

راه تصرف وشبه دران هست تا اهل هدایة در دفع وساوس
وهواجس ایشان بجهة بلیغ بمقام تحقیق رسند واستخفاف

الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی بتحقیق که نیست
اولی متصرف در امور دین و دنیای شما مگر خدا تنعم و پیغمبر او
و دانانی که ایمان آورده اند انانی که بر پای میدارند نماز را و
میدهند زکواة را و حال انکه ایشان در رکوع اند مراد ایمان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه است و نماز انحضرت که در رکوع انگشتری
انگشتری بسایل داد و هیچ احدی با نحضرت درین فضیلت شریک
نبود و چون اثبات ولایت اولیاء دین فرمود از برای ترغیب
متولای ایشان میفرماید وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا او آنان که دوست دارند خدای تعالی و پیغمبر او را و انان
را که ایمان اورده اند که امیر المؤمنین علیه السلام باشند فَإِنَّ
حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ پس بتحقیق که حزب و گروهی که از
برای خدا باشند ایشان غالب بر اعدا خواهند بود در اینجا
شیعه و محبان امیر المؤمنین را حزب و گروه خدا تنعم خوانده
و وعده داده که ایشانرا غلبه و نصرت بر اعدا دین خواهد
بود و حکمت در ترغیب ایشان بتولای با اولیاء دین ا

که اساطین حکما گفته‌اند که سبب انتظام عظایم امور که جامد ادو
اعانت بنی نوع محتاج باشند دوستی و محبت بنی نوع است
و اگر در آن مقام محبت و دوستی

که آن یهود و نصاری باشند و انکار آن مرتد را که با انکار بعض جلی
کافر شدند فرا گیرید بد دوستی ایشان احق نعم در این مقام
منکران نص جلی با طایفه یهود در یک سلک آورده و تبرا از
ایشان فرموده بنا بر آنکه ایشان با یهود که ملامت زدگان اند
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ شریک و سهیم
شده‌اند در آنکه کفر ایشان هم بواسطه ایمان ببعض کتاب و کفر
ببعض کتاب است زیرا که کفر یهود بواسطه انکار نصوص بر
نبوت سید انبیا بود و کفر ایشان بواسطه انکار نصوص بر ولایت
شاه اولیا و باز این هر دو طایفه از جهت حب ریاست در
کفر و ضلالت افتاده‌اند و چون بیان تولا و تبرا نمود از برای

کتاب کشف الاحتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمه

دولت قاهره که تا قیام قیامت باقی باد آنست که علوم و معارف و مفاخر
و مناقب ائمه اطهار که اساطین علمای عالی مقدار و سلاطین فضلای ذوی
الاستبصار از متابعان اهل بیت ابرار در تضاعیف تصانیف جلیل
خود در هر قرن و زمان و در هر عهد و اوان بحیطه ضبط در آورده بودند
در آفاق اشتهار و انتشار یافت و هر چند در مصنفات هر یک از
ایشان جواهر خصایص شمایل و درر مفاخر و فضائل ائمه دین در
رشته جمع و عقد تدوین کشیده شده بود اما بعضی از آن مصنفات
و مفاخرات و مؤلفات جز در الف کلمات و سلالت عبارات و متانت
معانی و لطایف اشارات و امثال ذلک من الصفات و احرا قصب
السبق از مصنفات افاضل و اعالی بلاد نموده بود و از آن جمله کتاب
الاحتجاج علی اهل اللجاج است مصنف شیخ المحقق الفاضل و استاد
مدقق کامل قدوه علما محمد تقی مقدم ارباب علم و یقین

شیخ الشیعه و مبین اصول الشریعه ابو منصور احمد بن علی ابن ابی
طالب الطبرسی قدس الله نفسه الطاهره و رفع محله فی درجات الآخره
که فی الواقع بحریست مشحون بجواهر نفیسه و محیطی است مملو از
از فواید شریفه مجلی بفصاحتی که بحیرت یافته فصحای زمان مثل
آن کمتر دیده و مزین ببلاغتی که صامعه صایبه بلغای دوران
صیت عدیل آن کمتر شنیده عزت و نقاست آن بمرتبه که سید عالم
عامل و محقق فاضل و کامل صاحب الکرامات الظاهره و المآثر الباهره
رضی الدین ابی الحسن علی بن طاوس الحسینی قدس الله سره
در کتاب کشف المحجة فرزند خود را وصیت بمطالعه و ملاحظه
این کتاب شریف و ضبط مقاصد و مطالب آن تحریص و ترغیب
فرموده از کمال رتبه آن خبر داده و چون محرر این مقال الفقیر
الحقیر الشهیر بعلاء الدین اصفهانی أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ بحسا علی
توفیق الهی و میامن فیض فضل نامتناهی در صنف فعال
علمای دین فرقه ناجیه راه یافته بود و در طریق متابعت فضلاء
این طایفه علیه شتافته و در سلوک سبیل وَالَّذِینَ جَاهَدُوا
فِینَا مترقب وصول بسعادت لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا داشت فرمان
لازم الاذعان بدین نمط شرف نفاذ یافت که این داعی بی بضاعت
مطالب و مقاصد این کتاب شریف را بزبان فارسی بعبارتی

که از تکلفات ارباب ریا مبرا و از تصنیفات منشیانه که ادابش سخن
و رنگینی معرا باشد از برای تعمیم فواید انام و تکثیر عواید خواص و عوام
تقریر و تحریر نماید و احتجاجات جمیله از آنکه در تنق عبارات مشکله
در حجب کلمات مغلقه مستور و محجوب اند در منابر کلمات واضحه
و در عرفات عبارات لایقه جلوه دهد تا دیده بینایان از جمال با کمال
آن معانی محظوظ و دل دانایان از وصال عوارف معارف آن بهره
مند گردد امْتِثَالًا لِلْأَمْرِ الْعَالِی لَا زَالَ مُطَاعًا مُنْقَادًا لِلْأَشْرَافِ وَالْأَعَالِی
کمر مطاوعت بر میان جان بسته و روی همت بر تراب اقدام خدام
ائمه اعلام نهاده استمداد و استعانت کرده بتحریر آن اشتغال نمود
امید وار و مترقب چنانست که این کتاب که مسمی است بکشف
الاحتجاج مقبول خواطر خطیر مقربان درگاه و منظور در ضمیر منیر بار یافتگان
آن بارگاه باشد تا قیام قیامت ذکر سامی و نام نامی نواب همایون بر
وجنات لیل و نهار باقی ماند إِنَّهُ یَسْمَعُ وَیُجِیبُ اکنون هنگام شروع
است در مقصود بعون الملک المعبود بدان ایدک الله تعالی که شیخ
مصنف قدس الله سره بعد از ادای لوازم حمد و صلوة میفرماید
که آنچه داعی شد مرا به تصنیف این کتاب شریف آن بود که جمعی
از اصحاب ما عدول کرده بودند از طریق احتجاج و معرض بودند
از جدال و حجاج اگرچه مقصود اظهار حق بوده باشد بزعم آنکه

حضرت پیغمبر و ائمه هدی صلی الله علیه و آله هرگز مجادله نکردند و شیعه
و محبان خود را باین اجازه ندادند بلکه ایشان را از آن منع کرده اند پس
مناسب دیدم که تصنیف کنم کتابی که مشتمل باشد بر شطری از مجادلات
ایشان در فروع و اصول که از برای اظهار حق مجادله کرده اند با
اصحاب ضلال و باقی المراتب در آن باب کوشش نموده اند و سعی که
درین باب از ایشان صدور یافته نسبت با جمعی که ماهر باشند
در فن احتجاج و غالب آیند بر اهل لجاج چه این طائفه مامورند از
جانب ایشان بمقاومت خصوم و تقویت شریعت غرا تا بلند شود
باین عمل درجات ایشان و منتشر گردد در جهانی جیلت فضائل
ایشان و من ذکر میکنم در اول این کتاب مقدمه که مشتمل باشد بر
ذکر آیات قرآنی که باین امر کرده خدای تعالی انبیا را بمحاجه اعدا مینمایند
باشد بر حدیثی چند در بیان ثواب جماعتی که دفع کنند تشکیک و شبهات را
از دین قویم و صراط مستقیم بدلائل قاهره و براهین باهره و بعد
از آن شروع میکنم در طرفی از مجادلات حضرت رسالت پناه و ائمه
هدی علیه السلام و بعضی از باشد که ایراد کرده شود در اثناء
کلام ایشان جماعتی از شیعه ایشان که مقام اقتضای ذکر آن کند و در
اکثر احادیث و اخبار که سمت ذکر می یابد اسانید آن مذکور نیست
باین جهت که اجماع فرقه ناجیه بر مضمون آن واقع است یا

مضمون

نقل بداهت مقبول باید که وَاتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و بتوسل
از خدای تعالی و با حزب خدا دوستی کنند و تبرا از اعداء ایشان نمایند
اگر هستند که ایمان آورده اند بولایت اولیاء دین و برهوش
مند جبیر و یو شنید و نیست که حق تعالی در اول آیت خبر داد بیشتر
از وفات سید انبیا که جمعی از صحابه او کفر و ارتداد اختیار خواهند
کرد و هر چند این کافران را باسم و نسب یاد نفرموده اما بر اهل
حق چون روز روشن است که مراد آن طائفه خسارت مال اند که
بانکار نص جلی در باب امامت ائمه دین کافر و مرتد شدند

مضمون آن موافق دلایل عقلیه است و باید انجه که مضمون آن در
کتب سیرة اخبار در مرتبه اشتهار است میان مخالف و موالف مکر آن حدیث
که مروی باشد از امام همام ابی محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلام
که آن اخبار در اشتهار بمثابه دیگر اخبار نیست و اگرچه از راه معنی مناسب
دیگر اخبار است بد بنحجة ایراد کرده میشود اسناد آن اخبار در ذکر اول
چیزی که از انحضرت مروی باشد زیرا که مجموع اخباری که از آن امام
همام در کتاب تفسیر امام ایراد یافته یک اسناد است که ایشان راویان
همام علیه الصلوة والسلام مذکور حق تعالی ما را از آنجه مقصود
ما است و او ما را پسندیده است و خوشنود کیکی که آن حق تعالی است والسلام

مقدمه در بیان بعضی آیات قرآنی که امر کننده بندگان است
باحتجاج بر مقاصد و تنبیه و جدال با خصمان بر وجه احسن و فضلیت
اهل آن حق تعالی در کتاب مجید در خطاب سید انبیا صلی الله علیه و آله
میکوید وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی مجادله کن با اهل خلاف
بر وجهی که نیکوتر باشد و در خطاب مؤمنان میفرماید وَلَا
تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی مجادله مکنید
اهل کتاب را از یهود و نصاری و مانند آن مگر بر وجهی که نیکوتر
باشد و در مقام محاجه ابراهیم ع با نمرود میفرماید أَلَمْ تَرَ إِلَى
الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ و در احتجاج ابراهیم با ستاره

(حدوث)
پرستان وافتاب وماه پرستان بطلوع وغروب ان کواکب بر
(ها)
انها وانبات محدث وافریننده مرایشانرا تسفیر مایند وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا
إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ وغیران ازایات که در امر با حجاج واقع است
(انشاء الله)
وشرح وبیان هریك در مواضع مناسبه ایراد خواهد یافت
(که)
وتعالی وازحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت
(پیغمبر)
فرمود ما جدال کنند کا نیم در دین حق تعالی بزبان و هفتاد
(بیشمار)
وامار وایات واخبار در فضل علما که احتجاج کنند کان بسیار و
است و ما ذکر خواهیم کرد بعضی ازان اخبار را ازانجمله انست که
روایت کرده است سید عالم ابوجعفر مهدی الحسینی المرعشی
(عبد الله)
رضی الله عنه از شیخ ابوجعفر بن محمد بن احمد النواترسی رحمة الله
(الحسین)
واو از محمد بن احمد واز شیخ عالم فاضل ابوجعفر محمد بن علی بن
(سنی آبادی)
بن بابویه قمی رضی الله عنهما واو از ابوالحسن محمد ابن القاسم الا
المفید واو از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد وابوالحسن
علی بن محمد سیار وایشان دو شیعه امامی روایت کرده اند از امام
(از)
همام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام که انحضرت
اباء کرام خود نقل کرده تا حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه
که فرموده دشوارتر از یتیمی که منقطع شده باشد از پدر
خود یتیمی که از امام خود منقطع باشد وقادر نباشد برو صول

باورنداد

باورنداد که چگونه است حکم او در انچه امتحان میکنند و بوابان نمی بدانید
اگاه باشید که هرکس از شیعه ما که عالم باشند بعلوم ما این جاهل بشریعت ما که
منقطع گشته از مشاهده ما یتیمی است در کنار او هرانکس که هدایت و
(عالیه)
ارشاد کند او را وتعلیم کند او را شریعت ما در بهشت با ما باشد در درجات
ومراتب رفیعه وباین باسناد مرویست از امام همام ابی محمد الحسن العسکری علیه
السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرانکس که از شیعه ما عالم
باشد بشریعت ما وبیرون اورد ضعفاء شیعه ما را از ظلمت جهالت بنور
علمی که از ما بدو رسیده باشد بیاید در روز قیامت وبر فرق
او تاجی باشد از نور که روشن کرده اند همه اهل عرصات را وحله
بد و پوشیده باشد که برابری کند کمترین رشته او تمام دنیا را
وهرچه در دنیا است انگاه ندا کنند کشنده که ای بندگان خدا
این عالمی است از شاگردان عالم ال محمد صلعم انکس که بیرون کرده
است او را از حیرات جهالت در دنیا باید که امروز دست زند در
(ای)
نور او تا بیرون برد او را از حیرت ظلمات وعرصات و به نزهت سرای
(شده)
بهشت عدن رساند پس بیرون اید انکسان که تعلیم یافته باشد
از او در دنیا یا گشوده قفلی از دل ایشان یا رها نیده باشد از شبه
وبهمین اسناد مرویست که امام همام ابو محمد الحسن العسکری علیه
السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هرانکس
که تکفل کند انوای یتیمی را که منقطع شده باشد از ~~[illegible]~~ ما
~~وتعلیم کند از انچه محتاج است بان در شوار تر ازحیث پوشیدن انی~~
~~هر از علیه تر بود که عابد همت او مصروف خلاصی او است وهمت~~
~~فقیه مصروف خلاصی خود وبندگان خدا است تا نجات دهد~~
~~از شر ابلیس وطن دوکاران او وابن فقیه فاضل تر است~~
~~از هزار عابد وباین اسناد از امام ابو محمد الحسن العسکری~~

~~روایت که حضرت امام الانس والجن ابوالحسن علی بن موسی علیهما~~
~~السلام فرمود که در قیامت عابدان را گویند نیکو مردی بودید همت~~
~~شما مصروف خلاص نفس ایشان بود وبار دیگر بهشت~~
~~در بهشت ولیکن فقیها~~ ازما بجهه یتیمانی ما پس مواسات کند یا در
علوی که ازما باور سیده باشد تا هدایت ورشد یابد در روز
قیامت حق تعالی فرماید که ای بنده کریم مواساة کننده من اولی بمواساتم
ای ملائکه من بگردانیم از برای او در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده
است هزار هزار قصر در بهشت بیفزائید بر آن انچه لایق باشد بآن
از سایر نعمتهای بهشت وبهمین اسناد از امام ابومحمد علیه السلام
روایت که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مرد عالم بمنابه شخصی
است که با او شمعی باشد که روشن کرد اند راه را بر مردمان و
هرانکس که راه بروروشن کرد دعا کند از برای او بخیر همچنین عالم
با او شمعی است در ظلمت جهل وحیرت پس هرانکس که نجات یابد
باو از ظلمت جهل وحیرت ازاد کرده او هست از آتش جهنم وخدای تعالی
عوض دهد اورا بهر موی که در تن او است بانچه فاضلتر باشد
از صدقه بصد هزار قنطار مال بلکه فاضلتر از ان چه صدقه مال که
وبال باشد پس بدهد خدای تعالی باو انچه فاضلتر باشد از صد هزار
رکعت نماز باخلاص در برابر کعبه کذارده باشند وباین اسناد نیز روایت
کنند از امام ابومحمد العسکری علیه السلام که وی از امام همام جعفر
بن محمد علیه الصلوة علیه السلام روایت میکند که فرمود علمای شیعه
ما مرابطون اند در سرحدی که ابلیس وعفاریت او از ان راه
تاخت وتاراج بر اهل ایمان می اورند تا منع کنند ایشانرا ازضعفا

شیعه ما

شیعه ما باز دارند تسلط شیطان ومحبان او را از نواصب وخوارج
بر محبان او پس هرانکس که چنین امر شریف اشتغال نماید از شیعه
ما فاضلتر باشد از کسیکه جهاد روم وترک نماید هزار هزار مرتبه
چراکه این دفع میکند مضرت را از دین ودفع میکنند از ابدان واز امام
ابومحمد الحسن العسکری علیه السلام روایت باسناد متقدم که امام
همام ابوالحسن موسی ابن جعفر علیهما السلام فرمود که فقیهی که نجات
دهد یتیمی از یتیمان ما که منقطع شده باشد از مشاهده ما وتعلیم
کنند انچه محتاج است بان دشوارتر است بر شیطان از هزار عابد
زیرا که عابد همت او مصروف خلاصی او است وهمت ان فقیه مصروف
خلاصی خود وبندگان خدا است تا نجات دهد ایشانرا از شر ابلیس و
مددکاران او این فقیه فاضلتر است نزد خدا از هزار هزار عابد و
باین اسناد از امام ابومحمد الحسن العسکری روایت که حضرت امام الانس
والجن ابوالحسن علی بن موسی علیهما السلام فرمود که در قیامت عابدان
را گویند نیکو مردی بودید همت ایشان مصروف خلاص ایشان بوده
بان رسیدند ودر آورند ایشانرا در بهشت واما فقها که علم ایشان
برحم رسیده باشد ونجات داده باشند شیعیان ما را از دشمنان
وایشانرا برضوان حق تعالی کرده اند بایستند گویند بایشان که ای کافلان ایتام
ال محمد وای راهنمایان ضعفا امت در موقف عرصات توقف نمایند تا شفاعت
کنید انکسانرا که از شما علم دین فرا گرفته اند وانکسانرا که علم از ایشان
فرا گرفته باشند تا روز قیامت پس اینگروه توقف کنند واین طائفه
را شفاعت نمایند وبا خود در بهشت در اورند پس نظر کنید در تفاوت
منزلت میان عابد وعارف وباین اسناد روایت از امام ابومحمد

ابوالحسن العسکری علیه السلام که امام هادی علی بن محمد علیهما السلام
فرمود که اگر نه آن بودی که بعد از غیبت امام قایم ما علما بوده اند که مردم
را بجانب ما خوانند و ایشان را بر متابعت دلالت کرده اند و خلاصی
میدهند ضعفا و شیعه ما بودند از دام ابلیس و متابعان ایشان
هیچکس نبودی که مرتد نشدی از دین حق اما این طایفه نگاه میدارند
دل ضعفا شیعه ما را هم چنانکه نگاه میدارد صاحب کشتی سکان
کشتی را این گروه از شیعه ما فاضلترند از طوائف عالم و باین اسناد
روایت از امام ابومحمد الحسن العسکری علیه السلام که فرمود که بیایند
علمای شیعه ما در روز قیامت آنان که بدل کار ضعفای محبان و اهل ولایت
ما بوده باشند و بر سر ایشان تاجهای عزت و بها باشد و نور آنها
عرصات را رسیده باشد و دوری آنها سه صد هزار ساله راه باشد
پس نباشد هیچ یتیمی که تکفل کرده باشند او را و از ظلمت جهل رهانیده
باشند و از حیرت بیابان گمراهی نجات بخشیده باشند مگر آنکه
چنگ زده باشد بشیعه از انوار ایشان پس بالا برد ایشان را
تا آنکه فوق بهشت است آنگاه فرود آورد ایشان را در منزلهای
که از برای ایشان آماده شده در جوار استادان و معلمان ایشان
بقرب ائمه هدی که ایشان را بجانب آن ائمه خوانده اند و نماند هیچ
دشمنی ایشان را از نواصب و خوارج مگر که چشم ایشان از نور آن تاج
ها نابینا و گوش ایشان ناشنوا و زبان ایشان ناگویا گردد و این
نور بر ایشان زبانه آتش گرم گردد و بردارد ایشان را و برساند به
دوزخ رساند پس بخوانند ایشان را در میانه دوزخ و در آنجا
فرا دهند و بهمین اسناد روایت از امام ابومحمد الحسن العسکری
علیه السلام

علیه السلام که فرمود بعضی از محبان محمد و آل محمد که مسکینان باشند
مواسات ایشان فاضلتر باشد از مساوات مساکین فقرا و ایشان آنکسانی
باشند که ایشان را قوت مقابله با دشمنان خدا نباشد آنان که همواره
سرزنش و عیب میکنند ایشان را در دین ایشان و سفیه
میخوانند ایشان را در دین ایشان و سفیه میخوانند ایشان را در
دین ایشان و سفیه میخوانند ایشان را در اعتقاد ایشان پس آنکس
که تقویت کند ایشان را بعلم خود و زایل گرداند مسکنت ایشان را تا مسلط
گردند بر اعدا ظاهر چون نواصب و خوارج و بر اعدا باطنه چون شیطان و
اعوان او و عاجز گرداند ایشان را از گمراه گردانیدن او قضا کند خدا ایشان را
از برای او آنچه موعود است باهل سعادت بزبان انبیا صلوات الله
علیهم و بهمین اسناد روایت از ابومحمد الحسن العسکری علیه
السلام که فرمود روزی در حضور حضرت فاطمه علیها السلام حاضر
دو کس با یکدیگر منازعه مینمودند در امر دین یکی مومنه
بود و یکی معانده پس تقویت کرد آنحضرت حجت مومنه را و غالب
آمد بر معانده پس آن زن بغایت فرحناکی خوشحال شد حضرت فاطمه
علیها السلام فرمود ملائکه بلندتر فرحناک شدند از تو از برای غالب
شدن تو و شیاطین اند و هناکی شدند از آنکه این معانده حق
نعم با ملائکه گفت واجب گردانیدم از برای فاطمه بجهة امداد این مسکینه
اسیره هزار هزار چندان که آماده کرده ام از برای او در بهشت علی
و همین قاعده بگردانیدم از برای هر کس که مددکاری میکند
مسکینی را در امر دین تا غالب شود بر معاند خود تا باشد او را
هزار هزار چندان که آماده شده باشد از برای او در بهشت

وبهمین اسناد روایت از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که
فرمود شخصی هدیه بنزد حضرت ابو محمد الحسن العسکری ع بن علی بن
ابی طالب علیهم السلام برد آنحضرت فرمود که چه چیز دوستر میداری
که در عوض بشود یا هزار درم یا آنکه در آموزم ترا بابی از
علم که غالب شوی بر فلان ناصبی که در شهر تو هست و نجات دهی تو
ضعفاء شیعه ما را از اکراه کردانیدن او و اگر اختیار کنی آنچه بهتر
باشد آن هردو را بتو عطیه خواهم کرد و اگر اختیار کنی آنچه دون
بتو رسد آنچه اختیار کرده باشی گفت ای پسر رسول خدا ثواب
کسیکه بیاموزد علمی و غالب شود بر نواصب و نجات دهد ضعفاء
شیعه شما را از اکراه کردانیدن او برابر بیست هزار درهم باشد امام
علیه السلام فرمود بهتر از دنیا و هرچه در دنیا است بهزار هزار
مرتبه گفت ای پسر رسول خدا چگونه اختیار کنم آنچه دون تر باشد
بلکه اختیار میکنم علمی که بآن نجات دهم ضعفاء شیعه آل محمد را امام
علیه السلام فرمود اختیار حسن کردی پس بیاموخت او را علمی که
با او وعده کرده بود و عطا کرد بوی بیست هزار درهم پس از نزد وی رفت
و بر ناصبی غالب شد و خبر او بامام علیه السلام رسید و متعاقب
آن بخدمت امام علیه السلام شتافت امام علیه السلام فرمود
هیچ کس این سود نکرد که تو کردی و کسی باین سعادت نرسید
که تو رسیدی محبت حق تعالی حاصل کردی دوم محبت آل طیبین حاصل
کردی سیم محبت ملائکه حاصل کردی چهارم محبت برادران مومن
حاصل کردی پنجم حاصل کردی بعدد هر مومنی و کافری آنچه فاضلتر
است از دنیا بهزار مرتبه خوشگوار باد ترا چنین سعادتی و بهمین

اسناد مرویست

اسناد مرویست از ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که امام همام
جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود آنکس که همت او دفع مضرت نواصب
بوده باشد از ضعفاء محبان اهل البیت و بیاموزاند ایشان را حجتهای
ایشان بکرداند خدای تعالی همت ملائکه بهشت را در بنای قصرها و
خانها از برای او پس بنا عمارتهای دنیا و خوانها و نعمتها و لباسها و منزلهای
رفیع از برای او که ندانند قدر او را مگر پروردگار عالمیان و بهمین
اسناد روایت از امام ابو محمد علیه السلام که گفت امام الجن و
الانس علی بن موسی علیهما السلام که فاضلتر چیزی که از پیش
فرستد عالم محبان ما بنزد امام خود از برای روز فقر و فاقه آنست
که فریاد رسی کرده باشد در دنیا مسکینی را از محبان ما از دست
ناصبی عدو خدا و رسول در روز قیامت از قبر برخیزند و ملائکه
در رحمت صف زده باشند از کنار قبر او تا آنجا که منزل او است از
بهشت پس بردارند او را از بالهای خود و گویند خوشا حال تو
ای دفع کننده کلاب از ابرار و ای متعصب ائمه اخیار و بر ساند
بمنازل او در بهشت و بهمین اسناد از امام ابو محمد علیه السلام مرویست
که در وقتی که مجتمع بودند بر وجهی از محبان آل محمد یکی از تلامذه
او گفت ای پسر رسول خدا مرا همسایه ایست ناصبی که آزار میرساند
مرا در تفضیل اول و ثانی و ثالث و ایراد میکند حجتهای و من ندانسته
میکنم از جواب دادن آن امام ع فرمود که هرگاه این جماعت سخن
گویند در باطل خود تو نیز سخن گوی و الزام کن ایشان را و لیکن
حدت و مودت ایشان را پس حاضر شد آن مرد آنجا که محل
اجتماع ایشان بود و مجاجه نمود و الزام داد ایشان را و این

حال چندان فرح و سرور بمحبان رسید که ندانست اندازه انرا مگر خدا
و چندان غم و الم بان متعصبان شوم رسید که اضعاف فرح و سرور دوستان
یافتند از این حال زیاده از انچه شما فرح یافتید و شیطان و اتباع
او زیاده از این ملاعین غمگین شدند و همراهیه ملائکه اسمانها و ملائکه
کرسی دعا میکنند شکستند این گمراهان راه را و لعن میکنند
بان گمراهان و ان موجب ازدیاد عذاب ایشان شد

[illegible]

در ذکر طرفی از حجاج و جدال که از حضرت رسالت پناه
صلعم صادر شده و انچه جاری مجرای ان باشد با مخالفان اسلام و غیر
ان از حضرت امام حسن عسکری عم مرویست که روزی در مجلس
امام همام ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام مذکور شد جدال
در دین و انکه پیغمبر خدا از ان نهی فرموده امام عم گفت نهی مطلق
نفرموده بلکه نهی فرموده از جدال که بر وجه احسن نبوده باشد
نمیشنوید که خدا تعالی میفرماید وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بوجهی که
احسن باشد و در محل دیگر میفرماید وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
یعنی مجادله با مخالفان بطریق احسن و جدالی که نه بر وجه احسن
بوده باشد حرام کرده است خدا تعالی بر شیعه ما سؤال کردند که
ای پسر رسول خدا جدالی که بطریق احسن بوده باشد کدام است
و انچه نه بطریق احسن بوده باشد کدام است امام عم فرمود اما
جدالی که نه بطریق احسن بوده باشد انست که مجادله کنی با اهل
باطل و رد نکنی ان باطل را بحجتی که نصب کرده است خدا تعالی از برای
رد ان و جدال تو انرا بمجرد انکار و جحود باشد یا انکه انکار کنی
توجهی را

توجهی را که اهل باطل بان متمسک شوند از برای اثبات باطل خود
بمغالطه و تو ندانی که خلاصی از ان مغالطه بچه طریق است و یا انکار
سخن حق مشغول شوی این مجادله حرام است بر شیعه ما زیرا
که این مجادله سبب فتنه و گمراهی ضعفا شیعه ما و موجب زیادتی
گمراهی اهل باطل میشود چه اهل باطل ضعف مجادله را دلیل بر صحت
باطل خود میدانند و ضعفاء شیعه ما نقصی در اعتقاد محبت
راه می یابد و اما جدالی که بطریق احسن باشد ان جدالی است
که پیغمبر صلعم از جانب خدا بان مامور است خصوص با منکران حشر
و نشر انجا که میفرماید قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی
گفت ان منکر حشر کیست انکه زنده میکرداند استخوانها را مرده را
و حال انکه پوسیده باشد قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ
وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ حق تعالی پیغمبر خود را تعلیم میکند مجادله
را و میفرماید که بگوی ای محمد که زنده میکرداند انها را کسیکه
افریده است انها را در اول حال و او بافریدن همه چیز
اگاهست یعنی انکسی که قادر بود در اول امر که او را بیافریند بی
ماده هر اینه قادر خواهد بود که دوم بار انها را در ماده انها
بیافریند و مرتبه دوم اسانتر از مرتبه اول خواهد بود در
قیاس عقل باز میفرماید الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ
نَارًا یعنی انکس که کردانیده از برای شما اتش را در درخت
سبز پر اب و شما از ان درخت اتش می افروزید در بادیه
اعراب دو درختاست یکی را مرخ گویند و دیگری را عفار از هر یک
شاخی را قطع میکنند و از غایت تری اب از انها میچکد

بالعین المهمله والفاء شجر ... و هو الذی یقدح به النار

انکاه مرخ را که نو اعتبار کرده اند بر عقار میسابند که ماده اعتبار
کرده اند از ان آتش بیرون میاید و از ان چراغ می افروزند و دیگر
حاجتها را بان کفایت میکنند پس کسیکه قادر است که از اب آتش
بیرون آورد قادر خواهد بود که استخوانهاء مرده را زنده
کرداند باز میفرماید که اَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ
الْاَرْضَ بِقَادِرٍ عَلٰی اَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلٰی یعنی ایا قادر
نیست انکس که افریده است اسمانها و زمینها را بر انکه بیافریند
مثل ایشانرا یعنی کسیکه قادر بر افریدن اسمانها و زمینها با
بزرگی قدر ایشان هر اینه بر افریدن ادمیان قادرتر خواهد
بود پس چرا جایز میدانند که چنان امری از قدرت بوجود آید
و انکار میکنند که مرده را زنده میکند انکاه اباعبدالله علیه السلام
فرمود که این جدال بطریقی احسن است قطع میکند عذر کافرانرا و
زایل میکرداند شبهه جاحدان را و اما جدالی که بطریق احسن نیست
و نمودن دفع باطل خصم را بانکار حقی کنی حرامست بر شیعه ما زیرا
که خصم تو منکر حقی است و تو منکر حقی دیگر حضرت امام حسن
علیه السلام میفرماید بر خواست مردی دیگر برا و با امام همام ع ابا عبد
فرمود که ای پسر رسول خدا ایا جدال میکرد پیغمبر خدا با منکران
دین امام علیه السلام فرمود باید که کمان نبری به پیغمبر خدا انکه
مخالف حکم خدا کرده باشد حق تعالی فرمود قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی اَنْشَاَهَا
اَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی و فرمود وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ و تو کمان بری که
پیغمبر مخالفت کرد امر خدا را و جدال خصماء دین نفرمود یا خبر نداد
مردم را از انچه مامور شده بود که بان خبر دهد ایشانرا و بتحقیق

که خبر داد

که خبر داد مرا پدرم محمد باقر از جدم علی بن الحسین از پدرش حسین
بن علی سید الشهداء از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که فرمود
روزی در مجلس سید المرسلین صلعم جمع امده بودند اصحاب ادیان
خمسه مجتمع با نصاری و یهود و دهریه و ثنویه و مشرکان عرب

قصه اصحاب ادیان خمسه باطله من الیهود و نصاری و دهریه و

ثنویه و مشرکین یهودان کفتند که ما میکوئیم عزیر پسر خداست و
ما نزد تو امده ایم که ببینیم که اکر تو قایل میشوی انچه ما
میکوئیم پس ما قایل باشیم بپیش از شما بحق و صواب و اکر قایل نباشی
با تو مجادله نمائیم در ان و نصاری کفتند که ما میکوئیم عیسی پسر
خداست و با او متحد کشته و ما نزد تو امده ایم تا ببینیم اکر
موافقت کنی با ما سبقت ما را باشد در اعتقاد صواب و اکر مخالفت کنی
ما را مخاصمت و مجادله نمائیم با تو دهریه کفتند ما میکوئیم موجودات را
ابتدائی نبوده و دایم بوده اند و ما نزد تو امده ایم تا ببینیم اکر
قایل باشی بانچه ما کفتیم سبق و اذعان حق ما را باشد و اکر مخالفت کنی
با تو منازعه و جدال نمائیم ثنویه کفتند نور و ظلمت مدبران عالم
اند و ما نزد تو امده ایم تا معلوم کنیم اکر قایل باشی بانچه کفتیم
سبق در فضل ما را باشد در دریافتن و اکر قایل ان نباشی مخاصمت
کنیم با تو مشرکان عرب کفتند که بتهاء ما معبودان ما اند و نزد تو
امده ایم تا بدانیم که اکر قایل باشی بانچه ما کفتیم متابعت و پیروی کنیم
ترا و اکر مخالفت نمائی ما را مجادله کنیم با تو حضرت رسالت پناه
صلعم فرمود که خدا تعالی مرا به پیغمبری فرستاده بر جمله خلایق و مرا حجت
بر عالمیان ساخت تا بشارت دهم باور کنندکان و بیم کنم

حاجت آن دارد و دو باشد که کتک کنندگان دین با ایشان باز کرد آنگاه
حضرت رسالت پناه صلعم با یهود گفت بنزد من آمده اید سخن شما را قبول
کنم بی دلیل گفتند آمده ایم تا دلیل بر اعتقاد خود اقامت کنیم حضرت فرمود
دلیل شما چیست بر آنکه عزیر پسر خداست گفتند دلیل آنست که عزیر
احیاء توریة کرد از برای بنی اسرائیل بعد از آنکه محو شده بود در میان
ایشان و احیاء توریة بدان جهت کرد که پسر خدا بود حضرت صلعم فرمود
اگر احیاء توریة در میان شما سبب آن شود که عزیر پسر خدا
باشد حضرت موسی علیه السلام که باضعاف این کرامت موصوف است
مستحق منزلتی بزرگتر از پسری حق تعالی باشد و اگر شما از پسری
آن خواهید که مشاهد شما است در دنیا از ولادت امهات اولاد را
بوطی آباء ایشان را پس کافر شدید بحق تعالی و تشبیه کرده اید
او را بمخلوقات و اثبات کرده اید از برای او صفت محدثات و آنچه او
محدث و مخلوق است و او را خالق و صانعی است که پدید آورنده
اوست یهودان گفتند مراد ما این معنی نیست زیرا که این معنی کفر
و الحاد است بلکه مراد ما آنست که پسر او است از راه عزت و کرامت
و آن بدان ماند که عالمی با یکی از تلامذه خود از برای اظهار کرامت و اثبات
منزلت وی گوید ای پسر من نه از راه ولادت آنگاه حضرت رسالت
صلعم فرمود اگر مراد شما پسری از راه مکرمت و منزلت است پس جواب
آنست که سبق ذکر یافت بلکه گویم شما را ارتکاب دیگر محذوری در آن
لازم است چه مشاهد میشود که شخصی عظیم المنزله شخصی را
از جهت تعظیم و اکرام پدر و شیخ و سید و امثال آن میخواند پس
جایز باشد نزد شما آنکه موسی عم را پدر یا عم یا سید یا شیخ

نسبت بحق

نسبت بحق تعالی گویند پس خاموش و متحیر شدند یهودان گفتند
مهلت ده ما را ای محمد تا تأمل کنیم در جواب حضرت صلعم فرمود نظر کنید
از روی انصاف تا هدایة یابید از حق تعالی آنگاه توجه نموده بنصاری
و گفت شما میگوئید که حضرت قدیم عز و علا با عیسی متحد گشته و از این
روی پسر او است مراد شما از این سخن چیست اگر مراد از اتحاد اختصاص
آنست که قدیم بسبب اتحاد با حادث حادث گشته یا حادث بجهة
اتحاد با قدیم قدیم شده یا مراد از اتحاد اختصاص عیسی است بکرامتی
که دیگران را آن کرامت حاصل نبوده باشد و از این روی پسر او است
اگر مراد آنست که قدیم حادث یا حادث قدیم میشود محالی گفته باشید
چه فطرة سلیمه حاکم است بر آنکه حادث قدیم و قدیم حادث نتواند
شد و اگر مراد از اتحاد اختصاص باشد که دیگران را در آن مشارکه
نباشد پس جواب آنست که گفته شد در این معنی با یهود و اعاده
فرمود آن جواب را بتمام پس خاموش شدند و الزام یافتند مگر یک
کس از ایشان که گفت ای محمد آیا شما میگوئید که ابراهیم خلیل الله
است و چون شما این را جایز داشتید پس چرا منع کنید ما را از آنکه گوئیم
عیسی پسر خدا است حضرت رسالت صلعم فرمود که این دو سخن مشتبه
نشوند بیکدیگر هرگز زیرا که گفتیم که ابراهیم خلیل الله است
اشتقاق آن از خَلّت است و یا از خُلّت اما خَلّت معنی فقر و فاقه است
و ابراهیم عم را فقر و فاقه نسبت با حق تعالی حاصل بود از ما
سوای منقطع و بحضرت مقبل بود بان مرتبه که چون او را در
منجنیق نهادند و در آتش انداختند حق تعالی جبرئیل را گفت
را گفت مدد کار باش و برادر میان هوا با وی رسید گفت هیچ

حاجتی داری تا مدد کنم تورا حضرت ابراهیم عم فرمود اَمّا اِلَیکَ فَلا یعنی
بتو هیچ حاجت ندارم حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي بسند است مرا آگاهی
خدا بتعم بحال من بدینجهة حق تعالی اورا خلیل خواند از بسیاری
فقر و فاقه و احتیاج او بحقتعم و انقطاع او از ما سوای او و هر گاه که
مشتق باشد از خُلّت در سویدای دل خلق شخص در آمدنست
و مطلع شدن بر اسرار او که دیگری مطلع نباشد پس معنی خلیل
عالم مطلع بر اسرار شخص باشد و از اینجا تشبیه حق تعالی بخلق
لازم نمی آید و قیاس شما باطلست بعضی گفتند در کتب منزله واقع
است که عیسی عم فرمود اِنّي ذَاهِبٌ اِلَى اَبِي یعنی من بنزدیک پدر
خود میروم پس پیغمبر صم فرمود اگر شما بمضمون کتاب عمل میکنید
در اینجا چنین است که من میروم بسوی پدر من و پدر شما پس
بگوئید که همه حواریان عیسی که مخاطب باین خطاب بوده اند پسران
حق تعالی اند باینجهة که عیسی پسر خدا است و آنچه در کتابست
باطل کننده زعم شما است که عیسی پسر خدا ست بجهة اختصاص
بکرامتی دیگر بر آن کرامت نبوده باشد پس باید که این اختصاص
در دیگری نباشد و مع هذا مستحق اسم پسری شده باشد پس شما
آنچه عیسی فرموده تاویل توافق نکرده باشید شاید که مراد عیسی
آدم یا نوح بوده باشد که در رفع باسمان ملاقات ایشان محتملست
پس خاموش شدند گروه نصاری و گفتند ما ندیدیم مثل تو مجادلی
هرگز مهلت ده ما را تا نظر کنیم در سخن خود پس بعد از آن حضرت
متوجه طایفهٔ دهریه شد و با ایشان گفت زعم شما آنست که موجودات
را بدایتی نیست و همیشه بوده و خواهد بود در جواب گفتند ما حکم

نمیکنیم مگر

نمیکنیم مگر بر آنچه مشاهده میکنیم و چون نیافتیم حدوث از برای
موجودات حکم کردیم که موجودات ازلی است و چون نیافتیم انقضا و فناء
ایشانرا حکم کردیم بآنکه ابدیند حضرت رسالت صم فرمود آیا در یافتید
از برای موجودات قدم را و در یافته بقا را یا نه پس اگر گویند که
در یافته ایم قدیم و بقا را در ایشان مطالب به بیان خواهد بود گفتند
ما این میگوئیم که مشاهده نکردیم از برای ایشان قدم و بقا را باینجهة
حضرت صم فرمود که در این هنگام اگر حکم کنید بر موجودات بقدم و بقا
باینجهة که مشاهده نکرده اند در ایشان حدوث را اولی خواهد بود
از آنکه حکم کنید بر موجودات بحدوث از آنجهة که مشاهده نکرده اید در
ایشان قدیم و بقا را باز میگویم آیا شما مشاهده نمیکنید روز و شب
که یکی بعد از دیگری است و برین وجه بوده اند همیشه گفتند بلی
حضرت فرمود آیا جایز میدارید اجتماع ایشانرا گفتند نه حضرت فرمود
که پس در این هنگام منقطع باشد یکی از دیگری و سابق باشد
احدی بر دیگری و لازم شود که حکم کنید بلزوم حدوث آنچه سابق
باشد از شب و روز باز فرمود که آن شب و روزی که از پیش گذشتند
نامتناهی است یا غیر متناهی است پس اگر گویند که غیر متناهی
است با خوبی رسیده باشد که ابتدا نباشد سابق اگر طبع سلیم
بر صحت آن قایل نیست چه اگر گویند که مرغ از تخم مرغ حاصل است
و تخم مرغ از مرغ و اثر آن را نباشد طبع سلیم از قبول آن ابی است و اگر
گویند که متناهی است بحدوث آن قایل شده باشد باز فرمود
که زعم شما آنست که عالم قدیم است نه حادث آیا شناسا هستید
بمعنی قدم که اثبات آن او حدوث که نفی آن از عالم میکنید یا نه

گفتند بلی حضرت فرمود پس آنچه مشاهده میشود که اشیا
بعضی محتاج اند ببعضی همچنانکه مشاهده میشود در بناء خانه
که بعضی اجزاء آن محتاج است به بعضی و اگر چنین نباشد بناء
خانه وجود پذیر نشود پس هرگاه که این احتیاج بعضی ببعضی
در وجود صفت قدیم نتواند بود پس بگوئید که اگر چیزی محدث
باشد چگونه تواند بود و بر چه صفت تواند بود پس خاموش شدند
و بدانستند که نخواهند یافت از برای محدث صفتی بغیر از صفت
که قدیم را بآن موصوف میدارند بعجز اعتراف نمودند و مهلتی از برای
تامل طلب کردند بعد از آن حضرت صلعم روی او رد بطائفه ثنویه کرد
و گفت ~~ما در عالم یافته ایم خیر و شر~~ زعم شما آنست که نور و ظلمت
مدبر عالم اند اما چه چیز داعی است شما را باین سخن ثنویه گفتند
ما در عالم یافته ایم خیر و شر بسیار و یافته ایم که خیر ضد شر است و
معقول نمود که فاعل خیر فاعل شر است و ضدین در یک فاعل در
وجود آید همچنانکه محالست که از آتش برودت آید و محالست که از
برف حرارت آید للجرم اثبات دو صانع قدیم کرده ایم که یکی فاعل
خیر باشد و یکی فاعل شر حضرت صلعم فرمود که آیا شما نمی بینید سفید
و سیاهی و سرخی و زردی و مانندان که اینها ضد یکدیگر اند از آن
روی که در یک محل مجتمع نتوانند شد گفتند بلی حضرت فرمود
که چگونه این عالم از امتزاج نور و ظلمت حادث تواند شد و
حال آنکه در طبع نور میل صعود است و در طبع ظلمت میل نزول
و چون هر یک را مخالف راه یکدیگر میروند چگونه بیکدیگر میروند
و چگونه بیکدیگر آمیخته میشوند باز حضرت صلعم فرمود بمشرکان

غرب که شما

عرب که شما از برای چه عبادت بت میکنید در جواب گفتند ما تقرب
میجوئیم در عبادت بتها بحق سبحانه و تعالی حضرت صلعم فرمود آیا آن بتان
مطیع و عابد پروردگار اند تا تعظیم ایشان موجب قرب بخداوند
تعالی باشد گفتند نه پس حضرت صلعم فرمود شما ایشان را بدست های
خود تراشیده اید اگر ایشان عبادت شما اختیار کردندی بر قیاس بر
چه از عبادت مخلوق اولی تر بود از آنکه شما عبادت ایشان کنید چون
سخن باینجا رسید اختلاف در میانه ایشان پدید آمد بعضی گفتند حق
تعالی حلول کرده در شخصی که این بت بصورت او تراشیده شد
و ما بتعظیم این صورت تعظیم آن شخص قصد کرده ایم که حق تعالی در
آن حلول کرده و بعضی گفتند این بتها صورتها اند از برای قومی که
مطیع و منقاد حق تعالی بوده اند و ما بعبادت این صورت تعظیم آن
قوم قصد کرده ایم و بعضی دیگر گفته اند چون حق تعالی امر کرد ملائکه را
بسجود آدم و ما از ملائکه سزاوارتر بودیم صورت آدم را سجده
میکنیم او را از برای تقرب بحق سبحانه و تعالی هم چنانکه ملائکه تقرب
نمودند بحق سبحانه و تعالی در سجده آدم و شما تقرب میجوئید بحق تعالی
در طواف خانه کعبه و محاریب در مساجد میسازند و سجده آن میکنید
بقصد تعظیم خانه کعبه و مقصود از سجده محاریب و کعبه تعظیم
حق تعالی است نه مسجد و محراب حضرت صلعم فرمود که شما خطا کرده اید
و طریق صواب بر شما پوشیده است اما شما که میگوئید که خدا تعالی
حلول کرده در مردی که این بتان صورتهای ایشان است وصف میکنید
حق تعالی را بصفت مخلوقات زیرا که حلول کند حق تعالی در چیزی بعد از
احاطه آن چیز بحق تعالی تواند بود و در این هنگام فرقی نباشد میان

حق تعالی و سایر اموری که حلول در محل میکند از رنگ و بوی و طعم و
و نرمی و زبری و سبکی و گرانی و آنچه بآنها مانند و خبر اینها محدث باشند
و حق تعالی قدیم و چگونه محتاج باشد بمحل چیزی که پیش از محل موجود
بوده باشد و چون شما وصف کردید حق تعالی را بصفت محدثات
که آن حلول است پس بتحقیق که وصف کرده اید او را بزوال و تغیر
و این وصف او است بعدم و فنا زیرا که این امور از صفات حال و
محلول فیه است و همه اینها تغیر دارند تَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا
و چون باطل شد آنچه شما گمان داشتید از حلول حق تعالی در
چیزی پس باطل شد آنچه مبنی بر آن باشد پس خاموش شدند
این گروه و رجوع بتأمل کردند حضرت صلعم توجه نمود بفرقه دوم و
گفت خبر دهید مرا که هرگاه که شما عبادت کنید صورتهای کسانی که
عبادت کرده اند حق سبحانه و تعالی را و نماز گذارید و سجده کنید از
برای خداوندی و روی خضوع بر خاک مذلت نهید از برای تعظیم آن
صورتها چه تعظیم که از برای خداوند تعالی بتقدیم رسانیده باشید چه
طبع سلیم حاکم است بآنکه سزاوار بکسیکه مستحق تعظیم و عبادت
باشد آنست که ویرا تعظیم زیاده از تعظیم بندگان او نمایند چه معلوم
است که اگر پادشاهی عظیم الشان را برابر یکی از بندگان او تعظیم
و اکرام نمایند نقص منزلت آن پادشاه کرده باشند و زیادتی در تعظیم
بنده او و این هر دو قبیح است و ناپسندیده پس شما را در عبادت
اصنام حرمت و عیب و نقصان بمنزلت پروردگار حاصل شد
پس خاموشی اختیار کردند و رجوع بفکر و تأمل نمودند بعد از آن
حضرت صلعم توجه نمود بفرقه سیم و فرمود تشبیه کردید عبادت

خود را بعبادت

خود را بعبادت ما و قیاس کردید یکی را بدیگری و حال آنکه تفاوت
میانه ایشان واضح و روشن است چه ما بندگان خداوندیم مطیعان
امر وی بآنچه امر کرده اند بجای میآوریم و آنچه ما را از آن نهی کرده اند
امتناع مینمائیم و از آن تجاوز بجای نمیآریم و چون امر کرده ما را که
روی بکعبه آریم و عبادت او کنیم و هم چنین در هر شهر که باشیم
روی بجانب کعبه آریم و عبادت او کنیم پس ما بآن عمل از طاعت
حق تعالی بیرون نباشیم و حق تعالی چون امر فرمود بسجود آدم امر نفرمود
که بصورت آدم که غیر آدم است سجده کنند پس قیاس شما در
این مقام صحیح نباشد چه شاید که حق تعالی این عمل را از شما مکروه داند
چون امر نکرده است شما را بآن باز حضرت فرمود که اگر شخصی رخصت
دهد که در خانه معین از خانهای او در آیید تواند بود که در خانه
که رخصت نداده باشد در آیید گفتند نتواند بود حضرت صلعم فرمود
که حق تعالی بآن سزاوارتر است که در ملک او تصرف نتوان کرد مگر
برخصت او پس خاموش شدند و مهلت از برای فکر و تأمل طلب کردند
امام همام علیه السلام اعنی ابا عبد الله فرمود که بحق خدائی که پیغمبر
ما را براستی بخلق فرستاد که سه روز بدین جماعت نگذشت که ایمان
بنبوت آنحضرت آوردند و ایشان بیست و پنج نفر بودند گفتند ندیدیم مثل
حجتهای تو هیچ حجتی و گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدائی

در بیان مجادله مخالفین با امثال رؤسای قریش با حضرت رسالت

چون ولید بن مغیره و ابو البختری هشام و ابو جهل هشام و عاص
و ابی بن عره و الزام یافتن ایشان در احتجاج سید المرسلین
علیه الصلوة المصطفی با گروه مشرکان امام ابو محمد الحسن العسکری

علیه الصلوة والسلام فرمود که سؤال کردم از پدرم ابو الحسن علی
محمد علیهما الصلوة والسلام که آیا حضرت رسالت منقبت صلعم مناظره
با یهود و مشرکان میفرمود گاهی که در مجلس آنحضرت حاضر میشدند
و مجادله مینمودند فرمود بلی مکرر با ایشان مجادله فرمود چنانچه
آیات قرآنی بران دلالت دارد و شرح این مقال بین التفصیل والاجمال
آنست که روزی آنحضرت بر آستان خانهٔ کعبه معظمه نشسته بود
ناگاه جماعتی از روساء قریش چون ولید بن مغیرهٔ مخزومی و ابو
البختری بن هشام و ابوجهل بن هشام و عاص بن وایل سهمی و
عبدالله ابن ابی امیه مخزومی با جمعی ~~از مؤمنان بود و کتاب~~ از
اعیان ایشان حاضر شدند حضرت پیغمبر صلعم در میان جمعی از مؤمنان
بود و کتاب خدای عز را بر ایشان میخواند و اوامر و نواهی الهی
را بایشان میرسانید مشرکان بعضی با بعضی گفتند امر محمد بسیار
اعتبار یافت و ما در دفع او سعی لایق بتقدیم نرسانیدیم ما
مناسب آنست که در مجلس او درآئیم و با او احتجاج و جدال نمائیم و در
سرزنش و الزام و افحام او کوشیم شاید که در نظر اعتبار اتباع خود
حقیر شود و قدر و منزلت او نزد ایشان زایل گردد و بدین جهة
از باطل و ضلال خود باز آید و اگر ازین باز نیاید بد علاج او بشمشیر قاطع
توانیم شد **در باب تصدی مجادله حضرت رسالت عبدالله
مخزومی را فرا دادن** آنگاه ابوجهل گفت کیست که متصدی مناظره و
مجادله او خواهد شد عبدالله بن ابو امیه مخزومی گفت که شما رضا
دهید من با او مناظره و مخاصمه نمایم و او مردی بود جدال و لجاج
ابوجهل گفت بلی باین رضا دادیم پس باتفاق بمجلس آنحضرت آمدند
وعبدالله گفت

وعبدالله گفت ای محمد لاف عظیم میزنی و سخنان گزاف میرانی گمان
میبری که پیغمبر خداوند عالم و حاکم عالمی و سزاوار نیست خداوند عالم
را که چون تو شخصی پیغمبر او باشد که با وجود بشریت خود و اشتباه
دور بازار کرده و پادشاه روم و پادشاه فرس رسول ایشان نمی
باشد مگر مردی بسیار مال با جاه که او را خدم و حشم بسیار باشد
پس رسول خداوند عالم باید که از رسول ایشان به مال و جاه و جمعیت
تو باشد و اگر تو پیغمبر میبودی با تو ملکی میبود که ما او را مشاهده
میکردیم و تصدیق بنبوت تو میکردیم و اگر حق تعالی میخواست که پیغمبری
بما فرستد هر آینه ملکی را به پیغمبری خواست فرستاد نه بشری که
مانند ما باشد پس نیستی تو مگر مردی که با تو سحر کرده اند و از
برای بیان این سخنان میگوئی حضرت صلعم فرمود هیچ سخنی دیگر مانده
است تو را گفت بلی اگر خدا میخواست که پیغمبری بما فرستد شخصی
عظیم المرتبه بلکه با سیفرستاد و با شخصی عظیم المرتبه از طائف مراد
ایشان ولید بن مغیره بود در مکه و عروه بن مسعود در طائف
حضرت فرمود که هیچ سخنی دیگر مانده است ای عبدالله گفت بلی ما ایمان
نخواهیم آورد بتو تا روان نکنی از برای ما در زمین چشمهٔ آب
زیرا که زمین سنگستان بی آبست و ما را بچشمهای آب احتیاج تمام
است یا آنکه باشد ترا بستانی از خرما و انگور و تو در آن تناول
کنی و ما را از آن طعام بخانی و جویهای آب در میان درختان جاری سازی یا
آنکه آسمان بر سر ما فرود آید هم چنانکه تو گمان برده و بپوشانی و
بهلاکت رسانی ما را بمحض که تو گفته از برای ما که اگر بدین
بپوشانید که از آسمان فرود آید بجهة هلاک ایشان گویند که آن

اولنت باهم نشسته و ما کوئیم هم چنانکه کفته و ان یروا کسفا من
السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم او تاتی بالله و الملائکة
قبیلا یعنی و بیاوری خدا و ملائکه را که در مقابل ما بکویند که تو
بپیغمبری و یکون لک بیت من زخرف و یا باشد ترا خانه از طلا که
بخشش کنی ما را از ان و شاید که ما را طغیانی پدید اید و تو هر اینه
کفته ان الانسان لیطغی ان راه استغنی یعنی بتحقیق ادمی
هر اینه طغیان میکند از انجهه که دید غنی و بی نیازی خود را او
ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه
یعنی و یا باسمان روی و ما هرکز بجهة اسمان رفتن ایمان بیاوریم
تا زمانی که بیاوری بما کتابی که بخوانیم انرا و مضمون ان این باشد
که این کتابیست از خداوند عزیز حکیم بعبد الله ابن ابی امیه مخزومی
و جماعت او که ایمان بیاورید بمحمد ابن عبد الله بن عبد المطلب که
فرستاده منست به ایشان و باور دارید سخنان او را که از جانب
منست و با این حال معلوم نیست که ایمان بیاوریم بلکه اکر ما را باسمانها
بری و درهای اسمانها برای ما کشوده نمائی هر اینه خواهیم کفت انما
سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون این نظر بندیست که در چشم
های ما کرده و سحریست که با ما کرده حضرت ص فرمود ای عبد الله
هیچ سخن دیکر داری کفت ای محمد انچه کفتم سا... مقصود من
است انچه ترا بخاطر میرسد در هر باب بکوی جواب کفتن حضرت
عبد الله را حضرت رسول فرمود ای خداوند می شنونده هر
سخنی و دانا بهر چیزی میدانی کفتار بندکان خود را پس این
ایه نازل شد و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی
فی الاسواق

فی الاسواق تا اخر که فلا یستطیعون سبیلا و ایه تبارک الذی ان شاء
جعل لک خیرا من ذلک تا اخر که و یجعل لک قصورا و ایه فلعلک
~~باخع نفسک~~ تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک تا اخر
ایه و ایه و قالوا لولا انزل الیه ملک تا و للبسنا علیهم ما یلبسون
و مقصود ایات از تفصیل احتجاجات معلوم خواهد شد پس حضرت
فرمود اما انچه کفتی من که طعام میخورم هم چنانکه شما میخورید و
در بازار میروم هم چنانکه شما میروید کمان میبرید که با این جهه نتواند
بود که من رسول خدا باشم ندانسته اید که امر بدست خداست انچه
خواهد میکند و کسی را برو اعتراض نیست و چون و چرا نتوان کفت
بعضی را غنی و بعضی را فقیر و بعضی را عزیز و بعضی را ذلیل و بعضی را [illegible]
و بعضی را وضیع کردانیده همه ایشان طعام میخورند و در بازار میروند
و بعضی را نرسد که کویند من چرا فقیرم و دیکر ذلیل و غنی را نیست که کوید
من ذلیلم و دیکری عزیز و در این قیاس است حال ماعدای ایشان و اکر
کسی بالفرض این سخن کوید منازع احکام الهی و رد کننده حکمت نا
متناهی است زیرا که خفض و رفع و ذلت و فقر و غنا و سقم و صحت
بامر خداوند است و بندکان را بجز تسلیم و انقیاد طریقی نیست پس
اکر منقاد باشند مؤمن و منتفع اند و اکر ابا کنند کافر و جاهل
از این ایه نازل شد قل انما انا بشر مثلکم یعنی بکو ای محمد
که من بشرم مانند شما میخورم و میاشامم یوحی الی
انما الهکم اله واحد وحی کرده میشود بمن انکه معبود شما
نیست مکر خدای یکتای بی همتا غرض انکه من بشرم مانند شما اما
پروردکار عالم مرا مخصوص کردانیده بنبوت نه شما را چنانکه بعضی

مخصوص بعناد صحبت وجدال گردانید وبعضی را از آنها بی منصب گردانید
جواب دیگر است باز حضرت ع فرمود اما آنچه گفتی پادشاه روم و
ملک فرس رسولان ایشان با مال وعزت وقصور ودورباشند
و رسول خدا تعالی باید که بر این حال باشد وبعضی از این جواب آنست که
تدبیر امور با حق تعالی است آنچه میخواهد احوال شی آنه بر حسب ظنون
و پندار مردمان است بلکه بر مقتضای حکمت بالغه او است پیغمبر
او را باید انجهه مبعوث شد که تا مردمان را بطاعت حق تعالی خواهند و ایشان را
تعلیم دین وشریعت کنند و سعی جمیل در این باب در اثناء لیل ونهار
بتقدیم رسانند و صاحب مال وقصور وحشم وخدم بجهت تفرقه هم
بنوعی که سزاوار این امر است قیام و اقدام نتوانند نمود و از تمتع وتنعم
دنیا ایشان را قصور وفتور در تبلیغ رسالت راه یابد ای عبد الله
حق تعالی مرا بدان جهت بی مال ومنال داد که ربوبیت برانگیخت تا بر شما
قدرت واستیلاء او ظاهر گردد و بدانید که با وجود تنهایی وتنگدستی
من وجمعیت ومال وثروت شما نتوانید که منع رسالت من کنید
وقادر نباشید که مضرتی بمن رسانید وزود باشد که خدا تعالی
مرا ظفر دهد بر شما وبلاد شما را مسخر اهل ایمان گرداند جواب
دیگر باز حضرت ص فرمود اما آنکه گفتید اگر تو پیغمبری بودی
همراه با تو فرشته می بود که مشاهده مردم میشد وتصدیق رسالت
تو مینمود بلکه اگر خدا تعالی خواستی که پیغمبری دیگر بما فرستد فرشته
را بما فرستادی نه بشری که مثل ما باشد بدانید ای عبد الله که ما
فرشته را بحواس نتوانیم یافت واگر فرشته بشر محسوس شما
گردد نخواهی دانست که آن فرشته یا بشر است وچنان در التباس

واشتباه

واشتباه خواهی ماند از این جهت حق تعالی پیغمبر خود را از جنس بشر گردانید
و مظهر معجزات ساخت که چون بدانید که او بشر است واز بشر چنین
معجزات صدور نتواند یافت آن معجزات گواه عدل بر صدق نبوت او باشد
واگر ظاهر شود بر شما ملکی واظهار معجزه کند که در قدرت بشر نباشد
دلیل نشود بر نبوت وی چه از اینجا معلوم نشود که در قدرت ملک و [illegible]
چنین معجزات نیست مثلا مرغان پرندگی اعجاز ایشان نتواند بود چرا که
در قدرت ایشان پرندگی هست واگر آنکه آدمی پرندگی کند معجز او است
چرا که آدمی در قدرت پریدن نیست پس حق تعالی آسان گردانید بر
شما امر شما را و گردانیده است نبوت مرا در جایی که اقامت نتوان
کرد بر شما حجت او را ومطلوب شما چیزیست که دشوار گرداند اقامت
حجت بر آن از برای شما واما گفتی شما که تو مرد مسحوری وبا تو سحر
کرده اند چگونه مسحور باشم وشما میدانید کمال عقل ودانش مرا و
میدانید که از آن زمان که در میان شما نشو ونما کرده ام تا اکنون
که چهل سال از عمر من گذشته هرگز زشتی یا کیدی یا خطائی در
قول یا سفاهتی در رأی از من بوجود نیامده پس گمان فساد عقل و
خفت رأی بر چنین مردی ظاهر البطلان است واین معنی آنست که حق
تعالی فرموده انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
سَبِيلًا یعنی بنگر ای محمد که چگونه میزنند از برای تو مثلها را پس
گمراه شدند بر یافتن راه راست توانایی ندارند جوابی دیگر
است باز حضرت ص فرمود اما گفتی تو که چرا قرآن را نفرستاده
بر مردی بزرگ از مکه که آن ولید بن مغیره باشد ویا از طائف که آن
عروه بن مسعود باشد بدانکه مال نزد خدا تعالی آن عزت ومنزلت

نداردکه بنزد شما عزیز وگرامی است بلکه اگر دنیا نزد خدا بنعم برابر
پر مگسی بودی هیچ کافری را از دنیا شربت آبی نچشانیدی حق تعالی
قسمت رحمت خود را بشما تفویض نکرد و خود قسمت کند چه رحمت
خود است و بندگان خود بنوعی که میخواهد عمل مینماید اندیشه
از مال و جاه کسی ندارد تا بدانجهت نبوت را باو تفویض کند
همچنین طمع در مال و جاه مردم ندارد و ما با کسیکه محبت هوا
وارزو ندارد تا او را در نبوت تقدیم کند بر دیگری افعال حق
تعالی مبنی بر عدالت اوست اختیار نمیکند افضل مراتب دین را
مگر از برای کسیکه فاضلتر باشد در طاعت و مجدتر باشد در خدمت
و همچنین تاخیر نمیکند در دین مگر کسیکه قاصر باشد در طاعت و مجد
نباشد در خدمت و خداوندی که برین صفت باشد نظری بمال و
جاه مردم نخواهد داشت بلکه مال کمینه تفضل اوست و چنین
نیست که اگر کسیرا مال تفضل کند لازم باشد که نبوت را باو تفضل
کند و کسیرا که اکراه برخلاف مراد نرسد نه بینی که اگر یکی قبیح
الصوره و یکیرا احسن الصوره و فقیر و یکیرا شریف و فقیر و یکیرا
وضیع و غنی افرید هیچ کدام را اعتراض نرسد بانکه چرا جمال دیگری
را ضمیمه کمال او نکردانید افعال او موافق حکمت کامله اوست
انچنانکه خواهد کند و این معنی قول حق تعالی است وَقَالُوا لَوْلَا
اُنْزِلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ عَلیٰ اَجَلِّی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ یعنی
گفتند مشرکان قریش که چرا نفرستاد خدا این قرانرا بمردی
بزرگ از این دو قریه که مکه و طائف باشد باز فرمود اَهُمْ یَقْسِمُونَ
رَحْمَةَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الدُّنْیَا یعنی ای محمد
ما قسمت میکنیم

ما قسمت میکنیم میان ایشان معیشت ایشانرا در زندگی این دنیا پس
محتاج کردانیم ما بعضی را ببعضی یکیرا محتاج کردانیم بمال دیگری و یکیرا
محتاج کردانیم بخدمت دیگری و برین قیاس تا بحدی که پادشاهان
عظیم الشان را با فقیر فقرا محتاج میشوند بایشان بانواع مختلف از
علم یا حکمة یا خدمت یا امثال اینها پس شاید که فقیر محتاج نباشد بمال
ان پادشاه و ان پادشاه محتاج باشد بعلم و حکمت ان فقیر و پادشاهرا
نرسد که بگوید چرا علم و حکمت فقیر را ضمیمه مال و جاه او نکردانید و فقیر را
نیز روا نباشد که بگوید چرا مال و جاه پادشاه ضمیمه علم و حکمت او نیست
باز حق تعالی فرمود که وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا سُخْرِیًّا یعنی بر افراشتیم درجات او بر بالای بعضی دیگر تا فرا گیرد
بعضی از ایشان بعضی دیگر را مسخر خود با انکه اغنیاء مثلا تسخیر کنند فقرا را
بمال خود و خدمت فرمایند ایشانرا پس بعضی سبب بعضی شوند در
معیشت دنیا یکی بمال و یکی بخدمت و منتظم کردد بان معیشت اهل دنیا
وَرَحْمَةُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ یعنی رحمت پروردگار تو که اهل بیت
راه دین است بهتر است از مال که ایشان فراهم اورده اند **جواب**
دیگر باز حضرت فرمود که اما گفتی تو لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّیٰ تَفْجُرَ لَنَا
مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعًا یعنی هرگز ایمان نخواهیم اورد بتو تا انزمان که
روان گردانی از برای ما در زمین مکه چشمه اب را اَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ
مِنْ نَخِیلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْاَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِیرًا تا انجا که تُنَزِّلَ عَلَیْنَا
کِتَابًا نَقْرَؤُهُ و ترجمه ان سبق ذکر یافت پس بتحقیق که تو طلب
کرده از من که رسول خدا ام انواع چیزها بعضی از ان قبیل است که
اگر اتیان نمایم بان دلیل نبود بر نبوت و شان نبوت رفیع تر است

که منسوب بجهل جاهلان گردد و اقامت نماید چیزی را که محبت نباشد نبوت
او را و بعضی از آن قبیل است که اگر اتیان نمایم باین موجب هلاکت خود تان
باشد و غرض از اقامت حجت بر نبوت رفاهیت حال شما است در دنیا و در
عقبی پس شما طالب هلاکت خود باشید و بعضی از قبیل محالات است و
نتواند که بوجود اید و پیغمبر خدا در این احوال گواهی میدهد و طریق
معذرت بروتو می بندد و راه مخالفت را بر تو مضیق میسازد و حجتها
از برای تو اقامت میکند تا باور داری نبوت او را و ترا مخلص بجز پیروی
حق نباشد و بعضی از آن قبیل است که مشتمل است بر اعتراف تو
بانکه معاند و متمرد حقی و استماع برهان حق و قبول حجت وی نخواهی
کرد و انکس که از آن قبیل است علاج او بجز عذاب حق تعالی نیست که بر او
نازل گردد و او را بهلاکت رساند پس گفتی تو ای عبد الله که ما ایمان نخواهیم
اورد تا روان گردانی از برای ما چشمه اب را در زمین مکه چونکه
زمین سنگستان است و احتیاج تمام باب حاصل است سؤالی
کرده و از دلایل حق تعالی غافلی زیرا که اگر من اتیان نمایم بانچه مطلوب
تو است ان دلیل پیغمبری من نیست ایا نه بینی که ترا در طائف بستانها
است که مواضع معطله ضایعه بوده که انرا اصلاح کرده و چشمهای اب
از برای ان جاری کرده و از این قبیل از امثال و نظرا از تو در جو امده
هیچکدام از تو و امثال تو پیغمبر می شوی گفت نه فرمود پس همچنین
دلیل بر نبوت من نیز نشود و این سخن باین ماند که گوئی ما ایمان
بتو نخواهیم اورد تا تو برخیزی و در روی زمین راه روی یا طعام
خوری و اما گفتی تو ای عبد الله که ما ایمان بتو نیاوریم تا زمانی که
باشد ترا بستانی از خرما و انگور و از آن بخوری و ما را بخورانی و

جویهاء ازان

جویها ازان جاری سازی پس از برای تو و اصحاب تو بستانها از درخت
خرما و انگور در طائف هست که از ان میخورند و اطعام دیگران میکنند
و انهار در میان ان جاریست هیچیک از شما پیغمبری شوید گفت نه
فرمود پس چیست ترا که طلب میکنی از پیغمبر خدا چیزی را که اگر اتیان
نماید باین دلیل نشود بر پیغمبری او بلکه قادح باشد در پیغمبری او زیرا
که در مقام اثبات پیغمبری دلیلی ایراد کرده باشد که از ان دلالتی بر
پیغمبری او نباشد و موجب شبه و تردد جمعی شود و بان گمراه گمراه شوند
و صی و همچنین امری از پیغمبر خدا روا نباشد **جواب دیگر ایشان**
بار حضرت حسن فرمود ای عبد الله اما انکه گفتی دعا کنم که اسمان بر سر
شما فرود اید و شما را بپوشد اگر اسمان بر سر شما فرود اید هر اینه موجب
هلاکت شما شود و غرض از وجود پیغمبر در میان امت انتظام دین و
دنیای امت است نه قهر و غضب بر ایشان پس چنین امری مناسب
غرض پیغمبری نباشد بلکه مناسب وی اقامت حجتی باشد که امت بان
مهتدی شوند و در سعادت دارین خود کوشند پس طلب امری
چنین نمودن از پیغمبری که صلاح حال امت در ان نباشد بلکه منجر
بفساد حال ایشان شود ناشی از جهالت است و مناسب تدبیر الهی
نیست ای عبد الله کی سزاوار باشد که طبیب علاج بیماران بحسب ارزوی
ایشان کند بلکه مناسب انست که او را علاج بامری کند که صلاح حال
او در ان دانسته خواه مریض را رضا بان باشد و خواه نه پس اگر بان دوا
عمل نماید شفا از مرض یابد و اگر مخالفت کند هلاک گردد و همچنین نتواند
بود که شخصی که دعوی حقی بر شخصی کند گواه موافق قول مدعی علیه
گذارد و در افساد قول خود کوشد **جواب دیگر** باز حضرت ا

فرمود ای عبد الله اما آنچه گفتی که من خدای تو را با ملائکه او را در نظر شما
حاضر کردانم تا تصدیق نبوت من نمایند امری است محال زیرا که خدای تعالی
بر صفات مخلوقات نیست و حرکت و سکون بر او روا نیست پس شما در
این هنگام طلب محال کرده باشید و این جهالت و سفاهت باشد
بلی این سفاهت صفات الهه شما میباشد که اجسام ناقصه اند که در
ایشان دانش است و نه بینش و نه شنوایی و نکویایی از ایشان نفعی
بدیگری عاید نتواند شد ای عبد الله شما را در مکه مال و منال و بساتین
و دیگر اموال هست و شما را بر هر یک از ایشان کماشتگان و کارکنان
هست آیا شما از برای هریک از مهمات مرجوعه بایشان آنجا حاضر می
شوید و بمشافهه مرجوع خدمات بایشان میکنید یا آنکه سخنان شما
بوسیله رسل و رسایل بایشان میرسد گفت اکثر بوسیله رسل
و رسایل است پس حضرت فرمود که اگر کماشتگان و خدمه یا
فرستاده شما گویند که ما تصدیق نمیکنیم سخنان شما را تا زمانی
که عبد الله را حاضر سازید که تصدیق شما نماید هیچ معقول میشمارید
این سخن را از ایشان گفت نه حضرت فرمود پس چه چیز واجب شود
بفرستادگان شما بغیر از آنکه دلیلی ظاهر کردانند که دلالت بر صدق
قول ایشان بکند و بعد از آنکه چنین دلیلی ظاهر کردانید واجب شود
بر ایشان تصدیق فرستاده اید شما یا نه گفت بلی حضرت ص فرمود ای
عبد الله اگر فرستادگان تو از طائفه نزدیک تو آیند و گویند بر خیز
و با ما طائفه ای و تصدیق سخن ما بکن تا ایشان بآنچه گفتند عمل نمایند
و گویند بر زیرا که مطلوب ایشان آنست که با نزدیک تو لیسند
باشند و باین افعال مستحق ملامت نشوند عبد الله گفت چون نشوند
حضرت فرمود

حضرت ص فرمود پس چگونه طلب میکنی از رسول رب العالمین آنچه جایز
نمیدارید که از کماشتگان و خدمه تو در وجود آید و این حجتی قاطع
در ابطال آنچه طلب کردی و اما گفتی تو که ایمان نمی آوریم تا زمانی که
تو را خوانه باشد از طلا آیا خبر نیافته که عظمای مصر را خوانهای طلا
باشد گفت بلی فرمود آیا ایشان بدانجهة که صاحب خوانه طلا اند
پیغمبر میشوند گفت نه حضرت فرمود پس هم چنین محمد بدانجهة
که صاحب خوانه طلا باشد پیغمبر نشود و اما گفتی تو ای عبد الله که ایمان
بتو نمی آوریم تا زمانی که باسمان روی و ایمان نمی آوریم به بالا رفتن تو
باسمان تا زمانی که فرود آوری از آسمان کتابی که بخوانیم آنکه ترا برای
عبد الله بالا رفتن آسمان دشوار تر از فرود آمدن نیست و چون معترف
شدی که ایمان نخواهی آورد به بالا رفتن من هم چنین ایمان نخواهی
آورد بفرود آمدن من از آسمان و بعد از آن گفتی که تا بیاوری کتابی که
بخوانیم آنرا گفتی نمیدانم که ایمان خواهم آورد یا نه پس تو ای عبد الله
معترف شدی بآنکه معاند حجت خدایی و دوای تو نیست مگر آنکه
ادب کرده شوی بدست دوستان او از بشر یا بواسطه ملائکه
وحق تعم در ابطال مطلوب تو میفرماید قُلْ سُبْحَانَ هَلْ كُنْتُ اِلَّا
بَشَرًا رَسُولًا یعنی بگو ای محمد که پاک و منزه است خدای من آنکه
ایشان عاید بآنچه شما از روی جهل طالب آن شده اید و هیچ نیستم
من مگر بشری فرستاده او لازم نیست بر من اقامت حجتی که
عطا کرده اند بمن و نمی سزد مرا که امر کنم یا نهی کنم امر پروردگار خود
را پس باشم مانند رسولی که پادشاه او را بمخالفان خود فرستاده
باشد پس باز کردد بنزد آن پادشاه امر کند پادشاه را بآنچه

مخالفان از وی طلب کرده باشند پس گفتند ابوجهل که ای محمد ایا زعم تو نیست
که قوم موسی سوخته شدند بصاعقه که از اسمان فرود امد از انجهت
که از حق تعم سؤال کردند که ویرا اشکارا ببینند پس اگر تو پیغمبری
بودی ما سوخته شده میبودیم زیرا که از تو طلب کردیم بدتر از انچه
ایشان سؤال کرده بودند زیرا که ایشان گفتند ما خدا را اشکارا ببینیم
وما میگوئیم ایمان بتو نخواهیم اورد تا زمانی که خدا تعم و ملائک اورا
بعیان نه ببینیم و ایشان تصدیق کنند بنبوت ترا حضرت صم فرمود ای ابو
جهل ایا ندانسته که چون حق تعم ابراهیم را بملکوت سموات برد و
اشاره باین فرمود حق تعم انجا که فرمود وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی و همچنین نمودیم ما ابراهیم را ملکوت بر
اسمانها و زمینها دیده ابراهیم را چنان قوت داد که انچه در زمین
در زمین واقع بود مشاهده او میشد پس دید مردی و زنی را بفاحشه
مشغول بودند بر ایشان نفرین کرد و هلاکت رسیدند باز دو شخص
دیگر را برین حال دید بر ایشان نفرین کرد و هلاک شدند باز دو شخص دیگر
بدین حال دید و قصد کرد که دعاء بد بر ایشان کند خطاب رسید که ای
ابراهیم نفرین خود را از بندگان من باز دار که من امرزنده و رحیم و
جبار رحیمم از گناه بندگان مضرت نیابم و از طاعت ایشان منفعتی
نرسم مقصود از ایجاد ایشان اظهار عنایت و رحمت است باز دار
دعاء بد را از بندگان من بتحقیق که تو بنده بیم کننده نه شریک در مملکت
من و معامله من با بندگان خودم از سه حال بیرون نیست یا توبه کنند
و توبه ایشان ابپذیرم و عیب بپوشم و گناه را بیامرزم و یا باز دارم
از ایشان عذاب را بجهت انکه از صلب ایشان بیرون خواهد ذریات
مؤمن بعضها را

مؤمن پس مدارا میکنم با پدران و مادران کفار تا بیرون اید از صلب ایشان
مؤمنان مطیع و اگر از قسم اول و دوم نباشند پس عذابی که من از برای
ایشان اماده کرده ام زیاده از انست که تو از برای ایشان میخواهی ای
ابراهیم مرا و بندگان مرا بمن بگذار که من با ایشان رحیم ترم از تو ام
و مراد ایشان را بگذار که من جبار علیم و حکیم تدبیر میکنم ایشانرا
بعلم خود و جاری میسازم در میان ایشان قضا و قدر خود را انگاه
حضرت صم فرمود که ای ابوجهل حق تعم دفع عذاب از تو بدانجهة مینماید
که میداند که از صلب تو فرزندان مؤمن و مطیع بیرون خواهند امد
مانند عکرمه پس تو و اگر نه عذاب خدا تعم بتو نازل میشد و همچنین
است حال اکثر قریش که عذاب طلب مینمایند و اگر ملاحظه فرزندان
مؤمن نبودی عذاب خدا برین کافران نازل گشتی انگاه فرمود ای
ابوجهل نظر بجانب اسمان کن چون نظر باسمان کرد دید که در های اسمان
گشاده و اتشی بر فرق او نازل میگردد و چنان نزدیک شد باو که
حرارت افتاد در میان هر دو دوش خود احساس مینماید پس لرزه
بر اندام وی و جماعت وی افتاد حضرت صم فرمود که باید نترسانند
که حق تعالی هلاک نمیگرداند شما را ازین اتشها اظهار ان از برای عبرت
شما است باز نظر کردند نوری چند دیدند که از پشت ایشان بیرون
امده در برابر اتشها و بلند شد و ان اتشها را از ایشان باز گردانید
حضرت صم فرمود بعضی ازین انوار نور کسیست که حق تعم میداند که
عنقریب بسعادت ایمان مشرف میگرداند و از شما بعضی نور اولادی
است که بشرف ایمان مشرف خواهند بود احتجاج حضرت رسالت
بامشرکان کتابیه مثل یهود و نصاری و مجوس و غیره و معجزه امام

ابومحمد الحسن بن علي العسکري علیه الصلوة والسلام فرمود که از
امیرالمومنین علیه السلام پرسیدند که آیا پیغمبر خدا را هیچ معجزی بود
مانند معجز موسی ع که کوه را بر بالای سر یهودانی که امتناع مینمودند از
قبول توراة برداشت تا زمانی که از خوف هلاک قبول توریة و احکام آن
نمودند امیرالمومنین ع فرمود که بحق خدایی که محمد را بنبوت فرستاده که
هیچ پیغمبر را معجزه نبود از آدم تا خاتم مگر نظیر و شبیه آن بلکه فاضلتر
از آن محمد را بود یا دیگر معجزات که پیغمبران دیگر را نبوده در اول حال که پیغمبر
اظهار نبوت خود در مکه معظمه فرمود همه عرب بیک کمان تیر عداوت
بجانب آنحضرت انداختند و من بصحبت آنحضرت رفتم اول کسیکه اظهار ایمان
کرده می بودم در روز دوشنبه که اظهار نبوت کرد من بیعت کردم و
روز سه شنبه با وی نماز گزاردم و تا هفت سال بدین منوال بود بعد
از آن جماعتی باسلام درآمدند و حق تعالی دین پیغمبر خود را قوت داد قومی
از مشرکان بنزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمدند و گفتند ای محمد برده
که ذکر کرده از پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند مانند نوح که مخالفان را
بطوفان هلاک کرد و موافقان را ~~بسفینه~~ بسفینه نجات داده و
ابراهیم که آتش نمرود بر وی گلزار گشت و موسی که کوه را بر سر یهودان
برداشت تا از ترس آن فرمان برداری کردند و عیسی که خبر داد قوم
خود را بآنچه میخوردند و ذخیره میکردند در خانهای خود و مشرکان در آن
روز چهار فرقه شدند فرقه معجز نوح طلب داشتند و فرقه معجز موسی
طلب داشتند و فرقه معجز ابراهیم و فرقه معجز عیسی حضرت صم فرمود که
من نیستم مگر بیم دهنده و بشارت رساننده آورده ام بشما معجزی ظاهر
یعنی قرآن که بزبان شما است و عاجزید شما و سایر عرب از معارضه

آن و این قرآن

آن و این قرآن حجت خدا و حجت پیغمبران او است و مرا نیست که طلب دیگر حجت
از پروردگار نمایم و بر پیغمبران بجز رسانیدن پیغام الهی بآنکسان که
که اقرار آورده باشند بحجت صدق و آیه حق است که آن پیغمبر و او نتوانند
که از حق تعالی طلب نمایند آن معجزات که امت از وی طلب دارند چه معلوم
نیست که صلاح حال است در ظهور معجزات است یا فساد ایشان جبرئیل
ع آمد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید من ظاهر کردانم
از برای ایشان معجزاتی که از تو طلب نموده اند ایشان بآن معجزات ایمان
نخواهند آورد مگر کسیکه من نگاه دارنده او باشم اما این معجزات برایشان
ظاهر میسازم تا موجب زیادتی ایضاح حجت تو گردد پس تو بگو جماعتی را
که طلب کننده معجز نوح اند تا بکوه ابو قبیس روند که چون بدامن کوه
روند معجز نوح برایشان ظاهر نخواهد شد و چون بهلاکت نزدیک تو
شوند پناه بکوه برند و بآن دو طفل که بنزد ایشان باشد بدید گردن
معجزه نوح در کوه قبیس و بگوی تا فرقه که طالب معجز ابراهیم اند که بصحرا که
بیرون روند از هر جا که خواهند آنجا آتشی که معجز ابراهیم بود مشاهده
خواهند کرد و چون آتش خواهد که ایشان را فرا گیرد زنی از ره هوا
خواهند دید که دامن معجز خود را فرو گذارد ایشان چنگ در او زنند از
هلاکت خلاصی یابند و مشاهده معجز ابراهیم در که بگوی با طایفه سیم که
زود باشد که بر شما نازل گردد معجز موسی و خلاص دهد از آن مهلکه
شما را حمزه عم من و بگوی با گروه چهارم و رئیس ایشان که ابوجهل است
که شبی نزد من باشید تا برسد بشما معجز این طوائف و معجزی که مطلوب
شما است در حضور من بشما خواهد رسید پس ابوجهل گفت که با
فرقه ثلاثه که هر یک بمحلی که موعود است بروند تا بطلان قول

محمد بر شی ظاهر کرد پس طایفه اول بکوه بو قبیس رفتند وطایفه دوم
بصحراء مکه وطایفه سیم بصحرای مکه کعبه و هریک انچه موعود بود بمشاهده
مشاهده نمودند باز میکشتند هر طایفه بجانب پیغمبر و اظهار ایمان می نمودند
وحکایة واقعه که مشاهده ایشان شده بود و ابوجهل مبالغه در
تاخیر ایمان هر فرقه مینمود تا انکه خبر فرقه دیکر برسد وبتفصیل در کتاب
مفاخر فاطمه سمت ذکر یافت درین کتاب بطریق اجمال مذکور میشود امیر
المومنین فرمود که چون فرقه سیوم امدند وخبر دادند از انچه مشاهده
ایشان شده بود بخدا و رسول ایمان اوردند حضرت ص فرمود یا ابوجهل
که فرقه سیوم امدند وترا خبر میدهند بانچه مشاهده کرده اند ابوجهل
کفت معلوم نیست که راست میکویند یا دروغ یا امریست محقق یا خیالی
در نظر ایشان امده اکر به بینم انچه معهود از برای منست از معجزه عیسی
لازم میشود مرا ایمان بتو ولازم نیست مرا تصدیق اطواف نمودن حضرت ص
فرمود ای ابوجهل اکر لازم نیست ترا تصدیق این طوائف باکثرت وانبوهی
ایشان پس چکونه تصدیق کرده بمفاخر و ماثر اباء و اجداد خود و چکونه
باور داشته وجود شام و عراق و خراسان را از جماعتی که خبر داده اند ترا
از وجود انها وخبر دهندکان باین معجزات کمتر از خبر دهندکان بوجود
این بلدان نیستند هر فرقه انچه مشاهده کرده اند حجت بر ایشان است
وانچه تو ای ابوجهل از ایشان استماع نمودی حجت بر تواست انکاه
حضرت ص خبر داد او را معجزی که طلب کرده بود وکفت امروز در خوان خود
فلان طعام خوردی و مرغ سیاه بریان کرده ذخیره کرده ام مرغ حاضر شد
حق تعم او را زنده کردانید و خبر داد ابوجهل را بانچه کرده بود و دیکر
سخنان با وی کفت ابوجهل تصدیق ان معجزات نکرد وتکذیب بعضی و انکار
بعضی نمود

بعضی نمود حضرت ص فرمود ای ابوجهل ~~تحقیق~~ کافی نبود ترا انچه مشاهده
کردی ایمان اوردنا این کردی از عذاب حق تعم ابوجهل کفت کمان من اینست که
انچه بر من ظاهر شد خیال واوهام است وحقیقتی ندارد حضرت فرمود
هیچ فرقی هست میان انچه مشاهده کردی از مرغ ~~کشته~~ را که ذبح کرده بود
و با تو سخن از احوال خود کفت میان مشاهده تو قریش و سایر عرب
را و مشاهده احوال و استماع کلام ایشان نمودن ابوجهل کفت که معلوم
~~است که اینها خیالات~~ نه حضرت فرمود پس از کجا معلوم کردی که انچه مشاهده
کردست از زمین و اسمان و مردم و حیوانات خیال و اوهام نیستند ابوجهل
کفت که مرا معلوم است که اینها خیالات نیستند حضرت فرمود پس انچه
از ما دیدی خیالات نباشد چه قایل شدی که میان دیدن معجزات و دیدن
دیکر موجودات فرقی نیست و بدانکه انجام این خبر بذکر رسالتی است
که ابوجهل لعنه الله به پیغمبر خدا ص فرستاده بود در زمانی که انحضرت
هجرت نمود از مکه بمدینه ~~وجوابی که~~ صورت کتاب ابوجهل
بحضرت رسالت وجوابی که حضرت با و فرستاده بود بروایة امام ابو محمد
الحسن العسکری علیهما السلام مضمون کتاب ابی جهل انکه ای محمد این
خیالات لا یزال ترا بر کرداری میدارد که موجب فساد حال تست و ان
منجر بفساد اهل یثرب میشود و کرمی اتشی که افروخته میشود از نجا
کردن تو از ظهور خود با یشان خواهد رسید و من چنان میبینم که اطوار
تو باز میکشند که قبایل قریش بیکبار بر تو حمله اورند از برای دفع
مفاسد و مضرتها تو پس زود باشد که برسد بتو و بمال و عیال تو
انچه برسد وان سفیها که بسخنان تو مغرور شده اند و تو امشاعه
ویاری مینمایند هلاک خواهند شد بجهالت تو و مال و عیال ایشان

خواهد رسید انچه بمال وعیال فقیر رسد از تاراج و برده و مانند ان و مردی که
در جوار تو باشند فقیر و بی چیز خواهند شد بفقر و بیچیزی تو و شیعهٔ تو
و بر اهل ان دیار ظاهر خواهد شد که چون اعدا بر تو غالب شوند در این
در دیار ایشان بقهر و استیلاء فرقی نخواهند کرد بعیال و اموال شما خواهد
رسید و هر اینه معذور است کسیکه بیم داده باشد شما را و مبالغه
در نصیحت کرده باشد پس این کتاب قاصد ایشان بحضرت رسانید در
وقتی که اصحاب وی و عامه کفار از منافقان و یهود ان مدینه حاضر بودند
و همچنین مقرر داشته بود که رسالت او را در چنین مجمعی رساند
تا موجب خوف و رعب مومنان شود و سبب جرئت کافران و منافقان
گردد انگاه حضرت با فرستاده او گفت سخنی آرائی کردی و رسالت خود
رسانیدی گفت بلی حضرت فرمود پس جواب را مستمع باش بتحقیق که
ابوجهل به تشدد اید و مکاره میترساند مرا و خداوند عالمیان بنصرت
و ظفر وعده میدهد مرا و خبر حق نغم راست تر و بقبول سزاوارتر است
مضرت نخواهد رسانید بمحمد کسیکه خواهد و یا خوار و ذلیل کرداند
چون حق تعم در مقام نصرت و اعانت وی باشد بگوی ای ابوجهل بمن فرستاده
انچه شیطان بتو القا کرده و من جواب میفرستم بانچه رحمن بخاطر
من القا میکند و ان حرب و قتالی که در میان ما و شما واقع خواهد شد
تا بیست و نه روز فیصل حق و باطل که در میان است خواهد کرد و
تو در ان معرکه کشته خواهی شد بدست ضعیف ترین اصحاب من و
ذود باشد که تو و عتبه و شیبه و ولید و فلان و فلان و بر شمرد مردم
بسیار را از قریش و فرمود ایشان در قلیب بدر مقتول خواهند شد
و من هفتاد نفر از شما را خواهم کشت و هفتاد نفر را اسیر خواهم کرد
وفدایی کرانی از

وفدایی کران از ایشان خواهم گرفت و بعد از ان بحاضران خطاب فرمود که
ای جماعت ایا میخواهید که مقتل هریك را بشما بنمایم گفتند بلی حضرت فرمود
با من بموضع بدر ایید که جای مصیبت ایشان است تا قدم بر جای کشته
شدن ایشان نهم و مقتل هریك را بشما بنمایم ~~گفتند بلی حضرت فرمود~~
هیچ یك از ایشان قبول نکردند مگر امیر المومنین عم که قبول فرمود
و دیگران گفتند ما محتاج مراکب و الات و نفقات هستیم و ممکن نیست
ما را با نجا رفتن زیرا که چند روزه راه است حضرت صم با یهود فرمود
که شما چه میگوئید گفتند ما در خوانهای خود می باشیم و احتیاج بتماشا
ان نداریم و تو با مردمان در مقام حیلتی حضرت صم فرمود بشما هیچ
رنجی و تعبی نمیرساند در حاضر شدن ببدر یك گام می نهد و در گام دیگر
حق تعم شما را بطی الارض بیدر میرساند مومنان گفتند راست میگوید
رسول خدا و کافران و منافقان گفتند امتحان کنیم این کذاب را تا دروغ
او بر مردمان ظاهر شود و رسوا و منفضح گردد پس همه قوم حاضر
شدند و یك گام نهادند و گام دیگر بر چاه بدر حاضر شدند تعجب عظیم
کردند حضرت فرمود که چاه را نشانه ساختند از یکطرف بچندین ذرع
فرمود که مقتل ابوجهل است که فلان انصاری او را بقتل میرسانند
و عبد الله بن مسعود که ضعیف ترین اصحاب منست او را بقتل رساند
و از طرف دیگر بچندین ذرع مقتل عتبه است و از طرف دیگر بچندین ذرع مقتل
ولید است و از طرف دیگر بچندین ذرع مقتل شبه است و بر این قاعده
یقین میشود تا مقتل هفتاد کس از ایشان یقین نمود با اسم و نسب و
هفتاد نفر دیگر فرمود با اسم و نسب که اسیر خواهند شد انگاه فرمود
که انچه گفتم حق و صدق است و از امروز تا هجده روز دیگر که دو

بلبث وتهم که از وعده اول است تحقیق خواهد یافت بقضاء محتوم ولازم

در احتجاج حضرت رسالت منقبت صلعم بر طایفه یهود

در جامع نسخ شرایع وغیر آن از امام ابو محمد الحسن العسکری عم منقول است که
فرمود در زمانی که حضرت رسالت پناه صلعم اقامت در مکه داشت قبله
نماز آنحضرت بیت المقدس بود وخوانه کعبه در میان مصلی وبیت
المقدس ~~[illegible]~~ بود وخوانه کعبه در میان مصلی وبیت المقدس می
بود در وقت امکان واگر امکان نداشتی توجه بجانب بیت المقدس مفرد
بود عمل پیغمبر صلعم در طول اقامت آنحضرت در مکه معظمه که سیزده سال
باشد بدین منوال بود وچون هجرت بمدینه مشرفه فرمود بعضی از
اوقات بفاصله معهوده قبله ایشان بیت المقدس بود وطول آن
مدت شانزده یا هفده ماه بود علی اختلاف الروایات جمعی از ملاعین
یهود گفتند محمد عجب اند که چگونه نماز گذارد توجه بقبله ما میکند و
نماز را برهدایت ما میکند ونام پیغمبری بر ~~[illegible]~~ خود نهاده این سخن
بر خواطر عاطر آن سرور بغایت دشوار بی ابلکر انه قبله ایشان در ضمیر
انور آنحضرت جای کرد ودوست میداشت که قبله او سرور کعبه
معظمه باشد با جبرئیل گفت هر آینه دوست میدارم که خدای تعالی قبله
مرا از بیت المقدس بگرداند وبکعبه معظمه قرار دهد از بس نبی که
از یهود در این باب بمن میرسد جبرئیل گفت که از حق تعالی درخواه
کن تا قبله تو را کعبه معظمه گرداند چه دعاء تو بدین درگاه رد نمیشود
حضرت این معنی را از حق تعالی استدعا نمود وجبرئیل بمقام خود باز
گشت بعد از ساعتی جبرئیل معاودت کرد وگفت بخوان ای محمد قَدْ
نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا

فَوَلِّ وَجْهَكَ

فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی بتحقیق که ما میبینیم روی تو را بجانب
آسمان ودعا کردن تو از برای تغییر قبله پس هر آینه خواهیم گردانید از برای
تو قبله که راضی باشی بآن قبله پس بگردان روی خود را در نماز بجانب
مسجد الحرام که آن کعبه معظمه است وچون یهود بر تحویل قبله مطلع شدند
بر ایشان دشوار آمد وگفتند مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا یعنی
چه چیز گردانید ایشان را از قبله که ایشان بر آن بودند جواب داد حق تعالی
ایشان را باحسن جواب قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ یعنی بگو ای محمد مر خدای راست
مشرق ومغرب عالم مالک همه است وتکلیف تحویل هر چه تکلیف
تحویل است بجای دیگر يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ هدایت کند
آنکس را که میخواهد براه راست وآن راهیست که صلاح حال ایشان
در آنست وفرمان برداری الله راه به جنت ونعیم آن میکند ابو محمد عم
فرمود که قومی آمدند از یهود بنزد حضرت پیغمبر صلعم گفتند ای محمد چهارده سال
نماز بر قبله بیت المقدس گزاردی اکنون آن قبله را گذاشتی وخوانه
کعبه را قبله ساختی واگر قبله اول حق بود حق را گذاشته عمل بر باطل می
نمائی واگر باطل بود در طول این مدت عمل بر باطل کرده باشی حضرت صلعم
فرمود قبله بیت المقدس حق بود چنانکه قبله مسجد الحرام حق است
لیکن ما بدانکه مشرق ومغرب عالم ملک خدای تعالی است هدایت میکند آنکس
که میخواهد براه راست هرگاه داند صلاح شما در استقبال مشرق است
امر میکند شما را بآن واگر صلاح در مغرب است امر میکند شما را
بآن واگر صلاح شما در غیر این هر دو باشد امر میکند شما را بآن منکر شدید
تدبیر حق تعالی در بندگان خود ورعایت کردن حق تعالی مصلحت
بندگان خود را در افعال خود بازدار روز شنبه ترک اعمال میکنند

وباز باعمال مشغول میشوید و در روزهاء دیگر اباشمی ترک کرده اید
حق را وبباطل مشغولید ویا باطل گذاشته بباطل دیگر رفته اید یا حق را
گذاشته اید وبحق دیگر مشغول شده اید بیان کنید عمل شما از کدام
قسم است گفتند ترک عمل در شنبه خواست وعمل در غیر شنبه نیز
خواست حضرت فرمود چنین قبله بیت المقدس در وقت خود حق بود
وقبله مسجد الحرام در وقت خود نیز حق است یهود گفتند ای محمد
پس حق تعالی پشیمان شده باشد بانچه سابق بان امر کرده از نماز
بیت المقدس زیرا که حق تعالی عالم بعواقب امور است وقادر است
بر همه مصالح که بعد از یافتن غلطی بر خود نکند ورای که نبوده باشد
او را حادث نشود بر خلاف رای سابق او ومانعی نباشد که منع
کند او را از مراد او وحق تعالی ازین نقایص منزه است وپشیمانی نیست
مگر وصف کسی که موصوف بیکی ازین صفات باشد تَعَالَى رَبُّنَا عَنْ
ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا باز حضرت صم فرمود ای یهود چه گوئید در انکه
حق تعالی گاه بیمار کرداند شخصی را وگاه صحت دهد او را وگاه بیمار
کرداند وپشیمانی در این اعمال هست گفتند نه حضرت فرمود پس
هم چنین امر میکند محمد را بنماز در قبله مسجد الحرام بعد از انکه امر
کرده بود بنماز بیت المقدس واو را پشیمانی در حکم اول نیست باز
حضرت صم فرمود که حق تعالی زمستان را بعد از تابستان وتابستان را
بعد از زمستان می آورد هیچ پشیمانی در این اعمال هست گفتند نه
پس در قبله نیز پشیمانی نیست باز حضرت فرمود که در زمستان
الزام میکند شما را که محترز باشند از برودتها بجامههای تابستانی
زمستانی والزام میکند شما را در تابستان انچه احتراز کنا رد از

حادث ان بجامهای

حادث ان بجامهای زمستانی هیچ پشیمانی هست درین احکام گفت
نه حضرت فرمود پس هم چنان که حق تعالی امر میکند بچیزی در وقت
که میداند صلاح ایشان در ان است ووقتی که میداند که صلاح
ایشان در ان چیز نیست نهی میکند ایشان را از ان چیز وامر میکند
ایشان را در چیزی که صلاح میداند در ان امر باشد پس هرگاه که
طاعت کنند حق تعالی را درین دو حال مستحق ثواب میشود وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ یعنی مر خدا راست مشرق
ومغرب عالم هرجا که روی اورید بامر حق تعالی پس انجا که روی میکنید
قصد میکنید در ان جا روی خدا است مراد انست که هرجا روی اورید بامر
حق تعالی پس انجا بطلب حق را او ارزو میکنید ثواب او را باز حضرت فرمود ای
بندگان خدا شما همچو بیماران اید وحق تعالی چون طبیب حاذق پس صلاح
شما در انست که صلاح میداند ان طبیب حاذق وتدبیر میکند بان
نه در ان چیزی که ارزوی مریض است پس تسلیم امر الهی شوید
تا فایز گردید بسعادت ودرین سؤال کردند جمعی که ای پسر رسول
خدا چرا امر کرد خدا تعالی بقبله اول امام ابو محمد عم فرمود که حق تعالی
فرمود وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا یعنی نکردانیم ما انقبله
را که شما بران قبله بودید وان قبله بیت المقدس بود إِلَّا لِنَعْلَمَ
مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ مگر از برای انکه بدانیم
انکسی را که پیروی کند رسول خدا را از انکس که باز میگردد از قفای
خود وطریق ارتداد اختیار میکند مراد انست که بدانیم او را موجود
هم چنانکه میدانستیم او را بانکه بعد ازین موجود خواهد شد و
این چنانست که ارزوی اهل مکه ان بود که قبله ایشان کعبه معظمه باشد

حق تعم قبله ایشان را بیت المقدس کرد تا بدانند که کدام از ایشان
حکم حق تعم را بر آرزوی خود مقدم میدارند تا موافق از مخالف ممتاز گردد
و چون آرزوی اهل مدینه که یهودان بودند بیت المقدس بود حق تعم
قبله ایشانرا مسجد الحرام گردانید تا باتباع آن موافق از مخالف امتیاز
یابد و پیروان حق از پیروان نفس و هوا جدا گردند باز حق تعم خبر داد
وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ یعنی و بود توجه بقبله
بیت المقدس دشوار بر اهل مکه مگر بر آنکسان که هدایت کرده بود
خدایتعم ایشانرا پس دانستند که خدایتعم امر کرد ایشانرا بر خلاف
آرزوهای ایشان تا امتحان کنند ایشانرا در طاعت حق تعم و مخالفه
هواها و آرزوی او و از امام ابو محمد ع منقولست که جابر بن عبد الله انصاری
گفت که روزی عبد الله بن صوریا که جوانی بود خوش فهم از علماء
یهود و زعم ایشان آن بود که اعلم یهود است بکتاب توریة و علوم انبیا
سؤال کرد از حضرت رسالت پناه ص از مسائل بسیار و غرض وی تعلل
و عناد با آنحضرت بود و از هر یک بنوعی جواب داد که او را راه انکار
بهیچ وجه نبود پس گفت ای محمد کدام ملک است که از حق تعم این اخبار
از برای قوم تو آورد حضرت فرمود که جبرئیل است عبد الله گفت
اگر ملکی دیگر این اخبار بقوم تو آورد ما ایمان بتو می آریم اما جبرئیل
در میان ملائک دشمن ماست حضرت فرمود چرا جبرئیل را دشمن
فرا گرفته اید گفت از برای آنکه اکثر بلیات و شدائد از وی به بنی
اسرائیل رسید منع کرد دانیال ع را از کشتن بخت النصر و تقویت
امر وی کرد تا اکثر بنی اسرائیل را بهلاکت رسانید و همچنین هر
محنت و شدت که بر بنی اسرائیل رسید از ممر او بود و هر عنایت

و رحمت که‌ها

و رحمت که بما رسید از میکائیل است حضرت فرمود وای بر تو بسبب جاهلی بامر
حق تعم جبرئیل را چه گناه باشد اگر طاعت کرده باشد پروردگار خود را
در آنچه اراده کرده است پس نمی بینی ایا ملک الموت را عدوی خود میخوانید بد
جهة که حق تعم او را قابض ارواح گردانیده پس معلوم شد که شما
بحق تعم جاهلید و از حکمت او غافلید و من گواهی میدهم که جبرئیل و میکائیل
دو بنده مطیع اند و دشمنی یکی از ایشان دشمنی دیگریست و آنکس که گمان
برد که یکی را دوست میدارد و یکی را دشمن کافر و کذابست همچنین محمد
رسول الله و علی بن ابی طالب دو برادرند چون جبرئیل و میکائیل هر کس که دوست
دارد ایشانرا از دوستان خداست و آنکس که دشمن دارد ایشانرا از
دشمنان خداست و آنکس که دشمن دارد یکی از ایشانرا گمان برد که دوست
میدارد دیگریرا هر آینه دروغگوست و ایشان از وی بیزارند و خدایتعم
و ملائکه و خیار خلق از او بیزارند امام ابو محمد ع فرمود سبب نزول آیه کریمه
مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ تا آخر دو آیه آن بود که از یهود دشمنان خدا سخنی
ناشایسته در حق جبرئیل و میکائیل بوجود آمد و از ناصبان اعداء محمد
و علی نیز سخنی ناشایسته در حق ایشان در وجود آمد اما آنچه از نواصب
در وجود آمد آن بود که حضرت رسالت پناه ص چون همیشه مناقب و فضائل
امیر المؤمنین ع و خصایص آنحضرت ذکر میکرد و میگفت خبر داده مرا جبرئیل
از حق تعم و از آنجمله حق تعم فرموده که در جنگ بدر جبرئیل در جانب یمین
و میکائیل بر جانب یسار امیر المؤمنین ع بودند فخر میکرد جبرئیل بر میکائیل
بآنکه بر جانب راست آنحضرت ایستاده همچنانکه ندیم و هم نشین پادشاه
عظیم الشان که بر یمین او نشسته باشد فخر میکند بر کسی که بر یسار نشسته
و افتخار میکردند جبرئیل و میکائیل بر اسرافیل که در عقب آنحضرت ایستاده

بجهة محافظة انحضرت و بر ملك الموت فخر مینمودند که در بلندی انحضرت بود
بجهة محافظة بدانجهة که یمین و شمال شریفش از قدام و خلف است و از
انجمله فرمود که اشرف ملائك بنزد حق تعالی انست که علی بن ابی طالب را دوست
دارد و فرمود که سوگند ملائك در میان ایشان انست که بخدائی که شرف داد
علی بن ابی طالب را بعد از مصطفی صلعم و میفرمود که ملائك اسمانها و حجب هر ابد
اشتیاق میدارند بدیدار علی بن ابی طالب هم چنانکه والد اشتیاق دارند
بدیدن فرزند نیکوکار مشفق در این هنگام گروه نواصب لعنهم الله می
گفتند که نا کی محمد جبرئیل و میکائیل گوید از برای تعظیم شان علی بن ابی طالب
حق تعالی همواره فضایل علی بن ابی طالب میگوید نه غیر او از خلائق بغیر ایم
ما از خدا و ملائك و جبرئیل و میکائیل که علی بن ابی طالب را تفضیل دهد بر
خلایق بعد از محمد **مسائلی چند که جماعت یهود از حضرت**
ختمی پناهی پرسیدند و بجواب مستفید شدند و اما انچه از یهود در
وجود امد ان بود که چون حضرت پیغمبر صلعم بمدینه تشریف اورد یهود
عبدالله بن صوریا بمجلس پیغمبر اوردند و گفت ای محمد خواب تو چگونه
است بتحقیق که ما را خبر داده اند که خواب پیغمبران در اخر الزمان خواهد
بود حضرت فرمود تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي یعنی چشم من بخواب میرود
و در خواب نمیرود دل من گفت راست گفتی ای محمد خبر ده مرا که فرزند از
اب مرد است یا از زن حضرت فرمود استخوانها و رگها و پیها از اب مرد و
گوشت و خون و موی از اب زن پدید می اید گفت ای محمد راست گفتی باز
گفت ای محمد چرا بعضی فرزندان مشابه با عمام اند و بعضی مشابه باخوال حضرت
فرمود که اب هرکدام بر بالای دیگری افتاد مشابهت با او پیدا میاید
گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد چرا در بعضی نطفه فرزند میشود و
در بعضی نه که حضرت

حمد مرخداوندی برا که در نمی یابد او را شواهد و حاطه او نمیکنند
مشاهده خلایق و نمی بینند او را نواظر و پنهان نمیکنند او را سواتر
و احاطه او نمیکنند مشاهده خلایق و نه انکسی که دلالت کرده است
بر قدم خود بر حدوث خلایق و بحدوث خلایق بر وجود خود ان
کسیست که دلالت کرده که صادقست در میعاد و منزه است از ظلم
بر عباد ایستاده بعدلش در خلق خود و عادلست بر ایشان در
حکم خود گواهی میدهند بحدوث اشیا بر ازلیت خود احدیت
نه از روی عدد و دایمست نه با مدت و قایمست نه بعمد میرسند
او را اذهان نه بمشاعر او و گواهی میدهند از برای او مبصرات
امانه بحضور او نیست بزرگی او با متداد یکه او را طها یافت باشد
نا بزرگی او جسمانی باشد بلکه بزرگی او ببزرگی شانست
و تعظیم سلطان **خطبه غریب این است** و در بعضی
خطب استدلال نموده بر حق تع بعجایب مخلوقات او از اصناف
حیوان و غیر ان و فرموده اگر فکر کنند در عظیم قدرت او و
جسیم نعمت او هر اینه براه حق باز گردند و از عذاب
حریق امادلهای ایشان علیل و دیدهای ایشان کلیل ایا نظر
نمیکنند در کوچکترین انچه افریده است که چگونه محکم کرده است
افرینش او را و بر هم نشانیده ترکیب او را و شکافته است
از برای او چشم و گوش و استخوان و گوشت و بر هم اتصال داده
امانظر بکنید در مور کوچك و در کوچکی جسم او و لطافت هیئت
او و بحافت اجزای ان که بی تحدیق نظر او را در نتوان یافت چگونه
میرود بر روی زمین و چگونه رزق خود را میشناسد و دانها را

از برای ذخیره بخانها میبرد وانرا در مستقر خود اماده میکرده اند جمع
میکنند در گرما از برای هنگام سرما و متکفل رزق او است و در وقت حاجت
باو میرساند غافل نیست از او حضرت منان و محروم نمیگرداند او را دیا
واگر فکر کنند در مجاری خوردن و در فلک اعلی و اسفل ان وانچه در
اندرون او است از دل و جگر و کلیه و معده و امثال ان وانچه در سر او ست
از چشم و گوش و بینی هر اینه در عجایب صنع او متحیر مانند بزرگوار
خداوندی که بداشته است او را بقوایم ان و بنا کرده است او را بدعایم او
شریک نیست او را در افرینش او افریننده و مدد کاری نمیکنند او را هیچ توانینده
واگر بروند در راههای فکر وانديشه دلالت نکنند ایشان را دلالت کننده
مگر بر انکه افریننده مور افریننده دیگر مخلوقات است و بزرگ و کوچک
و لطیف و کثیف و ثقیل و قوی و خفیف و ضعیف در افرینش او برابر
و افرینش اسمان و زمین و اب و باد و اتش یکسانست پس نظر کنید
در افرینش افتاب و ماه و اختلافات شب و روز و تفجر بحار و کثرت
جبال و تلال و قلال و تفرق لغات و السن مختلفات پس وای بر انکسی
که انکار کند چنین مقدری را و جحود نماید چنین مدبری را و گمان برد انکه
ایشان مانند گیاهند که بخود رسته است و اختلاف صور ایشان را
صانعی نیست و گمان بردند که برین دعوی حجتی دارند و از برای تحقیق
ان راهی نه و هر که بی بنا باشد و خانه بی بانی متصور نشود
واگر خواهی نظر کن در ملخ که چگونه افریده است از برای او دو چشم
سرخ و دو حدقه منور قمراوین وگردانیده است از برای او سمع
خفی و گشاده است از برای او دهنی سوی او وگردانیده است از برای
او حس قوی و داده او را دو نیش برنده و دو پای جهنده اهل زرع

ازایشان خایف و ترسانند

ازایشان خایف و ترسانند و استطاعت بر دفع ان ندارند
واگر اتفاق کنند که انها را از زرع بیرون کنند نتوانند پس بسیار
چیزاست خداوندی که خاشع و خاضع اند او را هر که در اسمان
و زمین است بطوع و کره بر خاک او میسایند روی و پیشانی
مرغان مسخر امر وی اند افریده است انها را بر صور مختلفه و قوایم انها را
راسخ داشته در تر و خشک و قوت ایشان را تقدیر فرمود و
احساس ایشان را احصا نموده این غراب و انعقاب و این حمام وان
نعام هر یک را بنام خود خوانده و کفیل رزق ایشان گشته ابرهای
گران بار را افریده تا باران درشت دانه بر زمین ببارد و ارزاق
ایشان را از زمین بیرون اورد اورده اند که روزی قافله از
قوافل روم بمدینه امدند در عهد ابوبکر علیه اللعنه در میان ایشان
راهبی بود از راهبان نصاری انراهب بمسجد پیغمبر امد با او
شتری بود از طلا و نقره ابوبکر انجا حاضر با جماعت مهاجر و انصار راهب
بر ایشان در امد و تعظیم و تکریم ایشان نمود و در روی هر یک
نگریست بعد از ان گفت کدام از شما خلیفه پیغمبر خود اند و بر امین
دین او پس اشاره بر ابوبکر کردند گفت ایشیخ نام تو چیست گفت
نام من عتیق است گفت هیچ نام دیگر هست ترا گفت ای کذاب که صدیق
گفت تو صاحب من نیستی ابوبکر گفت حاجت تو چیست گفت من از
بلاد روم امده ام و اورده ام یک شتر بار از طلا و نقره تا سؤال کنم
از امین این امت از مشکلات خود اگر جواب دهد انرا از ان عیان
ادرم و فرمان برداری کنم شما را بانچه فرمایید و این مال را در
میان شما قسمت نمایم و اگر عاجز اید از جواب باز گردم و بر دین

خود باقی باشم **سوال کردن راهبی از ابوبکر علیه اللعنه مسائل**
چند و عاجز آمدن او از جواب ابوبکر گفت از مشکل خود سوال کن
راهب گفت از مشکل خود سوال نکنم تا از شما امان یابم از قهر و
استیلاء شما ابوبکر او را امان داد پس راهب گفت خبر ده مرا
از چیزیکه نیست آنچیز از برای خدا و نیست آن نزد خدا و نمیدانند
آنرا مثل اینها از این سخن رعشه بر بدن ابوبکر افتاد و از جواب او
عاجز آمد پس از لحظه گفت تا عمر را حاضر ساختند عمر آمد و بر پهلوی
او نشست ابوبکر با راهب گفت از وی سوال کن راهب چون در رو
نگریست با وی آنگفت که با ابوبکر گفته بود و سؤال را اعاده کرد و
عمر نیز از جواب عاجز آمد [illegible] عثمان را طلب نمود و در میان
عثمان و راهب آنگذشت که در میان راهب و عمر گذشته بود عثمان
نیز از جواب عاجز ماند راهب زبان طعن و لعن بر ایشان کشود
سلمان رض برخواست و نزد امیر المومنین ع آمد و آنحضرت با امام
حسن و امام حسین ع در صحن خوانه نشسته بود و سلمان حکایت
مجلس باز گفت امیر المومنین برخواست و بیرون آمد و امام حسن و
امام حسین با او بودند و بمسجد تشریف آورد چون امیر المومنین
ع را دیدند شادمان شدند و تکبیر و تحمید حق تع بجای آوردند
و تمامی برخواستند و باستقبال آمدند و چون امیر المومنین ع
برجای خود بنشست ابوبکر با راهب گفت این زمان سوال کن
ای راهب که این مرد صاحب جواب و مشکل کشاینده است
راهب روی بامیر المومنین ع آورد و گفت نام تو چیست امیر المو منین
فرمود نام من نزد یهود ایلیا است و نزد نصاری الیا و نزد

پدرم علی و نزد مادرم حیدر راهب گفت تو را چه منزلتست نزد
پیغمبر خود امیر المومنین ع گفت برادر من و پسر عم منست راهب
گفت تو مصاحب منی بحق عیسی پسر مریم خبر ده مرا از چیزیکه
نیست آنچیز از برای خدا و نیست آن نزد خدا و نمیدانند آنرا
امیر المومنین فرمود سَقَطْتَ عَلَى الْخَبِيرِ یعنی نه نامی کار رسیده
اما آنچه نیست از برای خدا آنست که یکتاست و او را زن و فرزند
نیست و اما آنچه نیست نزد خدا ظلم و ستم است و اما آنچه نمیدانند
خدا آنست که از برای خود شریکی نمیدانند در حال راهب برخواست
و زنار کشود و سر مبارک امیر المومنین ع را بوسید و گفت گواهی
میدهم بوحدانیت حق تع و بانکه محمد ص پیغمبر بر حقست و بانکه
تو خلیفه پیغمبری و امین امت و معدن علم و حکمت و منبع علمی
مجتبی هر اینه خوانده ام نام [illegible] تورات ایلیا و در انجیل
ایلیا و در قرآن علیا و در کتب سابقه حیدر و یافته ام ترا بعد
از پیغمبر خدا وصی و از برای امارت ولی و تو احقی در این مجلس از
غیر خود پس خبر ده مرا از حال خود و حال قوم خود پس امیر المو منین
جواب مجملی فرمود راهب گفت مال و اشما میدهم تسلیم امیر المومنین
کرد آنحضرت مال را در حال بفقرا و مساکین مدینه قسمت فرمود
و حوایج بعضی محتاجان کفایت کرد راهب بسعادت اسلام رسید
متوجه منزل و اهل خود گشت **خطبه غریب چنین است**
روایتست که روزی بامیر المومنین رسید که قومی از اصحاب
او خوض در معنی عدل و جور دارند آنحضرت تشریف برد و بر
و بر منبر بر آمد و بعد از حمد و ثنای حق تع فرمود ای مردمان بتحقیق

که حق سبحانه وتع چون افرید مخلوقات را خواست تا ایشان بآداب
رفیعه واخلاق شریفه باشند پس دانست انکه ایشان برین نخواهند
بود مگر وقتیکه بدانند انچه ایشانرا مضرتست واین معرفت نبود
مگر بامر ونهی مجتمع نمیشدند مگر بوعد ووعید و وعد متصور نبود
مگر ترغیب ووعید نبود مگر به ترهیب وترغیب صورت نداشت
مگر بمشتهیات نفس ومستلذات آن وترهیب نبود مگر باضداد
ان پس بیافرید ایشانرا در دار دنیا ونمود ایشانرا بعضی از الام
دنیا تا استدلال کنند بان بر الام اخروی که ان آلام خالصه است که او را
هیچ امیختگی بلذات نیست وان آتش دوزخ است ونمود بعضی
لذات تا استدلال کنند بر لذات اخروی که لذات خالصه است
که او را هیچ امیختگی بالام نیست زیرا که نعم دنیا مخلوط بمحنت اوست
وسرور آن ممزوج بکدورات او رده که چون این حدیث از امیر
المومنین بجاحظ رسید که یکی از مشاهیر بلغاست گفت این
کلمه جامعه ایست که تدوین کرده اند انرا مردمان در کتب خود
ودر اورده اند در محاورات خود واین کلمه ایست که وی را نقل
وعلیک هست گویند که چون ابو علی جبائی این سخن بشنید گفت
راست گفته است جاحظ واین سری است که احتمال زیاده ونقصان
ندارد روایت کرده شده است از امام ابو الحسن علی بن محمد
العسکری علیهما السلام در رساله او با اهل اهواز در نفی
جبر وتفویض انکه مردی با امیر المومنین گفت خبر ده مرا از
خروج من بجانب شام ابقضا وقدر خدا یتع است در بیان قضا
وقدر امیر المومنین فرمود ایشیخ بلی بو ننامدی هیچ بلندی

وفرو نرفتید در هیچ زمی

وفرو نرفتید در هیچ زمینی پستی مگر بقضاء خدا وقدر او انمرد گفت پس
نمیبینیم از برای خود هیچ اجری وثوابی امیر المومنین فرمود بلی شما را
ثواب عظیم درین سفر است در رفتن شما واهل شما در امدن
ورفتن بکره هستید انمرد گفت چگونه مکره نباشیم وحال انکه قضا
وقدر ما را باین راه راند وازقضا وقدر بود این سیر ما امیر المومنین
فرمود شاید که تو اراده کرده قضاء لازم وقدر حتم واگر
قضاء لازم وقدر حتم باشد هر اینه باطل شود ثواب وعقاب
وساقط گردد وعد ووعید او از خدا یتع ونهی از وی صحیح نباشد
ونه ملامت ملوم از وی صحیح باشد ونه محمدت محسن ونه مؤمن
فاسق بر خطا روا باشد ونه محسن اولی باشد بثواب در احسان
از گناهکار ونگناه کار اولی باشد بعقوبت گناه از محسن این
سخن اخوان عبده اصنام وجنود شیطان وخصماء رحمن است
وشهداء زور وبهتان واهل بغی وطغیان ایشان قدریه
ومجوس این امت اند بتحقیق که خدا امر کرده است از روی
تخییر ونهی کرده از راه تحذیر وعصیان نمیکنند خدا را در حالتی
که مغلوب باشند وطاعت نمیکنند در حالی که مغلوب باشند
وطاعت نمیکنند در حالی که مکره باشند وارسال نکرده پیغمبران
را بلهو ونفرستاد قرانرا بعبث ونیافرید اسمان وزمین را
وانچه در میان ایشانست باطل این گمان انکسانست که کافر
شده اند پس وای بر انکسان که کافر شده اند از آتش
دوزخ وبعد ازان بر ایشان ایه وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا
إِلَّا إِيَّاهُ خواند یعنی وحکم کرده است پروردگار تو انکه

نیر ستیید شما کمر اورا راوی میکوید اعزد برخواست و روانه
شد و با سرور تمام میکفت انت الامام الذی نرجو بطاعته
یوم النشور من الرحمن رضوانا یعنی توان امامی که امید میداریم
بفرمان برداری تو در روزی که زنده کردانند مردکان را
از قبر از خداوند رحمن رضا و غفرانرا اوضحت من دیننا
ماکان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا روشن کردانیدی
از دین ما انچه بر ما پوشیده و مشتبه بود جزا دهاد ترا پروردکار ما
در دین نیکوئی را ولیس معذرة من کل فاحشة قد کنت
راکبها فسقا و عصیانا و نیست که معذوری از هر کناه که توانرا
کننده از روی فسق و از روی عصیان روایت کرده اند
انکه اعزد کفت پس چیست ان قضا و قدری که تو ذکر کردی
امیر المومنین فرمود ان امر بطاعتست و نهی از معصیت و
تمکین از افعال حسنه و ترک معصیت و مدد کاری بر قربت
بخدای تع و خذلان از برای انکه معصیت کند و وعد و وعید
و ترغیب و ترهیب همه اینها قضا حق تع است در افعال ما و قدر
اوست از برای اعمال ما و اما غیر این پس کمان مبری اورا زیرا
که این کمان باطل میکرداند اعمال را و روایتست که از حضرت رسول
صلعم سوال کردند از قضا و قدر در جواب فرمود مکوئید که حق
تع همه کارها بایشان واکذاشته پس سستی در کارها او بدید اورده
باشید و مکوئید که جبر کرد ایشانرا بر معاصی تا او را ظالم دانسته
باشید لیکن بکوئید خیر بتوفیق حق تع است و شر بخذلان او
و هر دو در علم سابق الهی است کرده اند روایت اهل سیر انکه

مردی بنزد امیر المومنین امد

مردی بنزد امیر المومنین امد و کفت یا امیر المومنین خبر ده مارا از خدا
که پرستش میکنی ایا دیده اورا امیر المومنین فرمود نیستم که پرستش
کنم خدائیرا که ندیده باشم اورا مرد کفت ای امیر المومنین چکونه
دیده اورا حضرت فرمود ندیده است اورا چشمهای بدیده مشاهده
عیان ولیکن دیده است اورا دلها بحقایق ایمان معروفست بدلالات
و منعوتست بعلامات قیاس کرده نمیشود بمردمان و دریافته نمیشود
بحواس پس بازکشت مرد و میکفت اللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ
یعنی خدا داناترست بجائی که میکرداند پیغمبری را در اخبار روایت
کرده شده است انکه بعضی احبار یهود بنزد ابوبکر امدند و
کفتند تو خلیفه پیغمبری بر امت کفت بلی یهودی کفت ما در تورات
چنین یافته ایم که خلفا علماء امت میباشند پس خبر ده مارا که
خدا در کجاست ایا در اسمانست یا در زمین سوال کردن
یهودی از ابوبکر ابوبکر کفت در اسمان بر عرش است
یهودی کفت پس چنین میبینیم که زمین خالی باشد از او و بدین قول
چنین مییابم که خدا در مکانی باشد و در مکانی ابوبکر کفت این
سخن زندیقانست که میکوئی دور شو از من و اکر نه کشته میشوی
یهودی میرفت و تعجب از دانش خلیفه اسلام مینمود پس ملاقات
کرد امیر المومنین را در راه و کفت چنین سوال کردم از خلیفه
شما و او چنین در جواب کفت امیر المومنین کفت ای یهودی جواب
بشنو بتحقیق که خدا افریننده مکانست پس چکونه او را مکان
باشد او منزه است از انکه احاطه کند او را مکان و او در همه
مکانست نه بمجاورت بلکه حق تع علم او محیط است بمکان و اینجه اورا

مکان باشد و خالی نیست چیزی از تو پس حق تع و من خبر میدهم
ترا بانچه امده است در کتابی از کتابهای شما که تصدیق میکنند
انچیز را که ذکر میکردم اکر تو اینی او را انا ایمان بیاورد پس یهودی گفت
بلی امیر المومنین گفت ایا نیستند شما که می یابید در بعضی کتب
خود که موسی پسر عمران روزی نشسته بود ناکاه ملکی امد از جانب
مشرق گفت از کجایی ای گفت از پیش حق تع بعد از ان ملکی از
جانب مغرب پرسید از کجایی ای گفت از پیش خدا تع بعد از ان
ملکی امد و گفت از اسمان هفتم می ایم از پیش حق تع بعد از ان
ملکی امد از ارض سفلی و گفت از پیش خدای ایم موسی گفت پاکا
منزها خداوندی که خالی نیست هیچ مکانی از او و نیست بمکانی
نزدیکتر از مکانی یهودی گفت کواهی میدهم که این سخن حق
و روشن است که تو احق مقام پیغمبر خود از انکس که استیلا
یافته بران شعبی روایت کرده است که دو نبی امیر المومنین ان
مردی شنید که میگوید بخدایی که هفت طبقه اسمان حجاب
اوست امر فرمود تا او را تازیانه زدند بعد از ان فرمود وای
بر تو خدای تع از ان ارفع است که پوشیده شود از چیزی یا چیزی
او را پوشیده شود منزه است خدا از انکه احاطه کند او را مکانی و پوشیده
شود برو چیزی از اسمان و زمین پس مرد گفت کفاره این سوکند
بدهم یا امیر المومنین گفت تو چه سوکند بخدا یاد نکرده تا لازم
شود بر تو کفاره سوکند تو از امام همام ابی عبد الله جعفر بن
محمد الصادق عم مرویست که روزی حبری از احبار یهود نزد امیر
المومنین امد و گفت ای امیر المومنین کی پیدا شد پروردگار تو
امیر المومنین فرمود وای بر تو کی

امیر المومنین فرمود وای بر تو کی نبود تا توان گفت کی پیدا شد
پروردگار من پیش است از هر پیش و پس از هر پس خواهد بود
بی پس هیچ غایتی و نهایتی نیست مر غایت او را منقطع شده است
غایات نزد او پس او منتهای هر غایتی است اعرابی گفت تو پیغمبری
ای امیر المومنین حضرت فرمود وای بر تو من بنده از بندگان محمدم

در احتجاج یهودی که با حضرت امیر المومنین و قاتل المشرکین
علی ابن ابیطالب سوال مسایل و شئون انبیا سابقه
بر حضرت ختمی پناه داده و حضرت جواب موافق صواب
گفته و اسلام او رده در احتجاج امیر المومنین علی بر بعضی
از احبار یهود که کتب و صحف خوانده بودند در معجزات حضرت رسالت
منقبت و در بسیاری از فضایل انحضرت روایت کرده اند از امام ابو
الحسن موسی کاظم عم و انحضرت از پدر خود روایت کرده و انحضرت
از پدر خود روایت کرده و انحضرت از اباء کرام خود با امام حسین ع
که فرمود یهودی از اهل شام و حبری از احبار ایشان که عالم
بتوراة و انجیل و صحف انبیا بود و عارف شده بود بدلایل انبیا
بمجلسی امد که اصحاب پیغمبر انجا بودند و در میان ایشان امیر المومنین
بود و ابن عباس و ابو معبد جهنی و گفت ای امت محمد شما نگذاشته
اید از برای هیچ پیغمبری درجه و از برای هیچ مرسل فضیلتی مگر
که انرا از برای پیغمبر خود ثابت کرده اید ایا هیچ جواب خواهید
داد و اگر سوال کنم از ان پس قوم در تامل شدند امیر المومنین
فرمود بلی نداده خدا تع هیچ پیغمبری را درجه و هیچ مرسل را
فضیلتی مگر که جمع کرده است انرا در محمد و دیگر فضایل زاید برانها

داده محمد را یهودی گفت پس هیچ جوابی خواهی داد امیر المومنین
گفت بلی و ذکر خواهم کرد از برای پیغمبر خدا انقدر فضایل که دیدهٔ
مومنان بان روشن گردد و ذلیل شوند شک کنندگان در فضایل
ان بتحقیق که حضرت رسالت منقبت هرگاه که ذکر میکرد از برای
خود فضیلتی میفرمود که مرا بان فخری نیست و من ذکر خواهم کرد از
برای پیغمبر خود فضایل بی انکه عیبی یا منقصی باشد از برای انبیا
ولیکن شکر حق تع باشد بر انچه عطا فرموده محمد را مثل انچه عطا
فرموده پیغمبران او زاید بران فضایل یهودی گفت حق تع ملایکه را
بسجده ادم فرمود و چنین تعظیمی بمحمد نکرد امیر المومنین فرمود
حق تع محمد را ازان زیاده کرد زیرا که اگر حق تع امر فرمود ملایکه را
بسجده ادم ان سجده طاعت نبود بلکه اعتراف بود از ایشان بفضلت
ادم و محمد را داد انچه افضل ازین بود بتحقیق که حق تع صلوات بر
محمد فرستاد در مقام جبروت خود و ملایکه را امر فرمود که صلوات
فرستند براو و مومنان را مکلف داشت تا صلوات فرستند براو از
برای اظهار فضیلت و رحمت او بر محمد صلعم و این زیاده است از فضلیتی
که بادم داده بود باز یهودی گفت خدا تع بادم باز گشت و توبه
اورا قبول کرد بعد از خطیه او و گناه اورا امرزید امیر المومنین فرمود
چنین بود اما حق تع محمد را عطیه داد زیاده ازین و در حق او فرمود
لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی تا بیامرزد
از برای تو هر گاه که از پیش بوده باشد و از پس بی انکه از محمد
گناهی او لی بظهور اید و طلب توبه و امرزش نماید حق تع این عنایت
فرمود یهودی گفت حق تع ادریس را رفع منزلت کرد و فرمود
وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا یعنی منزلت اورا بر افراشتیم و بجای بلند
و طعام داد اورا از تحف بهشت بعد از وفات او امیر المومنین فرمود
حق تع محمد را افاضل تر ازین عنایتی فرمود انجا که میفرمود وَرَفَعْنَا
لَكَ ذِكْرَكَ یعنی و بر افراشتیم از برای تو نام نیک ترا
و بس است محمد را چنین رفعتی از جانب حق تع و اگر طعام داد خدا
ادریس را از تحف بهشت بعد از وفات او پس بتحقیق که طعام
داد محمد را در دنیا روزی که محمد صلعم از گرسنگی بغایت متضرر
بود جبرئیل عم امد و خوانی اورد از بهشت که در و تحف بهشت بود
و ان خوان و ان تحف در دست محمد تسبیح و تکبیر و تحمید مشغول
بود از ان تناول کردند بتسبیح و تکبیر و تحمید مشغول بود محمد صلعم
خواست که انرا با اصحاب خود بخورند جبرئیل انرا گرفت و گفت
چنان مقرر است که تناول نکنند ازین خوان مگر محمد و اهل بیت
او صلعم علیهم زیرا که این تحفه ایست از تحف بهشت تحفه ساخته
است انرا خدای تع و صلاحیت ندارد مگر از برای پیغمبر یا وصی
پیغمبر پس انرا تناول کردیم و من الحال حلاوت انرا در ذایقهٔ
خود می یابم یهودی گفت نوح عم صبر کرد در ذات خدا امیر المومنین
فرمود هم چنین صبر کرد محمد صلعم و سلم و عذر خواست از برای قوم
خود چون تکذیب کردند اورا و از میان خود بیرون کردند و
سنگ باران کردند اخضر ترا و ابو طب کرد انچه کرد پس وحی
کرد حق تع بملک جبال حامل نام تا کوهها انشکافند و بامر محمد بر سر
دشمنان فرود اید پس حامل کوهها بر داشت و از محمد رخصت خواست
تا انرا از سر دشمنان فرود اورد و ایشانرا هلاک گرداند محمد صلعم

فرمود من مبعوث شده ام تا رحمت عالمیان باشم با رحمة ایا کی قوم مرا بر
بتحقیق که ایشان نمی دانند وای برتو ای یهودی بتحقیق که نوح چون
مشاهده کرد هلاک قوم خود را محبت قرابت در حرکت امد و فرمود
پسر من از اهل منست و تو وعده فرموده نجات اهلم را و حق تع فرمود
پس تو از اهل تو نیست بدا بجهت که عمل پسندیده ندارد مراد حق
تع انبود که تسلی کند نوح را در محبت و شفقت قرابتی که از برای
فرزند در حرکت امده بود و محمد چون از قوم خود خلاف و عناد
یافت شمشیر انتقام از غلاف کشید و مطلقا در بنیاد قت او را رقت
قرابت و نظر نکرد با ایشان بعین شفقت یهودی گفت نوح
نفرین کرد بر ایشان و چندان اب از اسمان امد که همه هلاک
شدند امیر المومنین فرمود بلی چنین بود دعوت نوح دعوت
غضب بود و محمد صم چنین ابی طلب نمود وان طلب رحمت بود
در وقتیکه محمد هجرت فرمود بمدینه در روز جمعه که محمد صم
که بر بالای منبر بود اهل مدینه امدند و گفتند یا رسول الله
مدتی است که باران نیامده و درختها طراوتی نماند و برگ
از درخت بریخت حضرت دست مبارک برافراشت و در انوقت
در اسمان مطلقا ابری نبود باران طلب نمود فی الحال ابری هم فرا
امد و چندان باران ببارید که از بسیاری باران هیچ مردی را
قادر نبود که از منزل بیرون رود و یکهفته بدین منوال باران
امد و در جمعه دیگر که حضرت بر بالای منبر بود اهل مدینه گفتند
یا رسول الله دیوارها منهدم شدند و چهارپایان از جرا ماندند
ورا امد و شد مسدود گشت حضرت تبسم بکرد و فرمود این سرعت
ملامت این امت اللهم

ملامت این امت اللهم حوالینا و لا علینا باری خدایا بر حوالی ما
باران فرست نه بر ما پس دیدند مردمان که باران بر حوالی مدینه
می امد و در مدینه باران نبود و این کرامتی بود از برای محمد یهودی
گفت هود پیغمبر نصرت طلب کرد از خدا بر اعدا خود و حق تع بادی
فرستاده دشمنان او را هلاک ساخت امیر المومنین فرمود حق
تع محمد را افاضلتر از ان نوازش فرمود بتحقیق که حق تع نصرت داد
محمد را بر اعدا او نه بر باد در غزای خندق در زمانیکه فرستاد بر
ایشان بادی که سنگ ریزها را در چشم و گوش ایشان میکرد
و نصرت داد او را لشکری که نمیدیدند ایشان ان لشکرها را و زیاده
کرد این خدا تع از برای محمد هشت هزار ملک و بادی که برای
هود امد باد غضب بود و انچه از برای محمد امد از نعمت و رحمت
خواندی اغاکه فرمود یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله
علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم
تروها یعنی ای انکسانیکه ایمان اورده اید یاد کنید نعمت خدا را
بر شما انزمان که امد شما را لشکرها پس فرستادیم بر شما
باد و لشکرها که نمیدیدید انها را یهودی گفت خدای تع از
برای صالح شتری از سنگ بیرون اورد تا عبرت قوم او باشد
امیر المومنین فرمود چنین بود اما از برای محمد فاضلتر از ان عطا
فرمود بتحقیق که ناقه صالح با صالح سخن نگفت و گواهی نداد
از برای او بنبوت و محمد صم روزی از روزها در غزا بود و اصحاب
بنزد او حاضر بودند که ناگاه شتری امد و نزدیک بان حضرت و اواز
داد پس خدا تع او را ناطق گردانید و گفت یا رسول الله فلانی

کار فرمود مرا چند انکه پیر و بازمانده شدم و اکنون میخواهند که مرا نحر کنند پس پناه اورده ام از او بجانب تو پیغمبر خدا کسی فرستاد و صاحب او را طلب فرمود و گفت تا این شتر را بحضرت بخشید آن شتر را بحضرت بخشید و او را در میان شتران گذاشت و هم چنین روزی در خدمت حضرت بودیم اعرابی شتری میراند چون نزدیک شد شتر بزبان در امد و گفت یا رسول الله این اعرابی صاحب من نیست او گواه بر ملکت خود گذرانید و صاحب من فلان است و فلان اعرابی مرا دزدیده یهودی گفت که ابراهیم ع متیقظ و اشباه یافت بر معرفت خدا و دلایل بر معرفت خود اقامت فرمود چنین بود اما محمد را بهتر از ان عطا فرمود و متیقظ یافت بمعرفت خدای تع و دلایل بر علم و ایمان خود اقامت فرمود و ابراهیم در وقتی متنبه شد که پانزده ساله بود و محمد ص در هفت سالگی متنبه یافته جمعی از تاجران نصاری که امدند و در اوقات تجارة در میان صفا و مروة اقامت کرده بودند بعضی از ایشان محمد را شناختند بصفت او و نعت او و خبر مبعث او و آیات او پس گفتند باوی که ای پسر نام تو چیست حضرت فرمود نام من محمد است گفتند نام پدر تو چیست گفت عبد الله گفتند نام این چیست و اشاره کردند بدست خود بزمین فرمود ارض گفتند نام این چیست و اشاره کردند بدست خود باسمان فرمود سما گفتند پس در دگار اینها کیست فرمود خدا تع و گفت ایا شما در شک می اندازید مرا در خدا وای بر تو ای یهودی محمد ص متیقظ شد بتوحید حق تع در وقتی که قوم او مشرک بودند و عبدة اوثان و در میان ایشان از توحید چیزی نبود و او قایل لا اله الا الله بود یهودی گفت

که ابراهیم التزام کرد و اسکات نمود کافر را ببرهان نبوت خود امیر المومنین فرمود محمد ص الزام و اسکات بکند دشمنی بعد از مرد کرد ببرهان در وقتی که ابی بن خلف جمحی امد و با وی استخوان پوسیده بود و گفت که این استخوانرا زنده میکردانی و حال انکه پوسیده باشد خدای تع پیغمبر خود را ناطق کردانید بحکم کتاب خود و الزام کرد او را ببرهان نبوت و فرمود زنده میکرداند انکس که بیافرید او را در اول بار و او بهمه افریدن دانا است پس ابی بن خلف ملزم و متحیر بازکشت یهودی گفت که ابراهیم بتهای قوم خود را شکست و غضب از برای خدا تع امیر المومنین فرمود حضرت از خانه کعبه سیصد و شصت بت را شکست و بینداخت و در جزیره عرب هیچ بت نگذاشت غضب از برای خدای تع و بت پرستانرا بشمشیر خوار و ذلیل کردانید یهودی گفت که ابراهیم فرزند خود را خوابانید و چنین او را بر زمین نهاد تا او را در راه حق تع قربان کند امیر المومنین فرمود محمد مصیبتی از ان دشوارتر کشید زیرا که از برای ابراهیم فدا فرستادند که از ان نجات یافت و محمد عم خود حمزه که اسد الله و اسد الرسول و ناصر دین وی بود دشمنان کرد که در خاک و خون اغشته و اعضاء ان مثله کرده بودند و بران صبر کرد از برای رضای خدا تع و از برای تسلیم امر او در همه افعال و فرمود اگر نه انبودی که صفیه محزون میشد هر اینه می بکذاشتم حمزه را در روی زمین تا انکه محشور میشد از بطون سباع و بهایم و از حواصل طیور و اگر نه انبودی که سنتی میشد بعد از من هر اینه میکردم انرا یهودی گفت ابراهیم قوم او را

در آتش افکندند واو صبر کرد بر آن وحق تعالی آتش را بر او برد وسلام
کردانید امیر المومنین فرمود بر محمد چنین حالی گذشت در وقتیکه در
خیبر بود دختر یهودی بن غالیه را بزهر آلوده و بنزد پیغمبر فرستاد
وانحضرت از آن تناول فرمود حق تعالی آن زهر را که آتش است در باطن
انحضرت خنک وسلامت کردانید چه زهر سوزاننده است هرگاه
که قرار گیرد در اندرون هم چنانکه آتش سوزاننده است باز
یهودی گفت یعقوب پیغمبر را خدای تعالی نصیبی بزرگ کرامت فرمود
واسباط را از صلب او کردانید ومریم دختر عمران را از فرزندان
او کردانید امیر المومنین فرمود محمد را بزرکتر از آن اجری داد
فاطمه سیده نساء عالمیان را دختر او کردانید وحسن وحسین
را که سید ان شباب اهل بهشتند فرزندان او کردانید یهودی
گفت که یعقوب صبر کرد در فراق فرزند خود تا انا ندوه وحزن او
نزدیک بهلاکت رسید امیر المومنین فرمود که حزن یعقوب بجهة
ملاقات فرزند منتهی شد ومحمد صم قبض روح فرزند دلبند خود
ابراهیم کردند واز پیش نظر شی بودند واو بر او صابر بود و
میفرمود اند دهنا ناست نفسی وجزع میکند دل وما بر توی ابراهیم
محزون واندوهناکیم ونگفت چیزی که رضای حق تعالی بر آن نباشد
وتسلیم بود خدای تعالی را در همه افعال او یهودی گفت یوسف بر
تلخی فراق صبر کرد ومدتی در زندان محبوس بود تا معصیتی
او در وجود نیاید واو را در چاه افکندند واو تنها و وحید در چاه
بود امیر المومنین فرمود محمد فراق اهل واولاد ومال کشید در
وقتی که هجرت کرد از حرم خدای تعالی وچون حق تعالی حزن واندوه

والم خاطر او را دید خوابی باو

والم خواطر او را دید خوابی باو نمود مشابه خواب یوسف وحضرت او را
تسکین داد وبر عالمیان صدق او را روشن کردانید وفرمود ولقد
صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ یعنی هر اینه بتحقیق راست کردانید حق تعالی پیغمبر خود را
خواب او که بحق دیده بود که هر اینه در آیید شما در مسجد
الحرام واگر یوسف محبوس در زندان بود پس بتحقیق که محمد
محبوس بود مدت سه سال در شعب ابو طالب که مطلقا طاقة
نمیکردند با او قوم وخویشان او ومعامله نمیکردند با او ودر تنگی
بود که زیاده از آن متصور نتواند بود وعهد نامه در میان
خود بر آن نوشته بودند خدای تعالی ارضه را بر آن کماشت تا کاغذی
که ایشان در قطیعه رحم نوشته بودند پاره پاره کرد اگر یوسف
را در چاه انداختند محمد در غار محبوس بود واعادی در مقام
قصد هلاک او بودند یهودی گفت خدای تعالی موسی بن عمران را تورات
داد که در او حکمت وموعظت بود امیر المومنین فرمود حق تعالی محمد را
فاضلتر از آن عطا کرده سوره بقره را عطا فرمود در برابر انجیل و
وطواسین وطه وحوامیم ونصف مفصل را عطا فرمود ودر مقابل
توریة وعطا فرمود نصف مفصل را در مقابل زبور وعطا فرمود
بنی اسرائیل وسوره برائت را در مقابل صحف ابراهیم وصحف
موسی وزیاده کردانید از برای محمد سبع طوال وفاتحة الکتاب
که سبع المثانی وقرآن عظیم است وکتاب وحکمت داد بوی باز
یهودی گفت حق سبحانه وتعالی سخن کرد با موسی در طور سینا
امیر المومنین فرمود وحی کرد بمحمد بنزد سدرة المنتهی مقام او در آسمان

محمود و نزد سدرة المنتهی العرش مذکور است یهودی گفت حق تع القا
کرد بموسی مجتبی از جانب خود امیر المومنین فرمود حق تع محمد را القا
کرد فاطمه را ازان و اذان مجتباست که شریک کرد ابلیه نام او را با نام
خود پس تمام نمیشود شهادت وحدانیت مگر بشهادت برسالت او
و هیچ ذکر او ازین بلند نمیشود بذکر حق تع مگر که بلند میشود بذکر
محمد یهودی گفت خدا وحی کرد بمادر موسی بفضل منزلت او نزد
حق تع امیر المومنین فرمود حق تع لطف فرمود بمادر محمد ص نام محمد را
و او را آگاه کرد اند که محمد رسول خدا است و اعلام کرد او را افضل و
منزلت محمد تا نبی در خواب دید که باوی گفتند انکه در بطن تو است
سید است چون متولد شود او را محمد نام کن حق تع نام محمد را از
نام خود بیرون آورد و حق تع محمود است و پیغمبر ما محمد یهودی
گفت حق تع موسی را بفرعون فرستاد و آیات بنمود باو نمود امیر
المومنین علیه م فرمود حق تع محمد را بفرعونهای بسیار فرستاد مانند
ابو جهل بن هشام و عتبه بن ربیعه و شیبه و ابو البختری
و نضر بن حارث و ابی بن خلف و منبه بن و نبیه پسران حجاج و
به پنج نفر که استهزا کنندگان بودند به پیغمبر خدا و ان ولید بن
مغیره مخزومی و عاص بن وایل سهمی و اسود بن عبد یغوث زهری
و اسود بن مطلب و حرث بن طلاطله پس نمود با ایشان آیات بر
در آفاق و در انفس ایشان تا روشن شود از برای ایشان آنکه
پیغمبری او برحقست یهودی گفت حق تع انتقام کشید از برای موسی
از فرعون امیر المومنین فرمود همچنین انتقام کشید خدا تع از برا عنه
او از مستهزان حق تع فرمود إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
یعنی بتحقیق که ما کفایت

یعنی بتحقیق که ما کفایت کردیم از برای تو مستهزان ترا پس
بقتل آورد خدا تع پنج کس ایشانرا هر یك بقتلی که مشابه نبود
بقتل دیگری در نگیرد ولید بن مغیره خواست که تیری که یکی از
مردمان بنی خزاعه انداخته بود بردارد از قضا تیری بر رگ اکحل
او آمد و بیفتاد و میگفت بکشت مرا خدای محمد تا زمانیکه بمرد و اما
عاص بن وایل سهمی بیرون رفت از برای حاجتی که او را بود
در افتاد پای بر بالای سنگی بنهاد سنگ از زیر پای او بیرون
رفت و بیفتاد و اعضاء او شکسته شد و فریاد میکرد که مرا خدای
محمد کشت تا زمانیکه بمرد و اما اسود بن عبد یغوث باستقبال
پسر خود رمخه بیرون رفت و در سایه درختی فرود آمد
جبرئیل آمد سر او را گرفت و بر ساق آن درخت میزد او فریاد میکرد
و با پسر خود میگفت منع کن این مرد را از من پسر او میگفت من کسیرا
نمیبینم غیر از تو بعد از ان فریاد میکرد که کشت مرا خدای محمد
و اسود بن الحرث دعا کرد بر او پیغمبر آنکه خدا تع او را نابینا
کردانید و پسر شیرا او بکر بایلد در یک روز بیرون رفت بجائی که
او را حاجتی بود جبرئیل بنزد او آمد و برگ سبزی در دست او بود
بر چشم او میزد تا کور گشت و بود تا زمانیکه پس شد باو رسید به
بستر مرگ افتاد بر او پسر او نوحه نوحه میکرد تا بمرد و اما حرث
بن طلاطله بیرون رفت از خانه خود در ان روز گرمائی نهایت
سخت بود او متحول شد بحبشی چون باهل خود باز گشت گفت
من حرثم غضب کرد بر او اهل او و او را بقتل در آوردند و اما اسود
بن الحرث در آن روز ماهی شور بخورد و تشنگی بروی غالب شد

پیوسته اب میخورد تا زمانیکه شکمش شکافته شد وبعد از همه
انها در یکروز کشته شدند و سبب انبود که ایشان در ازار حضرت
امدند وکفتند امروز تا پیشین ترا مهلت است اکر باز کشتی از قول خود
والا ترا خواهیم بقتل اورد حضرت بمنزل خود در امد ودر بر روی
خود بست وبغایت ملول ومحزون بود ناکاه جبرئیل امد وکفت ای محمد
حق تع ترا سلام میرساند ومیکوید برخیز وبرسان بامت انچه
امر کرده شده باب واعراض کن از مشرکان حضرت کفت چکونه کنم
با جماعت مستهزان که بمن چنین وعده دادند جبرئیل فرمود ما کفایت
کردیم از تو مضرت این مستهزان را حضرت صم با جبرئیل کفت انها
الحال نزد من بودند جبرئیل اظهار فرمود که هر یک چکونه کشته
شدند واما بقیه فراعنه ایشان کشته خواهند شد در روز بدر
وهر عتب یافتند بقیه ایشان یهودی کفت که حق تع موسی
را عصی کرامت فرموده بود که اژدها شد امیر المومنین ع فرمود
حق تع محمد را فاضلتر ازان عطا فرموده بود روزیکه مردی
بطلب ابوجهل بن هشام بود ومیخواست که بهای شتری که باو
فروخته بود باز یافت نماید وابوجهل از اداء ان تعللی داشت و
بشرب خمر مشغول بود بعضی از مستهزان باوی کفتند کرا طلب
میکنی کفت بن عمر بن هشام یعنی ابوجهل کفت مرا بنزد او
ودر اداء ان تعلل مینماید کفت میخواهی که دلالت کنم ترا بکسی که
حق تع ترا از او باز یافت واستخلاص نماید کفت بلی کفتند نزد
محمد رو که او میتواند که حق ترا از او باز یافت نماید وپیوسته
ابوجهل میکفت کاشکی محمد را بمن حاجتی میبودی تا باوی استهزا
کردی واو را باز کردانیدی

کردی واو را باز کردانیدی از رد بنزد پیغمبر امد وکفت بمن رسیده است
که تو میتوانی که حق مرا از ابوجهل بستانی بنزد تو امده ام تا
مرا درین کار مددکاری کنی پس پیغمبر برخواست وبا مرد بخانه
ابوجهل امد وکفت ای ابوجهل برخیز وحق این مرد را ادا کن وحضرت
در انوقت ابوجهل اکنین او ساخت ودر ساعت برخواست و باداء
دین او پرداخت چون محمد بمجلس خود باز کشت بعضی از اصحاب او
باوی کفتند از ترس محمد این مرد را بی تعلل ادا کردی وکفتی
بر شما معذور دارید این مرد را زیرا که چون محمد متوجه من
شد از جانب راست او مردان دیدم که بر دست ایشان حربها بود
که درخشان می شد واز جانب چپ او دو اژدها بود که دندانها
بر هم میزدند واتش از چشمهای ایشان بیرون می امد وضمان میدیم
که اکر امتناع میکنم مردان حربها هلاک میکنند یا اژدها مرا
جراحت میکنند واین زیاده از انست که بموسی عطا فرموده ما اژدها
یا اژدها وزیاده به ان یک ملک که بر دست ایشان حربها بود
بایهودی که حق تع موسی را ید وبیضا کرامت فرموده بود امیر
المومنین فرمود حق تع محمد را ازان بهتر عطائی فرمود هر جا که
محمد می نشست نوری از جانب راست وازجانب چپا ودرخشان
میبود ومردمان انرا مشاهده میکردند یهودی کفت دریا را
از برای موسی شکافتند مانند ان از برای محمد بود امیر المو
فرمود روزیکه با محمد بجنک حنین رفته بودیم دشمن ما
نزدیک شد وما بر رودخانه رسیدیم که عمق ان برابر چهار
قامت ادمی بود کفتیم یا رسول الله دشمن در پی ماست ودر

خوانه باین بزرگی در بلندی ما حال ما چال بنی اسرائیل مشابه است که
کفتند انا لمدرکون یعنی ما مغلوب دشمن خواهیم بود محمد ص
از مرکب فرود امده وفرمود بار خدایا از برای هر پیغمبری ایة ودلالتی
عطا کرده وما منتظر اظهار قدرتیم دبو مرکب سوار شد واز رود
خوانه بکذشت ومردم باوی ازان رود خوانه کذشتند وسم مرکب ازان
اب تر نشد یهودی کفت حق تع بموسی سنکی کرامت کرده بود که دوازده
چشمه اب ازان جاری بود امیر المومنین فرمود که چون محمد بجنگ بلیه
احد اهل مکه محاصره انحضرت کرده بودند اصحاب محمد از تشنکی
شکایت کرده بودند وچهارپایان بمرتبه تشنه شدند که تبی کاه
ایشان بیکدیکر رسیده بود محمد رکوه طلب فرمود ودست مبارک بر
بالای ان نهاد در میان انکشتان انحضرت چشمهای اب روان شد چنانکه
مردمان سیراب شدند وچهارپایان خود را سیراب کردانیدند رکوه
وسطیحه خود را پر اب کردند یهودی کفت حق تع موسی کلیم را من و
سلوی در تیه کرامت فرمود امیر المومنین فرمود حق تع محمد را بهتر ازان
کرامت فرمود حلال کردانید از برای او وامت او غنایم را وحلال
نکردانیده بود از برای امت هیچ پیغمبری واین افضل از من وسلوی است
وزیاده کردانید از برای محمد انکه نیت را از برای او وامت او واصحاب
عبادة کردانیده واورا از برای هیچ امتی پیش از او عبادة نکرده بود
هرکاه که یکی از امت محمد قصد حسنه میکرد وبعمل نمی اورد بلک ثواب از برای
او مینوشتند واکر بعمل می اورد ده ثواب از برای او مینوشت یهودی
کفت موسی را ابر سایه میکرد از برای او امیر المومنین فرمود که اکر
ابر سایه میکرد بان موسی بود در تیه اما سایه بان محمد بود ازان

روز که متوسل شد تا امروز

روزی که متولد شد تا امروز که رحلت فرمود خواه در سفر وخواه در حضر
پس این افضل باشد از انچه بموسی داده بودند یهودی کفت داود ع اهن را
در دست او نرم کرده بودند تا ازان زره میساخت امیر المومنین ع
فرمود محمد سنک صلب را در دست او نرم کردانید هر نفر که او
میخواست میکرد یهودی کفت چون داود بکریه امد حق تع کوهها را
از هیبت خوف وترس او در کریه می اورد امیر المومنین فرمود
محمد چون بنماز می ایستاد از جوف سینه انحضرت اوازی می امد
بغایت دردناک از بسیاری کریه انحضرت وحال انکه ایمن کرده بود
خدا اورا از عقوبت خود ومقصود انحضرت از کریه اظهار تخشع
بود پروردکار خود ده سال از ان قبل بود که باطراف انکشتان پای
مبارک می ایستاد وعبادة میکرد وشب زنده میداشت تا قدمهای او
ورم کرد ورخساره مبارکش زرد شد از رنج محنت وعبادت تا
غایتی که حق تع عتاب فرمود حضرت را بر اختیار چنین محنت والم وفرمود
من فرا نفرستادم تا تو اینچنین محنت ومشقت کشی وبااین
حال چنان کریه میکرد که بیهوش میکشت وباوی میکفتند یا رسول الله
حق تع کناه ترا انچه کرده باشی بامرزید همه را امرزید محمد میفرمود
ایا من بنده شکر کننده نباشم واکر کوه با داود در حرکت می امد وبا
او تسبیح حق تع میکفت روزی با محمد ص در کوه حرا بودیم که کوه حرا
در حرکت امد محمد ص فرمود ای کوه ساکن شو که نیست برتو مکر رسول
وصدیق شهید پس کوه قرار کرفت تا فرمان برداری کرده باشد
وامر ونهی او را وهمراه ما روزی با محمد میکذشتیم بکوهی اواز
کریه وزاری ازانکوه می شنیدیم وقطرات اشک ازاو میبارید

محمد صلعم فرمود ای کوه از برای چه گریه و زاری میکنی گفت یا رسول الله
روزی عیسی پسر مریم بر من گذشت و از آدم و مردم را از آتش ترسانیده
که افروزنده آن آتش مردمان باشند و سنگها و من از ترس میگریم
که مبادا من از آن سنگ باشم محمد صلعم فرمود گریان و اندوهناک مباش
که آن سنگهای کبریت است قرار گرفت آن کوه و ساکن شد از گریه
یهودی گفت حق تعالی سلیمان را ملکی داد که سزاوار نشود آن ملک را
هیچ احدی بعد از او امیر المومنین فرمود حق تعالی محمد را فاضلتر از آن
عطا فرموده روزی محمد ملکی بر او نازل شد که پیش از آن بر زمین نیامده
بود گفت ای محمد عیش و زندگانی کن در دنیا هم چنانکه پادشاهان
متنعم عیش در دنیا میکنند و این کلیدهای خزاین زمین است که
بتو شفقت کرده اند و کوهها مامور شده اند با کانهای طلا و
نقره با تو سیر کنند انجا که تو روی و با این هیچ نقصان در ثواب
آخرت تو راه نیابد محمد صلعم اشارت بجبرئیل کرد که اشارت تو چیست
جبرئیل اشارت بتواضع کرد محمد فرمود چنان عیش و زندگانی
میخواهم که بنده و فروتن باشم یک روز روزی یابم و بان شاکر باشم
و روزی گرسنگی برم و صابر باشم تا زمانیکه ملحق شوم برادران
خود را از انبیا و زیاده کرد اینها از برای او خدای تعالی حوض کوثر و
شفاعت را و این بزرگتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هفتاد
مرتبه وعده فرمود او را مقام محمود یهودی گفت سلیمان مسخر
کرده اند او را خدای تعالی بادها تخت و ملک او را یکماهه راه میبردند
امیر المومنین فرمود حق تعالی پیغمبر ما را فاضلتر از آن عطا فرمود در شب
بیرون بردند از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که یکماهه راه است و از

انجا او را بملکوت آسمانها بردند که پنجاه هزار ساله راه است در کمتر
از دو دانگ ساعت شب تا بساق عرش رسید پس نزدیک شد
بعلم خدا پس نزدیکتر شد از جهت رفرفی سبز او را بردند و بران سوی
شد تا قاب قوسین برفت یا نزدیکتر پس وحی کرد حق تعالی
ببنده خود را آنچه وحی کرده بود و از جمله آنچه وحی کرده بود این است
که در سوره بقره است انجا که میفرماید لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ
مَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ
بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی مر خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در
زمین است و اگر ظاهر گردانید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان
کنید آنرا حساب میکند شما را بان پس بیامرزد از برای آنکه
میخواهد و عذاب میکند آنکس را که میخواهد و خدای تعالی بر همه
چیز قادر است و این آیه را عرض کرده بودند بر همه انبیا از
آدم تا خاتم و همه ابا از قبول آن کردند مگر محمد صلعم که آنرا قبول
کرد و عرض کرد آنرا بر امت خود و قبول کردند چون حق تعالی دید
که ایشان قبول کردند چیزی را که فوق طاعت ایشان بود آنگاه
محمد بساق عرش رسید حق تعالی مکرر کرد قبول محمد را و فرمود
آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ یعنی ایمان
آورد پیغمبر خدا بانچه فرو فرستاده شد با و از پروردگار او پس
جواب داد پیغمبر خدا صلعم از جانب خود و از جانب امت خود و فرمود
وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ
لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ یعنی مومنان همه ایشان

ایمان اورند بخدا و رسول خدا و فرشتگان او و کتابهاء او و پیغمبران
او میگویند فرق نمیکنیم ما درمیان هیچ یک از پیغمبران او حق تع
فرمود مرا ایشانرا نواخت بهشت درجزای این عمل پیغمبر فرمود چون این
شفقت فرمودی امرزش از تو طلب میکنیم ای پروردگار ما و تو
است بازگشت ما حق تع جواب داد که مغفرت کردم امت ترا بجل
از ان حق تع فرمود چون قبول کردند ایشان این را با کمال دشواری
ان و من انرا بر دیگر امتها عرض کرده بودم و ایشان ابا کردند از
قبول ان پس لایق رحمت من انست که رفع کنم انرا از امت تو
فرمود لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا کَسَبَتْ وَعَلَیْهَا
مَا اکْتَسَبَتْ یعنی نمیکند خدای تع هیچ نفسی را مگر انچه در وسع
او است از برای او است انچه کسب میکند از خیر و بر او ست انچه
کسب میکند از شر پیغمبر صلعم فرمود چون این عنایت بمن و با من می
فرستاد پس زیاده کردان عنایت را حق تع فرمود بس درخواه
انچه میخواهی پیغمبر فرمود رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِیْنَا اَوْ
اَخْطَأْنَا یعنی ای پروردگار ما مؤاخذه مکن ما را اگر فراموش کنیم
ما و خطا کنیم حق تع فرمود مؤاخذه نخواهم کرد امت ترا بخطا
و نسیان ایشان بجهة کرامت تو بر من و امتهای انبیا سابق چنان
بودند که اگر فراموش میکردند انچه بایشان رسیده بود
میگشادم بر ایشان درهای عذاب را و رفع کردم از امت تو
بجهة حرمتی که ترا نزد منست پس پیغمبر فرمود چون شفقت
فرمودی پس زیاده فرمای حق تع فرمود درخواه از من انچه
خواهی پیغمبر فرمود رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا اِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی
١٠٥ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا یعنی ای

الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا یعنی ای پروردگار تحمل مکن بر ما دشوارها
را هم چنانکه تحمل کرده بودی با نان که پیش از ما بودند حق تع
فرمود بر داشتم از شما تکلیفهاء دشوار را که امتهای سابق
بان تکلیف کرده بودم قبول نمیکردم نماز امت سابق را مگر
انکه ادا کرده باشند در بقعه چند معین معلوم و اگر چه بعد
مسافت داشته باشد بایشان و گردانیدم زمین را همه ان مسجد
از برای امت تو و دیگر امتهای سابق حمل میکردند قربانهای
خود را بر دوش خود تا بیت المقدس پس انکس که قربانی
او قبول میشد اتشی از اسمان می امد و قربانی را میسوخت
او شاد و مسرور میگشت و انکس قربانی او سوخته نمیشد
محزون و نا امید میگشت و من قربانی امت ترا در بطون فقرا
و مساکین شما مقرر داشته ام از هر که قبول کنم او را
ثواب اضعاف مضاعف میدهم و از کسیکه قبول نکنیم دفع
میکنم از او عقوبتهاء دنیا را و دیگر نمازهای فریضه امت
سابق در میان روز و در تاریکیهای شب ادا اه مقرر بود
و این یکی از دشوارها امت سابق بود از امت تو رفع کردم
و فرض شد نمازهای ایشان در اطراف شب و روز و در اوقات
نشاط ایشان مقرر داشتم دیگر بر امتهای پیغمبران سابق
پنجاه وقت نماز فرض کرده بودم در پنجاه وقت و این دشوارها
امت سابق بود از امت تو بر داشتم و نماز ایشانرا در پنج
وقت مقرر داشتم و این پنجاه دیگر کهست است که ثواب پنجاه
وقت نماز ایشان دارد و دیگر امتها سابق ثواب حسنه

ایشان حسنه بود و عقاب سیئه ایشان سیئه بود و این از جمله
از مشقتهای امت سابق بود انرا از امت تو برداشتم و جزا
سیئه ایشان را یکسیئه مقرر داشتم دیگر امتهای سابق
هرگاه نیت حسنه میکردند و ان حسنه را بعمل نمی اوردند
ایشانرا ثوابی نبود و اگر بعمل می اوردند یکثواب بود جزانرا
و این یکی از دشوارهای امت سابق بود که از امت تو
برداشتم هرگاه که ایشان قصد حسنه میکردند یکثواب دارند
واگرچه بعمل نیاورند و چون بعمل اورند ده ثواب جزانرا
ودیگر از مشقتهای امت سابق ان بود که گناهی
از ایشان در وجود می امد انرا بر در خانه ایشان مینوشتم
و میگردانیدم توبه ایشانرا از گناه انکه حرام گردانم بر همه
ایشان دوسترین طعامهای ایشانرا و من این را از امت
تو برداشتم و گناه ایشانرا مستور ساختم در میان ایشان
و در میان خود و قبول میکنم توبه ایشانرا بی انکه عقوبت
کنم ایشانرا و حرام گردانم بر ایشان احب طعام ایشانرا دیگر
امتهای سابق هرگاه توبه میکرد یکی از ایشان از گناهی گاه
صد سال و گاه هشتاد سال و گاه پنجاه سال میگذشت و قبول
نمیشد توبه ایشان بی عقوبتی در دنیا پس رفع کردم انرا
از امت تو تا مردی از امت از امت تو توبه میکند از گناه بیست
سال و سی سال بلکه از گناه هشتاد سال و صد سال پشیمان
میشود و من فی الحال همه گناهان او را می امرزم پیغمبر ص فرمود
بارخدایا چون اینهمه عطا با فرمودی زیاده کردان عطایای

خود را حق تع فرمود درخواه

خود را حق تع فرمود درخواه از من انچه میخواهی پیغمبر خدا فرمود
ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما تحمیل مکن
مارا انچه مارا طاقت حمل ان نباشد حق تع فرمود قبول کردم انرا در حق
امت تو و دفع کردم از ایشان سختی بلاهای امت پیغمبران سابق
روحکایت کرده شده از برای تو انکه تکلیف نکردم هیچ امتی را
بانکه فوق طاقت ایشان بوده باشد پیغمبر خدا فرمود فاعف عنا
واغفر لنا وارحمنا انت مولانا یعنی عفو کن از ما و بیامرز
گناهان مارا و رحم کن بر ما تو مولی و متصرف در امور مالی حق تع
فرمود انرا در حق تائبان امت تو قبول کردم بعد از ان پیغمبر فرمود
فانصرنا علی القوم الکافرین یعنی پس نصرت ده مارا از
قوم کافران حق تع فرمود امت تو بمثابه خال سفید بر بدن گاو
سیاه است ایشان قادران و ایشان غالبان و ایشان مخدومانند
خادمان بواسطه حرمت تو نزد من و من غلبه خواهم داد دین ترا
بر همه دینها تا غالب در شرق و غرب عالم دینی مگر دین تو یا
انکه جزیه دهند اهل ان برا یهودی گفت حق تع مسخر کردانید
از برای سلیمان شیاطین را که از برای سلیمان محاریب و تماثیل
ساختند امیرالمومنین فرمود حق تع محمد را اکرامی فاضلتر از ان
فرموده حق تع شیاطین را مسخر سلیمان کردانید و ایشان
بر کفر خود باقی بودند و شیاطین را مسخر محمد کردانید با ایمان
و اسلام ایشان نوبتی نه نفر از جن نصیبین در بطن نخله امدند
و قران را پیغمبر خدا شنیدند چنانکه ایه و اذ صرفنا الیک نفرا
من الجن خدا از ان خبر داده و معذرت از کفر خود اوردند و

گفتند ما گمان میبردیم که هرکه زنده نخواهیم شد بعد از مرگ و نوبتی
دیگر هفتاد هزار جن بنزد محمد صلعم آمدند و بیعت کردند و ایمان آوردند
و نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و نصح مسلمین از محمد قبول کردند و
این فاضلتر است از آنچه بسلیمان عطا فرموده و امت محمد کرده انس
و هم کرده جن اند چند آنکه احصاء آن نتوان کرد یهودی گفت که کویند
یحیی پسر زکریا را حق تع در طفولیت علم و حکمت و حکم و فهم داد
و گریه بسیار میکرد بی آنکه گناهی از او در وجود آمده باشد و اکثر
اوقات روزه وصال میداشت امیرالمومنین فرمود حق تع فاضلتر از
آن بمحمد عطا فرمود یحیی بن زکریا در عصری بود که قوم او عبدهٔ
اوثان و حزب شیطان بودند هرگز رغبت به تنهای ایشان نکرد
و بساطی در عیدهاء ایشان نمود و هرگز دروغی نگفت و همواره
امین و صدوق و حلیم بود و گاه بود که روزه را وصل میکرد پنج
روز و شش روز و میگفت من هم چه شما نیستم شب بنزد پروردگار
خود میباشم طعام میدهد و آب میدهد مرا و اکاه چندان گریه میکرد
که مصلاء او از گریه تر میشد آنحضرت بی آنکه گناهی از او در وجود
آمده باشد یهودی گفت عیسی بن مریم گمان ایشان است که در
گهواره سخن گفت و اظهار نبوت خود کرد امیرالمومنین فرمود محمد صلعم
در زمانیکه از مادر متولد شد دست چپ خود را بر زمین نهاد و
دست راست خود را بر آسمان برافراشت و لبهای خود را بتوحید
متحرک ساخت و از دهن مبارک او نوری بیرون آمد که اهل مکه
قصور بصرای شام را مشاهده کردند و قصور حمرا یمن را و آنچه
حوالی آن بود مشاهده کردند و قصور بیضا اصطخر و آنچه در
حوالی اینبود مشاهده شد

حوالی اینبود مشاهده شد و همه دنیا روشنی یافت در شب ولادة
آنحضرت تا بمرتبه که جن و انس و شیاطین در اضطراب آمدند و
گفتند در زمین حادثه عظیم واقع شده و ملایکه در آنشب بعضی
از آسمان فرود می آمدند و بعضی بالا میرفتند بر وجهی که مشاهده
میشد و بتسبیح و تقدیس مشغول بودند و ستارها از آسمان فرو
می آمد ابلیس در آنشب قصد آنکرده بود که باسمان رود و حقیقت
آن عجایب معلوم کند و جای او در آسمان سوم است و دیگر شیاطین
خواستند که استراق سمع کنند چون متوجه مقصد خود شدند
شهبها از آسمان بایشان رسید و ایشانرا سوخت و از مقصد خود
باز ماندند و این دلیلی بود بر نبوت پیغمبر ما صلعم یهودی گفت که
زعم ایشان است که عیسی کور مادرزاد را بینا میکرد و ابرص و مبروص
را شفا میداد امیرالمومنین عم فرمود محمد صلعم بسیار مردمانرا از بیماریهاء
مرض شفا داد روزی نشسته بود مردی آمد از اصحاب او و گفت
یا رسول الله فلانی از بیماری مانند جوجه مرغی شده است که پر
برنیاورده باشد حضرت عالم مرحمت نزدوی آمد و او را چنان یافت
که گفته بودند حضرت باوی گفت دعاء برای صحت خود کردی گفت
یا رسول الله پیوسته میگویم بار خدایا هر گناهی که مرا بآن عقوبت
خواهی کرد در آخرت پس تعجیل کن بآن در دنیا پیغمبر صلعم گفت چرا
نمیگویی رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی ای پروردگار ما بده ما را در دنیا
نیکویی و در آخرت نیکویی و نگاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ
چون مرد این دعا بخواند فی الحال صحت یافت و با اصحاب پیغمبر

بیرون امد و مرض جذام داشت و قطعه قطعه شده بود بدن او
و تضرع بسیار کرد حضرت قدحی اب طلب فرمود و اب دهن مبارک
خود را در ان افکند و فرمود تا انرا بر بدن خود بمالد و چون ابرا بر
بدن خود بمالید فی الحال صحت یافت و اگر میگویند که عیسی بن
مریم کور مادرزاد را بینا میکرد اینک پیغمبر ما زیاده از ان معجزات به
ظهور میرسانید از انجمله انکه قتاده بن ربعی در روز احد نیزه
بچشم او امد و حدقه او شکافته شد دست خود بران نهاده بنزد
پیغمبر امد و گفت یا رسول الله اگر چشم من بر این حال باشد زوجهٔ
من مکروه خواهد داشت مرا حضرت حدقه او را بر جای خود نهاد و
دعا صحت فرمود بهتر بود و نورانی تر از چشم صحیح او شد و هم
چنین عبدالله بن عتیک در وقتی که بحصار ابن ابی الحقیق یهودی
رفته بود دست او از بدن او جدا شده بنزد حضرت امد دست او را
اتصال داد بمحلی که جدا شده بود و دست مبارک خود بران مالید
فی الحال صحت یافت و هم چنین محمد بن مسلمه در وقتیکه بقصد کعب
بن اشرف بحصار او رفته بود چشم او را از حدقه بیرون اورده
بود حضرت بمحل خود نهاد و دست مبارک خود بران مالید صحت یافت
و عبدالله بن انیس دیده او نابینا شد و حضرت دست خود بر
ان مالید و بینا گشت و همه اینها دلیل نبوت انحضرت بود یهودی
گفت گمان میبرند انکه عیسی پسر مریم مرده را زنده میکرد اینک
باذن حق تع امیرالمومنین فرمود از محمد از ان عجیبتر بوجود امد
مردم مشاهده کردند که سنگ ریزها در دست انحضرت تسبیح
میکرد بر وجهی که نغمات ان مسموع اصحاب انحضرت بود با انکه
در قابلیت روح وحیات نیست

در قابلیت روح و حیات نیست و اکثر گمان برند انکه مرده با عیسی
در سخن امد و حکایات میگفت از محمد عجیبتر از ان در وجود امد
در وقتی که بطائف فرمود و اهل طایف را محاصره کرد گوسفندی
زهر الوده بریان کرده از برای ان سرور فرستادند حضرت ذراع
انگوسفند را بدست مبارک خود جدا کرده خواست تا تناول نماید
ان ذراع بسخن درامد و گفت ای رسول خدا مرا تناول مفرمای که من
بزهر الوده ام این سخن کردن گوسفند بریان زهر الوده بودن
معجزه از برای نبوت ان سرور بود یهودی گفت که قوم عیسی
گمان میبرند انکه خبر میداد مردم را انچه بخوردند و انچه
ذخیره میکردند در خانهای خود امیرالمومنین فرمود از محمد
عجیبتر از ان بظهور میرسید خبر میداد قوم خود را از حرب ایشان
و شهامت یاران و شهدای ایشان و چگونگی حالات ایشان و گاه
یکماهه راه مسافت در میان بود و نبی در مدینه بود و خبر داد
عمیر بن وهب را بحکایتی پنهانی که در میان او و صفوان بن امیه
در مکه گذشته بود در وقتیکه عمیر بمدینه امد حضرت از او پرسید
بچه کار امده گفت امده ام تا پسر را از قید برهانم حضرت فرمود
دروغ میگوئی بگو بچه کار امده تو با صفوان و با امیه در حطیم
بودید و حکایات کشتگان بدر میگذشت گفتند بخدا سوگند که
مرگ ما را بهتر از حیوة است ما انچه دیدیم که محمد در روز بدر
با بزرگان کرد تو گفتی که اگر نه غم عیال و قرض مردمان بودی
من شما را از غم والم محمد رستگاری دادمی صفوان گفت قبول
دارم که قرضهای تو ادا کنم و عیالان تو عیالان من باشند انچه

بعیالان می رسید از خیر و شر بعیالان تو رسید تو گفتی این سخنان را
پنهان دار و محتاج الیه اجازه کردان تا من بروم و او را بقتل
آورم اکنون آمده که مرا بقتل آورد عمیر گفت راست گفتی ای
پیغمبر خدا گواهی میدهم که هیچ مستحق عبودیتی نیست مگر خدا بحق
و گواهی میدهم که تو پیغمبر اویی و ازین چیزها که از غیبت خبر
داد زیاده از آنست که احصاء آن بتوان نمود یهودی گفت که
قوم عیسی پسر مریم گمان میبرند که عیسی از گل صورت مرغی
بیافرید و نفس خود را بران میدمید مرغی میشد زنده بامر خدا تبع
امیرالمومنین فرمود امری مشابه آن از محمد نیز در وجود آمد
در روز حنین سنگی را بدست مبارک گرفت پس شنیدیم ما
تسبیح و تقدیس آن سنگ را فرمود ای سنگ شکافته شو از هم
شکافته شد و از هر شکافته تسبیح و تقدیس می شنیدیم باز
فرمود بهم متصل شو بیکدیگر متصل شدند باز فرمود گواهی بده
بنبوت من گواهی داد بنبوت آنسرور یهودی گفت زعم قوم
عیسی آنست که عیسی زاهدترین انبیا بود امیرالمومنین فرمود
فرمود محمد زاهدترین انبیا بود سیزده زوجه در منزل آنحضرت
بود سوای کنیزان که در خدمت می بودند هرگز مائده از برای
حضرت ننهادند که بران طعام اهل تنعم بوده باشد و نان میده نبود
که نان گندم تناول فرماید و هرگز نان جوین سیر نخورد در وقتی
که وفات کرد زره آنحضرت نزد یهودی بچهار درهم رهن بود
زیرا که از نقد او چیزی از صفرا و بیضا نبود مگر آنکه الا قرو
الوفا از غنایم در زمان حیوة متصرف شده بود و گاه میبود
که در روزی سیصد هزار

که در روزی سیصد هزار چهارصد هزار دینار قسمت میفرمود
و اگر شب هنگام سائلی با او میرسید میفرمود بخدا سوگند که
درین شب هنگام در خانه آل محمد صاعی از شعیر یا صاعی از
خرما درهم و دینار نمانده است یهودی چون این سخن را
بشنید گفت گواهی میدهم که هیچ معبودی بحق نیست مگر خدا
و گواهی میدهم که محمد پیغمبر اوست و گواهی میدهم که خدا
هیچ درجه به پیغمبران خود عطا نفرمود مگر که محمد را افضل از
آن درجه عطا فرموده

در احتجاج امیرالمومنین علی ع با بعضی

از یهود و غیر ایشان در انواع مختلفه از علوم از صالح بن
عقبه روایت میکند که وی از امام همام اباعبدالله جعفر بن
محمد ع روایت میکند که فرمود چون ابوبکر ع للعنه هلاک شد
و عمر ملعون بجای او نشست جوانی بمسجد مدینه آمد و بنشست مردی
آمد و گفت ای امیرالمومنین من مرد یهودم و از دانشمندان ایشانم
و میخواهم که سوال کنم از مسئله چند که اگر خبر دهید مرا از آن
باسلام در آیم گفت بگوی چه سوال داری گفت سه سوال
دارم و سه سوال دارم و یکسوال دارم اگر گویی از تو سوال
کنم و اگر در میان شما داناتری باشد هدایت کنید مرا بآن تا
از او سوال کنم عمر گفت ترا سوال از علی بن ابیطالب باید کرد که
اعلم ما است آمد بنزد امیرالمومنین آمد و گفت ای علی مرا سه سوال
و سه سوال و یکسوال است امیرالمومنین ع فرمود چرا نمیگویی
مرا هفت سوال است گفت بنابر آنکه اگر در سه سوال اول جواب

نشوم سوال همین باشد و دیگر سوال نکنم با جهالت نباشد و
جویم قیاس در نتمه امیر المؤمنین فرمود اگر سوالات تو مجاب
خواهد شد اسلام خواهی آورد گفت بلی فرمود پس سوال کن گفت
اول سنگی که بر روی زمین نهادند و اول چشمه که بر روی زمین
کشادند و اول درختی که بر زمین رویید کدام بود امیر المومنین فرمود
اول سنگی که بر روی زمین نهادند زعم شما آنست که سنگیست
در بیت المقدس و زعم شما کذبت انسنک حجر الاسود
است که با ادم صفی از بهشت بیرون امد یهودی گفت راست
گفتی بخدا سوگند که چنین نوشته است بخط هرون و باملای
موسی امیر المومنین فرمود اما چشمه زعم شما آنست که آن
چشمه ایست در بیت المقدس و زعم شما غلطست آن چشمه ایست
که غسل یافته است در آن ماهی موسی و آن چشمه ایست
که خضر از آن آشامید و حیات جاودانی یافت و هر که از آن بیاشامد
حیات ابدی یابد یهودی گفت راست گفتی چنین مکتوبست باملای
موسی بخط هرون امیر المومنین علی ع گفت اما درخت زعم شما
آنستکه آن درخت زیتونست و آن باطلست بلکه اول درختی که بر
روی زمین بر امد درخت خرما بود که با ادم صفی بدنیا امد سه سوال
دیگر آنست که چند امام هادی و مهدی از برای این امت خواهند
بود که مضرت نرساند خذلان امت ایشانرا امیر المومنین فرمود
دوازده امام خواهند بود یهودی گفت راست گفتی چنین نوشته
بخط هرون و املای موسی یهودی گفت کجا خواهد بود مسکن
پیغمبر شما در بهشت امیر المومنین فرمود در اعلی درجه و اشرف
مکان در بهشت عدن گفت

مکان در بهشت عدن گفت راست گفتی چنین نوشته است بخط
هرون و املای موسی سوال مفتمین آنست که وصی پیغمبر شما
بعد از پیغمبر شما چند سال زنده خواهد بود گفت سی سال
سوال کرد که بمرگ خود بمیرد یا کشته شود امیر المومنین فرمود
کشته شود شمشیر بر فرق او زنند و خون از فرق او محاسن او را
رنگین کند یهودی گفت راست گفتی چنین مکتوبست بخط
هرون و املاء موسی پس آن یهودی اسلام آورد و نیکو
مسلمان شد از اصبغ بن نباته مرویست که گفت روزی در
مجلس امیر المومنین نشسته بودیم ابن کوا در امد و گفت ای
امیر المومنین چه میفرمائی در معنی قول حق تع وَلَيْسَ
الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ
اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی نیست از نیکوکاری
آنکه در آیید در خانها از پشتهای آن ولیکن نیکوکاری کسیست
که از خدا بترسد و در آیید در خانها از درهای آن امیر المؤمنین
فرمود ما ایم آن خانها که امر کرده است خدا مردم را آنکه در آیند در
آن خانها از درهای آن ما ایم درهای خدا و خانهای که ما مور اند
که در آن در آیند پس آنکس که متابعت کند ما را و اقرار آورد
بولایت ما پس در خانه در امده باشد از در آن و هر کس
که مخالفت کند ما را و تفضیل کند غیر ما را بر ما و رضا در امده
باشد از پشتهای خانه باز ابن کوا گفت یا امیر المومنین حق تع
گفت وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی
بر اعراف مردان باشند که شناسند ایشانرا بسیمای ایشان

این مردان چگونه باشند امیر المومنین علیه افضل الصلوة فرمود
ایشان ما باشیم ما بر اعراف خواهیم بود شناسیم انصار خود را
پس نیاید در بهشت مگر کسی که شناسیم ما او را و شناسد او
ما را و در نیاید در دوزخ مگر کسیکه نشناسیم ما او را و نشناسد
او ما را و این بد انجهة است که حق تعالی اگر خواستی مردم را شناسا
کردی بخود تا بدانستندی توحید او را و از در او بر او بر آمدندی
لیکن حق تعالی ما را ابواب خود کردانید و صراط مستقیم بجانب خود
پس آنکس که عدول کند از او ولایت ما و تفضیل کند بر ما غیر ما را
پس بتحقیق که ایشان از راه هدایت دور افتاده اند و از
اصبغ بن نباته مرویست آنکه روزی ابن کوا نزد امیر المومنین
علی علیه السلام آمد و گفت بتحقیق که در کتاب ایتیست روز بود دل
می آورده و من در فرودم در تحقیق معنی آن امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ما درست بر تو بکر یاد و آن کدام ایتست ابن کوا گفت یا امیر
المؤمنین این ایتست که وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ
وَتَسْبِيحَهُ یعنی و مرغان در حالتی که صف زدگان باشند هر یک
بتحقیق دانند نماز خود را و تسبیح خود را ایا این چه صفت است
امیر المومنین فرمود ای پسر کوا بتحقیق که افریده است خدا
تعالی ملایکه را بصورتهای مختلف از انجمله ملکی است که او بصورت
خروس سفید افریده پای او در زمین سفلی است و عرف او
بر زیر عرش می ساید و یک بال او گسترده است بجانب مشرق
و آن از آتش است و بالی دیگر گسترده است بجانب مغرب و آن
از برفست پس هرگاه که وقت نماز در اید آن خروس بر پای
برخیزد و گردن برکشد در

برخیزد و گردن برکشد در زیر عرش و بالها را بر یکدیگر زند
هم چنانکه خروسها در منازل شما بالها بر یکدیگر میزنند نه آن
بال که از آتش است میگدازد و برف را و نه آن بالی که از آتش
برفست مینشاند برف آتش را بعد از آن منادی میکند که أَشْهَدُ
أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ
النَّبِيِّينَ وَأَنَّ عَلِيًّا وَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ
رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ بعد از آن بر هم میزنند خروسهای
که در زمین اند بالهای خود را میگویند آنچه ملک گفته و این
معنی قول حق تعالی است كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ فِي الْأَرْضِ و از اصبغ بن نباته منقولست که گفت
روزی ابن کوا از امیر المومنین سوال کرد که مرا خبر ده بآنکه
کیست بینا در شب و روز امیر المومنین فرمود ای پسر تو سوال
کن از چیزی که ترا بکار اید نه چیزی که ترا بکار نیاید و اما بینای
بشب و بینای بروز آنکسست که ایمان آورده باشد بانبیا و
اوصیا که از پیش گذشته اند و ایمان آورده باشد بنبوت محمد و اقرار
آورده باشد بولایت من پس او بینای در شب و روز است و
اما نابینای در شب و نابینای در روز مردیست که جاحد انبیا و
اوصیاء پیش گذشته اند بوده باشد و در یافته باشد پیغمبر
ما را پس ایمان نیاورده باو و اقرار نکند بولایت من پس او
نابینا است در شب و روز و اما بینای در شب و نابینا در روز
آنکسیست که ایمان بانبیا و اوصیاء سابق آورده باشد و جاحد
بنبوت پیغمبر ما و اقرار بولایت می باشد و اما نابینا در شب

وبینای در روز کسیست که جاحد انبیا و اوصیا بوده باشد که
از پیش گذشته اند و در باید پیغمبر ما را پس ایمان آورده بخدا
و رسول خدا و ایمان آورده با امامت من و قبول کند ولایت مرا و او
نابینای در شب و بینا در روز است پس ولی بر تو ای ابن کوا
پس ما پسران ابوطالبیم ابتدا کرد خدا اینع بما اسلام را و بما ختم کرد
اسلام را اصبغ گفت چون از منبر فرود آمد من در پی امیر المومنین
رفتم و گفتم یا امیر المومنین امروز بسی قوت یافت دل من از
بیانی که فرمودی امیر المومنین گفت ای اصبغ هر که شک کند
در ولایت من پس بتحقیق که شک آورده است در ایمان خود
و هر که اقرار بکند بولایت من اقرار کرده است بولایت حق تع
و ولایت من و ولایت خدا اتصال باهم دارد و اینچنین که دو انگشت
که باهم اتصال دارد ای اصبغ هر که اقرار کند بولایت من بنجات
رسد و آنکس که انکار کند ولایت مرا نا امید گردد و در دوزخ
در آید و در آنجا در دوزخ خواهد بود در مدت بسیار **فی بیان**
حال ذو القرنین واز اصبغ بن نباته منقولست که وی گفت روزی
امیر المومنین بر منبر بود ابن کوا برخواست و گفت یا امیر المومنین
خبر ده مرا از ذو القرنین که او پیغمبری بود یا پادشاهی و خبر ده
مرا از قرنین او که از طلا بود یا نقره امیر المومنین فرمود که
او نه پیغمبر بود و نه پادشاه قرنین او نه طلا بود و نه نقره او
مردی بود که دوست میداشت خدا را و دوست میداشت او را
خدا و نصیحت میکرد خلق را از برای خدا و او را ذو القرنین
بدان جهة گفتند که او خواند قوم خود را بخدا پس قوم بر قرن
او زدند واز ایشان غایب

او زدند و او از ایشان غایب شد مدتی باز قوم خود را بخدا
خواند دیگر باره بر قرن او زدند و در میان شما شخصی است که مانند
ذو القرنین است از امام همام ابو عبد الله جعفر بن محمد عم منقولست
که روزی امیر المومنین در رحبه نشسته بود [illegible] و مردم
بر کنار آنحضرت نشسته بودند مردی برخواست و گفت یا امیر المومنین
با این منزلی و مرتبت دنیا و آخرت و پدر تو ابو طالب در آتش دوزخ
معذبست **فی بیان ایمان ابو طالب والد امیر المومنین عم و رحمته**
امیر المومنین فرمود دهنت بد آتش باد بحق خدا سوگند که اگر
شفاعت کند پدرم هر گناهکاری که بر روی زمین است حق تع
هر آینه شفاعت او را قبول کند در حق ایشان پدر من معذب
است و پسر او قسیم بهشت و دوزخ است بخدا سوگند که نور
پدرم در روز قیامت نور همه خلایق را فرو نشاند مگر نور پنج
نفر نور محمد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه فرزند
از اولاد حسین پس بتحقیق که نور او از نور ما آفریده شده پیش
از آنکه آدم را بیافریند بدو هزار سال
در احتجاج امیر المومنین علی عم بر
کسیکه قایل بود بزوال دردها بدواء طبیبان خواه اراده شما
باشد و خواه نه و بر آنکس که قایل بود باحکام نجوم از منجمین
وغیر ایشان از کاهنان و ساحران و روایت کرده شده باسنادی
که از پیش گذشت از امام ابی محمد الحسن العسکری عم و او روایت
از امام المتقین علی زین العابدین که روزی امیر المومنین نشسته
بود **فی علم الاعتقاد بعد او واو الاطبا وغیره** مردی

از یونانیان که مدعی علوم فلاسفه و علم طب بود بمجلس آنحضرت
آمد و گفت ای ابو الحسن چنان بمن رسید که صاحب ترا جنونی
بود آمدم تا معالجه کنم او از دنیا رحلت کرده و غرضی که مرا
بود فوت شده و چنان شنیده ام که تو پسر عم و داماد اوئی
و بر مزاج تو زردی غالب شده و ساقین تو بسیار رقیق و
باریکست و از معالجه نیست و اما صفرتی که بر تو غالبست قادرم
بر علاج آن هستم و اما آن ساق باریک هیچ علاجی از برای تغلیظ
او نیست و صاحب ساق رقیق قادر در برداشتن چیزهای
گران نباشد و دوائی بیرون آورد و گفت این دواء صفرتیست
که بر بدن شما است هرگاه که چهل روز از گوشت اجتناب نمائی
امیر المومنین فرمود اما هیچ چیزی هست که مضرت داشته باشد
باین صفرت که در بدن منست یونانی گیاهی بر آورد و گفت
باین صفت این گیاه سم قاتلست که یکدانگ از این فی الحال
شخص را بهلاکت میرساند امیر المومنین ع فرمود آنچه در دست
تو است بوزن چند مثقالست یونانی گفت این دو مثقالست
امیر المومنین آن دو مثقال زهر را از دست یونانی گرفت و در
حضور او تناول فرمود یونانی در اضطراب افتاد و گفت قصد
قتل خود کردی و کی روا باشد که عقلا چنین قصد قتل خود کنند
لحظه عرق خفیف بر بدن مبارک آنحضرت نشست و آن زهر
بان عرق دفع شد امیر المومنین تبسم کنان با یونانی گفت که
هرگز بدن من باین صحت نبوده است که اکنون هست و مضرت
نرسانید آن زهر که تو قاتل میدانستی چشم خود را بر هم نه
چون یونانی چشم بر هم نهاد

چون یونانی چشم بر هم نهاد و بگشود روی امیر المومنین سرخ و
سفید و در کمال طراوت دید امیر المومنین فرمود کجا رفت آن صفرتی
که در من مشاهده میکردی یونانی گفت بخدا سوگند که تو نه آنکسی
که دیده ام ترا از پیش و آن سم در اندرون تو خاصیت تریاق ظاهر
کرد اینده و چنین عجبی ما هرگز مشاهده نکرده ایم امیر المومنین ع
فرمود و اما آنچه گمان برده که ساق باریک طاقت برداشتن بار گران
نداشته باشد باید که بدانی که طبابت خدا بالای طبابت شما است
و دست مبارک بر ستونی از ستونهای خانه نهاد که عمارت
عظیم بر آن ستون بود و بر فوق آن عمارت دو حجره بود یکی بر فوق
دیگری و آن ستون را حرکت داد و آن عمارت را با ستون از جای برداشت
یونانی چون این حال مشاهده کرد از هیبت آن بیهوش بیفتاد و
چون بهوش آمد گفت سبحان الله چنین عجبی هرگز ندیده ام امیر
المومنین فرمود اما چنین قوتی با ساق باریک در حکمت شما ممکن است
یونانی گفت بخدا سوگند که این در نظر حکمت ما از ممتنعات است باز
یونانی گفت آیا محمد مانند تو شخصی بود امیر المومنین فرمود که علم
من از علم اواست و قدرت من از قدرت اواست و قوت من از قوت
اواست روزی شخصی از ثقیف که بهترین اطباء عرب بود بنزد
محمد آمد و گفت شنیده ام که جنون عارض شده است ترا و من
آمده ام تا بعلاج آن کوشم محمد ص فرمود میخواهی که آیتی بر تو ظاهر
گردانم که بدانی غنای ما را از طبابت تو گفت بلی حضرت فرمود چه
آیت میخواهی تا بر تو ظاهر گردانم طبیب ثقفی گفت میخواهم که
آن درخت خرما را بخوانی که از جای خود بر کنده شود و بنزد تو آید

محل اشارت فرمود بدرخت خرما که در برابر بود از جای بر کنده
شد و بنزد آنحضرت آمد توقفی گفت میخواهم که امر کنی تا بمحل خود باز
گردد بمحل خود امر کرد آن درخت را بمحل خود باز گشت و استقرار بمحل
خود یافت یونانی با امیرالمومنین ع گفت آنچه از محل ذکر کردی از
ما غایبست و من از تو بکمتر از آن اختصار کردم از تو درخواستم
و تو مرا بنزد خود میخوانی و من طاعت باختیار خود نمیکنم پس اگر
مرا قهرا و جبرا بنزد خود بیاوری اینچ باشد از برای تو امیرالمومنین
فرمود چنین اینچ حجت باشد بر تو نه بر عالمیان زیرا که تو تنها می
باشی مانع امتناع خود را باختیار خود و ازاله کردن من اختیار
تو را و تو را ممکن است که دعوی کنی که باختیار بنزد من آمدی و ممکن
است که دیگری دعوی کنند که در میان من و تو موافقتی بود
و اتفاق بر این عمل کرده ایم سزاوار است که چنان اینچ طلب کنی که
حجت عالمیان باشد یونانی گفت من آن میخواهم که امر کنی باین
درخت نخل که اجزای آن از یکدیگر جدا شوند و از هم بپاشند
و تباعد در میانه اجزا بدا بعد از آن اجتماع اجزا بشود و
چنان باشد که پیشتر از آن بود امیرالمومنین فرمود ای یونانی
تو وصی من باش و باوی بگوی که وصی پیغمبر خدا امر میکند
که اجزای تو از هم گسسته شوند و از یکدیگر متفرق و متباعد شوند
یونانی چون رسالت رسانید دید که اجزای آن درخت از
هم گسسته و ذره ذره شد و پراکنده گشت که گویا هرگز
درختی در آن مکان نبوده لرزه بر بدن یونانی افتاد و گفت
ای وصی محمد میخواهم که امر کنی تا این درخت بحال اول باز
گردد و چنان شود که اول بود

گردد و چنان شود که اول بود امیرالمومنین فرمود ای یونانی
از جانب من پیغام بآن درخت برسان که وصی پیغمبر خدا ترا امر
میکند که بیکدیگر متصل گردید و چنان شوید که قبل از این
بودید یونانی گفت چون پیغام رسانید دید که اجزای آن درخت
چون غبار از زمین بر میخواستند و بیکدیگر اتصال و اجتماع می
یافتند تا اصل و فرع و شاخ و برگ آن درخت بدید آمد و بیکدیگر
اتصال یافت و چنان شد که در اول بود یونانی گفت میخواهم
که امر کنی که این درخت بار آورد و میوه از آن تناول کنم امیرالمومنین
فرمود پیغام را بر این وجه باین درخت برسان یونانی گفت چون
پیغام رسانید دید که درخت از یبوست برطوبت انتقال یافت و
سبز و خرم شد و خوشها بیرون کرد و انهای خرما زرد و ترش و
شیرین شد و بعد از آن سرخ و شیرین شد یونانی گفت ای ابوالحسن
میخواهم امر کنی تا شاخ میوه دار این درخت نزد من آید تا میوه
از او فراگیرم امیرالمومنین اشاره فرمود و شاخهای درخت بنزدیک
او شدند و میوه را از آن تناول کرد باز گفت ای ابوالحسن میخواهم
که دست مرا درازی بدید آید که میوه آن درخت از اعالی آن درخت
فراگیرم امیرالمومنین فرمود بگوی یا مُسْتَعْجِلَ الْعَسِیر سَهِّلْ
و دست بجانب هر خرما که خواهی دراز کن و تناول نمای چون یونانی
آن بخواند دست او طول یافت تا هرجا درخت که میخواست خرما
میچید **في بيان اقرار بما جاء النبي عليه السلام**
امیرالمومنین با یونانی گفت هرگاه از این درخت خرما تناول کنی
و ایمان بمحمد و وصی محمد نیاوری حق تعالی تعجیل عقوبت نسبت با تو

خواهد کرد بوتانی گفتا اگر من کافر شوم بعد از آنچه مشاهده نمودم
مبالغه در عناد و تعرض بهلاکت خود نموده باشم گواهی میدهم که تو
از بندگان خاص خدائی و صادقی در آنچه از حق تعالی میگوئی امر فرمای
مرا بآنچه خواهی که اطاعت خواهم کرد امیر المؤمنین فرمود امر
میکنم ترا بآنکه حق تعالی را بیکتائی پرستش کنی و گواهی دهی که
حق تعالی حکیم جواد است و منزه از عیب و فساد و از ظلم و ستم بر
عباد است و گواهی دهی که محمد که من وصی اویم سید انام و افضل
اهل اسلام است و گواهی دهی آنکه علی بن ابیطالب نمود بتو
آنچه نمود و عطا کرد بتو از نعم آنچه عطا کرد بهترین خلق خدا
است بعد از محمد صلعم و احق خلق خدا است بمقام او و قیام بشریعت
او و گواهی دهی که دوستان او دوستان خدا و دشمنان او
دشمنان خدا اند و گواهی دهی که مؤمنان که شریک اند در این
اعتقادات که گفتیم بهترین امت محمد اند و برگزیده شیعه علی
بن ابی طالب اند و امر میکنم ترا دوستی در مواساة کنی با برادر دینی
که موافق باشند ترا در تصدیق بنبوت محمد و تصدیق تو بولایت
من از آنچه روزی کرده است ترا خدا اینقدر که دین و ایمان بنزد
تو و دوستان از مال و اعتبار دنیا است و دوستان خدا اینقدر بنزد
تو گرامی از اهل و فرزند است **في بيان تقيه على مشهور**
المشركين لعنهم الله و امر میکنم ترا آنکه نگاه داری خود را و اسرار
که در باطن بنزد ما افشاء آن نکنی نزد منکران ما از مستحقان جاهل
باحوال ما و متعرضان باولیاء و دوستان ما و امر میکنم ترا که
محافظت تقیه در دین بنمائی چه حق تعالی میفرماید لَا يَتَّخِذِ
الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ

الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
مَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مِنْهُمْ تُقَاةً یعنی باید که فرا نگیرند مومنان کافران دوستان
خود نه مومنان را و آنکس که بکند این را پس نیست در دوستی
خدا در چیزی مگر آنکه بترسند مومنان از کافران بترسیدنی
و بتحقیق که اذن دادیم ترا آنکه تفضیل دهی اعدای ما را اگر ملجا
شوی بآن بسبب ترس از ایشان و اظهار بیزاری از ما بکنی
اگر بترسی از دشمنان ما پس بتحقیق که این فاضلتر است از
آنکه خود را در معرض هلاک افکنی و منقطع شود از تو اعمال
دینیه تو و صلاح حال برادران مؤمن و باید که رعایت کنی این
تقیه را که حافظ خون و عرض و مال تو و برادران تست و ضرر
آن بر نفس شما و برادران شما زیادت از مضرت خارجی و ناصبی
از دشمنان ما است **في ذم علم النجوم** روایت کرده اند
که چون امیر المؤمنین عم اراده فرمود که بقتال خوارج علیهم اللعنه
رود بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند سیر در این وقت منحوس
نیست نظر بعلوم نجوم و مقرون بفتح و ظفر نیست امیر المؤمنین
فرمودند عم شما است که دانسته اید ساعتی را که سیر و سفر
در آن ساعت مضرت بفتح و ظفر دارد و ساعتی را که سفر
در آن نافع باشد هر که تصدیق کند شما را پس تکذیب کرده است
قرآن را و مستغنی شده است از استعانت بخدا تعالی در نیل مرام
مطلوب و دفع مکروه و بر این قول سزاوار آن باشد که از ما
ثنا و محمدت بگوید نه خدا تعالی را بنا بر آنکه هدایت بساعت

خیر و ساعت شر از جانب شما است و جذب نفع و دفع ضرر بجانب
شما میسر است ای مردمان بپرهیزید از تعلم نجوم مگر آن قدر که
هدایت کند شما را در سفر بر و بحر زیرا که علم نجوم بکهانت می‌کشد
و منجم همچه کاهن است و کاهن همچه ساحر است و ساحر
همچه کافر است و کافر در دوزخ است سیر کنید بنام خدا و مدد
کاری او

در احتجاج امیر المومنین بر زندیقی که بنزد آنحضرت
آمد و استدلال میکرد بآیات متشابهات قرآنی که محتاج بتأویل اند
بر وقوع اختلاف و تناقض در میان ایشان و امثال آن از توهمات
آورده اند که یکی از زنادقه بنزد امیر المومنین آمد و گفت اگر
در قرآن اختلاف و تناقض نبودی ایمان به پیغمبر شما میآوردم
امیر المومنین ع فرمود آن اختلاف در کجا است زندیق گفت
در بسیاری از آیات تناقض و اختلاف است از آنجمله این آیت
که خدای تع میفرماید نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ یعنی فراموش کردند
ایشان خدا تعالی را پس فراموش کرد خدا ایشانرا و دیگر
میفرماید فَالْيَوْمَ نَنْسٰاهُمْ كَمٰا نَسُوا لِقٰاءَ يَوْمِهِمْ
هٰذٰا یعنی امروز ما فراموش میکنیم ایشانرا همچنانکه ایشان
فراموش کردند ملاقات این روز را و این دو آیت مخالف
آیه کریمه وَمٰا كٰانَ رَبُّكَ نَسِيًّا است یعنی و هرگز
نبوده پروردگار تو آنکه فراموشکار باشد امیر المومنین ع
فرمود مراد از آیت اول آنست که فراموش کردند ایشان خدا را
در دار دنیا و عمل بطاعت او نکردند پس فراموش کرد ایشانرا
در آخرت و ثوابی بایشان نداد

در آخرت و ثوابی بایشان نداد و غرض تشبیه ایشانست نگهبانی
که فراموش شده اند در وقت قسمت خیر و احسان و برین وجه
است تفسیر آیت فَالْيَوْمَ نَنْسٰاهُمْ كَمٰا نَسُوا لِقٰاءَ يَوْمِهِمْ
هٰذٰا و معنی آیت وَمٰا كٰانَ رَبُّكَ نَسِيًّا آنست که پروردگار
از آن منزه است که چیزیرا فراموش کند غافل ماند بلکه حفیظ
و علیم است باز زندیق گفت و از آنجمله آنست که حق تع میفرماید
يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰائِكَةُ صَفًّا لٰا يَتَكَلَّمُونَ
یعنی که بایستند روح و ملائکه صف زدگان که هیچ سخن
نگویند و قول حق تع وَاللّٰهِ رَبِّنٰا مٰا كُنّٰا مُشْرِكِينَ
یعنی کافران گویند که بخدا ایتع پروردگار ما سوگند که ما
نبوده ایم که شرک آورده باشیم بخدا ایتع و قول حق تعالی
إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخٰاصُمُ أَهْلِ النّٰارِ یعنی بتحقیق که این
حق است با یکدیگر خصومت کردن اهل آتش دوزخ و قول
حق تع لٰا تَخْتَصِمُوا الذي یعنی خصومت مکنید با یکدیگر
نزد من ای اهل دوزخ و قول حق تع اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰى أَفْوٰاهِهِمْ
وَتُكَلِّمُنٰا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ یعنی
امروز مهر می‌نهیم بر دهانهای ایشان و سخن میگویند با ما دستهای
ایشان و گواهی میدهند پاهای ایشان بآنچه بوده اند که کسب
میکرده اند و غرض زندیق آنکه بعضی ازین آیات آنکه اهل قیامت
خاموش خواهند بود و بعضی دلالت دارد بر آنکه ایشان
سخن گوی و متکلم خواهند بود امیر المومنین فرمود که مضامین
این آیات مختلفه در روز قیامت که مقدار پنجاه هزار

مسافت هر یک در جزوی از اجزاء آن بحسب اوقات مختلفه واقع
خواهد بود کافر خواهند خواند بعضی از اهل معاصی بعضی را از بعضی
از اوقات قیامت و مراد از کفر اینجا تبرا کردن بعضیست از بعضی و در
بعضی مواطن کریه بسیار میکنند و آواز کریه و زاری ایشان مر
اهل دنیا ظاهر کردد و از همه کارها باز ایستند و دلهای ایشان مالامال
غم و اندوه کردد و همواره در کریه و زاری باشند و بجای اشک
خون از چشم باشند و در مواطن و مقامی دیکر در سخنی اند و کویند
ما مشرک نبوده ایم در این کروه انبا شند که اقرار بتوحید خدا آورده
باشند و در دار دنیا و اقرار و ایمان ایشان نافع نبوده باشد آنانند
بدانجهت که بعضی عهد پیغمبر خدا در باب اوصیاء پیغمبر کرده باشند
و استدلال کرده باشند آنچه از برای ایشان بهتر است با آنچه از برای
ایشان بتر باشد پس خدا اینمعنی تکذیب ایشان کند بامعانی که بر خود
بسته اند و در این هنکام مهر بر دهن ایشان نهد و دست و پای و
پوست ایشان را بسخن آورد تا کواهی دهند هر یک بر معصیتی که
از ایشان در وجود آمده باشد بعد از آن مهر از دهن ایشان بر
دارند با پوست کویند چرا کواهی دادید از برای ما پوست کویند
در جواب در زبان آورد ما را خدا که بزبان آورنده هر چیز
است و در مواطن دیکر مجتمع میشوند و بواسطه هول آنچه مشاهده
مینمایند از صعوبت امر عظیم بلا فرار از یکدیکر میکنند که يَوْمَ
يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ یعنی روزیکه کریزد مرد از برادر خود باز
مجتمع میشود و در مواطن دیکر ناطق میشوند در دوستان بر کویند
حق نعم پس سخن نمیکویند مکر باذن حق تعالی و نمیکویند مکر آنکه حق

وفواید باشد و این کاهیند

وثواب باشد و این کاهیست که از پیغمبران بر رسل اداء رسالت
با امت خود ایشان خبر دهند که رسالت آنچه بر رسالت شان مامور
بودند و ایشان جحود و استنکار نمایند همچنانکه حق از این خبر
دهد آنجا که خبر داد وَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ
الْمُرْسَلِينَ یعنی و هر آینه سوال میکنیم ما از آنکسان که فرستاده
شده است با ایشان پیغمبران که امت باشند و هر آینه سوال
خواهیم کرد از فرستاده شدکان که پیغمبر باشند پس امت کویند
مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ یعنی نیامد بما هیچ بشارت دهنده
و هیچ بیم کننده بکواهی طلبند انبیا پیغمبر ما را پس کواهی دهد
آنحضرت بر صدق انبیا و تکذیب فرماید جاحد ایشان را و از برای
هر امت کوید فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ بتحقیق که آمده است
از برای شما بشیر و نذیر وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی
خدا ایمع بر همه چیز قادر است میتواند که جوارح شما را کواه کرداند
بر شما بتبلیغ رسالت انبیاء و اشارت باین حالت آنچه حق تعالی
خبر داد فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ
عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا پس حال چکونه باشد در وقتی که
بیاوریم از برای از برای هر امت کواهی که پیغمبر ایشان باشد
و بیاوریم ترا کواه بر همه پیغمبران در این حال امت نتوانند که رد
شهادت او کنند از خوف آنکه مهر بر دهن ایشان نهد و جوارح
ایشان کواهی بر افعال و اعمال ایشان دهند و کواهی دهند
بر منافقان قوم عناد ایشان را و نقض عهد و تغییر سنت و
ظلم ایشان بر اهل بیت او و اقتدای ایشان بظلمه امت بنا

که بیشتر از او بودند پس باتفاق گویند ربنا غلبت علینا شقوتنا
وکنا قوما ضالین یعنی ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما شقاوت
و بی سعادتی ما و گشتیم ما قوم گمراه باز مجتمع میشوند در موطن
دیگر که در او مقام محمد است و اعنی بمقام محمود است و در آن مقام
ثنا و ستایش میکنند حق تع را بانچه ثنا نکرده باشند بر او هیچ احدی
بیشتر از او و بعد از آن ثنا میگویند بر ملائکه سموات در هیچ ملکی
نباشد مگر ثنا گوید بر او و باز ثنا گوید از برای همه انبیا چنان ثنائی
که هیچ احدی بیشتر از وی چنین ثنائی نگفته باشد و بعد از آن ثنا
گوید از برای هر مؤمن و مؤمنه ابتدا کند بصدیقان و شهدا بعد از
آن بصالحان آنگاه حمد کنند او را اهل آسمانها و زمینها و این است که
حق تع میفرماید عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا
یعنی شاید که برانگیزد ترا پروردگار تو در مقام ستوده شده
پس خوشا آنکسی که او را حظی و نصیبی از این مقام باشد و وای
بر آنکسی که از این مقام بی بهره و بی نصیب باشد این مواطن بیشتر
از هنگام حساب است چون شروع در حساب شود مشغول گردد هر
آدمی بانچه نزد ویست از خداوند تع در میخواهم برکه انروز
التماس میکنم باز زندیق گفت از انجمله این وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة یعنی روها باشند در آن روز با نضارت و خرمی
که بپروردگار خود نظر کنندگان باشند منافات با مضمون این
لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار یعنی ادراک
نمیکنند او را چشمهای مردم و او یعنی خدا درمی یابد چشمهای
مردم را و هم چنین منافات دارد این ولقد رآه نزلة اخرى
یعنی هر آینه بتحقیق که دید

یعنی هر آینه بتحقیق که دید او را پیغمبر خدا نوبتی دیگر و این لا تدرکه
الابصار امیرالمؤمنین فرمود که این وجوه یومئذ ناضرة الی
ربها ناظرة در وقتی است که اولیاء و دوستان حق تع از حساب
فارغ اند و بنهری رسیده اند که آن را نهر حیوان خوانند پس غسل
میکنند در آن نهر و می آشامند از نهر دیگر که پهلوی او جاری است
پس روهای ایشان سفید و با تازگی و نضارت میشود پس
از آن مأمور میشوند که در بهشت در آیند در این هنگام ناظرند
بپروردگار خود اند تا چگونه ثواب خواهند داد ایشان را و در این
هنگام سلام ملائکه بر ایشان چنانچه حق تع میفرماید سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی ملائکه با جان
سلام بر شما باد چه خوش حالید شما پس در آیید در بهشت
در حالیکه جاوید آن در آنجا باشید و نزد این سلام ثواب یافته
میشوند بدخول جنت و نظر بانچه وعده کرده است با ایشان خدا
و این معنی قول حق تع است الی ربها ناظرة و ناظره در بعضی
لغت بمعنی منتظر است آیا نشنیده قول حق تع را فناظرة بما
یرجع المرسلون یعنی بلقیس نظر کننده بود بانچه خبر
باز میکردند فرستادگان او نزد سلیمان مراد آنست که منتظر بود
اما قول حق تع و لقد رآه نزلة اخرى مراد روایة
پیغمبر است جبرئیل را بصورت مخصوص او دیدنی بود و عظمت
صورت مخصوص جبرئیل را نیابد مگر خداوند عالمیان باز زندیق
گفت و از انجمله است که فرموده و نضع الموازین القسط
لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا یعنی و می نهیم ما ترازو

عدل را در روز قیامت پس ظلم کرده نشود هیچ شخصی را هیچ
گونه ظلمی و فرموده فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ یعنی وانکسی که
گران شود ترازوهای او و فرمود وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ
یعنی وانکسکه سبک شود ترازوهای او و چون عمل او
عرض است و عرض را وزنی نمی باشد پس سنجیدن ترازو
و سبک و گران شدن ترازو باعمال موافق قانون عقل نیست
امیر المومنین فرمود مراد بترازو و قواعد عدل است که خلایق
او را در روز قیامت بان قواعد مواخذه خواهد کرد و انتقام
مظلوم از ظالم خواهد کشید و معنی گرانی ترازو بسیاری
حسنات او است و معنی سبکی ترازو اندک بودن حسنات او زیرا
که مردمان در روز قیامت بانواع مختلف خواهند بود از برای
بعضی حساب اندک کنند و از برای بعضی حساب بسیار و بعضی
بیحساب در بهشت در ایند بد انجهت که ایشانرا تعلقی بامر
دنیا نبوده باشد و بعضی از ان قبیل باشند که بنقیر و قطمیر
حساب از ایشان طلب نمایند و بعد از ان امر بعقوبت ایشان
کنند و از انجمله ائمه کفر و ضلالتند که ایشان را بروز قیامت
بحکم فَلَا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَزْنًا هیچ قدری و منزلتی
نباشد بنابر انکه ایشان هیچ قدری و منزلتی ندادند امر و
نهی الهی را و بیرون رفته اند پس جای ایشان همیشه
طبقه اسفل دوزخ باشد و بحکم تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ
هُمْ فِیهَا کَالِحُونَ روی ایشانرا قطعه قطعه کرد اند اتش
دوزخ و ایشان در اتش دوزخ قبیح رو و زشت خوی باشند
بازندنه کفر و از انجمله

بازندنه کفر و از انجمله انست که حق تع میفرماید قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ
مَلَکُ الْمَوْتِ یعنی بگوی که میرانند شما را ملک موت و در محلی
دیگر میفرماید اَللّٰهُ یَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا یعنی
خدا تع می میراند نفس را در وقت مرگ ایشان و در محلی
دیگر میفرماید وَالَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ طَیِّبِینَ یعنی
انکسان که میمیرانند ایشانرا ملایک در حالی که پاکیزه اند
و مانند ان از ایات نوبتی گرد انیده است میرانیدن را فعل
ذات خود و نوبتی فعل ملک الموت و نوبتی فعل ملائکه امیر
المومنین عم فرمود حق تع از ان رفیع تر و عظیم تر است که
مباشر این فعل شود بذات شریف خود و فعل ملائکه که
فرستادهای او یند فعل او است زیرا که عمل ایشان بامر او است
پس برگزید خدا تع ملایکه را کارکننده باشند در میان او و
در میان خلایق و بعضی رسول و پیغام رساننده باشند پس
انانکه اهل طاعتند از بشر ملائکه رحمت را بقبض روح ایشان
میفرستد و انان که از اهل معصیتند ملائکه عذاب متصدی
قبض روح ایشان میشوند و ملک موت را مددکاران از ملائک
رحمت و ملائکه عذاب هست که بامر او عمل کنندگان اند پس فعل
ایشان فعل ملک الموت تا امر و اراده حق تع نباشد کسی را منحرف
نمیگرداند چه عطا و منع و ثواب و عقاب بامر و اراده حق تع است
اما بدست انکسان که میخواهد از بندگان او صادر میشود
همچنانکه میفرماید وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ و
یعنی و نمیخواهید شما کاری چیزی که خواهد خدا تع بازندنه

کفت در محلی میفرماید وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ
مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ یعنی د هر انکس که عمل
صالح کند و حال انکه او مؤمن باشد پس کفران سعی
نخواهد بود و بثواب ان خواهد رسید و در محلی دیکر
میفرماید وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ
اهْتَدَى یعنی بتحقیق که من هر اینه امرزنده ام از برای
انکسی که بازکشت بخدا و ایمان اورد و عمل صالح کرد و بعد از ان
راه یافته شد از ایت اول چنان معلوم شد که هرکه ایمان
اورد و عمل پسندیده کند بثواب عمل خود خواهد رسید و از
ایت دویم چنان مستفاد میکردد که با وجود ایمان و عمل صالح
تا مهتدی براه حق نشوند بثواب اعمال نخواهند رسید امیر
المومنین فرمود ایمان و عمل صالح بی اهتدای نافع نیست و
نه چنانست که هرکه ایمان اورد عمل صالح کند بثواب ان رسید
از عقوبت نجات یافته و اکر چنین باشد هر اینه یهود که اقرار
بتوحید می اورند از اهل نجات باشند و مؤید این مضمون
ایه کریمه است الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ
بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ یعنی انکسانی
که ایمان اوردند و نپوشانیدند ایمان خود را بظلم و ستم این
کروه مر ایشانراست ایمنی و حال انکه ایشان مهتدی و راه
حق یافته باشند و ایمان را منازل و درجاتست و شرح ان طولانی

تفصیل حقیقت ایمان

و از انجمله انست که ایمان بدل
و ایمان بزبان هم چه ایمان منافقان در عهد پیغمبر خدا از ترس
شمشیر وغلبه اسلام ایمان

شمشیر وغلبه اسلام ایمان اوردند بزبان و دل ایشان راه حق نیافته
بود و ایمان بدل تسلیم و انقیاد امر پروردکار است و کسیکه منقاد
پروردکار باشد استکبار از امر او نخواهد کرد هم چنانکه استکبار
کرد ابلیس سجود ادم را و استکبار نمودند بیزاریم از طاعت
پیغمبران خود پس نفع نکرد ایشانرا توحید ایشان هم چنانکه نفع
نکرد ابلیس را طول سجود او چه ابلیس یکسجده او چهار هزار
سال بود لیکن غرض او زخارف دنیا بود نافع نیامد از برای او عبادت
صدقه او بتحقیق که حق تع قطع کرد عذر بندکان خود را به بیین
ایات و ارسال رسل تا خطا بغیر احتجی نباشد بعد از ارسال پیغمبران
و خالی نکردانیده است زمین را از اولیاء خود از برای تعلیم طریق
هدایت و اهل ابتدا و همواره جماعت اقل میباشند و حق تع این
معنی را در انبیای سابق بیان فرموده و مهتدیان را از اقلین
شمرده مثل انکه در قوم نوح میفرماید وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ
یعنی ایمان نیاوردند با نوح مکر اندکی و این کروه اهل علم و
اهتدا اند و انچه حق تع فرموده وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
یعنی در ایید خانها را از درهای ان خانها علم و نبوت انبیاست
و ابواب ان ائمه و اوصیا اند پس هر عمل خیر که جاری شود
بر دست غیر اهل اصطفا بی عهود ایشان و بی مراعات حدود شرایع
و معالم دین ایشان مردود و غیر مقبولست و اینها اهل جهل کفرند
و اکرچه صفت ایمان شامل و متناول ایشان باشد پس انکس که
مهتدی نشده است از اهل ایمان بطریق نجات نفع نمیکند او را
اهلی ایمان او بخدا و هدایت و لایت ارباب و لایتست که ایشان

امینان خدا اند بر خلایق از حج و اوصیاء در هر عصری بعد عصری
و نیست انکه هر کس که اقرار کند بکلمه شهادتین مومن باشد
زیرا که منافقان قایلند بشهادتین و چون عهد پیغمبر خدا را در
حق ایمه دین انکار کردند و جحود نمودند از طریق هدایت بیرون شدند
و ایمان و اعمال ایشان مقبول نیست باز ذنبی کفتم و از انجمله
است که حق تع میفرماید واسئل من ارسلنا من قبلک من
رسلنا یعنی و سوال کن ای محمد از انان که فرستاده ایم پیش
از فرستادن تو از پیغمبران ما چگونه سوال کند زنده از مردگان
پیش از بعث و نشور امیر المومنین فرمود این سوال اظهار
اینی و معجزه از ایات و معجزات پیغمبر ماست و حجتا واست بر
سایر خلایق زیرا که حق تع چون انحضرت را خاتم الانبیا کردانید و
پیغمبر بر کافه خلایق شد اورا معراج داد باسمانها برد و در معراج
انبیا و رسل برو جمع امدند و پیغمبر را بر احوال هریک از ایشان
اطلاع افتاد و ایشان قایل شدند بفضل ان حضرت و بفضل اوصیاء
او در زمین و بفضل شیعه اوصیاء او از مومنین و مومنات
و مسلم داشته اند از برای اهل افضل فضل ایشان را و استکبار نکردند
از امر ایشان و بدانستند تا انکه اطاعت ایشان کرده اند و انان که
عصیان ایشان کرده اند از امتهاء ایشان باز ذنبی کفت که
حق تع در قران مجید بعضی ذنوب انبیا ذکر کرده و نسبت داده انرا
بان پیغمبر و تصریح باسم ان نموده هم چنانکه میفرماید وعصی ادم
ربه فغوی یعنی و نافرمانی کرد ادم پروردگار خود را و تصریح
فرمود بتکذیب نوح انجا که فرمود ان ابنی من اهلی یعنی بتحقیق
که پسر من از اهل من و حق تع

که پسر من از اهل منست و حق تع فرمود انه لیس من اهلک یعنی
بتحقیق که پسر تو نیست از اهل تو و در قصه ابراهیم نوبتی
فرمود که عبادت کرد ستاره را و نوبتی میفرماید عبادت کرد ماه را
و نوبتی میفرمود که عبادت کرد افتاب را و در حکایت یوسف
میفرماید و لقد همت به و هم بها لولا ان رای برهان ربه
یعنی بتحقیق که میل کرد زلیخا بیوسف و میل کرد یوسف بزلیخا
اگر نمیدید یوسف برهان پروردگار خود را هر اینه واقع میشد
انچه لایق نبود و امثال ان در رقت انبیا مذکور شده و تصریح
باسماء هر یک از ایشان فرموده و جمعی از گمراهان که از راه جهالت
بسیاری از خلقان را مغرور کردند و گمراه کردانیدند تصریح باسامی ایشان
نکرده و کنایه بتوانشارت بایشان کرده هم چنانکه فرمود یوم یعض
الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا
یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر
بعد اذ جاءنی یعنی یادکن ای محمد امروز که دندان میگزد انظالم
هر دو دست خود را در حالی که گوید ای کاشکی فرا میگرفتم با
پیغمبر خود راهی را وای بر ما کاشکی فرا نمیگرفتم فلانرا دوست خود
هر اینه بتحقیق که گمراه کردانید مرا از ذکر خدا و کتاب خدا بعد
از انکه امده بود مرا ایا چکس است انظالم و چرا ذکر نکرده باسم او را
با انکه اسماء انبیا در جرایم ایشان ذکر فرموده امیر المومنین ع
فرمود انکه انبیا را باسماء ذکر فرموده در مقام ذکر هفوات ایشان
و ذکر نکرده اسماء ظلمه و کفره را نزد ظلم و کفر ایشان از دلایل ظاهره
و حجج باهره است بر حکمت کامله حق تع و سبحان افعال مغربین

ومبدلین کتاب حق تع است بعضی که جانب دین را بملاحظه جاه
واعتبار از دست داده اند وحق تع از ایشان خبر میدهد انجا
که میفرماید الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون
هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا در باب فروختن
کلام الله مجید یعنی انکسانی که مینویسند کتاب را
بدستهای خود بعد از ان میگویند که این از نزد خدا است تا بفروشند
انرا ببهای اندک این شرح حال یهود ونصاری است که بعد از
موسی وعیسی تغییر توریة وانجیل کردند وتحریف کلمات
از مواضع خود نمودند ودر ایه کریمه یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم یعنی میخواهند که فرو نشانند نور
چراغ خدا تع را بدهنهای خود اشارتست بانکه جمعی از اهل
ضلال اراده ان دارند که تحریف کنند واز حالی بحالی بگردانند
وچون اندیشه انبود که اگر تصریح باسماء این طایفان
واقع شود ایشان بعد از وفات پیغمبر خود تغییر وتبدیل
دهند او را وتحریف کلم از مواضع ان نمایند نظر بملاحظه تقیه
جایز نبود تصریح باسماء مبدلین ومغیرین واگرچه احوال جمع
معین معلومست که ذکر وبیان یافته چراکه اهل باطل در اکثر
اوقات غلبه واستیلاء بر اهل حق میباشند وصبر بر ولایت امر
فرض عین گشته حق تع از برای پیغمبر میفرماید واصبروا
کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن ای
محمد هم چنانکه صبر کردند خداوندان عزم از پیغمبران او واجب
کرده اند صبر را بر اولیا واوصیا واهل طاعت او بانچه فرموده
لقد کان لکم فی رسول الله

لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی هر اینه
از برای شما هست در رسول خدا اقتدا او ومتابعت نیکوی
پسندیده پس کافیست ترا جواب انچه درین مقام سمت ذکر
یافت پس بتحقیق که شریعت تقیه حرام کرده اند زیاده
ازین تصریح را درین مقام باز زندیق گفت واز انجمله است
که میفرماید وجاء ربک والملک صفا صفا یعنی امد پروردگار
تو وامدند ملایکه صف صف ودر محل دیگر میفرماید ولقد
جئتمونا فرادی یعنی بتحقیق که ایشان امدند مارا یک یک
نوبتی حق تع می اید ایشانرا ونوبتی می ایند ایشان حق تع را
امیر المؤمنین فرمود که امدن حق تع هم چون امدن خلق نیست و
بسیار چیزها در کتاب خدا تع مذکور است که تاویل ان غیر وفق
تنزیل است ومشابه کلام بشر وتاویل فعل بشر نیست مثلا حق
تع حکایت میکند از قول ابراهیم انجا که میفرماید وانی ذاهب
الی ربی سیهدین یعنی من بجانب پروردگار خود
میروم ذهاب ابراهیم بجانب پروردگار تاویلش متوجه گشتن
طاعات وعبادات خود بجانب حق تع است پس تاویل ان
غیر تنزیل انباشد ومیفرماید وانزل لکم من الانعام
یعنی فرو فرستاد از برای شما از چهارپایان ومیفرماید که
وانزلنا الحدید یعنی فرو فرستادیم اهن را مراد از انزال
درین ایت افریدن اهنها است وهمچنین میفرماید که ان
کان للرحمن ولد فانا اول العابدین یعنی اگر بودی
خداوند رحمن را ولدی پس من اول عابدان بودم مراد از

کسیکه مشرک بوده باشد امام و خلیفه نتواند بود زیراکه حق تع
شرک را از اعظم اقسام ظلم شمرده انجا که فرموده إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ
عَظِيمٌ یعنی بتحقیق که شرک هراینه ظلم وستمی بزرگست و چون
ابراهیم ع بجانب که عهد خدا بامامت بیت بوستان نمیرسد فرمود
وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ یعنی و دور کردان مرا و پسران
مرا انکه پرستش کنند بتها را و اعلام فرمود انکه هرکس که منافق
را با صادق و کافر را برابر برکزیند و در اثم عظیم باشد زیرا
که بیان فرمود از کتاب عزیز فرقه میان محق و مبطل و طاهر و نجس
و مومن و کافر و انکه در تلو پیغمبر انکاه که از دنیا رحلت کنند
نیست مگر کسیکه قایم و مقام او باشد در صدق و عدل و طهارت و
فضل باز زندیق سوال کرد که در کتاب خدا مذکور است إِنَّا
عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
یعنی بتحقیق که ما عرض کردیم امانت را بر اسمانها و زمینها و کوهها
پس اباکردند انکه بردارند انرا و بترسیدند از برداشتن ان
و ادم برداشت انرا بتحقیق که ادمی بسیار ظلم و بسیار جهل بوده است
ان امانت کدام امانت بود و ان ادم کدام ادم است امیرالمومنین
فرمود مراد امانتی است که نمیباشد مگر در انبیا و اوصیا زیراکه
حق تع امین کردانیده است ایشانرا بر خلایق و ایشانرا حجت
خود ساخته در زمین زیراکه حامل ان امانت کسی تواند بود
که پاکیزه از هر رجس و الودکی باشد و اکر کسی احتمال این
امانت کند و پاکیزه و مطهر نباشد حامل و زر ان امانت و جاهل

وزرا نان

وزرانا نباشد که این طریق مسلوک داشته اند از ظالمان و اعوان
ایشان و از این جهت پیغمبر خدا فرموده هرکس که راه حق بنهد
او را ثواب ان راهست و ثواب انکس که بان راه حق رود و اکر
نهد او را وزر و بال نهادن انراه باشد و وزر و بال هرانکس
که بانراه رود تا روز قیامت و این سخن پیغمبر خدا را شاهدی
از کتاب الله است انجا که میفرماید در حق قابیل که قاتل برادر خود
هابیل است مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ
قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا
وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی از جهت این
نوشتیم ما بر بنی اسرائیل انکه هرکس بکشد نفسی را بی انکه
کشته باشد کسی را یا فسادی در زمین کرده باشد پس
کوییا که او کشته است مردمانرا همه ایشان و انکس که برهاند
نفسی را از کشته شدن پس کوییا او زنده خواهد جمیع مردمانرا
و مراجعا را درین ایت تاویلست و باطنی مخالف ظاهر و مراد از
وی هدایتست چه هدایت حیوة ابدیست و انکس که خدا تع
او را زنده کفت هرکز نمیرد و باز زندیق کفت در کتاب خدا
چنانست وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یعنی
و ظلم نکردند ایشان که ظلم کنند بر ما ولیکن بودند ایشان
که ظلم کردند بر نفسهای خود چکونه ظلم بر حق تع توان کرد و ان
ظالمان چکسانند و چون خطاب حق تع کاه بانفراد است و کاه
بجمع مانند وما ظلمونا امیرالمومنین فرمود اما انکه خطاب کاه
بانفراد است و کاه بجمع است باید که دانسته شود انکه حق تع

هم چنانکه حق تع فرمود مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ
یعنی هر کسی که فرمان برداری پیغمبر خدا کرد پس بتحقیق که
فرمان برداری خدا تع کرده است وشناسا کردانید خلایق را
بفضل منزلت اولیای خود و فرض کرد بر خلایق طاعت ایشانرا
هم چنانکه طاعت خود را بر ایشان فرض کرد و الزام کرد ایشانرا
بحجت بانکه خطاب کرد ایشانرا خطابی که دلالت بر انفراد دو چیز
او کند بانکه او را اولیا است که افعال و احکام ایشان جاری
و مجری احکام او است و ایشان بندکان مکرمند موید اند از جانب
خدا تع و اقتدا بر علم غیب یافته اند و این ان نعیم است که
اذان سؤال خواهد کرد و از اولیاء و دوستان ایشان که
متابعت کرده اند ان اولیاء حق تع را باز سایل کفت ایا این اولیا
و حجج کیستانند امیر المومنین فرمود که ایشان پیغمبر خدا است و
انکس که قایم مقام او است از بر کزیدکان که ایشانرا قرین خود
و قرین رسول خود کردانیده و فرض کرده بر بندکان طاعة ایشانرا
هم چنانکه فرض کرده بر خلایق طاعت خود را و طاعت رسول خود را
و ایشان ولاة امرند انکسان که در حق ایشانست أَطِيعُوا
اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ باز سایل
کفت این امر کدام امر است امیر المومنین فرمود این ان امر است
که در سوره قدر میفرماید تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ
فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ و در سوره دخان
میفرماید فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ از ارزاق و اجال و عمل
و موت و حیوة و علم و غیب سموات و ارض ایشان وجه الله اند
که در ایه

که در ایه أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ مذکور است یعنی هر جا که روی
می اورند اجا روی خدا است و ایشان بقیة الله اند چه مهلت
از ایشان باقیست تا قیام قیامت زمین را از عدل مملو خواهند
کردانید هم چنانکه مملو ظلمست و از برای تعظیم اولیاء و
اوصیاء خود فرموده أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى
مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ یعنی در قیامت کوید نفسی وا
حسرتی از تقصیری که در پهلوی خدا کردم خدا تع اوصیاء
خود را جنب الله خوانده اشارت بقرب منزلت ایشان نزد
حق تع بیان حکمة تعبیر ربنا الرحمن عن کمال اولیائه و اوصیائه
و انبیائه بطریق الرمز و الایماء غیر التصریح
باسمائهم حکمت در انکه خداوند جهان کمال اولیا و اوصیا خود را
بامثال این رموز تعبیر فرموده که غیر انبیا و اولیا و هدایت
یافتکان بان نتوانند رسید احاطه علم کامل حق تع است باینچه
احداث خواستند کرد مبدلان و محرفان در کتاب او از اسقاط
اسماء ایمه و اوصیا او و از راه تلبیس و تغییر او را بر امت
میپوشانند تا اعانت کرده باشند ایشانرا در باطل ایشان
بو دکه باین جهت کسی غافل نشود تا از ادراک ان محروم باشند و از تحریف و تغییر محفوظ ماند و کردانید اهل کتاب او که عالم بظاهر و باطن او اس
و نواهی تا باشند از شجره که اصل ان ثابت و فرع ان نشو و نما
در هر زمان
نموده باشد و هر زمان میوه تا زه بار اورده باشد باذن پرور
دکار ان یعنی در هر زمانی یکی از کمالات اولیا و اصفیا دین رسیده
در رموز و اشارات قرانی که بغیر از ان بان رسیده باشند و

کرد اینده است اعدا ایشان از شجره ملعونه که فصل ایشان اطفاء
نور خدائی است بافواه خود وحق تع در مقام تمام نور ایشانست
واگر بلا استثنای اغنا فقان این رموز را که دلیل کمال ایه واوصیا
دین است از راه تاویل هر اینه اسقاط میکردند انرا از کتاب
خدا اما چون حکم الهی بر ایجاب حجت بر خلایق جاری بود
بر چشمهای ایشان غشاوه عمی وبر دلهای ایشان پردهای
غفلت کشید تا از ادراک ان غافل ماندند وان رموز را بحال
خود بگذاشتند پس سعدا تنبیه میشوند بان وطریق سعادت
مسلوک میدارند واهل شقاوت از ادراک ان ذاهل واز
دریافت ان محرومند وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ واز اینجا است که حق تع نسبت رحمت وکمال رافت
بخلق واحاطه علم او بانچه احداث خواستند کرد مبدلان
در کتاب او منقسم کردانید کتاب خود را بر سه قسم قسمی
انکه بمعرفة ان فایز شوند عالم وجاهل وقسمی دیگر انکه معرفة
ان مخصوص اهل هوش وادراک باشد از اصحاب سعادت
که ایشان را طبع لطیف وفهم دقیق وقوت تمیز در میان حق
وباطل بوده باشد که بمصداق أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ
لِلْإِسْلَامِ ایشانند وقسم دیگر انکه معرفت ان مخصوص
حق تع است وامنائی که راسخان در علم اند واین بدانجهة
است که تا دعوی نکنند اهل باطل که مستولی شده باشند
بر میراث پیغمبر خدا انعلم کتاب انچه نکردانیده باشد خدا
از برای ایشان واضطرار ایشان بان کشد که منقاد ومامور
امر اولیا

امر اولیا واوصیا شوند واستکبار نکنند از طاعت اولوا الامر و
افترا بر خدا تع نکنند واعتراف بکثرت مظاهر ومعادن وعناد با
خدا تع ورسول خدا انمایند واما انچه عالم وجاهل در معرفت ان
شریک اند از فضل پیغمبر خدا در کتاب عزیز قول حق تع است
مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ یعنی هر کس که فرمان برداری
کند پیغمبر خدا را پس بتحقیق که فرمان برداری کرده است خدا را
وقول حق تع إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی بتحقیق
که خدا تع وملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای انکسان
که ایمان اورده اید صلوات فرستید برو وتسلیم کنید تسلیم کردنی
یعنی تسلیم از برای انکه وصیت کرده است وخلیفه کردانیده
است او را بر شما فضل او را وانچه بر شما لازم است انقیاد
ان وان از انجمله است که خبر دادم ترا انکه تاویل انرا در نیابد
مکر ذهن صافی وطبع سلیم وهم حسی است قول حق تع سَلَامٌ
عَلَى إِلْ يَاسِينَ زیرا که حق تع پیغمبر ما را یاسین خواند وانجا
فرمود يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وعالم بود که اکر بفرمود که
سَلَامٌ عَلَى مُحَمَّدٍ انرا از قران اسقاط میکردند واما انچه فرمود
وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بلفظ جمع و
حق تع از ان منزهست که ظلم برو کرده شود لکن امنا
خود را بر خلق قرین ذات متعالی صفات خود کردانیده وخلایق
بر جلالت قدر ایشان اطلاع داده انکه ظلم بر ایشان بمثابه
ظلم بر حق تع است مراد انکه ایشان بسبب بغض اولیا ومحبت

ومعونت اعداء ایشان ظلم بر ما نکرده‌اند ولیکن ایشان ظلم بر نفس
خود کرده‌اند که باین اعمال از بهشت و محل قرب محروم شده‌اند و مستوجب
خلود در نار گشتند باز ذعلب گفت خدا اینجا عظه داد إِنَّمَا
أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ یعنی پند میدهم شما را اگر
ببینی خبر ایا آن چه چیز است و کنایه او چیست امیر المؤمنین
فرمود حق تع چون محکمات شرایع و ایات فرایض و براهین
مختلفه فرستاد هم چنانکه اسمانها و زمین را در شش روز
افرید و اگر خواستی در یک چشم زدن همه را میتوانست افرید
لیکن حکمت اقتضاء تانی و مدارات میکرد تا نمونه باشد
از برای امنا و ایجاب حجت باشد بر خلق لهذا اول چیزی
که تکلیف بدان واقع شد اقرار بوحدانیت و ربوبیت
و شهادت برسالت و چون منقاد امر نبوت شدند تکلیف
بنماز و روزه و زکوة و حج و عمره و جهاد و امثال آن واقع
شد بعد از تکالیف متنوعه منافقان میگفتند آیا بر ما
هیچ تکلیفی دیگر بر ما هست بعد از فرایض مذکوره حق تع
این ایه را فرستاد إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ یعنی بر شما یک
تکلیف مانده که انقیاد اولوا الامر است و متعاقب آن
ایه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ نازل شد تا انجا که يُقِيمُونَ
الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و نبود
در میان امت خلافی در آنکه نداد زکوة در آن وقت در
حال رکوع مگر یک شخص و اگر ذکر میکرد اسم او را در کتاب
هر اینه اسقاط کرده میشد پس این معنی و امثال اینمعنی
بطریق رمز

بطریقی رمز در کتاب مجید تا معنی آن بر محرفان پوشیده باشد و باز
برسد و از تغییر محفوظ ماند و بمؤمنان صادق برسد تا بمعرفت آن
هدایت یابند و نزول این حال فرموده الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا پس فهم کن
و بعمل آر آنچه شنیدی پس بتحقیق که آنچه ترک کردی از آن امور
که سوال نمودی از جواب بیشتر است از آنچه سوال کردی و
من اقتصار کردم بر اندکی از بسیار بجهة علم علیم و قلت رغبت
راغبان و التماس آن و بکمتر از آنچه از برای تو ذکر کردم کفایت
از برای ارباب فهم و هوش سایل گفت بلی یا امیر المؤمنین بسنده
است مرا آنچه شنیدم و حمد الله تع که مرا بسیار شک و تردد
رهانید و ثواب آن عاید باد بامام دولت امیر المؤمنین خواهد شد
و از اصبغ بن نباته منقولست که گفت چون امیر المؤمنین عم از
صفین مراجعت فرمود بمسجد در امد و عمامه پیغمبر بر سر داشت
و برد پیغمبر بر دوش داشت و نعلین پیغمبر در پای و شمشیر
پیغمبر حمایل کرده بود و بر منبر بر امد و متمکن بنشست انگاه اصابع
خود را مشبک ساخت و بر اسفل بطن خود نهاد و فرمود ای گروه
مردمان سوال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید درین مقام
سوال کنید که نزد منست علم اولین و اخرین بخدا سوگند که
اگر برای من محل قرار میبود و مشغول نمیبودم بغزای اهل
بغی هر اینه حکم میکردم باهل توریة بتوریة ایشان و اهل انجیل
بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قران بقران
ایشان بغایتی که قایل میشد اهل هر کتاب بصدق و راستی علی بن

ابیطالب واکر نه ایتی میبود در کتاب خدا تبع هر اینه خبر میدادم
شمارا بانچه واقع شده میبود وانچه واقع خواهد شد تا روز قیامت
واین ایه کریمه یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ
است یعنی محو و تاخیر میکرد انچه را که میخواهد و موجود می
کرداند انچه میخواهد و نزد اوست ام الکتاب که لوح محفوظ
باشد باز فرمود سوال کنید از من پیش از انکه مرا نیابید واکر
سوال کنید از هر ایتی که در روز نازل شده یا در شب در مکه
یا مدینه در سفر یا در حضر واز ناسخ و منسوخ و محکم واز متشابه
واز تاویل و تنزیل ان هر اینه جواب خواهم داد ازان پس
برخواست مردی و کفت ای امیر المومنین ایا دیده پروردکار
خود را حضرت جواب داد بر وجهی که سبق ذکر یافت باز فرمود
سوال کنید از من پیش از انکه مرا نیابید پس برخواست مردی
از اقصای مجلس و کفت یا امیر المومنین دلالت کن مرا بعملی
که سبب خلاص من از اتش دوزخ باشد **نصیحة بالغة**
امیر المومنین فرمود بدان واکاه باش که دنیا بسه چیز قایمست
بعالم ناطقی که مستعمل باشد علم خود را و مرد غنی که بخل نکند
از مال خود بر اهل دین خدا و فقیری که صابر باشد پس هر کاه
که بپوشاند عالم علم خود را و بخل کند غنی بمال خود و صبر نکند فقیر
بر فقر خود پس بنزد وی هلاکت مردمست در انکه یاد کرده شد
اهل دنیا بکفر بعد از ایمان ایشان ایسادید باید که مغرور نشوید
شما بکثرت مساجد و جماعت کروهی که ابدان ایشان مجتمع اند و
دلهای ایشان متفرق پس بتحقیق که مردمان بر سه قسمند زاهد
و راغب و صابر

زاهد و راغب و صابر اما زاهد پس او فرحناک نمیشود بدنیا چون
بیاید او را و محزون نمیشود اکر از وی فوت شود واما صابر پس تمنا
دارد و میکند انرا در دل خود چون بدنیا رسید ازان اعراض کند
و میداند که عاقبت محمود ندارد واما راغب پس او را هیچ اندیشه
از حلال و حرام نیست **در بیان علامة المؤمن** سایل کفت
یا امیر المومنین علامت مومن چیست در حال فرمود انست که
کند دوستی ولی خدا و دوست دارد او را و تولی نماید باو و نظر کند در
عدوی خدا و دشمن دارد او را و تبرا نماید از او و اکرچه خویش
مهربان او باشد سایل کفت راست کفتی یا امیر المومنین و غایب
شد و دیکر باره او را ندیدند امیر المومنین فرمود ان برادر من
بود خضر ع واز اصبغ بن نباته منقولست که امیر المومنین بر منبر
کوفه بر امد و بعد از حمد و صلوة فرمود ای مردمان سوال کنید
از من پس بتحقیق که در جوانح من یعنی در حوالی سینه من
علم بسیار است پس ابن کوا برخواست و کفت یا امیر المومنین
وَالذَّارِیَاتِ که در قران واقعست چه چیز است فرمود مراد ریاحست
یعنی بادها باز کفت فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا چیست فرمود سحب یعنی ابرها
باز کفت جاریات چیست بسر کفت سفن یعنی کشتیها باز کفت مقسمات
امرا چیست فرمود ملایک ابن کوا کفت که یا امیر المومنین چنان یافتم
کتاب خدا را که بعضی از ان مناقض بعضی دیکر است امیر المومنین فرمود
مادرت بر تو بکریاد ای ابن کوا کتاب خدا تبع بعضی بعضی است پس
سوال کن از انچه بر تو مشکل شده است کفت در یک محل ظفر یافتم
رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ یعنی پروردکار مشرقها و مغربها

ودر یک محل میفرماید که رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ یعنی پروردگار
دو مشرق ودو مغرب ودر محل دیگر میفرماید که رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
یعنی پروردگار مشرق ومغرب امیر المومنین فرمود مشرق ومغرب
خود ظاهر است ومشرقین ومغربین یعنی پروردگار مشرقین و
مغربین یکی مشرق شتا ویکی مشرق صیف است واما مشارق
ومغارب پس بتحقیق که افتاب را سیصد وشصت مشرق است
که هر روز از مشرقی طالع میشود ودر مغربی غارب میشود ودیگر
باره بان عود نمیکند تا سال دیگر باز ابن کوا گفت یا امیر المومنین
از موضع قدم تو تا عرش پروردگار چه مقدار راه است امیر المومنین
فرمود ای ابن کوا سوال از روی تعلیم بکن نه از راه تعنت از
موضع قدم من تا عرش رحمن اغفل راست که قایل رحمن بگوید
مخلص لا اله الا الله ابن کوا گفت پس چیست ثواب انکس که
بگوید لا اله الا الله فرمود محو میشود گناهان او هم چنانکه محو میشود
حرف سیاه بر کاغذ سفید وچون نوبت دویم گفت لا اله الا الله
میشکافد درهای اسمان را وصفهای ملایکه را تا میگویند ملایکه
بعضی با بعضی خاضع شوید عظمت وبزرگی پروردگار را وچون نوبت
سویم بگوید لا اله الا الله از روی اخلاص تا عرش اعظم میرود
انگاه حق تعالی میفرماید ساکن شو بعزت وجلال خودم سوگند
که هر اینه می امرزم قایل ترا که با هر گناهی که او را باشد بعد از ان
این ایه خواند إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ
یرفعه یعنی بجانب حق تعالی بالا میرود کلمهای پاکیزه وعملهای صالح
بالا میبرد انها را یعنی هر گاه که عملها صالح باشد بالا میرود قول او باز
ابن کوا گفت

باز ابن کوا گفت یا امیر المومنین خبر ده مارا از قوس وقزح فرمود که
مادرت بر تو بگرید مگوی قوس وقزح زیرا که قزح نام شیطانست
وبگوی قوس خدا هرگاه که قوس ظاهر میشود ارزانی وفراخی نعمت
با اوست باز ابن کوا گفت خبر ده مرا از مجره که در اسمانست فرمود
مجره در بان اسمانست وامان اهل زمین از غرق واز اینجا غرق کرد
خدا تعالی قوم نوح را از ابی که از اسمان فرود امد باز ابن کوا گفت
خبر ده مرا ای امیر المومنین از اصحاب پیغمبر گفت از کدام یک از
ایشان خبر میخواهی گفت خبر ده مرا از ابو ذر غفاری گفت شنیدم
از پیغمبر خدا که میگفت سایه نیفکند اسمان بر صاحب لهجه
صادق تر از ابو ذر غفاری باز گفت خبر ده مرا از سلمان فارسی
گفت سلمان فارسی از اهل بیت است سلمان از برای شما بمنزله
لقمان حکیم است میداند علم اول را وعلم اخر را باز گفت خبر ده مرا
ای امیر المومنین از عمار بن یاسر فرمود عمار مردیست که حرام کردانیده
است خدا تعالی گوشت اورا از اتش جهنم باز گفت خبر ده مرا از
حذیفه بن یمانی فرمود حذیفه مردیست که میداند اسماء منافقانرا
واگر سوال کنند اورا از حقوق حق تعالی چنان خواهند یافت که
دانا است بان باز گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا از قول حق تعالی قل
هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا یعنی بگو ای محمد
که هیچ خبر دهم شمارا بزیانکارترین عملهای ان عمل انکسانست
که گم شد سعی ایشان در زندگانی دنیا وایشان چنین پندارند
که کار نیکو میکنند امیر المومنین فرمود کفره اهل کتابند از یهود

ونصاری که ایشان برحق بوده اند پس بدعت کردند در دین خود
وایشان پنداشتند که کار نیکو میکنند بعد از آن از منبر فرود آمد
و دست مبارک بر دوش ابن الکوا نهاد و فرمود ای ابن الکوا ایشانند
اهل نهروان و در ازین مضمون ابن الکوا گفت نمیخواهم غیر تو را
ای امیر المؤمنین و سوال نمیکنم از غیر تو اصبغ بن نباته گفت که دیدم
ابن الکوا را در روز نهروان دیدم که با وی میگفتند که دیروز
از امیر المؤمنین سوال میکردی از آنچه سوال میکردی و امروز
قتال میکنی با امیر المؤمنین در این سخن بودیم که مردی حمله او رد
برد و بنیزه بر وزد و او را کشت امام همام جعفر بن محمد روایت کرده
از آبای کرام خود از امیر المؤمنین که بفرمود سوال کنید از کتاب
خدا پس بخدا سوگند که نازل شد آیتی از کتاب خدا در روز
یا در شب یا در سفر یا در حضر که پیغمبر خدا آنرا بر من خوانده
و تعلیم فرموده مرا تاویل آن ابن الکوا برخواست و گفت ای امیر
المؤمنین هرگز نبود آیتی که نازل شده باشد که تو غایب بوده
باشی از پیغمبر خدا امیر المؤمنین فرمود آنچه بر پیغمبر خدا نازل
میشد در وقت غیبت من چون حاضر میشدم حضرت آن آیه را بر
من میخواند و میفرمود ای علی در غیبت تو نازل شده و تاویل آن چنین
و چنین است و مرا بر تنزیل و تاویل آن آگاهی میداد

در احتجاج امیر المؤمنین

بر قایلین رای در شریعت و اختلاف بر فتوی و متعرض شده
بحکم بین الناس از کسیکه اهلیت آن نیست و بیان وجه
اختلاف از برای آنکس که اختلاف کرده است در دین یا در روایت

از پیغمبر خدا

از پیغمبر خدا ص فی هذه الاحتجاج فواید کثیره منها الرد علی من
یحکم برأیه فی احکام الله علی عباده روایت کرده شده از امیر المؤمنین
که فرمود وارد میشود بر یکی از شما قضیه پس حکم میکند در آن
حاکمی برای خود باز وارد میشود همین قضیه بعینها بر غیر او پس حکم
میکند او بر خلاف حکم اول بعد از آن جمع میشوند این احکام نزد امام
ایشان که او استقضا میکند احکام ایشان را پس صواب میداند آن
همه آرا مختلفه ایشان را و خدای ایشان یکیست و پیغمبر ایشان
یکی و کتاب ایشان یکی آیا امر کرده است خدای تع ایشان را باختلاف
تا اختلاف ایشان طاعت باشد یا نهی کرده باشد ایشان را از
اختلاف تا اختلاف ایشان معصیت باشد یا آنکه دینی ناقص
فرستاده و استعانت نموده بایشان در اتمام آن یا آنکه ایشان
شرکاء حق تع اند پس مر ایشان راست آنکه بگویند و بر وست آنکه
راضی باشد یا حق تع دین تمامی فرستاده و پیغمبر ایشان قاصر
بوده از تبلیغ و ادای آن و حال آنکه حق تع میفرماید ما فرطنا
فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم ما در کتاب بهیچ وجه
و میفرماید که کتاب بعضی از آن مصدق بعضی است و اختلاف
در آن نیست و میفرماید وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا
فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی و اگر این قرآن از نزد غیر خدا بودی
هر آینه می یافتند در او اختلاف بسیار و بتحقیق که قرآن ظاهر
آن در کمال حسن و بلاغت است و باطن در نهایت تعمق و
و وقت فانی نمیشود عجایب آن و منقضی نمیگردد غرایب آن و بر
داشته نمیشود ظلمات جهل مگر بآن در بیان مذمت حکم

کنندکان بخلاف شرع در وایت کرده شده است از امیر المومنین
انکه فرمود دشمن ترین خلایق بخدا تنع دو مردند یکی مردیست که خدا
بنع او را بخود کذاشته باشد پس او راه راست را کذاشته باشد
ومشعوف شده باشد بسخنان بدعت وبسخنان خواندکان به
کمراهی پس او فتنه است از برای کسیکه مفتون شود باو وکمراهست
از هدایت انان که پیشن از او بوده اند وکمراه کننده کسیت که اقتدا
باو کند در حیوة او وبعد از وفات او وبردارنده کناهان غیر خود
است ومرهون کناهان خود ویکی دیکر مردیست که فراهم اورده باشد
از هر جا جهالات ارباب جهل را وباب برانکیزیده فتنه در میان مردم
باشد چنین مردی نام می نهد او را اشباه ناس عالم وحال انکه او عالم
نیست بامداد میکند ودر استکثار جمع چیزیست که قلیل ان بهتر از کثیر
انست لیکن میدهد تشنکی خود را از اب متغیر در لون وطعم وا کثار
در کلام للطایل میکند ومی نشیند در میان مردم بر مسند قضا
وضامنست از برای تخلص انچه ملتبس است بر دیکران اکر مخالفت کند
انکس را که پیشن از او بوده ایمن نتواند بود از کسیکه بعد از او
باشد انکس نقض کند حکم او را هم چنانکه او نقض کرده حکم او را
که پیشن از او بوده واکر وارد شود بر و یکی از مبهمات اماده میکند
از برای او حشوی چند از رای خود بعد از ان قطع میکند بر حقوبات
خود مبهمات را پس او در لبس شبهات بمثابه عنکبوتست در نسج
خود نمیداند که بر صوابست یا بر خطا اکر بر صواب باشد خوف دارد
که خطا کرده باشد واکر بر خطا باشد مظنه اندارد که بر صواب
بوده باشد روایات را بر باد بی نیازی بر داده مانند خاشاک
که بر باد داده

که بر باد داده شده باشد اکر قیاس باطل میکند چیزی برای بری
تکذیب نمیکند رای خود را وحکم نمیکند بر خطای ان واکر بر و مشتبه
میشود بر و چیزی از اشیاه را می پوشاند تا جهل او معلوم نشود
فریاد میکند از جور او خونهای نا حق ریخته وشکایت میکند از
انمیراثها که بباطل داده اند واقفان میکند از و نکاح باطل و زنان
بناحق بشوهر داده شده وافغان وروایت کرده اند که امیر المومنین
بعد از ین سخنان فرمود ای مردمان بر شما بود که بطاعت ومعرفت
چیزی کوشید که عذر در جهالت ان مسموع نباشد پس بتحقیق
که علمی که ادم اورد با زمین اورد وهمه ان علمی که فضل پیغمبران از
ادم تا خاتم بان بود در عترت پیغمبر شما است پس چه سر کردانید
و کجا میروید مثل ایشان در میان شما مثل سفینه نوحست هر که
با ایشان باشد نجات یابد وهر که تخلف کند هلاکت یابد پس وای
بر کسیکه تخلف کند از ایشان ایا نو سیده است بشما قول پیغمبر شما
که میفرمود در حجة الوداع من میکذارم ودر میان شما دو چیز را
که اکر چنک در ان زنید کمراه نشوید ان کتاب خدا و عترت واهل بیت
منند وایشان از یکدیکر جدا نخواهند بود تا نزد ما اینکه در اینند بر
حوض من پس نظر کنید که چکونه تخلف کرده اید هر دو را این اب
شیرین زلال است بیاشامید وان اب شور تلخ است از ان اجتناب
نمایید وروایت کرده اند از امیر المومنین که فرمود با یکی از روسای
یهود که اهل دین شما بر چند فرقه شده کفت چندین فرقه امیر المومنین
فرمود دروغ کفتی ومردی بهم بر دم اورد وکفت اکر فراغت نشستن
بودی مرا حکم میکردیم در میان اهل توریة بتوریة ایشان واهل

انجیل بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل فرقان بفرمان
ایشان گروه یهود هفتاد و یک فرقه اند هفتاد فرقه ایشان در دوزخ
اند مگر یکفرقه که متابعت کردند یوشع بن نون را که وصی موسی
بود و گروه نصاری هفتاد و دو فرقه اند هفتاد و یکفرقه ایشان
در دوزخند و یکفرقه که متابعت کردند شمعون را که وصی عیسی
است از اهل نجاتند و امت پیغمبر ما هفتاد و سه فرقه اند هفتاد
و دو فرقه در دوزخ اند و یکفرقه که متابعت کردند وصی پیغمبر را اهل
نجات اند و آن آنکسانند که متابعت کردند وصی محمد و آل را و بعد
از آن دست بر سینه مبارک خود نهاد و فرمود سیزده فرقه از آن
هفتاد و سه فرقه محبت و مودت ما اختیار کنند یکفرقه از ایشان
در آتش دوزخ اند و مسعدة بن صدقه روایت کرده از امام
همام جعفر بن محمد ع که فرمود امیر المومنین بر منبر برآمد و گفت
ای مردمان شنیده ام از پیغمبر خدا فرمود چگونه خواهد بود حال
شما هرگاه که ملابس شود شما را فتنه که اطفال را پیر میسازد
و پیران را بجهت هرم میرساند و مردمان آن فتنه و ضلالت را دین و
مذهب خود ساخته باشند تا اگر تغییری در منکری واقع شود آنرا
تغییر سبب دانسته موجب ازدیاد بلیت ایشان باشد علم از برای
غیر دین اموزند و معرفت را از برای غیر عمل طلب کنند بلکه دنیا را
بعمل آخرت جویند بعد از آن روی بر مردمان آورد و گفت ای مردمان از خود
شما را با اغفال و صفت میبابم که اگر منع کنم مردم را از اعمال که بآن مشغول
اند و باز گردانم ایشانرا براهی که در عهد پیغمبر خدا بآن راه بوده
اند هر آینه نفرت میکنند از من لشکریان من تا بر ینه که باقی نمی ماند
بنزد من مگر

بنزد من مگر اندکی از مخصوصان شیعه من که عارف بفضل و امامت
من بوده باشند از کتاب و سنت پیغمبر و چنان میبینم که اگر امر کنم
شما را بمقام ابراهیم و رد کنم شما را بمقام که نهاده است آنرا پیغمبر
خدا و رد کنم فدک را بورثه فاطمه و رد کنم صاعی پیغمبر خدا را
بآنچه بود در عهد پیغمبر خدا و امضا کنم قطایع پیغمبر را بنوعی که
اقطاع نموده آنحضرت و رد کنم خانه جعفر بن محمد ابیطالب را بورثه
او و هدم کنم آنرا از مسجد و رد کنم کنداخانه خمس را باهل آن و
رد کنم قضا هر که قضا کرده است بجور رد سبی کرده است و ذراری بنی
تغلب را و رد کنم آنچه قسمت شده است از زمین خیبر و محو کنم دیوان
عطای مردم را و عطای بنوعی مقرر دارم که عطا میفرمود پیغمبر
خدا و امثال آن هر آینه طاقت نمی آرند مردمان و بحق قایل نمیکردند
من امر کردم مردم را با آنکه بجماعت نکذارند نماز را مگر فرایض آنرا
باواز در ملند لشکریان من که با من قتال میکنند و شمشیر ایشان
با منست که اسلام خلل یافت و سنت عمر متغیر شد و نهی کردم که
نماز شب رمضان را بجماعت نکذارند سر بلند زدند تا غایتی که ترسیدم
که متفرق شوند از من یک ناحیه لشکر من بجهة تعصب ایشان
آیه ضلال را و خواندن کان مردم را بدوزخ و اعظم از این سهم
ذوی القربی است که حق تع فرموده وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ
فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى ف
الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ یعنی بدانید که آنچه
غنیمت گرفته اید از کفار پس بتحقیق که از برای خدا است
پنج یک آن و از برای رسول خدا و از برای خویشاوند

و یتیمان و مسکینان و راه گذریان از ذوی القربی که انها قرین
ساخته بنفس خود و نفس پیغمبر خود ما را خواسته و چون از
برای ما از صدقه نصیبی مقرر نفرموده پس هم چنانکه پیغمبر خود را
تکرم کرده اند و از اوساخ دستهای مردم رزق آن حضرت
مقرر نداشته هم چنین اهل البیت آنحضرت را از زکوة که اوساخ
دستهای مردم است نصیبی نصیبی نفرموده از برای کرامت ایشان
و معاش ایشان را از خمس مقرر داشته در این اثنا گفت مردی
که من شنیده ام از سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و تفسیر
بسیاری از قران و احادیث روایت از پیغمبر خدا و شنیده ام از
تو تصدیق سخنان ایشان را و دیده ام در دست مردمان تفسیر
بسیاری از قران و احادیث را از پیغمبر خدا و شما مخالفت میکنید
ایشان را بر رسول خدا و تفسیر میکنید قران را برای خود **در بیان**
صفت محدثین کوید امیر المومنین روی بان مرد کرد و گفت که
چون سوال کردی در فهم جواب گوش کن بتحقیق که در دست
مردمان حق و باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و عام و خاص
و محکم و متشابه و حفظ و وهم هست و در زمان حیات پیغمبر خدا
افترا میکردند و دروغ بر آنحضرت می بستند تا غایتی که حضرت
پیغمبر بر منبر بر آمد و فرمود که ای مردمان بدانید که بسیار
شده است در میان شما کسانی که دروغ بر من می بندند پس
هر کسی که دروغ بر من بندد عمدا پس باید که مقرر دارد جای
خود را در آتش دوزخ و آنکس که حدیث را از برای شما روایت
میکند یکی از چهار کس است که پنجمین نیست ایشان را یکی مردی
منافق که

منافق که مظهر ایمان و متصنع اسلام است و در اعتقاد خود
حرجی و اثمی ندارد و دروغ بخدا و رسول خدا بستن از روی عمد و
اگر مردمان بدانند انکه او منافق کذابست قبول نخواهند کرد
قول او را و اورا راست گوی نخواهند دانست لیکن مردم میگویند
او مصاحب پیغمبر بود و دید پیغمبر را و شنید او
سخن را از وی پس فرا میگیرند سخنان او را و خدا تعالی خبر داده
است ترا از منافقان بآنچه خبر داده است ترا و وصف کرده ایشان را
بانچه وصف کرده و این منافقان بعد از پیغمبر خدا تقرب جستند
بائمه ضلال و خوانندگان مردم باتش دوزخ بدروغ و بهتان
پس ایشان را استولی اعمالی کردانیدند و ایشان را بر گردنهای مردم
فتانیدند این یکی از ان چهار کس است دویم مردیست که شنیده
باشد از پیغمبر خدا امر سخنی را و حفظ نکرده باشد انرا بر
وجهی که شنیده باشد پس اورا وهمی در این سخن پیدا شده
باشد و کذب را از راه عمد بر پیغمبر خدا نگفته باشد پس او
حدیث را روایت میکند و عمل بان مینماید و میگوید که من
از پیغمبر خدا شنیده ام و اگر بدانند مسلمانان که او را وهمی
در این حدیث واقع شده قبول نخواهند کرد قول او را و اگر
او بداند که او را وهمی واقع شده هر اینه ترک این حدیث خواهد
کرد و سویم مردیست که شنیده امری از پیغمبر خدا و بعد از ان
پیغمبر از ان نهی کرده و او عالم بان نهی نشده و یا شنیده
از پیغمبر خدا نهی را از چیزی و بعد از ان امر کرده باشد بان
و او عالم نبوده باشد بان پس حفظ کرده باشد منسوخ را و

ندانسته باشند تا سحر او اگر بدانند که آن منسوخ است هر اینه ترک
آن خواهند کرد و اگر مسلمانان بدانند این حال را هر اینه ترک
خواهند کرد حدیث او را چهارم مردیست که دروغ نگفته است
بر خدا و رسول او و دشمن میدارد کذب را از برای ترس خدا تعالی
و تعظیم پیغمبر او و او را وهمی روی نداده بلکه حفظ حدیث نموده
بر وجهی که شنیده و چیزی بر آن نیفزوده و نکاسته و حفظ ناسخ
نموده بآن عمل کرده و حفظ منسوخ کرده و از آن اجتناب نموده و دانسته
عام و خاص را و هر یک را در جای خود اعتبار داده و هم چنین محکم و
متشابه و مطلق و مفصل و مجمل و مبین را بمعنی خود حمل نموده و
هر کس از اصحاب پیغمبران مرتبه نبود که از مشکلات و مجهول
خود از پیغمبر خدا سوال تواند کرد و همواره مترصد آن بودند که
اعرابی بادیه بمجلس آنحضرت آید و نی دهشت سوالی کند تا ایشان
از جواب مستفید شوند و اما مرا هرگز سوالی نبود مگر که سوال
میکردم و جواب او را چنانکه باید حفظ می نمودم این وجوه انچیزیست
که مردمان بو آنند در اختلاف ایشان و علل ایشان در روایات
بوجوه شتی از بجهت حضرت منقولست که از امیر المومنین شنیدم
که میفرمود نشسته بودیم نزد پیغمبر خدا و حضرت در خواب
بود و سر مبارک او در کنار من بود مردی از من پرسید که دجال
چه کس است حضرت از خواب بیدار شد و رخسار مبارکش سرخ بر
آمده بود بمن فرمود میترسم بر شما از دجال که آن پیشوایان
گمراه کننده شما باشند بریزند خونهای عترت مرا بعد از من
در جنگم با آنکه در جنگست و در صلحم با کسیکه با عترت من در صلح ا

در جواب

در جواب سوالهای

خضر ع از امام همام ابو محمد الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
در حضور پدر بزرگوارش روایت کرده است ابو هاشم داود
بن قاسم جعفری از امام ابی جعفر محمد بن علی الهادی که روزی
امیر المومنین در مسجد الحرام تشریف داشت و امام حسن ع
و سلمان فارسی در صحبت آنحضرت بودند و آنسرور تکیه بردست
سلمان داشت مردی در آمد نیکو هیئت حسن اللباس و سلام کرد
بر امیر المومنین حضرت جواب سلام داد بنشست و گفت ای امیر
المومنان سه سوال دارم از تو اگر جواب دهی مرا از این سوالها
معلوم شود مرا که قوم در امر تو بر باطل بوده اند و در تضییع
دین و دنیای تو کوشیده و اگر جواب ندهی مرا در تردد و اشتباه
بجانم امیر المومنین فرمود سوال کن از آنچه خواهی پس سایل
گفت ای امیر المومنین چون شخص بخواب میرود روح او بکجا
میرود و چرا است که مرد گاه فراموشی میکند چیزی را و گاه بیادمی آرد
و چرا است فرزند گاه مشابه اعمام است و گاه مشابه اخوال امیر
المومنین ملتفت شد بامام حسن و فرمود ای ابا محمد جواب بگو
سایل را امام حسن فرمود اما آنچه سوال کردی از آدمی که چون
بخواب میرود روح او بکجا میرود باید که بدانی که روح او متعلق
میشود بریح و ریح متعلق میشود بهوا تا زمانیکه متحرک میشود
صاحب او از برای بیدن اذن میدهد خدا تعالی باز کشتن آن روح
را در بدن میکشد روح ریح را و میکشد آن ریح هوا را پس
باز میگردد و ساکن میشود در بدن و اگر اذن نمیدهد باز

کنتی روح بیدن میکنند هوا بیح را بس باز غیکرد روح بقالب
خود تا زمانیکه مبعوث کردد واما آنچه کفتی از ذکر و نسیان پس
بتحقیق که دل مرد در حقه ایست و بر آن حقه طبقیست پس اگر
صلوات فرستد بر پیغمبر صلواتی مقرون باخلاص آن طبق برداشته
میشود از آن حقه پس روشن میشود دل و بیاد آورد آنچه که
فراموش کرده بود و اگر صلوات بفرستد از روی غفلت منطبق
میشود آن طبق بر آن حقه تا بشی تاریک میشود دل و فراموش
میکند چیزیرا که متذکر آن بود واما آنچه ذکر کردی که چرا است
که بعضی اولاد مشابه اعمام اند و بعضی مشابه اخوال بنابر آنست
که هرگاه مباشرت با اهل خود میکند بقلب ساکن و عروق آرمیده
و بدن غیر مضطرب و ساکن میکردد آن نطفه در اندرون رحم
آن فرزند مشابه به پدر و مادر میباشد و اگر آن نطفه از قلب
غیر ساکن و از عروق ابدان مضطرب بیاید آن نطفه مضطرب
است و در بین اضطراب واقع میشود بر بعضی عروق پس
اگر واقع شود بر عرقی از عروق اعمام مشابه میشود ولد
اعمام را و اگر واقع شود بر عرقی از عروق اخوال مشابه میشود
فرزند اخوال را پس سائل کفت کواهی میدهم آنکه هیچ
معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای بحق و کواهی
میدهم که محمد پیغمبر او است و کواهی میدهم که تو وصی پیغمبر
خدائی و برپای دارنده حجت اوئی پس کواهی میدهم که حسن
وصی تو است و کواهی میدهم که حسین قایم بامر حسن است و علی
ابن الحسین قایم بامر حسین است و محمد بن علی قایم بامر علی ابن الحسین
است و جعفر

است و جعفر بن محمد قایم بامر محمد بن علیست و موسی بن جعفر قایم
بامر جعفر بن محمد است و علی بن موسی قایم بامر موسی بن جعفر است
و محمد بن علی قایم بامر علی بن موسی است و علی بن محمد قایم بامر
محمد بن علیست و حسن بن علی قایم بامر علی بن محمد است و محمد بن
حسن قایم بامر حسن بن محمد است علیست دنیارا از عدل پر کند
همچنانکه از جور پر بوده باشد آنگاه سایل کفت السلام علیک
یا امیر المومنین و از مجلس بیرون رفت امیر المومنین با امام
حسن از عقب سایل بیرون رو و نگاه کن که بکجا میرود امام
حسن متعاقب او بیرون آمد و بازگشت و فرمود قدم از مسجد
بیرون نهاد و از نظر غایب شد و معلوم نشد که بکدام جانب
توجه نمود امیر المومنین فرمود خضر ع بود

در جواب امام ابو محمد
الحسن بن علی بن ابیطالب در جواب سایلی که از روم شام
آمد و از شام نزد امیر المومنین که جاری مجری اصحاج است
روایت کرده شده است از محمد بن قیس از امام همام محمد
بن علی الباقر که فرمود در آن میان که امیر المومنین در
رحبه نشسته بود و مردم ازدحام تمام داشتند و بعضی
مستفتی و بعضی مستعدی بود ناگاه مردی برخواست و بر امیر
المومنین سلام کرد و آنسرور رجل از رد سلام فرمود چه
کسی کفت از رعیت و اهل بلاد شمائم حضرت فرمود تو از
رعیت و اهل ما نیستی و اگر تو بر وی اسلام بر من کرده بودی
بر من پوشیده نمیبود امرد کفت امان میطلبم از تو ای امیر المومنین

حضرت فرمود مگر چیه از توصد و ریافته در این بلاد گفت نه پس
فرمود شاید از اهل حرب باشی گفت بلی فرمود چون اهل حرب
سلاح خود نهاد اندیشه نیست انجرد گفت معاویه مرا فرستاده
و گفت نگویم که از جانب او آمده ام و سوال کنم از مشکلی که
دارم سوال کرده اند از او یعنی الاصفر و گفته اند که اگر
این مشکل را جواب دهی دانیم که سزاوار است مقامی که دعوی
کرده پس تابع شویم ترا و جایزه قبول کنیم و مرا ایشان باین
مهم فرستاده اند و از جواب عاجز بود از راه اضطراب مرا فرستاده
تا از جانب خود سوال کنم از امیر المومنین حضرت فرمود بکشاد
حق تع پسر جگر خورنده حمزه را چکور دل و گمراه است با جماعتی
که با او بوده از گمراهان قطع کرد خدا رحم ما را و ضایع ساختند
روزگار ما را و تحقیر کردند در نظر مردم عظم منزلت ما را
و اتفاق کردند بر منازعت ما انگاه طلب نمود امام حسن و
امام حسین عم و محمد حنفیه را و گفت ای سایل این دو پسر
رسول خدا اند و این پسر منست سوال کن از هر که میخواهی
شامی گفت سوال میکنم از صاحب دو فرق یعنی از کسی
که موی بر سر او تا گوشهای اوست مراد امام حسن بود
شامی گفت میان حق و باطل چه مقدار راه است و در میان
اسمان و زمین چه مقدار مسافة است و در میان مشرق
و مغرب چه مقدار بعد است و قوس و قزح چیست و ان چشمه
که ماوای ارواح مشرکان و ان چشمه که ماوای ارواح مومنان چیست و
فرق در میان مذکر و مونث چه و ان ده چیز که بعضی اشد
ازبعضی

ازبعضی است چیست امام حسن ع فرمود میان حق و باطل چهار اصبع
است انچه دیدی بچشم خود حق است و انچه شنیدی بگوش باطل
است شامی گفت راست گفتی امام ع فرمود میان اسمان و زمین
دعوت مظلوم است و مد بصر شخص پس آنکس که از برای تو گوید
غیر این دروغ گفته شامی گفت راست گفتی امام عم فرمود که
میان مشرق و مغرب یکروزه راه افتابست شامی تصدیق ان
نمود امام فرمود اما گفتی تو چیست قوس و قزح پس مگوی
قوس و قزح زیرا که قزح نام شیطانست ان قوس الله است
و علامت ارزانی است و امان اهل ارض است از غرق شدن
و اما چشمه که ماوای ارواح مشرکانست ان چشمه ایست که
ان را برهوت خوانند و اما چشمه که ماوای ارواح مومنانست
ان را سلمی گویند و اما چیزیست که معلوم نباشد که او مادینه
است یا نرینه پس نظر کنند اگر نرینه باشد احتلام افتد او را
و اگر مادینه باشد حایض باشد و پستان بدید اید او را یا
امر کنند او را که بول کند بدیوار اگر بول او بدیوار برسد
او مذکر است و اگر بول او از مخرج بیرون اید و منتشر کردد مونث
است و اما ان ده چیز که بعضی اشد بعضی است پس بدانکه
سخت تر چیزی که خدا افریده سنگست و از سنگ سخت تر
اهنست که سنگ را بان قطع کنند و سخت تر از اهن اتش
که اهن را بان گداز زند و سخت تر از اتش ابست که اتش را بان اطفا
کنند و سخت تر از اب ابراست که بر میدارد او را و سخت
تر از ابر باد است که بر میدارد ابر را و سخت تر از باد ملکیست

که باید ترا بهر جانب روانه میکرده اند و سخن تو ازان ملک بملک
موقّت که املاک راجع براند مرد شامی گفت گواهی میدهم که
تو پسر پیغمبر خدائی و آنکه امامت که بنایب پیغمبر خداست حق
علی بن ابیطالب است و مخالفان او بر باطل اند پس شامی انچه ایشان
را نوشت و بنزد معاویه برد و معاویه ازا بنزد پادشاه روم فرستاد
انگاه پادشاه روم بمعاویه نوشت که سوگند بمسیح که انچه نوشته
بود حق و صدقست و موافقت بانچه در انجیل است این جواب
بکلام غیر خود دادی این جواب صادر نشود مگر انکسیکه معدن علم
نبوت باشد

در احتجاج امام التقی النقی ابو محمد الحسن بن علی علیهما السلام و مجادله
منکران فضل او و فضل پدر بزرگوار او در حضور معاویه لعنه الله
روایت کرده اند شعبی و محیف و زید بن ابی حبیب مصری که هرگز
اسلام روزی بر مشاجره و منازعه تر نبود از روزی که اجتماع کرده
بودند در حضور معاویه لعنه الله که در مجلس او حاضر شدند
عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص و عتبة بن ابی سفیان
و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیرة بن شعبه و اتفاق کردند
بر منازعت امام حسن ع بجهة خون عثمان و معاویه گفتند که
امام حسن را حاضر کرد اند از برای همه ایشان چون معاویه
بان راضی نبود و مصلحت خود را در ان نمی دید و واقع میگفت
متقاعد نمیشدند و مبالغه تمام مینمودند معاویه گفت ازان
میترسم که اگر او را حاضر کنم و زبانی چند در گردن شما کند که
تا قیام قیامت باقی باشد ایشان گفتند ازان اندیشناک مباش
هرگز باطل

هرگز باطل او در حق ما و سخن او بر صحت ما غالب نمی آید امر
معاویه کس بطلب امام حسن ع فرستاد امام بعد از تبلیغ رسالت
برسید که حاضران کیانند گفت فلان و فلان امام فرمود یا لیت
هٰؤُلَاءِ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَيْهِمُ الْعَذَابُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ یعنی ایکاشکی اینجماعت فرود آمدی
سقف از بالای ایشان و بیامدی ایشانرا عذاب از راهی
که ندانستندی امام متوجه انمجلس شد و این دعا خواند
اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي نُحُورِهِمْ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ
وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ فَاكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ مِنْ حَوْلِكَ
وَقُوَّتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد از ان با انشخص نسوال
گفت این کلمات فرجت و چون بنزد معاویه امد انچه شرایط
تعظیم بود بتقدیم رسانید و گفت اینجماعت طلب کرده اند
شما را تا مقرر دارند انکه عثمان مظلوم کشته شده و انکه
پدر تو قاتل اوست سخن از ایشان بشنو و انچه جواب سخن
ایشان باشد بفرمای امام فرمود باید که سخن گوید هر که اورا
سخنی است اول عمرو عثمان بن عفان گفت هرگز کسی نشنیده باشد
که بنی عبد المطلب خلیفه باشد عثمان بن عفان را که منزلت
او در اسلام و خصوصیت او به پیغمبر خدا معلوم است بناحق
بکشتند و حسد بر او بردند و فتنه انگیزند و طلب مقام و مرتبه
کنند که اهل ان نباشند و این چه مذلت باشد ما را که حسن
و بنی اعمه عبد المطلب که قاتل عثمانند بفراغت در روی زمین
زندگانی کنند و عثمان با جامهای خون آلوده در زیر زمین مدفون

باشند با آنکه نوزده نفر از اعیان بنی امیه علی بن ابی طالب در روز
بدر کشته و کینه ان هرگز از دل ما بدر نخواهد رفت ای پسران عبد
المطلب خدای تعالی شما را ملک و پادشاهی نداده و از شما ارتکاب
محذورات در وجود می آید و باید که بدانی که تو و پدر تو بدترین مخلوقات
اید اما پدر تو خدای تعالی بد کرد شر او کفایت کرد و اما در دست ما اسیری
و میتوانیم که آنچه خواهیم با تو بکنیم و اگر ترا بقتل آوریم نزدیک حق
تعالی خجل نباشیم و نزد خلایق عیبی نبود بعد از عتبه بن ابی سفیان گفت
ای حسن پدر تو بدترین قریش بود قطع ارحام کرد و خون بسیار
ریخت و تو از قاتلان عثمانی و سزاوار آنست که ترا از برای قصاص
بقتل در آورند بعد از ان ولید بن عتبه بن ابی المعیط گفت
شما اول کسی بودید که سخن گفتید در معایب عثمان و جمع
کردید بر وی مردم را تا او را بقتل در آوردند از جهة حرص بر خلافت
و ملک و سلطنت و طلب دنیای خسیس و عثمان خال شما بود
خال نیکوسیرت ولیکن آنچه پدر تو با عثمان کرد جزای او یافت و تو هم
جزای خود خواهی یافت بعد از ان مغیره بن شعبه گفت که ای
حسن عثمان مظلوم کشته شده و پدر تو در ان عذری نبود که
ابراء ذمه کند و گمان آنست که پدر تو بقتل عثمان راضی بود و بخدا
سوگند که پدر تو طویل السیف و طویل اللسان بود زنان را
بقتل می آورد و مردگان را عیب میکرد و بنو امیه بهتر بودند از برای
بنی هاشم برای بنو امیه و معاویه از برای تو بهتر است از تو برای
معویه و خون عثمان برای شما ریخته شد بطلب ملک و جمع
کند خدای تعالی از برای شما ملک و نبوت را چون زخرفات ایشان
تمام شد امام

تمام شد امام همام ابو محمد الحسن ع فرمود که سپاس خداوند برا
که هدایت کرد اول شما را باول ما و آخر شما را بآخر ما و درود
بر محمد که بهترین پیغمبرانست و آل او که بهترین اند بعد از ان
فرمود بشنوید از من گفتار مرا و از تو ابتدا میکنم ای معاویه
بخدا سوگند ای ازرق که دشنام نداده مرا بغیر از تو و بجز من غیر
از تو بی نسب این ها و حسد نیست که نسبت بجانب او رسید
و عداوتیست که شما را با محمد بود قبل بما و حال بما نشن بشنوید از
من جماعتی که بر من جمع آمده اید و میبو شنید حقی را که عالم بان
باشید و اگر باطل گویم تصدیق ان مکنید و ما ابتدا از تو میکنم
و سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که مردیکه شما معایب او میگویید
و در هتک حرمت او بودید که نماز را در قبلتین بجا آورد و شما در
ان وقت عبادت لات و عزی میکردید و او مانع سفین بود بیعت
رضوان و بیعت فتح و شما در اول کافر و در آخر ها کنت عهد
بودید باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی ای معویه
هیچ میدانی که پیغمبر خدا چون محاصره کرد بنی قریظه و بنی النضیر
را و بعد از ان برانگیخت عمر را و با او رایت مهاجران بود و سعد
بن معاذ را و با او رایت انصار بود و اما سعد در ان روز جراحت
داشت جنگی لایق نکرد و اما عمر باز گشت و ترس بر او و بر اصحاب
او غالب شد پیغمبر ص فرمود هر آینه می فرستم رایت بمردی خواهم
داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و دوست دارد
او را خدا و رسول خدا را کرار غیر فرار است و او باز نگردد تا
زمانیکه فتح کند خدای تعالی انحصار را بدست او علی بن ابیطالب در

ازروز دردِ چشمی عظیم داشت پیغمبر خدا او را بخواند و آب دهن
مبارک خود در چشم وی افکند در ساعت چشم او شفا یافت
و رایت را بوی داد و در آن روز بسعی و اهتمام او فتح میسر شد
و تو از آن روز در مکه دشمن خدا و رسول خدا بودی پس هیچ
برابر تواند بود مردی که اینچنان بندگی خدا و رسول کرده باشد
و باز سوگند میخورم بخدا و رسول که هنوز در دل تو اسلام بدل
نیامده و بزبان میگوئی چیزیرا که در دل تو نیست باز فرمود سوگند
میدهم ترا بخدا آنکه هیچ میدانی که پیغمبر خدا علی را خلیفه گردانید
در مدینه در غزای تبوک بی کراهتی پس منافقان در آن باب
سخنان گفتند نزد پیغمبر خدا رفت و گفت مرا در مدینه باز گذاری
زیرا که من در هیچ غزائی از حضور تو جدا نبوده ام پیغمبر خدا
فرمود که تو وصی من و خلیفه منی و از برای من بمنزله هرونی
از برای موسی بعد از آن دست علی بن ابی طالب را بدست گرفت
و فرمود آنکس دوست میدارد مرا دوست داشته است خدا را
و آنکس که دوست میدارد علی بن ابی طالب را پس بتحقیق که
دوست مرا باز فرمود که سوگند میدهم ترا بخدا که هیچ
میدانی که پیغمبر خدا در حجة الوداع فرمود ای مردمان بتحقیق
که من گذاشته ام در میان شما آنچه گمراه نشوید بعد از من
کتاب خدا ایتعی که در او احکام حلال و حرام شماست پس عمل کنید
بحلال آن و اجتناب نمائید از حرام آن و ایمان آورید بمحکم و متشابه
آن و دوست دارید اهل بیت و عترت مرا و دوست دارید
آنکس را که ایشانرا دوست دارد و دشمن دارید آنکس را که

ایشانرا

ایشانرا دشمن دارد و این کتاب خدا و عترت من در میان شما
خواهد بود تا زمانیکه وارد شوید بر حوض کوثر بعد از آن طلب
فرمود علی بن ابیطالب را و آنحضرت بر منبر بود دست علی بن ابی
طالب را بدست خود گرفت و فرمود بار خدایا دوست دار
آنکه او را دوست دارد و دشمن دار آنکه او را دشمن دارد و بگردان
از برای او معطلی در زمین و نه معطلی باسمان و بگردان
از برای او درک اسفل دوزخ باز فرمود سوگند میدهم ترا
بخدا که آیا میدانی آنکه اصحاب پیغمبر خدا اسلام کردند بر علی بن
ابیطالب با مارت مومنان در عهد رسول خدا و در زمان حیات
او باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا که علی بن ابی طالب اول
کسیست که حرام گردانید همه شهوت را بر نفس خود از اصحاب
پیغمبر صم و حق تعالی این آیت فرستاد یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا
طَیِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَکُمْ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید
حرام مگردانید طعامهای پاکیزه که حلال گردانیده است خدا
برای شما و نزد او بود علم منایا و علم قضایا و فصل خطاب و رسوخ
علم و عام تنزیل و تاویل قران باز سوگند میدهم ترا بخدا آنکه یاد
داری که پدرت بر شتر سرخی سوار بود و برادرت و تو مهار آن شتر
میکشیدید و تو از عقب آن شتر میدویدی در روز احزاب پس لعنت
کرد پیغمبر خدا بر سوار شتر و بر کشنده و راننده سوار پدر
تو بود و راننده تو بودی و کشنده برادر تو ابن عتبه باز
فرمود سوگند میدهم ترا که هیچ میدانی که پیغمبر خدا در هفت
مکان لعنت کرد ابوسفیان پدر تو را چنانکه در میان مهاجر و

انصار مشهور و متعارف است باز سوکند میدهم ترا که هیچ میدانی
که ابو سفیان بر عثمان در امد در وقتی که بیعت با عثمان میکردند
و کفت ای پسر برادر هیچ غیری در میان هست عثمان کفت نه ابو
سفیان کفت خلافت را در میان بنی امیه مقرر دارید بحق خدا
که جان ابو سفیان در دست اوست که نه بهشت خواهد بود و نه
دوزخ و تو ای معاویه دلالت مادرت ام عمر خطاب بر ولایت شام
و خیانت کردی با او و والی کرد انید ترا عثمان بر شام و از تو مدد
کاری طلب میکرد و تو او را مدد نکردی و انتظار کشته شدن او
داشتی تا زمانی که هلاکت یافت و از اینها بزرکتر انکه جرئت
کردی بر خدا و مخالفت کردی با امام بحق علی بن ابیطالب با
انکه میدانستی فضل و سابقه و علم او را با مور دین و امور
ولایت و میدانستی که او اولی است از تو نزد خدا و نزد
رسول خدا و نزد خلق و به شبهات باطله و مزخرفات خون
بسیاری از خلق خدا بنا حق ریختی نه اندیشه از معاویه
کردی و نه انتقاب خدا تو سبدی تا اخر الامر باز کشتی بسر منشو
او علی بن ابی طالب بخیر منقلب باز کشت انچه کفتم مخصوص تو
بود ای معاویه و بسیار از معایب و مساوی ترا ذکر نکردم
از جهة تطویل و اما تو ای عمرو بن عثمان پس تو از جهة جاهلی
سزاوار تر نیستی که تیغ بر صفتی و دشمنی تو کنند و مثل تو
مثل پشه ایست که بدرخت خرما کفت خود را نیکو نکه دار تا از
بالای تو فرود ایم درخت خرما کفت من ندانستم که کی نشستی
جو من یاد شوار اید برمن فرود امدن تو و بخدا سوکند که هرکز
بخاطر من

بخاطر من نکذشت تو ناکران اید بر من این سخنان تو و اما انچه
کفتی در نسب علی بن ابی طالب ابا الفضل در حسب او و واقع
میشود یا قدحی در قرابت او به پیغمبر خدا میکند یا موجب جور
او در حکم یا در رغبت او بدنیا میکرد و اکر کسی کوید که یکی
از اینها واقعست دروغ کفته باشی و اما انچه کفتی که شمار را
نوزده خون از مشرکان بنی امیه که در روز بدر کشته شدند
پیش ماست پس بتحقیق که خدا و رسول خدا کشتند ایشان او بی
سخن با ایشانست نه با دیکران و اما تو ای عمرو عاص دشمن لعین
تو کلبی از کلاب جهنم اول امر تو انست که متولد شده از فراش
مشترک و محاکمه کرده اند در بن باب رجال قریش از انجمله
ابو سفیان بن الحرب و ولید بن المغیره و عثمان بن الحرب و نضر
بن الحارث و عاص بن وایل اند و تولد تو از نطفه زنا بود بزعم
ایشان پس تو بد ترین قریشی از روی حسب و خبیث ترین
ایشانی از روی نسب یاد میدار انکه در میان جماعت خود بر خواستی
و کفتی من شانی محمد یعنی دشمن محمد عاص بن وایل کفت
محمد مرد ابتر است یعنی او را فرزند نیست که قایم مقام او باشد
اکر بمیرد منقطع میشود ذکر او حق تعالی این ایه فرستاد اِنَّ
شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ یعنی بتحقیق که دشمن تو او ابتر
و مقطوع الذکر است و اما انچه کفتی در امر عثمان پس تو
ای قلیل الحیاء و الدین اتش را بر افروختی و کریختی
و بفلسطین رفتی و انتظار وقوع حوادث بر او کشیدی و چون
او کشته شد ملازمت معاویه اختیار کردی و دین خود را

ای خبیث بد نهاد دیگری بغض و حقد و ما عتاب نمیکنیم ترا بکمی
و علامت نمیکنیم بر کینه ما تو همیشه عدو بنی هاشم بودی
و تو هجو کردی پیغمبر خدا را در هفتاد بیت و پیغمبر ترا لعنت
کرد بعدد هر بیتی که گفته بودی اما توای ولید بن مغیره پس
بخدا سوگند که ما ملامت نمیکنیم در بغض علی بن ابی طالب واو
بود که اجرای حد بر تو کرد وقتیکه شراب خورده بودی و او بود که
پدر ترا بقتل در آورد در بدر چگونه دشنام میدهی علی
بن ابیطالب را و حق تعالی در قرآن چند جا فرموده او را مومن و ترا
فاسق از انجمله این اینست که أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ
فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ یعنی آیا پس آنکس که باشد مومن
همچه آنکسیست که فاسق باشد برابر نیستند ایشان از
مومن علی بن ابی طالب مراد است و از فاسق ترا خواسته
و تو شایسته آن هستی که خود را از قریش شماری و بسبب
مادر تو اینکه آن که از اهل صفوریه بود تو از قریش معلوم
و مشهور است و اما آنچه گفتی در قتل عثمان پس این سخن اهل
حدادت و ارباب تهمت و سخنی است که قائل آن مکذب نفس
خود است بخدا سوگند که هرگز طلحه و زبیر و عایشه نقد ا تشتک
که این سخن را بعلی بن ابیطالب گویند تو چگونه این سخن توانی
گفت و اما توای عتبه بن ابی سفیان مردی نیستی که قابل
خطاب باشی تا جواب دهند ترا که و مرد عاقل نیستی تا عتاب
کنند ترا و تو کفو علی بن ابیطالب نیستی تا سیاهت ترا عار
دانند و اما توای مغیره بن شعبه پس بخدا سوگند که عدوی
خدایی

خدایی تارک دین و شریعت مصطفی و مکذب رسالت پیغمبر خدا
و توایی که زنا کردی و گواهی دادند بر و امضاء رجم تو واجب گشت
و تو آنکسی که در را بسینه فاطمه دختر پیغمبر زدی و او را مجروح
ساختی و فرزندان شکم او سقط شد و اینخواری از تبعیت پیغمبر خدا
رسید و پیغمبر خدا در حق او فرموده که فاطمه سیده زنان بهشت است
بخدا سوگند که بازگشت تو باتش دوزخ است و اما آنچه زعم باطل تست
آنکه علی بن ابی طالب عثمان را مظلوم کشته بخدا سوگند که علی
مرتضی اتقی و انقی است و اگر علی بن ابیطالب عثمان را مظلوم کشته
باشد ترا از آن هیچ نفعی و ضرری نیست تو هرگز نصرتی نکردی
او را در زمان حیواة او و ترا هرگز با او علاقه نبود همواره تو در طایف
بودی و شغل تو احیای امور جاهلیت و اماته احکام شرایع اسلام
بود و اما گفتار تو در امارت و سخن اصحاب تو در مملکتی که در تصرف
در آورده اند پس بتحقیق که فرعون چهارصد سال در مملکت
مصر پادشاهی کرد و موسی و هرون دو پیغمبر مرسل بودند در
میان ایشان میرسید بایشان از محنتها و المها آنچه میرسید این
مملکت خدایتعالی است میدهد به صالح و طالح هم چنانکه میخواهد
و حق تعالی میفرماید وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ
حِينٍ یعنی و نمیدانم شاید این استیلا و حکومت شما فتنه و
بلیتی باشد از برای شما و تمتعی باشد از برای شما تا هنگام عذاب
و عقوبت شما در محلی دیگر میفرماید وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ
قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا
تَدْمِيرًا یعنی و هرگاه خواهیم ما آنکه هلاک گردانیم اهل قریه را

امر میکنیم ما متنعمان انجا را پس ایشان فسق و فجور میکنند در ان
قریه پس ثابت میشود بر ایشان قول بهلاک ایشان پس هلاک
میکردانیم ما ایشان را هلاک کردا نیدنی

در مفاخرت امام همام ابو محمد الحسن بن
علی بن ابیطالب با معاویه و مروان بن الحکم و مغیره بن شعبه
و ولید بن عتبه بن ابیسفیان اورده اند که روزی امام در
مجلس معاویه حاضر شد و اینجماعت حاضر بودند هر یکی مفاخرتی
بر بنی هاشم میکردند و غرض ایشان ان بود که از ان ملالی بخاطر
اشرف انحضرت رسد امام فرمود من شعبه از بهترین شعبهٔ
پدران من کرامی ترین عرب مائیم فخر در نسب است و سماحه در
حسب اصل و شجره ایست که فروع ان نامیه و ثماران زاکیه است
ثمره شجره ما معلوم نبوت و متعارف ایمان و شریعتست ما اهل
بیت رحمت و معدن کرامت و نبوتیم ما عالم بتاویل قرانیم ما حلال
مشکلات احکامیم ما مبین شرایع اسلامیم ما راست عزت علیا و
مفاخره اسمار روایت کرده اند که روزی عمرو عاص با معاویه گفت
حسن بن علی را طلب کن و امر کن تا بر منبر بر اید و خطبه برخواند
و شاید این امر از او بر وجه لایق بوجود نیاید و این عاری باشد
او را و خفتی در نظر مردمان یابد معویه از امام التماس حضور
کرد چون حاضر شد او را بر بالای منبر کرد و مردم انجا جمع بودند
امام بعد از حمد حق تع و صلوات بر سید کاینات فرمود ای مردمان
انکس انکه میشناسد مرا پس میشناسد و انکس که نمیشناسد
من حسن بن علی بن ابیطالبم ابن عم پیغمبر خدا اول مسلمین است
از راه اسلام

از راه اسلام و مادرم فاطمه دختر پیغمبر خداست و جدم محمد بن
عبد الله نبی رحمة من پسر بشیر نذیرم و من پسر سراج منیرم
پس من پسر انکسم که رحمت عالمیانست من پسر انکسم که مبعوث
بر انس و جن است معاویه در بین انثا گفت میخواهم خرما بر تو
از برای ما تعریف کنی تا بدانی باشد امام را امام فرمود باد او را
بزرگ و فربه میکرداند و هوای گرم تابستان او را پخته
میکرداند و هوای خنک او را با برودت طیب میکرداند و از انجا
رجوع بکلام اول خود فرمود و گفت من پسر شفیع مطاع می
پسر انکسم که مستجاب الدعوه است من پسر انکسم که ملائک
با او قتال کردند در راه خدا من پسر انکسم که نصرت دادند او را
و همواره از این قبیل سخنان میگفت تا زمانیکه دنیا در چشم معاویه
چون شب تاریک شد معاویه گفت ای حسن در خیال خلافتی
اما جبس نخواهد شد امام فرمود خلیفه کسیست که بر سیرت
پیغمبر خدا باشد و عمل بطاعت حق تع کند و خلیفه نیست انکه
سنت پیغمبر را معطل دارد و دنیا را مادر و پدر خود داند و طریق
ارباب جور مسلوک دارد این راه سلطنت و حکومت است و
چند روزی تمتع از دنیای فانی میکرد و وزر و وبال تا قیام قیامت
باقی خواهد بود معاویه با عمرو عاص گفت نمیخواستی از انچه مرا
بان دلالت کردی مگر انکه عیب و عار من باشد هرگز اهل شام
را بخاطر نمیرسید که کسی در حسب و نسب مانند من بوده باشد
مگر درین زمان که حسن بن علی گفت انچه گفت عمرو عاص گفت
این امری نیست که انرا مخفی توان داشت معاویه خاموش

دشنام کفت روایت کرده است شعبی که چون معاویه بمدینه
آمد بر منبر رفت و خطبه خواند و بعد از آن سخنان ناسزا نسبت
بامیر المومنین کفت حسن ع فرمود برخواست و خطبه خواند و
بعد از حمد و ثناء حق تع فرمود که حق تع هیچ پیغمبری نفرستاد
که از برای او وصی از اهل بیت او مقرر نکردانید و هیچ پیغمبری
نبود که او را دشمنان که از طایفه کناه کاران نبوده باشد و به
تحقیق که علی بن ابیطالب وصی پیغمبر خدا است بعد از او و من پسر
علی بن ابیطالبم و تو پسر صخری و جد تو حرب است و جد من محمد
رسول الله و مادر تو هند است و مادر من فاطمه زهرا است انکاه
فرمود لعنت خدا بر اهل نفاق و شقاق باد و از منبر فرود آمد
روایتست که چون معاویه بکوفه در آمد با وی کفتند که چون
بر منبر برائی حسن بن علی را طلب کن تا بر پایه فروتر از مقام تو
بایستد تا او در نظر مردم حقیر و بی اعتبار نماید معاویه قبول
نمیکرد و مردم مبالغه مینمودند چون بر منبر برآمد امام حسن
را امر کرد تا بر پایه نازل بایستد امام چون بر منبر بر آمد بعد از
حمد خدا و عالم مردی که جد او پیغمبر خدا باشد نیابید مکر مرا و برادر
مرا و بتحقیق که ما بیعت کردیم با این مرد طاغی و اشارت نمود بمعاویه
بنا بر آنکه حفظ خون مسلمانان نزد ما افضل بود از ریختن خون
ایشان و این آیه خواند وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ
إِلَى حِينٍ و اشارت کرد بمعاویه انکاه معاویه کفت چه خواستی
از خواندن این آیه امام ع فرمود ان خواستم که حق تع خواسته
است پس معاویه برخواست و خطبه خواند و در اثناء ان ناسزا

چند نسبت بامیر المومنین کفت امام

چند نسبت بامیر المومنین کفت امام ع برخواست و کفت ای پسر
خورنده جکر حمزه بن عبد المطلب آیا تو دشنام میدهی علی بن
ابی طالب را و حال آنکه پیغمبر فرماید آنکس که دشنام دهد علی
بن ابی طالب را دشنام داده مرا و آنکس که دشنام دهد مرا
دشنام داده خدا را و آنکس که دشنام میدهد خدا ابد در جحیم
اورد او را در آتش دوزخ انکاه از منبر فرود آمد و متوجه منزل
شریف شد و نماز را در مسجد بکذارد

در احتجاج امام المتقین ابو محمد
الحسن ابن علی بن ابیطالب بر معاویه در امامت آنکس که
مستحق امامتست و آنکس که استحقاق ان ندارد بعد از وفات
سید کاینات سلیم بن قیس کفت شنیدم از عبد الله بن
جعفر بن ابیطالب که کفت روزی معاویه با من کفت ای عبد الله
بیشتر از پیش تعظیم حسن و حسین میکنی و حال آنکه ایشان
بهتر از تو نیستند و پدر ایشان بهتر از پدر تو نبود اکر فاطمه
دختر پیغمبر خدا نبودی میکفتم اسماء بنت عمیس کمتر از مادر او
نبود عبد الله کفت من از این سخن در خشم شدم و طاقت
تحمل نداشتم کفتم بخدا سوکند که تو معرفت ایشان نداری
و او بهتر از من و پدر و مادر ایشان بهتر از پدر و مادر منند و
بتحقیق که شنیده ام از پیغمبر خدا انچه شنیده بخدا سوکند که
از تو دروغ در وجود نمی اید عبد الله کفت شنیدم از پیغمبر
خدا که فرمود من اولی ام بمومنان از نفسهای ایشان پس
آنکس که من اولی ام بنفس او پس تو ای برادر من اولی

بنفس اولی و علی بن ابی طالب نزد او حاضر بود در خانه انحضرت
وحسن وحسین وعمرو بن سلمه واسامه بن زید وام ایمن و
ابوذر غفاری ومقداد وزبیر بن عوام وبعد از ان نص فرمود
بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام وبعد از ان فرمود که امت
مرا دوازده نفر گمراه خواهند بود ده نفر از ایشان از بنی امیه
ود و نفر از قریش باشند که گناه ان ده نفر وهر که گمراه شود
بواسطه ایشان در گردن ان دو نفر باشد و پیغمبر صلعم نام برد
ان ده نفر را وان دو نفر را معاویه گفت اسامی ایشان را ذکر
کن عبد الله گفت فلان وفلان ویکیک اسامی ایشان را برشمرد
معاویه گفت اگر انچه گفتی راست باشد هلاک شدم من وهلاک شدند
انسه کس که پیش از من بوده اند وهمه انان که تولا بایشان
داشته اند از امت وهر اینه هلاک شده اند مهاجران وانصار
وتابعان ایشان غیر از اهل بیت وشیعه ایشان عبد الله
گفت بخدا سوگند که انچه گفتم حقست واز پیغمبر خدا شنیده ام
ابن عباس با معاویه گفت درین سخن تعجبی نیست ان نشنیدی
که حق تعالی میفرماید که شکرا وقلیل من عبادی الشکور
یعنی اندک اند از بندگان من که شکر کننده باشند وتعجب
مکن ازین حال وتعجب کن از بنی اسرائیل که سحره ایشان با
فرعون گفتند فاقض ما انت قاض یعنی بکن انچه خواهی کرد و
ایمان اورده اند بموسی وتصدیق کردند او را وبا موسی از
مصر بیرون رفتند با سایر بنی اسرائیل ودریا از برای ایشان
شکافته شد وایات عجیبه مشاهده ایشان شد واقرار
بتوریة اوردند وازا دین خود

بتوریة اوردند وازا دین خود فراگرفتند درین اثنا بجماعتی
گذشتند که بعبادت اصنام مشغول بودند ایشان با موسی گفتند
که از برای ما خدائی یا بتی از بت مقرر دار تا انرا عبادت کنیم
همچنانکه ایشان عبادت میکنند موسی با ایشان گفت انکم
قوم تجهلون بتحقیق که شما قوم بسیار جهل بوده اید وبعد از ان
اختیار عبادت عجل کردند وگفتند این خدا شما وخدای موسی
است وبغیر از هرون کسی نماند که گوساله پرست نشد وبعد از
ان موسی با ایشان گفت که در ایید در زمین مقدس جواب
ایشان این بود که اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون
یعنی برو ای موسی تو وخدای تو با ایشان قتال کنید بتحقیق که
اینجا می نشینیم انگاه موسی فرمود رب انی لا املک الا نفسی
واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین یعنی ای پروردگار
من بتحقیق که من مالک نیستم مگر نفس خود وبرادرم را
پس جدائی افکن در میان ما واین قوم فاسقان واما اتباع این
امت مردمان اند که بزرگ کرده اند ائمه ضلال خود را واطاعت
کرده اند ایشان را بزعم انکه ایشان را سابقه ومنزلتی نزد پیغمبر
خاهست وبدین پیغمبر اقرار دارند وباحکام قران قایلند لیکن
تکبر وحسد ایشان را بر ان داشته که مخالفت کنند امام وولی
خود را عجب از قومی است که ایشان از زیورهای خود صورت
گوساله ساختند وانرا عبادت کردند وانرا سجده کردند
وانرا پروردگار عالم دانستند واجماع بر چنان باطلی کردند
مگر هرون که با ایشان نبود وبتحقیق که باقی مانده است با

صاحب ما که بمنزله هرون است از برای موسی از اهلبیت او مردمان
و دیگر مردم مانند سلمان و مقداد و ابوذر غفاری و ایشان با امام
خواهند بود تا زمانی که ملاقات کنند خدا برا و تو تعجب کن ای معاویه
در انکه حق تع نام برده است یکیک از ائمه دوازده گانه را و پیغمبر خدا
نص فرموده بر اسماء ایشان در غدیر خم و در دیگر مواطن و امر
کرده است ایشانرا باطاعت ایه خود و خبر داده است که اول ایشان
علی بن ابی طالبست ولی هر مومن و مومنه و وصی او و خلیفه
اوست و پیغمبر خدا در وقتی که لشکر موته فرستاد که بر شما باد که
متابعت کنید جعفر بن محمد علی بن ابیطالب را و چون هلاک شد باید
بر شما است که متابعت کنید زید بن حارثه را و بعد از او عبد الله
بن رواحه را و حکایت ایشان بر وجهی شد که انحضرت فرموده
و چون در هر یك از حوادث این اهتمام بظهور میرسانید چگونه
تواند بود که امت را بگذارد و بیان نکند خلیفه بعد از خود و مکذارد
که ایشان برای خود خلیفه تعیین نمایند گویا که رای ایشان از برای
انفس ایشان اصوب و ارشد است از رای او و اختیار او و ارتکاب
نکردند قوم انچه ارتکاب کردند مگر انکه بعد از بیان کرده بود و از
برای ایشان امام ایشانرا و نگذاشته بود ایشانرا در ظلمت جهالت و
واما انچه گفتند گروه جهار (؟) که بیعت کردند بر علی بن ابیطالب و دروغ
بر پیغمبر خدا گفتند و گمان بردند که پیغمبر خدا فرموده که جمع
نمیکند از برای اهلبیت ما نبوت و خلافت را ان مکر و حیله ایست
که انگفته ایشانست انگاه امام فرمود وای بر تو ای معاویه و
بر ان سه کس که پیش از تو در این مقام نشستند و این راه

باطل نهادند و توافقنا بایشان کردی و ما استغاثه میکنیم بخدا
بر انکس که ظلم کرده بر ما و انکار کرده حق ما را و راهی نهاد باطل از
برای مردمان که بجت او برای ما مانند تو است و بس بدرستیکه
برای ما خدا و نیکو و کیلی که او خدا تع است بتحقیق که مردمان
بر سه صنف اند یکی از ایشان مومنی است که عارف باشد بر حقوق
ما و ما را امام و مقتدای خود داند و او از اهل نجاتست و یکی دیگر
ناصب عداوت و کینه ما است و انکار حقوق ما میکند و او کافر
مشرکست و از راهی کافر و مشرکست که نمیداند هم چنانکه کسی
نامیداند گوید خدا تع را بی انکه داند و یکی مردیست که فرا گیرد
انچه خلاف کرده اند در ان و علم ان را بخدا تفویض کنند ظاهر
نباشد بر ولایت ما و اطاعت و انقیاد ولایت ما نکند و دشمنی
با ما نداشته باشند و اگر عارف نبود بحقوق ما هر اینه اطاعت
خواهد کرد ما را و او [illegible] ضعیف است و ما امید میداریم
که بیامرزد خدا تع گناه ایشانرا و چون معاویه استماع این
سخن کرد هر یك از حاضران را صد هزار درهم داد و غیر امام حسن
و امام حسین و عبد الله بن جعفر که هر یك از ایشانرا صد هزار
هزار درهم داد **حکمت در صلح نمودن امام مؤتمن ابو الحسن علیه السلام با معاویه طاغیه غاویه** در احتجاج
امام مؤتمن ابو محمد الحسن ع بر انان که انکار نمودند بر انحضرت
مصالحه معاویه را علیه اللعنه و نسبت تقصیر بر انحضرت میکردند
در طلب حق خود سلیم بن قیس روایت میکند که امام در وقتی که
با معاویه در یك مجلس بودند برخواست و بعد از حمد و صلواة

فرمود ای مردمان معاویه گمان آنست که من لایق خلافت یافتم او را و
خود را اهل خلافت نیافتم بدین جهت امر را با او گذاشتم این زعم
فاسد است بتحقیق که من اولی مردمانم بکتاب خدا و سنت پیغمبر
او و بخدا سوگند که اگر مردمان بیعت میکردند با من و در مقام
طاعت و نصرت من میبودند آسمان و زمین خیر و برکت خود را
از ایشان باز نمیداشت و چون معاویه طمع در خلافت کرد و پیغمبر
خدا ص فرموده بود و الی نکردانند هیچ امت بر امر خود مردی را و
حال آنکه در میان ایشان داناتر از او بوده باشد مگر که همواره
امر ایشان رو به تنزل داشته باشد تا باز گردد امر ایشان
بعبادت عجل مانند آنچه بنی اسرائیل کردند هرون را تنها گذاشتند
و تابع سامری شدند و بعبادت گوساله مشغول شدند
با آنکه میدانستند که هرون خلیفه موسی است همچنین
امت پیغمبر امیر المومنین را گذاشتند با آنکه شنیده بودند
از پیغمبر خدا که فرمود یا علی بن ابی طالب که تو از برای من
بمنزله هرونی از برای موسی و بتحقیق که مختفی شد پیغمبر
خدا از قوم خود در زمانیکه میخواند ایشانرا بخدا و در غار
مخفی بود و اگر مددکاری یافتی مخفی نگشتی و اگر من مددکار
یافتمی خلافت را بتو نمیخواستم گذاشت ای معاویه حق تع
معذور داشت هرون را در وقتی که از قوم خود مختفی
شد چون مددکاری نیافت همچنین پیغمبر ما را معذور
داشت در وقتی که امت ما را گذاشتند و بیعت با غیر ما
کردند و ما بی ناصر و مددکار بودیم این طریق اخبار است بعضی
متابعت بعضی کرده اندای

متابعت بعضی کرده اند ای مردمان اگر شما در میان مشرق و مغرب
عالم شخصی را طلب کنید که فرزند پیغمبر مرسل باشد نخواهید یافت
مگر مرا و برادر مرا روایت کرده اند از حنان بن سدیر و او روایت
کرده از پدر خود سدیر بن حکیم و او روایت کرده از ابو سعید
عقیصی که وی گفت چون مصالحه کرد امام حسن با معاویه در آمدند
بر او مردم بسیار و ملامت میکردند آنحضرت را بر بیعت معاویه امام
فرمود وای بر شما نمیدانید که چه کرده ام من بخدا سوگند که آنچه
من کرده ام بهتر است از برای شیعه من از هرچه آفتاب بر او تابد
و آفتاب از او غارب گردد آیا نمیدانید که من امام مفترض الطاعة
شمایم و یکی از سید جوانان اهل بهشتیم گفتند بلی فرمود آیا نمیدانید
که خضر عم کشتی بشکست و اقامت جدار کرد و طفلی را بکشت آن احوال
بر موسی دشوار آمد چون حکمت آن بر موسی پوشیده بود و آن
نزد حق تع حکمت و صواب بود آیا نمیدانید که بر گردن هریک
از ما بیعت یکی از طاغیان زمان هست مگر قائم ما که نماز خواهد کرد از
در عقب او عیسی بن مریم پس بتحقیق که خدا تع مخفی کردانید
ولادت او را و غایب کردانید شخص او را تا در گردن او بیعت
هیچ طاغی نباشد او ظهور کند و او نهمین از فرزندان برادرم
حسین پسر سیده زنان عالمست حق تع طول عمر او و کرامت می
فرماید در غیبت و پس از او ظاهر میگرداند او را بقدرت خود
در صورت جوانی که بچهل سالگی نرسیده باشد تا بدانند که
خدا تع بر همه چیز قادر است روایت کرده است یزید بن وهب
جهنی که چون امام حسن ع جراحت یافته بود در مداین و در الم

انجراحت بود بنزد وی امدم وکفتم اما چون میبینی ای پسر رسول
خدا پس بتحقیق که مردم بسیار متحیرند امام فرمود بخدا سوکند
که اکر قرار کیرم بحلی از معاویه هر اینه محفوظ میشود خون من
واین تو میشوم بر خود و اهل خود ازین کروه که زعم ایشان انست
که شیعه منند واکر من قتال میکردم با معاویه این جماعت مرا
میکرفتند وتسلیم معاویه میکردند پس دیدم که اکر با او صلح
کنم وباعزت باشم بهتر از انست که قتال کنم ومن اسیر او باشم
ویا منت نهد بر من واین عاری باشد از برای بنی هاشم تا
دامان قیامت کفتم بابن رسول الله کذاشتی شیعه خود را هم
چه کوسفندان که ایشانرا شبانی نباشد امام فرمود چکنم
ای برادر جهیه بخدا سوکند که میدانم امری را که بی خواهد
رسید از ایشان بتحقیق که امیرالمومنین روزی مرا فرحناک
دید فرمود که حسن چکونه فرحناک خواهی بود هرکاه میبینی
که پدر تو مقتول خواهد شد اما چه حال باشد ترا چون تو
مشاهده نمائی که والی این امر بنو امیه باشند حقوق مردم
خورند وسیری نیابند تا زمانیکه بمیرند بندکان خدا مقید
بدین ایشان باشند حقوق مردم خورند طریق ایشان
بدعت وضلالت باشد ودر ابطال حق وسنت رسول خدا
کوشند قسمت کنند مال خدا را در میان اهل خود ومنع کنند
از حق انرا که صاحب حق باشد وذلیل باشند مومنان در
ملک ایشان وعزیز باشند فاسقان وفاجران وبرین حال
باشند تا زمانیکه برانکیزد خدا ابتع مردیرا در اخر زمان که

موید باشد بنزد حق تعالی

موید باشد بنزد حق تعالی بملائکه خود ونصرت کنند او را یاران
خود وغالب کرداند او را بر اهل زمین تا اطاعت او کنند بطوع
یا بکره روی زمین را مملو از عدل کرداند هم چنانکه از ظلم
مملو باشد هیچ کافری نماند مکر که ایمان اورد وهیچ طالح نماند
مکر که روی بصلح اورد وزمین کنجهای خود را ظاهر کرداند
واز اسمان برکات نازل کردد مالک روی زمین کردد چهل
سال خوشا حال کسیکه دریابد روزکار او را وبشنود سخنان
او را وروایت کرده اند از اعمش واو روایت کرده از سالم بن
جعد که او کفت مردی از ما کفت بنزد امام حسن امدم وکفتم
ای پسر رسول خدا ذلیل کردی ما را وکردانیدی کرده شیعه
را در بندکی مردم هیچ مردی با تو نماند امام فرمود ابتهما از برای
چه واقع شده است کفت از برای انکه تسلیم کردی امر را با یعنی
طاغی امام فرمود بدانکه امر تسلیم او کردم که نیافتم کسی را
که ناصر من باشد واکر ناصر ومدد کاری یافتم همیشه با او
قتال میکردم تا زمانیکه خدا ابتع حکم جفر مابد در میان من واو
اما من شناخته ام اهل کوفه را وامتحان نموده ام اصلاح نمی یابد
با ایشان انچه فساد یافته باشد از احوال من ایشانرا وفا
وعهدی نیست ودر مقام اختلاف ند ومیکویند که دلهای ما با
شما است اما شمشیرهای ایشان برروی ما کشیده است راوی
کوید که امام حسن دراین سخن بود که در مزاج او انحرافی
پدید امد وطشتی طلبید وخون بسیار استفراغ نمود کفتم
این چه بیماریست ای پسر رسول خدا فرمود این اثر زهر است

که ابن طاغی بمن داده است و در جگرم اثر کرده است و پارهای جگرم است
که بدفعات بیرون می‌اید گفتم چرا مداوا نمیکنی امام فرمود دو
نوبت پیش ازین زهرم داد و اثر مداوا کردم و این نوبت
سویم است و چنان اثر کرده است که علاج پذیر نیست چنان بمن رسید
که معاویه کتابتی بملک روم نوشت و از وی قدری سم قاتل طلب
کرد که اثر امتحان و تجربه تمام کرده باشند ملک روم در جواب
فرستاد که در دین ما روا نیست که اعانت کنیم کسی را بر قتال آن
کس که با ما مقاتله نکند معاویه در جواب نوشت که مردی خروج
کرده در تهامه و طلب ملک پدر خود میکند و موجب فساد
در نظام خلق خود دارد اراده ما انست که او را بزهر قاتل دفع
کنیم انگاه ملک روم این زهر را ازبرای او فرستاد این زهر
بمن داده اند و در جگرم اثر کرده است و روایت کرده اند که معاویه
این زهر را نهانی بنزد زوجه امام حسن جعده بنت اشعث فرستاد
و با او وعده کرد که اگر آن زهر را بامام حسن دهد او را بنکاح
یزید ملعون در اورد و چون امام شهادت یافت آن ملعونه
بنزد معاویه رفت و استدعای امر موعود کرد معاویه گفت با
حسن بن علی چه وفا کردی که با یزید بکنی و از دنیا و اخرت
بی‌نصیب گشت

در احتجاج امام المتقین ابی عبدالله الحسین
بر عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب در امر امامت و خلافت
روایت کرده اند که روزی عمر خطاب بر منبر بر امده خطبه
میخواند و در اثنای خطبه میگفت که من اولی بمومنانم از

نفسهای ایشان امام حسین ع از یکناحیه مسجد باواز بلند فرمود
فرود ای از منبر پدر من ای کذاب این منبر پدر منست نه از پدر
تو عمر گفت بلی منبر پدر تواست نه منبر پدر من انکس که تعلیم
کرده است ترا این سخنان پدر تواست علی ابن ابیطالب امام ع
فرمود اگر اطاعت کنم پدر خود را در انچه امر کرده باشد مرا
بعمر خود سوگند که او هادی و راه نماینده است من مهتدی
بهدایت او باشم و مرا او را در رقبات مردم بیعتهاست با امر رسول خدا
که نازل گشت بان جبرئیل و انکار نمیکند او را مگر کسی که جاحد
بکتاب خدا و سنت پیغمبر او باشد و مردمان عارفند انرا بدلهاشان را
خود منکرند بالسنه خود وای بر انان که منکرند حق ما اهلبیت
عمر خطاب گفت ای حسین انکس که انکار کند حق پدر ترا بر او باد
لعنت خدا مردمان مارا امیر خود ساختند ما امیر ایشان شدیم
و اگر ایشان پدر ترا امیر میساختند پدر تو امیر میبود امام ع
فرمود که ترا امیر ساخت ابوبکر پس از انکه ابوبکر را امیر ساختی
بر خود و عمر خشم الوده از منبر فرود امد و از مسجد بیرون رفت
و مردم با او روان شدند تا بمنزل امیرالمومنین امد و رخصت طلب
کرد و رخصت شد و بنزد امیرالمومنین امد و گفت ای ابوالحسن امروز
از پسر شما چنین مکروهی بمن رسید اواز بلند کرد در مسجد پیغمبر
خدا و برانگیخت بر من ارذال مدینه را امام حسن ع فرمود این سخن
از تو شایسته نبود که گفتی که برانگیخت حسین ارذال را بر من بخدا
سوگند که ارذال مدینه انانند که دین و ملک خود را گذاشته
ترا و نظایر ترا امام و خلیفه دانسته اند و خسیس و لئیم گشت

که ایشان را بانفاق بر باطل خود برانگیخت امیر المومنین فرمود ای ابو
محمد هرگز قریب العصب ولئیم الحسب نبودی سخن مرا بشنو و تعجیل
در کلام مکن و با عمر گفت که ایشان از احوال قریب نسبت به پیغمبر خدا
هست غیرت ایشان در حرکت می آورد عمر گفت هیچ تواند بود که ایشان
از من راضی باشند امام المومنین فرمود که هرگاه که تو از خطبه خود
باز کردی و از معصیت توبه کنی رضای ایشان حاصل میشود عمر
گفت ای ابو الحسن فرزندان خود را ادب بیاموز تا با سلاطین و حکام
بطریق ادب سلوک نمایند امیر المومنین فرمود سزاوار تعلیم ادب
اهل عصیان و اهل بغی اند تا از طغیان و عصیان خود باز کردند و
طریق طاعت و متابعت خدا و رسول خدا مسلوک دارند و از جهالت
ابلهی خود را باز دارند عمر خشمناک شد از مجلس بیرون آمد عثمان
بن عفان و عبد الرحمن بن عوف در راه باو ملاقات کردند عبد الرحمن
گفت ای ابو حفص چه کردی هیچ حجتی قایم کردی بر علی بن ابیطالب
عمر گفت که هیچ حجتی بر ایشان قایم نتوان کرد عثمان گفت ای ابو
حفص ایشان پسران عبد مناف اند که بزرگان عالم در نظر ایشان
از اصحاب ضعف و نحافت اند عمر گفت ای عثمان مفاخرت تو بشان و
بزرگی فرزندان عبد مناف از ابلهی و حمق است عثمان گفت ترا انکار
عزت و شان ایشان دلیل حسد و بغض است و مقالات ایشان
دلیل حسن و بغض است و مقالات ایشان بخصومت رسید عبد
الرحمن بن عوف در میان در آمد و هر یک را بجایی برد و خصومت
منتهی گشت

در احتجاج امام الحرمین ابو عبد الله الحمیری بذکر مناقب

امیر المومنین و امام المتقین و اولاد

امیر المومنین و امام المتقین و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم
اجمعین در وقتی که معاویه امر کرد که ناسزا گویند امیر المومنین را و
بقتل آورند شیعه او را و بقتل آورند کسی را که قایل بفضایل آن
حضرت باشد از سلیم بن قیس روایت کرده اند که چون معاویه
بن ابی سفیان در زمان استیلای طغیان قصد حج کرد [illegible] کرد
چون بمدینه رسید باستقبال او بیرون آمدند اهل مدینه نظر
کرد بر دید که باستقبال او بیرون آمدند تا چکسانند چنان معلوم
شد که اکثر ایشان از قریش اند چون فرود آمد گفت چه شده است
و چیست حال انصار که باستقبال ما بیرون نیامدند جواب دادند
که ایشان محتاج شده اند و ایشان را چهار پایان نمانده که باستقبال
بیرون توانند آمد معاویه گفت کجا رفت آن شتران بواضح که ایشان را
بود قیس بن سعد بن عباده که سید انصار بود گفت هلاک
شدند و نا چیز گشتند در روز بدر و احزاب و احد و دیگر غزوات
که تو و پدر تو لشکر با اهل اسلام کشیدند تا آن زمان که خدا یعنی
نصرت داد اهل اسلام را بر شما و مکروه بود بنزد شما غلبه اهل
اسلام پس خاموش شد و از آنجا برخواست و بر جماعتی بر گذشت
که ایشان از قریش بودند برخواستند و استقبال کردند معاویه
سببی را غیر عبد الله بن عباس معاویه گفت ای عبد الله چرا برنخوا
ستی هم چنانکه برخواستند اصحاب تو سبب چرا برنخواهد بود که
قتال کردم با شما در صفین و من در آن وقت در انتقال محل و تا
چرا که پسر عم من عثمان مظلوم کشته شد ابن عباس فرمود عمر
بن خطاب نیز مظلوم کشته شد معاویه گفت عمر را کافری بکشت

ابن عباس فرمود عثمان را که بکشت معاویه گفت عثمان را مسلمانان
کشتند ابن عباس گفت پس حجت تو باطل تر شود معاویه گفت
که من نوشته‌ام باهل بلاد که مناقب علی بن ابی طالب و اهلبیت
او را نگویند و نشنوند زبان نگاه دارید دران باب سخن بگوی ابن
عباس فرمود ایا نهی کرده اند ما را از تاویل قران معاویه گفت بلی
ابن عباس گفت ایا نهی پس بخواهیم ما قران او ندانیم که مقصود
چیست بازابن عباس فرمود واجب تر بر ما خواندن قرانست یا عمل کردن
باو معاویه گفت عمل کردن باو ابن عباس گفت چگونه عمل کنیم بچیزی
که ندانیم که مقصود ازان چیست معویه گفت سوال کنید تاویل
انرا از کسیکه تاویل کند انرا بغیر انچه تاویل میکنید شما و اهلبیت
شما ابن عباس فرموده قران نازل شد که بر ما اهلبیت ما چون توانید
بود که انرا از ابو سفیان سوال کنیم ای معاویه نهی میکنی ما را از
انکه عبادت کنیم خدای تعالی را بقران و انچه در او است از حلال و حرام و اگر
سوال نکنیم تا بدانیم احکام مذکوره را در اختلاف او و هلاک شوند
معاویه گفت بخوانید قرانرا و تاویل نکنید انچه در حق شما نازل است
و ما سوی انرا روایت کنید ابن عباس فرمود حق تعالی میفرماید که
يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا
أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی میخواهند تا فرو
نشانند نور خدا را بدهانهای خود و ابا دارد خدای تعالی مگر انکه تمام کند
نور خدا را و اگرچه مکروه میدارند انرا کافران انگاه معویه بمنزل
خود رفت و صد هزار درهم از برای ابن عباس فرستاد و ندا کرد
منادی معویه را که بریء الذمه است کسیکه روایت کند فضایل
علی بن ابیطالب و اهلبیت را

علی بن ابیطالب و اهلبیت او را و کسی برابر اهل کوفه بطلبه نکشید
زیرا که شیعه امیر المومنین در کوفه از و زیادتر بودند و زیاد بن
امیه را که عامل کوفه و بصره که عراقین عبارت از او است کرد انید
و با او مقرر داشت که منع کند شیعه امیر المومنین را و او عارف
بود بایشان و بسوی ایشان کرد در زیر هر حجر و مدر و ایشانرا
بقتل اورد و قتل دستها و پایهای ایشان میکرد تا زمانیکه باقی نماند
در عراقین از شیعه امیر المومنین کسیکه معروف و مشهور بود
و کتابت نوشته بود معاویه بعمال خود در بلاد که چون استیصال
کردید شیعه امیر المومنین را باید که تقویت کنید محبان عثمان را
و رعایت کنید انانرا که فضایل عثمان روایت کنند و بستایش
او مشغول باشند فسقه عمال او باکرام و انعام ان گمراهان سعی
و جهد بلیغ بظهور رسانیدند و طالبان عثمان از خلعتها و صلهای
دادند و ان طامعین در وغها بزبان پیغمبر خدا از برای او افترای
کردند تا زمانیکه این مزخرفات در میان مردم شایع شد تا بمرتبه
که مردم از شهرهای دور بمحبی امل میشد احادیث عثمان را تحفه
مجلس ان ملعون طاغی ساخته بصله و عطیه ان ملعون میرسیدند
و چون طایع عثمان باین شهرها رسید کتابت بعمال خود نوشت که
چون طایع عثمان بشهرها تمام رسید بعد ازین مردم را بدل کنید فضایل
و مناقب معاویه دلالت کنند که نزد ما مرغوب تر و در نقص
محبت اهلبیت تمام تر است و بر خواطر ایشان گرامی تر میاید پس
مردم شروع در روایات کردند در فضایل معاویه و در منا
بر و مساجد اخبار از راه کذب و افترا به پیغمبر خدا نسبت کرده

بودند میگفتند و میشنیدند و به معلمان القا میکردند تا بصبیان
تعلیم کنند همچنانکه قرآن تعلیم ایشان میکنند و ایشان بتعلیم
اطفال و نسا و خدم و حشم اشتغال مینمودند در بین اثنا کتابتی
رسید از زیاد بن ابیه مضمون آنکه حضرمیین بر طریقه علی بن ابی
طالب و بر رای اویند معاویه در جواب نوشت که باید بکشی
کسیرا که بر دین و روش علی بن ابیطالب باشد اغلعون اکثر
ایشانرا بقتل در آورد و کتابت نوشت بهمه بلاد که نظر کنند
هر کس که قایم شود بر او بینه بر آنکه محب علی و آل او است به
قتل در آورند و بسیاری از شیعه شهادت یافتند بعد از آن
کتابتی نوشت که هر کس که متهم باشد بمحبت علی ع توقف
او را بقتل در آورند و موقوف اقامه بینه ندارند پس بکشتند
بر تهمت و ظنت بسیاری از شیعه امیر المومنین را تا بمرتبه
که اگر از لوازم سخنان مردمان توهم میلی و محبتی بامیر
المومنین میکردند در کشتن توقف نمیکردند و کار بجائی رسید
که هیچ شیعه در هیچ جا بر نفس خود ایمن نبودند خصوص در
بصره و کوفه و اگر کسی اراده نمودی که سری را با کسی در میان
نهد در خانه او می امد و خلوتی اختیار میکرد و اجتناب تمام
از خدمه و مملوک او مینمود و مبالغها در کتمان اسرار مینمود
و حال بر این منوال بود و هر حقی که بنام باطل خواندندی و هر
باطلرا بنام حق خواندندی تا هنگامی که امام مومنین ابو محمد الحسن
شهادت یافت و از دنیا رحلت فرمود این بلا و فتنه ازدیاد
و اشتداد یافت و هیچ یک از اولیا خدا نبودند مگر که خایف
بودند بر نفس خود بیشتر از موت

بودند بر نفس خود بیشتر از موت معاویه بدو سال امام الحرمین
ابو عبد الله الحسین حج فرمود و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس
با آنحضرت بودند امام بنی هاشم را از زنان و مردان و شیعه
ایشان آنانکه بقصد حج از دیار بعیده امده بودند و آنانکه مقیم
حرم بودند و جمعی از اصحاب پیغمبر که در مکه بودند و فرزندان و تابعان
ایشان را و جماعت انصار آنانکه بصلاح و تقوی و معرفت بودند
جمع فرمود ایشان در منا بیش از هزار نفر بودند و اکثر تابعین و
پسران صحابه بودند و امام بر منبر بر آمد و خطبه خواند مشتمل بر حمد
و ثنای خدا تع و صلوات بر پیغمبر و امیر المومنین و بعد از آن فرمود
که این مرد طاغی آن کرد با ما و شیعه ما که دیدید و شنیدید و من میخواهم
که سوال کنم شمارا از چیزی چند پس اگر راست باشد تصدیق
کنید مرا و اگر دروغ باشد تکذیب کنید مرا بشنوید مقاله مرا و
بپوشانید قول مرا بعد از آن یاد کنید بشهرهای خود و در میان
قبایل و دوستان خود و کسانیکه اعتماد دارید و وثوق بر
قول ایشان باشد بخوانید پس بتحقیق که میترسم من آنکه مندرس
کردد این حق و از آن هیچ اثری نماند و خدا تع تمام خواهد کرد
نور خود را و اگرچه مکروه دارند آنرا کافران پس ذکر فرمود امام
آنچه فرستاده بود خدا تع در حق ایشان از قرآن مجید و آنچه پیغمبر
در فضایل ایشان و اهلبیت و پدر و مادر ایشان فرموده بود
و آنچه فرمود صحابی و تابعین که حاضر بودند و تصدیق نمودند
صحابی گفتند ما از پیغمبر شنیدیم و تابعین گفتند که ما از دیگر
صحابی شنیدیم بعد از آن فرمود سوگند میدهم شمارا که آنچه

از من شنید بد ذکر نکنید مگر از برای کسانیکه بر ایشان اعتماد داشته
باشید امام از منبر فرود امد و مردم متفرق شدند در احتجاج
امام الخافقین ابو عبد الله الحسین بر معاویه علیه اللعنه و سرزنش
نمودن او بر قتل انانکه بقتل در اورده بودند از شیعه امیر
المومنین از صالح بن عقبه روایت کرده اند که وی گفت چون معاویه
حجر بن عدی و اصحاب او را از شیعه امیر المومنین بقتل در اورد
دران سال بقصد حج به بیت الله الحرام امد با امام ملاقات کرد و گفت
ای اباعبد الله هیچ بتو رسید که چکردم بحجر بن عدی و اصحاب
او و اشیاع او امام فرمود چه کردی با ایشان گفت کشتیم ایشانرا و
کفن کردیم ایشانرا و نماز کذاردیم بر ایشان و در مقابر دفن کردیم
امام خندید و فرمود قوم بر تو خصومت میکنند و میگویند که اگر
ما میکشتیم شیعه ترا کفن نخواستیم کرد و نماز نخواستیم کذارد
و در مقابر مسلمانان دفن نخواستیم کرد بمن رسیده است قبایح
احوال تو در حق شیعه ما و قیام بنقص ما و اعتراض تو بر بنی هاشم
بعیوب و چون این افعال کرده رجوع بنفس خود کن و سوال کن
از نفس خود با حق باتو است یا نه پس اگر نیابی نفس خود را
اعظم عیبا پس بغایت ناقص نظری در معرفت عیوب بدی معاویه
کمان بدی راز مکن و از کمان تیر بغیر غرض خود میندازی از جانب
ما تیر عداوت خود را از مکان قریب پس بتحقیق که تو فرمان بردی
در حق مردی که قدیم نیست اسلام او و حادث نیست نفاق
او و حال تو برین وجه است که من نظر کرده ام دران تو خواهی
بدان خواهی مدان

در احتجاج امام الثقلین ابو عبد الله الحسین در جواب
کتابتی که معاویه بامام نوشته بود امام چنین نوشت که اما بعد پس
بتحقیق که رسید بمن کتابت و انکه ذکر کرده است مرا از من اموری
که من از ان بخبر و بینیا نیم و گمان برده که من راغب بان امورم
و اند تو بخبر این متوقعم این سخن را نرسانیده اند بتو مگر مشاوران
بخیم که در تفریق جمعها کوشند من هرگز اراده نکرده ام حرب ترا و
خلاف تو در خاطر ندارم و بخدا سوگند که من از خدا اینم ترسانم در ترک
انچه گفتم و گمان نمیبرم که خدا اینم بترک ان از من راضی باشد ایا تو
کشنده حجر بن عدی نبودی برادر کنده و اصحاب صالحین و برادران
عابدان مطیعان او که منکر ظلم بودند و از بدعت و ضلالت مجتنب و
اختیار کرده بودند حکم کتاب و سنت پیغمبر خدا را و در کار خدا از ملامت
ملامت کنندگان اندیشه نداشتند پس کشتی ایشانرا بظلم و
عدوان بعد از انکه امان داده بودی ایشانرا و سوگندهای مغلظه
و مواثیق موکده ایشانرا ایمن کردانیده بودی انکه مواخذه
نکنی ایشانرا بانچه واقع شده بود در میان تو و میان ایشان
ایا تو نیستی قاتل عمرو بن الحمق صاحب پیغمبر خدا ان بنده صالح
که نحیف کردانیده بود او را عبادت خدا اینم و رنگ او زرد
و جسم او نحول یافته بود بعد از انکه ایمن کردانیده بودی
او را بعهود و مواثیق و وفا بان نکردی ایا نیستی تو که زیاد
بن سمیه را که مولود بر فراش عبد ثقیف است گمان بردی
که پسر پدر تو است او را مسلط کردانیدی بر عراق پس
او قطع کرد دستهای مسلمانان و پاهای ایشانرا و چشمهای

ایشان را از حلقه بیرون آورد و ایشان را طلب کرد ابوه رضیعه
خرما کویا بنشین تو ازین امت آیا نیستی تو صاحب خضر میان
که ابن سمیه در باره ایشان سخنان نوشت و تو امر کردی ابن
سمیه را که بکشد ایشان را که بر دین علی و بر رای او باشند
پس بکشت ایشان را و کفتی در میان آنچه کفتی که نظر کن از
برای اصلاح امت محمد صلعم و بپرهیز کن از شق عصای این امت و آنکه
باز کردانی ایشان را در فتنه بتحقیق که من نمیدانم فتنه بزرکتر
از ولایت تو برین امت و نمیدانم نظری از برای نفس خود و فرزند
خود و امت جد خود مرا فاضلتر از جهاد با تو پس اکر بکنیم آنرا پس
آن قربتی است از برای خدای تع و اکر ترک جهاد کنیم با تو استغفار
میکنم خدای تع را بر کناه خود و از حق تع میخواهم که توفیق
دهد مرا از برای ارشاد امور خود و کفتی در میان آنچه
کفتی که اکر منکر باشم ترا منکر باشی مرا و اکر کید کنم با تو کید
کنی با من همواره رای تو کید با صالحان بوده از آن وقت که
آفریده شد پس کید کن با من بآنچه خواهی پس بتحقیق
که امیدوارم که کید تو بهیچ کس اثر مضرت نرساند که
بنفس تو چه کید تو بسیار میکردانی دشمن ترا و هلاک میکردانی
مرا هم چنانکه بناحق کشتی اینجماعت را هم چنانکه ذکر کردم بعد
از آنکه صلح کرده بودی با ایشان و متوکد کردانیده بودی
بعهود و مواثیق و باعث بر قتل ایشان جز این نبود که ذکر
فضایل ما میکردند و تعظیم حقوق ما بجای می آوردند پس
بشارت باد ترا ای معاویه بقصاص از جانب حق تع و مستعد
باشی از برای حساب و بدانکه خدای تع

باشی از برای حساب و بدانکه خدای تع را کتابیست که هیچ صغیره
و کبیره نیست مکر که در آن شمرده شده و نیست خدای تع که فراموش کننده
باشد آنچه از بندکان در وجود می آید البته

در احتجاج امام الثقلین

ابو عبد الله الحسین بر امامت خود بمعاویه و غیر آن و ذکر طرفی از
مفاخرات خود از موسی بن عقبه مرویست که با معاویه کفتند
که مردمان نظر بجانب حسین بن علی دارند اکر امر کنی او را که بر منبر برآید
و خطبه بخواند چون او را لکنت لسانی هست حقیر خواهد شد و موجب
خفت او در نظر مردمان میشود معاویه با ایشان کفت ما این کمان
بر برادر او حسن بردیم چون بر منبر برامد موجب ازدیاد شان او
در نظر مردم کشت و ما منفضح شدیم در مردم او درین باب مبالغه
نمودند تا امام حسین را بآن مکلف داشتند امام بر منبر برامد و بعد
از حمد و ثنا و صلوات بر سید انبیا شنید که مردی میکوید چه
کسی است که خطبه میخواند امام فرمود ما حزب خدائیم که بر همه
اقربانیم و عترت پیغمبر خدائیم و اهلبیت طیبین ایم و یکی از ثقلینیم
که کردانیده است از پیغمبر خدا دوم کتاب الله که در وی تفصیل هر
چیز است و باطل را بآن راه نیست اعتماد بر ما است در تفسیر و
تاویل آن بلکه تتبع حقایق آن بما مرجوع و مفوض است پس
فرمان برداری کنید ما را بتحقیق که طاعت ما فرض عین است
در آیه کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُوا الْأَمْرِ
مِنْكُمْ یعنی فرمان برداری کنید خدا را و فرمان برداری کنید
پیغمبر خدا را و فرمان بری خداوند امر را از شما و بیم میکنم

شما را آنکه استماع وساوس شیطان کنید زیرا که او از برای
شما دشمن روشن است پس باشید همچه دوستان او که
میگفت از برای ایشان که هیچکس امروز غالب نخواهد شد
بر شما و من با شما خواهم بود وچون دید که دو گروه را که بیکدیگر
رسیدند بقفا میرفت ومیگفت من از شما بیزارم من از خدا
میترسم باز قبول نخواهد کرد از هیچ نفسی ایمان او را که نبوده
باشد ایمان آورده باشد از پیش ظهور عذاب یا کسب کرده باشد
در ایمان خود چیزی وعمل صالحی را معاویه گفت بس است ای ابا
عبد الله بتحقیق که رسانیدی آنچه میبایید رسانید

در احتجاج امام حسین

ابو عبد الله الحسین بر اهل کوفه لعنه الله علیهم در کربلا از مصعب
بن عبد الله مرویست که چون امام الثقلین ابو عبد الله الحسین
را در کربلا محصور ساختند و بر مرکب خود سوار شد و مردمان را
از سخن گفتن خاموش گردانید وبحمد وثنای حق تع اشتغال نمود
وبا اهل کوفه خطاب فرمود که هلاکت بر شما باد وناامیدی روزی
شما شود از برای چه بر ما جمع آمدید وهمچه سگان بانگ میزنید
وتیز و برنده گردانیده این شمشیرها که در دست ما بود از برای
هلاکت ما و بر افروخته اید بر ما آتشی را که بر افروخته بودیم ما
بر دشمنان خود و دشمنان شما پس مایل گردیده اید و مدد کار اعدای
ما و اعدای خود بی آنکه عدلی از ایشان بشما رسیده باشد و یا
از ایشان در امیدی افتاده باشید و بی گناهی که از جانب
شما در وجود آمده باشد پس وای بر شما بچه جهت مکروه شمردید

مارا وعداوت مارا اختیار کرده اید

مارا وعداوت مارا اختیار کرده اید و شما بودید که به بیعت
ما شتافتید و بر روی یکدیگر افتادید از غایت ازدحام به
شابه فراش که بر روی یکدیگر افتند وبعد از آن شکستید آن
عهد و میثاق را بسفاهت وضلالت و اختیار کردید متابعت
طاغوت این امت را و بقیه احزاب و نبذه کتاب و فرو نشانیده
چراغ سنت را وگردانیدگان قرآن بد و جزو بجزو در اعتقاد دارید
ومکبرا منکر بد ومخالفان امام زمانید اما پس شما امداد میکنید
این جماعت را و در عجز وضعف ما میکوشید الا لعنة الله علی
الظالمین بدانید و آگاه باشید که لعنت خدا بر طائفه
آنانکه عهد خود را شکستند وحق را گذاشته بباطل گرویدند
وفرمان بردارید ولد الزنا پسر ولد الزنا اختیار کردند و مرا مکلف
میدارید در اختیار هلاکت یا ذلت وکجا مقدور است که چنین
ذلتی اختیار کنم وخدا و رسول خدا ومومنان مخلص بان
رضا ندارند که اختیار اطاعت لئام بر مصارع کرام نمایند ومن
با شما در مقام محاربه ام با قلت یاور و مددکار وکثرت اسباب
شما آورده اند که چون اصحاب واقارب امام شهادت یافتند واو
فرد و وحید بماند و بغیر امام زین العابدین و برادر شیرخواره او
عبد الله کسی نماند امام حسین بر در خیمه آمد و فرمود عبد الله را
از برای من بیاورید تا او را وداع کنم عبد الله را نزد امام آوردند
واو را در کنار گرفت وبوسه بر روی او میداد ومیگفت ای
پسر من وای بدین قوم در وقتی که خصم ایشان محمد رسول الله
وعلی ولی الله باشد درین اثنا تیری از لشکر مخالف آمد و بر ...

عبدالله نشست در حال شهادت یافت امام حسین استرجاع نموده
از اسب فرود امد و از شمشیر کوفی کند و عبدالله را دفن کرده
و بر مرکب سوار شد و بیت چند در مفاخر و مناقب خود و اباء
کرام خود خواند که ترجمه ان طولی دارد

در احتجاج فاطمه صغری بر اهل

کوفه از زید بن موسی بن جعفر روایت کرده اند و او از اباء کرام
خود روایت کرده که فاطمه صغری را از کربلا بکوفه اوردند خطبه خواند
و بعد از ان حمد و ثنای حق تع فرمود ای اهل کوفه مکر و غدر میکنید خدا تع
ما اهل بیت نبوت را بشما و امتحان میکند شما را بما و ما در امتحان خدا
بصدق و راستیم و شما بدروغ و خیانت کردانید او مستعلم خود را
بنزد ما و ما را محل دین و شریعت خود ساخته مکرم کردانید ما را بکرامت
خود و فضیلت داد ما را بواسطه پیغمبر خود بر بسیاری از مخلوقات
بفضل هادی پس تکذیب کردید شما ما را و کفران نعمت ما کردید
قتال با ما حلال دانستید و اموال ما را بغارت بردید که کویا ما اولاد
ترک یا دیلیم کشتید جد ما را دیروز و از شمشیر شما امروز خون اهل
بیت ما متقاطر است بواسطه کینه و حسد قدیمی که شما را با ما
است پس روشن شد چشمهای شما و فرح یافت دلهای شما بایی
جرات که با خدا کردید و مکری که با او نمودید و خدا بهترین مکر کنند
کانست پس فرحناک مشوید بانچه کردید با خونهای ما و انچه
یافتید از اموال ما پس بتحقیق که انچه بما رسید از مصایب جلیله
و رزایا عظیمه در کتاب خدا بود پیش از انکه ان مصایب را بیافریند
بدرستیکه این بر خدا تع اسانست تا غمناک نشوید از انچه از
شما فوت کشته باشد و فرحناک

شما فوت کشته باشد و فرحناک نشوید بانچه که بشما رسیده
باشد و وقت عذاب خدا هر متکبر فخر کننده را پس منتظر
لعنت و عذاب باشید که لعنت خدا بر ظالمانست ابا شما افتخار
میکنید بقول قومی که پاکیزه کردانیده است ایشان را خدا تع پاکیزه
کردانیدنی ابا شما حسد میبرید بر ما بر انچه تفضیل کرده است خدا
بما انفضل خداست بهر که میخواهد میدهد و انکس که خدا او را
نصیبی از نور و روشنی نداد پس او را هیچ نوری نیست راوی
میکوید در این محل اواز کریه مردمان بلند شد و فریاد بر اوردند
که انقدر سخن بس است که فرمودی ای دختر طیبین بتحقیق که
بسوختی دلهای ما را باتش حزن و اندوه که در سینه ما افروختی
پس خواموش شد صلوات الله علیها و ابائها

در احتجاج زینب

دختر امیر المومنین در خطبه که انشا فرموده بود در شام
اند و نزد حضور اهل کوفه ان علم بن بشیر الاسدی روایت
کرده اند که چون امام المتقین علی بن الحسین زین العابدین
بکربلا امد با زنان اهلبیت و انحضرت مریض بود و زنان کوفه
کریبانهای جان چاک کرده بودند به میکردند و مردان و زنان انشا
کریه و افغان میکردند امام امام با وان ضعیف و نحیف میکفت
این جماعت کریه از برای ما میکنند ایا که کشت ما را غیر شما
زینب بنت امیر المومنین اشارت فرمود بخواموشی مردمان
پس مردمان خواموش و مستمع کشتند پس زینب بعد
از حمد و صلوة فرمود ای اهل غدر و مکر در کریه و زاری شما

چیزی نیست بدانچه از پیش فرستاده دستهای شما او موجب غضب
خداست بر شما و همیشه شما در عذاب خدا خواهید بود اما بر خود
بگریید زیرا که شما بگریه سزاوارید و بجا آورده کار خود مبتلا شدید
بعیب آرزوهای خود گرفتارید آرزوی که نتیجه آن
قتل فرزند پیغمبر خدا باشد و سید جوانان بهشت بلا و زرو
وبال که شما را در روز قیامت حاصل شد بدانچه شما از
پیش فرستادید از برای نفس خود تا ابدی است در سعی
شما و هلاکت در دست شما و خسران و زیان کار دیت
در ضعف شما و باز گشتید بغضب خدا و بخواری و مسکینی
که یهود و نصاری بان رسیدند هیچ میدانید که چه جگر گوشه
را هلاک کردید و چه عهد برا شکستید و چه حرمتی را خواری
رسانید و چه خونیست که بظلم و ستم ریختید نزدیک است
که آسمانها شکافته شود از هیبت آن و زمین پاره پاره شود
از غم و اندوه این و کوهها ریخته شود از الم غصه این و
خدا از برای ما و شما هر اینه بر مرصاد است و در این حال نوحه
و زاری بسیار کرد امام زین العابدین فرمود ای عمه خاموش
شو که موجب شماتت اعدا است و تو میدانی که بگریه و زاری با
باز نمیگردد آنچه زمانه او را هلاک کرده اند پس آنحضرت را
خاموش گشت و فرمود تا خیمه زدند و مخدرات عصمت را
بخیمه فرستاد و از برای تسکین اندوه ایشان با ملازمان بخیمه
در آمد

در احتجاج نور العارفین علی بن الحسین بر اهل کوفه

چون از خیمه بیرون

فرمود

چون از خیمه بیرون فرمود اشاره کرد با هل کوفه که خاموش
شدند و حمد و ثناء حق تعالی بجا آورد و صلوات بر پیغمبر خدا فرستاد
و فرمود ای مردمان آنکه میشناسد مرا خود میشناسد و آنکه نمی
شناسد من علی پسر حسینم که مذبوح بر کنار شط فرات من
پسر آنکسم که هتک حرمت او کردید و خون او را بنا حق ریختید
و مال او را بغارت بردید و زنان و فرزندان ایشان را اسیر
کردید ای مردمان شما کتابات نوشتید و پدر مرا طلب کردید
و اظهار عهد و میثاق با او کردید تا او را کشتید و هتک حرمت
اشاره کردید آیا شما از امت جد من نبودید از این سخن
گریه و زاری بسیار در میان مردمان بلند شد آنگاه
امام زین العابدین فرمود رحمت کناد خدا آنچه مرا که نصیحت
مرا بشنود پس بحقیقت که ما را به پیغمبر خدا اقتدا و متابعت
نکوست پس همه باتفاق آواز برآوردند که ای پسر رسول
خدا میشنویم و اطاعت میکنیم و نگاه میداریم و صیت ترا پس
ما را با مر خود سرافراز کن بحقیقت که ما دشمنیم آنکس را که
با تو دشمنست و دوستیم آنکس را که با تو دوستست و
جهتانست تا انتقام بکشیم از آن کسان که ظلم کردند شما را امام
زین العابدین فرمود هیهات هیهات ای گروه غدار مکار نفس
شما حاصل در میان شما و اراده و آرزوی شما میخواستید
که با من آنکنید که با پدر من کردید هنوز جراحت پدر من را ی
بهبودی نیافته است و اهلبیتش را بجانم و الم با منزل من
خواه ما از شما آنست که هم چنان که از برای ما نبستید از برای

دشمنان ما نباشید انگاه واقعه امام حسین را ذکر کرد و جانم بسیار
بسیار داشت والله درون ضیمه فرموده

در احتجاج سید الثقلین

علی زین العابدین در شام بر بعضی اهالی انجا در وقتیکه
بر یزید در امدند از دیلم بن عمرو مرویست که گفت در شام
بودم وقتی که سبایا ال محمد را بنزد یزید در اوردند و ایشانرا
بر در مسجد بداشتند انجاکه معهود که سبایای ترک و روم انجا
نگاه دارند و علی بن الحسین در میان ایشان بود پیرمردی
از اهل شام امد و بایشان گفت الحمد لله که کشته شدید و هلاک
گشتید و شاخ فتنه شکسته شد و در نا سزا گفتن ایشان
هیچ تقصیری نکرد و چون سخن او تمام شد علی زین العابدین
فرمود سخنان گفتی و ما خاموش بودیم تا سخنان خود باتمام رسید
وانچه در دل داشتی از عداوت و بغض بظهور رسید اکنون
خاموش باش تا ما نیز انچه دانیم بگوئیم پیره مرد گفت بگوی
تا بشنویم امام فرمود ایا نخوانده کتاب خدا اینرا گفت بلی خوانده ام
امام فرمود ایا این ایت خوانده که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً
اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی یعنی بگو ای محمد که نمیخواهم از شما هیچ
مزدی در ادای رسالت مگر محبت و مودت خویشان نزدیک
من مرد گفت بلی خوانده ام امام فرمود ما ان خویشان نزدیکیم
هیچ یافته از برای ما در سوره بنی اسرائیل حقی که مخصوص
ما باشد و مسلمانان با ما شریک نباشند گفت نه امام فرمود
ایا این ایت نخوانده وَآتِ ذَی القُربی حَقَّهُ یعنی بده ای

محمد خویشان خود را حق ایشان

محمد خویشان خود را حق ایشان گفت بلی امام فرمود ما ان خویشانیم
که مامور است بعطای حق ما انکه بدهد حق ما را مرد شامی گفت
بتحقیق شما ایشانید امام فرمود ایا هیچ خوانده این ایت را
که وَاعلَمُوا اَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَاَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِی القُربی یعنی و بدانید انکه انچه غنیمت کرده اید شما
پس بتحقیق که مر خدا راست پنج یک ان و مر رسول خدا راست
و مر خویشاوند او را مرد شامی گفت بلی ~~امام فرمود~~ ماییم ان
ذوی القربی هیچ خوانده در سوره احزاب حقی که مخصوص
ما باشد گفتا نه امام فرمود ایا هیچ خوانده این ایت را که اِنَّما
یُرِیدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم
تَطهِیراً یعنی نمیخواهد خدا اینع مگر انکه ببرد از شما پلیدی
رای اهل بیت و پاکیزه گرداند شما را پاکیزه گردانیدنی امام
فرمود ما ان اهل بیتیم مرد شامی دست بجانب اسمان برافراشت
و گفت توبه کردم و بازگشتم بسوی خدا و بازگشتم از عداوت ال
محمد ص و از کشتن اهل بیت محمد قران خوانده ام روزگاری هرگز
باین اطلاع نیافتم تا امروز

در احتجاج زینب بنت علی بن ابی

طالب در وقتیکه یزید چوبی در دست داشت و بدندانها
پیش سید الشهدا میزد دو شیخ صدوق از مشایخ بنی
هاشم و غیر ان از مردمان نقل میکنند که گفتند که چون امام
زین العابدین را با اهلبیت در اوردند بر یزید سر مبارک
امام حسین ع را بنزد ان ملعون اورده بودند و در برابر او

برطشتی زاده بودند وچوبی بر دست انکلب بود و بودندانها

پیش امام حسین میزد ومیکفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا

یعنی کاشکی صنادید وبزرکان ما که در بدر کشته شدند اینجا

حاضر بودندی تا مشاهده کردندی انتقام کشیدن ما را از ایشان

پس برخاست دختر امیر المومنین و بعد از حمد و صلوات فرمود

راست کفتند حق تعالی انجا که فرمود ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ

الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يستهزءون

یعنی پس بود عاقبت انکسان که بد کردند همینه بلی بود از

برای انکه ایشان تکذیب کردند خدا تعالی را و بودند که همواره

با ایات خدا استهزا میکردند این کمان برده تو ای یزید که اکر

اطراف زمین را بر ما تنک کردانی صاحب قدرت باشی بر ما

و ما را از خدا خوار کردانی بر سبیل دباشد و تو کرامت و منزلت

واین موجب عظیم خطر وجلالت قدر تست ایا تو فراموش کرده

قول حق تعالی را انجا که فرمود وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا

نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی ومپندارند

انانکه کافر شدند انکه مهلتی که میدهیم با ایشان بهتر است

از برای ایشان بتحقیق که ما مهلت میدهیم ایشان را مکر برای

انکه زیاده کردانند کناهها و مر ایشان راست عذاب خوار کننده

ایا انعدل است با ایمان ای پسر ازاد کردهای ما انکه کنیزان خود را

در پس پرده میداری ودختران پیغمبر خدا را اسیر کرده و برده

از نزدی ایشان بر میداری و باعدا سپرده که از شهری بشهری

میبرند و در کوچه و محلات میکردانند و از در و دیوار

با ایشان میکرند و شریف و وضیع

با ایشان میکرند و شریف و وضیع بر ایشان بر میکذرند و هیچ

یک از مردمان محرم و خویشان مشفق با ایشان نباشند سبب

این عناد با خدا و جحود پیغمبر پیغمبر خدا و انکار دین و شریعت

نیست اما عجبی فعل از تو بدیع وچنین عمل از تو عجیب نیست

ثنایای ابا عبد الله که بوسه کاه سید المرسلین است چوب بر

ان میزنی و بر قتل او فرح و شادی میکنی و ریختن خون سید

جوانان بهشت و پسران عبد المطلب و پسر برادر پیغمبر خدا را

بخت و سعادت خود دانسته و اقوام و اقربای خود را که در بدر

کشته شدند در کفر و عناد از برای مشاهده فرح برین حال

میخوانی وابو جهل را انتقام روز بدر میدانی و باین حال خود

را مسلمان خیال میکنی ازین عجیبتر چه تواند بود بار خدایا انتقام

ما را از ظالمان ما بکش ان ستمکاران که خون ما بنا حق ریختند و

حق ما را بباطل کرفتند و هتک حرمت کردند ای یزید هرکز خناک

مباش بقتل ابو عبد الله الحسین که اکر خبر یابی از فرح و شادی

که او راست خود را از حسد هلاک کردانی چه حق تعالی میفرماید که

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ یعنی

ومپندار انانرا که کشته شده اند در راه خدا انکه ایشان

مردکانند بلکه ایشان زندکانند نزد پروردکار خود اند

روزی داده میشوند در حالیکه فرحناک اند بانچه داده است

ایشانرا خدا تعالی از فضل خود و بسست ترا انکه خدا حاکم باشد

وباشد خدا خصم و جبرئیل ظهیر و معاون ما و بحق خدا که شرف

کرده‌اند ما را بوحی و کتاب و نبوت که در نخواهند یافت منزلت ما را
و نخواهند رسید مرتبه ما را و صیت کمال و بزرگی ما را
محو نتوانند کرد و سپاس خداوندی را که حکم کرد از برای دوستان
خود بسعادت و ختم کرد از برای دوستان خود بسعادت
اصفیاء خود ببلوغ ارادت باز کرد ایشان را برحمت در بهشت
و وزر او رد ایشان را در قباب رضوان و مغفرت یزید آن
سخنان آشفتگی تمام یافت و گفت تا ایشان را از مجلس بیرون
بردند و از غرایب کفر وارداتی کلاب آنکه فاطمه دختر امام
المتقین اباعبدالله بغایت جمیل و نیکو روی بود در میان
زنان نشسته و این سگان چندان پوشیدنی با ایشان نگذاشته
بودند که همگی خود را از نامحرم توانند پوشید یکی از شامیان
را نظر بر فاطمه افتاده بود برخواست و گفت ای امیر المومنین
این معاویه را یعنی فاطمه بنت حسین را بمن ده فاطمه روی
خود را بجامه خود بپوشانید زینب با شامی گفت خاموش
باش ای عدوی خدا کرا حد این سخن باشد یزید پلید گفت
امروز اختیار با من است او را بهر کس خواهم دهم زینب
فرمود که حاشا چنین نتوانی کرد و نه این رسد مگر که از دین
بیرون شدی زینب فرمود دین و ملت در خانه ما نازلست و
دین و ملت از ماست و دیگران جهالت و راه نمای ما گمراهی
هست شده اند یزید ملعون با زینب گفت دروغ گفتی ای دشمن
خدا زینب فرمود ستمکاری میکنی و خاموش گشت

در احتجاج امام المتقین
علی بن الحسین زین العابدین

علی بن الحسین زین العابدین بر یزید بن معاویه علیهما اللعنة
والعذاب الشدید چون در احتجاج و مروی است که از روایات ثقات
عدول آنکه چون در آمد امام زین العابدین بر یزید در
در میان اسیران از اولاد اباعبدالله الحسین در وقتیکه اهالی
شام نیز در او حاضر بودند گفت ای علی حمد و سپاس خداوندی را
که بکشت پدر تو را امام فرمود پدر مرا مردمان کشتند لعنت
خدا بر کشندهٔ پدرم باد پس یزید گفت ای علی بر منبر برآی و اعلام
کن مردم را از حال فتنه و از آنچه روی کرد خدا امیر المومنین را
از ظفر امام عم بر منبر بر آمد بعد از حمد و صلوة فرمود ای مردمان
من پسر محمدم من پسر آنکسیم که بالا رفت و بالاتر رفت و از سدرة
المنتهی بگذشت و بقرب حق تعالی بمقام قاب قوسین او ادنی
رسید پس فریاد از اهل شام بر آمد بمرتبه که یزید ملعون ترسید
که مردم از او روی گردان شوند موذن را گفت بانگ نماز بگوید
چون موذن شروع در اذان نمود امام بر بالای منبر نشست چون
موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله امام گریه بسیار کرد
و گفت ای یزید این جای پدر منست یا پدر تو گفت پدر تو از
منبر فرود آی امام از منبر فرود آمد و بجانب درگاه مسجد متوجه
شد در بین اثنا منهال صاحب پیغمبر ص ملاقات کرد و گفت چون گذرانیدی
ای پسر رسول خدا امام فرمود چنان میگذرانم که بنی اسرائیل
در میان فرعونیان میکشتند پسران ایشان را و زنده میگذاشتند
زنان ایشان را و در بین امتحان بزرگ است از جانب یزد و دیگر چون
یزید عزم رضای امام را عزم خود طلب نمود و گفت ای علی

کشتی بکیر با خالد بسر من امام فرمود از کشتی کرفتن حاصلی نیست
کار دی بدست من ده و کاردی بدست او تا هر که قوی تر باشد
ضعیفتر را بکشد یزید امام را در کنار کرفت و کفت لا تلد
الحیة الا الحیة اشهد انك ابن علی بن ابیطالب یعنی مار نزاید
مکر مار را کواهی میدهم که تو پسر علی بن ابیطالبی امام فرمود ای
یزید بمن رسیده است که تو اراده قتل من داری اکر چنین باشد
بعضی اسنان را باین زنان بنی هاشم رفیق کردان تا ایشانرا بحرم
پیغمبر خدا رسانند یزید کفت تو خواهی بود که ایشانرا بحرم
پیغمبر خدا خواهی رسانید لعنت خدا بر ابن مرجانه باد من امر
نکرده بودم که بقتل او رفذید رفو را و اکر من متولی انقتال میبودم
ان بقتل غیاو ... انکاه رعایت ایشان بر وجه لایق کرد و ایشانرا
متوجه مدینه مشرفه کردانید

در احتجاج نور العارفین علی بن الحسین در
اشیاء مختلفه از علوم دین اورده اند که مردی از بصره کفت
ای علی بن الحسین بتحقیق که علی بن ابیطالب بسیاری از مومنان را کشت
چشمهای امام ازین سخن پر اشك شده بدست مبارك از اشکها را
از چشم کرفت و بر زمین ریخت و فرمود که ضایع است بخدا سوکند
که نکشت علی بن ابیطالب هیچ مومنیرا و نه هیچ مسلمانیرا و
مسلمان نبودند انانکه با او قتال کردند لیکن ایشان اظهار اسلام
میکردند و کفر خود را می پوشانیدند و چون مدد کاری یافتند کفر
خود اظهار کردند مردی از اهل کوفه کفت ای علی بن الحسین
بتحقیق که جد تو همیشه میکفت که برادران ما بغی کردند بر ما
امام فرمود ایا نخوانده کتاب

امام فرموده ایا نخوانده کتاب خدا را اخا که فرمود و الی عاد اخاهم
هودا عاد یان برادر هود کفت با انکه کافر بود ند و با سنانی
که از پیش کذشت مرویست که علی بن الحسین همواره ذکر میفرمود
انانرا که حق تعالی مسخ ایشانرا بصورت بوزینه کرد از بنی اسرائیل
و قصه ایشانرا ذکر میکرد و میفرمود که خدا تعالی این قوم را از
بجهت مسخ کرد که ایشان صید ماهی کردند بر کنار دریا پس
چکونه یابی حال کسی که بقتل اورد اولاد رسول خدا و هتك
حرمت ایشان نماید حق تعالی اکرچه مسخ نکرد ایشانرا در دنیا
پس بتحقیق که عذابی اماده شده از برای ایشان در اخرت
که اضعاف عذاب مسخ است بعضی کفتند ای پسر رسول خدا
بتحقیق که ما شنیدیم این سخن را از تو و دیکران کردیم بعضی
نواصب کفتند اکر قتل حسین باطل بودی معصیتان بزرکتر
میبود از صید ماهی در روز شنبه ایا غضب میکرد خدا
تعالی بر قاتل او هم چنانکه غضب کرد بر صید کنندکان ماهی
امام فرمود با ان ناصبیان بکوی پس اکر معاصی ابلیس بزرکتر
از معاصی انکسان بودی که کافر شده اند باغوای او
بایستی که هلاك کرداندی حق تعالی ابلیس را هم چنانکه هلاك
کردانید قوم نوح و قوم هود را و حال انکه هلاك نکردانید
ابلیس را و اولی بود بهلاکت هلاك شدن ابدا و اکاه باشید که
خدا تعالی حکیم است در تدبیر خود هلاك میکرداند انرا که حکمت
در هلاکت اوست و ابقا میکند انرا که حکمت در بقاء اوست
هم چنین حال صید کنندکان ماهی در روز شنبه و حال قاتلان

حیف خدا میکند با ایشان آنچه میداند که اولی بحکمت است امام
چون این سخن فرمود گفتند بعضی که در مجلس او بودند که ای
پسر رسول خدا چگونه خدا منع سرزنش میکند این فرزندان را
بقبایح اعمال پدران و حال آنکه میفرماید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
وِزْرَ أُخْرَىٰ یعنی مواخذه کرده نمیشود شخصی بگناه شخص دیگر
امام فرمود بتحقیق که نازل شده است قران بزبان عرب پس
او خطاب میکند در قران اهل لسان را بلغت ایشان مثلا میگویند
تمیمی را که غارت کردند قوم او در شهر فلان و کشتند مردم آنجا را
که غارت کردید شما شهر فلان را و کشتید مردم آنجا را که غارت
کردید فلان و فلان را و میگوید عرب ما غارت کردیم فلان را و اسیر
کردیم فلان را و میخواهند آنکه ایشان مباشر این امر بوده اند
بلکه غرض آنکه سرزنش اسلاف ایشانست زیرا که این لغتی
است که نازل شده است بان لغت قران و اگر این اخلاف راضی
بوده باشند بافعال اسلاف خود جایز باشد آنکه گفته شود
که ایشان کرده اند این افعال را بدان جهت که راضی بوده اند
بقبایح اعمال ایشان و از ابی حمزه ثمالی روایت کرده اند که گفت
روزی یکی از قضاة کوفه بنزد علی بن الحسین امد و گفت جان
من فدای تو باد خبر ده مرا از قول حق تع وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ
الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ
وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی و کردانیدیم ما در میان ایشان و در
میان قریها دیده شود قریه دیگر و اندازه کرده ایم ما در ان
قریها متصل یکدیگر که در هریک از ان قریها در ان سیر شمارا
که با طاداز قریه بیرون ابین

که با طاداز قریه بیرون ابید و شبانگاه بقریه باز کردید گفتم
باشما که سیر کنید درین قریه شبها و روزها در حالتی که ایمن
باشید و هیچ خوفی نباشد شمارا امام فرمود چه میگویند مردمان
از پیش شما از اهل عراق درین ایت گفت میگویند مراد ازان
مکه است امام فرمود هیچ دیده جایی که دزدی در انجا بیشتر باشد
ازانکه گفت پس مراد ازان چیست امام فرمود مراد مردمانند قاضی
گفت این سخن هیچ مانندی در کتاب خدا دارد امام فرمود بلی و این
ایت خوانده وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا
وَرُسُلِهِ یعنی بسیار قریه که نافرمانی کردند امر پروردگار خود را
و پیغمبران او را و این ایت بخواند وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ
لَمَّا ظَلَمُوا یعنی این قریها را هلاک کردیم بسبب ظلمی که کردند
و این ایت بخواند وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ
الَّتِي أَقْبَلْنَا یعنی در سوال کنند قریه را که ما در ان بودیم
و کاروانی را که امدیم ما در ان ایا سوال از قریه میکنند یا از مردمان
و یا از کاروان یا از مردمان قاضی گفت جانم فدای تو باد این مردمان
چه کسانند امام فرمود این مردمان ماییم و مراد از امنیت امنیت
است از میل بباطل **فی ذم حسن بصری** روایت کرده اند
که روزی امام زین العابدین بر حسن بصری گذشت و او بموعظه
مشغول بود در انجا لحظه توقف فرمود انگاه گفت ساعتی خاموش
باش تا از تو سوالی کنم پس حسن خاموش گشت امام فرمود
ایا راضی هستی بر این حال که تراست در میان تو و حق تع
اگر مرگ بزودی نازل گردد بتو امروز گفت نه امام فرمود ایا

نفس خود را هیچ وعظ و نصیحتی میکنی که از این حال با مرضی
انتقال نماید بحالی که مرضی باشد راوی میگوید که وی سر
در پیش افکند ساعتی و بعد از ان گفت نصیحتی میکنم اما
نه از روی حقیقت امام فرمود ایا امید میداری پیغمبری را
غیر محمد صلعم که ترا با و سابقه باشد گفت نه امام فرمود ایا
هیچ دیده کسی را که اندک عقلی باشد او را انکه راضی شود
از برای نفس خود بانچه تو راضی شده از برای نفس خود
راوی میگوید که چون امام از او جدا شد حسن پرسید که
این چه کس است باوی گفتند علی بن الحسین ع است حسن گفت
ایشان بیت علم و حکم اند بعد از ان جرات نکرد و دیگر باره بعو عظه
مشغول نشده اورده اند که عباد بصری در طریق مکه ملاقات
نمود با امام زین العابدین در اثناء صحبت گفت ای علی بن الحسین
بگذاشتی جهاد و صعوبت ان را و بعبادت حج مشغول گشتی بجهة
اسانی و حق تع میفرماید إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ یعنی بتحقیق که خدا خریده است
از مؤمنان نفسها و مالهای ایشان بانکه ایشان را جنت
باشد مقاتله کنند در راه خدا پس بکشند ایشان کافران
را و کشته شوند در راه خدا امام فرمود هرگاه که بیابیم
چنان کسان که باین صفات باشند در ان وقت جهاد فاضلتر است
از حج **في ذم الغيبة** عبد الله بن سنان از امام همام ابا
عبد الله روایت میکند که مردی با امام گفت که فلان نسبت
میکند ترا بانکه ضال و مبتدعی امام

میکند ترا بانکه ضال و مبتدعی امام فرمود تو رعایت نکردی حق مجالست ایشان را
حق ما را بدانجهة که رسانیدی بما از برادر من انچیزی که
بهر که شنیدانستم انرا بتحقیق که مرگ بهمه ما خواهد رسید
و محشور خواهیم گشت و در قیامت حاضر میشویم و خدا ایتع در
ما حاکم خواهد بود باید که از غیبت اجتناب کنید پس به
تحقیق که غیبت ادام کلاب دوزخ است و باید انکه اتانکه بروی
عیوب مردم بیشتر میکنند گواهی میدهد بر وی این اکثار بر انکه
او طلب میکند عیبهای او را ابقدر انچه او راست از عیوب مختلفه
فی التکلم والسکوت اورده اند که شخصی سوال کرد از امام
زین العابدین که سخن گفتن فاضلتر است یا خاموشی امام ع
فرمود که هر یکرا افاتست پس هرگاه سالم باشید از افات پس
کلام فاضلتر از سکوتست زیرا که حق تع انبیا و اوصیا را بعث
نکرد مگر از برای سخن گفتن از برای سخن گفتن از برای انکه
استحقاق بهشت حاصل نمیشود بخاموشی و مستوجب ولایت
حق تع نمیشوند بخاموشی و نجات از سخط خدا ایتع حاصل نیست
بخاموشی بلکه همه سعادات حاصل بسخن گفتن است بیضد
نزاع در باب امامت محمد حنفیه از امام همام ابو جعفر محمد بن علی
الباقر منقولست که چون امام الحرمین ابو عبد الله الحسین ع
شهادت یافت محمد بن حنفیه شخصی بنزد امام زین العابدین
فرستاد که امامت بمن اولی است از این بان کذا که من عم تو ام
و صفو ید رتو ام منازعت در این امر با من منمای و مخالفت
با من بظهور مرسان امام زین العابدین فرمود ایعم ... من

حق مجالست ایشان را از انجهت که نقل کرده ای حکایت او را بنزد ما رعایت ... صح صح صح صح

از خدا اندیشه کن و طلب مکن چیزی را که ترا در آن حقی نیست ای
عم من بتحقیق که پدر من وصیت کرد بمن پیش از آنکه توجه فرماید
بعراق و عهد امامت از برای من مقرر داشت و قبل از آنکه شهادت
یابد بیک ساعت آن عهد را موکل ساخت و اینک سلاح رسول
خدا بنزد من است پس متعرض امامت مشو که من میترسم
بر تو نقصانی در عمر تو و تفرق احوال تو را بتحقیق که حق سبحانه
و تعالی نکرده است امامت را مگر در عقب حسین علیه السلام اگر خواهی
که بنزد تو معلوم و محقق شود بیا تا باتفاق بنزد حجر الاسود
رویم و از وی سوال کنیم تا این حقیقت بر تو روشن کند پس
باتفاق متوجه حجر الاسود شدند امام زین العابدین فرمود
ای عم من دعا کن تا حجر الاسود ترا آگاهی دهد از حال امامت محمد
حنفیه دعا کرد و مستجاب نشد امام فرمود اگر تو وصی پیغمبر خدا
میبودی دعای تو مستجاب میشد محمد گفت ای پسر برادر من
تو دعا کن و طلب نمای آنچه میخواهی امام فرمود بحق خداوندی
که کرده است با تو میثاق پیغمبران و میثاق اوصیا آنکه
خبر دهی مرا بزبان عربی روشن آنکه وصیت امامت بعد
از حسین بن علی از برای کیست پس در حجر جنبشی آمد بمرتبه
که نزدیک بود که از جای خود بیرون رود و بزبان فصیح گفت
وصایت و امامت بعد از حسین بن علی از برای علی بن الحسین
پسر فاطمه دختر پیغمبر خدا است محمد چون این سخن بشنید
از آن مدعی بازگشت و امامت را بعلی بن الحسین بازگذاشت

در بیان اجابت دعاء حضرت امام همام و نزول باران

و از ثابت بن البنانی مرویست که

و از ثابت بن البنانی مرویست که گفت من با جماعتی از عباد بصره
مانند ایوب سختیانی و صالح بن مری و عتبه غلام و حبیب
فارسی و مالک دینار بمکه معظمه رفتیم از برای حج بیت الله باتفاق
در آن سال باران نیامده بود و تنگی آبی واقع بود و مردم از عطش
بفریاد آمده بودند اهل مکه و حجاج از ما درخواه کردند تا از برای ایشان
دعا کنیم و باران طلب نمائیم ما در کعبه در آمدیم و طواف بیت الله
بجای آوردیم و بخضوع و خشوع تمام از خدا ابتغاء باران طلب کردیم
باجابت مقرون نگشت دیدیم که جوانی از در مسجد در آمد و با او
محزون بود خانه طواف کرد و بعد از آن روی بما آورد و فرمود
ای مالک دینار و ای ثابت بن البنانی و ای صالح مری و ای عتبه
غلام و ای حبیب فارسی و ای سعید و ای عمرو و ای صالح اعمی و
ای رابعه و ای سعدانه و ای جعفر بن سلیمان ما گفتیم لبیک و سعدیک
ای جوان گفت آیا در میان شما مردی هست که دوست دارد او را
خداوند رحمن گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر اوست اجابت آن
جوان گفت دور روید از خانه کعبه بتحقیق که اگر در میان
شما کسی میبود که دوست دارد او را خداوند رحمن هر اینه اجابت
میکرد او را **فی بیان اجابة الدعا بمحبة للداعی و علامة
محبته تعالی لعبده بالاتباع والرغبة** بعد از آن نزدیک
خانه آمد و روی بر زمین نهاد و میشنیدیم که میفرمود در
سجود خود ای سید من بحق محبتی که تو را با منست آنکه باران دهی
این جماعت و این سخن تمام نکرده بود که ابر از هر طرف برخواست
و باران عظیم در گرفت گفتم ای جوان چون دانستی که تو را دوست

میدارد فرمود اگر مرا دوست نمیداری نفی مرا با این بلیات مبتلا
نکردانیدی این بگفت و از مسجد بیرون رفت از اهل مکه
پرسیدیم که این جوان که بود گفتند علی بن ابیطالب و از امام
همام جعفر بن محمد روایت کرده اند که وی از پدر خود روایت
کرد و آنحضرت از جد خود علی بن الحسین که فرمود ما ائمه مسلمانانیم
و حجت خدا بر عالمیانیم و سید مومنانیم و سید متقیانیم و
قاید غر محجلانیم ما امانان اهل زمینیم همچنانکه ستارگان امانان
اهل آسمانند و ما آنانیم که بما نگاه میدارد خدا آسمانرا آنکه بر
روی زمین نیفتند مگر باذن او و بما نگاه میدارد اهل زمین را و
خالی نخواهد بود روی زمین از ما تا زمانیکه قیام قیامت گردد
واگرنه ما میبودیم هیچ کس عبادت حق تع بجای نمی آورد **فی بیان**
اولوالامر و ائمه هدی صلوات الله علیهم و ابوحمزه ثمالی
روایت میکند از ابوخالد کابلی که گفت روزی بخدمت امام المتقین
علی بن الحسین آمدم و گفتم ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از آنان
که فرض کرده است خدا تع طاعت و مودت ایشانرا و واجب
کردانیده است بر بندگان خود آنکه متابعت ایشان نمایند بعد
از پیغمبر خود امام فرمود ای کنکر بتحقیق که اولوالامری که
فرض کردانیده است خدا تع طاعت ایشانرا امیرالمومنین است
و بعد از آن حسن و حسین پسران علی بن ابیطالب و بعد از
ایشان منتهی شده است امر بمن و خاموش گشت گفتم ای
سید من روایت کرده اند از امیرالمومنین که خالی نخواهد
بود روی زمین از حجت خدا بر بندگان پس حجت و امام بعد
از تو که خواهد بود فرمود

از تو که خواهد بود امام فرمود پسر من خواهد بود محمد و نام او در
توریة باقر است یعنی شکافنده میشکافد علم را شکافتنی او
حجت و امام است بعد از من و از محمد پسر او است جعفر و اسم او
نزد اهل آسمان صادق است گفتم ای سید من چگونه اسم او صادق است
و همه شما صادقید امام فرمود که پدرم روایت کرده از پدرش
آنکه پیغمبر خدا فرمود هرگاه که متولد شود پسر من جعفر بن
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب او را صادق نام
کنید پس بدرستیکه پنجم فرزندان او کسیستکه نام او جعفر
است دعوی امامت کند بدروغ او بنزد خدای تع کذابست و
افترا میکند بر خدا تع و مدعیست چیزیرا که اهل آن نیست و
مخالف پدر و حاسد است بر برادر خود این آنکسی است که کشف
ستر خدا تع میکند نزد غیبت ولی الله بعد از آن بگریست علی
بن الحسین و گریه بسیار کرد و فرمود گویا میبینم جعفر کذاب را
که برانداشته است طاغی زمان خود را بر تفتیش امر ولی الله و
غایب در حفظ خدا تع تا ظفر یابد بوده از جهت طمع در میراث
پدر او تا فراگیرد آنرا بغیر حق ابوخالد گفت البته چنین خواهد
بود امام فرمود [illegible] مکتوبست بنزد ما در صحیفه که مذکور است
در آن محنتهایی که بر ما جاری است بعد از رسول خدا و ائمه
که بعد از او است **فی فضیلة المنتظرین للامام المنتظر المهدی**
صلوات الله علیه و عجل فرجه ای ابوخالد بتحقیق که اهل
زمان امام منتظر که قایل باشند بامامت او و منتظر ظهور او
باشند افضل اهل زمانند خدا عطا فرموده بایشان از عقول

وافهام و معرفت انقلاب که غیبت امام نزد ایشان بمنزله مشاهدت
وکرده اند و این است بیشتر از عقول و افهام و معرفت اند که غیبت
امام بمنزله مجاهدان در برابر رسول خدا بشمشیر و سنان این گروه
مخلصان بحق و شیعه و داعیان دین خدا پنهان و آشکارا
و باسنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده اند از نور العارفین
علی بن الحسین زین العابدین در تفسیر قول حق تع و لکم فی
القصاص حیوة یا اولی الالباب
یعنی و از برای شما است در حکم بقصاص حیوة و زندگانی
خداوندان عقل بنابر آنکه چون قصد کند شخصی قتل کسی را و بداند
که اگر میکشد او را از برای قصاص خواهند کشت باز میدارد خود
را از کشتن او و در این هنگام نگاه داشته میشود حیات آنکس که
قصد قتل او کرده بود و حیوة آنکس که قاصد قتل بوده و حیوة
غیر ایشان از مردمان هرگاه که بدانند که قصاص واجبست زیرا
که ایشان جرات نخواهند کرد بر قتل از برای خوف قصاص بعد از آن
فرمود ای بندگان خدا این قصاص قتل شما است از برای آنکسی
که بکشید او را در دنیا یا خبر دهم شما را از بدتر از این قتل
و آنچه خدا تع واجب کرده است بر قاتل و بدتر از این قصاص
گفتند بلی ای پسر رسول خدا فی عقاب من اضل عباد الله
عن اتباع ائمة الطاهرین امام فرموده اند که گمراه کردن
شخصی را از نبوت پیغمبر خدا و از ولایت علی بن ابیطالب و فریب
منهل او را ایضا بجنس طریق دشمنان امیرالمومنین و انکار فضل
آنحضرت این آن قتل است که جزای آن خلود در دوزخ است
و از امام ابو محمد الحسن بن علی

و از امام ابو محمد الحسن بن علی العسکری منقولست که مردی بنزد
امام المتقین علی بن الحسین آمد و مردی با خود آورده و گمان می
برد که او پدر وی را بقتل آورده و بعد از تحقیق حال اعتراف
بان نمود و واجب شد باو قصاص آنگاه درخواه میکرد که عفو
کند و از قصاص کردن بگذرد تا خدا تع او را ثواب عظیم کرامت
کند امرزد قبول نمیکرد که بر خواهش گران بود امام فرمود نظر
کن اگر این مرد را بر تو حقی باشد رعایت بنمای تا ثواب یابی
مرد گفت ای پسر رسول خدا او را بر من حقی هست اما نخواهد
که خون پدر را مقابل آن عفو توان کرد امام فرمود حق او
بر تو چیست گفت یا بن رسول الله حق او بر من آنست که تعلیم
کرده است دانش توحید خدا تع و نبوت پیغمبر و امامت
امیرالمومنین و ائمه معصومین فی ثواب تعلیم التوحید
والنبوة وامامة ائمة الطاهرین امام زین العابدین فرمود
که این حقیست که اگر خون اهل زمین در گردن کسی باشد
از اولین غیر انبیا و ائمه معصومین و در مقابل آن
عفو کنی اداء حق آن بجا نیاورده باشی و باسنادی که
سبق ذکر یافت نصیحة بالغة روایت کرده است که امام
همام جعفر بن محمد بن علی الباقر فرمود که روزی محمد بن
مسلم بن شهاب الزهری بنزد امام علی بن الحسین ع آمد
و گفت ای پسر رسول خدا اخوان و ملامت من بجهة حاسدان
نعمت و طامعان در مال و از کسانی که امید نیکوئی از
ایشان داشته ام و آنانکه با ایشان احسان کرده ام و خلاف

انچه متوقع بود از ایشان بظهور رسید امام فرمود ای زهری
نگاه دار زبان خودرا تا صاحب خود را ان مشفق باشی زهری
گفت ای پسر رسول خدا من در سخن با مردم در مقام احسانم
امام فرمود العجب از نفس تو بر بن سخن لائق نیست و دوست
از تو سخنی سبقت کنند دلها با نکار ان **نصیحة بالغة ٢**
ای زهری انکس که نباشد عقل او کاملترین صفاتی که مر
دست هلاکت جاید باسان ترچیزی که درو ست ای زهری مگر
که مسلمانان بمرتبه اهل بیت خود دانی پس نگردانی بزرگتر
ایشان را بمنزله پدر خود و کوچکتر بن ایشان را بمنزله فرزندان
خود و هم سالان خود را بمنزله برادران خود پس کدام از ایشان
دوست دارند که تو ظلم کنی بر ایشان و کدام از ایشان دوست
دارند که تو بد گوی کنی ایشان را و کدام از ایشان روا دارند که
تو پرده دری کنی ایشان را و اگر شیطان لعین در خواطر تو القا
کند که ترا فضلی بر یکی از اهل قبیله هست باید که نظر کنی اگر
او بزرگتر از تو باشد بگوی که او سبقت دارد بر من در ایمان
و عمل صالح پس او بهتر از من باشد و اگر او کوچکتر از تو
باشد بگوی که شاهد در قابلیت و کمالی باشد که ماوراء
هر کمال باشد و اگر ببینی که مسلمانان ترا تعظیم و توقیر کنند
ان فضلی دان از ایشان و منت پذیر باش و اگر ببینی که
ایشان در مقام جفا و انقباض اند از ان امر گناهی دان که
از تو در وجود امده است و هر گاه که سلوک تو این باشد
اسان گرداند خدا تعالی زندگانی ترا و بسیار گرداند خدا دوستان
تراو اندوه کرد اند دشمنان

تراو اندوه کرد اند دشمنان تو او فرحناک کرداند ترا بنیکوئی
ایشان و تاسف نخوری از جفاهای ایشان و بدانکه گرامی
ترین مردمان نزد مردمان انکسیست که خیر با ایشان رسد و از
ایشان مستغنی و متعفف باشد و گرامی ترین مردمان نزد
مردمان بعد از او انکسی است که متعفف باشد از مردمان و اگر
چه محتاج باشد با ایشان

در احتجاج امام همام ابو جعفر محمد بن علی الباقر
علیهما السلام در بعضی علوم که متعلق است باصول و فروع روایت
کرده شده است از محمد بن مسلم که وی گفت که شنیدم از امام
همام ابو جعفر که در معنی ایت وَمَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ
فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا بحث و هر انکس که باشد
درین دنیا جاهل و نابینا پس او در اخرت نابینا و گمراه تر است
فرمود انکس که دلالت نکند او را افرینش اسمانها و زمینها و
اختلاف روز و شب و دوران افلاک با افتاب و ماه و ستارگان
سیار و غیر سیار و دیگر ایات عجیبه بر انکه در ماورای این
دنیا امریست بزرگتر ازین دنیا پس او در اخرت نابینا است
فرمود یعنی در انچه معاینه نمود نابینا و گمراه تر است **فی
بیان وجود واجب الوجود** روایت کرده اند که نافع بن ارزق
از امام پرسید که کی خدا موجود شد امام فرمود بگو که حق تعالی
کی موجود نبود تا بگویم ترا که کی باشد حق تعالی ازین منزه
است همیشه خواهد بود و همواره فرد و صمد بود هرگز فرا
نگرفت زن و فرزند را عبد الله بن سنان روایت میکند از

بدر خود که گفت مردی بنزد ابو جعفر آمد و گفت ای ابو جعفر
چه چیز را می پرستی و عبادت او میکنی امام فرمود خداوند
عالمیان را میپرستم مرد گفت که هیچ دیده معبود خود را
امام فرمود بلی ندیده ام من او را بمشاهده چشم و لیکن دیده اند
بچشم سر و مشاهده دل بحقایق ایمان شناخته نشود بقیاس
و ادراک نشود بحواس و مشابه نباشد بناس موصوف است
بآیات و معروف بدلالات عادلست در افعال خود و جور و ستم
نمیکند در کردار این است معبود بحق که غیر او معبودی به
سزا نیست پس بیرون آمد از نزد و میگفت اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ یعنی خداوند دانا تر است بآنجا که
میگرداند رسالت خود را روایت کرده است محمد بن مسلم
از امام همام ابو جعفر محمد بن علی باقر که فرمود در صفت خداوند
قدیم آنکه واحد و صمد است احدیت از روی معنی دارد و او را
معانی کثیره و مختلفه نیست راوی میگوید گفتم جان من فدای
تو باد زعم جمعی از اهل عراق آنست که او شنواست بغیر آنچه
باین بیناست و بآنچه بآن شنواست روایت کردند بعضی از
اصحاب ما آنکه عمرو بن عبید بنزد امام همام ابو جعفر آمد و گفت
جانم فدای تو باد حق تعالی فرموده وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي
فَقَدْ هَوَى یعنی و آنکس که فرود آید برو غضب من پس
بتحقیق که او هلاک شد معنی غضب درین مقام چیست
امام فرمود ای عمرو غضب درین مقام عذاب خداست و غضب
مخلوق آنست که در و حالی بدید آید که او را در حرکت آرد
و تغیر یابد حالی که در او بود

و تغیر یابد حالی که در او بود بحال دیگر پس آنکس که گمان
برد که غضب تغییر میدهد خدا را از حالی بحالی پس به
تحقیق که وصف کرده است خدا را بصفت مخلوقی و از ابو جارود
منقولست آنکه امام همام ابو جعفر میفرمود هرگاه من حدیثی از
برای شما گویم سوال کنید از من دلیل آن را از کتاب خدا بعد از
آن روزی امام در بعضی احادیث میفرمود که پیغمبر خدا نهی
فرموده است از قیل و قال و فساد مال و کثرت سوال بعضی از
اصحاب گفتند ای پسر رسول خدا دلیل اینها در کتاب خدا کجاست
امام فرمود دلیل اینها است که میفرماید لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ
نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ
النَّاسِ یعنی هیچ چیزی در سخن پنهان ایشان نیست مگر در
سخن آنکسیکه امر بصدقه کند یا امر بمعروف کند یا امر باصلاح
در میان مردمان و میفرماید وَلَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ
لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ
اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا یعنی سوال مکنید از چیزی که اگر بر شما
ظاهر کرده شود آنچیز موجب پشیمانی و بدحالی شما
گردد و از محمد بن مسلم مرویست که گفت سوال کردم از ابو
جعفر از معنی حدیثی که پیغمبر فرموده إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ
عَلَى صُورَتِهِ یعنی بدرستیکه خدا اینچنین آفریده است آدم را
بصورت خود

بیان معنی حدیث خلق الله آدم على صورته

امام فرمود مراد این صورت محدثه مخلوقه است
که برگزیده است خدا آنرا در میان صورتها و آدم را بآن اختصاص

داده و اضافه کرده انرا بنفس خود برای تشریف چنانکه اضافه
کرده است کعبه را بنفس خود و اضافه کرد روح را بنفس خود
و فرمود بیتی یعنی خوانه من و فرمود نفخت فیه من روحی
یعنی دمیدم در ادم روح خودم را روایت کرد انکه
نافع بن ارزق بنزد امام ابو جعفر امد و سوال کرد از مسایل
حلال و حرام امام در اثنای سخن فرمود بگو باین مارقان
خارجی چه جهت حلال دانستند مفارقت امیر المومنین را
و حال انکه شما خونهای بسیار ریختید در طاعت و فرمان
برداری امیر المومنین و از جهت قربت بخدا در نصرت امیر
المومنین جواب داد ازبرای ان بود که امیر المومنین حکمی را
مقرر داشت در دین خدا **بیان کیفیت تحکیم امیر المومنین**
و موافقت الله سبحانه و تعالی و رسوله ص امام فرمود
که خدای تع حکم مقرر فرموده در شریعت پیغمبر خود انجا که او
فرمود فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان یریدا
اصلاحا یوفق الله بینهما یعنی پس برانگیزید حکمی را از اهل
مرد و حکمی را از اهل زن انجا که خلاف کرده باشند ایشان
و پیغمبر خدا سعد بن معاذ را حکم کردانید در بنی قریظه
پس حکم کرد در میان ایشان بانچه امضا فرمود انرا خداوند
ایا ندانستید انکه امیر المومنین امر کرد حکمین را تا انکه
حکم کنند بانچه در قران است و از ان تجاوز نفرمایند و شرط
فرمود که رد کنند انچیز مخالف قران باشد و در وقتیکه
با امیر المومنین گفتند حاکم کردانیدی کسی را که بر تو حکم کند

در جواب فرمود من حاکم نکردانیدم بر خود مخلوقی را من کتاب
خدای تع را بر خود حاکم کردانیده ام پس این جماعت مارقین از کجا
کمراه دانستند کسی را که حاکم کردانید بر نفس خود قرانرا و
شرط کند رد انچیزی را که مخالف قران باشد اگر نه ارتکاب
بهتان کنند در بدعت خود نافع بن ارزق گفت بخدا سوگند
که هرگز چنین سخنی بسمع من نرسیده بود و در دل من خطور
نکرده و این سخنی است که حقیقت ان بر هیچکس پوشیده نیست
بیان ان سیدی شباب اهل الجنه ابنا رسول الله ص
و از ابو جارود منقولست که گفت روزی امام همام ابو جعفر
محمد بن علی فرمود ای ابو جارود چه میگویند مردمان در امر
حسن و حسین ابو جارود گفت جانم فدای تو باد انکار میکنند
انکه ایشان پسران پیغمبر خدا اید اما شما انچه حجت می
جویید بر ایشان امام فرمود ما حجت میجوییم بقول حق تع
که و من ذریته داود یعنی از ذریت ابراهیم داود است
تا انجا عیسی را از ذریت ابراهیم میشمارد و حجت از برای ما
بر ایشان قول حق تع است قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم
حق تع ما را پسران پیغمبر خواند در این ایت امام فرمود ای ابو
جارود دیگر چه میگویند مردمان ابو جارود گفت میگویند که
فرزند دختر اگرچه فرزند است اما فرزند صلبی نیست امام فرمود
من اینرا از کتاب خدا اینع بیاورم که ایشانرا فرزند صلبی
خوانده باشد و رد ننموده انرا مگر کسیکه کافر بکتاب
خدا باشد ابو جارود گفت جان من فدای تو باد ان ایت

در کجا خواهد بود امام فرمود انجا که میفرماید وَحَلَائِلُ
أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ یعنی وحرامست بر شما زنان
پسران شما که از اصلاب شما باشند ای ابو جارود سوال
کن از ایشان که ازواج حسن وحسین بر پیغمبر خدا حلال بوده
باشند یا نه اگر گویند حلال بود دروغ وباطل گفته باشند
واگر گویند حلال نبود پس ایشان پسران پیغمبر خدا باشند
از صلب انحضرت وازواج ایشان حرام باشد بر پیغمبر خدا
ابتدای انکه این فرزندان از پیغمبرند **سوال چندی که نافع
از حضرت امام پرسید وجواب شنید** ابو حمزه ثمالی روایت کرده است
از ابو ربیع که گفت در سالی که من حج با امام میگذاردم و
در سالی بود که هشام بن عبد الملک لعنه الله از برای حج گذاردن
بمکه امده بود ونافع مولای عمر بن خطاب با او بود نافع نظر
کرد در رکن بیت امام همام ابو جعفر را دید که خلق بسیار
بر وجمع امده بودند نافع گفت بنزد او میروم تا سوال کنم از
مسئلئی که جواب نتواند داد واز ان مسئله مگر پیغمبری
یا وصی پیغمبری هشام گفت برو واز او سوال کن شاید که او را
خجالت دست دهد نافع بنزد امام امد وگفت ای محمد بن
علی بتحقیق که خوانده ام تورية را وانجیل را وزبور وقران
را ودانسته ام احکام حلال وحرام این کتب را وامده ام بنزد تو
تا سوال کنم از مسئله چند که جواب نتواند داد از ان مگر
پیغمبری یا وصی پیغمبری یا پسر پیغمبری امام فرمود سوال
کن از انچه در خواطر داری نافع گفت خبر ده مرا که از زمان
عیسی تا زمان محمد صلو...

شهرهای زمین باشد باسمان ونزدیکترین شهرهای زمین باشد
وهر اینه باز خواهی گشت خوار وذلیل ونخواهی رسید بانچه قصد کرده
باشی وابن علی بن ابیطالب انکسیست که او ومعتمدان اصحاب او باز
گردانند ترا وایشانرا از این نوبهتر باشند از تو برای ایشان بیم
کند ترا بچیزیکه مفارقت کند میان من وتو در اخرت وهر انکس که
جدا کند علی بن ابی طالب در میان من ومیان او بعد از وفات
من پس ان فراق در میان ما خواهد بود پس عایشه گفت یا رسول الله
کاشکی من میمردم پیش از انکه از من این اعمال صادر گردد حضرت
فرمود هیهات هیهات بخدا که انچه گفتم واقع خواهد بود وگویا
من مشاهده میکنم این احوال را انگاه حضرت ص با امیر المومنین گفت
برخیز ای ابو الحسن که نماز پیشین واجب شده وامر کن بلال را
تا بانگ نماز بگوید پس بلال بانگ وقامت گفت وحضرت نماز گذارد
وبا انحضرت نماز گذاردیم ودر مسجد توقف فرمود انقدر میخواست

در احتجاج امیر المومنین در انچه متعلق است بتوحید خدا وتنزیه
او از صفات نقص وانچه لایق نیست بجلال او از صفات مصنوعی
از جبر وتشبیه ورویت وامدن ورفتن وتغیر وزوال وانتقال
از حالی بحالی در اثناء خطب ودر مجاری کلام ومخاطبات ومحاورات
او ع امیر المومنین ع میفرماید ستایش مر خداوندی را که نمیرسند
بمدحت او گویندگان واحصا نمیکنند نعمت او را شمارندگان واداء
نمیکنند حق او را جهد کنندگان انخداوندی که در نمی یابد او را علو
همتها ونمیرسد باو غواصی فطنتها انخداوندی که در نمی یابد که

مر صفتها ورا حدی محدود هست مر او را یعنی موجود ونه وقتی معدود
ونه اجلی محدود آفرید خلایق را بقدرت خود و پراکنده کرد انبوه بادها
را برحمت خود اول دین معرفت او است وکمال معرفت او تصدیق
باو است وکمال تصدیق باو توحید او است وکمال توحید او اخلاص
از برای او است وکمال اخلاص از برای او نفی صفات است از او بشهادت
انکه هر صفت غیر موصوف و بشهادت انکه هر موصوف غیر
صفت است پس انکس که وصف کرد خدای تعالی را پس بتحقیق که
مقرون ساخت او را بصفت وانکس که مقرون ساخت او را بصفت
تحدید کرد و پس بتحقیق کرد انکس که دوئی وتعدد در وی پیدا کرد او را
صاحب اجزا کرد انید وهر که او را صاحب اجزا کردانید جاهل بمعرفت
اوست وانکس که اشارت کرد باو پس بتحقیق که شماره کرده
است او را وکفت او در چه چیز است پس او را در ضمن چیزها نهاده
باشد وهر که کفت او در چه چیز است پس خالی کرده باشد چیزها
از او پیدا است نه از حدوث وموجود است نه از عدم با همه چیز است
نه بمقارنه ذات بل باحاطه علم وغیر هر چیز است نه بجدائی کننده نه
بحرکات والات بینا است از آن از زمان بازکه هیچ مخلوقی نبود که منظور
الیه باشد تنها ویکتا است از آن باز که هیچ سکنی نبود که انس کیرد
بان ودر وحشت نبود از برای نبودن انچه انس کیرد بان آفرید
خلق را از نیستی واز آن اکر دانید بی اندیشه که بجولان دهد
او را وبی تجربه که حاصل کرده باشد از کردش دهنده چیزها ونه
جنبشی که توهم پدید آورده باشد ونه توجه نفسی که مضطرب
بوده باشد در ان حوالت کرد چیزها را بوقتهای ان ملایمت نهاد در
میان طبایع مختلفه

میان طبایع مختلفه اشیاء وپدید آورد طبیعتهای ایشان را وملازم کردانید
ان طبایع را به شخصهای اشیاء در حالی که عالم بود پیش از ابتدای
اشیاء محیط بود بحدود وانتهای اشیا ودر خطبه دیکر میفرماید اول
عبادت خدای تعالی معرفت او است واصل معرفت او توحید است ونظام
توحید او نفی صفات است از او منزه است از انکه حلول کند در وی صفات
بکواهی عقول بر انکه هر چه که حلول کند در وی صفات مصنوع است و
بکواهی عقول بر انکه حق تعالی صانع است ومصنوع نیست بمصنوعات خدا
استدلال کرده میشود برو وبعقول اعتقاد کرده میشود بمعرفت او
وبفکر ثابت میشود حجت او آفرید خلق را دلیل بر هستی خود پس
ظاهر کردانید بان ربوبیت خود را او واحد فرد است در ازلیت
خود وبی انتها است در معبودیت خود وبی مانند است در ربوبیت
خود بضد نهادن خود در میان اشیاء متضاده دانسته شد که
او را قرینی نیست ودر خطبه دیکر فرمود دلیل او آیات او است ووجود
او اثبات او است ومعرفت او توحید او است وتوحید او تمیز
او است از خلق او وحکم تمیز او از خلق مباینت در صفت نه جدائی
بعزلت او پرورده کار آفریننده است نه پرورش یافته آفریده شده
انچه مقصور شود پس او خلاق خالقست نه جدا از ان فرمود معبود
نیست انچه شناخته شد بذات خود وانکسی است که دلالت
کننده است بدلیل بر خود ورساننده است بمعرفت بسوی خود
در خطبه دیکر میفرماید بتامل وتناول نمیشود هیچ حدی وشماره
کرده نمیشود بهیچ شماری انچه محدود [illegible] خود نفس ادوا
وبا الات اشارت بالات توانی بود بالات ظاهر میکرد صانع تعالی بر عقول

وبالات ممتنع میشود از نظر عیون جاری میشود برو حرکت وسکون
وچگونه حادث شود درو انچه او احداث کننده اوست خداوند بست
که تغیر کرده از حالی بحالی وعدم وافول بوده واینست نزاییده است مولود
باشد ونزاید تا محدود شود منزهست از انکه فرا گیرد فرزندان را
وپاک ومطهر است از ملامسات زنان نرسد باو اوهام مردمان پس
اندازه کنند اورا ودر نیابد اورا حواس پس احساس کنند اورا و
نمیساید اورا دستهای مردمان تا مساس کنند اورا متغیر نمیشود
حال او بوسیله وکهنه نمیکرداند اورا شبها وروزها تغیر نمیدهد
اورا روشنی وتاریکی وموصوف نمیشود بچیزی از اجزا ونه بجوارح
واعضا ونه بعرضی از اعراض ونه بغیریت وابعاض وموصوف
نمیشود بحد ونهایت ونه بانقطاع وغایت ونیست که باشیا در امده
باشد ونیست که از اشیا خارج شود وخبر میدهد نه بزبان وجوارح
ومیشنود نه بگوش والات میگوید بی تلفظ وحفظ میکند بی تحفظ
میخواهد بی اضمار ودوست میدارد بی رقت قلب ودشمن میشود
وغضب میکند بی مشقت میگوید از برای انچه خواهد شود
کن یعنی بشو پس موجود میشود نه باوازی که بگوید ونه بصدائی
که شنیده شود بتحقیق که نیست کلام حق تع مگر فعل او که ایجاد
میکند انچیزیرا که نبود پیش از ان موجود واگر قدیم بودی معبود
دوم میبود نتوان گفت اورا که موجود شد بعد از انکه نبود پس
جاری شد برو صفات محدثات پس نباشد میان او ومیان محدثات
جدائی ونباشد اورا بر محدثات فضلی برابر شوند مصنوع
وصانع مساوی شوند مبتدع ومبدع دافرید خلایق را بی انکه
مثال وصورت ان

مثال وصورتی ان در موجودی پیش از ان بوده باشد واستعانت
نکرده در افریدن کسی از مخلوقات خود وپیدا فرمود زمین را ونگاه داشت
انرا بی اشتغال وقرار داد انرا وحال انکه بیقرار بود وبلند ساخت
انرا بی قوایم وبرافراشت بی ستون ونگاه داشت انرا از اعوجاج و
باز داشت انرا از تهافت وانفراج وکوههای بلند را میخ ان کرد
وچشمها در ان بگشود وبگشود اوکند رودخانها را پس [illegible]
بنا کرده او وضعیف نرسید قوت داده او را ظاهر است بر زمین
بسلطنت وباطنست از برای زمین بعلم ومعرفت غالب ومتعالیست
بر هر چیزی بجلال وعزت خود فوت نمیشود از او چیزیکه طلب
کند اورا وامتناع نمیتواند نمود از انچیزیکه غالب شود برو
خاضع میشوند اشیا از برای او وذلت ومسکنت می نمایند از برای
عظمت او واستطاعت ندارند انکه بگریزند از سلطنت او وکفوی
نیست که همتای او باشد ونظیری نیست که مساوی او باشد بلکه
کننده زمینست بعد از وجودان ونیست فانی کرداننده دنیا
بعد از ابداع واختراع او عجیبتر از افریدن اول وانشاء ان وچگونه
چنین نباشد واگر اتفاق کنند همه حیوانات از انس وجن وطیر
وبهایم وانواع واصناف ایشان زیرک وغیر زیرک که بیافرینند
پشه را هرگز قدرت بدان نتوانند یافت ونخواهند دانست
که راه افریدن ان چگونه است ومتحیر خواهد بود عقل ایشان
دران وخواهند دانست که اورا قدرت بران نیست واقرار بعجز
بر افریدن ان واظهار ضعف وناتوانی بر نفس کرده ابدا ان
خواهند نمود وانکه حق سبحانه وتع بعد از فنای دنیا یکانه ویکتا

خواهد بود و هیچ موجودی نا او نخواهد بود همچنانکه پیش از ایجاد
موجود است تنها و یگانه بود معدوم شود نزمعلوم زمین اجام
و اوقات و زایل کرد و سال و ماه و دقایق و ساعات پس نماند هیچ
چیزی مگر خداوند واحد قهار که بازگشت همه امور باو است هیچ
قدرتی نبود زمین را در آفریدن و امتناعی نبود او را در هنگام افناء
آن بازگشت همه امور باو است هیچ قدرتی نبود زمین را در زمان
آفرینش او و امتناعی نبود او را در هنگام افنای آن و اگر قادر بر
امتناع بودی دایم بودی بقای آن هیچ گران نیست بر او آفرینش
چیزی هرگاه خواهد که بیافریند دشوار نیست بر او نگاه داشتن آنچه
آفریده باشد و نیافریده است موجودات را از برای اکراه و غلبه
غالبی بر او و نیافرید بواسطه خوف زوال و نقصان و نه از برای
استعانت بر اضداد و نه از برای ازدیاد در ملک و سلطنت او
و نه از برای مکاثره شریک و نه از برای وحشت تنهائی تا خواهد
که انسی گیرد بآن حق تع افنای آن میکند بعد از وجود نه از
برای آنکه ملال یافته در تدبیر و تصریف آن و نه از برای راحتی
که باو میرسد و نه از برای گرانی که در ایجاد و ابقاء آن یافته
بلکه حق تع تدبیر کرد بلطف خود و نگاه داشت آنرا بامر خود و
محکم و متقن گردانید آنرا بقدرت خود بعد از آن اعاده میکند
آنرا بعد از فنا بی آنکه او را حاجتی باو باشد و نه از برای استعانه
از او بچیزی و نه از برای انصراف از حال وحشت بحال استیناس و
نه بجهل و عمی بحال علم و معرفت و نه از برای التماس از فقر و حاجت
بغنا و نه از ذل و ضعف بعزت و قدرت و در خطبه دیگر میفرمود

غیبکم ما زمانیکه بیاد او رم نرا آنچه حضرت پیغمبر صم فرمود که ام ایمن
زنیست از اهل جنت و تو از حاضران مجلس بودی ابو بکر گفت بلی
چنین بود پس ام ایمن گفت گواهی میدهم که چون حق تع وحی کرد بر پیغمبر
صم آیه کریمه وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ و یعنی بده خویشان خود را
حق ایشان حضرت پیغمبر صم فدک را از برای معاش فاطمه مقرر داشت
بامر حق تع امیر المومنین ام و گواهی داشت بر وجهی که ام ایمن گواهی
داده بود ابو بکر فدک را بحضرت فاطمه علیها رد نمود و بر ثبوت حامی آنحضرت
کتابتی نوشت و بتسلیم آنحضرت کرد عمر علیه اللعنه بمجلس در آمد و
گفت این چه کتابتی است ابو بکر ملعون گفت فاطمه علیها دعوی
فدک کرد امیر المومنین و ام ایمن اقامه شهادت کردند و من در این
باب کتابتی نوشتم عمر ملعون کتابت را در حال از فاطمه علیها السلام
بستد و پاره کرد و حضرت از مجلس بیرون آمد و بغایت ملول و
مضطرب بود بعد از آن امیر المومنین بنزد ابو بکر آمد و مهاجر و انصار
حاضر بودند فرمود ای ابو بکر چرا منع کردی از فاطمه میراث او را
از پدرش و حال آنکه در زمان حیوة خود تملیک او کرده بود ابو بکر
ملعون گفت فدک فیء مسلمانان است اگر فاطمه اقامه شهود کند
باو دهم امیر المومنین فرمود ای ابو بکر حکم میکنی در حق ما بخلاف
آنچه حکم کرده است حق تع از برای مسلمانان پس فرمود اگر در
دست مسلمانان چیزی باشد که مالک باشند او را و من
دعوی ملکیت آن کنم طلب گواه از که خواهی کرد ابو بکر گفت از تو
خواهم کرد امیر المومنین گفت پس چیست ترا که طلب گواه از
فاطمه میکنی در چیزی که در تصرف مالکانه اواست و در زمان

حیوة حضرت و بعد از وفات متصرف ان بود و از مسلمین گواه طلب
نمیکنی در انچه دعوی میکند ابو بکر ساکت شد عمر لعنه الله گفت این
سخنان بگذار اگر گواهان عدل داری فدک از ان شما است و اگر
نه فیء مسلمانانست امیر المومنین ع فرمود ای ابو بکر هیچ میدانی که
که این کریمه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا در حق ما نازل شد یا در حق غیر ما ابو بکر
گفت در حق شما حضرت ع گفت الْعِيَاذُ بِاللَّهِ اگر گواهی دهند در
حق فاطمه زهرا بنا شایسته چه خواهی کرد در ماده او ابو بکر ملعون
گفت اقامه حد برو خواهم کرد چنانکه بر زنان عالمیان اقامت خواهم
کرد امیر المومنین ع فرمود در این هنگام از کافران باشی زیرا که
رد میکنی بر شهادت حق تع را بر طهارت و عصمت او و قبول شهادت
میکنی از مردی که بر خلاف شهادت حق تع شهادت میکنند
و قبول میکنی گواهی اعرابی که بول بر عقب خود میکند انکه
فدک فیء مسلمانانست از فاطمه میستانی و حال انکه پیغمبر ص
فرموده که گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه و تو رد کرده
قول پیغمبر را و گواه از مدعی علیه طلب میداری چون مردم این سخن
شنیدند انکار بر ابو بکر کردند و گفتند راست گفت علی بن ابی طالب
و ابو بکر از طریق حق منحرف گشته و چون ان ملعون اصرار بر باطل مینمود
امیر المومنین ع از انجا بمنزل شریف فرمود حضرت فاطمه از استماع این سخنان
ملول شد و بزیارت حضرت رسالت پناه ص امد بعد از زیارت این چند بیت
میخواند بیت انا فقدناك فقد الارض وابلها بتحقیق که ما گم
کردیم و نیافتیم ترا مانند نایافتن زمین باران نهای درشت دانه خود را

منهم و اختل قومك

مصرع و اختل قومك فاشهدهم ولا تغب و خلل و قصور یافتند قوم تو و
پس مشاهده کن ایشانرا و حال انکه تو از ایشان غایب نیستی مصرع
قد كان بعدك انباء وهنبثة بتحقیق که پیدا شد بعد از تو سخنان
امیخته بدروغ و باطل مصرع لو كنت شاهدها لم تكبر الخطب اگر حاضر می
میبودی این سخنان را بزرگ نمیشد این امر مصرع قد كان جبرئيل
بالايات يونسنا بتحقیق که بود جبرئیل که باوردن قران انس میداد ما را
مصرع فغاب عنا فكل الخير محتجب پس غایب شد جبرئیل پس همه
خیرات از ما در پرده شد مصرع وكنت بدرا ونورا يستضاء به
و بودی تو ماه تمام و نوری که روشنی میگرفتند از تو چیزها
مصرع عليك ينزل من ذي العزة الكتب بر تو فرود می امد از خداوند
عزت کتابهای اسمانی مصرع تجهمتنا رجال واستخف بنا
ترشی روی کردند بما مردمان و استخفاف کرده شدیم ما مصرع
اوغبت عنا فنحن اليوم مغتصب از زمان باز که غایب شدی
از ما پس ما امروز غصب شده کانیم مصرع فسوف نبكيك ما عشنا
وما بقيت پس زود باشد که بگرییم ما ترا مادام که زنده
باشیم و مادام که باقی باشد مصرع منا العيون بتهمال لها سكب
از ما چشمها با اشک که این چشمها بر ریزندگی باشد
اورده اند که چون جماعت بمنزلهای خود رفتند ابو بکر عمر را بمنزل
خود طلب کرد و گفت دیدی که علی بن ابی طالب با ما چگونه کرد اینک
بخدا سوگند که اگر مثل این مجلس با این فاعل کند کار ما
بفساد میرسد صلاح در این باب چیست عمر لعنه الله گفت صلاح در
انست که امر کنی تا علی بن ابی طالب را بقتل اورند پس خالد را طلب

کردند و با او قرار دهند که چون ابو بکر لعنه الله سلام نماز صبح باز داد خالد امیر المومنین را بقتل آورد و شرح این حکایت منوعیست که قبل ازین سمت ذکر یافت و محتاج باعاده نیست

در کتاب امیر المومنین بابو بکر

علیه اللعنه اخبار جنان نقل کرده اند که امیر المومنین ع چون استماع نمود که اعلا عین منع فدک از فاطمه ع کرد ان کتابتی بابو بکر نوشت مشتمل بر حمد و ثناء خدا و صلوات بر سید انبیا بالفاظ فصیحه و عبارات بلیغه چنانکه شایسته کمال آن حضرتست و بعد از ان فرمود باز ایستید و دست از ظلم بدارید و مخذ اسو کنید که پسر ابو طالب برگ موانسه زیاده است از فرزند به پستان مادر حقایق کتاب معزول کسی مثل من عیل اند و اگر اظهار کنم حقیقت انچه حقایق فرستاده از کتاب او هر اینه بلرزید بر خود چنانکه ریسمانها در چاه بلرزند و از خانها خود بیرون آیید و روی در بیابان نهید و در خود حیران بمانید ولیکن تسکین مید هم خود را در تنهائی تا زمانیکه ملاقات کنم پروردگار خود را و دست من خالی باشد از لذات شما و هر اینه مثل دنیای شما نزد من مثل ابریست که بلند شود و همه اسمان را فرا گیرد و فوت یابد بعد از ان از یکدیگر جدا شوند و بتحلیل روند که گوئی هرگز نبوده عنقریب منجلی خواهد شد این ابر شما پس خواهید یافت ثمره کردار خود را بغایت تلخ و خواهید درود انچه کشته اید هر چه زهر قاتل و کافیست مارا آنکه خدا اشیع حاکم ما است و پیغمبر او خصم شما او و قیامت موافق ما و شما خواهد بود و سلامتی کمیر است که بیروی هدایت کند چون ابو بکر این کتابرا

بخوانند خود و

بخوانند خوفه رعب تمام در دل او پدید امد و مهاجر و انصار را طلبکرد و با ایشان گفت که مرد را امر فدک با شما مشورت کردم و بصلاح شما عمل کردم و اینک پسر ابو طالب بمن وعید و تهدید فرستاده و مخذ اسوگند که من طلب اقاله خلافت کردم از شما و اقاله نکردید و من فرود آمدم ازین کار و این همه از برای خاطر علی بن ابی طالب است و اجتناب از نزاع با وی نکرد با وی کسیکه رستگاری خواست عمر لعنه الله گفت شعار تو در گفتار بغیر از سخنان زبون نیست اما تو پسر شخصی که در جواب بی زهره بود و در محل محنت بی کرم چه ضعیف است دل تو و چه حقیر است نفس تو آب صافی بظرف تو آب از سعی من و تو ابا میکنی از اشامیدن ان و میخواهی که تشنه لب عانی و خوانده ام کی دلکشا در برابر بندد تو و تو جوابی حل لبی و اگر تو بیرو اهل تو بیر غیبود پسر ابو طالب استخوانها ترا خاک میکرد و این علی بن ابی طالب معجزه ساحرانه است که از او بیرون نماید مگر دفتی که بشکنند او را و مار بت زهرناک بجز افسون گری مادی نتوان بود و درخت تلخی است که اگر او را بعسل طلا به کنند میوه تلخ بار دهد بقتل او رد خاد بلخر لشر از ان مالک ملا انت اما از حسل ماذ او اند بته نادت مشو که من با جماعت انصار و مهاجر بسلامات معرفت او از تو میکنم ابو بکر بعمر گفت بخدا اسوگند که تدبیر شما دفع معرفت او از ما نمیکند و اگر خواهد که مرا و ترا بقتل آورد بر او اسانست و انچه سبب نجات ماست سه چیز است یکی آنکه وحید و تنها دید هیدکار است دویم آنکه پیغمبر بیروی جناب را بر خود لازم داشته سیم آنکه قبایل عرب با وی در مقام کینه و عداوت اند و اگر نه اینها بودی این امر ما در قرار سکرفت و اگر چه نزدها

نکرده بود و تو نبینی که تو در آن باب کرده بد آنکه خالد را جرأت آن کجاست
که قصد قتل علی بن ابی طالب کند و اگر این داعیه را بخاطر آورده بود شک نیست
که بدست او کشته خواهد گشت و مرا بدین قتل برجیق آن اعتمادی نیست

در احتجاج حضرت

فاطمه بر این گروه گمراه چون منع کردند فدک را از آنحضرت و علی من آن
طایفه ضاله را در امر امامت در وقت وفات روایت کرده است عبد الله
بن الحسن باسناد صحیح از پدران خود آنکه چون ابوبکر و جماعت او [لعنهم الله]
اتفاق کردند بر منع فدک از حضرت فاطمه آنحضرت با جمعی از زنان بنی
هاشم بنزد ابوبکر آمد وقتیکه مهاجر و انصار و دیگر قبایل عرب
حاضر بودند چون بر زمین نشست آه و ناله کشید که مردم همه اختیار
بگریه درآمدند و گریه و زاری بسیار کردند بعد از آن خطبه در کمال فصاحت
و بلاغت برخواند و متوجه اهل مجلس شد و فرمود بدانید که حق تعالی
که برپای دارنده امر و نواهی شریعت اید و عاملان و حافظان دین
و ملت و امنای حق تعالی اید در رسانیدن وحی بامت پیغمبر او بدانید که
آنچه در میان شماست کتاب الله ناطق و قرآن صادق و نور
ساطع و ضیاء لامع است مبینا بر راه بهجت اشیاع خود را و کشنده
است بجانب رضوان اتباع خود را و خدا ایمان را تطهیر شما کرده [ایند]
از شرک و نماز را تنزیه شما از کبر و زکوة را تزکیه نفس و نمای
ارزاق و صیام را سبب اخلاص و حج را استحکام دین و عدل را
انتظام قلوب و طاعت ما اهل البیت را نظام ملت و امامت ما را
امان از تفرقه دین و جهاد را عزت اسلام و صبر را معاون استجلاب
اجر و امر معروف را مصلحت عامه و نیکوئی به والدین نگاه دارنده از غضب
خدا و قصاص را

خدا و قصاص را نگاه دارنده از خون ناحق و وفا بنذر را معرض
مغفرت و نهی از شرب خمر را تنزیه از شرور پس بپرهیزید از خدا
بتقوی حق پرهیزکاری و باید که نمیرید مگر که شما مسلمان باشید و فرمان
بردار کنید در هرچه امر کرده است شما را بان و نهی کرده است شما را
از آن بتحقیق که نمی ترسند از خدا از بندگان او مگر علما بعد از آن فرمود
ای مردمان بدانید که من فاطمه دختر محمدم صلعم میگویم آنچه میگویم مگر حق
صدق و غلط نمیگویم آنچه میکنم بکردرست و راست هر آینه آمده است شما را
پیغمبری از مردم شما که دشوار است بر و رنج کشیدن شما و حریص است
بر عافیت و راحت شما و این پیغمبر پدر منست نه پدر
دیگر زنان شما و برادری گرفت پسر عم مرا نه دیگر مردمان شما در سانیدن
احکام الهی را بشما و بشارت داد مطیعان را و بترسانید از خدا
عاصیان را و مردم را براه خدا میخواند گاه بحکمت و گاه بموعظه
حسنه و گاه مجادله فرمود با ایشان بطریق احسن و گاه تیغ قهر بر فرق
ایشان میزد تا زمانی که منهزم شدند جماعت ایشان و پشت بگردانیدند
قوم ایشان و بتهای ایشان را میشکست و بتخانه را خراب میکرد
تا آوازه دین بلند شد و شقاشق شیاطین فرو نشست و بهلاکت
رسیدند اهل نفاق و گسسته گشت بندهای کفر و شقاق و چون
اختیار کرد حق تعالی از برای پیغمبر خود و از عقبی را که خوانده
انبیا و اصفیا است ظاهر شد در میانه شما خار خار نفاق و گمراهان
در سخن آمدند و زمزمه مبطلان بلند شد و شیاطین از نشو
سر بیرون کردند و شما را بفرمان خود راهی میخواندند و شما را یافتند
اهل که خواندن ایشان را اجابت کننده اید و بفریب دادن

ایشان فریب خورده اید در حرکت او ردند شما پس سبک و خفیف یافتند شما را و ذوده ختم یافتند شما را خواشید خاطر خاطر شما
پس نشان کردید شما غیر شتر خود را و در ابخوردن او ردید
نه در روز اب خوردن شما یا انکه عمل شما فریب و جراحت شما
جراحت و زخم شما روی به بهبود نیاورده و پیغمبر شما هنوز
مقبور نشده بجان میبرید که انچه کردید از برای خوف فتنه بود
اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
بدانید واکاه باشید که ایشان در فتنه افتاده اند بتحقیق
که جهنم بکافران محیط است پس دور بود از شما خلاف قول
رسول خدا و حال انکه کتاب خدا در میان شما است و احکام
ان بر شما ظاهر و اعلام ان باهر و زواجر ان لایح و اوامر ان واضح
است چنین کتابی را چکونه پشت بر ان کردید و نفرت از ان ظاهر
کردید اما نخوانده اید ایه وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ
يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر انچه
طلب کند غیر دین اسلام دینی را پس هرکز قبول نخواهد بود
از او و او در اخرت از زیان کاران است زعم شما انست که مرا میراثی
نیست ایا حکم جاهلیت عمل میکنید و کیست که حکم او بهتر باشد از
حکم خدای تعالی ای پسر ابی قحافه ایا در کتاب خدای تعالی انست که تو
میراث میبری از پدر خود و من میراث از پدر خود نبرم
اکر این سخن کوئی دروغ و بر بافته باشی و کتاب خدای تعالی را
در پس پشت انداخته الایات الدالة علی ان اولاد الانبیا
یرثون علیهم السلام یا نه انست که حق تعالی فرمود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ
داوود یعنی میراث

داوودَ یعنی میراث برد سلیمان از پدر خود داوود و فرمود که زکریا
کفت ای پروردکار من بخش مرا بنزد خود کسیکه متولی امر من باشد
و میراث برد از من و میراث برد از ال یعقوب و ان یحیی و در
محلی فرمود وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ
یعنی و خویشاوندان بعضی از ایشان اولی اند از بعضی دیکر در کتاب
خدا در میراث بردن و جای دیکر میفرماید يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي
اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ یعنی وصیت میکند
خدای تعالی شما را در فرزندان شما از برای پسر شما مانند حصه دو
دختر و جای دیکر میفرماید اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْاَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ و زعم شما انست که مرا هیچ حظی و بهره
از میراث پدر من نیست و قرابتی با او ندارم ایا مخصوص کردانید
است شما را خدای تعالی بایتی و بیرون کرده است پدر مرا از ان یا مرا
اهل دو ملت میدانید که بعضی از بعضی میراث نبرند یا شما دانا
ترید بخصوص و عموم و ناسخ و منسوخ قرانی از پسر عم من انید
کنید از روزی که حاکم خدای تعالی باشد و پدر من احاضر کردانید
و از کردهای شما پرسد و از کرده پشیمان باشید و پشیمانی
سودی نداشته باشد انکاه این ایه بخواند لِكُلِّ نَبَاٍ مُسْتَقَرٌّ
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَاْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ
مُقِيمٌ یعنی هر چیز برا قرار کاهیست و زود باشد که بدانید
انکس را که می اید او را عذابی که خوار کننده اوست و فرود اید
اید برو عذابی که دایمی است بعد از ان نظر بجانب انصار افکند
و کفت ای کروه برکزیده که بازوی ملت و نکهدار شریعت اید

چه حیله ایست که در ابطال حق میکنید و این چه راه ظلم و بیدادیست
که با من سلوک میدارید آیا پدر من رسول خدا نفرمود وَالْمَرْءُ
يُحْفَظُ فِي وَلَدِهِ یعنی مرد محافظت کرده میشود و حقوق او برعایت
کردن اولاد او و چه دور است از کردار شما رعایت و تعظیم و احترام
پیغمبر شما و اعتقاد شما آنست که نبوت محمد ص امری بس عظیم بود
و بموت او زمین ظلمت گرفت و ستارها در روز غوده شد و اهل
بیت بی اعتبار شدند و حرمت از ایشان برخواست پس بخدا سوگند
که این نازله کبری و مصیبت عظمی است هیچ نازله بزرگتر از وی
نیست و هیچ مصیبت دشوارتر از آن نتوانی بود کتاب خدایتعالی در
میان شما باشد و در بامداد و شبانگاه بتلاوت آن اشتغال داشته
باشند و نزد آن چنین اعتقادی باشد فاسد پیش از این رسل انبیا
و رسل بودند و از میان امت بیرون رفتند و بدار بقا رحلت
کردند و برگزیدگان امت ایشان بطریق تعظیم و تکریم و جاده
مستقیم پیغمبران خود ثابت و راسخ بودند و بکفر و ارتداد او باز
نگشتند و این آیه خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى
عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ یعنی
محمد نیست مگر پیغمبر خدا آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود باز میگردید بکفری
که در آن بودید و آنکس که باز گردد بکفر خود پس هرگز مضرت نخواهد
رسانید بخدایتعالی هیچ گونه مضرتی و زود باشد که جزا دهد
خدایتعالی شاکران را و خدایتعالی ناظر است بآنچه شما میکنید وَسَيَعْلَمُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ یعنی زود باشد که بدانند
آنکسانیکه ظلم کرده اند

آنکسان که ظلم کرده اند که بچه بازگشته شده جای باز میگردند و من
دختر بیم کننده شماام و بر سبیل عذاب دردناک بشما پیش بکنید
آنچه خواهید آنگاه ابوبکر جواب داد گفت ای دختر رسول خدا هر آینه
پدر تو محمد ص بمؤمنان عطوف و رئوف و مشفق و مهربان و بر
کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود چنین بزرگ مرتبه پدر تو بود
نه پدر دیگری و برادری گرفت پس عم تو آنرا دیگر مردمان و برگزید
او را بر همه خویشان و او را مراتب کریمه و مقامات عظیمه اختصاص
داد دوست ندارد شما را مگر سعادتمندان و دشمن ندارد
شما را مگر بدبختان شما اهل البیت طیبین اید و برگزیده اید و
دلالت کنندگان امت اید براه خیر و طریق صواب و تو بهترین
زنان عالمیان و دختر بهترین پیغمبرانی راست است گفتار شما
و تو مقدم بر عالمیانی بوفور عقل و دانش بخدا سوگند که هرگز دور
نیستم از حق خود و ما تجاوز نکرده ام از فرموده رسول خدا و عمل
نکرده ام الا بآنچه امر او است و من خدا را گواه میخواهم که
شنیدم از پیغمبر خدا ص که فرمود نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ
لَا نُوَرِّثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا وَإِنَّمَا
نُوَرِّثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ
لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِيِّ الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ
یعنی که گروه انبیائیم میراث نمیدهیم وارثان خود را نه
طلا و نه نقره و نه خانه و نه املاک بتحقیق که ما میراث
میدهیم کتاب و حکمت و علم و نبوت را و آنچه بوده ما را از خوردنی
و پوشش پس از والی امر است بعد از ما بآنکه حکم کند در آن

فرمود وای بر تو نیست وای بر دشمنان تست ای دختر صفوت
انبیا و ای بقیه نبوت تقصیر از جانب من نیست و بانچه مقدور است
میکوشم وحق تعالی ضامن رزق تواست و او ضامن اینست وآنچه
از برای تو اماده کرده است بهتر است از آنچه دشمنان از تو
قطع کرده اند وحق تعالی ترا بسنده و کافیست حضرت فاطمه فرمود
حسبی الله وکفی خدای تعالی از برای من بسنده و کافیست وخاموشی
اختیار فرمود سوید بن عقله روایت میکند که چون حضرت فاطمه
مریض شد بمرضی که وفات یافت در آن مرض اتفاق کردند زنان
مهاجر وانصار و بعیادت امدند وگفتند ای دختر رسول خدا صباح کردی
وچگونه است حال شما در بین بیماری حضرت حمد وثنای حق تعالی
بجای اورد وصلوات زاکیات بر پدر خود فرستاد وفرمود صباح کردم
بخدای سوگند که بیزارم از دنیای شما ودشمن میدارم مردان
شما را بیفکندم ایشان را بعد از انکه گرامی و بزرگ میداشتم
ایشان را ودشمن گرفتم ایشان را بعد از انکه دوست وموافق
دانستم بدا از خصمی که در شمشیر پدید اید بعد از حدت و برندگی
ان وبد ابازیچه ولعب که بعد از اهتمام وجد باشد وای بر شما
چه چیز را دشمن گرفتید از ابوالحسن دشمن نگرفتند مگر اثار شمشیر
او که ملاحظه هیچ کسی در امر دین نکرده و در تقویت دین
خاتم الانبیا از ملامت هیچ ملامت کننده نیندیشید و بخدا سوگند
که اگر در وعدل از محجه لایحه وتجاوز از قبول حجت واضحه
بودی هر اینه در خلافت بجا نبدا و میکردید یدا و را بر دیگران
توفیق و ترجیح میدادید واین ایه کریمه خواند والذین ظلموا

من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا وما هم بمعجزین یعنی دانکسان
که ظلم کردند ازین گروه زود باشد که برسد بایشان عقوبت انچه
کرده اند ایشان ونیستند ایشان که دفع کننده باشند از خود این عقوبات
را باز فرمود وای بر ایشان پس انکسی که راه نماینده است سزاوارتر
است از انکه پیروی کنند او را یا انکس که راه نیابد تا هدایت نکنند او را
پس چیست شما را وچگونه حکم میکنید شما در بین امر سوید بن عقله
میگوید که چون زنان مهاجر وانصار انسخنان از بر دان خود رسانیدند
دوزدیگر مهاجر وانصار بجهت اعتذار بدولت خانه انحضرت امدند و
بموقف عرض سیده نساء عالمیان رسانیدند که اگر علی بن ابیطالب
ما را باین امر میخواند پیش از استقرار عهد واستحکام عقد بیعت هر اینه
ما از او عدول نخواهیم کرد واز متابعت وانقیاد او بسوی غیر او نمیرفتیم
حضرت فاطمه فرمود که دور شوید از من که عذر مقبول نیست بعد
از وضوح تقصیر از شما والله اعلم

در احتجاج سلمان فارسی رض در خطبه
که بر قوم خواند چون ترک کردند امیر المومنین را بعد از وفات پیغمبر
واختیار دیگران کردند وعهدی که از ایشان گرفته بودند جمله
بر پس پشت افکندند که گویا هرگز ندانسته بودند امام همام جعفر بن
محمد از اباء کرام خود روایت میفرماید که سلمان فارسی بعد از دفن
حضرت پیغمبر بسه روز در مجمع ناس خطبه خواند در اثنای ان فرمود
ایمردمان بشنوید سخن مرا فنا وبلا مکنید در ان وبدانید که خدای تعالی
دانشی بسیار کرامت فرموده اگر اظهار کنم از برای شما انچه میگویند
از فضایل امیر المومنین طایفه از شما مرا بجنون نسبت کنند وطایفه

قتل را ثواب دانند بدانید واگاه باشید که از برای شما منایاست یعنی مقدرات امور که در پی می اید انواع بلایا و نزد علی بن ابی طالب هم علم منایاست و هم بلایا و باوی میراث اوصیا است و فصل الخطاب واصل انساب است بر منابع هرون بن عمران از برای موسی ع زیرا که پیغمبر باوی گفت که ای علی تو وصی منی در اهل من و خلیفه منی در امت من و مرا بمنزله هرونی از برای موسی اما شما فراگرفتید راه بنی اسرائیل را و از جمیع وجوه موافق ایشان شدید و سوگند بان خدا اوندی که جان سلمان بدست قبضه اوست که اگر شما امیر المومنین را امام و مقتدای خود میکردانید بد لَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ هر اینه روزی شما از بالای سر شما و در زیر قدم شما بشما میرسید واگر میخوانید مرغان هوا را هر اینه فرمان برداری شما میکردند واگر میخوانید ماهیان را ابنود شمای امدند و هیچ دو کس اختلاف در حکم خدا نمیکردند اما شما اباکردید و غیر او را اولی امر دانستید پس بشارت باد شما را ببلا دنیا امیدی از عاقبت واز دوستی شما بیزار شدیم و علاقه که در میان بود از محبت بواسطه شما گسیخته و دست تو از دامن ایشان رها کردید ایشان کشتگان و داعیان امت اند به بهشت در روز قیامت بر شما باد که پیروی کنید امیر المومنین را پس بخدا سوگند که ما سلام امارت با میر المومنین کرده ایم بکرات و مرات با مر پیغمبر خدا باشارت وی پس چیست حال قومی که کافر شدند از امت موسی بسبب عرا دچون موسی از میان ایشان بیرون رفت انگون حال این امت چون حال بنی اسرائیل بی تفاوتی دیدانید واگاه باشید که من اظهار کردم امر

خود را و منقاد شدم پیغمبر خود را و پیروی کردم امام و مولای خود را مولای هر مومن و مومنه علی ولی که سید و صبی و امام مومنین و قاید غر محجلین و امام صدیقین و سرور شهدا و صالحین است

در احتجاج ابی

بن کعب بر قوم چنانکه احتجاج کرد سلمان رض محمد و یحیی پسران عبد الله ابن الحسین از پدر خود روایت کرده اند عبد الله و عبد الله از پدر خود امام حسن از امیر المومنین ع که چون ابوبکر بر منبر پیغمبر ص بر امد و خطبه خواند و انروز جمعه اول ماه رمضان بود ابی بن کعب بر پای خواست و گفت ای گروه مهاجران که پیروی رضای خدا میکنید و او ثنای شما گفته در قران کریم ایا نمیدانید شما که پیغمبر خدا در میان ما بایستاد و علی بن ابی طالب را نزد خود بداشت و فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَمَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ هر انکس که من مولای اویم پس علی بن ابی طالب مولای اوست و هر انکس که من پیغمبر اویم پس علی بن ابی طالب امیر اوست ایا نمیدانید که انکه پیغمبر خدا ص فرمود یا علی بن ابی طالب تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی طاعت تو واجب بر هر چه بعد از من باشد چنانکه طاعت من واجب است در زندگی من ایتفاق رفت که بعد از من پیغمبری نیست ایا نمیدانید انکه پیغمبر خدا فرمود وصیت میکنم شما را بانکه نیکوئی کنید با اهل بیت من و ایشان را مقدم دارید و بر ایشان تقدم مجوئید و ایشان را امیر خود دانید و بر ایشان امیر نشوید ایا نمیدانید انکه پیغمبر خدا فرمود که اهل بیت من اعلام دین اند و راه نمایند کان اند بخدا

ابا غنید اینید انکه بیغمبر خدا فرمود ای علی تو راه غا بنده از برای
کمراهان ابا غنید اینید که بیغمبر خدا فرمود علی بن ابی طالب احیا کنند ه
دین وقطعیّن کسانی است که بعد از من است و سید اهل بیت منست
و دوستترین مردم است بنزد من طاعت او هم چه طاعت منست بر
امت ابا غنید اینید انکه بیغمبر خدا صم والی نکرد اینید یکی از شما را بر
علی بن ابی طالب و والی کرد اینید علی بن ابی طالب را بر شما در همه علینی
ابا غنید اینید انکه بیغمبر خدا صم فرمود هرکاه که غایب میشوم خلیفه میکردانم
بر شما مردی را که هم چه من باشد ابا غنید اینید که بیغمبر خدا ابیش از
رحلت جمع کرد ما را در خانه دختر خود فاطمه زهرا فرمود که خدا تع
وحی کرد بموسی بن عمران انکه فراکیرد از برای خود برادری از اهل خود
تا من او را بیغمبر و اهل او را فرزندان تو کردانم و پاک و منزه کردانم
ایشانرا از کناه پس موسی هرون را به برادری کرفت و فرزندان
او را ائمه بنی اسرائیل کرد اینید از بعد او و انکه خدا تع وحی کرد
بمن که فراکیرم علی بن ابی طالب را برادر هم چنانکه فراکرفت موسی
هرون را برادر و فراکیرفتم فرزندان او را فرزندان خود و حق تع پاک
و منزه میکرداند فرزندان او را هم چنانکه پاک و منزه کرد اینید فرزندان
او را هرون را اینقدر هست که من تو را خاتم بیغمبران کرد اینید م و
بیغمبری بعد از تو نیست و ایشان امامان تراه نمایندهاند و بخدا
سوکند که شما را اهمال نکذاشته اند و از برای شما امامی نصب
کرده اند که بیان میکند حال حلال شما را و اکر اطاعت میکردید او را
اختلاف در میان شما پیدا نمیشد و با یکدیکر در مقام خصومت و عداوت
نمیشدید و بجزا نمیشدند که بعضی از شما بعضی را و بخدا سوکند که
شما با یکی بکر اختلاف

شما با یکی بکر اختلاف خواهید کرد در احکام دین و بجهل بیغمبر خدا امر
خواهید شکست و در محافظت مودة اولی القربی بیغمبر که فرض عینی
شما است تقصیرات از شما بظهور خواهد رسید و انکار حقوق عترة
طاهره خواهید کرد و در مشکلات شرع فتوی برای خود خواهید
داد و ضلالت شما سبب اختلاف شما میشود و این اختلاف را رحمت خواهید
پنداشت هیهات این ان اختلافست که حق تع میفرماید وَلَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی مباشید مانند انکسان که
جدا کشتند از یکدیکر و اختلاف کردند بعد از انکه امده بود ایشانرا
ایتهای روشن و این کروه مر ایشانراست عذاب بزرک بعد از ان
خبر داده است ما را از اختلاف شما و فرموده است وَلَا يَزَالُونَ
مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ یعنی و همیشه
اختلاف میکنند ایشان مکر انکسان که رحمت کرده است خدا تع
بایشان که ال محمد اند و من از بیغمبر خدا شنیدم که فرمود ای علی
تو و شیعه تو بر فطرة اسلامید و مردمان از این فطرت دور و بیکار
اند چرا شما دوری جستید از وصی بیغمبر و امین او و وزیر و
برادر او و ولی محمد او پاکیزه ترین شما است و داناترین شما
و اقدم شما است در اسلام و اعظم شما از روی منزلت بنزد
بیغمبر شما و وصی او و خلیفه او است بر امت او و صاحب سر
او است و ولی محمد او و سید وصیین و افضل مطیعین استسلام
کردید شما بر او و بامارة مؤمنان در حیوة سید المرسلین و
خاتم النبیین پس بر خواست عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده

بن الجراح ومعاذ بن جبل وگفتند اي ابي بن کعب مگر تو جنوني در
یافته که بیخودي سخن میگوئی ابي بن کعب گفت جنون شما راست
که از حق تجاوز کرده اید وخلاف پیغمبر اختیار کرده اید وگفت رفتی
بنزد پیغمبر خدا ص بودم چنین یافتم که سخن میگوید با مردي که
میشنیدم سخن اورا ونمیدیدم اورا از جمله سخنانی که میگفت
این بود که چه ناصح است امت ترا وچه دانا ست نسبت تو پیغمبر ص
فرمود ایا امت من فرمان برداري کنند اورا بعد از من ان مرد گفت
متابعت خواهند کرد اورا ابرار امت تو ومخالفت خواهند کرد
اورا فجار امت بود وهم چنین بوده است حال اوصیاء پیغمبران
که پیش از تو بوده اند بتحقیق که موسی پسر عمران یوشع را
وصي خود کرداند واو اعلم بني اسرائیل بود واز همه اطوع
ایشان بخدا عز وجل بود امر کرد موسی ع انکه اورا وصی خود
کرداند همچنانکه ترا امر کرد که علی بن ابي طالب را وصی خود
کرداني لیکن حسد بردند براو بني اسرائیل وبلجی وطعن او مشغول
شدند وامت تو بطریق بنی اسرائیل خواهند رفت وتکلیف
وصي تو خواهند کرد ومخالفت امر تو اختیار میکنند وانکار خلافت
وي من گفتم یا رسول الله این شخص چه کس است حضرت صلعم فرمود
ملکی است از ملایک پروردگار من خبر میدهد مرا بانکه امت من
اختلاف خواهند کرد در امامت وصي من علی بن ابي طالب بعد از من
اي ابيّ بن کعب وصیت میکنم ترا انکه نگاه داري بعد از من وصی مرا
همیشه بر خیر وصلاح باشی اي ابيّ بن کعب بر تو باد که علی بن
ابي طالب را امام خود داني بتحقیق که او راه نماینده وراه یافته است

ناصح

ناصح امت ومحیی سنت منست وامام شما است بعد از من لیکن هر انکه راضی
باشد بامر طاعت خواهد کرد مرا بر انچیزی که طاعت کرده بود مرا بان
وهر انکس تغییر دهد وصیت مرا طاعت خواهد کرد مرا در جائی که شکسته
عهد مرا ونافرمانی کرده باشد امر مرا وانکار کرده باشد نبوت مرا شفاعت
نخواهم کرد اورا بنزد پروردگار خود واب نخواهیم داد اورا از حوض
خود پس برخواستند جمعي از انصار وگفتند بنشین رحمت کناد خدا
ترا ای ابي بن کعب بتحقیق که رسانیدی انچه شنیده بودی ووفا
کردی بعهد خود
در احتجاج امیر المومنین ع بر ابو بکر لعنه الله چون اظهار معذرت میکرد
از جهت بیعت مردمان با او وانبساط مینمود با امیر المومنین علی ع امام همام
جعفر بن محمد علیهما السلام روایت میکند که چون ابو بکر لعنه الله
ابیار شنیع شد واهل حق در باب تحقیق را با خود در مقام انکار یافت
همواره در مقام اظهار انبساط نسبت با امیر المومنین علی ع واصحاب او میبود
واز ایشان لا یزال نفرت وانقباض بل ومیر سید واین معنی بر خواطرش
گران بود وجویای صحبت امیر المومنین ع میبود ودر مقام عذر خواهی از
انچه صادر شده بود از او از قبایح اعمال میبود واظهار انکه صدور
این افعال از جهت تکلیف مردم بود وبلجاجت ایشان نه از روی اراده
واختیار او روزی فرصت یافت وخدمت امیر المومنین شتافت
واستدعاء خلوتی با امیر المومنین کرد وگفت ای ابو الحسن بخدا سوگند
که انچه واقع شد موافق رای من نبود وبان راغب نبودم ومرا
بخود اعتماد نبود که از عهده محتاج الیه امت بیرون توانم امد ومرا
مال ومنال وتبع بسیار نبود که بدانچه جویای تفوق باشم وصفای

خواطر عاطر امیرالمومنین استدعا مینمود حضرت فرمود چون راغب نبودی
و حریص بران نداشتی و اعتماد بر نفس خود نبود ترا که اقدام باین امر نمود چه
لایق سزاوار ثانی نمود پس چه چیز ترا باین کار باین امر خواند ابوبکر
گفت باعث من برین امر حدیثی بود که از پیغمبر خدا ص شنیده بودم
که میفرمود لَا تَجْتَمِعُ اُمَّتِی عَلَی الضَّلَالَةِ یعنی اجتماع نمیکنند امت من
بر چیزی که ضلالت و گمراهی باشد و چون اجتماع ایشان دیدم متابعت
حدیث کردم و محال دانستم ایشان را بر ضلالت هدایت پس انقیاد
کردم ایشان را و اگر میدانستم از احدی خلافت را هر اینه امتناع
مینمودم امیرالمومنین فرمود اما مرا از امت محمد میدانستی گفت بلی
فرمود ایا جماعتی که از خلافت تو امتناع نمودند از سلمان و عمار و ابوذر
و مقداد و سعد بن عباده و متابعان او از انصار را از امت پیغمبر ص بودند
گفت بلی فرمود پس چگونه احتجاج کردی بحدیث و امثال این گروه
تخلف کرده بودند از تو امت را در این گروه طعنی نبود و در صحبت
ایشان پیغمبر را سخنی نداشتند ابوبکر ملعون گفت عالم نشدم بتخلف
ایشان مگر بعد از انکه قرار یافته بود و ترسیدم که اگر تقاعد کنیم
ازین امر مردمان از دین برگردند و چنان دیدم که اگر شما اجابت
کنید امر مرا و تمکین دهید مرا درین امر احسان تر است در رعایت مصلحت
دین از انکه خلاف در میان اید و بعضی بعضی را بکشند و بکفر و
ارتداد کرد ... و میدانستم که اهتمام در رعایت شما در حفظ
دین زیاده از اهتمام دیگر مسلمانان و انچه واقع شده اگر در ابطال
ان کوشید عاید بفساد امر دین میشود و شما را ان رضا نیست امیر
المومنین فرمود که چنین است ولیکن خبرده مرا از کسیکه مستحق

این امر نبود بچه ...

این امر نبود بچه چیز میشود ابوبکر گفت مستحق میشوند این مقام را
بنصیحت و وفا و دفع مداهنه و محاباه و حسن سیرت و اظهار
عدالت و علم بکتاب و سنت و فصل خطاب با زهد در دنیا و قلت
رغبت بان و انتصاف مظلوم از ظالم از برای دور و نزدیک
و بعد از ان خاموش شد امیرالمومنین فرمود سبقت در اسلام
و قرابت پیغمبر ابوبکر گفت بلی سبق اسلام و قرابت امیرالمومنین
فرمود سوگند ۱ میدهم ترا بخدا ابنع که من اجابت کردم دعوت اسلام را
پیشتر از مسلمانان یا تو جواب داد که تو سابقی در اسلام ۲ باز سوگند
میدهم ترا بخدا ابنع که صاحب اذان از برای اهل موسم حج اعظم از
برای امت بسوره برائت من بودم یا تو گفت تو ۳ باز فرمود سوگند
میدهم ترا بخدا ابنع که من فدا کردم جان خود را از برای پیغمبر خدا
در روز غار یا تو گفت تو ۴ باز گفت سوگند میدهم ترا بخدا ابنع که صاحب
ولایت ما ولایت خدا و رسول خدا در ایه خاتم تو بنی یا من گفت تو
۵ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا ابنع که وزارت پیغمبر بجای هارون
از برای موسی پیغمبر خدا مرا من بودم یا تو گفت تو ۶ باز فرمود سوگند
میدهم ترا بخدا ابنع که صاحب ~~ولایت~~ پیغمبر ص با من و اهل و ولد من
از خوانه بیرون امد در روز مباهله مشرکان یا تو گفت تو ۷ باز
فرمود سوگند میدهم ترا بخدا ابنع که از برای من و اهل و ولد من
ایه تطهیر از رجس نازل شد یا از برای تو و اهل و ولد تو گفت تو
۸ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا ابنع که صاحب دعای پیغمبر ص
در روز کسا من بودم و اهل و ولد من یا تو و اهل تو و ولد گفت تو
بودی و اهل و ولد تو ۹ باز فرمود که سوگند میدهم ترا بخدا ابنع که

صاحب اینه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره
مستطیرا تو بودی یا من گفت تو بودی ۱۰ باز فرمود سوگند میدهم
ترا بخدا اینچ که آنکس که باز گردانید آفتاب را بعد از غروب تا غایت
عصر گذارد و آنگاه آفتاب متواری شد من بودم یا تو گفت تو ۱۱
باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا آنکه تو بودی آنکس که پیغمبر
خدا رایت خود را باو داد روز خیبر پس فتح کرد قلعه خیبر را آیا
من بودم یا تو گفت تو بودی ۱۲ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا
آنکه تو بودی که فرح و شادی بخواطر پیغمبر و مؤمنان در آورد
بقتل عمرو بن عبدود یا من گفت تو بودی ۱۳ باز فرمود سوگند میدهم
ترا آنکه تو بودی که امین ساخت پیغمبر خدا او را در رسالت
جن و انس و قبول کرد و رسالت بجنیان رسانید یا من گفت تو
بودی ۱۴ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا اینچ آنکه تو بودی آنکس
که پاک کرد ایزد او را و اجداد او را از سفاح از آدم تا پدر او بقول
پیغمبر بیرون آمدیم من و تو ای علی جد ابی طالب از نکاح نه از سفاح
از آدم تا عبد المطلب یا من گفت تو بودی ۱۵ باز فرمود من بودم آنکس
که اختیار کرد او را پیغمبر خدا و دختر خود را باو داد یا تو گفت تو
بودی ۱۶ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا که من پدر حسن و حسینم
سبطین پیغمبر ریحانتین او آنزمان که میفرمود ایشان دو سید
جوانان بهشت اند و پدر ایشان بهتر از ایشانست یا تو گفت تو
۱۷ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا آنکه برادر تست آنکس که مزین
است بپر و بال که پرواز میکند در بهشت هر جا که میخواهد یا برادر
تو گفت برادر تو ۱۸ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا که من بودم
که ضامن شدم دین پیغمبر

که ضامن شدم دین پیغمبر را و ادا کردم در موسم باجابت مواعید او
یا تو گفت تو ۱۹ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا اینچ آنکه من بودم
آنکس که بخواند او را رسول خدا و مرغ بریان کرده نزد او حاضر
بود و میخواست شخصی را که با او تناول نماید میفرمود اللهم
ائتنی باحب خلقک الیک یأکل معی هذا الطیر یعنی بار
خدایا بیاور بنزد من دوستترین خلق تو بنزد تو تا بخورد با من
این مرغ را پس نیامد بجز من یا تو گفت تو ۲۰ باز فرمود سوگند
میدهم ترا بخدا اینچ آنکه من بودم آنکس که حاضر بود آخر سخن
پیغمبر خدا و متولی غسل و تکفین و دفن او بود یا تو گفت تو ۲۱
باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا اینچ آنکه من بودم آنکس که دلالت
کرد بر او پیغمبر خدا بعلم قضا و فصل الخطاب و فرمود اقضاکم
علی یعنی داناترین شما بعلم قضا علی بن ابی طالب است یا تو گفت
تو بودی ۲۲ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا اینچ که من بودم آنکس
که امر کرد پیغمبر خدا اصحاب خود را که سلام کنند بر او بامارت در زمان
حیوة او یا تو گفت تو ۲۳ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا اینچ آنکه تو بودی
آنکس که سابق است او را قرابت پیغمبر خدا یا من گفت تو نی شان بن
بقرابت پیغمبر خدا اصح ۲۴ باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدا اینچ آنکه
تو بودی آنکس که عطا کرد باو حق تعالی دیناری نزد حاجت او و
بفروخت بان جبرئیل وضعا فن طعام کرد و حمل را ضم و اطعام کرد فرزندان
او را یا من پس ابو بکر بگریست و گفت تو بودی ۲۵ باز فرمود سوگند
میدهم ترا بخدا اینچ آنکه تو بودی آنکس که پیغمبر خدا او را
بر گردن خود نشانید و بتها را از خانه بیفکند اخت و بشکند و

رفعت یافت تا غایتی که اگر خواستی که با فوق اسمان بر مثل هر اینه
میرسید یا نی گفت تو بودی ۲۶ باز فرمود سوگند مید هیم ترا بخدا
انکه تو بودی انکس که پیغمبر خدا در حق او فرمود که صاحب لوای
منی در دنیا و اخرت یا نی گفت تو بودی ۲۷ باز فرمود سوگند مید هم
ترا بخدا انکه تو بودی انکس که امر کرد پیغمبر خدا بفتح باب او در مسجد
بعد ازان که امر کرده بود بسد باب همهٔ مردمان از مسجد و حلال
کرد خدا اینچ از برای او انچه حلال کرده بود از برای پیغمبر خود یا نی
گفت تو بودی ۲۸ باز فرمود سوگند مید هم ترا بخدا انکه تو بودی
انکس که چون تقدیم صدقه پیش از سخن سری با پیغمبر خدا گفتن
واجب شده بود صدقه داد سخن سری گفت و بعد ازان عتاب کرد
خدا اینچ قوم او فرمود ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ
صَدَقَةً ایا تو سید بد شما انکه صدقه بدهید پیش از حکایت
پنهان کردن با پیغمبر خدا تو بودی یا نی گفت تو بودی ۲۹ باز فرمود که
سوگند مید هم ترا بخدا اینچ انکه تو بودی انکس که پیغمبر خدا صلعم
با فاطمه علیها السلام گفت شوهر تو اول مردمان است از روی ایمان
و ابیج مرد مانند از راه اسلام یا نی گفت تو دی و هم چنین پیوسته
امیر المومنین ع ایراد میفرمود و منا قبی را که خدا و پیغمبر او بدو
موهبت فرموده بودند و سوال میکرد که صاحب ان تو بودی
هم چنین پیوسته امیر المومنین ایراد میفرمود یا نی و ابو بکر میگفت
تو بودی بعد از ان امیر المومنین فرمود پس بایی و مانند این مستحق
قیام بامور است محروم شده و چه چیز مغرور ساخته است ترا بچه
از خدا و رسول خدا و از دین اسلام و حال انکه با تو نیست انچه محتاج

البته دیواست پس بکر بیت ابو بکر و گفت راست گفتی ای ابو الحسن مهلت
ده مرا امروز تا در امر خود تدبیری کنم و در انچه گفتی تامل نمایم و
باز گشت بمنزل خود و در ان روز کسی را بخود راه نداد و عمر لعنه الله
چون شنیده بود خلوت او با امیر المومنین در تردد و اضطراب
بود و چون شب شد ابو بکر در خواب دید پیغمبر خدا را و خواست
و بروی سلام کرد جواب نداد و روی خود را از او بر تافت دیگر باره
در مقابل حضرت امد و سلام کرد جواب نداد و روی از وی بگردانید
ابو بکر گفت یا رسول الله ایا امر کرده مرا بچیزی و من در ان تقصیر کرده ام
که سلام مرا رد نمیکنی حضرت صلعم فرمود چگونه سلام ترا رد کنم
و حال انکه تو در مقام عداوتی با کسیکه خدا و رسول خدا او را
ولی امر گردانیده اند پس باید که رد کنی حق را با اهل حق ابو بکر گفت
اهل حق کیست یا رسول الله فرمود که ترا عتاب میکرد بر حق علی بن
ابی طالب ابو بکر لعنه الله گفت سَمْعًا وَطَاعَةً رد خواهم کرد
حق را با اهل ان چون صباح کرد بخدمت امیر المومنین امد و گفت دست
خود بگشای ای ابو الحسن تا بیعت کنم با تو و خوابی که دیده بود با
انحضرت تقریر کرد امیر المومنین دست خود بگشاد ابو بکر دست
امیر المومنین بگرفت و بیعت کرد و خلافت را تسلیم کرد و گفت
بیرون میروم در مسجد پیغمبر و خبر میکنم مردم را از خوابی که
دیده ام و از بیعتی که با تو کرده ام و در مجمع خلایق تسلیم میکنم
او را بتو چون ابو بکر از منزل امیر المومنین بیرون امد متغیر حال
بود نفس خود غا لب امده چون خوشحال بود عمر علیه اللعنه با او
رسید و جویای او بود و گفت چیست ترا ای خلیفه رسول خدا که

تو استفسار حال میکنیم پس خبرداد او را از خوابی که دیده بود و آنچه
در میان او و امیر المؤمنین ع گذشته بود عمر لعنه الله گفت ای حذیفه
رسول خدا بتو باد که مغرور نشوی بسحر بنی هاشم و اعتماد نکنی بر
ایشان و این اول سحری نیست که بتو میکنند و همواره ازین قبیل
سخنان باوی میگفت تا او را از این رای برگردانید و ازین عزیمت باز
داشت و او را در ضلالت خود ثابت قدم گردانید و چون امیر المؤمنین
بجایگاه مقرر در مسجد احدی از ایشان را در مسجد ندید بفراست
دریافت که عمر او را از راه صواب برگردانید متوجه قبر پیغمبر خدا صلعم شد
و زمانی متوجه متوقف بود عمر اینجا حاضر شد و گفت ای علی نزدیک
آنچه تو میخواهی خرط قتاد یعنی انخار ملاو راست که از همه طرف خار
دار دست ما و در غلتیدن او و رد از هیچ طرفی امیر المؤمنین ع دانست
که امر چه صورت یافته و بمنزل شریف معاودت فرمود

در احتجاج سلمان

فارسی رضی الله بر عمر بن خطاب در جواب کتابتی که باو نوشته بود
در وقتی که عامل مداین بود بعد از حذیفه بن یمانی جواب کتابت این
بود که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابتی است از سلمان فارسی آزاد
کرده رسول خدا بعمر بن خطاب اما بعد پس بتحقیق که آمد مرا کتابت تو
که سرزنش کرده مرا و یاد کرده در آنکه مرا فرستاده باهل مداین
تا تحقیق کنم عمل حذیفه الیمانی را و امر کردی که استفصا کنم ایام
حکومت او را و اعلام کنم حسن و قبح اعمال وی را و حال آنکه خدا تع نهی
کرده است ازین عمل اینجا که فرموده و لا تجسسوا یعنی تجسس احوال
یکدیگر مکنید و لایق نبود که عاصی شویم خدا تع را در امر بیس
خذیفه و اطاعت کنم

خذیفه واطاعت کنم ترا در آن و آنچه ذکر کردی که من بیشتر اوقات
نان جوین با سعتر و دیگر گیاههای صحرا تناول این نه امریست که مؤمنی را
بآن سرزنش کنند و بخدا تع سوگند ای عمر که هر آینه تناول نان
جوین و گیاه صحرا و ازان استغنا کردن از حرکردن در مطعم و مشرب
حرام و غصب مال مؤمن و طلب کردن چیزی که شخص را در آن حقی
نباشد دوست تر است نزد خدا و بتقوی و پرهیزکاری نزدیکتر
تمام
و من دیده ام پیغمبر خدا را که چون بنان جوین رسیدی بر غبت
تناول فرمودی و شادمان بود بان و مکروه نشمردی انرا و اما آنچه
ذکر کرده از عطا و احسان من با اهل ایمان پس بتحقیق که آن وسیله
یت که پیش میفرستم از برای روز فقر و فاقه خودم و اما آنچه
ذکر کرده آنکه من ضعیف گردانیدم سلطنت احکام اللهی را و نفس
خود را ذلیل و خوار داشته ام تا غایتی که اهل مداین فراموش کرده
اند مرا و امارت مرا بمثابه جسری دانسته اند و بر فرق من هموار عبور
و مرور داده اند و نعم تو انستن که این حال موجب ضعف و دهن در
سلطنت احکام اللهی نیست بل آنکه تذلل در طاعت حق تع بنزد من
دوست تر است از تعزز در معصیت خدا تع و بتحقیق که دانسته
که پیغمبر خدا الفت با مردمان میگرفت و نزدیکی میکرد با ایشان و ایشان او را
بخود نزدیک میگردانید و ضعفی در نبوت و سلطنت احکام او
واقع نمیشد و همواره طعام اهل فقر تناول میفرمود و لباس
مساکین می پوشید و نزد وی اشراف ناس و ادانی و ابیض و
اسود ایشان برابر بودند در دین و من از پیغمبر خدا شنیدم
که فرمود که هر کس که حاکم و اولو العزم هفت از مسلمانان

شود بعد از ان عدل نکند در میان ایشان وطاقات خواهد کرد خدا
با او در مقام غضب باشد پس ارذوی می انند که ای عمر که سلامتی
حاصل باشد مرا از امارت مدا این با این تذلل و مهانت نفس پس چگونه
باشد ایعمر حال کسیکه والی امراست باشد بعد از پیغمبر خدا و بتحقیق
که شنیده ام انکه میگوید حق تع که تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا
لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ یعنی ان خانه اخرت میکردانیم ما امر از برای انکسان که نخواهند
رفعت و سربلندی را در زمین و نخواهند فساد حال خلایق را و عاقبت
نیکو از برای پرهیزکارانست بد انکه من سیاست ایشان و اقامت
حدود شریعت در ایشان نمیکنم مگر بارشاد و راه نمائی دانای ما سخفاق
و راهی که مرا بان فرموده مسلوک میدارم و پیرو اوعمل میکنم و اگر
خواستی اراده کرده بودی باین امت خیر و رشد راه اینه والی میکردانید
بر ایشان اعلم و افضل ایشان را و اگر این امت از خدا تع خایف بودندی
و متابعت قول پیغمبر خود کردندی و عمل ایشان موافق حق بودی
ترا امیر المؤمنین نام نکردندی پس بکن با من انچه توانی کرد و از
تو نمی این مگر مضرت در دنیا و ذود باشد که در یابد تو را عواقب ظلم
تو در دنیا و اخرت و ذود باشد که سئوال کرده شوی از هرچه
کرده انی پیشی و از پس

در احتجاج امیر المؤمنین ع بر قوم خود چون
برد عمر بن خطاب لعنه الله و خلافت را بمشورت ایشان کردانید
روایت کرده است عمرو بن شمر از جابر جعفی رض و او از امام همام
جعفر بن محمد علیهما السلام روایت میکند که چون عمر بن الخطاب ملعون
محتضر شد و رای او در ام

محتضر شد و رای او در امر خلافت بمشورت قرار یافته بود کس فرستاد
و شش نفر از قریش طلب نمود علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان
و زبیر بن عوام و طلحه بن عبید الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد
بن ابی وقاص و امر کرد ایشان را که در خوانه در ایند و بیرون
نروند از انجا که تا از ایشان یا یکی از ایشان بیعت نکنند پس اگر
اجتماع کنند چهار نفر از ایشان بر بیعت احدی و امتناع نمایند
یکی از ایشان از بیعت بکشند انکس را و اگر دو کس را امتناع نمایند و
سه کس بیعت کرده باشند ان دو کس را بکشند و چون امیر المؤمنین
دانست که رای ایشان بران قرار خواهد یافت که عثمان متولی امر
باشد برخواست تا حجت بر ایشان اقامت کند و فرمود بشنوید سخن
مرا اگر حق دانید انرا قبول کنید و اگر باطل دانید رد کنید ۱ انگاه فرمود
که قسم میدهم شما را بکسی که میداند صدق شما را اگر صادق باشید
و میداند کذب شما را اگر کاذب باشید انکه هیچ احدی در میان
شما هست که نماز کذارده باشد بدو قبله یا هم غیر از من گفتند
نه ۲ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما
هست که بیعت کرده باشد با پیغمبر در هر دو بیعت که ان بیعت
رضوان و بیعت فتح است غیر از من گفتند نه ۳ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما هست مردی که برادر
باشد برادر او بدو بال که بان پرواز کند با ملایک در جنت غیر
من گفتند نه ۴ باز فرمود سوگند میدهم که در میان شما هیچ مردی
هست که عم وی سید شهدا باشد غیر از من گفتند نه ۵ باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه در میان شما هیچ مردی هست

که زوجهٔ او سیدهٔ نساء عالمیان است غیر از من گفتند نه ۶ باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه در میان شما ایا مردی هست که پسران
او پسران پیغمبر خدا باشند و سید جوانان اهل بهشت غیر از من
گفتند نه ۷ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی هست
که دانا باشد بناسخ و منسوخ قرانی غیر از من گفتند نه ۸ باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست
که خدا او را از گناه نگاه داشته باشد و او را پاک و مطهر کرده باشد
باشد غیر از من گفتند نه ۹ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا
انکه هیچ مردی در میان شما هست که دیده باشد جبرئیل را
بصورت دحیه کلبی غیر از من گفتند نه ۱۰ باز فرمود سوگند میدهم
شما را بانکه در میان شما هیچ مردی هست که ~~در رکوع~~ زکوة
داده باشد و او در رکوع نماز بوده باشد غیر از من گفتند نه ۱۱ باز
فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی هست در میان
شما که پیغمبر خدا دست مبارک بر چشم او کشیده و از درد یافته صحت
و رایت خود را باو داد و روز خیبر فتح بدست شد غیر از من گفتند نه
۱۲ باز فرمود که سوگند میدهم شما بخدا انکه هیچ مردی در میان شما
هست که نصب کرده است او را پیغمبر خدا در روز غدیر بامر حق تعالی و فرمود
هر انکس که من مولای اویم پس علی بن ابی طالب مولای او است بار
خدایا دوست دار انکس که دوست دارد او را و دشمن دار انکس
که دشمن دارد او را غیر از من گفتند نه ۱۳ باز فرمود که هیچ مردی در
میان شما هست که برادر پیغمبر خدا باشد در حضر و رفیق او باشد
در سفر غیر از من گفتند نه ۱۴ باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه
هیچ مردی در میان شما هست

هیچ مردی در میان شما هست که قتال کرد با عمرو بن عبدود در روز
خندق و بقتل اورد او را غیر از من گفتند نه ۱۵ باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدا بانکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا در حق او
فرموده که تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی افضل هست
که بعد از من پیغمبر دیگر نیست غیر از من گفتند نه ۱۶ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما هست مردی که خدا او را
درده ایه قران مؤمن خوانده باشد غیر از من گفتند نه ۱۷ باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که
قبضهٔ از خاک بدست پیغمبر خدا داد و ان خاک بر روی کافران افشاند
و بان هزیمت یافتند غیر از من گفتند نه ۱۸ باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدا انکه هیچ مردی هست که در روز احد با ملائک بایستاد
بجنگ در وقتی که مردم فرار نمودند غیر از من گفتند نه ۱۹ باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که
قضا کرده دین پیغمبر خدا را غیر از من گفتند نه ۲۰ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست مشتاق
باشد بهشت بدیدن او غیر از من گفتند نه ۲۱ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که حاضر بوده
باشد وفات پیغمبر را گفتند نه ۲۲ باز فرمود سوگند میدهم شما را
انکه هیچ کسی در میان شما هست که غسل داده باشد پیغمبر خدا را
و تکفین نموده باشد او را غیر از من گفتند نه ۲۳ باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که وارث سلاح
پیغمبر باشد و رایت او و خاتم او غیر از من گفتند نه ۲۴ باز فرمود

سوگند میدهم شما را بخدا انکه در میان شما هیچ مردی هست که
کرد اینده باشد طلاق زنان خود را بدست او پیغمبر خدا غیر از من گفتند نه ٢٥ باز
فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی هست در
میان شما که پیغمبر خدا او را بر دوش خود نشانیده باشد تا بشکند
بتها را در خانه کعبه غیر از من گفتند نه ٢٦ باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدا که هیچ مردی هست در میان شما که خوانده باشد او را
بنام او در روز بدر بگفتار لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو
الْفَقَارِ غیر از من گفتند نه ٢٧ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا
انکه هیچ مردی در میان شما هست که دوسترین خلق باشد بنزد
حق تع حصه ده باشد مرغ بریان را با پیغمبر ص بدعاء او غیر از من
گفتند نه ٢٨ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا که هیچ مردی در میان
شما هست که پیغمبر خدا با او گفته باشد تو صاحب رایت منی در دنیا
و صاحب لوای منی در اخرت غیر از من گفتند نه ٢٩ باز فرمود سوگند
میدهم تو را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که پیش از حکم
حکایات پنهانی با پیغمبر صدقه داده باشد غیر از من گفتند نه ٣٠ باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که
پیغمبر با او گفته باشد من برادر توام و تو برادر منی غیر از من گفتند
نه ٣١ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما
هست که گفته باشد او را پیغمبر خدا که یاد خدا یا علی بن ابی طالب
دوسترین خلق تو بسوی من و گویاترین خلق تو است بحق غیر از من
گفتند نه ٣٢ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا که هیچ مردی در میان
شما هست که صد دلو اب کشیده باشد و صد عدد خرما در عوض گرفته

باشد و اطعام پیغمبر خدا

باشد و اطعام پیغمبر خدا کرده باشد در وقتیکه گرسنه بوده باشد
غیر از من گفتند نه ٣٣ باز گفت سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ
مردی در میان شما هست که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با سه
هزار ملک بر او سلام کردند در روز بدر غیر از من گفتند نه ٣٤ باز
فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست
که خدای تعالی را بیکتائی پرستیده باشد پیش از من گفتند نه ٣٥ باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که اول
کسیکه باشد که در امده باشد بر پیغمبر خدا و اخر کسیکه بیرون رفته
باشد از پیش او غیر از من گفتند نه ٣٦ باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که با پیغمبر خدا در بستانی
در امده باشد و گفته باشد که چه نیکو است این بستان تو در بهشت
بهتر از این بستان است و همچنین در سه بستان در امده باشند و
در هر یک پیغمبر خدا فرموده باشد بستان تو در بهشت به از این
بستان است غیر از من گفتند نه ٣٧ باز فرمود سوگند میدهم شما را که
هیچ مردی در میان شما هست که گفته باشد از برای پیغمبر خدا که تو
اول کسیکه مصافحه کردی مرا و اول کسیکه ایمان اوردی بمن و اول
کسیکه مصافحه خواهی کرد بامن در روز قیامت غیر از من گفتند
نه ٣٨ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان
شما هست که پیغمبر خدا فرمود اول کسیکه در اید از این در ای انس
بتحقیق که او امیر المؤمنین و سید مسلمانان و اول مردان بر درها
پس انس گفت بار خدایا اثر مردی از انصار گردان پس او از ان
در در اید پس پیغمبر خدا صلعم با انس گفت ای انس تو اول کسی نیستی

که دوست دارد قوم خود را غیر از من گفتند نه [39] باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدا آنکه هیچ در میان شما مردی هست که نازل شده باشد
در حق او آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ غیر از من
گفتند نه [40] باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا آنکه هیچ مردی
در میان شما هست که نازل شده باشد در حق او و در شان اولاد او
آیه إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا
تا آخر سوره غیر از من گفتند نه [41] باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدا آنکه هیچ مردی در میان شما هست که نازل شده باشد در
شان او آیه أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا
يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ یعنی آیا میگردانید شما آب دادن حاجیان را
و عمارة مسجد الحرام را همچه عمل آنکس که ایمان آورده باشد
بخدا و بروز آخر و غزا کرده باشد در راه خدا برابر نیستند
نزد خدا غیر از من گفتند نه [42] باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا
آنکه هیچ هیچ مردی هست در میان شما که پیغمبر خدا تعلیم کرده
باشد او را هزار کلمه که هر کلمه مفتاح هزار کلمه باشد غیر
از من بگو گفتند نه نه [43] باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا
آنکه هیچ مردی هست در میان شما که سخن پنهان گفت با او پیغمبر
خدا صاحبش ابو بکر و عمر گفتند سخن پنهانی گفتی با علی نه با ما پس
پیغمبر خدا فرمود من سخن پنهانی با وی نگفتم خدا اینچنین امر کرد من سخن
گفتن پنهان با او غیر از من گفتند [45] باز فرمود سوگند میدهم شما را

بخدا آنکه هیچ مردی

بخدا ای تع آنکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا با او
گفت که تو نزدیکترین خلقی بمن در روز قیامت در این بشفاعت
تو در بهشت بیشتر از شما روز بعث و مضر غیر از من گفتند نه [46] باز
فرمود سوگند میدهم شما را بخدا آنکه هیچ مردی در میان شما هست
که پیغمبر خدا با او گفته باشد که ای علی تو پوشیده میشوی در
وقتیکه من پوشیده میشوم غیر از من گفتند نه [47] باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا آنکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر با او
گفته باشد که تو و شیعه تو فایزانند بسعادت غیر از من گفتند
نه [48] باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا آنکه هیچ مردی در میان
شما هست که پیغمبر در حق او گفته باشد دروغ گفت کسی که
گمان برد که دوست میدارد مرا و دشمن دارد ترا غیر از من گفتند
نه [49] باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا آنکه هیچ مردی در میان
شما هست که پیغمبر از برای او گفت هر کس دوست دارد شعرات
مرا این شعرات پس بتحقیق که دوست میدارد مرا و آنکس
که دوست دارد مرا دوست داشته خدا اینچنین را گفتند ای پیغمبر
خدا چیست شعرات تو گفت علی و حسن و حسین و فاطمه غیر از
من گفتند نه [50] باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا آنکه هیچ مردی
در میان شما هست که پیغمبر خدا با او گفته باشد که تو بهترین
بشری بعد از من غیر از من گفتند نه [51] باز گفت سوگند میدهم
شما را بخدا آنکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر با او
گفته باشد تو فارقی فرق میکنی میانه حق و باطل غیر از
من گفتند نه [52] باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا آنکه هیچ

مردی در میان شما هست که پیغمبر باو گفته باشد تو افضل خلایقی
از روی علم و عمل در روز قیامت بعد از پیغمبران غیر از من گفتند نه
٥٣ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما
هست که پیغمبر خدا کساء خود را برو پوشیده و بر زوجه و دو پسر
او فرموده بار خدایا ایشان اهل بیت منند رجس گناه از ایشان ببر
و پاکیزه کردان ایشان را غیر از من گفتند نه ٥٤ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی هست که طعام از برای پیغمبر خدا
میفرستاد وقتیکه در غار بود و او را اگاهی میداد از خبرهای قوم
غیر از من گفتند نه ٥٤ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه
در میان شما هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر باو گفته
باشد که تو برادر منی و وزیر منی و صاحب منی غیر از من گفتند
نه ٥٥ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان
شما که پیغمبر خدا در حق او گفته باشد که تو اقدم امتی از روی
اسلام و افضل ایشانی از روی علم و اکثر ایشانی از روی حلم
غیر از من گفتند نه ٥٦ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه
هیچ مردی در میان شما هست که کشته باشد مرحب یهودی را
که فارس و مبارز یهودی بود غیر از من گفتند نه ٥٧ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما هست که مردی بر داشت
در خیبر را در وقتیکه فتح خیبر کرد تا صد ذراع بود و بعد از
ان چهل مرد نتوانستند بر داشت غیر از من گفتند
نه ٥٨ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان
شما مردی هست که نازل شده باشد در حق او ایه یا ایها

الذین امنوا اذا

الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
پس او انکس بود که پیش از همه صدقه داد غیر از من گفتند نه ٥٩ باز
فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما مردی هست
که پیغمبر خدا فرموده از برای او که هر کس که دشنام داده باشد
مرا و هر کسی که دشنام دهد مرا دشنام داده است خدا را غیر
از من گفتند نه ٦٠ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا که هیچ مردی
در میان شما هست که پیغمبر خدا با وی گفته باشد که منزل تو
برابر منزل منست در بهشت غیر از من گفتند نه ٦١ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر
خدا با او گفته باشد که مقاتله کرده باشد با خدا انکس که
مقاتله با تو کرده و دشمنی با خدا کرده انکس که دشمنی با تو کرده
غیر از من گفتند نه ٦٢ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه
هیچ در میان شما مردی هست که بر فراش پیغمبر خوابیده باشد
در وقتیکه پیغمبر خدا متوجه مدینه بود و نفس خود را فدای
نفس او کرد در وقتیکه مشرکان خواستند که او را بکشند غیر
از من گفتند نه ٦٣ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ
در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا با او گفته باشد که تو اول
مردمان با منی بعد از من غیر از من گفتند نه ٦٤ باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر
باو گفته باشد که تو در روز قیامت بر جانب راست عرش
خواهی بود و خدای تعالی ترا دو جامه خواهد پوشانید یکی سبز
و یکی گلرنگ غیر از من گفتند نه ٦٥ باز فرمود سوگند میدهم شما را

بخدا برانکه هیچ مردی در میان شما هست که نماز کذارده باشد هفت
سال وچند ماه پیش از مردمان غیر از من کفتند نه ۶۶ باز فرمود که
سوکند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما باشد
که پیغمبر خدا با او کفته باشد که من در روز قیامت فرا کیرم حجره
خدا را و حجره نور است و تو فرا کیرنده باشی حجره مرا و اهل بیت من
فرا کیرنده باشند حجره ترا غیر از من کفتند نه ۶۷ باز فرمود سوکند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر
خدا با او کفته باشد تو هم چه نفس منی و دوستی تو هم چه دوستی
منست و دشمنی تو هم چه دشمنی منست غیر از من کفتند نه ۶۸ باز فرمود
سوکند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر
خدا از برای او کفته باشد بکردان او را از برای من مددکار و یاری
دهنده غیر از من کفتند نه ۶۹ باز فرمود سوکند میدهم شما را بخدا
انکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا با او کفته باشد که
تو یعسوب مومنانی و مال یعسوب ظالمانست غیر از من کفتند نه
۷۰ باز فرمود سوکند میدهم شما را بخدا انکه در میان شما هیچ مردی
در میان شما هست که پیغمبر خدا در حق او کفته باشد که هر اینه
میفرستم بجانب شما شخصی را امتحان کرده باشد خدا اینع [illegible] دل
او را از برای ایمان غیر از من کفتند نه ۷۱ باز فرمود سوکند میدهم
شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا
بعضی از ان انار تناول میفرمود باو داد و فرمود این انار بهشت
است سزاوار نیست انکه بخورد از ان مکر کسیکه پیغمبر باشد یا
وصی پیغمبر غیر از من کفتند نه ۷۲ باز فرمود سوکند میدهم شما را
بخدا که در میان شما هیچ

بخدا که در میان شما هیچ مردی هست که پیغمبر خدا از برای او
کفته باشد که درخواه نکردم از خدا هیچ چیزی مکر که عطا فرمود
از برای تو و درخواه نکردم از خدا چیزی مکر که درخواه کردم از برای
تو مانند ان غیر از من کفتند نه ۷۳ باز فرمود سوکند میدهم شما را بخدا
انکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا باو کفته باشد تو
برپای دارنده تر ایشانی امر خدا را و وفا کننده تر از ایشانی
بعهد خدا و دانا تر ایشانی بقضیه و قسمت کننده تر ایشانی
بسویت و بزرکتر ایشانی نزد خدا از روی فضیلت غیر از من
کفتند نه ۷۴ باز فرمود سوکند میدهم شما را که هیچ در میان شما
مردی هست که پیغمبر خدا از برای او کفته باشد که فضل تو بر
این امت هم چه فضل افتابست بماه و هم چه ماه بر ستاره غیر از
من کفتند نه ۷۵ باز فرمود سوکند میدهم شما را که هیچ در میان شما
مردی هست که پیغمبر از برای او کفته باشد در می اورد دوستان
در بهشت و دشمن ترا در دوزخ غیر از من کفتند نه ۷۶ باز فرمود
سوکند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما مردی هست که
پیغمبر خدا از برای او فرمود مردمان از درختان مختلف اند و من
و تو از یک درختیم غیر از من کفتند نه ۷۷ باز فرمود سوکند میدهم
شما را بخدا انکه هیچ در میان شما مردی هست که حق تع اظهار رضا
کرده باشد از او در دو ایت غیر از من کفتند نه ۷۸ باز فرمود سوکند
میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی که پیغمبر خدا کفته باشد
من سید ولد ادمم و تو سید عربی و فخری نیست غیر از من کفتند
نه ۷۹ باز فرمود سوکند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما

مردی هست که پیغمبر خدا برای او گفته باشد بار خدایا من دوست
میدارم او را پس تو نیز دوست دار او را غیر از من گفتند نه ۸۰ باز
فرمود سوگند میدهم شما را بانکه هیچ در میان شما مردی هست
که پیغمبر خدا باو گفته باشد تو حجت خواهی بود از برای مردمان
پس حجت باش ایشانرا بانکه هیچ در میان شما مردی هست
برپای دارند نمازرا و بدهند زکوة را و امر کنند بمعروف و نهی
کنند از منکر و برپای دارند حدود خدا را و قسمت کنند بتسویت
ورا سوی غیر از من گفتند نه ۸۱ باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا دست
ویرا گرفت در روز غدیر و بالا برد انرا چنانکه بدیدند مردم
سفیدی بغل او را و فرمود که بدانید و اگاه باشید که این
پسر عم و وزیر منست پس تفویض کنید او را و ناصح باشید او را
و تصدیق کنید پس بتحقیق که او متولی امر شما خواهد بود
غیر از من گفتند نه ۸۲ باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه
هیچ در میان شما مردی هست که در حق او نازل شد این ایه
وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ
يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ غیر از من گفتند
نه ۸۳ باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه هیچ در میان شما
مردی هست که جبرئیل یکی از مهمانان او بوده باشد غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان
شما مردی هست که پیغمبر خدا باو داده باشد کافور بهشت و
فرمود که انرا بسه بخش کن و دو دانگ اورا از برای من
نگاه دار که بوی خوش

نگاه دار که بوی خوش سازی از برای من و دو دانگ از برای دختر
من فاطمه ده و دو دانگ دیگر از برای تو باشد غیر از من گفتند نه
۸۴ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ در میان شما مردی
هست که هرگاه که در می‌اید بر پیغمبر خدا تحیت میفرمود او را و نزدیک
میخواند و مرحبا از برای او میفرمود و اثار بشاشت در روی او ظاهر
میشد از ورود او غیر از من گفتند نه ۸۵ باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا در شان
او فرموده من افتخار میکنم بتو در روز قیامت هرگاه که افتخار کنند
انبیا باوصیاء خود غیر از من گفتند نه ۸۶ باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدا انکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر او را فرستاد بمکه
تا سوره براءت را بمشرکان مکه رساند بامر خدا غیر از من گفتند
نه ۸۷ باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه هیچ در میان شما مردی
هست که پیغمبر خدا باو فرموده باشد که مرا رحم میاید بر تو از کینه
که در سینه مردمان بر تو ظاهر نمیکردانند تا زمانیکه مرا نیابند پس
هرگاه که مرا نیابند مخالفت خواهند کرد مرا و امر ترا غیر از من گفتند
نه ۸۷ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ مردی در میان
شما هست که فتح کرد قلعه خیبر را و دختر مرحب را گرفته و به
پیغمبر رسانید غیر از من گفتند نه ۸۸ باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدا انکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا باو گفته
باشد تو قسیم بهشت و دوزخی بیرون میاوری انکس را که
بمحبت تو اراسته است و میگذاری در دوزخ منکران و معاندان
را غیر از من گفتند نه ۸۹ باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا

که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا با او گفته باشد
بر حوض می درآیی تو و شیعیان تو و سیراب میشوند باروهای
سفید و درمی‌آیند بر من دشمنان تو تشنه لب و سیاه روی
غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم آنگاه امیر المومنین
فرمود چون شما اقرار کردید بر نفس خود و ظاهر شد بر شما
اولویت من از قول پیغمبر شما پس باید که از خدا بترسید و خود را
از غضب حق تعالی نگاه دارید و مخالفت امر او مکنید و رد بکنید حق را
باهل آن و پیروی کنید سنت پیغمبر خود را و مخالفت مکنید امر
پیغمبر را که مخالفت حق تعالی است و دفع کنید خلافت را بکسی
که اهل خلافت است پس ایشان بیکدیگر نگاه کردند و هر یک بطرف
خانه رفتند و بعد از مشورت گفتند شناختیم فضل او را و دانستیم
که او احق است بخلافت اما او مردی است که تفاوت نمیکند در میان
مردمان پس اگر شما او را خلیفه گردانید شما و سایر مردمان برابر
خواهند بود بنزد او بهتر است که شما عثمان را متولی امر خلافت
گردانید که او از موافقه شما بیرون نخواهد بود و قرار این
امر بر عثمان دادند لعنه الله

در احتجاج امیر المومنین علی بر جماعت
بسیار از مهاجر و انصار در وقتیکه یاد میکردند ایشان فضایل
خود را بر آنچه پیغمبر در حق امیر المومنین فرموده بود از مناقب
و مفاخر روایت کرده شده است از سلیم بن قیس هلالی رضی
که وی گفت دیدم امیر المومنین را در مسجد پیغمبر خدا در زمانی
که عثمان متولی امر بود و جماعت مهاجر و انصار با یکدیگر در

حکایت بودند و فضایل

حکایت بودند و فضایل خود را میشمردند جماعت قریش فضل
و سابقه خود را یاد میکردند و آنچه پیغمبر در فضل ایشان فرموده
بود پیغمبر خدا در فضل ایشان مانند آنکه اعلام قریش اند و آنکه
مردمان تبع قریش‌اند و قریشی و آنکس که دشمن دارد قریش را
دشمن میدارد او را خدا هر آنکس که خوار دارد قریش را خوار
میگرداند او را خدا و همچنین انصار یاد میکردند فضل و سابقه
خود را و آنچه پیغمبر در شان ایشان فرموده بود و ثنا که حق
تعالی در کتاب مجید از برای ایشان کرده بود و یاد میکردند آنچه
پیغمبر خدا در حق سعد بن معاذ فرمود که آنکس که غسل او
میداد ملائکه بودند و همچنین هر طایفه فضایل خود را میشمردند
قریش گفتند پیغمبر خدا از ما بود و حمزه سید الشهدا از ما بود
و جعفر طیار فی الحبشه از ما بود و عبیده بن الحارث و زید
بن الحارثه از ما بود و ابو بکر و عمر و سعد و ابو عبیده و سالم
از ما بود از این مقوله سخنان میگفتند و قریب دویست نفر
از مردم حاضر بودند و امیر المومنین و سعد بن ابی وقاص و
عبد الرحمن بن و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابو ذر و هاشم
بن عتبه و ابن عمر و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابن
عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر و از طبقه انصار
ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم
و محمد بن مسلمه و قیس بن سعد بن و جابر بن عبد الله
و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی و ابی
لیلی و پسر او عبد الرحمن در پهلوی او نشسته بودند

کمال حسن و صباحت و رشاقت و دربین بیا مد حسن بصری
و با او پسر او بود حسن جوانی با جمال صبیح الوجه معتدل
القامة سلیم بن قیس میکوید من نظر میکردم در رو و د عبد الرحمن
بن ابی لیلی و عبد الشجر که کدام از ایشان اجل و احسن اند
ابی جحیفة از بامداد بود تا وقت زوال و عثمان در خوانه خود
بود و بر بن احوال اطلاع نداشت و علی بن ابی طالب و اهل
بیت او خواموش نشسته بودند و با کسی سخنی نمیگفتند پس
رو اوردند این جماعت با امیر المومنین و گفتند ای ابو الحسن
چه باز میدارد ترا که سخن کوئی در فضایل خود سخن گفتند
امیر المومنین فرمود سوال میکنم از شما ای قریشیان و ای
انصاریان که حق تع این فضایلرا بشما بسببیکه عطا فرموده
ایا بسبب نفسهای شما یا قبایل و اهل بیت شما یا بغیر شما
گفتند بلکه عطا فرموده ما را خدا ایتع و منت نهاد بر ما بسبب
محمد و ال و اهل بیت او نه بسبب ما و عشایر و قبایل ما امیر
المومنین گفت راست گفتید ای معشر قریش و انصار ایا نمیدانید
که انچه شما بان رسیده اید از خیر دنیا و اخرت بسبب ما اهل
بیت ما بان رسیده اید نه از غیر ما پس بتحقیق که پسر عم من
پیغمبر خدا فرمود بتحقیق که من و اهل بیت من بودیم نوری
نزد حق تع پیشی از انکه بیافریند ادم صفی را بچهارده هزار سال
پس چون بیافرید ادم را نهاد ان نور را در صلبا و و بزمین فرستاد
بعد از ان بود اشت ان نور را در کشتی در صلب نوح علیه بعد از ان
افتاد در اتش انداخت در صلب ابراهیم م بعد از ان همواره خدا

میکردانید ان نور را از اصلاب کریمه بارحام طاهره و از ارحام طاهره
و از ارحام طاهره باصلاب کریمه از اباء و امهات که ملاقات نکردند
با یکدیگر بنکاح نه بسفاح پس گفتند سابقان و اهل بدر و اهل
احد بلی چنین است بتحقیق که شنیدیم ما این سخن را از پیغمبر
خدا باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا و رسول خدا انکه انید
که من اول سابقان امت ام از روی ایمان بخدا و رسول خدا گفتند
بلی چنین است باز فرمود سوگند میدهم شما را انکه میدانید
شما انکه خدا افضلیت نهاد سابق را بر مسبوق در چند ایه
از کتاب خدا و سابق نیست بر من در ایمان بخدا و رسول هیچیک از
امت گفتند بلی باز فرمود سوگند میدهم شما را که ایا میدانید
که چون ایه وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ
الْأَنْصَارِ و ایه السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
نازل شد سوال کردند از این دو ایه از پیغمبر خدا فرمود نازل
در حق انبیا و اوصیا ایشانست و من افضل انبیا و علی افضل
اوصیا گفتند بلی باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا
انکه میدانید که چون ایه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و ایه کریمه
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ نازل شد باز
سوال کردند یا رسول الله این دو ایه ایا عام است همه
مومنان را یا خاص است ببعضی از مومنان پس امر کرد خدا
پیغمبر خود را انکه تعلیم کند ایشانرا ولایت امر ایشان

وانکه تغییر کند از برای ایشان ولایت را چنانکه تفسیر میکنند
از برای ایشان نماز و روزه و زکوة و حج را پس نصب کرده مرا از
برای آنکه مردمان در غدیر خم و خطبه خواند و فرمود ای مردمان
بتحقیق که خدا امر کرده مرا بآنکه برسانم بشما پیغامی را و من در
رسانیدن او بغایت دل تنگم و گمان میبرم که مردمان تکذیب کنند
مرا پس می اندیشه میکنم در رسانیدن آن پس حق تعالی تهدید
نمود مرا که اگر نرسانی عذاب کنم ترا و امر فرمود تا ندا کردند از
برای اجتماع مردمان و بعد از او خطبه بلیغ فرمود ای مردمان این میدانید
که خدا مولای منست و من مولای هر مومن و مومنه ام و من
اولی بایشانم از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله بعد
از آن پیغمبر بامن گفت برخیز ای علی بن ابی طالب پس من برخواستم
پس حضرت فرمود که هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست
بار خدایا دوست دار آنکه او را دوست دارد و دشمن دار آنکه
او را دشمن دارد آنگاه سلمان برخواست و گفت یا رسول الله
این ولایت چگونه ولایتی است حضرت فرمود همچون ولایت
منست هر کس که من اولی ام باو از نفس او پس علی نیز اولی از
اوست بنفس او بعد از آن حق تعالی این آیت فرستاد اَلْيَوْمَ
اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ
لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا یعنی امروز کامل کردانیدم از برای شما دین
و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم از برای شما آنکه اسلام
دین شما باشد پس پیغمبر خدا گفت الله اکبر بکمال نبوت من و تمام
دین اسلام و ولایت علی بن ابی طالب بود بعد از آن برخواستند
ابوبکر و عمر و گفتند یا

ابو بکر و عمر گفتند یا رسول الله بیان کن از برای ما اوصیاء خود را که
فرمود علی است برادر و وزیر و وارث من و خلیفه من در امت من
و ولی هر مومن و مومنه است بعد از من بعد از آن دو پسر من حسن
و حسین و بعد از ایشان فرزندان حسین یکی بعد از دیگری قرآن
با ایشان باشد و ایشان با قرآن باشند و مفارقت نکنند تا زمانیکه
وارد شوند بر حوض کوثر من پس گفتند بلی چنین بود شنیدیم و
مشاهده کردیم بر وجهی که فرمود و بعضی از ایشان گفتند ما بیشتر
این سخنان حفظ کرده ایم و همه این سخنان حفظ نکرده ایم آنان که
فاضلتر و بهتر ما اند همه این سخنان را حفظ کرده باشند امیر المومنین
فرمود راست گفتند همه مردمان در حفظ برابر نیستند سوگند میدهم
شما را بخدا آنکه حفظ کرده باشد از پیغمبر خدا این سخنان را آنکه
برخیزد و خبر دهد ما را بآنچه شنیده است پس برخواست زید
بن ارقم و براء بن عازب و ابوذر و مقداد و عمار و گفتند گواهی
میدهیم که شنیدیم از پیغمبر خدا و او در بالای منبر بود و در پهلوی
آنحضرت ایستاده بودی و آنحضرت میفرمود ای مردمان بتحقیق
که امر کرده است مرا خدا آنکه نصب کنم از برای شما امام شما را و
آنکس که والی امر شما خواهد بود بعد از من و وصی و خلیفه من خواهد
بود و آنکس که فرض خواهد کرد خدا بر تبع طاعت او را بر مومنان و
طاعت او را مقارن طاعت خود کرد این در کتاب مجید و من
بخدا تعالی باز گشتم و استغفار کردم در رسانیدن این احکام برای
ترس طعن اهل نفاق و تکذیب ایشان پس حق تعالی تهدید کرد و
فرمود اگر نرسانم عذاب کند مرا پس ای مردمان بدانید که خدا

امر کرد شما را در کتاب مجید بنماز و روزه و زکوة و من بیان کردم انرا
از برای شما و امر کرد بحج و جهاد و من بیان کردم انرا برای شما و انرا
و تفسیر کردم مجملات انرا و امر کرد شما را بولایت علی بن ابی طالب و
می گواهی میدهم که این ولایت از برای اوست و بعد از او از برای
دو پسر او حسن و حسین بعد از ایشان از برای اوصیاء ایشان
و بعد از ایشان از اولاد ایشان از قران جدا نخواهد بود تا زمانی
که وارد شوند بر حوض ای مردمان بتحقیق که بیان کردم از برای
شما امام شما و دلیل و هادی را و ان برادر من علی بن ابی طالب است
و او در میان شما بمنزله منست پس متابعت کنید او را در دین
خود فرمان او برید در امور خود بتحقیق که بنزد اوست هر
انچه خدا تعالی تقلید کرده است مرا از علم و حکمت پس سؤال
کنید از او و بیاموزید از او و از اوصیاء که بعد از دست از
فرزندان او پس بتحقیق که ایشان با حق اند و حق با ایشان است
بعد از ان بنشستند سلیم بن قیس گفت که بعد از ان امیر
المؤمنین فرمود ای مردمان ایا میدانید که حق عز و جل در کتاب
مجید فرمود إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا حضرت پیغمبر جمع کرد مرا و فاطمه
و دو پسر خود را حسن و حسین و کسائی بر ایشان پوشانید
و گفت بارخدایا ایشان اهل بیت منند الم میرساند بمن
انکس که الم میرساند بایشان و دشمنی کرده است با من انکس
که دشمنی کرده است با ایشان پس ببر از ایشان رجس را
و پاکیزه گردان ایشان را پاکیزه کردانیدن ام سلمه گفت یا رسول

الله من نیز از ایشانم

الله من نیز از ایشانم فرمود تو بر خیر خواهی بود این ایه نازل
نشده مگر در حق من و در حق برادرم علی بن ابی طالب و در حق
دو پسرم و در حق نه پسر حسین خواصه و نیست با ما غیر ما همه
ایشان گفتند گواهی میدهیم انکه ام سلمه این حدیث بو بمن و
فرمود و باز سؤال از پیغمبر خدا کردیم پس انحضرت فرمود مطابق
انچه ام سلمه روایت کرده بود بعد از ان امیر المومنین فرمود
سوگند میدهم شما را بخدا انکه ایا شما میدانید انکه خدا این ایت را
فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
پس سلمان رض گفت یا رسول الله این ایه عام است یا خاص
حضرت فرمود اما مامورین عامه امت اند که مامور شده اند و اما
صادقون خواص برادرم علی بن ابی طالب و اوصیاء منند بعد از
من تا روز قیامت پس گفتند بلی چنین بود باز فرمود سوگند میدهم
شما را انکه میدانید شما انکه می گفتم یا رسول الله در غزای تبوک
چرا کذاشتی مرا در مدینه حضرت فرمود مدینه صلاحیت ندارد
مگر مرا و با تو و تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی الا انکه
نیست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود گفتند بلی چنین بود
باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدا انکه ایا میدانید که حق تعالی
در سوره حج در حق من فرستاده این ایه را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ تا اخر
سوره پس سلمان بر خواست و گفت ای رسول خدا کیستند ان
کسانی که تو بر ایشان گواه خواهی بود و ایشان گواه بر مردمان فرمود
وانکسان که برگزید ایشان را خدا و نکرد ابدا بر ایشان در دین

هیچ حرجی طلب بدر ایشیان ابراهیم حضرت فرمود مرا و این سیزده
مرد خاصه نه غیر ایشان از امت مسلمان گفت بیان کن ایشان را
از برای ما ای پیغمبر خدا فرمود منم و برادرم علی و یازده کس از فرزندان
من گفتند بلی چنین بود باز فرمود سوگند میدهم شما را انکه ایا
نمیدانید شما انکه رسول خدا برخواست و خطبه خواند و بعد از ان
هیچ خطبه دیگر نخواند پس فرمود ای مردمان بتحقیق که من گذاشتم
در میان شما دو چیز را یکی کتاب خدا و یکی عترت من اهل بیت من
پس چنگ زنید در ایشان تا گمراه نشوید پس بتحقیق که خدا
خبر داد مرا و عهد کرد با من انکه ایشان هرگز از یکدیگر جدا نباشند
تا وارد شوند بر حوض من پس عمر خطاب برخواست و خشم الوده
بود و گفت یا رسول الله ایا این همه اهل بیت تو اند حضرت فرمود
بلکه اوصیاء منند از اهل بیت من اول ایشان برادر من و وزیر
من و خلیفه من در امت و ولی هر مؤمن است بعد از من علی بن
ابی طالب و بعد از او دو پسر او حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر
از فرزندان حسین یکی بعد از دیگری تا زمانیکه وارد شوند
بر حوض من شهداء الله اند در زمین خدا و حجت خدا اند بر خلق
و خازنان علم و معدن حکمت او ویند انکس که اطاعت کند ایشان را
اطاعت کرده است خدا را و انکس که عصیان کند ایشان را عصیان کرده
است خدا را پس همه ایشان گفتند گواهی میدهیم انکه پیغمبر خدا
چنین فرمود بعد از ان امیر المومنین سوالات میفرمود و ایشان
تصدیق میکردند تا در اخر سخن ایشان گفتند بار خدایا گواه باش
که ما تصدیق نکردیم مگر انچه شنیده بودیم از پیغمبر خدا و از ثقات

واهل اعتبار عار رسیده

واهل اعتبار عار رسیده بود امیر المومنین گفت ایا شما اقرار دارید
بانکه پیغمبر خدا فرمود کسیکه گمان برد انکه پیغمبر خدا را دوست
میدارد و دشمن دارد علی بن ابی طالب را بتحقیق که دروغ میگوید
و دوست نمیدارد مرا و دست مبارک خود را بر سر من نهاد و یکی
از حاضران گفت این چگونه باشد ای پیغمبر خدا فرمود زیرا که پیغمبر
خدا فرمود زیرا که او از منست و من از اویم انکس که دوست دارد
او را بتحقیق که دوست داشته است مرا و انکس که دوست داشته
است مرا بتحقیق که دوست داشته است خدا را و انکس که دشمن
داشته او را بتحقیق که دشمن داشته است مرا و انکس که دشمن
داشته مرا بتحقیق که دشمن داشته خدا را گفتند قریب بیست
نفر از افاضل قبایل بار خدایا چنین است شنیدیم و گواهی میدهیم
امیر المومنین علی با جماعت که سکوت اختیار کردند فرمود
شما چرا سکوت اختیار کردید گفتند بنابر انکه این جماعت که
گواهی دادند نزد ما امنا و ثقات اند و ما قایل بفضل و قول و
سابقه ایشانیم امیر المومنین فرمود بار خدایا گواه باش بر ایشان
طلحه بن عبد الله با امیر المومنین گفت چگونه میکنی بانچه دعوی
کردند ابو بکر و اصحاب او و تصدیق کردند یکدیگر را و گواهی
دادند مقاتله یکدیگر را در روزی که ترا تکلیف بیعت ابو بکر
کردند و ریسمانی در گردن تو در اوردند و گفتند ترا که بیعت
کن پس احتجاج کرد بانچه احتجاج کردی امروز و تصدیق کردند
ترا در همه ان بعد از ان ابو بکر گفت ما از پیغمبر خدا شنیدیم انکه
فرمود ابا میکند خدا و قبول ندارد انکه جمع شود از برای ما اهل

بیت نبوت وخلافت و تصدیق کرد او را در این سخن عمر و ابو عبیده
و سالم و معاذ بعد از آن طلحه گفت هر انچه گفتی و دعوی کردی
و از حجت خود ساختی از سابقه و فضل حق است دانسته ایم و اقرار
بان داریم و اما خلافت آنچنانست که شنیدی و گواهی دادند بر
چهار کس امیر المؤمنین در این هنگام غضب فرمود از مقاله او و
اظهار فرمود چیزی را که همیشه کتمان میفرمود و تفسیر کردن
چیزی را که عمر گفته بود در روز مرگ خود و ندانسته بودند که
مراد چیست پس روی بطلحه اورد و مردمان میشنیدند و فرمود
بدان و آگاه باش که هیچ صحیفه که بخدا معروض شود بخدا
در روز قیامت دوست تر نیست بنزد من از صحیفه این چهار
کس که عهد کرده بودند که وفا کنند بان مضمون انکه اگر
بکشد خدا محمد را یا بمیرد و تقویة کنند ایشان یکدیگر را در امر
ونگذارند که خلافت در تصرف ما آید و دلیل بر بطلان آنچه ایشان
گواهی بر صدق آن میدادند ای طلحه قول پیغمبر خدا در روز غدیر
خم که فرمود هر کس که من مولای اویم پس علی اولی باوست از
نفس او پس چگونه من اولی باشم بایشان از نفس ایشان و
حال آنکه امراء و حکام باشند بر من و پیغمبر خدا فرموده که تو ای
علی از برای من بمنزله هرونی از برای موسی غیر نبوت و اگر ما
نبوت چیزی غیر نبوت بودی استثنا کردی پیغمبر خدا دلیلی
دیگر قول پیغمبر خداست بتحقیق که من گذاشته ام در میان شما دو
چیز را یکی کتاب خدا و دیگری عترت من گمراه نشوید مادام که
چنگ زنید در ایشان و تقدم مجوئید بر ایشان و دست از دامن
متابعت ایشان ما را بد

متابعت ایشان ما را بد و در مقام تعلیم ایشان مباشید که ایشان
اعلم شما اند ایا هیچ سزاوار است بخلیفه خدا مگر انکه اعلم باشد
بکتاب خدا و سنت او و حال انکه حق تعالی فرموده أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى
الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا
لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی ایا پس آنکسی که راه نماید بحق سزاوار
تر است انکه پیروی او کرده شود یا انکس که راه یافته نمیشود
مگر انکه راه نموده شود پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید
شما و حق تعالی فرموده وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و پیغمبر
خدا فرموده والی نکرده اند هیچ امت مردی را بر امر خود و در میان
ایشان شخصی باشد که داناتر باشد از دیگری مگر انکه امر ایشان
روی در تنزل داشته باشد تا زمانیکه باز گردند بانچه ترک
کرده اند و اما قول ایشان که ولایت غیر امارت است سخنی
باطل است و دلیل بر کذب و بطلان ایشان انست که ایشان سلام
کرده اند بمن بامارت مؤمنان بحکم رسول خدا و انچه حجت است
برای خلیفه شما یعنی عثمان پس بتحقیق که ما گروه اهل مشورت
که حاضریم کرده است ما را عمر خطاب از اهل مشورت پس
اگر راست است انچه او و اصحاب او نسبت به پیغمبر خدا کرده اند پس
این مشورت مشورتیست که بجهة خلافت یا بجهة غیر خلافت
اگر بجهة خلافت است عثمان را بجهة این مشورت خلافت نباشد
زیرا که ما مامور بمشورت نه از برای خلافتیم و اگر این مشورت
از برای خلافت است پس چرا در این مشورت مرا داخل کردند
و حال انکه پیغمبر خدا بیرون کرده اهل بیت خود را از خلافت

و خبر داد ایشانرا از خلافت نصیبی نیست چرا که گفت عمر در وقتیکه
میخواند یك یك مارا و متوجه عبدالله پسر عمر شد و فرمود سوگند
میدهم شمارا بخدا ای عبدالله که چه میگفت پدر تو در وقتیکه
بیرون می‌آمد از نزد او عبدالله گفت که چون سوگند دادی مرا پدرم
گفت اگر مردم پیروی کنند اصلع قریش ایشانرا بر محجة بیضاء
دلالت کند و ایشانرا بر کتاب خدا و سنت رسول الله میدارد و
امیرالمومنین فرمود تو چه گفتی زمانی که پدر تو این سخن گفت عبدالله
با پدرم گفتم پس بازمیداشت ترا انکه خلیفه کردانی او را امیرالمومنین
از عبدالله پرسید که چه جواب داد ترا پدر تو عبدالله گفت جوابی
داد مرا که پنهان میدارم انرا امیرالمومنین فرمود که پیغمبر خدا
خبر داده است مرا بان در وقت حیواة خود بعد ازان خبر داد مرا
در شبی که پدر تو مرده بود در خواب و هر که پیغمبر خدا در خواب
ببیند چنانست که پیغمبر خدا را دیده عبدالله گفت چه خبر داد ترا
پیغمبر خدا امیرالمومنین فرمود سوگند میدهم ترا ای پسر عمر که
اگر خبر دهم ترا انچه از پدر خود شنیده تصدیق کنی مرا در ان عبدالله
خاموش شد امیرالمومنین فرمود پدر تو چون پرسیدی چه مانع شد
ترا انکه خلیفه کردانی علی بن ابی طالب را گفت ان صحیفه که نوشته
بودیم در میانه خود و عمل کرده بودیم بمضمون ان در خانه
کعبه پس خاموش شد عبدالله بن عمر با امیرالمومنین گفت
در خواه میکنم از تو بحق پیغمبر خدا که ازین سخن خاموش باشی
سلیم بن قیس گفت من دیدم عبدالله بن عمر را در ان مجلس که گریه
گلوی او را گرفته بود و اشك از چشمان او روان بود امیرالمومنین
متوجه طلحه و زبیر

متوجه طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد شد و فرمود بخدا سوگند که
اگر ان پنج نفر یا چهار نفر دروغ گفتند بر خدا و رسول خدا حلال نبود
ولایت ایشان بر شما و اگر راست گفتند حلال نبود انکه دراوردید
مرا درین مشورت زیرا که دراوردن من درین مشورت بجز تقلید
مخالفت رسول خداست و رد کردن سخن است بر خدا و رسول بعد
از ان روی برگردانید او و فرمود خبر دهید مرا از منزلت من در
میان شما انکه مرا چگونه دانسته اید ایا مرد راست گویم در میان شما
یا دروغگو گفتند راست گوی و ما هرگز از تو بغیر از راست ندیدیم
امیرالمومنین فرمود بخدا سوگند که مکرم کردانید ما اهل بیت را
به نبوت و مکرم کردانید مارا بعد ازین بامامت امت و صلاحیت
امامت و خلافت را اگر دانید مگر در میان ما و غیر ما را در این امر
جلیل نصیبی نداد و پیغمبر ما را خاتم انبیا کردانید که بعد از او پیغمبری
نیست ختم انبیا باد ست تا روز قیامت و ما را بعد از پیغمبر امام و خلیفه
کردانید بر خلق فرض کردانید طاعت ما را در کتاب خود و امر ما را قرین
امر خود و امر رسول خود کردانید در چند ایه از قران مجید و امر کرد پیغمبر
خود را انکه برساند انرا بامت خود و برسانید بایشان انچه
با ان مامور بودیم پس کدام از ما احق و اولی باشیم بمقام و منزلت
پیغمبر خدا و بتحقیق که شنیدید شما از پیغمبر خدا در وقتیکه مرا
از برای رسانیدن سوره برائت بمکه میفرستاد که میفرمود
باید که نرساند از من مگر کسیکه از من باشد سوگند میدهم
شمارا بخدا انکه شنیدید این سخن را از پیغمبر خدا گفتند بلی
شنیدیم امیرالمومنین فرمود چون صلاحیت نداشت از برای

صاحب شما آنکه برساند صحیفه را که چهار انگشت باشد و انرا
بمن امر فرمود پس کدام بلاء از ما احق و اولی باشیم بمجلس و مکان
پیغمبر خدا طلحه گفت بتحقیق که شنیدیم ما این سخن را از پیغمبر
خدا اما بفرمای که چگونه صلاحیت ندارد و احدی آنکه برساند
از پیغمبر خدا غیر بود حال آنکه ما و سایر مردمان شنیدیم از پیغمبر خدا
که فرمود باید که برساند حاضر سخن مرا بغایب روز عرفه حجة
الوداع فرمود خوشحال کرداناد خدا مردیرا که بشنود سخن مرا و بعد
از ان برساند بمردمان چنانکه شنیده است پس بسیار حامل فقهی
باشد که او فقیه نباشد و بسیار فقیه باشد که برساند انرا
بکسیکه فقیه‌تر باشد از او و در غیر این محل نیز فرمود باید که
برساند حاضر سخن مرا بغایب امیر المومنین فرمود بتحقیق که
انچیزی که پیغمبر خدا در روز غدیر خم و در روز عرفه در حجة
الوداع در اخر خطبه که بخواند فرمود که من میگذارم در میان
شما دو چیز را که اگر چنگ در ان زنید گمراه نشوید کتاب خدا
و اهل بیت من پس بتحقیق که خدا بامن عهد کرده آنکه ایشان
از یکدیگر جدا نباشند تا زمانیکه وارد شوند بر حوض من یکی از
ایشان مقدم است بر دیگری پس تمسک جوئید بایشان تا گمراه
نشوید و از جاده حق نلغزید و تقدم مجوئید بر ایشان و دست
از متابعت ایشان بر مدارید در مقام تعلیم ایشان مباشید
پس بدرستیکه ایشان اعلم از شمااند امر نکرد عامه را اگر آنکه
برسانند انکس را که طاقت کنند از عامه که نرسیده باشد
بایشان فرض طاعت ائمه آل محمد و ایجاب حق ایشان و نگفت

از برای عامه تبلیغ چیزی

از برای عامه تبلیغ چیزی غیر تبلیغ طاعت ائمه آل محمد و اما تبلیغ
انچه از حق نح به پیغمبر امام از کتاب و سنت مفوض بائمه اهل
البیت است بعد از او انکسانی که فرض کرده است خدا اطاعت ایشانرا
در کتاب خود و امر کرده است بولایت ایشان و طاعت ایشانرا
طاعت خدا گردانیده و معصیت ایشانرا معصیت او طلحه گفت
ای ابو الحسن این غم را از خاطر من برداشتی و انچه میخواستم که
بدانم که مراد پیغمبر از ان تبلیغ عام چیست دانستم خدا ترا جزای خیر
دهاد صاحب ره از راوی نقل میکند که سلیم بن قیس گفت
که من و ابن پیغمبر در مکه بودیم که ابوذر غفاری برخواست و حلقه
در کعبه را بگرفت در موسم و باواز بلند گفت ای مردمان انکس
که میشناسد مرا و انکس که نمیشناسد من جندب ام حدیث دیگر
ابوذر غفاری گفت ای مردمان بتحقیق که من شنیدم از پیغمبر
خدا که میفرمود مثل اهل بیت من همچه مثل سفینه نوح است
در قوم او انکس که سوار شد بران رستگاری یافت و انکس
که بگذاشت انرا غرق شد و مانند باب حطه است در بنی اسرائیل
ای مردمان بتحقیق که من شنیده ام از پیغمبر شما که فرمود بتحقیق
که من گذاشته ام در میان شما دو چیز را که اگر شما چنگ در انها
زنید گمراه نگردید یکی کتاب الله است و یکی اهل بیت من و چون
ابوذر بعد نبه اهل عثمان کسی را بنزد او فرستاد که چه بر تو بداشت
ترا که برخواستی در موسم و گفتی انچه گفتی ابوذر گفت عهدی
که پیغمبر خدا بامن کرده بود بجای آوردم عثمان گفت که گواهی
میدهد ترا بر انچه گفتی ابوذر گفت علی بن ابی طالب و مقداد

شاهد این حال اند پس ایشان ادای شهادت کردند بران انگاه
عثمان گفت این مرد و دو مصاحب او پندارند که در کاری نیستند
حدیث دیگر و مرویست انکه روزی از روزها عثمان با امیر
المؤمنین گفت اگر تو انتظار مرگ می داری پس بتحقیق که تو
انتظار مرگ انکسان که بهترین ادمی و تو بودند داشتی امیر المؤمنین
فرمود بهتر ادمی که بود عثمان گفت بهتر از تو ابو بکر و عمر امیر
المؤمنین گفت دروغ گفتی من بهتر از تو و بهتر از ایشانم عبادت
کرده ام خدا را پیش از شما و عبادت میکنم او را بعد از شما سلیم بن
قیس گفت روایت کردند سلمان و مقداد و بعد از ایشان ابو ذر
نیز روایت کرد حدیث دیگر و بعد از ان از امیر المؤمنین شنیدم
که گفتند بتحقیق که مردی که فخر میکرد بر امیر المؤمنین پیغمبر خدا انرا
شنید فرمود یا علی ابن ابی طالب تو فخر بر عرب کن که تو اکرم ایشانی
از روی فرزند نفس و اکرم ایشانی از روی پسر عم و اکرم ایشانی از
جهة زوجه و اکرم ایشانی از روی فرزند و اکرم ایشانی از جهة
برادر و احلم ایشانی از روی حلم و اکبر ایشانی از روی علم و اقدم ایشانی
از راه سلم و افرح ایشانی بکتاب خدا و سنت پیغمبر خدا و ازهد
ایشانی در دنیا و احسن ایشانی از روی خلق و اصدق ایشانی
بسخن و احب ایشانی بخدا و بنزد من و زود باشد که باقی باشی
بعد از من سی سال که عبادت کنی خدا را و صبر کنی بر ظلم قریش بر
تو و چون مددکار یابی جهاد کنی با ایشان بر تاویل قران چنانکه جهاد
کردی در زمانیکه با من بودی بر تنزیل قران بعد از ان شهادت
می یابی و رنگین میشود محاسن تو بخون سر تو کشنده تو برابر
پی کننده ناقه ثمود است

پی کننده ناقه ثمود است در دشمنی خدا با او حدیث دیگر
سلیم بن قیس گفت که نشسته بودم با سلمان و ابو ذر و مقداد
ناگاه مردی از اهل کوفه بنزد ایشان بنشست و از ایشان ارشادی
طلب کرد سلمان گفت بر تو باد که تابع کتاب خدا باشی و پیرو علی
بن ابی طالب بتحقیق که او با کتاب خدا است و مفارقت نمیکند از
او و ما گواهی میدهیم که از پیغمبر خدا شنیدیم که فرمود بتحقیق
که علی بن ابی طالب دایم با حق است هر جا که حق میرود علی بن ابی
طالب صدیق و فاروق است فرق کننده است میان حق و باطل مرد
کوفی گفت پس چیست مردمانرا که ابو بکر را صدیق و عمر را فاروق
میخوانند گفتند مردمان هم چنانکه منصب او را بدیگری میدادند صفات
کمال او را بدیگری دادند امارت مومنان امیر المؤمنین را است و بتحقیق
که امر کرد ما را پیغمبر خدا و امر کرد ایشان را بانکه سلام کنند امیر
المؤمنین را با امارت مومنان دیگر روایت از قاسم بن معاویه که
گفت با امام همام جعفر بن محمد گفتم این گروه عامه روایت میکنند
حدیثی که پیغمبر را بمعراج بردند دید که بر عرش لا اله الا الله
محمد رسول الله ابو بکر الصدیق امام فرمود سبحان الله تغیر و
تبدیل کرده اند همه چیز را تا انکه تغیر داده اند این را هم فرمود
بتحقیق که حق سبحانه و تعالی چون بیافرید عرش را نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون هوا
بیافرید نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین
و چون لوح بیافرید نوشت بر او لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و چون اسرافیل را بیافرید نوشت بر پیشانی او که

لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین وچون جبرئیل
بیافرید نوشت بر بال او لا اله الا الله محمد رسول الله علی
امیر المومنین وچون آسمانها آفرید نوشت بر اطراف او لا اله
الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین وچون طبقات زمین
آفرید نوشت بر آن لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین
وچون کوه آفرید نوشت بر او لا اله الا الله محمد رسول الله علی
امیر المومنین وچون آفتاب آفرید نوشت بر آن لا اله الا الله
محمد رسول الله علی امیر المومنین وچون ماه بیافرید بر روی آن
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله واین کتابت سیاهی
است بر روی قمر میبینید پس هرگاه که یکی از شما بگوید لا اله
الا الله محمد رسول الله باید که بگوید علی امیر المومنین **حدیث دیگر**
واز عبد الله انصاری بن الصامت روایت کنند که وی گفت
دیدم ابوذر غفاری را که حلقه در خانه کعبه را گرفت وروی
بمردمان کرد وگفت ای مردمان آنکس که شناسد مرا پس خود میشناسد
مرا پس خود میشناسد وآنکس که نشناسد مرا من جندب بن سکن
بن عبد الله ام من ابوذر غفاری ام من چهارم چهار کسم که اسلام
آوردند به پیغمبر خدا وذکر کرد این حدیث را بطول تا آنجا
که گفت ای امت متحیر بعد از پیغمبر خود اگر مقدم میداشتید
آنکس را که خدا تع مقدم داشت ومؤخر میداشتید آنرا که
خدا موخر داشت ومیگردانید به ولایت را آنجا که خدا کرده بود
هر آینه ضایع نمیشد فرضی از فرایض خدا واختلاف نمیکردند
هیچ دو کس در حکمی از احکام خدا بدانید که علم دین وطلب
خدا نزد اهل بیت پیغمبر

خدا نزد اهل بیت پیغمبر شما است پس خواهید چشید وبال آنچه
کسب کرده اید وزود باشد که بدانند آنکسان که ظلم کرده اند
ایشان بچه چیز باز خواهند گشت روایت کرده شده است از
امیر المومنین فرمود که آدم صفی الله از بهشت بدنیا آورد وآن علمی
که فضیلت یافتند بان پیغمبران در عترت پیغمبران شما یعنی
متحیر وگمراهید **حدیث دیگر** سلیم بن قیس میگوید که
مردی سؤال کرد از امیر المومنین وگفت خبر ده مرا از بهترین
منقبت خود فرمود آنچه که فرو فرستاده است خدا تع در کتاب
خود آنجا که فرموده أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ
يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ یعنی آیا پس آنکس که بر حجت است از جانب
پروردگار خود در پی اوست گواهی که از اوست همچه کسانیست
که نه چنین باشند آنکس که بر حجت است از جانب پروردگار پیغمبر
خدا است وآنکس که شاهد است منم وآنجا که فرموده وَيَقُولُ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ
بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ یعنی میگویند آنکسان که
کافر شده اند آنکه تو پیغمبر خدا نیستی بگو ای محمد که بس است
مر خدا تع را آنکه گواه باشد بر رسالت من در میان شما وآنکسی
که نزد اوست علم کتاب امیر المومنین فرمود مرا میخواهد از
آنچه فرموده گواهی که نزد اوست علم کتاب وهیچ آیتی نگذشت
که در شان امیر المومنین نازل بود مگر آنکه ایراد فرمود مثل
قول حق تع إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ تا آخر آیه وقول حق تع
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

وغیر آن از آیات پس از آن گفت خبر ده مرا از بهترین منقبتهای تو
که از جانب رسول خدا امیر المومنین فرمود نصب کردن پیغمبر
خدا مرا در روز غدیر خم و ولایت را از برای من مقرر ساختن بامر
پروردگار و فرمودن پیغمبر که تو از برای من بمنزله هرونی از
برای موسی و آنکه سفر میکردم با رسول خدا و او را خادمی نبود
غیر از من و حضرت را لحافی بود که نبود او را غیر از آن لحاف و
با عایشه بود پیغمبر خدا خواب میکرد میان من و او در آن یک
لحاف و اتفاقا مرا تبی گرفت در آن شب و مطلقا بخواب نرفتم پیغمبر
خدا در آن شب بواسطه بیداری من خواب نرفت و همه شب نماز
میگذارد و نزد من می آمد و حال من میپرسید و همواره این طریق
مسلوک میداشت تا زمانیکه صبح طالع شد و چون نماز صبح را با
اصحاب خود گذارد و فرمود بار خدایا شفا ده علی را و عافیت ده
او را که من در این شب بواسطه او خواب نکرده ام بعد از آن پیغمبر
خدا در مجمع اصحاب با من گفت بشارت باد ترا ای علی آنکه من در این
شب چیزی از حق تع درخواستم مگر که عطا فرمود از برای من و
سؤال نکردم از برای خود چیزی مگر که سؤال کردم از برای تو مانند
آن و من درخواستم از حق تع آنکه برادری باشد میان من و تو
و خدا اینمع انجام کرد و سؤال کردم که خدا اینمع ترا ولی هر مومن و
مؤمنه گرداند و خدا اینمع انجام کرد پس دو گفتند یکی از ایشان
صاحب خود را دیدی که چه درخواه کرده است بخدا سوگند که
صاعی از تمر بهتر است از آنچه او درخواسته است و اگر خدا در
خواستی آنکه بفرستد از برای او ملکی که یاری کند او را بر دشمنان
او یا بفرستد باد گنجی

او یا بفرستد باد گنجی که نفع رساند باو و اصحاب هر آینه بهتر بود
از آنچه سؤال کرده

در احتجاج امیر المومنین علی بر شکنندگان

بیعت او در خطبه که از برای ایشان خواند در وقتیکه بیعت
شکستند لعنة الله علیهم امیر المومنین و امام المتقین علیه افضل
صلوة المصلین فرمود که حق تع که خداوند جلال و اکرام است چون
خلایق را آفرید بهترین خلق را برگزید و از برگزیدگان خود پیغمبران
و ائمه بخلایق فرستاد و از جانب حق تع کتاب و شرع و دین او در
و از برای خلایق فرایض و سنن مقرر داشتند و خلایق را بطاعت
ایشان امر کرد و جمله را بحمیت آیه اشاره فرمود آنجا که فرمود
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُوا الْأَمْرِ مِنْكُمْ این اولوا
الامر ما اهل بیتیم خاصه نه غیر ما پس باز گشتید شما بر عقاب
خود و از دین برگشتید و عهد شکستید اما این اهل مخالفت شما
بخدا ضرری نمیرساند و بتحقیق که امر کرده است شما را خدا
آنکه امور خود را رد کنید بخدا اینمع در رسول خدا و اولوا الامر آن
شما که استنباط علم با ایشان مفوض است اقرار کردید باین
و بعد از آن جاحد شدید و حال آنکه حق تع گفته بود شما را آنکه
وفا کنید بعهد من تا وفا کنم بعهد شما و از من اندیشه کنید نه
از مردمان بتحقیق که اهل کتاب و حکمت آل ابراهیم اند و حق تع بیان
کرده است انوا از برای شما و حسد بردید شما بر ایشان پس
حق تع آیه فرستاد أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ فقد آتیناه

مُلْكًا عَظِيمًا يعني آيا حسد ميبريد مردمرا بر انچه داده است ايشانرا
خدا از فضل خود پس بتحقيق كه ما داده ايم آل ابراهيم را كتاب
وحكمت وداده ايم ما ايشانرا پادشاهي بزرگ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ
وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا يعني پس بعضي
از مردمان آنكس است كه ايمان آورده است باو بعضي از ايشان آنكس
است كه باز ميدارد مردم را از آن وكافيست دوزخ از براي ايشان
از روي آنكه آتش برافروخته است پس آل ابراهيم ماييم و
مردم بر ما حسد بردند هم چنانكه حسد بردند مردمان بر پدران
ما وآل وكسيكه حسد بردند براو آدم صفي بود بيافريد اورا
خدا ايتع بدستهاي خود ودميد درو روح خودرا وسجده فرمود
براو ملايك را ودر آموختند اورا همه اسما وبرگزيد اورا بر همه
عالميان پس حسد برد براو شيطان واز گمراهان شد بعد
از آن حسد برد قابيل هابيل را وبقتل درآورد اورا واز خاسران
شد بعد از آن حسد بردند بر نوح قوم او وگفتند نيست اين
يعني نوح مگر بشري مانند شما ميخورد از آنچه ميخوريد شما
وميآشامد از آنچه ميآشاميد شما واگر فرمان بريد بشري راكه
مانند شما است پس بتحقيق كه شما در اين هنگام از زيان
كاران باشيد اختيار خدا براست برميگزيند آنكس راكه خواهد
ومخصوص ميگرداند برحمت خود آنراكه ميخواهد وميدهد علم
وحكمت آنراكه ميخواهد بعد از آن حسد بردند بر پيغمبر ما الله
حسد بردند بر ما اهل بيت بدانچه كه حق تع ببرد از ما رجس
گناه را وپاكيزه كرد ايشان مارا پاكيزه كردانيدني وما كرده حسد
بوده شده كانيم هم چنانكه

برده شده كانيم هم چنانكه بدران ما حسد برده شده گان بودند حق
تعالي در كتاب مجيد فرموده إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ يعني بتحقيق كه اولي مردمان بابراهيم
هرآينه آنكسان اند كه متابعت كرده اند اورا واين پيغمبر
يعني محمد ص ودر محل ديگر فرموده وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ يعني وصاحبان خويشاوندي بعضي
از ايشان اولي از بعضي ديگر اند در كتاب خدا ايتع پس ما اولي
ناس بابراهيم ايم وما ميراث بردگان از ابراهيم وما خويشاوندان
اويم كه كعبه ميراث بما رسيده وما آل ابراهيم ايا پس شما
روي از ملت ابراهيم ميگردانيد وحال آنكه حق تع بزبان ابراهيم
فرموده فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي يعني هرآنكس كه پيروي كند مرا
پس بتحقيق كه او از من است فرمود اي قوم ميخوانم شمارا
بخدا وبه پيغمبر خدا وبكتاب خدا وبه ولي خدا وبوصي او و
بوارث از بعد او پس اجابت كنيد مارا وپيروي كنيد آل ابراهيم را
واقتدا كنيد بما بتحقيق كه امامت وتقدم ما راست كه آل ابراهيم
ودلهاي مردمان مارا دوست داشته واين نتيجه دعاي
ابراهيم است آنجا كه فرموده فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ
تَهْوِي إِلَيْهِمْ يعني پس بگردان اي خدا با جود ورحمت دلهارا
از مردمان كه دوست دارند ايشانرا پس دشمني نگرفتيد
شما مارا مگر از براي آنكه ما ايمان آورده ايم بخدا وايمان آورده ايم
بانچه فرود فرستاده شده است بر ما پس متفرق مشويد كه
موجب گمراهي شما است وخدا ايتع گواه است بر شما ومن

اندازکردم شما را و دعوت کردم شما را به راه حق و صواب و شما
بهم کذاشتیم

در احتجاج امیر المومنین بر زبیر بن عوام و بر طلحه
بن عبید الله در وقتیکه عزیمت کرده بودند در خروج بر امیر المومنین
و بحث در آنکه ایشان رفتند از دنبال آنکه تائب باشند از
شکستن بیعت روایت کرده شده است از ابن عباس آنکه او
فرمود من نزد امیر المومنین نشسته بودم در وقتیکه در آمدند
بر آنحضرت طلحه و زبیر پس رخصت طلب کردند که بمکه معظمه
روند و عمره بگذارند پس ابا فرمود امیر المومنین در اذن دادن
ایشان پس اعاده کردند ایشان طلب خود را پس اذن داد
ایشان را و التفات فرمود بجانب من و گفت بخدا سوگند که ایشان
قصد عمره ندارند من گفتم پس اذن مده ایشان را پس امیر المومنین
ایشان را باز گردانید و فرمود بخدا سوگند که شما قصد عمره ندارید
و اراده شما بجز شکستن عهد من نیست پس ایشان سوگند یاد نمودند
و در مقام شکستن عهد نیستند پس اذن داد ایشان را و التفات
فرمود بجانب من و گفت بخدا سوگند که ایشان قصد عمره ندارند
گفتم پس چرا اذن دادی ایشان را فرمود سوگند یاد نمودند که در مقام
عهد شکستن نیستند پس بیرون رفتند از مدینه و متوجه مکه
شدند و ملاقات کردند بعایشه علیها اللعنه و همواره با عایشه
بودند تا او را از مکه بیرون بردند روایت کرده شده است از
امیر المومنین در وقتیکه طلحه و زبیر متوجه مکه شدند تا با عایشه
اتفاق نمایند خطبه بلیغ خواند بعد از حمد و ثنای حق تعالی فرمود بتحقیق
که حق سبحانه و تعالی

که حق سبحانه و تعالی محمد را به پیغمبری مبعوث ساخت بر کافه
ناس و او را رحمت عالمیان کردانید پس رسانید بامت آنچه بآن مامور
بود و اتمام تبلیغ رسالت خود فرمود و قوانین دین و ملت را مرتب داشت
در اینها که امور کردانید و خون مردم محفوظ داشت و الفت در میان صاحبان
کینه‌های قدیم پیدا او نمود سینه‌های دیرینه را بدل و سینه مبدل کردانید
بعد از آن خدا قبض روح او کرد و حمیده و پسندیده بنزد خدا و بنزد
خلایق بود و مقصر نبود در ادای آنچه که متعلق بادای رسالت بود
و وضیع و شریف بکمال رسالت او قایل بودند و بعد از رحلت او بعد از نقار
نزاعی در میان امت او بجهة امارت واقع شد پس متولی امر شد
ابو بکر بعد از او عمر و بعد از آن متولی شد عثمان و چون واقع شد
پس ~~متولی بر عثمان~~ آنچه واقع شد آمدید شما بنزد من و گفتید
بیعت میکنیم با تو و من قبول نکردم شما در ابرام و مبالغه افزودید
و من در این باب امتناع تمام ظاهر کردم و شما دستهای خود را از جهه
بیعت بجانب من کشیدید و من دست خود را از بیعت شما در خود کشیدم
و در مقام منازعه با شما آمدم شما با طاعت آنرا از خود دفع کردید
و ازدحام کردید بر من ازدحام شتران تشنه بر حوض آب در روز ورود
ایشان تا بحدی که گمان بردم که شما در قصد قتال منید یا بعضی
از شما با بعضی در مقاتله اید پس دست خود را گشادم و بیعت
کردید شما با من بارادت و اختیار خود و اول شما در بیعت با من
طلحه و زبیر بود که بطوع و رغبت بیعت کردند با من بی اکراه
و اجبار پس بعد از آن هیچ درنگی نکردند و رخصت از من طلب
داشتند از برای زیارت عمره و خدا میداند که ایشان در عذر آند

پس من تجدید کردم عهد ایشانرا در طاعت خود در انکه ایشان باعث
فساد در میان امت نشوند با من عهد کردند و بعد ازان عهد خود را
شکستند عجب است که ایشان فرمان بردار کردند ابو بکر و عمر و عثمان را و عصیان
کردند با من و من از ایشان کمتر نیستم بار خدایا غضب کن بر ایشان بجزای سعله
کینه و حسدی که ایشانرا با منست و ظفر ده مرا بر ایشان و از امیر المومنین
منقولست که در اثنای سخنی میفرمود که این طلحه و زبیر از اهل نبوت نیستند
و نه از ذریه پیغمبر اند چون حق تع رد کرد بما حق ما را بعد از حلت تمام علیه
صبر نکردند ایشان با ما سالی تمام و نه ماهی تمام و مراعات نکردند ما را
بنوعی که پشیمان میکردند و نقض عهد خود کردند تا ابطال حق ما
کنند و جماعت مسلمانان بتفرقه مبدل شود و انکه بر ایشان لعنت
و نفرین کرد از سلیم بن قیس هلالی منقولست که چون امیر المومنین
ملاقات کرد با اهل بصره در روز جمل ندا کرد زبیر را و فرمود ای ابا عبد الله
بنزد من بیرون ای پس بیرون امد زبیر و طلحه باوی بود و فرمود
بخدا سوگند که شما میدانید و اولوا العلم ال محمد میدانند و عایشه
دختر ابو بکر میداند که اصحاب جمل ملعونانند بزبان پیغمبر ما و نا امید
است از لطف خدا کسی که اقرار کند زبیر گفت چگونه ملعون باشیم
ما و حال انکه ما از اهل بهشتیم امیر المومنین فرمود که اگر من میدانستم
که شما از اهل بهشتید حلال نبود انسخن قتال شما را زبیر گفت اما
نشنیدی حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت میکند که
شنیدم از پیغمبر خدا که میفرمود ده نفر از قریش از اهل بهشتند
امیر المومنین فرمود که شنیدم این سخن را که عثمان روایت
کرده در ایام خلافت خود زبیر گفت ایا افترا و کذب است که نسبت

با پیغمبر میکوید

با پیغمبر خدا میگویند امیر المومنین فرمود جواب نخواهم داد تو را تا نام ببری
که چکسانند ایشان زبیر گفت ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و
عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن
الجراح و سعد بن عمرو بن نفیل امیر المومنین فرمود نه نفر شمردی
دهم ایشان کیست زبیر گفت توئی علی بن ابی طالب امیر المومنین فرمود
اما تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم و انچه تو از برای خود و اصحاب
خود گفتی من جاحد و منکرانم زبیر گفتا یا سخن افترا و کذب است بر پیغمبر
خدا امیر المومنین فرمود بخدا سوگند که بعضی از این مردم که نام
بردی در تابوتیند از اتش در چاهی که در اسفل درک جهنم و بر در
ان سنگ بزرگیست هر گاه خدا بخواهد که اهل دوزخ را عذاب
کند که بد ترین عذابها باشد بر میدارند ان سنگ را از در انچاه
و از نتن و عفونت انچاه اهل دوزخ عذابی میکشند که مزیدی بر ان نصور
نتوان کرد این سخن را از پیغمبر خدا شنیده ایم و اگر خطا گویم خدا اترا
بر من ظفر دهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر راست باشد خدا اهل
مرا ظفر بر تو و اصحاب تو دهد تا بان تو را با الکان دوزخ رساند پس
بازگشت زبیر در میان اصحاب خود گریان بود روایت کرده است
مضرب مزاحم انکه امیر المومنین در وقتیکه قتال کردند و طلحه کشته
شد امیر المومنین بر استر شهبا پیغمبر سوار بود در میان دو صف
قتال در امد و زبیر را بخواند زبیر نزدیک امیر المومنین امد حضرت
امیر فرمود ای زبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا که از پیغمبر نشنیدی
که با تو میفرمود زود باشد که تو قتال کنی با علی بن ابی طالب
و تو ظلم کننده باشی بر علی بن ابی طالب گفت بلی حضرت فرمود پس

حاضر شده درین مقام گفت حاضر شده‌ام از برای اصلاح در میان مردمان
آنگاه پشت کرد زبیر گفت و بیتی چند میخواند مضمون آنکه ملاحظه عواقب
امور مرد را بهتر از دین و دنیای اوست و اظهار ندامت از افعال
قبیحه خود نمود که از ترک ملاحظه عواقب ناشی شده بود نفرین
مراحم میگوید که زبیر بنزد عایشه رفت و گفت ای مادر بخدا سوگند
که اینچه میکنم نه از برای بصیرتست و من ازین بازگشتم عایشه گفت یا
اباعبدالله از شمشیر پسر ابوطالب میگریزی گفت بخدا سوگند که
شمشیرهای ایشان دراز و برنده جوانان دلیر کاردان و از آنجا باز
گشت در وادی سباع در امد احنف بن قیس را آنجا یافت که از بنی
تمیم جدائی اختیار کرده بود زبیر خبر داد احنف را از انصراف او از
معرکه قتال احنف گفت مشغول نخواهم شد بجنگی که زبیر که این
خلق را باهتمام او بدینجا آمده از معرکه حرب و قتال گریزانست ایشان
بعضی بعضی را میکشند و او میخواهد که باهل خود ملحق شود این
سخن را ابن جرموز شنید و او با دو مرد دیگر از اهل خود بیرون رفتند
و پیشتر از رسیدن ایشان بزبیر ملحق شده بود مردی از بنی کلب
با غلام خود چون ابن جرموز با ایشان نزدیک شده آن دو نفر که با
زبیر بودند مرکب خود را بسرعت راندند و زبیر را گذاشتند زبیر
گفت چه میشود شما را ایشان سه نفرند و ما سه نفر چون ابن
جرموز بزبیر رسید زبیر باوی گفت که از من دور شو ابن جرموز
گفت ای اباعبدالله بنزد تو آمده‌ام تا سوال کنم از احوال مردمان
زبیر گفت گذاشتم مردمان را در معرکه قتال که بعضی بعضی را بقتل
میاورند ابن جرموز گفت ای اباعبدالله خبر ده مرا از اموری که سوال
میکنم از تو گفت سوال

میکنم از تو گفت سوال کن ابن جرموز گفت ای اباعبدالله خبر ده مرا که
چه سبب بود که از بیعت عثمان برگشتی و با علی بن ابی طالب بیعت
کردی و بعد از آن بیعت او را شکستی و عایشه را از مکه بیرون آوردی
و نماز در عقب پسر خود گذاردی و این جنگ انگیختی و اکنون ایشان را
گذاشته باهل خود ملحق میشوی زبیر گفت اما بیعت عثمان بدان
جهة شکستم که اقدام بر خطیئتی نمود و تاخیر کرد در توبه و اما بیعتی
که با علی بن ابی طالب کرده بودم امری بود بحسب ضرورت واقع شد
بدانجهة که مهاجر و انصار تمام بیعت کرده بودند و اما نقض بیعت
من بدانجهة بود که بیعت من با علی بدست بود نه بدل و اما بیرون
آوردن عایشه را بجهة امری بود که اراده کرده بودیم و خدا غیر آن را
اراده کرده بود و اما نماز گذاردن من در عقب پسرم بتحقیق که خاله
او مقدم داشت او را و من اطاعت او کردم پس ابن جرموز او را
گذاشت و گفت خدا بکشد مرا اگر نکشم ترا و مرویست که سر زبیر را
با شمشیر او بنزد امیرالمومنین آوردند حضرت شمشیر او را بگرفت و
فرمود بسیار بوده که این شمشیر غم و الم را از خاطر پیغمبر خدا برداشته
معرکه و جنگاه است بد او این معرکه و جنگاه است منقول است که چون
امیرالمومنین در جنگاه بر کشتگان برگذشت طلحه را در میان کشتگان
دید فرمود تا او را بنشانیدند و فرمود بتحقیق که ترا سابقه بود
اما شیطان در دماغ تو در امد و ترا در میان آتش افکند و روایتی
که چون امیرالمومنین طلحه را در میان کشتگان دید فرمود تا او را
بنشانیدند و فرمود که این شکننده بیعت منست و برانگیزنده فتنه
است در میان امت و داعی در میان مردمانست بقتل من و قتل عترت من

بنشانید طلحه را پس نشاندند طلحه را امیر المومنین فرمود ای طلحه
بن عبیدالله بتحقیق که یافتم من آنچه وعده کرده بود بمن خدا انکه او
حق و راست بود هیچ یافتی آنکه هرچه حق تعالی بتو وعده کرده بود که
راست و خواست بعد از آن فرمود بخوابانید طلحه را و از او برگشت
گفتند بعضی که با امیر المومنین بودند یا امیر المومنین سخن با طلحه
میگوئی و حال آنکه کشته شده است حضرت فرمود بدانید والله
باشنید که شنید و فهم کرد سخنان مرا چنانکه شنیدند ابو جهل و عتبه
و شیبه و غیر ایشان از دشمنان روز بدر عتاب و خطاب پیغمبر را
در روز بدر و همچنین عمل فرمود با کعب بن سور چون برگشته
او برگذشت و فرمود این آنکسی است که خروج کرد بر ما و در گردن
او مصحف او بود بزعم آنکه او ناصر ماست میخواند مردم را بانچه
در مصحف است و حال آنکه نمیدانست آنچه در واست روزی مصحف
را گشود این آیه آمد که وَقَدْ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ یعنی و نا
امید شد هر ظالم معاند از خدا میخواست که مرا بکشد خدا او را
بکشت مرویست که مروان بن الحکم طلحه را بقتل آورد به تیری که
بجانب او انداخت و روایت کرده اند که مروان در روز جمل تیر را بجمع
لشکر می انداخت که از هر طرف که میکشم فتح است و سبب این عدم
تقیید بدین و ملت بود و فریقین را متهم میدانست و چنین میگفت
روایت کرده اند که جمل نام شتریست که عایشه علیها اللعنه بران
سوار بود در آن روز و امر عجیب از او مشاهده میشد هر بار که
قایمه از قوایم او را جدا میکردند بر قایمه دیگر می ایستاد تا امیر المومنین
فرمود بکشتند این شتر را که او شیطانست محمد بن ابابکر و عمار بن یاسر

ان شتر را پی کردند و بقتل

ان شتر را پی کردند و بقتل آوردند روایت کرده اند از واقدی که
عمار بن یاسر رضه چون در آمد بر عایشه با وی گفت چون دیدی ضرب
پیغمبر خدا را بر حق گفت بدانچه که تو غالب آمدی و تو بر حقی در دین
باطل عمار گفت نه از این جهة عمار گفت بخدا سوگند که اگر تو بر ما غالب
می آمدی و ما را میراندی چنانکه ما را از هجر بیرون میکردی هر اینه
میدانستم که ما بر حقیم و تو بر باطل عایشه گفت این خیال تو است از
خدا بترس ای عمار دین تو در راه علی بن ابی طالب رفت امام همام
محمد بن علی باقر علیه السلام فرمود که در روز جمل کجاوه عایشه
از پیکان سوراخ شده بود امیر المومنین چون این حال دید فرمود
بخدا سوگند که چنان میبینم خود را که طلاق دهم عایشه را
آنگاه فرمود سوگند میدهم مرد را بخدا که از پیغمبر شنیده باشد
که فرمود یا علی امر زنان من بدست تست بعد از من آنکه برخیزد و
گواهی دهد بر آن پس سیزده نفر برخواستند و دو نفر ایشان
از اهل بدر بودند و گواهی دادند که ما از پیغمبر خدا شنیدیم که فرمود
یا علی امر زنان من بدست تو است بعد از من گفتند پس عایشه
بگریست چنانکه آواز گریه اش مردمان میشنیدند امیر المومنین علی
گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا به بسیاری از چیزها و فرمود
یا علی مدد خواهد کرد ترا خدا به پنج هزار ملک که نشانها داشته
باشند از ابن عباس مرویست که با امیر المومنین گفت در وقتیکه
ابا و امتناع مینمود عایشه از مراجعت بمدینه تا امیر المومنین او را
در بصره بگذارد و تکلیف مراجعت او بمدینه [illegible] بنماید امیر المومنین
فرمود او هر جا که باشد در شرارت تقصیری نخواهد داشت اما

سخن بر خود بلرزیدم و ظرف طعامی که در دست من بود بیفتاد حضرت
سر بر آورد و در من نگریست و فرمود چیست ترا ای ام سلمه گفتم یا رسول
الله چگونه ظرف از دستم نیفتد و حال آنکه از شما میشنوم بچه چیز
این شوم که او می نگیرم پس تو بخندیدی حضرت بتو ملتفت
شد و فرمود چه چیز تو را بخنده آورد ای حمیرا یعنی ایسر خند بتحقیق
که گمان میبرم ترا آنکه آن زن باشی باز گفت سوگند میدهم ترا
بخدا ای عایشه یاد داری شبی را که در خدمت پیغمبر از محل فلان
بفلان محل میرفتیم و پیغمبر خدا در میان من و میان علی بن ابی طالب
بود سخن با ما میگفت پس در آوردی شتر خود را و حایل شدی
میان پیغمبر و علی بن ابی طالب پیغمبر مقرعه که در دست مبارک
داشت بر روی شتر تو زد و فرمود بخدا سوگند که روز حضرت
او از تو نه بلکه روز است و بلیه او از تو نه بلکه بلیه است بدان
و آگاه باش که دشمن ندارد او را مگر منافق کذاب باز فرمود
سوگند میدهم ترا بخدا آنکه یاد داری که مرض پیغمبر خدا بان مرضی
متصل فرمود آن زنان که بیل رت اهل و عمر با وی بود تا عیادت کنند
آنحضرت را و علی بن ابی طالب در آن وقت مشغول باصلاح جامه
و موزه و نعلین پیغمبر خدا بود و نعل آنحضرت را که شکافته بودند
بوبکر پیدا دوخت در عقب خوانه ایشان بعد از اسپیدان
مرخص شدند و عیادت کردند حضرت بحمد و شکر حق تع اشتغال
نمود بعد از آن گفتند مرگ چیزی است که از آن گریزی نیست
پس گفتند یا رسول الله هیچ کس را از برای خلافت مقرر فرموده
گفت خلیفه من در میان شما خاصف نعل است یعنی آنکه
نعل را ابیکل بکا

نعل را ابیکل بکر میدوزد پس بیرون آمدند و گذشتند بر علی بن
ابی طالب و او خاصف نعل پیغمبر خدا بود همه این حالات را
دانسته و شاهدی بر این احوال و تغافل از آن عین معرفت که
باز ام سلمه فرمود ای عایشه من چون خروج کنم بر علی بن ابی
طالب بعد از آنکه شنیدم با شما این سخنان را از برای او پس
عایشه بمنزل خود باز گشت و گفت با عبد الله بن زبیر که با
ایشان برسان که من بیرون نخواهم آمد بعد از آن که شنیدم با شما
از ام سلمه آنچه با من گفت عبد الله بن زبیر باز گشت و آنچه بر آ
بر ایشان رسانید ام سلمه گفت نصف شب نگذشته بود که
آواز شتر عایشه بر آمد که با ایشان بیرون میرفت امام همام جعفر
بن محمد علیهما السلام فرمود که ام سلمه چون اطلاع یافت که
عایشه عزیمت خروج بجانب بصره مصمم کرده نزد وی آمد و بعد
از حمد خدا و صلوات بر پیغمبر او فرمود ای عایشه ترا اعتباری
بود در نظر پیغمبر خدا و حرمتی در میان امت حجاب پیغمبر خدا
بر تو و بر حرمت تو مضروب است قرآن مجید جمع کرد دامن ترا پس آنرا
گشاده مگردان و فراهم آورد انگشتهای ترا پس منتشر مگردان
بتحقیق که پیغمبر خدا جای و منزلت ترا میدانست و اگر ترا در این
اعمال عزت و منزلتی بودی ترا باین اعلام میفرمود بلکه نهی فرموده
مرا از این اعمال و چنان تصور کن که اگر پیغمبر خدا ملاقی شود
ترا در این بیابانها که باین جماعت بر شتری نشسته از منزلی بمنزلی
و از مکانی بمکانی میروی بخر که موافق رضاء خدا و مرضی
خواطر پیغمبر خدا نیست بلکه آن سعی در مخالفت امر ایشانست

ونقض عهدی است که با حضرت کرده از جهالت و شرمندگی از روی
حضرت در انحال بر الایشت وخود را در بن ورطه هلکی وبحل اسو کنند
که اگر بالفرض من صاحب این سفر باشم که در اند بشه تست
وبعد از آن مرا رخصت دهند که بفردوس اعلا در ایم شرم خواهم
داشت از پیغمبر خدا که ملاقات کنم انحضرت را ومی هتک حجابی کرده
باشم که حضرت مرا در انحجاب در اورده باشد پس از خدا
بترس ای عایشه و اقدام بر امری که مخالف رضاء خدا و پیغمبر
او باشد منمای عایشه گفت بموعظه پسندیده تو رسیدم
ونصایح ترا پذیرفتم واین سفر من نه بر وجهی است که گمان
برده ومرادمن اصلاح حال امت پیغمبر است نه تعصب ونه میل
طایفه ام سلمه رضی الله عنها چون دید که نصیحت در او موثر
نیست فرمود ای خواهر بتحقیق که فتنه هرگاه که روی اورد بود
بردیده بصیرت میپوشد وچون پشت میاورد پرده های غفلت
از دیده غافل وجاهل بر میدارد برخی از کیفیت اصحاب
جمل وقسمت غنایم ایشان براهل اسلام وسبب حلیت
قتل ایشان بموجب نبوی در احتجاج امیر المومنین ع بعد
از دخول انحضرت در بصره بر انکسی که گفت از اصحاب او که انحضرت
تقسیم نکرد فیء را در میان مسلمانان بسویت وعدل نکرد در
میان رعیت وغیر ان از سخنان در خطبه که از برای ایشان
بخواند روایت کرده یحیی پسر عبد الله بن الحسن رض از پدر خود
عبد الله بن الحسن که چون امیر المومنین بعد از ایامی که در بصره
بود خطبه خواند پس برخواست مردی وگفت ای امیر المومنین
خبرده مرا از اهل جماعت

خبرده مرا از اهل جماعت واز اهل فرقه واز اهل بدعة واز اهل
سنت امیر المومنین فرمود چون سوال کردی پس فهم کن جواب را
اما اهل جماعت منم وانکسان که تابع منند واگرچه اندک باشند
وان بطاعة خدا و رسول خداست واما اهل فرقه مخالفان منند و
مخالفان انانکه متابعت من کرده اند مرا واگرچه بسیار باشند واما
اهل سنت انکسانند که تمسک نموده اند بسنت خدا و رسول خدا
واگرچه اندک باشند واما اهل بدعت انکسانند که مخالفت
امر خدا و رسول خدا ومخالف کتاب الله باشند وعمل کنند برای
خود باشند وارزوهاء خود اگرچه بسیار باشند بتحقیق که
طبقه اول از این گروه گذشته اند ودیگر طبقات موجود اند و
بر خدا اینع است دفع واستیصال ایشان دلیل علی السویه
قسمت کردن فیء جمل بر مسلمانان عمار بن یاسر برخواست
وگفت ای امیر المومنین بتحقیق که مردم ذکر میکنند غنیمت را
که در بین غز ابصره وحیازه کرده اند وزعم ایشان انست که
انکسان که قتال کرده اند با این طایفه مال واولاد غنیمت ایشانست
ومقسوم بر ایشان نشده پس برخواست مردی از بکیر بن
وایل که نام وی عبد الله عباد بن قیس بود مردی سخندان
فصیح لهجه بود وگفت ای امیر المومنین بخدا سوگند که تقسیم
غنایم بسویت نکردی وعدل در میان رعیت نگاه نداشتی
امیر المومنین فرمود ای بر تو چرا براستی وسویت نگاه
نداشته ام جواب گفت از برای انکه تو قسمت کردی انچه در میان
لشکر بود ونگذاشتی اموال ایشان وزنان وفرزندان ایشانرا

وانها را بر ما قسمت نکردی و ما غنایم خود را طلب میداریم امیر المؤمنین
فرمود یا اخا بکر یعنی ای برادر بکر بن وایل تو مردی ضعیف رایی
ایا عیب نمی دانی انکه ما فرا نمیگیریم صغیر را بگناه کبیر و انکه اموال بلقیس
از فرقه ایشان بود و تزویج کردند بر شریعت و فرزندان متولد
شدند بر فطرات و نیست شما را مگر انچه احاطه کرده بان لشکر شما
و انچه در خانهای ایشانست ان میراث وارثان ایشانست پس اگر کسی
تعدی کنند یکی از ایشان فرا گیریم او را بگناه او و اگر باز دارد خود را
از ما نخل نمیکنیم ما بر و غیر گناه او را ای اخا بکر هر اینه بتحقیق که حکم
کرده ام در میان شما بحکم رسول خدا در اهل مکه در روز فتح مکه
قسمت کرد انچه احاطه کرد کرده بود لشکر اسلام و متعرض نشد
غیر انرا و من پیروی نکردم مگر اثار پیغمبر حق را بی تفاوتی ای
برادر بکر ایا ندانستی انکه دار حرب حلال است انچه در اوست
و دار هجرت حرام است انچه در واست مگر بحق پس اگر تصدیق
نمیکنند قول مرا و اصرار دارید بر خلاف فتنه میشما بزنید بکوبید شما که کدام یک
عایشه را در سهم خود قبول دارید گفتند ای امیر المؤمنین
تو بر صوابی و ما بر خطا سخنان تو از روی علم است و سخنان ما
از روی جهل و ما استغفار میکنیم از خدا از انچه گفتیم و اواز
بلند کردند از هر جانب که تو بر حق و صوابی ای امیر المؤمنین
و ما بر خطا انگاه عباد بن قیس بر خواست و گفت ایا مردمان بخدا
سوگند اگر اطاعت و متابعت کنید امیر المؤمنین را هر اینه
گمراه نشوید از طریق پیغمبر خدا حال انکه مخصوص گردانیده
است ما و علم منایا و علم وصایا و فصل الخطاب بر منهاج هرون

وفرمودند ازبرای من بمنزله هرونی از برای موسی مگر انست که نیست
پیغمبری بعد از من و مخصوص گشته بفضل و کرامت بسیار از پیغمبر
خدا و عطا کرده او را حق تع با چیزی که عطا نکرده احدی را از امت پیغمبر
بعد از ان امیر المؤمنین فرمود نظر کنید در انچه مامور شده بدان
و بجای اورید انرا پس بتحقیق که عالم اعلم است بانچه میگوید
از جاهل سفیه پس احسن پس بدرستیکه من راه نماینده
شمایم بطریق نجاة اگر اطاعت من کنید و اگر چه در مشقت شدید
و مرارة عظیم بوده باشید و باز خبر دهم شما را انکه گروهی از
بنی اسرائیل امر کرد ایشان را پیغمبر ایشان انکه اب نخورند از نهر
مقرر ایشان لجاج کردند در ترک امر او و دارث خوردند از ان نهر
مگر اندکی از ایشان پس شما از ان اندک باشید که طاعت کردند
پیغمبر خدا را و عصیان نکردند پروردگار خود را و اما عایشه پس
متابعت رای زنان کرده و در غلط افتاده و بر حرمت اول خود
بوده و حساب او بر خدا اینع است مردانکسی را که میخواهد
و عذاب میکند انرا که میخواهد و از اصبع بن نباته مرویست
که گفت من بنزد امیر المؤمنین بودم در روز جمل مردی امد و
در برابر حضرت ایستاد و گفت ای امیر المؤمنین این قوم قایل
لا اله الا الله اند هم چنانکه ما قایلیم و نماز میکنند اند
چنانکه ما میکنیم و روزه میدارند هم چنانکه ما میداریم
از برای چه با ایشان قتال میکنی دلیل بر حلیت قتل اصحاب
جمل علیهم اللعنة والعذاب امیر المؤمنین فرمود قتال من با
ایشان بنا بر ان چیزیست که حق تع در کتاب مجید فرموده پس

کفت ای امیر المومنین تعلیم کن مرا انکه در کجا از کتاب مذکور است
فرمود در سوره بقره مرد کفت ای امیر المؤمنین تعلیم کن مرا
انکه کدام این از بقره است حضرت فرمود این ایت است که تلك
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و
ورفع بعضهم درجات واتینا عیسی ابن مریم البینات
وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین
من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن
اختلفوا فمنهم من امن ومنهم من کفر ولو شاء
الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید یعنی این
پیغمبران که در کتاب مجید مذکور اند بعضی از ایشان تفضیل
نهاده ایم بر بعضی بعضی انکسند که سخن کفته است خدا با او و
بر افراشته است خدای تعالی درجات بعضی از ایشان را و داده ایم
ما عیسی پسر مریم را اینهای روشن و تقویت کرده ایم او را بروح
قدس که جبریل باشد واکر خدا خواستی قتال و کارزار نکرده اند
که بعد از ایشان پیغمبران بودند از بعد انکه امده بود ایشان را
ایات و معجزات روشن ولیکن اختلاف کردند ایشان پس بعضی
از ایشان انبود که ایمان اورد و بعضی ان بود که کافر شد و اکر
خدای تعالی خواستی ایشان با یکدیکر قتال و کارزار نکردندی و
لکن خدای تعالی میکند انچه میخواهد امیر المومنین فرمود پس ما
انکسانیم که ایمان اوردند و ایشان انکسانند که کافر شدند ان
مرد کفت بخدا سوکند که کافر شده اند قوم سلاح خود را
بر کرفت و جهاد میکرد با این قوم تا زمانی که شهادت یافت
رحمة الله علیه سوال

رحمة الله علیه **سوال دیکر سبب طلب قتل اصحاب جمل**
مبارکه بن فضاله از مردی روایت که مردی بنزد امیر المومنین امد و
بعد از ان واقعه جمل و کفت یا امیر المومنین من در این واقعه امری عجائب
هایل دیدم بدنها افتاده و ارواح از ان کشته جدا کشته و
هیچ کلام را نمیدانم که شریف بود جهانسند بخدا امر از این مشکل خلاصی
بخش پس اکر این عمل شریف که از ما سر زده یافته بتوبه و انابت
بدرکاه حق تع باز کردیم و اکر چیزیست در وجود امده در ازدیاد ان
کوشیم و خبر ده ما را از امر خود که بان اشتغال داریم اما امریست که کمانی
شده تو که اهل اسلام را بشمشیر قهر از یکدیکر میکنی رانی و یا چیز
که مخصوص کرده است تو را بان پیغمبر خدا امیر المومنین فرمود که
خواهم خبر داد تو را از حقیقت این حال بتحقیق که جماعت از مشرکان
بنزد پیغمبر خدا امدند و اسلام اوردند بعد از ان با ابوبکر کفتند
که رخصت از پیغمبر خدا حاصل کن از برای ما که در میان قوم خود
در ائیم و اموال خود را متصرف شویم انکاه باز کردیم ابوبکر بنزد پیغمبر
خدا در امد و طلب رخصت کرد از برای ایشان عمر کفت ای رسول خدا
ایا باز میکردند این مردان از اسلام بکفر حضرت فرمود چون دانستی
ای عمر باشند که بروند و بیاورند مالهای خود از قوم خود منزل خود را
بعد از ان بنزد ابوبکر امدند در سالی بعد از ان و سئوال کردند از
ابوبکر انکه رخصت حاصل کند از برای ایشان از پیغمبر خدا ابوبکر
رخصت طلب کرد عمر حاضر بود کفت بیش از انکه کفته بود پس
پیغمبر خدا غضب فرمود و کفت نمی بینم شما را که ممتنع شوید
و باز ایستید مکر زمانی که برانکیزد خدای تع بر شما مردی از قریش

که بخوانند شما را بخدا پس اختلاف کنید واز او نفرت جویید مانند انی
که از صاحب خود نفرت کرده باشند ابوبکر گفت فدای تو باد پدر و مادرم
آیا آن مرد قریشی من باشم حضرت فرمودند عمر گفت من خواهم بود یا رسول
الله حضرت فرمودند عمر گفت پس که خواهد بود یا رسول الله حضرت
اشارت کردند و در آن وقت نعلین حضرت میدوختم و فرمودند
دوزنده نعل منست و رساننده و پسر عم من و برادر من و صاحب
من و ادا کننده قرض و وعده های منست در رسانیدن پیامهای
من و تعلیم کننده مردمانست بعد از من و بیان کننده تاویل قرآن
است انچه مردم اندانند پس ابن عباس گفت بس است مرا از تو
این سخن یا امیر المومنین مادام که در دنیا باشم پس از جمله
اصحاب امیر المومنین بود در شرح بر مخالفان آنحضرت سبب
لعن حسن بصری واز ابن عباس رض منقولست که گفت
چون خدا فراغت داد امیر المومنین را از قتال اهل بصره امر فرمود
تا منبری بر روی قتب نهادند و حضرت بر بالای آن نهادند حضرت
پیغمبر بر بالای آن در آمد و خطبه بلیغ مشتمل بر حمد و ثنا و درود
خدا بر خواند آنگاه فرمود ای اهل بصره ای اهل موتفکه ای لشکر
زنان ای پیروان بهیمه آب شما تلخ و دین شما نفاقست و از این قبیل
سخنان خشم آمیز فرمود و فرود آمد و روان شد این کلمات
طیبات کثیر البرکات حضرت امیر المومنین و از جواب با
صواب حسن بصری لعنه الله معلوم میگردد که حسن
بصری از مردودان درگاه الله و از ملعونانست و ما در عقب آنحضرت
روان بودیم گذر آنحضرت بر حسن بصری افتاد و او وضو میساخت
حضرت فرمود ای حسن بصری

حضرت فرمود ای حسن بصری وضوی خود را کامل ساز حسن گفت یا
امیر المومنین دیروز بکشتی مردم بسیار را که گواهی بر توحید خدا
و رسالت محمد مصطفی میدادند و نماز پنجگانه میگذاردند و در اکمال
و اتمام وضو میکوشیدند امیر المومنین فرمود بتحقیق که واقف شدی
انچه مشاهده کردی اما چه باز داشت ترا آنکه مدد و اعانت کنی دشمنان
مرا حسن گفت بخدا راست بگویم یا امیر المومنین بدرستیکه
بیرون آمدم در روز اول جنگ و غسل کردم و حنوط بر خود مالیدم
و سلاح بر خود راست کردم و مرا هیچ شکی نبود در آنکه تخلف از
ام المومنین عایشه کفر است چون بموضع فلانی رسیدم ندا میکرد
مرا ندا کننده که ای حسن کجا میروی باز گرد که قاتل و مقتول در
آتش خواهند بود باز گشتم و در خانه بنشستم چون روز دوم
شد باز شک نداشتم که تخلف از ام المومنین عایشه لعنه الله علیه
و علیها کفر است پس غسل کردم و حنوط بر خود مالیدم و سلاح
پوشیدم و بیرون رفتم بقصد قتال چون بهمان موضع رسیدم
که ندا کرده ندا کننده مرا که کجا میروی ای حسن که قاتل و مقتول در
آتشند امیر المومنین گفت راست گفتی اما هیچ میدانی که آن ندا کننده
چکس بود گفت ندانستم امیر المومنین ع گفت آن برادر تو بود
ابلیس و راست گفت که قاتل و مقتول ایشان در آتش است
حسن گفت اکنون دانستم ای امیر المومنین فتح کرد ملک بصره را
مردم بصره با آنحضرت جمع آمدند و حسن بصری در آن میان بود و
با وی لوحی بود آنچه امیر المومنین میفرمود آنرا بر آن لوح
کتابت میکرد امیر المومنین باواز بلند فرمود ای حسن چکتابت میکنی

جواب داد که انار شما را کفایت میکنم تا بعد از شما انوا برد هم رسانم امیر
المومنین فرمود بتحقیق که از برای هر قوم سامری هست و بتحقیق
که سامری این امت این مرد است اما سامری میگفت لا مساس
و او میگوید لا قتال

در احتجاج امیر المومنین بر قوم خود در
هنگام برانگیختن ایشان بر سفر شام از برای قتال معویه بن ابی
سفیان لعنه الله علیهما و فراگرفتن عهد و میثاق از ایشان بر طاعت
امیر المومنین در حال بیعت ایشان روایت کرده شد که امیر
المومنین که چون عازم شد بر سفر شام از برای قتال معاویه
خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای حق تع و درود بر سید انبیا
و بعد از ان فرمود ای بندگان خدا از حق تع بپرهیزید و فرمان
برداری کنید امام خود را پس بتحقیق که رعیت صالح نجات
او به امام عادلست و رعیت فاجر هلاکت او با امام فاجر است بتحقیق
که معاویه بن ابی سفیان غصب کننده حقیست که در تصرف
من است و شکننده است بیعت مرا و طعن کننده است در دین
خدای عز و جل و شما میدانید ای اهل اسلام که چکردند مردمان
دیروز امدند و اظهار رغبت کردند بمن در امر شما تا مرا از
منزل خود بیرون اوردند تا بیعت کنند با من و ابا و امتناع نمودم
من از ان و مکرر مبالغات کردند و قبول ان نکردم و چنان ازدحام
کردند بمن که ازدحام کنند شتران تشنه بر حوض اب در روز
ورود ایشان تا غایتی که من ترسیدم از انکه بقتل اورند
بعضی از ایشان بعضی را و چون این حالت از این جماعت مشاهده

نمودم تامل کردم در امر

نمودم تامل کردم در امر ایشان و در امر خود و گفتم اگر اجابت نکنم
قول ایشانرا و قیام ننمایم بامر ایشان نیابند احدی را که قایم و مقام
من باشد [illegible] و عدل کند در میان ایشان چنانکه عدالت طینت
و با خود گفتم که اگر قبول بکنم قول ایشانرا و بدانند ایشان حق مرا
و فضل مرا دوست تر است از انکه امتناع نمایم و ایشان عارف بحق
و فضل من نباشند پس من دست خود را گشادم و با من بیعت کردند
و در میان شما مهاجران و انصار و تابعان ایشان باحسان بودند
پس فراگرفتم از شما عهد و بیعت را هم چنانکه از پیغمبران عهد و میثاق
کنند و مقرر داشتند که بشنوند امر مرا و فرمان بردار من باشند و قتال
کنند با هر که جنگ کند با من پس قبول کردند این جمله را از من و
عهد بران نمودند و خدا تعالی را بر خود گواه گرفتند و بعضی از شما
بر بعضی گواه شدید و من قیام امر شما نمودم بکتاب خدا و سنت
پیغمبر خدا پس عجبا از طغیان معاویه بن ابی سفیان که منازعه
میکند با من در امر خلافت و جحود میکند با من در امر امامت و گمان
میبرند انکه او حق تر است بخلافت از من و این جراتی است که میکنند بر
خدا و رسول خدا بغیر حق و بی حجت و حال انکه بیعت نکرده اند با او
مهاجران و راضی نشده اند با ان امامت او گروه مهاجر و انصار و جماعتی
که میشنوید سخن مرا ایا واجب نکرده اید از برخود طاعت مرا
و بیعت نکرده اید با من برضا و رغبت خود ایا بیعت شما در اول
محکمتر از بیعت ابوبکر و عمر نبود پس چیست حال شما که مخالفت
میکنند مرا و مخالفت نکردید ابوبکر تا زمانیکه از عالم رفتند
ایا واجب نشده است بر شما طاعت من و لازم نگشته است بر شما انقیاد

می ایندانسته اید که بیعت من لازمست بر شاهد و غایب شما و بیعت
معاویة بن ابی سفیان و اصحاب او را که طعن کنندگان در بیعت من اند
و وفا به بیعت من نمیکنند و حال آنکه من در قرابت پیغمبر خدا و سبق
ایمان و دیگر صفات اولی‌ام باین امر از کسانی که پیش از من والی
این امر بودند آیا نشنیده اند قول پیغمبر خدا را در روز غدیر در
ولایت و موالات من پس ای مسلمانان از خدا اندیشید و مردم را
بر جهاد معاویه برانگیزید که او مرد ظالم شکننده عهد است و بشنوید
آنچه بر شما میخوانم از کلام مجید که منزل بر پیغمبر مرسل است تا
پند گیرند از آن و منتفع شوید بمواعظ حق تع و منزجر شوید
از معاصی حق تع بزواجر او پس بتحقیق که نصیحت کرده است حق
تعالی شما را باحوال غیر شما و با پیغمبر خود فرموده اَلَمْ تَرَ اِلَی
الْمَلَاِ مِنْ بَنِیٓ اِسْرَآئِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسیٰٓ اِذْ قَالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ
لَنَا مَلِکًا نُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ یعنی آیا ننگریستی بآن گروه از بنی
اسرائیل که بعد از موسی بودند آن زمان که گفتند مر پیغمبر خود را
که برانگیز از برای ما پادشاهی را تا قتال و کارزار کنیم در راه
خدا قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوا
پیغمبر ایشان گفت هیچ میشاید بلکه شما اگر فرض شود بر شما
قتال آنکه سر باز زنید و قتال نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا
اَلَّا نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَقَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَ~~اَبْنَآئِنَا~~
اَبْنَآئِنَا گفتند چه باشد ما را که قتال و کارزار نکنیم در راه خدا
و حال آنکه ما بیرون کرده شده ایم از خانهای خود و از میان فرزندان
خود فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِیلًا مِنْهُمْ وَاللّٰهُ
علیم بالظالمین پس

عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ پس چون نوشته شد بر ایشان قتال با اعدای دین
پشت دادند و قتال نکردند مگر اندکی از ایشان و خدا داناست بر حال
ظالمان وَقَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکًا
و گفت از برای ایشان پیغمبر ایشان بتحقیق که خدای تع برانگیخته
از برای شما طالوت را بپادشاهی قَالُوا اَنّٰی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنَا
وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ گفتند
از کجا باشد از برای او سلطنت و پادشاهی بر ما و حال آنکه ما
سزاوارتریم بسلطنت و پادشاهی از آن و نداده اند او را سعة
و گشادگی در مال قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰیهُ عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً
فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ
عَلِیمٌ گفت پیغمبر ایشان بتحقیق که خدا برگزیده است طالوت را
بر شما و زیاده کرده است از برای شما گشادگی در علم و قوت بدن
و خدای تع میدهد ملک و سلطنت خود را بآنکس که میخواهد
و خدای تع گشاده رحمت و داناست بهمه امور رای مردمان نیک
در این آیات پند و نصیحت و عبرتست تا بدانید آنکه خدا خلافت
و امارت را بعد از انبیا در اعقاب ایشان کرده اند و آنکه خدا
فضیلت داده طالوت را بر ایشان مقدم کرده اند پس برگزیده
است او را و زیاده کرده اند از برای او گشادگی در دانش و در
قوت بدن اما هیچ میدانید آنچه خدا برگزیده است بنی امیه را
بر بنی هاشم و زیاده کرده است از برای معاویه گشادگی در علم
و در قوت بدن پس از خدا بترسید و جهاد کنید در راه خدا
پیش از آنکه قهر خدا بشما لاحق شود بواسطه عصیان شما

حق تع میفرماید لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان
داود و عیسی ابن مریم ذلك بما عصوا و كانوا یعتدون
كانوا لا یتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا یفعلون
یعنی لعنت کرده شده است آنکسان که کافر شدند از بنی اسرائیل
بر زبان داود و عیسی پسر مریم این بسبب آن بود که عصیان و
نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حد بودند که باز
نمی ایستادند از منکری که میکردند از آنواهر اینه بد چیزی که بودند
که میکردند آن او حق تع میفرماید انما المؤمنون الذین آمنوا
بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم
فی سبیل الله اولئك هم الصادقون یعنی هستند مومنان
مگر آنکسان که ایمان آورده اند بخدا و ایمان آورده اند به پیغمبر
خدا پس از آن شك نیاوردند و جهاد و غزا کردند بمالهای خود
و بنفسهای خود در راه خدا این گروه ایشانند راست گویان
و حق تع میفرماید یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة
تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون
فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم
تعلمون یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من
تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلك
الفوز العظیم یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید هیچ دلالت
کنم شما را بر تجارتی که خلاصی دهد شما را از عذاب دردناك
ایمان می آورید بخدا و پیغمبر او جهاد میکنید در راه خدا باموال
خود و بنفسهای خود این بهتر است از برای شما اگر باشید
که دانین شما واز الکم

که دانا بین شما و انوا اگر بکنید آنچه گفته شد بیامرزد خدا
برای شما گناهان شما را و درآورد شما را در بهشتهائی که میرود
باشد در زیر آن جویها و مسکنهای پاکیزه در بهشتهای عدن این
رسیدن است بسعادت بزرگ ای بندگان خدا بپرهیزید از
خدا و برانگیزید مردمان را بقتل و قتال و جهاد با اعداء دین و
تقویت امام خود پس اگر بودی مرا از شما گروهی بشما اهل بدر
که چون امر کردی ایشانرا اطاعت کردندی مرا و چون ایشانرا امر
توجه بیل بار اعلا خواندی نهضت کردندی با من هر آینه شتاب
میکردم در نهوض قتال معاویه و اصحاب او پس بتحقیق که
آن جهاد معروض است

در کلام امیر المومنین که جاری
مجری احتجاج است مشتمل بر توبیخ اصحاب خود بر تثاقل ایشان
بر قتال معاویه علیه اللعنه و سرزنشی که متضمن بوم و وعید
ایشان است امیر المومنین فرمود با اهل کوفه ای مردمان بتحقیق
که من طلب کردم از شما که حرکت آیید از برای جهاد این قوم
پس شما در جنبش نیامدید و شنوانیدم شما را پس فرمان
برداری نکردید و نصیحت کردم و قبول نکردید حاضران شما غایبان
شما اند میخوانم بر شما حکمت را و اعراض میکنید از آن و پند
میدهم شما را بمواعظه بلیغه پس تنفر میکنید از آن مانند
درازگوشها که نفرت کنند و گریزان باشند از شیر درنده و بر
انگیختم شما را بر جهاد اهل جور پیش از آنکه سخن تمام شود
و شما متفرق شدید و رجوع بمجلس خود کردید و با یکدیگر حلقهها

[illegible] و مشغول ذدید و شهوتها خواندید و تجسس اخبار کردید
[illegible] شدید در فکر اشعار و اخبار دیدین جاهلیت بی
[illegible] علم [illegible] بی ملاحظه ورع و تبعیتی است بی اندیشه
خو[illegible] فراموش کرده اید امر قتال و استعداد انرا و دلهای شما
از یاد آن غافل و ذاهل است و شغل شما جز اباطیل و اضالیل نیست
عجیب وجود عجب نباشد از قومی که بر باطل خود اجتماع و بلای
جمعی کنند و شما در حق خود بطاله و کساله میکنید بخدا سوگند
که اگر شما بر این وجه عمل نمایید هر اینه والی شود مردی از
بنی امیه وان بلائی باشد که حق تع انرا قضا کرده باشد بر شما
است که بکشند اخیار شما را و در فرمان خود در اورند و ابتر ای
شما را و استخراج کنند کنوز و ذخایر شما را از اندرون خانهای شما
وان قهری باشد از حق تع بر شما بواسطه انکه ضایع کردید شما
امر خود را و صلاح نفس و دین خود را ای اهل کوفه خبر دهم شما را
با نچه بعد از این وجود خواهد یافت پیشتر از انکه در وجود
اید تا شما از او در حذر باشید و اندازه بیم کنم انکسی را که بند
پذیر باشد و از چیزهای عبرت گیرد گویا در میان شما جمعی
هستند که میگویند علی بن ابی طالب دروغ میگوید چنانکه قریش
از برای پیغمبر خدا که سید انبیا و نبی الرحمة است میگفتند وای
بر شما بر که دروغ میبندم ایا بر خدا تع و من اول امتم که او را
پرستیدم و یا بر رسول خدا و من اول کسی ام که
ایمان اورده ام باو و نصرت دادم دین او را و نه چنین است و من
دروغ گو نیستم اما این [illegible] لهجه فرسید کا نت تا مردم را
از طلعت من بیرون بود

از طلعت من بیرون بود و هر اینه خواهید دانست حقیقت اخبار را
بعد از ایامی و در ان وقت جهل شما حسرت شما است و دانش شما
بی منفعت و بی خاصیت قبح و زشتی شما راست ای انان که بردم می
مانید و مردم نیستید اندیشه شما اطفال و عقول شما عقول
زنان پرده نشینی است بد این و اگاه باشید ای انکسان که حاضر
است ابدان شما و غایبست از شما عقول شما و مختلفست ارزوی
شما نصرت نمی یابد انکس که شما را بخواند کار شما میخواهد و راحت
نمی یابد دل انکس که محنت شما میکشد و روشنی نمیشود چشم کسی
که شما را بخود جای میدهد او از شما در رشتی مواهب احسام
صلاب و فعل شما در طمع اندازد اعدا مرتابت بخدا سوگند که
من طمع ندارم و در نصرت شما و تصدیق نمیکنم قول شما را جدا ای
داد خدا تع ما و شما را و بر ساناد بمن انکسان که بهتر باشند
از برای من از شما امام شما طاعت حق تع میکنند و شما معصیت و امام
شان معصیت میکند خدا را و ایشان طاعت میکنند او را بخدا
سوگند که دوست میدارم که معاویه مصارفه کند با شما مانند
صرف دینار بدرهم فرا گیرد از من ده عدد از شما را و بدهد مرا
یکی از مردم خود بخدا سوگند که دوست میداشتم انکه نشناختمی
شما را و نشناختی شما را چه این شناختی است که منجر شده است
بندامت چه پشیمانی هر اینه شما پر کرده اید خشم را در سینه من
و فاسد کرده اید امر کار مرا بر من تا غایتی که گفتند قریش علی
بن ابی طالب مردی شجاع است اما نمیداند علم حرب را چه نیک
میدانند کار ها هیچ هست در میان ایشان مردی که پیشی از من

محاربت حروب کرده باشد وشده ابدان کشیده باشد من شروع
در محاربه اعدا کردم وسال من به بیست نرسیده بود واینک
من زیاده بر سی وشصت سالگی ام لکن هیچ امری متمشی نمیشود آن
کسیکه اطاعت نکنند او را بخدا سوگند که من آرزو میکنم که پروردگار
من بیرون برد مرا از میان شما ومرا بر رضوان خود برساند ومردی
نیز مترصد منت پس چه چیز منع میکند اشقای ایشان را که خضاب
کند این را واشارت بمحاسن مبارک خود فرمود باین واشارت کرد
بدست مبارک بر سر خود واین چیزیست که پیغمبر امی عربی مرا داده
وموعود است انکس که افترا کرد بجایی یافته است انکس که پرهیز
کاری کرد حق را باور داشت ای اهل کوفه خواندم شما بجهاد اهل
شام در روز ودر شب ودر نهانی واشکارا وگفتم شما را که
غزا کنید وبیرون روید بجنگ ایشان پس بتحقیق که غزا نکرد هیچ
قومی در میان خانهای خود مگر که ذلیل وخوار شد پس تغافل
کردید وراه خذلان رفتید وگران آمد بر شما گفتار من ودشوار
نمود بر شما امر من وانرا بر پس پشت افکندید تا زمانیکه بر اطراف
شما غارتها ظاهر شد وفواحش ومنکرات در میان شما شایع گشت
روز وشب میکند راتبه وعنقریب با شما آن خواهند کرد که با
اصحاب بلیات که پیش از شما بودند کرده اند آنجا که حق تع از
جبابره طغاة ومستضعفین غواة میفرماید یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ
وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ یعنی
میکشند ایشان پسران شما را وزنده میگذارند زنان شما را
ودر آن ابتلای ابتلاء بزرگیست از پروردگار شما ای اهل کوفه
عتاب کردم شما را وزنده

عتاب کردم شما را بتحقیق که فرود خواهد آمد بر شما آنچه حذر
کردم شما را بآن زیرا که بمواعظ قرآن ومنفعت نیافتم از آن و
ادب کردم شما را بتازیانه پس راست نشدید با من وعقوبت
کردم شما را باقامت حدود وروبراه وباز نگشتند دانستم بتحقیق
که آنچه اصلاح شما میکند شمشیر است ومن سعی در اصلاح شما
نمیکنم بچیزی که فساد نفس من در آن باشد اما زود باشد که
مسلط کرداند خدا بر شما پادشاهی را جبار که توقیر نکند بزرگ
شما را ورحم نکند کوچک شما را واکرام نکند عالم شما را وقسمت
نکند غنیمت را بسویه در میان شما وخوار وذلیل کرداند شما
وراهها را بر شما به بندد وجابجا نواب در گاه بگمارد تا شما از او شمار ضعیف
محجوب باشید وقوی شما را بخورد وهر آینه بسیار اندک گشت شاده
که دولت جماعتی نشت آورد با ایشان وتعجیل از آن روی داد ودنیا
ونیست بر من مگر آنکه نصیحت کنم شما را ای اهل کوفه شما کورانید
با چشمهای روشن وگنگانید با زبان گویا وکرانید با گوشهای
شنوا نه برادران صدقی اید نزد ملاقات ونه دوستان با اعتقاد هید
اید نزد ورود بلیات ومن هر آینه میدانم که شما زیاده نخوا
کرد از برای من بجز علیه غیر از زیانکاری هرگاه که امر کردم شما را
بجهاد عدو شما گرانی میکنید در آن وجویای تاخیر بید در آن مانند
کسیکه در اداء دین تعلل نماید واگر در تابستان شما را
بقتال میخوانم میگوئید گرمای سخت است واگر در زمستان شما را
بقتال میخوانم میگوئید سرمای بغایت سخت است ومقصود
شما بجز فرار از جنگ نیست وهرگاه که شما از حرارت وبرودت

هوا عاجز باشید از حرارت شمشیر عاجزتر خواهید بود ای اهل
کوفه بتحقیق که خبر دادند مرا انکه ابن عامر بانبار بشبیخون اورده
با چهار هزار نفر و غارت کرده انجا را هم چنانکه غارت کنند روم
و فرنک را بقتل اورده عامل مرا ابن حسان و کشته شده اند با او مردمان
خداوند فضل و بزرکی و عبادت جای دهاد خدای تعالی ایشان را
در بهشت و نعیم مقیم و هر اینه بمن رسانیده اند که کروهی از اهل
شام در می امدند بر زنان مسلمانان و بر زنان معاهد و هتک
عرض ایشان میکنند و قناع را از سر ایشان میکشند و انواع فجور
میکنند و کسی بدفع و منع ان اشتغال نمی نماید و عجبا از تظاهر
این قوم بر باطل خود و خوف و جبن شما از حق شما نشانه تیر میشوید
نه مردم نشانه تیر شما عصیان میکنند خدا را و بان رضا داده اید
پس دست شما از مقصود خالی است ای جماعتی که غایب
باشید از ایشان شتربانان هر کاه که اجتماع کنید از جائی متفرق
میشوید از جانب دیکر

در احتجاج امیر المومنین ع بر معاویه

اللعنه در جواب کتابی که باو نوشته و در غیر ان از مواضع و این
از احسن احتجاجات و اصوب احتجاجات امیر المومنین در جواب
کتابش چنین نوشت اما بعد پس بتحقیق که امد بمن کتابت تو
که مذکور است در ان بر کزیدن حق تعالی از برای اظهار دین خود
و تقویت کردن انان که تقویت کرده او را از اصحاب او هر اینه
بتحقیق که امر پوشیده از برای ما ظاهر کردانید روزکار تو
پس عجب است که تو خبر میدهی ما را از امتحانات خدای تعالی ما را

واز نعمتهای خدای تعالی بر ما

واز نعمتهای خدا بر ما پس تو در این اخبار بمنزله ناقل تمر بهجر و
خواننده مسدد وان بفضال و کمال بوده اند که افضل ناس در اسلام
فلان و فلان اند سخنی میکوئی که اکر راست باشد همه ایشان
از تو کناره کیرند و اکر راست نباشد لاحق نشود بتو قصوری
و ترا با فاضل و مفضول چکار طلقا و ابناء طلقا را چه مناسبت که
تمیز کنند در میان مهاجران اول و ترتیب درجات ایشان و تعریف
طبقات ایشان خود را در مقامی دارند که لایق بقدر و منزلت نیست
نفعی نمیرساند ترا غلبه مغلوب و نافع نیست ترا ظفر ظافر تو
رونده در بیابانی و از راه راست افتاده ای ایا نمی بینی و مقصود من
اخبار تو نیست بلکه مقصود ذکر نعمتهای الهی است انکه قومی
یافتند شهادت را در راه خدا از مهاجران و هر یک از فضل و ثوابی
بودند تا زمانی که شهادت یافت شهید ما ترا سید الشهدا کفتند
و مخصوص کردانید او را پیغمبر خدا بر هفتاد تکبیر در وقتیکه نماز
میکذارد برو ایا نمی بینی انکه قومی بریده شد دستهای ایشان
در راه خدا و از برای هر یک فضل و ثوابی بود تا زمانیکه کرده شد
با ما انچه کرده بودند با ایشان طیار بوده در بهشت و خداوند دو
بال خوانده اند که در ملکوت با ملایک مقرب پرواز میکند و اکر نه
این بودی که حق تعالی نهی کرده بود از انکه مرد ستایش نفس خود
کند هر اینه ذکر میکرد ذکر کننده فضایل بسیار را از برای نفس خود
انچنان فضایل که دانند و باو رسیده باشند دلهای مومنان
و نفرت نداشته باشد از شنودن ان کوشهای شنوندکان
بتحقیق که ما صنایع پروردکار ایم و خلایق بعد از ما صنایع از

براي ما انداباد نداشت مارا قدیم عزت ما و بزرگی ملت ما بر قوم شما
انكه در امیزیم با شما نفسهاي خود پس بزني نخواهیم شمارا و در
نكاه شما در اوریم زنان خود را هم چنانكه كفو با كفو امیزد و شمارا
ان مقام و منزلت نبود و چگونه شمارا ان منزلت مي بود و حال
انكه از جانب پیغمبر خدا بود و از جانب شما مكذب پیغمبر و از جانب
(ما اسد الله)
ما اسد الله بود و از جانب شما اسد الاحلاف و از جانب ما دو
سید جوانان اهل جنت بود و از شما صبیه النار و از جانب ما خیر
زنان عالمیان بود و از جانب شما حمالة الحطب و هم چنین در بسیاري
از انچه از براي ما بود و از براي شما اسلام ما انست كه شنیده شد
و كتاب خدا ایضا جمع میكند از براي ما انچه مارا منفرد میسازد از
مردم میفرماید وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِی
كِتَابِ اللّٰهِ یعني و صاحبان خویشي و نزدیكي بعضي از ایشان
اولی اند ببعضي دیگر در كتاب خدا و میفرماید اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ
بِاِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَاللّٰهُ
وَلِيُّ الْمُؤْمِنِینَ یعني بدرستیكه اولی مردمان با براهیم (هر اینه)
انكسانند كه پیروي كردند اورا و این پیغمبر كه محمد است و ا(نكسان)
كه ایمان اورده اند و خدا ایضا یاري كننده مؤمنان است پس ما
یكنوبت اولی بقرابتیم و یكبار اولی بطاعت و چون احتجاج
كردند مهاجران بر انصار در روز سقیفه بني ساعده اگر فوز
و ظفر یافته اند بر انصار پس حق از براي ما است نه از براي ایشان
و اگر بان حجت فوز و ظفر نیافته اند بر انصار پس ایشان
بر دعوي خود باقي باشند و گمان برده كه من بر همه خلفا حسد
بوده‌ام و برهمه ایشان

بوده ام و بر همه ایشان بغي كرده ام اگر انچه گمان برده كه من بر همه
خلفا حسد برده ام و بر همه ایشان واقع است پس این جنایت
بر تو واقع نیست تا عذر ان از تو باید خواست و انكه گفتي كه مرا
كشیدند مانند كشیدن شتري كه در بیني او رسن باشد تا
بیعت كنم بخدا سوگند كه تو میخواهي كه مذمت كني مرا مدحت میكني
مرا و میخواهي كه فضیحت كني مرا و منفضح میشوي مسلمانان
(و برده)
را ذلة و منقصتي نیست بانكه مظلوم شود مادام كه شك نبا
باشد در دین خود و متردد نشده باشد در یقین خود و این حجت
ملت بر غیر تو و با تو این سخني بقدر حاجتست و انچه ذكر
كرده كه واقع شده در میان من و میان عثمان پس مر تراست
انكه جواب داده شوي از ان بجهة قرابتي كه ترا با اوست پس
كدام از ما دشمن تر باشیم با او و راه نماینده تر بقتال او یا انكس
كه بذل كرد از براي او نصرت خود را و اورا در محلي نشانید و دفع
مكاره اعدا از او میكرد یا انكس كه عثمان نصرت از او طلبید
و او تعلل و تراخي میكرد از نصرت او تا زماني كه دشمنان بر او
غالب امدند و اورا هلاك كردند قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الْمُعَوِّقِینَ
مِنْكُمْ وَالْقَائِلِینَ لِاِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ اِلَیْنَا وَلَا یَأْتُونَ
النَّاسَ اِلَّا قَلِیلًا یعني بتحقیق میداند خدا درنگ
اندازندگان كار دین را از شما و گویندگان مر برادران خود
كه بجانب ما ایند و نمي ایند در معركه قتال مگر اندكي از ایشان
و انچه گفتي نیست مرا و اصحاب مرا نزد تو مگر شمشیر هر اینه
بخندانیدي مارا بعد از انكه بگریه اورده بودي در كدام معركه

یافته بودی پسران عبد المطلب را که از دشمنان هراسنده واز
شمشیر روی گردانیده فَالْبَثْ قَلِيلاً يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلْ یعنی
اندکی درنگی کن که میرسد شتران ما بمعرکه جنگ وکارزار وزود
باشد که طلب کند ترا آنکس که تو طالب اویی و نزدیک شود بتو
آنچه او را دور میشماری ومن خواهم کشید بجانب تو لشکری
عظیم از مهاجران وانصار وتابعان ایشان باحسان شدید الازدحام
که جامهای مرگ بر خود پوشیده و شمشیر هاشمیان را تو دانسته
خواهی بود ومواقع نزول آنرا در برادر خود و در خال خود و در
جد خود و در اهل خود و دور نیست وقوع چنین حالی بر ظالمان

در بیان کتابتی دیگر از امیر المومنین که جاری مجری احتجاج است امیر
المومنین نوشت که اما بعد پس بتحقیق که بودیم ما وشما بر آنچه
ذکر کردی از الفت وجماعت وجدائی افتاد در میان ما وشما و
دیروز ایمان آوردیم ما وشما کافر شدید وامروز ما بر طریق مستقیم
وشما در ضلالت واسلام نیاورده بود مسلم شما مگر باکراه
وبعد از آنکه اسلام با عزت وشوکت بود وذکر کرده که من طلحه
وزبیر را بقتل در آورده ام وعایشه را مطرود ومخذول ساخته
ام ودر میان مصرین نزول کرده ام واین امریست که مرا بآن
عیب کرده بدانکه این جنایت بر تو جنایت بر تو واقع نشده و
معذرت آن با تو نمی باید گفت وآنکه ذکر کرده با جمعی از مهاجر و
انصار هجرت بجانب من خواهی کرد از برای زیارت من پس
بتحقیق که هجرت روز منقطع شد که برادر تو را اسیر کردند
واگر ترا تعجیل هست

واگر ترا تعجیل هست بر فاهت باشد که من زیارت کننده خواهم
بود ترا وچنین سزاوار است بتحقیق که حق تعالی مرا از برای عداوت
تو برانگیخته واگر تو زیارت کننده باشی مرا هم چنان باشد که
برادر بنی اسد گفته مستقبلین ریاح الصیف تضربهم
بحاصب من اغوار وجلمود روی آورندگان به بادهای تابستان
که میزند بر ایشان در حاصب که نام سنگریزه است در میان دنهاد بود
وسنگستانهای وبنزد منست شمشیری که ابداده ام آنرا بجون جد
تو وخال تو در یک مقام و بخدا سوگند که تو پوشیده دل وفاسد
عقلی وسزاوارانی که گفته شود از برای تو آنکه بر نردبانی بلند بر
آمدی تا مردمان را اطلاع دهی بر معایب خود زیرا که تو نه کم کرده
خود را جویای میکنی ونه شبانی گوسفندان خود میکنی طلب
میکنی چیزی را که اهل آن نیستی وچه دور است گفتار تو از کردار
تو وچه نزدیک است مشابهت تو با عمام واخوال تو شقاوت
وهمت باطل ایشان ترا بر جحود سید المرسلین در آمدند تا هر یک
در مصرع ومقتل خود جان سپردند واما بسیار شد سخن تو در
امر قتله عثمان پس در آی اینجا که مردمان در آمدند وحاکم گردان
قوم را من وترا وایشان را با بجا فرستم وآنچه حکم کتاب خدای تعالی
عزوجل باشد بر ایشان اجرا کنم ولیکن آنچه تو اراده کرده
آن فریب صبیان است از شیر خوردن در اوایل فصال ایشان والسلام
در نوشته
امیر المومنین معاویه علیه اللعنه در کتابتی دیگر امیر المومنین
چنین نوشت سبحان الله چه محکم است التزام تو مر اهوای

مبتدعه و حیرت متبعه را با نصح حقایق وطرح وثایق که از برای
خدا طلب کار باشند و ان برمند کان خدا حجت باشد واما الکتاب
کلام وحجت تو بر عثمان وقاتلان پس بتحقیق که تو نصرت کردی
عثمان را انجا که فایده نصرت بتو عاید بود وفرو کذاشتی او را
انجا که فایده نصرت باو عاید بود روایت کرده شده است که ابو
عبیده کفت که معاویه علیه اللعنه کتابتی نوشت بامیر المومنین
مضمون انکه مرا فضایل بسیار است پدر من سید و بزرک
بود در جاهلیت و من ملک و پادشاه ام در اسلام و پیغمبر
خدا را صهر و خال المومنین و کاتب وحی امیر المومنین ع
در جواب فرمود ای پسر خورنده جکر حمزه سید الشهدا و این
و این ابیات فرمود **محمد النبي اخي وصهري** یعني
محمد پیغمبر خدا برادر من و بدر اهل بیت من است **وحمزة سيد
الشهداء عمي** وحمزه سید الشهدا عم من است **و
جعفر الذي يضحي ويمسي يطير مع الملائكة ابن امي**
وجعفری که هر جا که شبانگاه و صباحگاه پرواز میکند با فرشتکان
پسر مادر منست **وبنت محمد سكني وعرسي مشوب لحمها
بدمي ولحمي** و دختر پیغمبر خدا محل در خوانه من و عروس
منست در حالتی که امیخته است کوشت او بخون من و کوشت من
وسبطا احمد ولداي منها فايكم له سهم كسهمي و دو فرزند
پیغمبر خدا ص دو فرزندمنند از فاطمه پس کدام یک از شما را
نصیبی است همچه نصیب من **سبقتكم الى الاسلام طرا غلاما
ما بلغت اوان حلمي** سبقت کرفتم بر شما همه در اسلام
در حالی که پسری بودم

در حالتیکه پسری بودم که با وقت احتلام نرسیده بودم **واوجب
لي ولايته عليكم رسول الله يوم غدير خم** و واجب کرد این
از برای من ولایت خود را که بر شما داشت پیغمبر خدا در روز غدیر خم
فويل ثم ويل ثم ويل لمن لقا الاله غدا بظلمي
پس وای بعد از ان وای و بعد از ان وای انکس که ملاقات کند خدا را
فردای قیامت در حالی که ظالم بوده باشد نسبت بامن وچون این
کتابت بمعاویه رسید کفت این کتابت را پنهان دارید از اهل شام
که اکر ایشان این کتابت را بخوانند میل به پسر ابو طالب خواهند
کرد و روایت شده است از امام همام جعفر بن محمد که چون کشته
شد عمار بن یاسر ره خوف عظیم در دل خلق راه یافت و کفتند
که پیغمبر خدا ص فرموده بکشند عمار را کروه اهل بغی یعنی در امل
عمرو بن عاص بر معاویه علیهما اللعنه و کفت ای امیر المومنین در
میان مردم افغان و اضطراب تمام بدید امد و کفت از برای چه
جواب داد از برای کشته شدن عمار کفت چه شد از این کفت
انکه پیغمبر خدا فرمود که عمار را بکشند او را فئه باغیه معاویه لعنه الله
کفت جر الغز بلی در سخن ایا ما کشته ایم عمار را کشته است علی
بن ابی طالب او را بدانجهت که انداخت او را در میان نیزهای
ما و امیر المومنین ع در اثنای کتابت بعمرو عاص نوشت بتحقیق
که تو کردانیده دین خود را تابع دنیای مردی که ظاهر است
کمراهی او و دریده است پرده او عار است مردم کریم را مجالست
او و سفاهت است مرد حلیم را مخالفت او پیروی میکنی اما
او را و طلب میکنی فضل او را مانند متابعت کردن کلب سبعی را

تا الفا کنند با و فضل شکاری خود را پس بر باد دادی دین و دنیای
خود را و اگر مطلوب خود را از راه حق طلب میکردی بجوئی و جای بان [?]
فایز میشدی و اگر قدرت دهد خدا پیغمبر را بر تو و بر پسر ابو
سفیان هر اینه جزا خواهم داد شما را بانچه از شما در وجود آمده
والسلام علی تابع الهدی

در احتجاج محمد بن ابابکر ره علیه بر معاویه
بن ابی سفیان علیه اللعنه محمد ابن ابابکر بمعاویه چنین نوشت
که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از محمد بن ابی بکر بمعاویه
گمراه سلام خدای خدا بر اهل طاعت خدا باد آنان که اهل دین خدا
و اهل ولایت خدااند اما بعد پس بتحقیق که خدا انیا فرید خلایق را
عبث بلکه از برای معرفت و عبادت آفرید بعضی از ایشان اهل سعادت
و بعضی اهل شقاوت و بعضی صاحب رشد اند و بعضی صاحب
غوایت بعد از ان برگزید و اختیار فرمود محمد ص را از برای
رسالت و او را امین وحی خود کردانید پس او خلایق را براه حق
دعوت فرمود گاه بطریق حکمت و گاه بطریق موعظه حسنه و
گاه موعظه با ایشان بطریق احسن و اول کسیکه اجابت کرد
دعوت او را و بازگشت نمود با و منقاد شد فرمان او را برادر او
و پسر عم او بود علی ابن ابی طالب تصدیق کرد هر غیب پوشیده را
که از او خبر داد و برگزید او را بر همه خویشان خود و نگاه داشت
او را از هر مکروه و نفس خود را فدای او کرد در هر امر مخوف و از
غلبه جهالت خود را مساوی او دانسته و تو ای که هستی داد بود [?]
بحالست که هستاو سابق بر خیرات است و تو ملعون پسر ملعون

همواره تو و پدر تو در راه

همواره تو و پدر تو در راه بغی و عدوان بوده در دین خدا و سعی شما
در اطفاء نور خدا پیغمبر بود و جمع اوردید جماعتها را از برای عداوت
دین خدا و بذل کردید اموال خود را در دشمنی پیغمبر خدا و سوگندها
دادید قبایل عرب را در امداد شما در این کار پدر تو مرد و وزر و وبال
آن اعمال را با خود برد و تو اکنون خود را برابر امام زمان علی
بن ابی طالب دانسته که وارث پیغمبر خدا و وصی او و اول خلایق
است در پیروی او و آخر خلایق است در صحبت او و تو عدوی اوئی
و پسر عدوی اوئی پس متمتع شو از باطل خود بانچه استطاعت
داری و دور باش ای پسر عاص از گمراهی خود که اجلت منقضی
گشته و کید تو واهی گشته والسلام علی من اتبع الهدی اعتراف
معاویه ملعون بن ملعون بفضل امیر المومنین و بحقیقت
امامت و خلافت آنحضرت بعد از حضرت رسالت و اقرار
ببطلان و ظلم ملاعین ثلاثه که تقدم کردند بر آن
حضرت ع جواب نوشت از برای او معاویه که این کتابیست
از معاویه بعیب کننده پدر خود محمد بن ابی بکر سلام بر اهل طاعت
خدا اما بعد پس امد بسوی من کتاب تو که ذکر کرده در آن انچه
خدای تع اهل آنست از قدرت و سلطنت با سخنانی که تالیف
و توصیف کرده بودی از برای خود و یاد کرده بودی در آن حق علی
بن ابی طالب و سابقه و قرابت او به پیغمبر خدا و نصرت و مواسات
او پیغمبر خدا را در هر شدت و خوف و تفضیل نهادی علی بن ابی طالب
را بر من و عیب کردی مرا بفضل غیر تو نه بفضل تو پس حمد خدا را
که صرف کرد فضل را از تو و از برای غیر تو کرد این بتحقیق که بودیم

ماوید رتو باهم در زمان پیغمبر خدا او و میدانست حق علی بن ابی طالب
وسابقه او را وچون حق تع اغام دین پیغمبر خود کرد و بدار بقا رحلت
نمودید رتو با صاحب او که مولای او بود اتفاق نمودند و مقام خلافت را
بنام پدر تو کردند و پدر تو در وقت وفات این منصب را بنام
صاحب خود مقرر داشت و سیم ایشان که پیرو هدایت ایشان و
عامل بر سیرت ایشان بود متصرف آن مقام و منزلت شد پس
اگر آنچه ما بآن اشتغال داریم حق و صواب است پس پدر تو
اول کسیست که این طریق نهاد و بآن اشتغال نمود و اگر آنچه ما
میکنیم ظلم و جور است پدر تو این طریقه نهاده و ما شرکاء اوئیم و قدم
بجای قدم پدر تو داریم و اگر سابق نمیبود پدر تو بر ما در این امر مخالفت
نمیکردیم با علی بن ابی طالب را و تسلیم میکردیم حق او را باو ولیکن ما
چون دیدیم پدر تو را که این مخالفت کرد و حق علی بن ابی طالب را
متصرف شد ما نیز بعنا بعنا و عمل نمودیم پس این عیب پدر خود را
بکن یا از این عیب بگذر والسلام علی من تاب واناب

در احتجاج امیر
المومنین بر خوارج علیهم اللعنه چون آنحضرت را بر تحکیم داشتند
و بعد از آن انکار کردند تحکیم را بر آنحضرت و عداوت کردند با آن
سرور بر وجهی که مذکور خواهد شد و جواب دادن آنحضرت
از وجوه ایشان بحجت و ظاهر کردانیدن از برای ایشان آنکه
خطا از جانب ایشان بود در ابتدا و اشهار روایت کرده شده
است آنکه مردی از اصحاب امیر المومنین ع برخواست و گفت ای امیر
المومنین نهی کردی ما را از حکومت و امر کردی ما را بآن و ما نمیدانیم

که کلام پدر از این

که کلام از این دو چیز بهتر است از برای ما امیر المومنین فرمود بخدا سوگند
که در وقتیکه امر میکردیم شما را بآن بر مکروهی مبتلا نشتیم شما را
که خدا اینچ در آن چیز بسیار قرار داده بود پس اگر شما مستقیم می
شدید بآن هدایت میکردیم شما را و اگر اعوجاجی از شما بظهور
میرسید در استقامت میکوشیدیم و اگر ابا میکردید بند ارشاد
آن میگشتیم روایتست که امیر المومنین بعسکر خوارج علیهم اللعنه
در آمد و ایشان اصرار بر انکار حکومت داشتند بعد از سخنان
بسیار که از جانبین سمت ذکر یافت حضرت ع فرمود آیا نگفتید
شما در وقتیکه ایشان مصاحف برافراشتند از راه حیله و مکر
و فریب آنکه برادران ما و اهل دعوت ما طلب فتح بیعت خود از ما
میکنند و خوشحال میشوند بکتاب خدا رای ما آنست که قبول کنند
از ایشان تا اطمینان خاطر جمعیت ما کردد پس من گفتم با شما
که این عمل ایشان امریست که ظاهر آن ایمان و باطن آن عداوت و اول
آن رحمت و آخر آن ندامت است پس جازم باشید بر نیت های
خود و لازم دارید طریق خود را و بگفتار این معنی ایشان ملتفت
مشوید زیرا که اگر فرمان برداری کنید ایشان را اکراه کردید و اگر بترک
کنید و از آن اعتبار نگیرید ایشان خوار و ذلیل کردند و بتحقیق که ما
با پیغمبر بودیم و قتل و کشتن در میان پدران و فرزندان و برادران
و خویشی و اقربا دایر بود زیاده نمیکرد مصیبت و شدت الم ایشان
مگر ایمان و ثبات بر حق و تسلیم امر و صبر و تلخی شدید و مصایب
لیکن ما حالا دکرده ایم و قتال میکنیم با برادران خود در اسلام بجهة
که در آمده است در اسلام شهادت و تاویلات و اعوجاج

یافته اند اهلان بدین سبب هرگاه که طمع میکنیم در خصلتی که جمع کند خدا
بآن تفرقه ما را رغبت میکنیم در آن و امساک میکنیم از ما سوی
آن امیر المومنین در تحکیم فرمود که ما حاکم نگردانیده ایم مردمان را
ما قرآن را حاکم گردانیده ایم اما قرآن خطی مسطور بین الدفتین
نیست و بزبان ناطق نطق و برای او ترجمانی ضرور است و ترجمان
آن مردمان اند و چون استدعا کردند قوم آنکه قرآن در میان
حاکم گردانیدیم ما از آن گروه نبودیم که اعراض کنیم از حق تعالی و
آنکه حق تع فرمود فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ
وَإِلَى الرَّسُولِ یعنی و اگر نزاع کنید شما در چیزی پس
رد کنید و رجوع دهید آنرا بخدا و برسول خدا اما رد بخدا
آنست که قرآن را حاکم گردانی و رد آن برسول خدا آنست که سنت
پیغمبر را حاکم گردانی پس هرگاه براستی و درستی کتاب خدا را
حاکم گردانیم پس ما احق مردمانیم باو و هرگاه که سنت پیغمبر را
براستی حاکم گردانیم ما احق و اولی ایم بآن و اما آنچه گفتید شما
چرا گردانیدند در میان ما و ایشان مدتی مقرر در تحکیم بنا بر آن
بود که در سعت وقت میتواند بود که جاهل از جهل بیرون
آید و عالم بر علم خود ثابت قدم گردد و شاید که خدای تع در مهلت
این امت را باصلاح آورد و مرویست آنکه امیر المومنین
عبدالله بن عباس را در میان خوارج فرستاد و آنحضرت
در جایی که ایشان [illegible] بودند وی شنیدند سخنان آنحضرت را
ایشان در جواب گفتند ما دشمن گرفته ایم صاحب تو را ای
عبدالله بواسطه خصلتی چند که کفر و عصیانست و مردم را
باتش دوزخ میرساند

باتش دوزخ میرساند اول آنکه محو کرد نام امارت مومنان را
از خود بعد از آن در کتابتی که در میان او و معاویه بود نوشت
و هرگاه که امیر المومنین نباشد ما مومنانیم کی راضی بامارت او
خواهیم بود دویم آنکه شک کرد در امر خود آن زمان که بحکمین
گفت نظر کنید پس اگر معاویه احق باشد بخلافت از برای
او مقرر دارید و اگر من اولی باشم بخلافت از برای من
مقرر باشد و این تردد دلیلست که در امر خود کرده نمیدانست که
خلافت حق او است یا حق معاویه پس ما باین شک و تردد
اولی باشیم سیوم آنکه گردانیده است غیر خود را حاکم و او
نزد ما حاکمترین مردمانست چهارم آنکه حاکم گردانیده مردمان
را در دین خدا و روا نیست که حاکم گرداند مردمان را در این
پنجم آنکه قسمت کرد در میان ما سلاح و دواب را در روز
بصره و منع کرد از ما زنان و فرزندان ایشان را ششم آنکه
او وصی پیغمبر خدا بود و ضایع کرد آن وصیت را ابن عباس
گفت یا امیر المومنین شنیدی مقاله قوم را و تو احق بجواب
ایشان حضرت فرمود ابتدا اسکتم با بچه شما ابتدا بآن کردند
و فرمود که من مینوشتم از برای پیغمبر خدا وحی و قضایا
و شروط و امان را در روز صلح ابو سفیان و سهیل بن
عمرو پس چنین نوشتم که بسم الله الرحمن الرحیم این
آن چیزیست که صلح کرد بآن ابو سفیان با محمد رسول الله
و سهیل بن عمرو پس سهیل بن عمرو گفت ما نمی شناسیم
رحمن و رحیم را و اقرار نداریم آنکه تو پیغمبر خدایی و ما

می‌بندداریم انکه شریفست از برای تو انکه نام تو پیش از نام ما مکتوبست
با وجود انکه ما از نواسه‌ایم بلکه از پدر تو اسنیم پس امر کرد مرا پیغمبر
خدا کفت بنویس در جای بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ
پس محو کردم انرا و نوشتم بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ و محو کردم رسول الله
و نوشتم در جای ان محمد بن عبد الله در انوقت پیغمبر خدا با من کفت
بتحقیق که خوانده خواهید شد بمثل این سخنان و اجابت
خواهی کرد و تو باین امر مکره خواهی بود و انچه حضرت فرموده بود یافت
که نوشتم در میان خود و میان معاویه عمرو عاص کفت که این انچیزیست
که صلح کرده است بر ان امیر المومنین با معاویه و عمرو عاص و ایشان
کفتند که هر اینه ما ظلم کرده باشیم بر تو اکر اقرار کرده باشیم که تو
امیر المومنینی و قتال و کارزار کنیم با تو چنین بنویس علی بن ابی طالب
پس محو کردم انرا و اثبات نمودم این را هم چنانکه پیغمبر خدا فرموده
بود پس اکر ابا کنید شما این سخن را جحود کرده باشید سنت
پیغمبر خدا را کفتند بلی در این سخن حق بجانب توست باز امیر المومنین
فرمود و اما انچه کفتید که من شک کردم در امر خود انجا که کفتم
با حکمین که نظر کنند اکر معاویه احق باشد از من او را مقرر
دارند و اکر من احق باشم از من باشد این شک نبود از من
بلکه انصاف در سخن است حق سبحانه و تعالی با پیغمبر فرمود که
با کافران بکوی وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ یعنی بتحقیق که یکی از شما هر اینه بر هدایتیم یا
بر کمراهی روشن این سخن شکی نبود از خدا و رسول کفتند
بلی حق با تست در این سخن باز امیر المومنین فرمود و اما انچه کفتند
که من غیر را حاکم کرده‌ایم

که من غیر را حاکم کرده‌ایم و من بنزد شما حاکمترین مردمانم پیغمبر
خدا سعد بن معاذ را حاکم کردانید در روز قریظه و حال انکه
پیغمبر ما حاکمترین مردمان بود و حق تع فرموده لَقَدْ كَانَ
لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ یعنی بتحقیق که شما را
اقتدا نیکو به پیغمبر خدا کرده‌ام کفتند بر این سخن حجتها قامت کردی
و بر ما غالب امدی باز امیر المومنین فرمود و اما انچه کفتید که من
حاکم کرده‌ایم در دین خدا مردم را حاکم نکرده‌ایم مردمان را
من کلام پروردکار خود را حاکم کرده‌ایم ان کلامی که حق تع انرا
حاکم در میان خلایق کرده‌اید و خدا ایتع مردم را حاکم کرده‌اید
در خون مرغی که بکشند اتراح م و فرموده وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ
مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ
یعنی و انکس که بکشند انرا متعمداً پس کفاره ان مثل انچیزیست
که کشته است از چارپایان که حکم کنند بر مثلیت ان مردان خداوند
عدل از شما پس خونهای مسلمانان عظیمتر است از خون مرغان
کفتند حجت بر ما ظاهر شد باز امیر المومنین فرمود اما انچه کفتند
که در روز بصره قسمت کردم در میان شما سلاح و اموالی که
در میان لشکر ایشان بود و زنان و فرزندان ایشان را قسمت نکردم
بر شما پس بتحقیق که من منت نهادم بر اهل بصره هم چنانکه منت
نهاد پیغمبر خدا بر اهل مکه و فرا نکرفتم کوچک ایشان را بکناه
بزرک ایشان و بعد از ان میکویم کدام یک از شما عایشه را قبول
دارید در سهم خود کفتند بلی حق بجانب شماست باز امیر المومنین
فرمود و اما انچه کفتید که من وصی پیغمبر خدا بودم و ضایع کرده‌ایم

وصیت را پس شما کافر شدید و ازاله منصب از من کردید و
بیعت بر اوصیا انکه بخوانند مردم را بسوی خود خدا تع پیغمبر
انرا از برای آن مبعوث کرد انید که بخوانند مردمانرا بخود و
وصی پیغمبر کسیست که پیغمبران دلالت کرده اند خلایق را باطاعت
ان و مستغنی است او از خواندن مردم بجانب خود و بر کسیکه ایمان
بخدا و رسول او درده لازم و متحتم است که شناخت وصی او بیدا
کنند و در طاعت او کوشند حق تع فرموده وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ
الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا یعنی و مر خدا راست بر مردمان
حج گذاردن خانه خدا انکس که او را استطاعت باشد پس
اگر ترک کنند مردمان حج را نیست که بیت الله کافر شود بترک
مردم حج بیت الله را بلکه ایشان کافر میشوند بترک ایشان زیارت
بیت الله را زیرا که خدا تع نصب کرده است او را از برای ایشان
تا علم عبادت ایشان باشد هم چنین پیغمبر خدا نصب کرده است
او را از برای ایشان نصیب کرد مرا علم از برای امت انجا که گفت
يَا عَلِيُّ أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَلَا يَأْتِي یعنی ای علی تو
بمنزله کعبه بجانب تو ایند مردمان و تو بجانب کسیکه نروی
گفتند بلی حق با تواست و خطا از ما پس باز گشتند بسیاری
از ایشان و چهار هزار نفر از ایشان بر ضلالت خود باقی ماندند
و در جای خود ثبات ورزیدند و جهاد کرد با ایشان و اکثر انرا
بشمشیر قهر کذرانید و باتش دوزخ رسانید

در احتجاج امیر المومنین
علیه افضل صلوات المصلین در اعتذار از قعود انحضرت از
قتال انان که امارت

قتال انانکه امارت کردند و تسلط ورزیدند از اولیان و قیام
انحضرت بقتال انکسان که بغی کردند بر او از ناکثین و قاسطین
و مارقین روایت کرده اند انکه امیر المومنین علیه افضل الصلوات
روزی نشسته بود در بعضی از مجالس خود بعد از رجوع انحضرت
از نهروان سیاق کلام ان تقاضا کرد که سوال کردند از امیر المومنین
که چرا محاربه نفرمود انحضرت با ابا بکر و عمر هم چنانکه محاربه کرد
با طلحه و زبیر و معاویه امیر المومنین ع فرمود بتحقیق که من همیشه
مظلوم بودم و مردمان غاصب حق من بودند اشعث بن قیس
بر خواست و گفت ای امیر المومنین چرا با ایشان محاربه کردی و حق
خود را از ایشان بشمشیر باز نگرفتی و فرمودی امیر المومنین فرمود
که مرا اقتدا بسنت انبیا سابق روی داد اول اقتدا بسنت
نوح کردم انجا که فرمود رَبِّ إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ یعنی بار خدایا
بتحقیق که بر من غلبه کرده اند دشمنان پس نصرت ده مرا پس
اگر قایلی گوید که این در غیر مقام خوف بود کافر میشود و اگر
گوید در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد از نبی در حکم
دویم اقتدا بسنت لوط ع کردم انجا که فرمود لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ
قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ یعنی کاشکی مرا قوت
و استیلا بودی یا جای داشتمی در مکان محکم پس اگر گوید که
این سخن در غیر مقام خوف بود کافر شود پس اگر گوید
در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد باین از نبی سوم اقتدا
بسنت ابراهیم خلیل الله کردم انجا که فرمود وَأَعْتَزِلُكُمْ
وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی و کناره میکنم از شما و

انچه می پرستید از غیر خدا اینجا پس اگر قایلی گوید که این در
غیر مقام خوف بود کافر گردد و اگر گوید که در مقام خوف بود پس
وصی اولی باشد بان از نبی چهارم اقتدا کردم بسنت موسی
انجا که فرمود فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ یعنی پس گریختم از شما
چون بترسیدم از شما پس اگر گویید در غیر مقام خوف بود
کافر شوید و اگر گویید در مقام خوف بود پس وصی اولی
باشم در این مقام از نبی پنجم اقتدا کردم بسنت برادر او هرون
انجا که فرمود اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي
یعنی ای پسر مادر من بتحقیق که قوم مرا ضعیف یافتند و نزدیک
بود که مرا بکشند اگر قایل شوید بانکه این حال در غیر محل
خوف بود پس وصی اولی باشم باین محل از نبی ششم اقتدا
کردم بسنت برادرم محمد رسول الله که بهترین بشر بود
چون بغار فرمود و مرا در جای خود خوابانید پس اگر قایل گویید
که در غیر محل خوف بود کافر باشید و اگر گویید در محل خوف
بود پس وصی او اولی باشد در حکم او پس برخواستند
حاضران مجلس و گفتند ای امیر المومنین دانستیم که سخن
انست که حضرت فرمود ما ناقصان گناه کاریم روایت کرده است
اسحق بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر ع و انحضرت
روایت کرد از پدر خود جعفر بن محمد ع و انحضرت از اباء
کرام خود روایت میکنند که امیر المومنین خطبه خواند در کوفه
و سخن بانجا کشید که فرمود بتحقیق که من اولی مردمانم بر مردمان
واز انزمان که حضرت رسالت ص از دار فنا بدار بقا رحلت کرد

که همیشه مظلوم بوده ام

من همیشه مظلوم بوده ام اشعث بن قیس لعنه الله برخواست
و گفت یا امیر المومنین از ان زمان باز که بعراق تشریف اورده
همواره در خطبه میفرمایی که من اولی به مردمانم بر مردمان و همیشه
مظلوم بوده ام بعد از وفات پیغمبر خدا چون تیم و عدی متولی
امر شدند چرا که شمشیر نکشیدی تا حق خود را از ایشان بستانی امیر
المومنین فرمود ای پسر حمازه چون سوال کردی جواب مستمع
باش بخدا سوگند که مرا منع نکرد از طلب حق خود جبن و بددلی
و کراهت موت بلکه باز داشت مرا عهد برادرم پیغمبر خدا فرمود
ای ابو الحسن زود باشد که امت غدر کنند در حق تو و
بشکنند عهد مرا و بتحقیق که تو از برای من بمنزله هرونی
از برای موسی گفتم یا رسول الله وظیفه من در این حالت
فرمود اگر مددکار یابی بشتاب بجهاد با ایشان و حق خود را
مستخلص کن و اگر مددکار نیابی نگاه دار دست خود را از ایشان
و محافظت خون خود بنمای تا زمانی که با صفت مظلومیت بمن
ملحق شوی و چون پیغمبر خدا ص رحلت فرمود به تکفین و
تجهیز او اشتغال نمودم و چون از ان فارغ شدم هیچ امری
در دین ضرورتر از جمع قران ندیدم و انرا بر همه تقدیم نهادم
و چون از ان فارغ شدم اهلبیت خود را بجا نهاده اهل بدر
و اهل سابقه فرستادم و ایشان را بعواقب خود خواندم
و طلب نصرت از ایشان کردم اجابت نکردند مرا مگر چهار کس
سلمان و عمار و مقداد و ابوذر در فتنه بودند از اهل بیت
من انانکه همواره مددکار من بودند در دین خدا و عانده

بود باس نکرد و کسی که قریب العهد بجاهلیت بودند ابن عباس
وعقیل بود اشعث بن قیس گفت ای امیر المومنین چنین
بود حال عثمان چون اعوان و مددکار نیافت دست باز داشت
تا زمانیکه کشته شد مظلوم امیر المومنین ع فرمود ای پسر
حمازه این قیاس تو صحیح نیست زیرا که عثمان چون جای خود نه
نشسته بود و غاصب حق دیگری بود دشمنی با حق میکرد
بحق کشته شد و بخدای که بر انگیخت محمد را بر رسالت که
اگر بیافتمی در وقتیکه بیعت کردند چهل کس را که با من موافقت
کردندی هر اینه جهاد میکردم با ایشان تا زمانیکه بحق
خود باز میگشتم بعد از آن فرمود ای مردمان بتحقیق که اشعث
بن قیس را بنزد حق تع قدر پر مگسی نیست و او در دین خدا
کمتر از عطسهٔ گوسفندی است و روایت کرده اند جمعی از
ناقلان اخبار بطریق مختلفه از ابن عباس رض که فرمود
روزی در خدمت امیر المومنین بودیم در رحبه و ذکر میکردند
امر خلافت او نقدم آنکه تقدم کرد بر امیر المومنین در خلافت

ترجمه خطبه شقشقیه حضرت امیر المومنین ع

پس آنحضرت نفسی کشید و فرمود آگاه و متنبه باشید
بخدا سوگند که هر اینه خلافت را پیراهن خود کردانید و
در پوشید پسر ابو قحافه و بخدا سوگند که هر اینه میدانست
آنکه محل من از خلافت محل قطب بود از آسیا فرو می آید از
من سیل و پرواز نمیکرد بر بلندی من هیچ مرغی پس فرو
گذاشتم بنزد خلافت جامهٔ خود را و در نوردیدم از خلافت

بطلوع خود را و نزدیک

بطلوع خود را و نزدیک شدم و در ایستادم که اندیشه کنم و رای
انگیزم در میان آنکه حمله آورم بر ایشان بدست بریده یعنی بی
مددکار و یا صبر کنم بر تاریکی که راه در آن نتوان یافت اندر تاریکی
که پیر شود در آن مرد جوان و جوان شود در آن طفل صغیر و
رنج کشند در آن خلق مومن تا رسد به پروردگار خود پس
دیدم که صبر بر این تاریکی و ظلمت اولیست پس صبر کردم و در
چشم من خار و خاشاک بود و در گلوی من اندوه و غم میدیدم
میراث خود را که بغارت میبردند تا زمانیکه برفت آن مرد اول
یعنی ابوبکر علیه اللعنه براه خود پس فرو گذاشت و ارسال
کرد خلافت را بجانب پسر خطاب پس مثل آورد امیر المومنین ع
بگفتار اعشی و این بیت برخواند شتان ما یومی علی
کورها ویوم حیان اخی جابر یعنی دور است
این روز من که بر بالای شتر بودم در روز حیان برادر جابر پس
عجب آنکه او یعنی ابوبکر طلب اقاله عقد بیعت خلافت میکرد در
زمان حیات خود آنگاه عقد کرد آنرا از برای دیگری بعد از وفات
خود یعنی عمر تا محکم کنند آن قسمتی که کرده بودند دو پستان خلافت
پس کردانید خلافت را در ناحیه درشت که غلیظ است سخنان او
یا جراحتهای او و درشت و ناهموار است مساس آن و بسیار است
بسر در آمدن در آن ناحیه و عذر آوردن از آن پس صاحب
این ناحیه یا صاحب خلافت همچه کسیست که بر شتر رام نکرده
سوار باشد اگر بکشد مهار آنرا ببرد بینی او را و اگر نرم
کند از برای او مهار او را در هلاکت آورد او را پس در آرد او

افکنده شدند مردمان بسبب بی راهیافتن و لغزش بجی اوردن
و رنگهای مختلف نمودند و در مقام اعتراض بودن او پس صبر
کردم بود رازی مدت و شدید محنت او تا چون بگذشت و راه
خود برفت پس کرد این خلافت را در جماعتی که زعم کرده بود
که من یکی از ایشانم پس ای قوم از برای خدا بفریاد رسید
مرا و از برای این مشورت کی در امد شک در من با اول ایشان
که مرا برابر اول ایشان داشتندی تا گشتم که اقران این نظا بودم
لیکن من نزدیک میشدم با ایشان انگاه که ایشان نزدیک می
شدندی و پرواز میکردم هرگاه که ایشان پرواز میکردند پس
میل کردی از ایشان از برای کینه که او را بوده میل کرد مردی
دیگر از برای داماد و باز شنیده و شنیدها تا انکه برخواست سوم
قوم در حالتی که فراخ کرفته بود او زیر بغل خود را در میان جای
سرگین و شکنبه خود و برخواستند با او بنی امیه که میخوردند
بپری دهن خود مال خدا را همچنانکه شتر میخورد علف بهار را
تا انکه تاب باز داد بر او تاب داده او و بد خوی کرده و سر
باز زد و نفرت کرد عمل او و برروی افکند او را شکم خواری
او پس رویاوردند بمن مردمان و ازدحام کردند همچو ازدحام
موی کردن گفتار و فرو ریختند بر من از هر جای تا غایتی که
از ازدحام کردن ایشان حسن و حسین لگدکوب میشدند
و هر دو دوش من شکافته شد از بسیار کشیدن مردم
و همواره مجتمع بودند بر حوالی من مانند جمع گشتن گوسفندان
در مکان خفتن ایشان و چون شروع کردم در امر ایشان طائفه
شکستند عهد را

شکستند عهد را و بیرون رفتند بسرعت و طایفه دیگر
فاسق گشتند گویا ایشان نشنیده اند قول حق تع که میفرماید
تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی
این خانه اخرت میگردانیم ما انرا از برای انکسان که نمی
خواهند رفعت و علو منزلت را در زمین و نمیخواهند فساد را
در زمین و عاقبت محمود از برای پرهیزکارانست بلی بخدا
سوگند که شنیده اند و یاد گرفته اند ولیکن اراسته شده است
دنیا در چشم ایشان و عجب نموده ایشانرا زینت ان سوگند
بخدا که بشکافت دانه را و بیرون اورد از ان رزق حیوانات
را و بیافرید ادمی را که اگر بحضور جماعت حاضر بودی و قیام
حجت بوجود ناصر و ان عهدیکه فرا گرفته است خدا تع از علما
انکه قرار نگیرند بر بسیار خوردن ظالم مال مظلوم را و بر گرسنگی
خوردن مظلوم هر اینه می انداختم ریسمان خلافت را بر
کوهان او و هر اینه اب میدادم اخر انرا بکاس اول او و
هر اینه یافته اید شما دنیای خود را این دنیای که بی اعتبار
تراست بنزد من از عطسه گوسفندان اورده اند که درین
حال مردی بر خواست از اهل رستاق کوفه یا بصره و کتابتی
بامیر المومنین داد انحضرت توجه فرمود و نظر در ان کتابت
افکند و چون فارغ شد از خواندن کتاب ابن عباس رض
گفت یا امیر المومنین ارزو دارم که سخن از انجا که رسیده
بود اتمام یابد امیر المومنین ع فرمود هیهات که این شقشقه

بود که در خروش امل و بعد ان قرا گرفت و باین مناسبت این خطبه
امیر المومنین ع بشقشقیه معروف و مشهور گشته ابن عباس رض
فرمود بخدا سوگند که هیچ تاسف مرا بر هیچ کلامی نبود هرگز
مانند تاسف من بر این کلام که امیر المومنین نرسانید با نجا که
میخواست و امثال این اخبار در کلام امیر المومنین بسیار است
و من بعضی از انها ایراد کردم از برای ایجاز و اختصار و از جمله انچه
واضح میگرداند این مقصود را انست که روایت کرده شده از
ام سلمه رض عنها انکه گفت شبی از ازواج نه گانه نزد پیغمبر خدا
بودیم و انشب متعلق بمن بود بعد از ان متفرق شدیم و چون
شب می بود بازگشتم و دانستم که حضرت با کسی در سخن است
پس من در ایستادم و گفتم در خوانه درایم یا رسول الله مرا
رخصت ده نداد بازگشتم و بر خواطرم الحی رسید که مبادا
کراهتی از من بخواطر حضرت بوده باشد زیاده درنگی و باز گشتم
و رخصت طلب کردم مرخص نشدم و با نجهت الم خواطرم مضاعف
شد انگاه ساعتی درنگ کردم و باز گشتم و رخصت طلب کردم
مرخص شدم چون بمنزل در امدم علی بن ابی طالب را دیدم که
در حضور حضرت بدو زانو نشسته بود و میفرمود فدای تو باد
پدر و مادر من هرگاه که این حالات واقع باشد مرا چه امر فرمائی
حضرت فرمود امر میکنم ترا بصبر پس اعاده کرد این سخن را پس
حضرت امر کرد او را بصبر پس او اعاده فرمود در نوبت سوم حضرت
فرمود ای برادر من هرگاه چنین باشد شمشیر خود را بکش و
بر دوش خود بنه و پی زن قدم قدم تا زمانیکه ملاقات کنی بمن

وشمشیر تو برهنه

وشمشیر تو برهنه باشد و خون ایشان از او متقاطر شود بعد
از ان حضرت ملتفت بجانب من شد و فرمود از برای چه ملامت
داری گفتم یا رسول الله ملامت من بد انجهت است که رخصت
دخول ندیافتم حضرت فرمود بخدا سوگند که رد تو از برای
ان بود که جبرئیل امد و خبر داد مرا از وقایع و حوادثی که بعد
از من خواهد بود و امر کرد مرا که وصیت کنم بان علی بن ابی طالب
رای ام سلمه بشنو و گواه باش که این علی بن ابی طالب وصی
من و خلیفه منست از بعد از من و قضا کننده وعدهای منست و
دور کننده دشمنان خود است از حوض من ای ام سلمه بشنو و
گواه باش که علی بن ابی طالب سید مسلمین و امام متقین و
قاید غر محجلین است و قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است گفتم
یا رسول الله ناکثین چکسانند فرمود انکسانند که بیعت کنند با
علی بن ابی طالب در مدینه و بشکنند ان بیعت را در بصره گفتم
قاسطین چکسانند فرمود معاویه و اصحاب او از اهل شام گفتم
مارقین چکسانند فرمود اصحاب نهروان و روایت کرده شده است
انکه امیر المومنین در اثناء خطبه که میخواند بعد از فتح بصره
با بابی از پیغمبر خدا حکایت کرد که میفرمود یا علی تو باقی خواهی
بود بعد از من و مبتلی خواهی بود بامت من و مخاصمه خواهید
کرد نزد خدا پس اماده کن از برای خصم جواب گفتم پدر و
مادر من فدای تو باد بیان فرمای از برای من که ان چه فتنه
خواهد بود که مبتلی باشم بان و بوجه چیز مجاهده خواهم
کرد بعد از تو حضرت فرمود زود باشد که قتال و محاربه

کنی بعد از من با ناکثون و قاسطون و مارقون و نام هر یک از
ایشان را از برای من مذکور ساخت و فرمود جهاد خواهی کرد با امت
من بر هر آنچه خلاف قرآن و سنت من عمل کنند و عمل کننده در
دین برای خود باشند چه رای در دین مدخلی نیست بلکه دین
امر و نهی الهی است پس گفتم یا رسول الله ارشاد کن مرا براه
رستگاری نزد خصومت در روز قیامت حضرت فرمود راه رستگاری
هدایت است و اقتصار در زمانی که باز گردانند قوم قرآن را برای
خود و تاویل قرآن برای خود کنند بواسطه مشتهیات نفس که
از محبت دنیا بر ایشان غالب آمده تو رای برابر قرآن باز گردان و
نه قرآن را برای و از اندیشه عاقبت غافل مباش که عاقبت
پسندیده از برای متقیان است و از ابن عباس رض منقولست که
چون آیه یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ نازل
شد یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کفار و منافقان پیغمبر خدا فرمود
من مجاهده با عمالقه خواهم کرد یعنی کفار و منافقان جبرئیل ع آمد و
گفت تو و علی بن ابی طالب با این دو طایفه جهاد خواهید کرد از جابر
بن عبدالله الانصاری روایت کرده اند که گفت من نزدیک پیغمبر
خدا بودم در حجة الوداع حضرت فرمود که مبادا شما را که باز میگردید
شما بعد از ما کافران که بعضی بعضی را بقتل آورند و از ابن عباس
رضی الله عنه منقولست که امیرالمومنین در حیات پیغمبر خدا ص
میفرمود که حق تع میفرماید وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى
أَعْقَابِکُمْ یعنی و نیست محمد ص مگر پیغمبر خدا که پیش از او رفته اند

پیغمبران پس اما

پیغمبران پس اما اگر بمیرد یا کشته شود باز میگردید شما بر عقبهای
خود و کافر خواهید شد و بخدا سوگند که باز نمیگردیم بر اعقاب
خود بعد از آنکه خدا تع هدایت کرده است ما را و بخدا سوگند
که اگر بمیرد پیغمبر یا کشته شود ما قتال و جدال خواهیم کرد بر
آنچه قتال و جهاد کرده بر آن پیغمبر خدا تا آن زمان که بمیرم از برای
آنکه من برادر من او و پسر عم و وارث اویم پس بخدا سوگند که
هیچ کس سزاوارتر نیست باو از من و از احمد بن همام روایت کرده اند
که گفت من بنزد عباده بن الصامت آمدم در زمان استیلای
ابوبکر و گفتم یا ابا عماره آیا مردمان بر تفضیل ابوبکر بودند پیشتر
از آنکه خلیفه شود عباده گفت یا ابا ثعلبه هرگاه که خاموش
باشید و تفحص مکنید پس بخدا سوگند که هر آینه علی بن ابی
طالب سزاوارتر بود بخلافت از ابوبکر هم چنانکه پیغمبر خدا ص
سزاوارتر بود بنبوت از ابوجهل و گفت زیاده از این سخن از برای تو
بگویم روزی ما بنزد پیغمبر خدا بودیم پس آمدند ابوبکر و عمر بر
در خانه پیغمبر خدا پس در آمد ابوبکر و بعد از آن در آمد عمر و بعد
از ایشان در آمد علی بن ابی طالب پس ترش روی شد پیغمبر
خدا و گفت یا علی آیا پیشی میجویند بر تو این دو کس و حال آنکه
حق تع امیر کرده است ترا بر ایشان ابوبکر گفت فراموش
کردم یا رسول الله عمر گفت سهو کردم یا رسول الله پیغمبر خدا
فرمود فراموش نکردید و سهو نکردید من می بینم شما را که فرا
میگیرید بناحق ملک او را و محاربه خواهید کرد بر آن و اعانت
خواهند کرد شما را دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و چنان

میبینم شما را که مهاجران و انصار بعضی بر روی بعضی شمشیر میزنند

از بولهو دنیا و اهل بیت خود را در میان شما مقهوران میبینم

متفرق در بلاد و اقطار و این امریست که قضا بدان رفته و بگریست

پیغمبر خدا چندانکه اشک دیده انحضرت بر محاسن شریفش جاری

شد بعد از ان فرمود ای علی الصبر الصبر بر تو باد که صبر کنی تا زمانی

که امر نازل شود پس بتحقیق که ترا چندان اجر خواهد بود در

هر روز که احصاء ان نتوانند کردن اند و ملک که اعمال ترا می‌نویسند

پس هرگاه که ممکن شود ترا این امر باید که معامله تو با ایشان

بشمشیر باشد و در قتل و کشتن ایشان تقصیر نکنی تا زمانیکه

بحکم خدا و رسول خدا باز کردند پس بتحقیق که تو بر حقی و اعداء

تو بر باطل و هم چنین ذریت تو از بعد تو بر حق خواهند بود

تا روز قیامت و از امام همام جعفر بن محمد علیهما السلام منقولست که

انحضرت از اباء کرام خود روایت میفرماید که امیر المؤمنین فرمود

روزی من و پیغمبر خدا در مسجد بودیم بعد از انکه نماز صبح گزارده

بودیم بعد از ان حضرت بر خواست که بجایی فرماید مرا بان اعلام نمود

حضرت هرگاه در جایی درنگ کردی من بانجا میرفتم و از انحضرت خبر

میگرفتم از برای انکه دل من قرار نداشت بر مفارقت انحضرت یک

ساعت و یک لحظه حضرت با من گفت که من متوجه بجانب عایشه ام

حضرت بخانه عایشه فرمود و من بخانه فاطمه و حسن و حسین در

منزل بودند و با ایشان مسرت و خوشحالی بود و من و فاطمه

بشگفتگی ایشان شگفته و مسرور بودیم بعد از ان مراحل

ملاقات حضرت شد بخانه عایشه امدم و در کوفتم عایشه پرسید

بکیستی گفتم ابو الحسن

کیستی گفتم ابو الحسن جواب داد که پیغمبر خدا در خوابست باز گشتم

بعد از ساعتی باز گشتم و در کوفتم عایشه گفت کیستی گفتم علی ام

عایشه گفت پیغمبر خدا بر قضاء حاجتست باز گشتم و استعجاب

کردم از در کوفتن بسیار اما در سینه من اضطرابی بود که

صبر بران نتوانستم نمود بعد از لحظه باز گشتم و در را چنان کوفتم

که پیغمبر خدا آن شنید و گفت در را از برای او بگشا چون در گشودم

من بنزد انحضرت امدم فرمود بنشین ای ابو الحسن تا حکایت کنم

ترا از حال خود گفت یا رسول الله تو سخن گوی که سخن شما

احسن است پس فرمود ای ابو الحسن مرا حالتی بود که از تو

پنهان میداشتم و ان الم گرسنگی بود و چون بخانه عایشه

در امدم نزد او طعامی نبود اندک ایمع در خواستم رزق مرا

جبرئیل امد و با وی مرغی بود بریان بنزد من بنهاد و گفت

خدا بمن وحی کرده که بردارم این مرغ را و این لطیف‌ترین طعامهای

بهشت است و از برای تو بیاورم پس حمد بسیار از برای خدا بجای

اوردم و جبرئیل باز گشت من دست خود باسمان برافراشتم و گفتم

بار خدایا میسر کردان از برای من بنده را که دوست دارد ترا و دوست

دارد مرا و دوست داری تو او را و دوست دارم من او را تا این

مرغ را با من تناول نماید ساعتی درنگ کردم کسی نیامد در را کوفت

بار دیگر دست بر اوردم و همان دعا را مکرر ساختم کسی نیامد و

ساعتی صبر کردم باز دعا را اعاده نمودم پس تو در کوفتی و اواز

ترا شنیدم و من سپاس و ستایش حق تعالی بجای می اورم که

ترا بمن رسانید انگاه من و پیغمبر خدا از ان مرغ خوردیم حضرت

کیستی گفتم علی بن ابی طالبم

از آن اگاه شد عایشه گفت

پیغمبر خدا ام

با من گفت تو نیز احوال خود را باز گوی که چون از من جدا گشتی
حال تو چون گذشت گفتم یا رسول الله چون از خدمت مفارقت
کردم لحظهٔ با فاطمه و حسن و حسین بودم و بصحبت ایشان مسرور
بودیم بعد از ان اراده ملازمت حضرت کردم چون در کوفتم من
عایشه گفت کیستی حضرت در خوابست باز گشتم و بعد از ان لحظهٔ
باز امدم و در کوفتم عایشه گفت حضرت بر قضاء حاجتست باز
گشتم و حیا کردم از در کوفتن بسیار لحظهٔ باز امدم و در کوفتم
حضرت شنید و مرا رخصت دخول عنایت فرمود حضرت گفت
ای عایشه حال برین وجه بود گفت بلی گفت چه برین داشت
ترا که منع ابو الحسن از ملاقات من کردی گفت میخواستم تا ان
منع را من با حضرت تناول نمایم حضرت فرمود این اول کینه است
در میان تو و علی ابن ابی طالب و مرا اطلاع بر خواطر تو داده
اند و کینه تو بعلی ابن ابیطالب در را خبر داده اند که تو با علی
ابن ابیطالب قتال و کارزار خواهی کرد عایشه گفت یا رسول
الله زنان چگونه قتال با مردان کنند حضرت فرمود تو هر اینه
قتال خواهی کرد و ترا برین عمل خواهند داشت و جمعی از انصار
من و هر اینه در ین قتال تو چیزی خواهد بود که حکایت کنند
از ان اولیان و اخریان و علامت این است که تو را کب شیطان خواهی
بود بلیش از انکه بمحلی رسی که قاصدان باشی امتحان کرده شوی
با واز سگان خوب که بر تو فریاد کنند پس تو خواهی که باز گردی
چهل نفر از مردمان شما گواهی دهند که این اواز کلاب خوئب نیست
پس بشهری در ایید که اهل انشهر مددکار شما باشند و از تو بر
شمشیرهای ذمی

ودر بعضی نه حضرت فرمود که هر که نقطه سرخ و کل رعنا از و فرزند نمیشود و
هر گاه که صافی است از او فرزند در وجود میاید باز گفت ای محمد خبر ده مرا
از پروردگار خود که چیست او پس باز گشت سوره قل هو الله احد تا
اخر سوره گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد مرا بک سوال دیگر
مانده اگر بجواب ان میرسم ایمان میاورم بگو کدام ملک در میان ملائک
پیغام از حق تعالی میاورد حضرت فرمود جبرئیل است ابن صوریا گفت
جبرئیل دشمن ما است فرود اورد بر ما قتل و حرب و شدة را در رسول ما
که میکائیل است اورد از برای ما فرح و شادی و اسانی را پس اگر ملکی
که بر تو فرود می اید میکائیل بود هر اینه ایمان بیاوردیم بتو میکائیل دوست
ما را استحکام میدهد و جبرئیل ذلیل کردانند دولت ما ست جواب
سلمان سلمان فارسی حاضر بود با ابن صوریا گفت که اول عداوت جبرئیل
با شما چه بود گفت ای سلمان جبرئیل با ما عداوت بسیار کرده محکمترین عداوت
او با ما ان بود که حق تعالی به پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرستاد که بیت المقدس
بدست بخت نصر نام خراب خواهد شد و این بخت نصر ان که حق تعالی احداث میکند
امری را بعد از امری و محو میکند انچه میخواهد و اثبات میکند انچه میخواهد
وچون خراب شدن بیت المقدس بما رسید بر انکه بکشتند قل ماه مردی را
از اقویا و بنی اسرائیل بلکه از انبیای ایشان که او را دانیال میگفتند
بطلب بخت النصر تحقیق حال او نموده او را بقتل در اورد و مال بسیار
با او همراه کرده فا صرف این مهم نماید و چون دانیال بشهر بابل رسید
پسری ضعیف مسکین را بان نام و نشان یافت خواهد تا او را بقتل در اورد
جبرئیل بصورت مردی بر امد و با وی گفت اگر پروردگار شما امر کرده
او را بهلاک کردن شما نهی است که شما را بر وی مسلط نخواهد

کرداند و اگر حق تعالی امر نکرده او را هلاک کردن شما پس بچه جهت قتل
او روا میدارید پس دانیال از کشتن او پشیمان شد و بازگشت و ما را از
این حال خبر داد بعد از آن بخت النصر قوت یافت و مملکت بگرفت و با ما قتال
کرد غالب آمد و بیت المقدس را خراب کرداند و ما بدین جهة جبرئیل
را دشمن خود فرا گرفتیم و میکائیل عدو جبرئیل است سلمان گفت ای پسر
صوریا شما راه هدایت را بواسطه نقصان عقل از دست داده اید و
جماعت شما چگونه برانگیختند کسی را که بقتل در آورد آنکس را که بزبان
انبیا خبر داده بود که هلاک شما و خراب بیت المقدس بدست او خواهد
بود اما غرض ایشان تکذیب پیغمبران خود یا تصدیق انبیا میخواستند که
بروی غالب آیند و او را بهلاکت رسانند وجه عداوت اعتقاد توان
کرد در گفتی جبرئیل این سخن را ابن صوریا گفت که حق تعالی در انبیا خبر
بیت المقدس چنین فرمود که لکن حق تعالی محو میکند آنچه میخواهد و اثبات
میکند آنچه میخواهد سلمان گفت شما را برین تقدیر هیچ یقین باخبار انبیا
سابق و احوال آینده نباشد بنا بر محو و اثبات حق تعالی چه شاید که هر آنچه
خبر داده پیش از وقوع محو نموده باشد و میشاید که موسی و هارون را
از نبوت عزل کرده باشد که حق تعالی محو میکند آنچه میخواهد و اثبات
میکند آنچه میخواهد معلوم شد که جاهل یعنی محو و اثبات اند و از
این جهت بخدا کافر شدند و تکذیب اخبار غیب میکنند و از دین
خدا خطی ندارند باز سلمان گفت من گواهی میدهم که هر کس که دشمن
جبرئیل باشد دشمن میکائیل است و ایشان دشمن اند آن که با یکی از
ایشان دشمن باشد و دوستاند با کسی که با هر دو در مقام دوستی
باشد و در این هنگام حق تعالی موافق قول سلمان را این آیه فرستاد
که من کان عدوا

که مَن کانَ عَدُوًّا لِجِبریلَ وَمیکالَ یعنی آنکس که دشمن بوده را و رمل کاری
دوستان خدا و او در فضایل علی مرتضی از نزد حق تعالی فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلبِکَ
یعنی پس بتحقیق که جبرئیل فرود آورده این قرآن را بر دل تو باذن الله یعنی
با مر خدا مُصَدِّقًا لِما بَینَ یَدَیهِ در حالتی که تصدیق کننده است کتابهای
آسمانی را که پیش از وی بوده و هدی و راه نماینده است وَبُشری لِلمُؤمِنینَ
و بشارت دهنده است مؤمنان را بنبوت محمد و ولایت علی بن ابی طالب
و آنکس که بعد از او هست از ائمه با آنکه ایشان دوستان حق تعالی اند و هرگاه
که با محبین محمد و علی و آل طیبین ایشان علیهم السلام آنگاه حضرت رسالت صلعم فرمود ای
سلمان حق تعالی تصدیق قول تو کرده و اجرهای تو را بسندیده و جبرئیل
از حق تعالی مرا خبر داد که ای محمد سلمان و مقداد دو برادر اند صادق در محبت
تو و در محبت علی برادر و محبت و وصی تو و برگزیده تو در میان اصحاب
تو مانند جبرئیل و میکائیل اند از برای کسیکه دشمن باشد یکی از ایشان را
و دوستند از برای کسی دوست باشد ایشان را و دوست باشد محمد
و علی را و دشمنند آنکس را که دشمن باشد محمد و علی را و دوستان
ایشان را و اگر دوست داشتندی اهل زمین سلمان و مقداد را همچنانکه
دوست میدارند ملائکه و ملائکه عرش و کرسی آسمان ایشان را خاص از برای
دوستی ایشان محمد و علی و دوستان ایشان را و دشمنی مر دشمنان ایشان را
هر آینه حق تعالی هیچ کس را از بندگان خود عذاب نکردی امام ابو محمد الحسن
العسکری ع فرمود که چون این آیه نازل شد که ثُمَّ قَسَت قُلُوبُکُم
مِن بَعدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالحِجارَةِ اَو اَشَدُّ قَسوَةً یعنی بعد از آنکه شما معجزات
ظاهره مشاهده نمودید سخت شد دلهای شما پس دلهای شما مانند
سنگها بود در محکمی یا از آنها سخت تر این آیت در حق یهود و

ناصبيان آل محمد است و چون هود اين سخن را با ايشان رسيد بغايت رنجيده
شدند جماعتي از رؤساء ايشان كه صاحب زبان و بيان بودند گفتند اي
محمد هجو كردي ما را و از براي دلهاي ما صفتي بيان كردي كه حق تع بر خلاف آن
آگاهي دارد و بتحقيق كه در دلهاي ما خير بسيار است روزه ميداريم و تصدق
ميكنيم و مواسات با فقرا بجاي مي‌آريم حضرت فرمود كه عمل خير است كه مقصود
از آن رضاي حق تعالي باشد و عمل باشد بر آنچه امر كرده شده اند بان و اما
عملي كه مقصود از آن ريا و سمعه و معادات رسول و اظهار عناد و اثبات شرف
خود باشد آن از باب خير نيست بلكه شر خالص است و وبال عمل كننده است
و عذاب ميكند حق تع بان بدترين عذابي يهودان گفتند اي محمد تو اين
ميگويي و سخن ما آنست كه هرچه انفاق كنيم از براي ابطال امر تو و دفع
رياست و تفريق اصحاب تو آن جهاد اعظم است و اميد ثواب عظيم از
اين عمل ميداريم و اگر ما ازين مقام تنزل كنيم و در دعاوي مساوي
باشيم تو را زيادتي بر ما از چه جهة باشد حضرت فرمود كه اي برادران يهود
بتحقيق كه در دعاوي اهل حق و باطل برابرند اما حجت و دليل الهي در ميان
ايشان جدائي مي‌افكند و حقيت يكي و بطلان ديگري را ظاهر ميسازد
و بس تكليف نميكنم شما را كه قبول كنيد دعاوي مرا بي‌حجت و اقامت ميكنم
بر شما حجتي را كه قادر بر دفع آن نباشيد و امتناع از مقتضاي آن نتوان
نمود و اگر من معجزي از پيش حق تع با خود نياورده از براي شما آورده شايد
كه شما شك آوريد و حيله در آن تصور كنيد هر معجزي كه شما طلب ميكنيد
از براي شما ظاهر گردانم تا شما را راه حكايتي نماند چه حق تع وعده داد
مرا آنچه هر معجزي كه شما طلب داريد از براي ظاهر او برد تا كافران را
عذري نماند و مؤمنان را بصيرت افزايد يهود گفتند اي محمد آنچه گفتي انصاف

استنبيس اگر وفا

است پس اگر وفا كني بآنچه ذكر كردي هر آينه ايمان بتو خواهيم آورد
معجزه باهره حضرت فرمود اكنون طلب كنيد آنچه خواهيد از معجزات
تا بر شما ظاهر بگردانم او را جماعت يهود گفتند اي محمد زعم تو آنست كه هيچ
چيزي در دل ما نيست مگر تصدق ميكنيم و مواسات فقرا بجاي نمي‌آوريم و
معاونت نميكنيم ضعفا را و انفاق مال در ابطال باطل و احقاق حق بجاي نمي
آوريم **طلب معجزه يهود از حضرت رسالت** و آنكه احجار صلبه از دل
ما نرم تر و فرمان بردار تر است و اين كوهها كه در برابر ما است از يكي ازين
كوهها گواهي بر صدق خود و بر كذب ما طلب دار پس اگر ناطق شود بصدق
تو هر آينه بر حق باشي و پيروي ما بر تو واجب شود و اگر ناطق نگرديد بر
فضل تو ظاهر شود از اهل بطلاني پس اختيار كردند يهود كوهي را
كه بزرگترين كوهها آنبود و حضرت با آن جماعت متوجه آن كوه شدند
و چون بكوه رسيدند با حضرت گفتند ازين كوه گواهي بصدق و راستي
خود طلب دار آنگاه حضرت فرمود اي كوه بجاه محمد و آل كه بوسيله انها
حق تع گراني عرش مجيد را از دوش حمله عرش برداشت بعد از آنكه
گراني آن بمرتبه بود كه قادر نبودند انقدر ملائك كه شمار ايشان را
خداي تع ميداند آنكه او را از جاي خود جنبش دهند و بحق محمد و آل
طيبين و طاهرين او كه بوسيله اسماء هميون ايشان حق تع توبه
آدم را قبول نمود و گناهش آمرزيده شد و بمرتبه خود باز گردانيد
و بحق محمد و آل طيبين كه بواسطه نام ايشان ادريس پيغمبر را از
دنيا به جنت بردند و جاي و منزلتي براو استند چنانكه مضمون
وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا از آن افصاح مينمايد كه گواهي دهي بر نبوت
محمد بدين قوم يهود و قساوت قلب ايشان و تكذيب كني ايشان را

در انکار نبوت محمد **منشق شدن کوه بامر و معجزه حضرت رسالت پناهی صم** پس کوه بفرمان حق تعالی بجنبش امد و از بکدیکر شکافته
میشد و اب ریزان میکشت و باواز بلند میکفت که ای محمد کواهی میدهم که
تو پیغمبر و فرستاده پروردکار عالمیان و سید و سرور خلایقی و کواهی
میدهم که دلهای یهود از سنک محکم تر است و هیچ چیز از ایشان زاییده
نمیشود و کاه باشد که از سنک اب زلال زاییده کردد و کواهی میدهم
که ایشان دروغ کویان و حسود و جحود اند انکاه حضرت فرمود که ای کوه
بحق انکه محمد و ال طیبین او که بوسیله ایشان نجات داد حق تعالی نوح
از محنت عظیم و خنک کردانید اتش را بر ابراهیم انکه خبر دهی مرا
انکه حق تعالی امر کرده تو را که فرمان بری در انچه از تو در خواستم کوه بزبان
فصیح کفت ای محمد حق تعالی مرا فرمان بردار تو فرموده و کواهی میدهم که
اکر تو از حق تعالی خواهی که همه مردمان عالم را مرده و خنازیر کرداند حق
تعالی چنان خواهد کرد و اکر بخواهی که همه مردمان را ملائک کرداند
چنان خواهد بود و اکر خواهی که زمین را باسمان برد یا اسمان را بزمین
اورد و مشرق را مغرب و مغرب را مشرق کرداند هر اینه چنان خواهد بود
حق تعالی زمین و اسمان را مطیع تو کردانیده و کوه و دریا را بتصرف تو داده و
سایر مخلوقات از ریاح و صواعق و جوارح انسان و اعضای حیوان و
و معادن را بفرمان تو در اورده یهود کفتند ای محمد بر ما پوشیده
است و غیلانیم انچه بر ما ظاهر شد تصرفی بود که از راه سحر بر ما ظاهر
کردانیدی یا خود معجزه انبیا بود پس کاهی اعتقاد میکنیم که این معجزات
که از این کوه دور شویم و تو کوه را امر کنی که از جای خود کنده شود
و بنزدیک تو اید و چون بنزد تو اید امر کنی و بدانکه دو پاره شود
ذبون بالا رود

ذبون بالا رود و پاره بالا بزبر اید تا بدانیم که معجزه حق تعالی است حضرت فرمود
بمکانی کشاده در امد و کفت ای کوه بحق محمد و ال طیبین او که بحرمت دعاء
ایشان فرستاد حق تعالی باد صرصر را بر قوم عاد تا ایشان را از جای خود بر کند
که کویا ایشان بیخ درختان خرما اند که از جای بر کنده شده اند و امر کرد
جبرئیل را تا صیحه زد بر قوم صالح و همه یکبار هلاک شدند انکه از جای
خود کنده شوی و بنزد من حاضر کردی پس کوه از جای خود بر کنده شد
و حرکت در امد و نزد حضرت حاضر شد و کفت شنیدم امر ترا و اطاعت کردم
تو را بنوعی انچه خواهی باز حضرت فرمود ای کوه امر میکنم ترا که از جای خود
بر کنده شوی و دو نیم شوی و نیمه بالای تو زیر شود و نیم زیر تو بالا
اید انکاه کوه از جای خود بر کنده شد و نصف بالا بزیر امد و نصف زیر
ببالا رفت یهود چون این احوال مشاهده کردند بعضی کفتند در معجزه
بودن این سخن نماند و بعضی کفتند محمد از راه شعبده چیزی نماید که امرا
وجودی نبود مغرور نشوید بدیدن این اعمال مکر سفها و ابلهان انکاه
کوه با ایشان در سخن در امد و کفت ای دشمنان خدا باطل کردید انچه
کفتید نبوت موسی را و چرا با موسی نکفتید چون عصا اژدها شد و در
دریا دوازده راه خشک پیدا امد و کوه بر بالای سر شما بایستاد که از
راه شعبده نماید و انرا حقیقت و هستی نبود انکاه کوه بجای خود
قرار کرفت و حجت پیغمبر خدا بر ان جماعت یهود قایم شد **سوال چند
که یهودی از حضرت کرد** از معتبر تر اشد مروی است که وی کفت شنیدم
از امام همام ابی عبدالله که فرمود مردی یهودی بنزد حضرت پیغمبر امد و برابر
انحضرت بایستاد و نکاه تند بانحضرت میکرد پس حضرت فرمود ای یهودی
مهم تو چیست کفت سوالی دارم ایا تو فاضلتری یا موسی بن عمران

که خدا تعالی با وی سخن گفت و توریه بوی فرستاد و عصا را اژدها کردانید
و دریا را از برای او شکافت و ابر را سایه بان او کردانید پس حضرت فرمود
هرچند شما بسته نیست که مرد تزکیه نفس خود کند اما میگوئیم که آدم ع
چون خطیه از او در وجود آمد توبه آن بود که گفت خداوندا بحق محمد
وآل محمد که گناه مرا بیامرزی حق تعالی گناه او را بیامرزید و نوح علیه السلام
چون در کشتی در کشتی در آمد و از غرق شدن خائف و ترسان بود گفت
خداوندا بحق محمد وآل محمد که مرا از غرق شدن نجات داد و ابراهیم
علیه السلام چون او را در آتش می افکندند گفت خداوندا بحق محمد
وآل محمد که از آتش مرا نگاه دار حق تعالی آتش را بروی خنک و سلامت
کردانید و موسی علیه السلام چون عصی بیفکند و اژدها در دل
او ترسی در آمد گفت خدایا بحق محمد وآل محمد که مرا از ترس ایمنی
دهی از آن ترس ایمنی یافت ای یهودی اگر موسی مرا در یافتی و ایمان
بمن و نبوت من نیاوردی ایمان وی نافع نبودی و نبوت وی نفعی
باو نرسانیدی ای یهودی اگر یکی از ذریه من مهدی است که چون
خروج کند فرود آید عیسی پسر مریم از آسمان بجهت نصرت او و نماز را
در عقب او گذارد و از ابن عباس منقول است که وی گفت از مدینه چهل
نفر یهودان آمدند و گفتند ما را بنزد آن کاهن دروغ گوی برید تا ما سرزنش
و تکذیب کنیم **سوال چندی که چهل نفر یهودی بمدینه آمدند**
از حضرت پرسیدند چون بمجلس حضرت رسیدند گفتند ای محمد پیغمبر
آخر الزمان بهترین انبیا است چگونه پیغمبر آخر الزمان باشی و حال
آنکه آدم از تو بهتر است و نوح از تو فاضلتر است و دیگر انبیا را
بر شمردند حضرت با عبد الله سلام گفت توریه را در میان می آور ایشان

حکم باشد

حکم باشد یهود باین سخن راضی شدند و گفتند ای محمد آدم از تو فاضلتر است
از برای آنکه حق تعالی او را بدست خود آفریده است و روح خود در وی دمید
حضرت فرمود آدم پدر منست و حق تعالی عطائی فاضلتر از عطای آدم فرمود
هر روز پنج نوبت منادی ندا میکنند که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللّٰهِ و نگفتند آدم رسول الله و لوای
حمد بدست من خواهد بود در روز قیامت نه بدست آدم یهود گفتند
راست گفتی ای محمد در توریه چنین مکتوب است پس ای محمد موسی بهتر
از تو است از برای آنکه حق تعالی با موسی چهار هزار سخن گفت و با تو هیچ
سخن نگفت حضرت فرمود حق تعالی با من عطا کرد فاضلتر از آن و فرمود که
سُبْحَانَ الَّذِي اَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى
پاکا منزها آنکس که بشب برد بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد
اقصی تا آسمان هفتم و بر جبرئیل نشاند و از سدرة المنتهی که جنت
الماوی آنجا است بگذرانید و بعرش اعظم رسانید و از ساق عرش
ندا رسید که اِنِّي اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا یعنی منم آن خدائی که نیست
هیچ خدائی بحق مگر من و دیدم خدا را بچشم سر نه بچشم سر که او را
بچشم سر نتوان دید و این فاضلتر از آنست که موسی را بود یهود گفت
راست گفتی در توریه چنین [illegible] است باز گفتند نوح بهتر از
تو است زیرا که بسفینه سوار شد [illegible] انی که قرار گرفت بر جودی
که کوهی است در موصل بعضی گفتند کوهی است در شام حضرت فرمود
بمن عطائی فاضلتر از آن کرده اند یهود گفتند کدام است حضرت فرمود
عطا کرده است بمن نهری در آسمان که مجری آن زیر عرش است و هزار
هزار قصر بر آن نهر بنا کرده اند خشتی از طلا و خشتی از نقره کنار آن

دسنك ان در و یاقوت وخاك ان مشك سفید این بهتر است از برای
من وامت من و بان اشارت است قول باری كه انا اعطیناك الكوثر
فصل لربك وانحر یهود گفت راست گفتی در توریة چنین مكتوب
است باز یهود گفتند ابراهیم بهتر از تو است زیرا كه حق تع ابراهیم را
خلیل و دوست خود حضرت فرمود كه اگر ابراهیم را خلیل خواند مرا حبیب
خواند گفت محبوب و نام مرا از نام خود بیرون اورد من محمدم و او محمود
وامت من حامدانند یهود گفت راست گفتی در توریة چنین مكتوب است
باز یهود گفتند عیسی بهتر از تو است زیرا كه عیسی روزی در عقبه
بیت المقدس بود شیاطین امدند تا قصد وی كنند امر كرد حق تع جبرئیل
را تا بر خود بر وی شیاطین زد و ایشان را در اتش انداخت حضرت فرمود
مرا عطیه ازین فاضلتر كرامت كرده اند روزی كه از جنگ بدر و قتال مشركان
بمدینه باز گشتم زنی یهودیه باستقبال من امد و بر سر وی سفره بود
از طعام و از ان سفره بزغاله بریان كرده بود و قدری شكر در استین داشت
گفت حمد خدای را كه سلامتی بتو عطا فرموده و فتح و نصرت بتو كرامت كرد و من
نذر كردم بخدا كه چون تو ازین غزا بسلامت باز گردی این بزغاله از برای
تو بكشم و بریان كنم و بنزد تو اورم تا از ان تناول فرمائی انگاه من از
استر تنها فرود امدم و دست خود بان بزغاله دراز كردم تا از ان تناول
كنم حق تع بزغاله را زنده كردانید و با من در سخن امد و گفت ای محمد ازین
تناول مكن كه من زهر الوده ام یهودیه گفت ای محمد راست گفتی این طمع
از انید باز یهود گفت ما را یك سخن دیگر مانده اگر جواب یابیم دیگر
چیزی نگوئیم و از مجلس تو برخیزیم میگوئیم كه سلیمان بهتر از تست زیرا كه
حق تع مسخر وی كردانید شیاطین وانس و جن و ریاح و سباع و

طیور در بیان

وطیور را **بیان صفت براق** حضرت فرمود مرا حق تع بهتر از ان عطا
فرموده براق را مسخر من كردانید كه ان بهتر از دنیا وانچه در دنیا است
وان مركبی است از حیوانات بهشت روی ان مانند روی ادم و دست و
پای مانند اسپ و دنب وی چون دنب گاو بزرگتر از حمار و كوچكتر از
استر زین وی از یاقوت سرخ بود و ركاب وی از یكدانه در سفید
هفتاد هزار لجام طلا بر سر وی دو بال داشت مرصع بیاقوت و زبرجد در او
مكلل است و بر روی وی مكتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله یهود گفت راست گفتی در توریة چنین مكتوب است انگاه
یهود گفتند گواه میدهیم بوحدانیت خدای یكتای بی همتا و گواهی
میدهیم كه تو پیغمبر اوئی بعد از ان حضرت فرمود كه نوح هزار كم پنجاه سال
در میان قوم خود بود و ایشان را بدین حق خواند و بحكم وما امن معه الا قلیل
كروهی اندك با او ایمان اوردند و تابع و مطیع من شدند در اندك زمانی
تابع نوح شده بودند در ان زمان بسیار بحقیقت كه اهل بهشت صد و بیست صد خواهند
زیاده از انچه بود و هشتاد صف امت من خواهند بود و حق تع كتاب مرا
مهیمن بر كتاب ایشان كردانید یعنی گواه راست و كتاب مرا ناسخ كننده كتاب
ایشان كردانید و در شریعت من حلال بود ~~و از انجمله انكه~~ كردانید انچه
در شریعت ایشان حرام بود و حرام كردانید انچه در شریعت ایشان
حلال بود و از انجمله انكه موسی حرام كرده بود صید ماهی را در روز شنبه
و جماعتی از یهود را كه صید در روز شنبه كردند مسخ كرد و ایشان را بصورت
میمون كردانید و من حلال كردم ان صید را و حق تع در كتاب مجید فرمود
احل لكم صید البحر وطعامه متاعا لكم وللسیارة و حلال كردانید
پیه و شحوم حیوانات را و بر شما حرام بود خوردن ان باز حق تع
صلوات فرستاد بر من و در كتاب خود فرمود ان الله وملائكته یصلون

عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا يعني بدرستيكه
خداي تعالى و ملائك او درود مي فرستند بر پيغمبر اي انكسان كه ايمان اورده
ايد درود فرستيد برو و سلام فرستيد باو سلام فرستادني و باز خداي تعالى
مرا ستايش كرد بمهرباني و محبت نسبت با امت و فرمود لَقَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَءُوفٌ رَحِيمٌ يعني هر اينه بتحقيق كه امد شما را پيغمبري از مردم شما
كه دشوار است برو رنج كشيدن شما حريص است بر طلب فراغت و
راحت شما با مؤمنان دوست و مهربان است باز خداي تعالى امر كرد
كه با من سخن پنهاني بزنند تا انكه مال در راه خدا تصدق نكنند و
هيچ پيغمبر را چنين كرم نفرموده انجا كه فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً يعني اي
انكسان كه ايمان اورده ايد هر گاه خواهيد كه سخن نهاني گوييد با پيغمبر
از سخن گفتن پنهان صدقه بدهيد و بعد از ان برحمت خود اين تكليف
را از يشان برداشت

سوال چندي كه يهودي از حضرت رسالت پرسيد

و از ثوبان منقولست كه وي گفت يهودي
بنزد حضرت رسول صلعم امد و گفت اي محمد از تو سوالي دارم مرا از ان
خبر ده پس ثوبان پاي خود را بر وي زد و گفت بگوي اي رسول خدا يهود
گفت نميخوانم او را مگر بانچه خوانده اند او را اهل او انگاه يهودي گفت
روزي كه بدل كنند اين زمين و اسمانها را بغير اين اسمانها مردم كجا روند باشند
حضرت فرمود در ظلمات محشر باشند يهودي گفت اول چيزي
كه اهل بهشت تناول نمايند چون در بهشت در ايند چه چيز باشد
حضرت فرمود جگر ماهي باشد يهودي گفت طعام ايشان بعد ازين چه باشد
فرمود جگر گاو

فرمود جگر گاو يهودي گفت ابي كه بعد از ان بياشامند انجا ماند فرمود از
چشمه سلسبيل يهودي گفت راست گفتي اي محمد و من سوال ميكنم ترا
از چيزي كه نداند او را مگر پيغمبر خدا حضرت فرمود بلو سوال تو چيست
يهودي گفت چرا فرزند گاه مشابه پدر و گاه مشابه مادر حضرت فرمود كه
اب مرد سفيد و غليظ است اب زن زرد و تنك اگر اب مرد بالاي اب زن افتاد
فرزند نرينه و مشابه پدر شود و اگر اب زن بالاي اب مرد ايد فرزند
مادينه ميشود و مشابهت ازين رهگذر است انگاه حضرت فرمود بحق انكه
قسم كه جان محمد بقبضه قدرت اوست كه جواب اين سوال نيز دمي نبود
تا زماني كه او از من سوال كرد حق تعالى بعد از سوال وي مرا بجواب ان اگاهي
داد در مجلس و الله اعلم

در بيان صفت ليلة العقبه

در انجاح
حضرت رسالت پناه صلعم با منافقان در راه تبوك چون قصد قتل ان سرور كردند
در عقبه و غير ان امام ابو محمد الحسن العسكري عليه الصلوة و السلام فرمود
كه در ليلة العقبه ان كفره فجره قصد قتل پيغمبر صلعم كردند و منافقان كه در مدينه
بودند قصد قتل امير المومنين ع كردند و باعث برين حسد ايشان بود بر پيغمبر
محبت وي با امير المومنين ع و تعظيم شان او و تفخيم امر وي اورده اند كه چون
حضرت صلعم از مدينه بيرون فرمود و امير المومنين ع را كه چون حضرت بجاي خود
نصب كرد فرمود كه جبرئيل عليه السلام امد و گفت اي محمد بتحقيق كه علي اعلى
ترا سلام ميرساند و ميگويد يا تو در مدينه اقامت نما يا علي بن ابي طالب را
بجهاد كافران رود و يا علي بن ابي طالب در مدينه و تو بجهاد بيرون برو چون
امير المومنين ع را بجاي خود در مدينه بداشت منافقان درين باب سخنان
گفتند از انجمله ان بود كه از صحبت او ملال يافته است محمد و طاقت او را اكراه
دانسته بدين جهة او را در مدينه بداشت و چون امير المومنين اين سخنان

استماع نمود بعد من حضرت پیغمبر بشتافت وانچه از منافقان بوی رسیده
بود بموقف عرض رسانید وخواست که با حضرت رفاقت نماید حضرت
فرمود اما راضی نیستی انکه باشی از برای من بمنزله هرون از برای
موسی الا انست که پیغمبری بعد از من نخواهد بود پس امیرالمومنین ع
از این التفات مسرور کشته متوجه مدینه شد **کود کندن منافقان**
از جهت امیرالمومنین علیه السلام جمعی از منافقان که در مدینه
مانده بودند تدبیری از برای قتل امیرالمومنین ع کردند و در محل تنگی
که عبور انحضرت از ان محل بود کودی کندند موافق عرض ان محل در پنجاه
ذرع طول و روی انرا پوشیده و در اطراف ان کود پنهان شدند و مراقب
ان داشتند که چون امیرالمومنین ع بان موضع رسید فرسی که مرکب انحضرت
بود روی خود را بجانب انحضرت اورد باواز حزین عرضه داشت که در
این محل کودی است که منافقان از برای هلاکت تو تدبیر کرده اند حضرت
فرمود خدا جزا دهاد انکسی را که خیرخواه اهل ایمان است انگاه فرس در
کنار انکود بایستاد و روان نمیشد حضرت فرمود روان شو بامر حق تع
که از شر اعدا سالم خواهی بود پس ان مرکب روان شد وان زمین بحکم الهی
بود وهموار کشته هم چنانکه اول بود و چون مرکب از ان زمین بگذشت
روی بامیرالمومنین ع اورد وگفت چه کرامی داشت ترا حق تع ای علی
ولی انگاه روی مرکب را بجانب کوه کرد وبامردمی که در عقب بودند
گفت احتراز از این محل نمائید که انجا کودی هست بعضی بی اذن او امدند
در انکود افتادند وبعضی خبردار کشتند خود را نگاه داشتند و تعجب و اضطراب
در میان ان مردم پدید امد امیرالمومنین علیه السلام فرمود ای قوم هیچ
میدانید که این عمل کیست کفتند یا امیرالمومنین معلوم نداریم که این

عمل کیست امیرالمومنین

عمل کیست امیرالمؤمنین فرمود لیکن فرس می میداند که این عمل کیست واز
فرس پرسیدند که این عمل از کدام جماعت است فرس بزبان فصیح کفت
این عمل فلان وفلان وفلان است تا ده نفر از نفر منافقان ذکر کرد که
ایشان بمصلحت و مشاورت بیست وچهار نفر کرده بودند که در راه تبوک
در عقبه قصد هلاک پیغمبر ع الصلوة والسلام کردند وحق تع حضرت نبی
وولی را بمحض لطف خود از شر ان منافقان محافظت نمود بعضی از اصحاب
امیرالمؤمنین چنان صلاح دیدند که انحضرت صورت واقعه را در قبل کتابت
در اورده بخدمت حضرت رسالت فرستند ص امیرالمؤمنین فرمود رسول رب
العالمین بیشتر از رسول انحضرت را بر کماهی حال اکاهی میدهد وچون
حضرت رسالت پناه بحوالی عقبه رسید که منافقان در ان عقبه قصد
هلاک انحضرت خواستند کرد انجا نزول اجلال نمود وامر فرمود تا صحابه
را جمع کردند فرمود جبرئیل امین بر من نازل شد ومرا خبر داد که جمعی
از منافقان مدینه قصد هلاک علی بن ابی طالب کردند وکودی در راه
وی بعرض مقابل کود بطول پنجاه ذرع کندند وروی انرا پوشیدند و
چون علی ابن ابی طالب نزدیک کود رسید حق تع فرس او را ناطق بابن
حال کرد انید وامیرالمؤمنین را خبر داد از ان حال حق تع انزمین را بوجهی
ساخت که مراول بود وهموار وبرابر شد وامیرالمؤمنین ع را بر ان
لطف وعنایت اکاه کردانید واز ان محل بسلامت کذشت واصحاب او
این صلاح دیدند که ان حال را بمن نویسند ومرا بر ان خبر واکاه سازند
علی بن ابی طالب کفت رسول حق تع او را بیشتر از رسول ما خبردار میکند
وچون این بیست وچهار نفر که منافقان مدینه بصلاح ایشان قصد هلاک
امیرالمؤمنین ع کرده بودند این حکایت شنیدند وموافق قرار داد ایشان

بود گفتن ظاهرا قاصدی از اصحاب علی بن ابی طالب بنزد محمد امده یا کبوتری
از مدینه از برای اعلام این احوال فرستاده اند و گمان ما چنانست که علی بن ابی
طالب ع هلاک یافته و محمد از برای اصحاب خود ظاهر میسازد تا موجب تفرقه
ایشان نشود شک نیست که علی بن ابی طالب ع انجا هلاک شده و او
نیز در پی عقبه هلاک خواهد شد حال صلاح در انست که محمد را تهنیت
بگوئیم و اظهار سرور بر سلامتی کنیم بخلاف علی بن ابی طالب از کید
اعدا ایشان بنزد یک حضرت امدند و تهنیت گفتند و اظهار سرور بر سلامتی
امیر المؤمنین علی ع نمودند و از فضل امیر المومنین علی پرسیدند و گفتند
اما علی بن ابی طالب فاضلتر باشد یا ملائک مقرب حضرت فرمود شرف
ملائکه بمحبت محمد و علی و آل طیبین و قبول ولایت ایشان است بلکه
هر کس از محبان امیر المومنین ع که از شک و نفاق خالی باشد و از راه
اخلاص علی بن ابی طالب را دوست دارد و یکجهت باشد و خود را از
نجاست گناه نیالوده باشد فاضلتر است از ملائکه مقرب **در بیان
مرتبه دوستان علی علیه السلام بنزد حق تع** حق تع ملائک را بسجود
آدم از ان امر کرد که در اعتقاد ملائک این بود که اگر ایشان را از عالم سفلی
بعالم بالا برند هر گروه در زمین گروهی که فاضلتر از ایشان است در علم
دین و داناتر از ایشان در معرفت خدا پیدا نباید حق تع خواست تا بر ایشان
ظاهر کرداند انکه اعتقاد ایشان خطا است ادم را افرید و او را علم اسما
اموخت انگاه موجودات را بر ملائکه عرض کرد و ایشان از معرفت اسما
موجودات عاجز امدند پس امر کرد ادم را که خبر دهد ملائک را از اسما
موجودات و بان اگاه شدند که ادم در علم فاضلتر از ایشان است بعد
از ان بیرون اورد از صلب ادم ذریه او را از انجمله انبیا و رسل و برگزیدگان

امت ایشان بودند

امت ایشان بودند و فاضلتر از همه محمد و ال محمد بود و بهترین امت انبیا برگزیدگان
امت محمد بودند که ان شیعه محمد و ال محمد بودند شناسانید ملائک را بان
که ایشان فاضلتر از ملائک اند هر گاه که ایشان حامل اثقال تکالیف شوند
و مخالفت هوا و ارزوی نفس را بر خود لازم دارند و با شیاطین در مقام
عداوت باشند و بار عیال و سعی در طلب مال و حلال و خوف اعدا در سفر
بیابان و دریا و خوف پادشاهان جور در راهها تنگ و دشوار دارند
و بیرون روند و کوهها و بلندیها برایند و بزیر روند در طلب رزق حلال
از برای خود و از برای عیال خود این چنین برگزیده فاضلتر از ملائک اند زیرا که
طاعت حق تع ایشان را بعد از مخالفت نفس و هوا و مخالفت شهوت بطن
از طعام و مخالفت شهوت فرج و حب ریاست و فخر و خیلا و کشیدن رنج
و عناد و دفع وساوس خواطر و مکاید شیطان و صبر بر الم ملامت و طعن دشمنان
دین میسر گشته و ملائک را چنین مزاحمات و مخالفات در راه طاعت حق تع
نیست پس انکس که حق تع را با این همه محنت و بلا پرستش کند فاضلتر
باشد از کسیکه عبادت حق تع بی دفع مزاحمات و مخالفات او را میسر باشد
و چون فضل ادم بر ملائک از روی علم و عمل ظاهر شد امر کرد حق تع ملائک را
بسجده ادم و سجده ادم از برای تحیت و تکریم ادم بود یا گوئیم سجده
ایشان از برای حق تع بود و ادم قبله ایشان بود چه روا نیست احدی را
انکه سجده کند غیر خدا را از راه عبودیت و خاضع و خاشع شود
از برای ادم چنانکه خاضع و خاشع میشود از برای حق تع و اگر روا بودی
که مخلوقی مخلوقی را سجده کند بنوعی که مذکور شد هر اینه امر کرده
میشود که ضعفاء شیعه و سایر مکلفین از شیعه ما سجده کنند بنوعی
که ~~مذکور شد هر اینه امر کرده میشد~~ کسیرا که واسطه امت در رسانیدن

علوم وصي خدا که بهترين خلق بعد از محمد رسول الله است و احتمال محنت
وبلا در اظهار حق کهم ائمه الحبا غابل حضرت رسالت پناه صم فرمود که عصيان
کرد ابليس خدا را و هلاک يافت چون مقرون بتکبر بر آدم بود و عصيان کرد
آدم حق تع را باکل شجره و هلاکت نيافت چون مقارن تواضع با محمد و آل محمد
بود زيرا که حق تع با آدم گفت اي آدم عصيان کرد امر مرا ابليس و تکبر کرد
بر تو پس هلاک يافت و اگر تواضع کردي از براي تو و فرمان بردي حکم مرا در
باره تو هر اينه نجات دادمي او را چنانکه نجات دادم ترا و تو را عصيان کردي
مرا در اکل شجره و تواضع کردي با محمد و آل محمد و کفتي خدا وندا بحرمت محمد و آل
محمد که از گناه من در گذر چون چنگ در عروه وثقي محمد و آل محمد زدي رستگاري
يافتي **صفت ليلة العقبه و تدبير نمودن حضرت صم** شرح ليلة
العقبه آنکه چون نصف اول شب گذشت اشترهوان نبوي عزم ورا يافت
که از آن منزل روانه عقبه شوند و ندا کردند که کسي پيشي از حضرت از
عقبه نگذرد و حذيفه يماني مامور شد که در پاي عقبه مختفي شود و از
احوال مردم با خبر باشد و بر انديشه فاسد هر طايفه اطلاع يابد و حقيقتي
که بر و ظاهر گردد بموقف عرض رساند و مامور شد که در قفاي سنگي بزرگ
که در عقبه باشد مستور شود حذيفه گفت يا رسول الله مي شرارة تمام
در روي رو ساء لشکر شما مشاهده ميکنم و انديشه آن دارم که اگر
کسي در تنگناي عقبه پيش از حضرت برسد که شري در خواطر او باشد
قصد هلاک من کند حضرت فرمود اي حذيفه چون بعقبه رسي سنگي
بزرگ در عقبه يابي نزد وي برو و بگو رسول خدا امر کرده است که شکافته
شوي و مرا در اندرون خود جاي دهي و مرا محافظت نمائي و نقبه بگذاري
تا مشاهده روند کان نمايم حذيفه متوجه عقبه شد و رسالت بعجو را

رسانيد و در جوف صخره جاي گرفت ديد که بيست و چهار نفر از منافقان با تابع
و لواحق پيشي از قدوم آنسرور بعقبه آمدند و بايکديگر ميگويند تفحص کنند و
هر کس را که پيشي از ما بعقبه آمده باشد بقتل در آورند تا خبر ما را بمحمد نرساند
و سبب توقف وي گردد و شب از عقبه بگذرد و تدبير ما در هلاکت او
باطل گردد و حذيفه اين سخنان را از ايشان استماع نمود حق تع او را از شر
ايشان محفوظ داشته بود پس اين منافقان متفرق شدند بعضي بر بالاي
کوه آمدند و بعضي در دامن کوه بر يمين و شمال عقبه پنهان گشتند و بعضي
از جاده بيرون رفتند و قصد قتل آنحضرت داشتند و صورت تدبير خود را
نشان يکديگر کردند و آنچه ايشان کفته بودند از دور و نزديک حق تع آنرا
بحذيفه رسانيد و بر حقيقت حال ايشان مطلع گشت و چون هر يک از
منافقان در محل خود قرار گرفتند آن سنگ با حذيفه در سخن آمد و گفت برو
خيز و بنزد پيغمبر رو و آنچه ديدي و شنيدي باز گوي حذيفه گفت چگونه
بنزد آنحضرت توانم رفت و اگر يکي از ايشان مرا در اين صحرا به بينند بقتل خواهد
آورد سنگ باوي گفت انديشه مکن آنکس که ترا در درون سنگ جاي داد
و از شر ايشان نگاهداشت ترا از ديده از ديده ايشان نگاه خواهد داشت
و بخدمت آنسرور خواهد رسانيد حذيفه از اندرون سنگ بيرون آمد
و خدا ايشم او را از ديده منافقان پنهان داشت و خود را بملازمت آن
سرور رسانيد و آنچه ديده بود و شنيده بود عرضه داشت حضرت فرمود
اي حذيفه تو ايشانرا بروي هاي ايشان ديدي و شناختي حذيفه گفت
ايشان روي خود را پوشيده بودند اما من ايشانرا يکا يک از آثار و علامات
دانسته ام و باسم و نسب شناخته ام فلان و فلان و فلان الي تا بيست
چهار نفر از منافقان بر شمرد حضرت فرمود اي حذيفه اگر خدا پيغمبر

خود را محافظت نماید هیچ مخلوقی نتوانند که باو ضرری رسانند حق تعالی نبوت
پیغمبر خود را اتمام خواهد کرد اگرچه مکروه خاطر کافران باشد انگاه حضرت
فرمود ای حذیفه تو و سلمان و عمار توکل بر حق تعالی نمایید و با من رفیق باشید
وچون بعقبه در ایم مردمان در عقب ما بر عقبه بر ایند پس حضرت بر ناقه
خود سوار شد و حذیفه و سلمان یکی زمام ناقه بدست گرفت و یکی در عقب
ناقه را میراند و عمار بر یکجانب انحضرت بود و عساکر منصوره انحضرت با
رفعت و شوکت در عقب ان حضرت منبسط گشته بر عقبه صعود می نمودند
انگروه که در عقبه بودند بر بالای راه سنگها را در دبها نهاده در بالای
کوه در برابر ناقه انحضرت روان کردایند تا باواز حرکت انها ناقه ~~[illegible]~~
انحضرت نفره کند و بی علاجی غالب و حضرت را در یکی از کوهها هایل انداز د
و سبب هلاکت انحضرت شود چون منافقان ان دبه را از بالای راه کوه
روان ساختند و نزدیک ناقه انحضرت رسیدند ان دبها مامور حق تعالی از بلندی
بکودهای عمیق افتادند بنوعی که اصلا صدای ان بناقه انحضرت نرسید و
ناقه در اندشت بسلامت از عقبه بگذشت انگاه حضرت با عمار گفت بر کوه
برای و عصای خود را بر روی اندازندگان بیفشان و اشاره بان جماعت
منافقان کرد پس عمار عصا را بر روی ایشان افشاند مجموع منافقان
از کوه افتادند بعضی را دست شکست و بعضی را پای شکست و بعضی را
پهلو و درد عظیم بر ایشان مستولی شد و در میان مومنان خوار
و منفضح شدند و چون کسر و جرح ایشان روی به بهبودی اورد اثار کسر
و جرح بر بدن نا مبارک ایشان بود تا زمانی که اکثر ایشان جان بمالکان
دوزخ دادند و از اینجهت پیغمبر خدا در شان امیر المومنین و حذیفه
فرمود که ایشان اعلم ناسند از منافقان بدان جهة که در کنار عقبه
نشسته بود ومشاهده

نشسته بود ومشاهده احوال ایشان کماهی نموده بود چون انحضرت بسعادت
معاودت بمدینه نمود حق تعالی کسوة مذلت بدان منافقان پوشانید و لباس
خواری وفضیحت را بان جماعت داد که فضل امیر المومنین در راه مدینه کرده
بودند و رفعت و سرافرازی حضرت پیغمبر و امیر المومنین را علیهما السلام بود

در کیفیت حجة الوداع و نزول ایه یا ایها الرسول

در احتجاج حضرت رسالت پناه صلعم در روز غدیر بر ولایت امیر المومنین و
اولاد معصومین انحضرت صلعم شیخ مصنف ره میگوید خبر داد مرا ~~ابو علی~~ سید
عالم عابد ابو جعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی رضی الله عنه که وی گفت
خبر داد مرا ابو علی الحسن بن شیخ السعید ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی
الله عنه که وی گفت خبر داد مرا شیخ ابو جعفر و الد ام قدس سره که وی گفت خبر
داد مرا جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی عکبری که وی گفت خبر داد مرا ابو
علی محمد بن همام که وی گفت خبر داد مرا علی صوری که وی گفت خبر داد
مارا ابو محمد علوی از فرزندان افطس و او از بندگان صالح بود وی گفت خبر
داد مارا موسی بن محمد همدانی که وی گفت خبر داد مرا محمد بن خالد الطیالسی
که وی گفت خبر داد مارا سیف بن عمیره و صالح بن عقبه که ایشان خبر دادند
از قیس بن سمعان و او خبر داد از علقمه بن محمد حضرمی و او از امام همام
ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت کرد که وی گفت حضرت رسالت
پناه صلعم از مدینه مشرفه به بیت الله الحرام بمکه معظمه توجه فرمود و جمیع احکام
شرع مطهر را بامت خود رسانیده بود مگر مناسک حج و بیان ولایت
امیر المومنین و اولاد معصومین انحضرت پس جبرئیل امد و گفت ای محمد
خدا ایتعالی ترا سلام میرساند و میفرماید من هیچ پیغمبری را از دنیا
بیرون نبردم مگر که دین وی را بکمال رسانیدم و حجت خود را اتمام کردانیدم

وباقی ماند است از دین تو دو فریضه که بر تو لازم است که با من خود
برسانی یکی فریضه حج و یکی فریضه ولایت و خلافت بعد از تو نبی بتحقیق
که من زمین را هرگز از امام خالی نکرده‌ام و هرگز خالی نخواهم کرد ابدا
پس خدا امر کرد تو را که مناسک حج را با من برسانی و حج کنی امت
حج کند امت با تو هر آنکس که استطاعت حج کردن داشته باشد از اهل
حضر و بر و اعراب و غیر ایشان و تعلیم کنی ایشان را مناسک ایشان
هم چنانکه تعلیم کرده ایشان را نماز و روزه و زکوة و واقف کردانی ایشان را بانچه
نازل شد بر نوح و غیره و تعیین کنی از برای ایشان امام و خلیفه ایشان را
بعد از تو پس منادی پیغمبر ص در مدینه ندا کرد که ای مردمان بدانید و
آگاه باشید که حضرت پیغمبر ص قصد حج کردن فرموده و میخواهد که
تعلیم کند شما را مناسک حج چنانکه تعلیم کرده است شما را سایر شرایع
دین شما و واقف کرداند شما را چنانکه واقف کردانیده شما را بر احکام
نماز و روزه و زکوة آنگاه پیغمبر خدا از مدینه بیرون فرمود و عباس
با وی بیرون رفت و منتظر بودند که دیگران چه خواهند کرد و کسی که همه مردم
موافقت کردند و با حضرت حج کذاردند و عدد جماعتی که با آنحضرت حج
کذاردند هفتاد هزار مرد بود و گویند زیاده بر آن بود موافق عدد
اصحاب موسی که هفتاد هزار بودند که موسی بیعت از ایشان از برای
هرون گرفت و ایشان بیعت و عهد شکستند و پیروی سامری خبیث
کردند گوساله پرست شدند هم چنین حضرت رسالت پناه بیعت را
از برای امیر المومنین علی ع بامامت و خلافت بر عدد اصحاب موسی ع
گرفت و ایشان نیز بیعت را شکستند و گوساله پرست شدند آن
چنانکه قوم موسی کردند پی بپی و متصل کردانید تلبیه حج را الی

مدینه تا بجائی که وجون

مدینه تا بجائی که وجون بموقف عرفه رسید جبرئیل نازل شد و گفت ای
محمد بتحقیق که خدای عز و جل ترا سلام میرساند و میگوید که بدان و آگاه باش
که اجل موعود تو نزدیک شده و مدت حیات منقضی گشته و انعام و اکمال
دین بر تو لازم است پس عهدی که ترا با منا است با ایشان رسان و وصی
که تو را باشد با ایشان هست بگوی در آنچه نزد تو است از علوم انبیائی که
پیشتر از تو بوده اند و سلاح و تابوت سکینه و هر آنچه نزد تو است از
خلائق
آیات انبیا تمام تسلیم خلیفه و وصی خود کن که حجت بالغه منست بر همه
علی بن ابی طالب بسپار و او را بجای خود نصب کن و تجدید کن عهد و میثاق
از برای ولایت ولی من و مولای هر مومن و مومنه علی بن ابی طالب
علیه السلام بکن بتحقیق که قبض روح هیچ پیغمبری از پیغمبران خود نکردم
مگر بعد از اکمال دین خود کرده‌ام و انعام نعمت خود کرده‌ام بر ایشان بکن فنی
عهد از برای ولایت مولای خود و محادات اعدا ایشان و این کمال دین و
توحید منست بر خلق که آن اتباع ولی من است و طاعت او و این بدان
که من نگذارم زمین را خالی از قیمی که حجت من باشد بر خلق امروز کامل
کردانیدم از برای شما دین شما را بولایت ولی خودم و مولای هر مومن
و مومنه علی بن ابی طالب بنده خودم و وصی پیغمبر من و خلیفه او
و مقرون است طاعت او بطاعت پیغمبر من و طاعت پیغمبر من بطاعت من هر
آنکس که ~~عصیان کند او را عصیان~~ که اطاعت کند او را اطاعت کرده است
اطاعت پیغمبر مرا و هر کس که اطاعت کند پیغمبر مرا اطاعت کرده است
مرا و هر آنکس که عصیان کند او را عصیان کرده است پیغمبر مرا و
آنکس که عصیان کند پیغمبر مرا عصیان کرده مرا او را نشانه ساختم
در میان خود و در میان خود و در میان خلق خود هر که شناخت

حقوق او را مؤمن است و آنکه انکار کرد حقوق وی را کافر است و آنکس که شرك آورد در بیعت او مشرك است و هر کس که طاقات کرد مرا بولایت او و جزای او بهشت است و آنکس که طاقات کرد مرا بعداوت او جای او دوزخ است ای محمد علی را قایم مقام خود کن و فرا گیر از ایشان بیعت را و تجدید عهد و میثاق از برای وی کن که روح ترا قبض خواهم کرد و ترا نزدیك خود خواهم برد حضرت پیغمبر از اهل نفاق ترسان و از علاوت اصحاب شقاق هراسان بود که مبادا متفرق شوند و رجوع بجاهلیت کنند چه آنحضرت را معلوم بود عداوت و کینه ایشان با امیر المؤمنین و بی صبری ایشان در حسد و نفاق و محتمل بود که مضرت آن حاسدان آنحضرت رسالت پناه رسد پس التماس نمود از جبرئیل که عصمت جبرئیل از شر مردمان استدعا نماید و منتظر اجابت آن بود که و تاخیر در آن باب واقع منزل تا زمانی که حضرت صم بمسجد خیف رسید جبرئیل امد و امر کرد که حضرت عهد امامت را از امت بجهة امیر المؤمنین ع طلب دارد و قایم مقام خود گرداند و در باب عصمة آنحضرت سخنی نفرمود و از انجا بمنزل کراع که منزلیست میان مکه و مدینه فرمود باز جبرئیل امد و امر کرد حضرت را بتبلیغ امامت امیر المؤمنین و در آن منزل نیز از عصمت ساکت بود پس حضرت فرمود ای جبرئیل من میترسم که قوم من تکذیب کنند مرا و قبول نکنند قول مرا در حق ابن عم من علی بن ابی طالب و از آن منزل متوجه جحفه شد و چون بغدیر خم رسید که تا جحفه مقدار سه میل است جبرئیل ع نازل شد در وقتی که پنج ساعت از روز گذشته بود و مبالغه بسیار در تبلیغ امر امامت فرمود و آیه عصمت حق تع آنحضرت را از شر اعدا آورد و گفت ای محمد حق تع ترا سلام میرساند و میفرماید که یا ایها

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك فی علی یعنی ای پیغمبر برسان بمردم انچه فرستاده شد بتو از جانب حق تع در حق علی بن ابی طالب وان لم تفعل فما بلغت رسالته و اگر نکنی انچه امر کرده شد بکردن آن چنان باشد که تو نرسانیده باشی هیچ چیز را که برسانیدن آن مأموری والله یعصمك من الناس و خدای تع نگاه خواهد داشت ترا از شر دشمنان علی بن ابی طالب و چون آیه کریمه نازل شد خلایق بعضی بجحفه رسیده بودند و بعضی هنوز بجحفی نشده بودند و بعضی در رحلت انسرور بودند حکم نبوی بر غطرصاد رشد که اوایل لشکر که گذشته بودند و بجحفه رسیده باز گردیدند و جماعتی که نرسیده باشند از آن محل نگذرند و مجموع در آن منزل توقف کنند تا انچه حکم شده در حق امیر المؤمنین ع با ایشان رسانند و از جانب راست براه متوجه مدینه مسجد غدیر شد باشاره جبرئیل ع و امر فرمود که تا آن مکان را دمانوا بآن اکنند و باجتماع در آن مکان و چون حضرت بغدیر رسید سلمان را امر فرمود بعضی احمال و اثقال را جمع و محلی مرتفع بر هیئت منبر درست نمود و چون بترتیب آن اشتغال نمود آنحضرت صم بر آن بلندی بر آمد و همه خلایق بر آنحضرت ناظر بودند خطبه در کمال بلاغت خواند که ترجمه آن طولی دارد بعد از آن فرمود بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس بلغ ما انزل الیك من ربك فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس **صفت خطبه حضرت رسالت در غدیر بجحفه وصی نمودن** یعنی ای معشر ناس من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه حق تع بمن فرستاده من از برای شما بیان کنم سبب نزول این آیه را بتحقیق که جبرئیل سه نوبت بر من نازل شد و سلام حق تع رسانید و امر کرد مرا آنکه استادگی نمایم و خلایق را از اسود و ابیض و اهل حضر و بر اعلام نمایم که علی بن ابی طالب برادر

و وصي و خليفه منست و امام خلايق است بعد از من و منزلت وي نسبت
با من هم چه منزلت هرون است با موسى الا انست كه هيچ پيغمبري بعد از
من نخواهد بود و او ولى شما است بعد از خدا و رسول خدا و حق تعالى اين
در اين باب از كتاب خود فرستاده و اين هدايت راست برخواند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
و على بن ابي طالب بود كه بر پاي داشت نماز را و بداد زكوة را در ركوع بود
و من از جبرئيل درخواستم تا طلب عفو از براي تبليغ اين احكام عنه نمايد
چه ميدانم كه متقيان اندك و منافقان بسيار ند و بادين و اسلام در مقام
سخريه و استهزا اند و حق تعالى [illegible] ايشان خبر داده ميفرمايد يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ
مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ يعني ميگويند بزبان انچه در دل ايشان نيست و
معرفت و اذيت ايشان بسيار بمن رسيد و مير سد تا غايتي كه مرا اُذُنٌ
ميگويند يعني همگي گوش نعرض بانكه مرا همگي اقبال بسخنان على بن ابي طالب
است و حق تعالى درين باب ايه كريمه وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ
هُوَ أُذُنٌ يعني بعضي از منافقان انكسانند كه اذيت مير سانند پيغمبر را و
ميگويند كه او همگي گوش است قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ بگوي كه او يعني محمد
همگي گوش از براي بهترين شما است كه ان على بن ابي طالب است و اگر خواهد
نامهاي ايشان را از براي شما بگويم هر اينه چنان كنم و اگر خواهد كه اشاره
باعيان ايشان كنم البته بكنم و من استعفا كردم كه تكليف رسانيدن احكام
بمن نباشد اما من حق تعالى از من راضي نميشود مگر به تبليغ ايتي كه بر من نازل
گشته و ايه كريمه را برخواند كه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ
رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
پس بدانيد اي گروه مردمان انكه حق تعالى نصب كرده على بن ابي طالب را

از براي شما امام

از براي شما امام مفترض الطاعة و ولى واجب الطاعة بر مهاجر و انصار و
تابعان ايشان بطريق احسان و بر بادي و حاضر و عجمي و عربي و بر حر و بر مملوك و
بر صغير و كبير و ابيض و اسود ممضاست حكم او و نافذاست اراده و ملعون است
انكه مخالفت كند امر و يرا و عنايت و رحمت حق تعالى با كسيست كه فرمان بردار
كند امر وي را اي گروه مردمان اين اخر مقامي است كه از براي نصيحت شما ايستاده ام
و شما را ديگر باره درين مقام نخواهيد ديد پس بشنويد و فرمان بريد و منقاد
امر پروردگار خود باشيد پس بتحقيق كه خدا ايتعالى معبود و مولاي شما هست و
بعد از ان ولي و قايم مقام او محمد است كه پيغمبر شما است و بعد از من كه محمدم علي
بن ابي طالب امام و ولى شما است بامر پروردگار شما و بعد از و امامت
و ولايت در ذريت من خواهد بود از اولاد او تا روزي كه ملاقات كنيد
خدا و رسول خدا را هيچ حلالي نيست مگر انچه خدا ايتعالى حلال كرده و هيچ حرامي
نيست مگر انچه خدا ايتعالى حرام كرده مرا بحلال و حرام خود شناسا كرد و ابند و شما
رسانيدم انچه مرا تعليم ان كرده بود و بعد از من هدايت احكام و دين
و شريعت بعلي بن ابي طالب مفوض است و ذريت من از اولاد او و بعد از
اي گروه مردمان هيچ علمي نيست مگر كه حق تعالى مرا بان اگاهي كرامت فرمود و
و هيچ علمي مرا بان اگاهي نداد مگر انكه او را بعلي بن ابي طالب در اموختم و
او امام مبين است اي گروه مردمان گمراه مشويد در امر علي بن ابي طالب و نفرت
مكنيد از او و معراض مشويد از ولايت او چه او است كه هدايت ميكند
بحق و عمل ميكند بامر حق و منع از باطل مينمايد و از ملامت كنندهٔ ملامت
نميترسد و او اول كسيست كه ايمان بخدا و رسول او اورده و او نفس خود را
فداي رسول خدا كرده و او با رسول خدا بود در ايمان و طاعت و هيچ احدي
با رسول خدا در ايمان و طاعت نبود مگر على بن ابي طالب اي گروه مردمان

نفضیل کنید علی بن ابی طالب را بر همه مخلوقات ای کروه مردمان علی
[illegible] طالب امامی است که نصب کرده حق تع است هرکز قبول نخواهد کرد
[illegible] کسیرا که منکر ولایت او باشد و هرکز نخواهد امرزید کسیرا که مخالفت
[illegible] او را امام خود نداند چنین کسی معذب خواهد بود بعذاب دایم
پس حذر کنید انکه مخالف باشید امر و برا او در اید در اتشی که افروزان
او فروزان مردمان باشند و سنکهائی که بتان ایشانند که اماده شده است ان
اتشها از برای کافران ای کروه مردمان بخدا سوکند که من سید اولین
و اخرین و خاتم انبیاء مرسلین ام و حجت خدا بر اهل سموات و ارضین ام
و هر کس شک کند در ین کافر بکفر جاهلیت است و هر کس که شک کند
در این قول شک اورده است بر همه احکام دین و ملت ای کروه مردمان
حق تع منت نهاده بر من بفضل علی بن ابی طالب بر همه خلایق و احسانی
است که با من فرموده و شکر نعمت وی در هر دهور و ابد اباد علیهم نیست
ای کروه مردمان علی بن ابی طالب را فاضلتر از همه مخلوقات دانید چه
او بعد من فاضلتر از همه مکونات است حق تع ببرکت ما رزق بخلایق میدهد
و بسبب بقاء ایشان میشود در لعنت خدا و غضب او کرفتار است انکس
که این سخن را در مقام رد و انکار است بدانید و اگاه باشید که جبرئیل ع
مرا خبر داده است باین سخن و میکوید هر کسی تا چه عمل از برای فردای خود
میکند و بدبر هیزید از انکه مخالفت کنید حق تع را و نزلزل پیدا کنید بعد
از انکه قدم را در امری ثابت کرده باشید و خدا تع بانچه شما میکنید
خبیر و اکاه است ای کروه مردمان بتحقیق که علی بن ابی طالب جنب
الله است در ایه کریمه یَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ
مذکور است که صاحبان حسرت در اخرت خواهند کفت و احسرتا بر

تقصیر می از جانب خدا تع این قول جماعتی است که مقصر در حقوق امیر المومنین
و ائمه معصومین بوده باشند در دنیای کروه مردمان بدتر کنید در قران
و تفکر کنید در ایات وی و نظر کنید در محکمات ان و بیروی مکنید متشابهات
پس بخدا سوکند هرکز بیان نخواهد کرد اوامر و زواجر او و تفسیر او را بر
شما و روشن نخواهد مکر کسیکه دست وی در دست من بلندی باشد
منست و او است معلم شما بتحقیق که علی بن ابی طالب و اولاد طیبین او
ثقل اصغرند و قران ثقل اکبر و ثقل چیزی باشد که شخص او را در منزل
بکذارد و سفر کند یعنی من که سفر میکنم باخرت در منزل دنیا دو چیز
میکذارم یکی علی بن ابی طالب و فرزندان معصومین او را و یکی قران مجید
با یکدیکر موافق خواهند بود و جدای در میانه ایشان بدید نخواهد امد
تا زمانی که بر حوض من در ایند ایشان امینان خدا ایند در خلق و حکیمان
خدا ایند در زمین و بدانید و اکاه باشید که من واضح و روشن کردانیدم
ام او را بدانید و اکاه باشید که من رسانیدم پیغام خدا را بشما بدانید
و اکاه باشید که انچه کفتم حق تع فرموده و کفته حق تع را بشما میرسانم
وصی کردانیدن حضرت رسالت امیر المومنین علیه را بدانید که نیست
امیر شما بغیر برادر من و غیر او را لیاقت امارت نداده اند ای کروه مردمان
علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و نکاه دارنده علم من و خلیفه
من بر امت منست و مفسر کتاب حق تع و داعی خلایق بقرائت و عمل
بانچه رضای قران در ان باشد و محاربه کننده با اعداء دین و امر
کننده مطیعان و نهی کننده عاصیان و امیر مومنان و امام راه نماینده و کشنده
ناکثین یعنی عهد شکنندکان که طلحه و زبیر و نظایر انها باشند و
قاسطین یعنی جابرین که ان معاویه و عمرو بن العاص و اشباه انها

اند و مارقین یعنی بیرون روندگان از راه حق و صواب که دین پیغمبر
ماست که ان خوارج و مانند ایشانند با امر خدا و من میگویم که تغییر دین تو نیست
این سخن که از حق تع بشما میرسانم پس میگویم بار خدایا دوست دار آنکس
را که انکار امامت وی نکند و بقهر و غضب باش با کسی که در مقام
فرمان برداری او نباشد بار خدایا تو فرستادی بوی امامت ولی خود را
و امر کردی مرا بآنکه برسانم بمردمان آنچه کامل کردانیدی بآن دین مردمانرا
و بآن تمام کردانیدی نعمت خود را بر مردمان و راضی شدی آنکه اسلام
دین و ملت ایشان باشد و فرمودی که وَمَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ دِینًا
فَلَن یُقبَلَ مِنهُ و هر که طلب کند که غیر دین اسلام دین او باشد هرکز
قبول نخواهد بود از وی وَهُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخَاسِرِینَ و او در آخرت
از زیانکاران است بار خدایا ترا کواه میکیرم بر آنکه رسانیدم بایشان
پیغام ترا ای کروه مردمان حق تع کامل کردانیده دین شما را با امامت
علی بن ابی طالب پس کسانی که متابعت نکنند امامت او را و امامت
فرزندان او را تا روز قیامت فَاُولَئِکَ حَبِطَت اَعمَالُهُم پس ایشان کروه
باطل شده است عمل ایشان وَهُم فِی النَّارِ هُم خَالِدُونَ و ایشان در
دوزخ همیشه خواهند بود ای کروه مردمان علی بن ابی طالب مددکار
تو [illegible] شما است از برای من و بهترین شما است در رعایت حق من و نزد
من بهترین و عزیزترین شما است بمن خدای تع از وی خشنود و من از
وی خوشنودم هیچ آیتی در خوشنودی نیامد مکر که علی ابن ابی طالب
در آن بود خطاب نکرد حق تع به یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مکر که ابتدا بعلی
ابن ابی طالب در آن بود و نازل نشد هیچ آیتی مدحتی مکر آنکه علی ابن
ابی طالب در آن بود و کواهی نداد خدا تع کسی را بدخول جنت در هَل
اَتَی عَلَی الاِنسان

اَتَی عَلَی الاِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهرِ مکر علی بن ابی طالب را ای معاشر ناس بدانید
که علی بن ابی طالب نصرت کننده دین شما است و جدا کننده مابین مردمان از برای
رسول خدا او تقی و نقی و هادی و مهدی شما است پیغمبر شما بهترین پیغمبران
بود و وصی شما بهترین اوصیا است و فرزندان او اوصیاء من و معاشر ناس
ذریه هر پیغمبری از صلب وی است و ذریت من از صلب علی بن ابی طالب
است ای معاشر ناس بتحقیق که ابلیس بیرون کرد آدم از بهشت بواسطه حسد
میورزید بر علی بن ابی طالب تا باطل شود عمل شما و نلغزد قدم شما از جاده حق
آدم بیك کناه از بهشت بیرون زمین آمد و او برکزیده حق تع است پس حال
شما چون باشد و حال آنکه شما شمائید و در میان شما اعداء خدا است بدانید
و اکاه باشید که دشمن نمیدارد علی بن ابی طالب را مکر کسی که از سعادت
محروم باشد و دوست نمیدارد علی بن ابی طالب را مکر کسی که با تقوی و
[illegible] پرهیزکاری باشد و ایمان نمی آورد بولایت علی بن ابی طالب را
مکر کسیکه مؤمن مخلص باشد **سبب نزول سوره والعصر در شان
حضرت امیر المؤمنین** بخدا سوکند که سوره والعصر در شان علی بن ابی
طالب نازل شد و سوره والعصر بخوانید بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَالعَصرِ
یعنی بحق این [illegible] سوکند که آفتاب را از برای نماز علی بن ابی طالب باز
آمد یا بحق العصر که زمان خلافت علی بن ابی طالب است سوکند اِنَّ الاِنسَانَ
لَفِی خُسرٍ بتحقیق که همه آدمیان در زیان کاری اند اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مکر کسانی که ایمان آورده اند بولایت و امامت علی
بن ابی طالب و عمل صالح کرده باشند وَتَوَاصَوا بِالحَقِّ وَتَوَاصَوا بِالصَّبرِ
و بایکدیکر وصیت کنند در محافظت حق که ایمان بولایت
علی بن ابی طالب و فرزندان او است و وصیت کنند بصبر بر اذیتی

که از دشمنان علی بن ابی طالب بد وستان او برسد محاشر مردمان بتحقیق
که من کواه کردانیدم خدایتعالی را و بشما رسانیدم پیغامهای خدا را و پیغمبر کرا الله
برساند آنچه برسانید آن مامور است ای کروه مردمان بپرهیزید از خدایتعالی
حق پرهیزکاری و باید که نمیرید مکر در حالتی که ایمان آورده باشید و مطیع
و منقاد باشید هر آینه زیرا که ایمان باو باید آورد و طاعت و انقیاد او بجا
آورید ای کروه مردمان ایمان آورید بخدایتعالی و ایمان آورید برسول او و ایمان
آورید بنوری که فرستاده شده است باو ای کروه مردمان بدانید که
الله نور حق تعالی است و بعد از آن نور نبوت که در من ظهور کرده و بعد
از من نور ولایت است که با علی بن ابی طالب خواهد بود و از او انتقال بفرزندان
او خواهد نمود تا صاحب الامر صلوات الله علیهم حق تعالی مارا حجت کردانیده بر
معاندان و مخالفان و ظالمان از همه عالمیان ای کروه مردمان من انذار میکنم و
بیم میکنم شما را بانکه من پیغمبر خدا ام و امده اند از پیش من پیغمبران پس اکر
بمیرم یا کشته شوم بانخواهید کشت بکفر و ضلالت خود باز کردد و انکس که
بکفر و ضلالت خود باز کردد هرکز مضرتی از او بخدا نخواهد رسید و زود باشد
که خدایتعالی جزاء خیر دهد شاکرانرا بدانید و اکاه باشید که علی بن ابی طالب
موصوف بصبر و شکر است و بعد از وی دو پسر من که از صلب وی اید موصوف
بصبر و شکر اند ای کروه مردمان منت بخدا منهید که باسلام خود پس غضب کند
خدایتعالی بشما و برساند بشما عذابی از پیش خود بتحقیق که خدایتعالی را نکاه
دارنده است تا اکر کسی بیراهی کند او را بسزا و جزای خود برساند ای
کروه مردمان زود باشد که بعد از من امامان باشند که مردمان را باتش
دوزخ خوانند و در روز قیامت کسی ایشانرا مدد و یاری نکند ای معاشر
ناس این ائمه ضلال و اتباع و انصار ایشان در درک اسفل دوزخ
خواهند بود

خواهند بود و بد جای منکران که آن درک اسفل است بدانید و اکاه باشید
که ایشان از اصحاب صحیفه اند پس باید که نظر کند یکی از شما در صحیفه خود
پس امر صحیفه مشکل شد بر مردمان مکر اندکی از ایشان و معنی این صحیفه بعد
از این معلوم کردد چه این صحیفه معهود است که در میان ائمه ضلال بود
ای کروه مردمان من میکذارم امامت را در پیش علی بن ابی طالب و میراث
مید هم از برای بعد از خود و بتحقیق که رسانیدم بشما آنچه مامور بودم برسانیدن
آن و حجت است بر حاضر و غایب و بر هر احدی از انان که حاضراند و انان
که متولد نشده اند پس باید که برساند حاضر غایب را و پدر فرزند را تا روز
قیامت و زود باشد که بکردانید شما امامت را ملک و سلطنت و استیلا
بدانید و اکاه باشید که لعنت خدایتعالی بر کسی است که غصب کند حق علی بن ابی
طالب او فرزندان او را و نزد این حال حق تعالی میفرماید سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ
یعنی زود باشد که فارغ شویم از برای عذاب شما از هر انچه باز میدارد
ما را از عذاب شما یُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ [illegible] فرستاده
شود بر شما زبانه خالص از آتش و مس کداخته که بر سر شما ریخته شود
پس شما سزا نخواهید یافت ای کروه مردمان بتحقیق که حق سبحانه و تعالی
نخواهد کذاشت شما را بر حالی که بر این و امتیاز خواهد داد و نبات و بد را
سزاوار نیست که اطلاع دهد خدایتعالی شما را بر دای کروه مردمان هیچ قریه از
قرایت مکر که خدایتعالی هلاک کننده او است بسبب تکذیب ایشان قول
پیغمبر را و بتحقیق که هلاک کننده قریه ایست که ظالم باشند اهل آن قریه
چنانست که در وحی الهی مذکور است و این علی بن ابی طالب امام و ولی شما
است و خدایتعالی بر مخالفت شما وعید فرموده و برایمان و طاعت شما
وعده عنایت و رحمت کرده ای کروه مردمان بتحقیق که کمراه شدند پیش

از شما اکثر اولیاء و هر اینه هلاک خواهد کرد ایشان اخریان را ای عمار مردمان
بتحقیق که خدای تعالی بمن امر و نهی فرموده و من امر کرده ام بان علی بن ابی طالب را
و نهی کرده ام واو عالم بامر و نهی پروردگار منست پس بشنوید امر و نهی وی را
تا از عذاب خدای تعالی سالم باشید و حیرت کنید پیرمرا او و راه راست که راه او
متابعت او است قدوه خود کرد اند و بدانید که مراد از صراط مستقیم که
امر کرده است خدای تعالی بمتابعت آن و بعد از من علی بن ابی طالب صراط
مستقیم است و بعد از او فرزندان او بین از صلب او اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِالْحَقِّ
وَبِهِ یَعْدِلُونَ یعنی ائمه اند که راه مینمایند بحق و بحق عدالت میکنند
بعد از آن سوره فاتحه را بخواند و فرمود در من نازل است و در ایشان
هم را فرا رسید و مخصوص ایشانست أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ایشانند دوستان خدا هیچ ترسی نیست ایشان را و نه
اندوهناک أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ بدانید و اگاه باشید
گروهیکه از برای خدای تعالی اند ایشان غالبند بر اعداء دین بدانید و اگاه
باشید که دشمنان علی بن ابی طالب اهل شقاق و عدوانند و ایشان برادران
شیطانانند و ایشانند که در حق ایشان است يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ
الْقَوْلِ غُرُورًا یعنی میرسانند بعضی از ایشان بعضی را سخنان مزخرف
و اراسته که مغرور سازد بدانید و اگاه باشید که دوستان ایشان از مومنان
اند که حق تعالی در شان ایشان میفرماید لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی نمییابی توی قومی
که ایمان اورده باشند بخدای تعالی و روز اخر که دوست دارند کسیرا
که مخالفت خدا و رسول خدا کند و بدانید و اگاه باشید که دوستان
ایشان انانند که از برای ایشانست بهشت و ایشانند راه یافتگان

وبدانید که دو

وبدانید و اگاه باشید که دوستان ائمه دین انکسانند که حق تعالی در وصف
ایشان میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ
الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ یعنی انکسان که ایمان اورده اند و نپوشانیده اند
ایمان خود را بظلم در حق ائمه دین انکسانند که ایمنی از برای ایشانست
و ایشان راه یافتگان اند و بدانید که دوست ائمه دین انکسانند
که چون در بهشت در آیند ملائکه با ایشان میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ یعنی سلام خدا بر شما است خوشا حال شما
در آیید در بهشت در حالی که باشید جاودان در بهشت بدانید در دوزخ
گروهی لعنت کنند ایشان را نظایر و اشباه ایشان و در حق ایشانست كُلَّمَا أُلْقِيَ
فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ یعنی هرگاه که انداخته شوند
در دوزخ گروهی سوال کنند خازنان دوزخ ایا نیامد شما را بیم کننده دوستان
ائمه دین در حق ایشانست إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ یعنی بتحقیق که انکسان که میترسند پروردگار
خود را در غیب مر ایشانراست امرزش و ثواب بزرگ ای گروه مردمان هرگز
بهشت و دوزخ برابر نخواهد بود دشمنان ما را خدای تعالی مذمت نمود و
لعنت کرد و جای ایشان دوزخ مقرر کرد اند و دوستان ما را مدح کرد
و بدرستیکه فرا گرفت و جای ایشان را بهشت کرد انید ای گروه مردمان
بدانید که من منذر و بیم کننده ام و علی بن ابی طالب هادی و راه نماینده است
ای گروه مردمان من پیغمبرم و علی بن ابی طالب وصی منست بدانید که خاتم
ائمه از ما است که آن صاحب الامر باشد و بدانید که وی منتقم
از ظالمان است و بدانید که او کشنده قبایل اهل شرک است و بدانید
او خواننده مر خداوند فضل است بفضل او و خواننده مر خدا و ند جهل

است بجمل او و بدانید که او وارث دین و محیط هر علم است و بدانید که
بشارت داده اند بوجود او هر آنکس که از پیش او بوده اند و بدانید
که او حجت با قیمت و هیچ حجتی نیست بعد از او و هیچ حقی نیست مگر که با او
و هیچ نوری نیست مگر که با اوست و بدانید که او ولی خداست در زمین
او و حکم خداست در خلق او و امین خداست در نهان و آشکار ای گروه مردمان
بیان کردم و در حیطه فهم شما در آوردم آنچه بآن مامور بودم و این علی بن
ابی طالب تعلیم و تفهیم شما خواهد کرد بعد از من و بدانید که من بیعت
کردم با خدا و علی بن ابی طالب فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهٖ پس
هرکس بشکند بیعت را که با علی ابن ابی طالب کرده پس بتحقیق که
کج و عمره از شعایر خدا تعالی است پس حج کذارید که هر خانواده که حج کذارد
غنا و توانگری یابند و آنانکه تخلف نمایند فقیر و محتاج باشند ای گروه مردمان
حاضر نشود در مواقف حج هیچ مومنی مگر که بیامرزد خدا تعالی گناهان سابق
را تا آن زمان که حج میگذارند ای گروه مردمان برپای دارید نماز را و بدهید
زکوة را چنانکه امر کرده است خدا تعالی شما را و اگر زمان بسیار بر شما بگذرد
و تقصیر کنید شما یا فراموش کنید پس علی بن ابی طالب ولی شما و
بیان کننده احکام دین شماست خدا تعالی نصب کرده است او را بعد از
من بامامت و هدایت شما و آنکسان که از نسل او خواهند شد بعد از من
و علی بن ابی طالب هدایت خواهد کرد شما را از هرچه سوال میکنید
از ایشان و بیان خواهند کرد از برای شما چیزی را که نمیدانید و بدانید
که حلال و حرام بیشتر از آنست که در شمار آید چگونه امر کنم شما را
بحلال و نهی کنم شما را از حرام در یک مقام و احد پس امر کرد مرا خدا تعالی
که بیعت و میثاق از برای شما بگیرم در قبول آنچه بر من لازم شده

پس آنکس که نقض کند وبال آن بنفس او بر میگردد و ایزد تعالی او را نخواهد بخشید

در ولایت علی بن ابی طالب

~~خواهند بود~~ در ولایت علی بن ابی طالب که امیر المومنین است و ائمه
که بعد از او است که از من و از وی خواهند بود تا قیام قیامت حاکم بر حق
ایشانند ای گروه مردمان هر حلال که دلالت کردم شما را بآن و هر
حرامی که نهی کردم شما را از آن هرگز رجوع از آن نخواهم کرد و تبدیل
احکام آن نخواهد بود پس بیاد آورید و حفظ کنید و وصیت کنید یکدیگر
را و تبدیل و تغییر آن را ندهید و بدانید که من تجدید قول شما میکنم
بآنکه برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و امر کنید بمعروف و نهی کنید
از منکر و بدانید که عمده در امر معروف آنست که برسانید قول مرا بآنکسی
که حاضر این مشهد نیست و امر کنید او را بقبول آن و نهی کنید او را از
مخالفت آن که امر خدا تعالی و امر نیست و امر کننده بمعروف و ناهی از منکر
نیست مگر امام زمان ای گروه مردمان بتحقیق که قرآن مجید شناسانید شما
آنکه ائمه از بعد او و فرزندان اوست و من شناسانیدم شما را که
بعد از من ائمه و بعد از وی کسیست که اخبار فرموده حق تعالی است كَلِمَةً
بَاقِيَةً فِي عَقِبِهٖ و گفتم هرگز گمراه نشوید اگر چنگ زنید بایشان ای
گروه مردمان پرهیزکاری کنید و بترسید از ساعت قیامت چنانکه
حق تعالی فرموده اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ بتحقیق که حرکت و لرزیدن
زمین در روز قیامت چیزی بزرگ است و یاد کنید وقت مردن و حساب
و میزان و زمان محاسبه را در حضور خداوند جهان و یاد کنید ثواب
و عقاب را که هرکس نیکوئی کرده باشد ثواب یابد و هرکه بدی کرده باشد
از بهشت بی نصیب گردد ای گروه مردمان شما بیشتر از آنید که دست
خود را بدست من برسانید و بیعت بر امامت علی بن ابی طالب و
اولاد کنید و من مامورم از جانب خدا تعالی آنکه فرا گیرم از زبانها

شما اقرار بر آنچه در حق علی بن ابی طالب بشما رسانیدم از امارت مؤمنان
و امامت آنکسان که می‌آیند از پس او از امامان که فرزندان منی و فرزندان
اویند پس بگوئید همه شما که ما شنیدیم و فرمان برداری میکنیم و بآن
رضا دادیم و منقاد گشتیم آن چیزی را که بما رسانیدی از پروردگار ما
و پروردگار تو در حق علی بن ابی طالب و ائمه حق از فرزندان او بیعت
میکنیم ما بر آنچه گفتیم بدلهای خود و بزبانهای خود و بدین عزیمت خواهیم بود
تا زنده باشیم و بر این اعتقاد مبعوث خواهیم شد در قیامت تغییر و تبدیل
و تبدیل نپذیرد و شک نیاوریم و ارتیاب نکنیم و از این عهد باز نگردیم
و میثاق نشکنیم و عهد خود را بخدای تع و به پیغمبر و با امیر المؤمنین و فرزندان
او که ائمه دین اند از صلب او بعد از حسن و حسین که دانسته ایم منزلت
ایشان را بنزد تو و بنزد پروردگار تو بدانیم که من رسانیدم بشما پیغام
خدای تع در حقوق علی بن ابی طالب و ائمه دین از فرزندان او ای گروه
مردمان بدانید که خدای تع عالم السر والخفیات است شنوا است بسخن
هر کسی و دانا است بآنچه در ضمیر آنکسی است که هر کسی راه حق یافت
فایده آن بنفس او عاید است و هر که گمراه شد مضرت گمراهی او باز
میگردد و هر که بیعت کند بر آنچه شنیده و دانست در حق علی بن ابی
طالب پس بتحقیق که بیعت با خدای تع کرده یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ
دست خدای تع بر بالای دستهای ایشان است ای معاشر مردمان به
پرهیزید از خدای تع و بیعت کنید با علی بن ابی طالب بامارت مؤمنان
و آنکه حسن و حسین و ائمه بعد از ایشان کلمه باقیه اند در عقب
او هلاک میکند خدای تع آنکسی را که غدر میکند و عنایت و شفقت
میکند آنکسی را که وفا بعهد میکند فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ
وَمَنْ اَوْفٰى

وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيمًا یعنی هر آنکسی
که بشکند عهد را پس نیست آن شکستن مگر بر نفس او و هر که وفا
کند بآنچه عهد کرده است با خدای تع پس زود باشد که بدهد خدای تع
او را اجر عظیم ای معاشر ناس بگوئید آنچه گفتم با شما و سلام کنید
علی بن ابی طالب را بامارت مؤمنان و بگوئید سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ
رَبَّنَا اَنَبْنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ یعنی شنیدیم و فرمان برداری کردیم ما
امر ترا از تو ای پروردگار ما و بسوی تست بازگشت و بگوئید اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللهُ
یعنی ستایش خدایرا که هدایت کرد ما را بامامت امیر المؤمنین و فرزندان
او و نبودیم ما که راه یابیم بامامت ایشان اگر نه راه نمودی ما را خدای تع
ای معاشر ناس بدانید که فضل علی بن ابی طالب بیشتر از آنست که در شمار
آید و در مواضع متعدده از قرآن فضل او مذکور است پس بدانید و خبر
دهید از آن فضایل باید که اذعان و تصدیق نمایید ای معاشر ناس آنکسان
که سابق باشند بمتابعت علی بن ابی طالب و ائمه معصومین از فرزندان
او و باعتقاد امیر المؤمنین و فرزندان ایشان فایزند به بهشت و نعیم آن
ای معاشر ناس بگوئید سخنی را که خدای تع بآن راضی باشد و بدانید که
اگر کافر شوید شما و هر که بر روی زمین است همه ایشان هرگز مضرت
نخواهد رسانید بخدای تع بوجهی از وجوه ای بار خدایا بیامرز مؤمنان
و هلاک گردان کافران را و ستایش خداوندی را که پروردگار عالمیانست

تصدیق نمودن حضار حجة الوداع امامت و ولایت و وصی نمودن پیغمبر علی بن ابیطالب را
پس فریاد برآوردند جماعت حاضران و گفتند
بلی شنیدیم و فرمان برداری کردیم حکم خدا و رسول خدا را بدل

وزبان موافقت نمودیم و اول کسی که اظهار موافقت نمود و مصافقت با
رسول خدا کرد در این باب ابابکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب و عثمان بن
عفان و طلحه و زبیر لعنهم الله و سخط علیهم بودند و دیگر مهاجران و
انصار و دیگر مردمان بر حسب مراتب و اختلاف طبقات ایشان تا هنگام
نماز شام و خفتن رسید و ایشان بان اشتغال نمودند و هرگاه فوجی بیعت
کردند حضرت پیغمبر صلعم میفرمود ستایش خداوندی را سزد که ما را بهتری
عالمیان کرد مرویست از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهم السلام که
چون حضرت پیغمبر صلعم از آن تبلیغ فارغ شد مردی را دیدند که در جمال
وجاهت خوشبوی جمیل و خوبی و میگفت بخدا سوگند که هرگز روزی
بدین خوبی ندیدم چه مبالغات و تاکیدات در بیعت پسر عم خود
فرمودی و این بیعتی است که نشکند کسی مگر کسی که کافر باشد
بخدا و رسول خدا وای بر کسیکه چنین بیعتی را بشکند عمر لعنه الله
چون این سخن شنید متوجه شد بجانب وی و متعجب بود در هیئت
و سیمای او و با پیغمبر صلعم فرمود ای عمر هیچ دانستی این مرد چه کسی است
عمر لعنه الله گفت ویرا نمیشناختم حضرت فرمود که این روح الامین
جبرئیل علیه السلام است مبادا انکه تو این عهد بشکنی پس بتحقیق که اگر
تو این عهد بشکنی خدا و رسول خدا و ملائکه وی و مؤمنان وی از
تو بیزار باشند

در ذکر نصیب ائمه طاهرین بعد از حضرت
پیغمبر صلعم و احتجاج حق تعالی بر علو مکان و منزلت ایشان بر کافه خلق
روایت میکند ابو بصیر از امام بحق ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهم السلام که فرمود
روزی پدرم محمد بن علی باقر علیه السلام با جابر بن عبد الله انصاری گفت
که مرا بتو

که مرا بتو حاجتی است هرگاه که ترا مجال آن باشد از تو سؤال خواهم
کرد جابر گفت ای پسر رسول خدا هرگاه که اراده فرمائی بجواب آن اشتغال
مینمایم پس امام علیه السلام با جابر علیه الرحمه فرمود ای جابر خبر ده مرا از لوحی
که دیدی آنرا در دست مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و آنچه خبر
داد ترا مادرم که در آن لوح مکتوب است جابر رضی الله گفت گواهی می
دهم بنزد حق تعالی آنکه در آمدم روزی بنزد مادرت فاطمه علیها السلام
در زمان حیات پیغمبر صلعم و می از برای تهنیت ولادت حسین علیه السلام بنزد آنحضرت
رفته بودم

کیفیت کتبه لوحی که در نزد حضرت فاطمه زهرا بود

دیدم در دست آنحضرت لوحی سبز پس گمان بودم که آن
زبرجد است و دیدم که بروی نوشته بود از سفیدی که مشابه
نور آفتاب بود باوی گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول
خدا این چه لوح است حضرت زهرا فرمود این لوحی است که خدا آنرا به
پیغمبر خود فرستاده و در وی نام پدرم و مادرم و دو پسرم حسن
و حسین و نامهای فرزندان ایشان که اوصیا خواهند بود و ائمه
هدی بعد از ایشان نوشته است و پدرم این لوح را بمن عطا فرموده
تا مرا بآن خرم و شادان گرداند آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام آن لوح را بمن داد
و می خواندم و نویسانیدم آنرا پس پدرم علیه السلام فرمود ای جابر هیچ
میتواند بود که ببینیم آن نوشته را جابر گفت بلی با یکدیگر متوجه
خانه جابر شدند و چون پدرم علیه السلام بخانه جابر در آمد صحیفه
با خود داشت که بر پوست آهو نوشته بودند و با جابر گفت تو
کتاب خود را نگاه دار و در وی نظر کن تا بخوانم بر تو آنچه در صحیفه
منست پس بخواند پدرم علیه السلام آنچه در صحیفه او بود یک حرف

مخالفت در میان ایشان نبود جابر گفت گواهی میدهم بنزد خدا اینکه
که این لوح را برین وجه نوشته دیدم بسم الله الرحمن الرحیم بنام
خدای بخشاینده مهربان اینست که هذا کتاب من الله العزیز
الحکیم لمحمد نبیه و نوره و سفیره و حجابه و دلیله این کتابی است
از جانب خدای عزیز حکیم از برای محمد که پیغمبر او و نور او و فرستاده
و حجت و دلیل اوست نزل به الروح الامین من عند رب العالمین
آورده او را روح الامین یعنی جبرئیل از پیش پروردگار عالمیان
عظم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی تعظیم کن
ای محمد نامهای مرا و شکر کن نعمتهای مرا و انکار مکن نعمتهای باطنه
مرا فانی انا الله لا اله الا انا پس بتحقیق که من خدای بر حقم
که نیست هیچ خدائی بر حق مگر من قاصم الجبارین و معین المظلومین
و دیان الدین شکننده جباران و مدد کننده مظلومانم و طاعت
فرماینده دینم لا اله الا انا هیچ خدائی بر حق نیست مگر من من
رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه
احدا من العالمین هر که امیدوار باشد غیر فضل مرا یا ترسان
باشد غیر عدل مرا عذاب خواهم کرد او را عذابی که هیچ کس را از
عالمیان چنان عذابی نکرده باشم فایای فاعبد و علی فتوکل
پس مرا پرستش کن و بر من توکل کن انی لم ابعث نبیا فاکملت
ایامه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا بتحقیق که من مبعوث
نکردم هیچ پیغمبری پس کامل نیافت ایام او و منقضی نشد مدت او
مگر که گردانیدم هیچ از برای او وصی را و انی فضلتک علی الانبیاء
و فضلت وصیک علی الاوصیاء و من تفضیل داده ام ترا بر همه
انبیا و

انبیا و تفضیل دادم وصی تو را بر همه اوصیاء و اکرمتک بشبلیک بعده
و بسبطیک الحسن و الحسین و مکرم گردانیدم ترا بشبلین و سبطین
تو یعنی حسن و حسین و جعلت حسنا معدن علمی و اکرمته بالشهادة
و هدایته و گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از انقضاء حیات
پدر را و جعلت حسینا خازن علمی و اکرمته بالشهادة و گردانیدم
حسین را خازن علم خود و مکرم گردانیدم او را بشهادت و هو افضل من
استشهد و ارفع درجة من الشهداء و فاضلتر است از هر کس که
شهادت یافته و بلندتر است درجه او از هر که شهادت یافته و
جعلت کلمتی التامة معه و حجتی البالغة عنده گردانیدم کلمه
تامه خود را با او و حجت بالغه خود را نزد او بعترته اثیب و
اعاقب بهم بوسیله ذریات او را ثواب میدهم بخلائق و عقاب میکنم ایشان را
اولهم علی سید العابدین و زین اولیاء الماضین اول عترت
او علی ابن الحسین است که سید عابدان و زینت دوستان خدا است
که از پیش گذشته اند و ابنه شبیه جده المحمود محمد الباقر لعلمی و
المعدن لحکمتی و پسر او که شبیه جد ستوده او است محمد که شکافنده
علم منست و معدن حکمت سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد
علی حق القول منی زود باشد که هلاک شوند شک کنندگان در
جعفر و رد کننده بر او همچو رد کننده قول حق منست که قرآن مجید
باشد اکرمن مثوی جعفر و لاسرنه فی اشیاعه و انصاره و
اولیائه و هر اینه گرامی خواهم داشت مقام و منزلت جعفر را و هر اینه
او را در فاضلترین جای در میان شیعیان و مددکاران و دوستان
او فرا خواهم آورد الا و من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی بل

واگاه باشید که هرکه انکار نماید یکی از ایشان را پس بتحقیق انکار نموده
نعمت مرا و من غیّر آیة من کتابی فقد افترى علیّ و هر تغییر کند آیتی
از کتاب من پس بتحقیق که افترا کرده است بر من وویل للمفترین
الجاحدین عند الله مدة عبدی موسى وحبیبی وخیرتی وای بر
آنکسانی که افترا کنند و دروغ بندند و انکار نمایند نزد انقضاء مدت امامت
بنده من موسی که حبیب من و برگزیده منست انّ المکذب بالثامن
مکذب بکل اولیائی علیّ ولیی وناصری بتحقیق که تکذیب کننده امام
هشتم تکذیب کننده همه اولیاء و دوستان منست علی بن موسی که
دوست و یاری دهنده منست یقتله عفریت مستکبر یدفن بالمدینة
التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی بکشد او را عفریت
یعنی شیطان بلند متکبر و دفن کرده شده باشد در شهری که بنا
کرده است بنده صالح در پهلوی بدترین مخلوقات من که هرون لعین است
لاقرن عینه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده ووارث علمه فهو
معدن علمی وموضع سرّی وحجتی علی خلقی هر آینه روشن میکردانم
چشم او را به پسر او و خلیفه او از بعد او و وارث علم او پس او معدن
علم منست و مکان سرّ منست و حجت و دلیل منست بر همه مخلوقات من
جعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم
قد استوجبوا النار کردانیدم بهشت را جای او و قبول کردم شفاعت
او را در حق هفتاد نفر از اهل بیت که همه ایشان مستحق آتش دوزخ
بوده‌اند واختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری والشاهد
فی خلقی وامینی علی وحیی خاتمه بسعادت میدهم پسر او را که
ولی و یاری کننده منست و گواه من در مخلوقات و امین من در وحی

منست اخرج

منست اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن بیرون می‌آورم از
صلب او امامی که داعی است خلایق را براه من و خازن علم منست امام حسن است
ثم اکمل ذلک بابنه رحمة للعالمین علیه کمال موسی وبهاء عیسی
وصبر ایوب بعد از آن کامل میکردانم و اتمام میدهم مر این را به پسر او که
رحمت عالمیانست و بر او است کمال موسی و بها و بهجت عیسی و صبر ایوب
ستذل اولیائی فی زمانه ویتهادی رؤوسهم کما یتهادی
رؤوس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون و زود باشد که خار و ذلیل
کردانند دوستان من و دشمنان ایشان در زمان او و هدیه بفرستند سرهای
دشمنان هم چنانکه هدیه فرستاده میشود سرهای ترک و دیلم پس
بکشند ایشان را و بسوزانند یکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ
الارض بدمائهم ویفشو الویل والرنة فی نسائهم باشند دوستان
ایشان خائف و ترسناک و بیزهره و رنگین شود روی زمین بخونهای
دشمنان ایشان و ظاهر کردد وا و نوحه و افغان در زنان ایشان اولئک
اولیائی حقا ایشان دوستان منند بتحقیق بهم ادفع کل فتنة عمیاء
حندس بایشان دفع میکنم هر فتنه ظلمت که مانند شب شدید الظلمه
است وبهم اکشف الزلازل وارفع الآصار والاغلال و ببرکت
ایشان زلزلها از زمین بر میدارم و تکالیف دشوار و کرانیها از
خلایق میکردانم اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و
اولئک هم المهتدون این گروه بر ایشانست صلوات از پروردگار
ایشان و ایشان گروه هدایت یافتگانند و از علی بن حمزه ثمالی مرویست که گفت
امام همام جعفر بن محمد روایت کرد از پدر خود و آنحضرت از آباء
کرام خود علیهم السلام که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حبو داد

مرا جبرئیل از پروردگار من که فرمود مَنْ عَلِمَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي هرکه بداند که هیچ معبودی نیست مگر من
که یکتایم تنهایم وانکه محمد پیغمبر منست و بنده من وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
خَلِيفَتِي وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي و بداند انکه
علی بن ابی طالب خلیفه منست و ائمه از فرزندان او حجتهای منند در
می اورم او را در بهشت برحمت خودم وَنَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي وَ
أَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي وَأَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي وَأَتْمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَجَعَلْتُهُ
مِنْ خَاصَّتِي ونجات میدهم او را از آتش دوزخ بعفو خودم ومباح می
کردانم از برای او جوار وهمسایکی خودم را و واجب میکردانم از
برای او کرامت خودم وتمام میکردانم برو نعمت خودم ومیکردانم او را
از مخصوصان خودم وَإِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهُ وَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ
سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَإِنْ سَكَتَ بَدَأْتُهُ وَإِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ وَإِنْ فَرَّ
مِنِّي دَعَوْتُهُ وَإِنْ رَجَعَ قَبِلْتُهُ وَإِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ واکر ندا کند
مرا لبیک کویم او را واکر بخواند مرا جواب دهم او را واکر از من چیزی
خواهد عطا کنم او را واکر خاموش باشد من ابتدا بعنایت کنم
واکر بکریزد از من بخوانم او را واکر باز اید قبول کنم او را واکر بکوبد
در مرا بکشایم او را وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي أَوْ
يَشْهَدُ بِذٰلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ
وَلَمْ يَشْهَدْ بِأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ وَلَمْ
يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَصَغَّرَ عَظَمَتِي
وَكَفَرَ بِآيَاتِي وَكُتُبِي وهرکس که کواهی ندهد بانکه هیچ معبودی
بحق نیست مگر من که یکتای بیهمتایم یا کواهی دهد باین وکواهی ندهد
که

که محمد پیغمبر منست یا کواهی دهد باین وکواهی ندهد باین که علی بن
ابی طالب خلیفه منست یا کواهی دهد باین وکواهی ندهد که ائمه از
فرزندان او حجتهای منند پس کفران نعمت کرده است وکم دانسته بزرکی
من کرده است وکافر شده است بایات من وکتابهای من إِنْ قَصَدَنِي
حَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ وَإِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أُ
جِبْهُ وَإِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ وَذٰلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِيدِ اکر قصد کند مرا منع کنم او را واکر سوال کند از من محروم کنم او را
واکر ندا کند نشنوم ندا را واکر بخواند مرا استجابت نکنم او را واکر
امیدوار باشد بمن نا امید کنم او را واین جزای اوست از پیش من
ونیستم من که ظلم کننده باشم بر بندکان فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ
الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ پس برخواست جابر بن عبد الله انصاری وکفت یا رسول
الله چه کسانند ائمه دین از فرزندان علی بن ابی طالب قَالَ الْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حضرت فرمود حسن وحسین اند
دو سید جوانان اهل جنت ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ
بْنُ الْحُسَيْنِ بعد از ایشان سید عابدان است در زمان خود علی بن حسین
ثُمَّ الْبَاقِرُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي
السَّلَامَ وبعد از او شکافنده علوم محمد پسر علی پسر حسین است وزود
باشد که دریابی تو زمان وی را وچون دریابی او را ازمن سلام
برسان ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْكَاظِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ
ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ
مُحَمَّدٍ ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيٌّ

أمتي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً و بعد از او جعفر
بن محمد صادق است و بعد از او کاظم پسر جعفر است و بعد او علی پسر
موسی کاظم است و بعد او محمد پسر علی تقی است و بعد از او علی پسر
محمد نقی است و بعد از او حسن عسکری است و بعد از او قایم بحق محمد
مهدی است پر کردند روی زمین را از عدل و داد چنانکه پر کرده
شده است از جور و ظلم هؤلاء یا جابر خلفائي وأوصيائي وأولادي و
عترتي من أطاعهم فقد أطاعني ومن عصاهم فقد عصاني ومن أنكرهم
أو أنكر واحداً منهم فقد أنكرني این گروه ای جابر خلفای من و اوصیای من
و اولاد و عترت من اند آنکس که فرمان برد ایشان را بتحقیق فرمان برداری من
کرده است آنکس که عصیان کند ایشان را عصیان کرده است مرا آنکس
که انکار کند ایشان را یا یکی از ایشان را بتحقیق که انکار کرده است مرا و
بهم يمسك الله السماوات أن تقع على الأرض إلا بإذنه ويحفظ
الله الأرض أن تميد بأهلها ببرکت ایشان نگاه میدارد خدای تعالی
آسمانها را و نگاه میدارد زمین را از آنکه بلرزد باذن خدا و ببرکت ایشان نگاه میدارد
زمین را از آنکه متحرک شود و اهل آن را با خود ببرد **در بیان شناختن
حلال زاده از حرامزاده چنین گویند** و روایت کرده شده است
از حضرت پیغمبر صلعم که با علی بن ابی طالب عم گفت یا علي لا يحبك إلا من
طابت ولادته ولا يبغضك إلا من خبثت ولادته ای علی بن
ابی طالب دوست ندارد ترا مگر آنکس که با طهارت مولد شده
باشد از مادران و دشمن ندارد ترا مگر کسیکه باخبث ولادت باشد
ولا يعاديك إلا من هو كافر و عداوت نکند ترا مگر کسیکه
کافر باشد آنکس عبد الله بن مسعود برخاست و گفت بشناختیم
علامت

علامت خبث مولد و کافر را در زمان حیات تو بدشمنی علی بن ابی
طالب و مودت او لیس علامت خبث ولادت و کفر بعد از حیات تو
چیست چون اظهار اسلام کنند بزبان و مخفی باشد بر ایشان دشمنیهای
ما بر ایشان حضرت صم فرمود یا ابن مسعود أن علي بن أبي طالب
إمامكم بعدي وخليفتي عليكم فإذا مضى فالحسن والحسين ع
ابناي إماماكم بعده وخليفتي عليكم ثم تسعة من ولد الحسين
واحد بعد واحد أئمتكم خلفائي عليكم ای ابن مسعود بتحقیق
که علی بن ابی طالب امام شما است بعد از من و خلیفه منست بر شما
و چون ایام حیات وی منقضی شود پس حسن و حسین دو پسر من
امام شما اند بعد از او و خلیفه منند بر شما و بعد از ایشان نه فرزند
حسین یکی بعد از دیگری ائمه شما اند و خلیفهای منند بر شما تاسعهم
خاتمهم يملأ الأرض الدنيا قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً
نهم ایشان قایم ایشانست پر کنند دنیا را بعدل و داد چنانکه پر
کرده شده است بظلم و جور لا يحبهم إلا من طابت ولادته ولا
يبغضهم إلا من خبثت ولادته ولا يعاديهم إلا كافر دوست ندارد
ایشان را مگر کسیکه حلال زاده باشد و دشمنی ندارد ایشان را مگر آنکه
حرامزاده باشد و عداوت نکند با ایشان مگر آنکه کافر باشد من أنكر
واحداً منهم فقد أنكرني ومن أنكرني فقد أنكر الله عز وجل
ومن جحد واحداً منهم فقد جحدني ومن جحدني فقد جحد الله لأن
طاعتهم طاعتي وطاعتي طاعة الله ومعصيتهم معصيتي ومعصيتي
معصية الله آنکس که انکار کند یکی از ایشان را بتحقیق که انکار
کرده است مرا و آنکس انکار کند مرا انکار کرده است خدای تعالی را

وایشان بر فاقت در یکناحیه از معسکر اسامه فرود آمدند و حکایت نقل
آنچه از آنحضرت بر ایشان افتاده بود و از طرف حکایات موحش مذکور
شد شنیدند هر دو کس سخنان پنهانی داشتند و پیوسته انصار از مدینه بیرون
میآمدند و از کرانی مرض آنحضرت سخنان میگفتند تا سعد بن عباده که مذکور
شد و وقت چاشت روز دوشنبه بعد از خروج اسامه بود
حضرت خیر البشر از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود و چون خبر بعسکر
اسامه رسید در ساعت همه ایشان متوجه مدینه شدند و زلزله
عظیم و اضطراب تمام در اهل مدینه بود ابو بکر علیه اللعنه شتر سوار
بود بدر مسجد مدینه آمد و گفت ای مردمان چیست شما را که چنین در
اضطراب اید اگر محمد مرد خدای محمد حی لا یموت است و نبود محمد مگر پیغمبری
مثل که پیش از او پیغمبران بودند پس اگر بمیرد یا کشته شود شما بکفر
خود باز خواهید گشت و آنکس که بکفر خود باز گردد هیچ مضرتی بخدای
نمیرساند و بعد از آن انصار بسرعت تمام نزد سعد بن عباده
رفتند و بجهة مشورت در امر خلافت در سقیفه بنی ساعده جمع
آمدند و چون این خبر رسید بعمر ابو بکر را از آن خبر داد و بسرعة
تمام متوجه سقیفه بنی ساعده شدند و ابو عبیده بن الجراح با آن دو
ملعون بود و در سقیفه مردم بسیار بودند از انصار و سعد بن
عباده در میان ایشان بود اما مرضی داشت نزاع بسیار در میان واقع
شد و سخن بانجا رسید که ابو بکر لعنه الله در آخر سخن با انصار
گفت که من شما را به بیعت ابو عبیده بن جراح میخوانم یا عمر لعنهم الله
و رضا دادم که یکی از ایشان صاحب خلافت باشند و این دو ملعون
گفتند ما ترا سزاوارتر از این میدانیم ما بر تو مقدم نخواهیم بود تو صاحب

۲۷/۲

وانکس که جحود کند یکی از ایشان را جحود کرده است مرا و هر انکس جحود کند
مرا جحود کرده است خدا را زیرا که طاعت ایشان طاعت منست و طاعت
من طاعت خداست ای پسر مسعود اِیَّاكَ أَنْ تَجِدَ فِي نَفْسِكَ
حَرَجًا مِمَّا أَقْضِي إِلَى كُفْرٍ فَتَعَزَّبَ رَبِّي مَا أَنَا مِنْ تَكَلُّفٍ وَلَا أَنَا طَقُ عَنِ
الْهَوَى فِي عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ یعنی ای پسر مسعود بترس از آنکه
بیابی در نفس خود از آنچه حکم میکنم تنگی که بکفر انجامد پس بعزت پروردگارم
سوگند که نیستم من که سخن را بتکلیف گویم و نیستم که سخنی بهوا گویم
و از روی هوا در حق علی بن ابی طالب و ائمه دین از فرزندان او و آنگاه
حضرت صم دستهای خود را باسمان برافراشت و فرمود بار خدایا دوست
دار انکس را که دوست دارد خلیفها و ائمه امت مرا بعد از من و دشمن
دار انکس را که دشمن دارد ایشان را و یاری کن انکس را که یاری
کند انکس را و خوار کن کسیرا که در مقام خواری باشد ایشان را و خالی
مگردان زمین را از کسیکه بامامت قیام نماید از ایشان خواه ظاهر باشد
و خواه پنهان باشد و مستور تا باطل نگردد دین تو و حجت و بینات
تو بعد از آن فرمود ای ابن مسعود پس بتحقیق که من جمع کردم
از برای تو درین مقام انچیزی که اگر مفارقت کنید از ایشان هلاک
شوید و اگر چنگ زنید در ان نجات یابید و سلامتی کسی راست که
پیروی هدایت کند و احادیث و اخبار در بیان این معانی بحد تواتر
رسید و از بسیاری احصاء ان نتوان کرد و ما ذکر کردیم بعضی از ان
اخبار را در بیان این معانی تا جلاء احیاء متقیان و شفای صدور
مؤمنان باشد و هدایت باشد از برای قومی که با نصاف باشند
در ذکر احتجاج بعضی

از حکایات و

بر ما در اسلام و تو احق برای امر انصار گفتند که میترسیم که غالب
اید بر ما کسیکه نه از ما و نه از شما باشد ما باین رضا دادیم که از ما امیری
و از شما امیری باشد و اگر امیر ما هلاک یابد امارت از دیگرا امیری از
باشد ابوبکر علیه اللعنه بعد از مدح و ثنای بسیار از برای مهاجران
گفت ای گروه انصار شما منکر نیستید فضل مهاجران و بزرگی منزلت
ایشان در اسلام و خدا تبع شما را در کار دین خود و انصار پیغمبر
خود کرد این و زنان و فرزندان خود را در میان شما جای داد و کسی
بعد از مهاجرین اول بمنزله شما نیست امارت از برای ایشانست
و وزارت از برای شما پس برخواست حباب بن منذر انصاری
و گفت ای گروه مردان مالک شوید حقوق خود را بدستهای خود
چه مردمان قادر نیستند که راهی اختیار کنند مخالف رای شما باشد
و رای انگیزند که منافی رای شما باشد و ثنای بسیار از برای انصار
گفت بعد از آن گفت اگر قبول نکنند این گروه که ما امیر ایشان باشیم
ما راضی نیستیم بامارت ایشان بر ما و قانع نمیشویم مگر آنکه از ما امیری
باشد و از ایشان امیری عمر خطاب لعنة الله گفت هیهات دو شمشیر
در یک غلاف نگنجد و عرب راضی نخواهند شد بامارت شما و پیغمبر
ایشان از غیر شما باشد اما عرب امتناع ندارند از آنکه متولی
امارت ایشان کسی باشد که پیغمبر او باشد و ما برین سخن حجت
ظاهر است و امارت از برای قریش مقرر است و کسیکه مخالفت
با این سخن دارد فتنه را دوست داشته و خود را در ورطه
هلاکت می اندازد دیگر باره حباب بن منذر برخواست و با انصار
گفت ای گروه مردمان حقوق خود را بدست خود نگاه دارید و سخنان
این جاهل را

این جاهل را مشنوید و نصیب خود از امر بگذارید این احمق و اصحاب او
فرا مگذارید و اگر راضی نشوند بآنکه از ما امیری و از ایشان امیری باشد
ایشانرا بیرون کنید از بلاد خود و شما اولی امر خود باشید و بجلد
سوگند که شما باین کفتم سزاوارترید عمر خطاب علیه اللعنه گفت
چون حباب مرا جواب داد دیگر با او سخن نخواهم گفت چه قبل از این
در میان من و او منازعه بود در زمان حیوة پیغمبر صلعم و منع کرد
پیغمبر خدا مرا از مناقشه با او و من سوگند خوردم که با او سخن
نگویم هرگز و روی بعبیده کرد و گفت تو سخن کن ابوعبیده متوجه
انصار شد و مدح و ثنای بسیار از برای انصار گفت و بشیر بن سعد
که یکی از بزرگان انصار بود چون دید که انصار اجماع کردند و
میخواهند که سعد بن عباده را امیر گردانند حسد برد بر امارت او
و سعی در افساد این امر کرد بود و موافق شد با عمر و راضی شد
بامارت قریش و ترغیب انصار و سایر مردم بامارت مهاجر مینمود آنگاه
ابوبکر لعنه الله گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش اند بیعت
کنید با هر کدام خواهید عمر و ابوعبیده گفتند ما متولی این امر
نخواهیم شد و حال آنکه تو در میان ما باشی دست خود را بگشا تا
بیعت کنیم با تو بشیر بن سعد گفت من سیم شما خواهم بود و او بزرگ
اوس بود و سعد بن عباده بزرگ خزرج و چون دیدند اوس
میل بزرگ خود را بقریش دارند و دیدند که خزرج میل بامارت سعد
دارند بیکبار متوجه شدند به بیعت ابابکر علیه اللعنه و بسیار
و ازدحام کردند و از کثرت ازدحام سعد هلاک خواهد شد و او مریض
بود بر فراش خوابیده بود فریاد برآورد که کشتید مرا عمر لعنه الله

گفت بکشید سعد را بکشد خدا بکشد سعد را قیس پسر سعد از جای بر
خواست و ریش و گریبان عمر بگرفت و گفت بخدا سوگند ای ابن صهاک
جبان فرو گریزنده از معرکه جنگ ترا چه حد آنست که با سید خزرج این
حرمتی کنی ابوبکر گفت با عمر خطاب لعنهما الله گفت تحمل کن که رفق و مدارا افضل
و احسن است سعد بن عباده گفت ای ابن صهاک و صهاک جده عمر است و او
کنیزی بود حبشیه و شرح آن کما ینبغی و تلیق در جای خود مذکور خواهد
خواهد شد بخدا سوگند که اگر ما قوت برخواستن بودی هر آینه ترا خوار
و زار بقوم خود فرستادم که بزودی بعد داعیه امارت و خلافت در
خاطر نگذرانید این داعیه باطل شما را بر جرأت آورد آل خزرج داشته
و انصار عشیره خود کرد و گفت مرا بردارید و از این مکان فتنه بیرون
برید پس بر داشتند او را و بمنزل او بردند بعد از این حکایات ابوبکر
علیه اللعنه شخصی بنزد او فرستاد که چون مردم بیعت با من کردند
تو نیز بیعت کن سعد گفت بخدا سوگند که تا بیند از من تیری که در جعبه
منست در روی شما و رنگین نکنم رمح خود را بخون شما و نزنم شمشیر
خود را بر فرق شما و با عشایر و قبایل خود بنزد معادات با شما قتال
نکنم قرار و آرام نخواهم گرفت بخدا سوگند که اگر انس و جن اتفاق
نمایند برای امر هرگز بیعت نکنم با شما و چون این حکایات را با ابوبکر
و عمر رسانید عمر گفت ناچار است از بیعت او بشیر بن سعد گفت
که وی قبول بیعت نخواهد کرد و لجاجت خواهد کرد تا زمانی که کشته
شود و کشته نمیشود تا کشته نشوند اوس و خزرج او را بحال
خود باید گذاشت که در این مضرتی نیست پس قبول کردند قول او را
و بگذاشتند سعد را بحال خود و سعد هرگز در عقب ایشان نماز نکرد
و قضا بحکم ایشان نکرد

از حکایات و روایات که بعد از حضرت رسالت پناه ص گذشته در احتجاج و الحاح
در امر خلافت از قبل آنکس که مستحق بوده از او آنکس که مستحق نبوده و
اشارت بانکار آنکسی که انکار کرد کسی را که امارت امیر المومنین را برادر بوده
اشارت بکیفیت کسی که کین کرد با امیر المومنین از پیش و از پس و از ابو
الفضل محمد بن عبد الله شیبانی مرویست که باسناد صحیح از رجال خود ثقة
عن ثقة آنکه حضرت رسالت ص بیرون آمد در مرضی که وفات یافت
در آن مرض برای امامت نماز و تکیه داشت بر فضل بن عباس و غلامی که
حضرت را بود که او را ثوبان گفتندی و این آن نماز بود که حضرت ص
اراده آن داشت که تخلف نماید از آن جهت گرانی مرض بعد از آن متحمل
مشقت آن شد و بیرون آمد و چون بعد از نماز بمنزل شریف معاودت
نمود و با ثوبان گفت که در را بگشا و بیهوشی دریافت آنحضرت را
جماعت انصار در آمدند و در را چون بسته دیدند با ثوبان گفتند که اذن
از برای ما حاصل کن تا در آییم به پیغمبر خدا ثوبان جواب داد که حضرت
بیهوشی است و زنان نزد آنحضرت حاضر بودند آواز گریه ایشان بسمع
مبارک آنحضرت رسید چشم گشود و فرمود چکسانند ایشان گفتند انصار
حضرت ص فرمود که اینجا است از اهل من گفتند علی بن ابی طالب و
عباس پس بخواند ایشان را و تکیه بر ایشان داده تشریف بیرون فرمود
و نشست بر ستونی از ستونهای مسجد خدا و آن ستون از درخت خرما
بود پس مردمان جمع آمدند حضرت ص خطبه خواند و در اثنای سخن
فرمود نزدیک پیغمبری که از الله بگذاشت ملکه و من میگذارم میان
شما دو چیز را که ثقلین عبارت از آنست یکی کتاب الله مجید است
و یکی اهل بیت من پس هر آنکه ضایع کرد ایشان را ضایع کردان

خدا یعنی ایشان را وسفارش کرد با نصار و فرمود وصیت میکنم شما را به
بو هیچ کاری و احسان با ایشان کنید و بدی او بد بنیکو کاری ایشان با
وتجاوز کنید از گناه کاران ایشان انگاه اسامه بن زید را بخواند
وامر کرد که غزای که مقرر شده بود متوجه غاید مقرون ببرکت و
نصرت وعافیت وامر فرموده بود که جماعت از مهاجر و انصار و از انجمله
ابوبکر وعمر بودند وجمعی از مهاجران وانصار با وی رفیق باشند و
لعنهم الله علیهما
با رفق مو ته فلسطین روند و با عدای خدا محاربه نمایند اسامه وگفت
ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد ایا رخصت میدهی که چندان توقف
نمایم که حق تعالی شفا دهد شما را ازین بیماری واگر بیرون روم و
شما برین حال باشید بیرون خواهم رفت و دل من پر الم وجراحت
خواهد بود حضرت صلعم فرمود بمن رسانیده که شما طعن کرده اید در
فرستادن اسامه و در فرستادن پدر او و زید از پیش و بخدا
سوگند که اسامه هر اینه سزاوار است با مارت بتحقیق که پدر او
نیز سزاوار بخلافت بود هر اینه او از دوست ترین مردمان بمن است
و وصیت میکنم شما را برعایت منزلت او و اگر سخن گوئید شما
در امارت اسامه پس بتحقیق که سخن گفت قابل شما در امارت
پدر وی بعد از ان در امد پیغمبر صلعم در منزل خود و اسامه در همان
روز از مدینه بیرون رفت و در قرب یکفرسخ از مدینه نزول
نمود و منادی حضرت رسالت پناه صلعم ندا کرد که در مدینه باید که
تخلف نکنند انان که مامورند که با اسامه بغزای کفار روند
پس ملحق شوند با سامه انانکه مامور بودند و اول کسانی که
با اسامه پیوستند ابوبکر بود و عمر لعنهما الله وابو عبیده جراح
وایشان بر فاده

وقضا بحکم ایشان نکرد و اگر بعد کاری یافتی با ایشان قتال کردی و همینه
برین حال بود تا زمانی که ابابکر هلاکت یافت و چون عمر متولی امر شد
از حضرت عمر ترسان بود بجانب شام رفت و انجا وفات یافت و با
کسی بیعت نکرد القصه جماعت انصار بیعت کردند و دیگران که انجا
حاضر بودند بیعت کردند و علی بن ابی طالب بتجهیز و تکفین انحضرت
صلعم مشغول بود و چون فارغ شد از ان نماز گذارد و بر انحضرت و
مردم نماز گذاردند و در مسجد پیغمبر بنشست و بنو هاشم بر وی جمع
امدند و با ایشان زبیر بن عوام بود و بنی امیه بر عثمان بن عفان
لعنه الله جمع امدند و بنی زهره بر عبد الرحمن بن عوف و این قبایل در
مسجد بودند که ابوبکر و عمر و ابو عبیده لعنهم الله بمسجد در امدند
و گفتند چیست شما را که بحلقهای پراکنده نشسته اید برخیزید
و بیعت کنید با ابوبکر بتحقیق که بیعت کرده اند با او انصار و دیگر
مردمان پس برخواستند عثمان و عبد الرحمن بن عوف و جماعتی که
با ایشان بود بیعت کردند با ابوبکر و امیر المؤمنین با بنی هاشم
بمنزل امیر المومنین رفتند و زبیر با ایشان بود پس عمر لعنه الله با
جماعتی که بیعت کرده بودند و از انجمله اسید بن حضیر و سلمه بن
سلامه بود بخانه امیر المؤمنین امدند و گفتند که بیعت کنید با
ابوبکر بتحقیق که مردمان بیعت کرده اند با او زبیر برخواست
و شمشیر خود از غلاف کشید و فرخاش کنان متوجه عمر شد عمر انجا
بمردم خود برد و گفت مرا از شمشیر او نگاه دارید سلمه بن سلامه
پیش دستی کرد و شمشیر او را بگرفت و عمر او را برداشت و بر زمین
زد و شیر تیز در جماعت هاشم و غیر ایشان میگریست و با ایشان

اظهار عداوت میکردند تا ایشان را بنزد ابی بکر لعنه الله آوردند و با آنشان
گفتند بیعت کنید با ابی بکر پس بیعت کردند با او و مردمان و غلامان
سوگند که اگر سر باز زنید از بیعت در میانه بجز شمشیر نخواهد بود
چون بنی هاشم این حال مشاهده کردند یک یک تأملی میکردند تا بعد
از تأمل بیعت میکردند و غایت کسیکه بیعت نکرد از آن جماعت مگر امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع با آنحضرت گفتند بیعت کن با ابوبکر آنحضرت فرمود
من احق ام باین امر و شما اولی اید ببیعت با من شما امارت را از انصار
میستانید بحجت شما بر آن قرابت پیغمبر است ص و از ما که آل پیغمبر
هستیم غصب میکنید آیا زعم شما این نبود که شما احق باین امر
از انصار بسبب قرابت شما به پیغمبر خدا و انصار باین حجت تسلیم
کردند امارت را بشما و من حجت میسازم بر شما مانند آنچه حجت
ساختید بر انصار و من اولی بر رسول خدا ام در حیات و ممات و من
وصی او و وزیر او یم و من مستودع علم و اسرار اویم و من صدیق
الاکبرم و من اول کسی ام که ایمان باو آوردم و تصدیق رسالت او کردم
و بهتر من شمایم در مشقت کشیدن در جهاد مشرکان و اعلم شمایم
بکتاب و سنة و افقه شمایم در دین و اعرف شمایم بعواقب
امور و افصح شمایم در زبان و اثبت شمایم در دل پس بچه چیز
منازعت میکنید شما را در این امر در مقام راستی و انصاف باشید
با ما اگر از خدا میترسید این حق را از برای ما دانید و چیزی که
حق شما نباشد از آن در گذرید چنانکه انصار چیزی که حق ایشان
نبود از آن در گذشتند و اصرار بر ظلم مینمائید و دانسته اید که
عمر لعنه الله گفت اهل بیت تو خلافت ابوبکر را حق دانستند آیا تو
اقتدا با ما

لب
اقتدا با اهل بیت خود نمیکنی بنی هاشم گفتند بیعت ما حجت بر علی بن ابی طالب
نیست و ما استحقاق او را از راه قرابت رسول و حسن جهاد و هجرت و دیگر
صفات زیاده از دیگران میدانیم عمر علیه اللعنه گفت ما ترا نخواهیم گذاشت
تا زمانی که بیعت کنی بطوع و یا بکره امیر المومنین فرمود بخدا سوگند که
قبول نکنم قول شما را و اطاعت شما نخواهم کرد و در بیعت شما نخواهم
آمد ابوبکر لعنه الله گفت ما اکراه نمیکنیم ترا بر بیعت و در این باب تشدید
نداریم ابوعبیده برخواست و بنزد امیر المؤمنین آمد و گفت ای
پسر عم ما انکار قرابت تو با رسول خدا نمیکنیم و سبقت ترا در اسلام و بعلم
و نصرت و تقوی ترا قایلیم اینقدر هست که تو مردی جوانی و در آن روز
امیر المؤمنین علی ع سی ساله بود و ابوبکر پیر بود و متحمل اثقال این امر
میشود و او عمر خود گذرانیده با او مضایقه مکن اگر خدا اینعمر ترا
دهد بعد از آن هیچ کس خلافت نخواهند کرد مگر تو و خلافت بتو خوا
کرد بلکه تسلیم تو خواهند کرد چه همه را معلوم است که تو باین امر
از همه سزاوار تر و لایق تری و چون زمان فتنه است اگر زیاده از این
مبالغه کنی فتنه انگیخته میشود که تسکین آن ممکن نباشد و تو میدانی
ما فی الضمیر عرب و غیر عرب نسبت بر خود امیر المؤمنین ع فرمود ای گروه
انصار فراموش مکنید محمد پیغمبر خود را در شان من و دور مکنید اهل
حق را از حق خود و از مقام و منزلی که او را در میان است بخدا سوگند
که حق تع این مقام را از برای من حکم کرده و پیغمبر ص اعلام کرد شما را
بآن و شما میدانید که ما اهل بیت باین سزاوار تریم از شما پس پیروی
هوا و آرزوی خود مکنید و از حق تع دوری مجوئید و گروهی
قدیم خود را با جماعت بدعت و ضلالت فاسد مگردانید بشیر

سعد انصاری که ساعی امر ابوبکر لعنه الله بود گفت و گفتند جماعت انصار
که با وی بودند ای ابو الحسن اگر این سخن را انصار از تو میشنیدند پیش
از بیعت ایشان ابی بکر را اختلاف نمیکردند در حق تو هیچ دو کس امیر
المومنین ع فرمود هیچ سزاوار بود مرا که بگذارم پیغمبر خدا را بی تجهیز
و تکفین و اشتغال نموده باشم و با مردم در باب امامت نزاع کنم و گمان نمی
بردم احدی را که در این امر با من در مقام نزاع باشد چه ص در روز
غدیر هیچ حجت از برای احدی نگذاشت و از برای هیچ قایل مقالی
نماند سوگند میدهم بخدا اینمردی را که شنیده باشد از پیغمبر خدا
در روز غدیر خم که فرمود آنکس که من مولای اویم پس علی بن ابی
طالب مولای او است بارخدایا دوست دار آنکه او را دوست دارد
و دشمن دار آنکه او را دشمن دارد و نصرت ده آنکه او را نصرت دهد و
خار و بی اعتبار کن آنکس را که او را خار و بی اعتبار کند
باید که گواهی دهد بانچه شنیده است زید بن ارقم گفت که دوازده
مرد از اهل بدر گواهی دادند بران و من از جماعت بودم که شنیدم
از رسول خدا و دران مجمع کتمان شهادت کردم خدا بنفرین در عقوبت
انعمل هر دو چشم مرا بستد و نابینا کرد و سخن در این باب بسیار شد
و آوازها بلند کردند و عمر علیه اللعنه ترسید که مردم گوش بسخن
امیر المومنین کنند و مهم او خلل یابد پیش آمد و گفت ای ابو الحسن
خدا ایقع مقلب القلوب است و نه میبینیم ترا آنکه عدول کنی از
آنچه جماعت بران رفته اند این بگفت و هر دو مان را برداشته
متوجه منازل خود شد و از ابان بن تغلب مرویست که وی گفت
با امام همام ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام گفتم جانم فدای تو باد
هیچکس از اصحاب

هیچکس از اصحاب پیغمبر انکار نمود بر ان فعل شنیع ابوبکر علیه اللعنه
و جلوس او در مقام پیغمبر ص فرمود بلی دوازده نفر انکار نمودند از
مهاجران شش نفر و ان خالد بن سعید بن العاص بود از بنی امیه و
سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر
و بریده اسلمی و از انصار شش نفر ابو الهیثم بن تیهان و سهل و عثمان
پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن کعب و ابو
ایوب انصاری امام علیه السلام فرمود که چون ابوبکر بر منبر بر آمد
مشورت کردند ایشان و با یکدیگر گفتند بخدا سوگند که میرویم و
او را از منبر پیغمبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین میکنید
نفس خود را در مهلکه انداخته باشید و حق تعالی میفرماید که وَلا
تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و مینداز ید بدستهای خود نفس خود را
در مهلکه بیایید تا باتفاق بنزد امیر المومنین ع برویم و گفتند یا امیر
المومنین ترک کردی حقی را که تو از همه احق و اولی بودی و ما از پیغمبر خدا
شنیدیم که میفرمود که علی بن ابی طالب با حق است و حق با علی ابن ابی
طالب است میل میکند حق بهر جا که میل میکند او و ما قصد آن داریم که
او را از منبر رسول خدا فرود آوریم بنزد تو آمده ایم تا مشورت کنیم
با تو و بدانیم رای تو چیست و ما را بچه امر میفرمایی علی ع گفت بخدا
سوگند که اگر شما چنین کاری بکنید هر اینه شمشیرها کشیده باشید
از برای قتل من و مستعد حرب من باشید و هر اینه شما شمشیرها
کشیده باشید و گویید مرا بیعت کن و اگر نه ترا خواهیم کشت و تا
چاره نیست مرا آنکه دفع کنم قوم را از نفس خود و این بدان جهت است
که رسول ص پیشی از وفات با من گفت که ای ابو الحسن زود باشد که

امت غدر کنند بتو بعد از من و بشکنند در تو عهد مرا بتحقیق که تو نسبت
با من بمنزله هرون نبی نسبت بموسی و امت من بعد از من بعضی بمنزله هرون
اند و آنکسان که ~~بمنزله~~ هرون بودند و بعضی بمنزله سامری و آن کسان
که تابع سامری بودند پس گفتم که یا رسول الله هرگاه که چنین باشد
ما چگونه باید بود و حضرت ص فرمود اگر اعوان و انصار یابی جهاد کن
با ایشان و بحق خود فایز شو و اگر نیابی دست خود را از ایشان کوتاه
دار و خون خود را محافظت نما تا آنکه ملحق شوی بمن در حالی که
مظلوم باشی و چون وفات کرد پیغمبر خدا ص مشغول شدم بتجهیز
و تکفین او و چون فارغ شدم و مدد از اهل بدر و سابقان اول طلب
نمودم اجابت نکردند مرا مگر چهار نفر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر غفاری
پس صلاح در آن دیدم که ملازم خانه خود باشم از خدا بترسید و خاموش
باشید چه شما میدانید دشمنی این قوم را بخدا و رسول خدا و اهل
بیت پیغمبر او پس بروید باتفاق بنزد این مرد و بگوئید آنچه شنیده اید
از پیغمبر خدا تا شما را تاکید حجت باشد و سبب ازدیاد بعد از او
بپیغمبر زمان وارد شود پس آن جماعت بنزد منبر رسول خدا آمدند
روز جمعه چون ابو بکر علیه اللعنه بر منبر بر آمد مهاجران با انصار
گفتند بیشتر روید و سخن گوئید انصار و مهاجران گفتند بلکه شما
شما بیشتر روید و سخن گوئید چه خدا ابتدا شما را در کتاب مجید مقدم
داشت آنجا که فرموده لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ بِالنَّبِيِّ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
یعنی بتحقیق که بازگشت خدا اینجا ببرکت نبی بر مهاجران و انصار و از
گناهان ایشان درگذشت ابان بن تغلب میگوید که من گفتم ای پسر رسول
خدا عامه این آیه را چنین نمیخوانند که بنزد شما است امام علیه السلام

کفت که عامه چکونه

گفت که عامه چگونه میخوانند گفتم چنین میخوانند که لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ
عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ امام علیه السلام فرمود وای بر ایشان
چه گناه داشت پیغمبر خدا ص پس اول کسی که سخن گفت خالد بن
سعید بن العاص بود بعد از آن باقی مهاجران بعد از آن انصار در
سرزنش نمودن صحابه ابابکر ملعون را و گویند که ایشان
در وقت وفات پیغمبر ص در مدینه نبودند و چون بمدینه آمدند ابابکر
علیه اللعنه متولی امر شده بود ایشان در آن روز اعلام مسجد نبی بودند
پس برخواست خالد بن سعید بن العاص و گفت ای ابوبکر از خدا بترس
چه دانسته که رسول خدا ص گفت و ما در حواشی او بودیم در روز
بنی قریظه در وقتیکه فتح قلاع ایشان میسر شد و علی بن ابی طالب ع
بسیاری از صنادید ایشانرا بقتل رسانید و اکثر بزرگان و سرداران
ایشانرا بتیغ قهر گذرانیده بود حضرت ص فرمود ای معاشر یعنی مهاجر
و انصار من وصیت میکنم شما را بوصیتی پس نگاه دارید آنرا و با مانت
میگذارم نزد شما سخنی پس محافظت کنید این سخنانرا بدانید
و آگاه باشید که علی بن ابی طالب امیر شما است بعد از من و خلیفه
در میان شما و باین وصیت کرد مرا پروردگار من بدانید و آگاه باشید
بتحقیق که اگر شما محافظت نکنید در وصیت مرا و نصرت نکنید مرا
اختلاف کرده باشید در امر دین و اضطراب یافته باشد بنزد شما
احکام شرع شما و دوستان شما اشرار شما باشند بدانید و آگاه باشید
که اهل بیت من ایشانند و ایشان ارشدند و عمل کنند کان بامر امت اند
بعد از من بار خدایا آنکس که فرمان برداری کند از امت من و نگاه دارد
وصیت مرا در حق ایشان پس حشر کن او را در زمره من و بگردان

ابراي او نصيبي از ميراث مي که نادر يابند مان نور آخرت را آنکس
که بدي کند در امر خلافت در اهل بيت من پس محروم کردان او را از
بهشتي که عرض او همچه عرض آسمان و زمين است عمر خطاب عليه اللعنه
گفت خاموش باش اي خالد که تو نه از اهل مشورت و اعتباري
با راي تو نيست خالد گفت تو خاموش باش که سخن بزبان غير خود
ميگويي بخدا سوگند که هر آينه قريش ميدانند که تو اذل ايشاني
از روي قدر و اخمل ايشاني از روي ذکر يعني اوضع ايشاني از روي
نسب و اشاره بحکايت صهاک و غيره بود و تو لئيمي عيال و تو اصياب
قريش مخزي نيست و نه در جنگ نام نيکي داري و در ميان ما بمنزله
شيطاني از زمان که با آدمي ميگويد که کافر شو چون کافر شود ميگويد
من از تو بيزارم من ميترسم از خدايي که پروردگار عالميان است
پس عاقبت ايشان خواهد بود که هميشه هردو در آتش دوزخ باشند
و اينست جزاء ظالمان پس ساکت نشد عمر لعنه الله و بنشست خالد
بن سعيد بعد از ان سلمان فارسي برخواست و بزبان فارسي گفت
کرديد و نکرديد اي ابو بکر بچه چيز مستند خواهي شد هرگاه نازل
شود بتو عقوبتي آنچه ندانسته کرده و چگونه درجه خواهي زد
هرگاه که سوال کنند از چيزي که بي انديشه عاقبت از تو در وجود آمده
باشد چه خواهي گفت بر تقدم تو بر آنکس که اعلم از تو است و
اقربست برسول خدا و اعلم امت است بتاويل کتاب خداي عز و جل و
بسنة پيغمبر و تقدم تو بر کسيکه پيغمبر صلعم مقدم داشت او را در حيات
خود و وصيت کرد شما را باو بعد از وفات خود پس شما بگذاشتيد
قول او را و فراموش کرديد وصيت او را و خلاف کرديد وعده او را
شکستيد عهد او را

وشکستيد عهد او را و آنچه فرمود که با اسامه متوجه ارض شام شويد
از جهة احتراز بود از آنچه حسد ورزيد از شما و از براي تنبيه امت
بر خطاي شما خلاف آن کرديد و عنقريب مدت حيات تو منقضي شده
و وزر و وبال اين عمل را با تو حمل خواهد کرد بقبر تو ما ابد گرفتار
اين عمل خواهي بود پس اگر رجوع کني بحق پيش از مرگ و طافي کني قبيح
کردار خود را و باز گردي بخدا بتوبه و پشيمان شوي از اين فعل شنيع هر
اينه برستگاري نزديک شوي از امر تو شنيدي چنانکه ما شنيديم و ديدي
چنانکه ما ديديم و باز نداشت ترا از آنچه بان مشغول و تو ابغضيب از
دين اسلام کردانيد بر تو باد که ملاحظه حال خود کني و نباشي همچه
کسي که پشت او رد و تکبر کرد بعد از او ابوذر غفاري برخواست و گفت
اي معشر قريش قباحتي بود که قرابت رسول خدا را بگذاشتيد بخدا
سوگند که مرتد شديد شديد و جماعت عرب شک در دين خود
نمودند و اگر شما اين امر را در اهل بيت پيغمبر خدا ميگذاشتيد شمشير
خلاف هرگز از غلاف بيرون نمي آمد در ميان شما طالب خلافت را بر
قهر و غلبه نهاديد و چشم بران خواهيد داشت انانکه اهل بيت اين
امر نباشند و در طلب ان خون بسيار ريخته خواهد شد و چنانکه
که ابوذر گفته بود شما دانسته ايد که پيغمبر خدا امر فرمود که امامت
بعد از من از آن علي بن ابي طالب است و بعد از او از آن دو پسر من
حسن و حسين است و بعد از ايشان از آن اولاد ايشان و شما قول
پيغمبر خدا را بگذاشتيد و طمع در دنياي فاني کرديد و نعيم باقي
را بگذاشتيد و چنان کرديد که امتهاي که پيش از شما بوده اند
بعد از پيغمبران خود بکفر و ضلالت باز گشتند و عنقريب بجزاي

عمل خود خواهی رسید و حق اینجا ستم کننده بودید کان خود پس بعد
از ان مقداد بن اسود بر خواست و گفت ای ابوبکر از ظلم خود باز
گرد و ملازم خانه خود باشی و بر گناهان خود اشک ندامت بریز
و خلافت را بصاحب ان گذار و بدعتی که پیغمبر خدا صم در باب خلافت
علی مرتضی از تو گرفت بجای او رد انچه مقرر فرمود که در تحت رایت
اسامه بن زید باشی و بر گناهان بلاد روم روی تنبیه بود تو ابر
بطلان امری که متصدی ان شدی و هم چنین تنبیه بود مرا و انکسی
که مدد کار تست و انچه قبل ازین در غزوه ذات السلاسل شما را تابع
عمرو عاص کرد اند و انعلم نفاق و محل شقاق را که إِنَّ شَانِئَكَ
هُوَ الْأَبْتَرُ در شان او نازل گشت بر شما امیر کرد اند و بر سایر منافقان
مدینه پس از خدا بترس و بیعت خلافت که ناحق از مردمان گرفتند
اقاله کن پیشتر از انکه فرصت فوت کنی و عقوبت بر تو بماند و نزد
تو روشن است که علی بن ابی طالب صاحب خلافت است بعد از پیغمبر
خدا صم پس امر خلافت را تسلیم او کن و نصیحت قبول کن اگر قابل
نصیحتی و بحق تو است باز گشت امور بعد از او بریده بن اسلم بر خواست
و گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه صدمه‌هاست که از باطل بحق
میرسد ای ابوبکر فراموش کردی انچه ما را رسول خدا امر کرد انکه
علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و قاتل قاسطان است پس بترس
از خدا اینجا و تدارک حال خود کن پیش از انکه اوقات تدارک فوت
شود و بعذاب ابدی گرفتار شوی و تسلیم کن امر را بکسی که از تو
احق است و با من انچه نصیحت است بجای اوردم و راه نجات بتو
نمودم باید که مدد کننده گناهکاران نباشی بعد از او عمار بن یاسر

بر خواست و گفت ا

بر خواست و گفت ایها معاشر قریش اگر ندانسته باشید بدانید که اهل
بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بوراثت و اقوم اند بامور دین
و احفظ اند بر جماعت ملت و ناصح ترند برامت امر کنید صاحب خود را
تا حق را باهل حق گذارد پیش از انکه مضطرب شود حال شما و
طمع کنند در شما اعداء شما چه میدانید که بنی هاشم از شما احق اند
باین امر و علی بن ابی طالب در میان شما امام شما است بحکم خدا و
رسول او و در میان منزلت شما فرقی عظیم است و شما دانسته اید که
درهای مردم را از مسجد مسدود فرمود و در خانه علی مرتضی را در مسجد گذاشت
و در میان خواهندگان فاطمه زهرا علی مرتضی را اختیار کرد و فرمود
من مدینه علمم و باب او علی است و حلال مشکلات شما در دین علی مر
تضی است و هرگز او را مشکلی نبود پس شما حیات دنیا را بر لذات
عقبی ترجیح میدهید و بکفر و ارتداد باز گردید که تا خاسر و زیان کار باشید
بعد از ان ابی بن کعب بر خواست و گفت ای ابوبکر عناد مکن در حقی که
خدا انرا از برای غیر تو مقرر داشته است و مباش اول کسی که عصیان
رسول خدا کند در حق وصیت و وصی او و حق را باهل حق گذار و ازین
گمراه شدن پشیمان میباش که عنقریب مفارقت خواهی کرد ازین باطل
و عن ابان بتو خواهد رسید بعد از ان خزیمه بن ثابت بر خواست و گفت
ای مردمان شما میدانید که پیغمبر خدا صم گواهی مرا بجای دو عادل
دانست گفتند بلی گفت من گواهی میدهم که از پیغمبر صم شنیدم که
فرمود اهل بیت من فارق میان حق و باطل اند و ایشان پیشوای
امت اند و قایم مقام من پس گفتم انچه شنیده بودم و انچه بر
من لازم بود رسانیدم بعد از او ابو الهیثم بن التیهان بر خواست

و گفت من گواهی میدهم که پیغمبر خدا صلعم را بجای خود بداشت و گفت هر که مولای اویم علی ابن ابوطالب مولای او است انصار گفتند مقصود نعوذ بالله خلاف است بعلی ابن ابی طالب و بعضی گفتند غرض تعظیم و تکریم علی بن ابی طالب است مردم در این باب خوض تمام کردند و بعد از قیل و قال مردم نزد حضرت رسالت صلعم فرستادند و سوال کردند حضرت فرمود که مراد من است که علی بن ابی طالب امام مومنان بعد از من است و ناصح ترین مردم است از برای من و گواهی میدهم باینچه دانسته ام هر آنکه خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود پس بتحقیق که روز قیامت موعد همه است بعد از آن سهل بن حنیف برخواست و حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد آنگاه گفت که ای معشر قریش گواهی دهید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم او را در این مکان یعنی روضه و او دست علی بن ابی طالب را بدست خود داشت و میفرمود ای مردمان این علی بن ابی طالب امام شما است بعد از من و وصی منست در حیات من و وفات من و قاضی دین من و منجز وعد منست و اول کسی است که مصافحه کند مرا بر حوض من پس خوشا حال کسیکه متابعت کند او را و او را نصرت دهد و وای بر کسیکه تخلف کند از وی و از متابعت او روی بگرداند و برخواست با او برادر او عثمان بن احنف و گفت شنیدیم ما از رسول خدا صلعم که فرمود اهل بیت من ستارگان زمین اند پس پیشی مجوئید بر ایشان و ایشان را مقدم خود دانید پس بتحقیق که ایشان والیان امرند بعد از من پس برخواست مردی و گفت ای رسول خدا کدام از اهل بیت تو فرمود علی بن ابی طالب و پاکیزگان از اولاد او پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلعم بیان فرمود آنچه دین پس مبادا ای ابوبکر اول کسیکه کافر شود باین

کافر شود باین سخن و خیانت در امر خدا و رسول او مکن و خیانت مکن امانت خدا را و نبود اینکه خیانت کنند بعد از او ابوایوب انصاری برخواست و گفت از خدا اتقوا بترسید ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خدا و حق ایشان را با ایشان باز گردانید پس بتحقیق که شنیده اید آنچه شما مثل شنیده اند برادران ما از پیغمبر خدا در اماکن متعدده و در مجالس مختلفه آنکه فرموده اهل بیت من ائمه شما اند بعد از من و اشاره بعلی ابن ابی طالب کرد و گفت علی بن ابی طالب امیر بوره و قاتل کفره است مخذول است آنکس که در حق او ایستادگی کوشند و منصورات آنکس که نصرت ایشان جوید پس باز گردید بخدا ابیع از ستم خود پس بتحقیق که خدا ابیع ثواب و رحیم است امام ابا عبدالله ع فرمود پس الزام یافت ابوبکر لعنه الله بر منبر و قادر جواب نبود بضرورت گفت ولایت از شما است وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي و من بهتر من شما نیستم و علی بن ابی طالب در میان شما است اقاله کنید بیعتی را که با من کرده اید عمر خطاب علیه اللعنه گفت فرود آی از منبر ای لکع یعنی ای ذلیل النفس و ای لئیم چون از عهده حجت قریش بیرون نمی توانی آمد چرا در اول قبول چنین منزلتی میکردی ابوبکر رفت و سه روز از منزل خود بیرون نیامد و از برای نماز گذاردن بمسجد نیامد یعلم هنا آن خالد بن ولید و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل من المردودین و چون روز چهارم بود خالد ولید بیامد و با وی هزار نفر بود و گفت ای چه در خوانه نشسته و بنو هاشم طمع در خلافت کرده اند و سالم مولی ابی حذیفه

امد وبا او هزار نفر بود ومعاذ بن جبل امد وبا او هزار نفر بود ولا یزال
جمع میشدند برایشان تا ده هزار مرد برایشان کرد امد پس شمشیرها
کشیده بیرون امدند ومقدم ایشان عمر خطاب بود لعنه الله و بر در
مسجد بایستادند وعمر گفت ای اصحاب علی اگر یکی از شما چنان سخن
خواهید کرد که دیروز کرد بن حشیمی شما را از حلقه بیرون می اوریم
خالد بن سعید العاص گفت ای پسر صهاك حبشیه ایا بشمشیرهای
شما است و ما بترسیم از شمائیم واکرچه اندك می نمائیم زیرا که حجت
خدا تع در میان ما است واگر نه ان بودی که طاعت امام از برای ما
اولی بودی هر اینه شمشیر خود را برروی شما بیرون می اوردیم
تا جهاد کنیم در راه خدا تع امیر المومنین علیه السلام گفت ای خالد بیا
بنشین که سعی نمودی و دین مشکور است انگاه سلمان فارسی
برخواست گفت الله اکبر شنیدم از رسول خدا و گوشهایم کر
باد اگر دروغ گویم که فرمود که در میان انکه برادرم و ابن
عمم در مسجد می نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که در اثنا چو
ایشان جماعتی از کلاب اهل نار و خواهند که او را و جماعت او را بقتل
اورند بدانید واگاه باشید که شما ان جماعت اید پس عمر خطاب
علیه اللعنه قصد سلمان کرد امیر المومنین علی ع برخواست و او را
بر زمین نشانید و گفت ای صهاك حبشیه اگر نه چنین نوشته بودی
بر ما خدا تع و عهد پیغمبر او با ما نه این بودی هر اینه بنمودی
که مردی و مردانگی چیست و ملتفت شد با اصحاب خود فرمود باز
گردید خدا بر شما رحمت کناد و هر اینه در نیامده ام در مسجد مگر
چنانکه در امد موسی و هرون در مسجد انوقت که اصحاب ایشان

کفتند اذهب انت

[illegible]

گفتند اِذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ یعنی ای موسی
برو تو و صاحب تو پروردگار تو پس کارزار کنید و قتال با دشمنان
خود بکنید که ما اینجا میانشینیم و با شما موافقت نمیکنیم بخدا
که در نیامدم در مسجد مگر از برای زیارت پیغمبر ص و یا از برای قضیه
که از هر کدام چه روا نیست که برای حجتی که اقامت کرده پیغمبر ص
از برای خود انکه بکذارد ایشان را در حیرت از عبد الله بن عبد الرحمن
مرویست که گفت بعد از ان عمر لعنه الله در کوچه های مدینه می گشت و
منادی میکرد که ای مردمان که با ابی بکر بیعت نکرده اید بشتابید و با ابو بکر
بیعت کنید و مردمان می امدند و با ابو بکر بیعت میکردند و عمر علیه اللعنه
میدانست که جماعتی در خانهای خود پنهان شده اند و از بیعت تخلف کرده
و قصد ان داشت که با جماعت خود بر سر ایشان رود و از ایشان بیعت
بستاند و مدتی بر این حال گذشت روزی گروه انبوه بر داشت و بمنزل
امیر المومنین ع امد و طلب بیرون امدن انحضرت از منزل شریف کرد
و انحضرت بیرون نفرمود و عمر لعنه الله گفت که تا هیمه بسیار بر در
خانه امیر المومنین جمع اوردند و اتش طلبید و گفت بخدا سوگند
اگر بیرون نیاید علی بن ابی طالب هر اینه خواهم سوختن این
خانه را با هرچه در این خانه است اضطراب تمام در مردم بهم
امد و گفتند فاطمه دختر رسول خدا در این خانه است و دو پسر
حضرت در ان خانه و اثار رسول خدا در انجا است و چون انکار
مردمان با خود مشاهده کرد گفت زعم شما انست که من چنین
عملی خواهم کرد غرض تهدید ایشان است انگاه پیغام فرستاده با امیر
المومنین ع که بجز بیرون امدن حیله نیست امیر المومنین ع فرمود

بیرون نیایم زیرا که من مشغول جمع کتاب الله ام که مردم انرا در پشت
افکنده اند و دنیا ایشانرا از ان غافل کرده است و من سوگند یاد کرده ام که
از خانه بیرون نیایم و ردای خود را از دوش ننهم تا جمع قران نکنم انگاه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بیرون امد و نزد در بایستاد فرمود هیچ قومی قریب العهد
تر از شما به پیغمبر خدا نبود که اشتیل بدن پیغمبر خود را بنزد ما بی تجهیز و
تکفین او بگذاشتند و بتمهید قواعد خلافت مشغول شدید و با ما در این
باب هیچ مشورت نکردید و حق ما را ندیدید که بیاورد علیه سخن با
شما نبود و عهد خلافت از غیر شما گرفته بودند و شما قطع کردید اسباب
اشنائی را در میان ما و خود در دنیا و در اخرت و در روایت سلیم بن
قیس هلالی از سلمان فارسی است که گفت من بنزد امیر المومنین امدم
و او مشغول بغسل پیغمبر بود و حضرت پیغمبر وصیت کرده بود که غسل
ندهد انحضرت را مگر علی بن ابی طالب و در ان وقت امیر المومنین سوال کرد
که مددکاری که باشد در این امر حضرت فرمود که مددکار تو جبرئیل
عم است چون غسل داد و تکفین کرد پس طلب کرد مرا و ابوذر و مقداد
و حسن و حسین را و پیش رفت و ما صف کشیدیم در عقب انحضرت و نماز
کذاردیم و عایشه ملعونه در حجره بود جبرئیل چشم دیدا پوشید و این
حال را مشاهده نکرد بعد از ان ده کس از مهاجرین و ده کس از انصار
در امدند و نماز کذاردند و بیرون می امدند و رفتند انگاه گروه گروه
از مهاجر و انصار می امدند و نماز میگذاردند و بیرون می امدند تا
امیر المؤمنین عم میگفت که قوم چنین و چنین کردند **فی بیان بیعت**
ابلیس بابی بکر علیه اللعنة و العذاب الشدید
الدایم الابد و همین ساعت ابو بکر لعنه الله بر منبر رسول خدا

خواهد امد و راضی

خواهد امد و راضی نخواهد بود که مردم بیعت کنند با او بیکدست او
مردم بیعت خواهند کرد با او بهر دو دست او امیر المؤمنین عم السلام فرمود
ای سلمان هیچ میدانی که اول کسیکه با او بیعت خواهد کرد بر منبر
رسول خدا که خواهد بود گفتم نمیدانم در سقیفه بنی ساعده در
وقتی که خصومت میان ایشان و انصار بود اول کسیکه بیعت کرد بشیر
بن سعد بود بعد از او ابو عبیده بن الجراح و بعد از ان عمر و بعد از ان
سالم حضرت فرمود از این سئوال نمیکنم سوال میکنم که اول کسیکه بیعت
کند او را بر منبر رسول خدا که خواهد بود گفتم نمیدانم حضرت فرمود که
برو و مراقب این حال باش تا بدانی که کیست سلمان گفت من مراقب
این حال بودم چون ابوبکر بر منبر برامد اول کسیکه با او بیعت کرد پیره مردی
بود تکیه بر عصاء خود زده بود در میان چشمهای او اثار سجده بود گریه
کنان بر منبر برامد و گفت الحمد لله والمنه که نمردم تا ترا درین مقام عالی
دیدم دست خود بگشای تا با تو بیعت کنم انگاه بیعت کرد و فرود امد و از
مسجد بیرون رفت من بنزد امیر المومنین رفتم و شرح حال را بنمودم حضرت
فرمود هیچ میدانی که وی چه کس بود گفتم نمیدانم اینقدر هست که مرا
گفتار وی بد امد چه مفهوم بشد که او رحلت رسول خدا خوشنود امده امیر
المؤمنین فرمود وی ابلیس بود خبر داد مرا رسول خدا صلعم در غدیر
خم بامر خدا اینجا و خبر میداد ایشانرا که من اولی بایشانم از نفسهای
ایشان و امر کرد ایشانرا که برسانند حاضر غایب را پس عمله و مرده او
از شیاطین بر وجمع امدند و گفتند این جماعت امت معصومه مرحومه
اند و ترا و ما را بر ایشان راهی نیست امام خود را بعد از نبی خود میدانند
ابلیس از این سخن ملول و محزون گشت پس خبر داد مرا رسول خدا بانکه

زود باشد که بیعت کنند مردمان ابوبکر را در سقیفه بنی ساعده و بعد از آنکه
مخاصمه کنند در حق تو و چون بمسجد آیند اول کسیکه بیعت کند او را
بر منبر ابلیس باشد در صورت مرد پیری که شادان باشد با مارهٔ او
و ضحک و جنبش کوید آنگاه جمع آیند بر او عمله و فعله او از شیاطین و
با ایشان کوید شما را گمان نبود که مرا بر ایشان راهی نیست دیدید که
چه کردم با ایشان آنزمان که ترک کردند امری را که بطاعت او مامور
بودند کردند هر آنچه کردند سلمان کفت چون شب داخل شد امیر المومنین
اهل عزت و عصمت از مردم خود را بخانهای اهل بدر از مهاجر و انصار فرستاد
و ذکر حقوق امیر المومنین ع کردند ایشان را بنصرت امیر المومنین خواندند
پس هیچ کس از ایشان اجابت نکردند مگر چهل و چهار نفر پس امر کردند
ایشان را که صباح بگاه سلاح بر خود راست کرده بدر دولتخانه امیر
المومنین باشند و بیعت بر مرگ کنند چون صباح شد هیچکدام حاضر
نشدند مگر چهار نفر الا با سلمان کفتم این چهار نفر چه کسان اند کفت من
بودم و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام چون شب دیگر شد باز بطلب
ایشان رفتند قبول کردند که صبحگاه حاضر شوند چون صباح شد
هیچکدام حاضر نشدند و چون شب سیم شد بهمین قاعده طلب کردند
وعده کردند و وفا بان ننمودند و چون امیر المومنین معلوم کرد که ایشان
در مقام غدر و بیوفائی اند در منزل خود قرار کرفت و در مقام
جمع آیات قرآنی شد و تشریف بیرون نفرمود تا زمانیکه همه قرآن را
جمع آورد و کتابت کرد از بر وجهی که منزل بود از ناسخ و
منسوخ آن ملعون ابوبکر لعنه الله شخصی بنزد امیر المومنین فرستاد
که بیرون آی و بیعت کن جواب فرستاد که من بقرآن مشغول و بان

اهتمام تمام دارم

اهتمام تمام دارم و با مرد دیگر نمی بودادم بعد از چندین ملاقات که ازین شغل
فارغ شد از منزل شریف بمسجد تشریف برد و مردمان با ابوبکر آنجا حاضر
بودند حضرت در میان ایشان در آمد و باواز بلند فرمود که ای مردمان
بتحقیق که من بعد از وفات پیغمبر مشغول بجمع قرآن و آنچه از پیغمبر خدا
نازل شده همه را جمع آورده‌ام و هیچ آیتی نیست مگر که پیغمبر خدا بر من
خوانده و تاویل او را بمن تعلیم فرموده این سخن فرمود که امر بیعت او
تمام و بمنزل شریف رفت

در بیان سوء ادب از ملاعین نسبت بخادمان حضرت امیر المومنین

عمر با ابوبکر لعنهما الله کفت
کسی بفرست تا علی بیاید و بیعت کند که امر ما بی بیعت او تمام نیست و
اکر او بیعت کند ما از هر تفرقه امن میباشیم ابوبکر لعنه الله شخصی بنزد
امیر المومنین فرستاد و آنحضرت را بمسجد خلیفه رسول خدا طلبید حضرت
چون خبر یافت فرمود این چه افترا است که به پیغمبر خدا میکنند چه
ایشان و جماعتی که بر کرد ایشانند میدانند که پیغمبر خدا کسی غیر از
من خلیفه نکرده است این شخص باز کشت و آنچه امیر المومنین فرمود
باز کفت دیکر باره آن شخص را فرستاد و کفت فرمان بردار شو امیر
المومنین را آنحضرت فرمود سبحان الله و سبل آنکه غیر من صلاحیت
آن ندارد و بسیار زمان نکذشته که امر کرد او را رسول خدا و او هفتم
کس بود که سلام کنند مرا بامارهٔ مومنان و سول کرده و صاحب او
عمر از میان هفت کس و کفتند آیا این حکم از جانب خدا و رسول او است
فرمود بلی از جانب خدا و رسول خدا است علی امیر المومنین و سید مسلمانان
و صاحب لوای غر المحجلان است خدا بقیع او را بر کنار صراط حوض اهل نشاند
تا مرا و در دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در دوزخ

پس بانکه آن شخص وانچه شنیده بود با ابوبکر ملعون رسانید و افزود
این حال گذشت چون شیعه را اهل قوت ندید دیگر حضرت جماعت خود را با عناد آل
مهاجر و انصار فرستاد و از ایشان نصرت طلب فرمود کسی که اطاعت نکرد
غیر از چهار نفر و چون امیرالمؤمنین معلوم نمود که مردم ترک
نصرت آنحضرت کرده اند و متفق الکلمه اند با ابوبکر در مقام طاعت و انقیاد
وی اند در منزل شریف خود قرار گرفت و بعبادت حق اشتغال مینمود
دیگر باره ابوبکر با عمر علیهما اللعنه گفت چه مانعست ترا که علی بن ابی طالب
را به بیعت خود نمیخوانی و حال آنکه همه مردم بیعت کرده اند مگر علی بن
ابی طالب و آن چهار نفر که با اویند ابوبکر لعنة الله علیه گفت کرا
بفرستیم نزد علی بن ابی طالب تا او را بخواند عمر لعنه الله گفت قنفذ را با یک
مهم بابل فرستاد قنفذ مرد درشت خوی غلیظ بلید بود و از قبیله بنی
تیم بود و از طلقا بود او را با جماعت اجلاف بخانه امیرالمؤمنین فرستادند
و خواستند که امیرالمؤمنین علی ملاقات کنند رخصت نیافتند اصحاب
قنفذ نزد ابوبکر و عمر علیهما اللعنه رفتند و صورت حال باز نمودند عمر
علیه اللعنه گفت بار دیگر رخصت دخول برو طلب کنید اگر رخصت
کنند
دهد فبها المراد و الا بی اذن و رخصت برود در بیت انجماعت باز
و دیگر باره طلب رخصت ملاقات کردند محترمان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
فرمود که من رخصت نمیدهم که در خانه من در آیند انجماعت باز
گشتند قنفذ انجا بایستاد و گفتند فاطمه علیها السلام رخصت نداد و ما
جرأت نکردیم که بی رخصت در خانه او درآییم عمر علیه اللعنه غضب کرد
و گفت ما را با زنان چکار است و امر کرد مردمی را که نزد او بودند که
جمع آورند هیمه بسیار را عمر با این مردم روانه شد و هیمه ها را برداشته

بر حوالی خانه امیرالمؤمنین

بر حوالی خانه امیرالمؤمنین آوردند و در آن خانه امیرالمؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام بودند عمر علیه اللعنة والسخط فریاد میکرد
تا آواز او بامیرالمؤمنین ع رسید و میگفت بیرون بیا ای آنکه بیعت کنی
با خلیفه رسول الله و اگر نه آتش می افروزم و خانه ترا می سوزانم و
باز گشت و نزد ابی بکر لعنة الله علیه امد چه اندیشه از سوده غضب امیر
المؤمنین ع داشت دبا قنفذ گفت اگر بیرون آید فبها و الا آتش بر
افروز و خانه او را بسوزان پس قنفذ با جماعت خود بود در خانه آنحضرت
آمدند و بی اذن بخانه امیرالمؤمنین در آمدند امیرالمؤمنین شمشیر خود را
بر گرفت تا بدفع آن کلاب مشغول شود از هر طرف مردم بسیار در آمدند
و شمشیر حضرت را بگرفتند و سوء ادب از این کلاب بظهور میرسید در

بیان شهادت سیدة النسا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها

محرمان حضرت فاطمه علیها السلام در میان
حایل شدند که شاید دفع مضرت کافران شود قنفذ آنسگ پلید تازیانه
بر بازوی حضرت زد که آنحضرت از ضرب تازیانه بر خود پیچید و بی اختیار
اشک از دیده مبارک آنحضرت روان شد و علامت آن بر بدن مبارک
آنحضرت ظاهر بود و چون خبر با بوبکر علیه اللعنه رسید بقنفذ فرستاد
که در زدن و اهانت ایشان تقصیر نکنی حضرت فاطمه نزدیک درگاه
ایستاده بود دستی بر آن حضرت زد که پهلوی آنحضرت بر چوب کنار در
آمد و یک استخوان پهلوی آنحضرت شکسته شد و فرزندی که در شکم
آنحضرت بود سقط شد و همواره بواسطه این تشویش صاحب فراش بود
تا آن شهادت یافت و به پدر بزرگوار خود پیوست ص و سلامه
علیها آنگاه آن سگان امیرالمؤمنین را میکشیدند و بی ادبیها میکردند

تا به ابو بکر و عمر لعنهما الله علیهما و علی اعوانهما رسیدند شمشیر کشیدند
و بر بالای سر آنحضرت بایستادند **ذکر الملاعین** و خالد بن ولید
و ابو عبیده بن الجراح و سالم و مغیره بن سعد و اسید بن حضیر و بشیر
بن سعد لعنة الله علیهم و دیگر مردان بر حوالی ایشان نشسته
بودند و سلاح بر خود پوشیده بودند بقصد قتل امیر المومنین و آن
حضرت فرمود اگر شمشیر من بدست من بودی شما را این اراده
بخاطر نگذشت و اگر چهل کس با من متفق میبودند جمعیت شما را
بنوعی متفرق میساختم که داستان عالمیان می بود عمر علیه اللعنه
برخواست و گفت بیعت کن حضرت فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهی
کرد عمر علیه اللعنه گفت اگر بیعت نکنی ترا بقتل خواهم آورد حضرت
فرمود که اگر بنده خدا و برادر پیغمبر خدا را باشی بالجمله کنی او را خواهی
کشت ابو بکر علیه اللعنه گفت اما آنکه بنده خدا مسلم و اما برادر
رسول خدا پس ما این قابل نیستیم حضرت فرمود آیا انکار میکنید آنکه
پیغمبر خدا میان من و خود برادری نهاد و سه نوبت این سخن فرمود
که آیا انکار میکنید آنکه پیغمبر خدا میان من و خود برادری نهاد بجواب
آن مشغول نشدند آنگاه روی بجماعت آورد و گفت ای معاشر مهاجر
و انصار سوگند میدهم شما را بخدا اینکه که شنیدید از حضرت پیغمبر
در روز غدیر که چنین و چنین گفت و در غزوه تبوک چنین و چنین
فرمود و نگذاشت چیزی که در مجامع [illegible] از برای آنحضرت فرموده
بود مگر که در آن مجلس مذکور ساخت پس جماعت گفتند بلی شنیدیم
آنچه فرمودی و چون ابو بکر علیه اللعنه اقبال مردم با آنحضرت
مشاهده کرد ترسید آنکه قوم نصرت کنند او را از بیعت امتناع

غایلکرد هرانچه کفت

غایل گفت هرانچه گفتی ما از پیغمبر خدا بگوش خود شنیدیم و نزد ما روشن
است ولیکن شنیدیم از پیغمبر خدا که بعد از آن فرمود ما اهل بیتیم که
که برگزیده است ما را خدا و کرم ساخته و آخرت را از برای ما اختیار کرده
بود دنیا و بخدا سوگند هرگز جمع نخواهد کرد از برای ما اهل بیت نبوت
و خلافت را امیر المومنین فرمود آیا هیچ یک از اصحاب پیغمبر حاضر بود
که این سخن شنیدم از پیغمبر خدا برو جبی که تقریر کرد و ابو عبیده
و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز گفتند که ما شنیدیم از پیغمبر
خدا که این سخن فرمود حضرت ع فرمود شما بعهد بکه وفا میکنید
عهد بست که در خانه کعبه با یکدیگر کرده این و صحیفه بر آن نوشته
اید که اگر محمد کشته شود یا وفات نماید امامت و نیابت آنحضرت
را با اهل بیت آنحضرت نگذارید ابو بکر لعنه الله گفت از کجا معلوم
کرده که ترا بر آن مطلع کرد این امیر المومنین ع فرمود که ای سلمان
و ای زبیر و ای مقداد و ای عمار شما را بخدا قسم میدهم که آیا شما
شنیدید که پیغمبر خدا اصم فلان و فلان را با پنج نفر برشمرد و فرمود که
ایشان بخانه کعبه و معاهده کرده اند که بعد از من چنین و چنین کنند
ایشان گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا اصم پس من گفتم
جانم فدای تو باد ای رسول خدا مرا چه امر میکنی در آن زمان حضرت فرمود
که اگر مددکار یابی با ایشان جهاد کن و اگر نیابی با ایشان بیعت
کن و خون خود را نگاه دار پس امیر المومنین فرمود که اگر چهل مرد
که با من بیعت کرده بودند وفا به بیعت خود میکردند هر آینه جهاد
میکردم با شما در راه خدا اینک و باوا... فرمود یَابْنَ اُمَّ اِنَّ
القَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ این سخن هرون بود که

باموسی عم میگفت در زمانی که بنی اسرائیل تابع سامری شده بودند که
ای پسر مادر من بتحقیق که قوم مرا ضعیف دیدند و نزدیک بود که مرا بقتل
آورند بعد از آن روی امیر المؤمنین بر تافت و باز بی گفت بیعت کن
زبیر ابا نمود پس عمر و خالد بن ولید و ابن شعبه با جماعتی دیگر از طالبی
بر خواستند و شمشیرها از غلاف بیرون آوردند و شمشیر وی را بستدند
و عمر وی را بینداخت و بر سینه او نشست و زبیر او را دشنام میداد
و نسب او را با صهاک در میان جمع ذکر میکرد و چون نزدیک بود که کشته
شود بضرورت بیعت کرد سلمان گفت بعد از او مرا گرفتند و دست در
حلق می نهادند چندانکه نفسم منقطع شد مرا که اشتند و چون نفسی آمد
کردم دست مرا در عقب بپیچیدند دیدم که دستم شکسته خواهد شد
ناچار بیعت کردم بعد از آن ابوذر و مقداد نیز بیعت کردند و هیچ
یک از امت بیعت باکراه نکردند مگر این چهار نفر و هیچ کدام از ما سرکشی
زیاده از زبیر نکرد بعد از بیعت مگر را عمر را ابن صهاک — خواندند

در بیان خطاء نسب عمر علیه اللعنه پرسیدند که صهاک چکس بود
و بچه جهت وی را ابن صهاک میخوانی زبیر گفت صهاک کنیزی بود حبشیه
مملوک جد ما عبد المطلب نفیل پدر خطاب با او زنا کرد و پدر خطاب
متولد شد و عبد المطلب آن کنیز را بنفیل بخشید بعد از آنکه خطاب
متولد شده بود و خطاب چون ولد الزنا جد ما عبد المطلب بود چون
سخن باینجا رسید ابو بکر علیه اللعنه در میان در آمد و طرفین را
تسکین میداد تا باصلاح آورد سلیم گفت با سلمان گفتم بیعت
کردی و هیچ کلمه حق نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم که هلاکت
بر شما باد هیچ میدانید چه کردید بعد از آنکه هدایت یافته بودند بجه

ضلالت افتادند و حق

ضلالت افتادید و حق اهل بیت را بنا حق گرفتید عمر علیه اللعنه گفت
چون بیعت کردی و صاحب تو بیعت نکرد انچه خواهی میگوئی گفتم
که گواهی میدهم که از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود بر تو و صاحب تو
که بیعت کرده با او مثل گناه پیغمبرانست که مثل ایشانند عمر گفت
بگوی انچه خواهی باز گفتم گواهی میدهم که در بعضی کتب منزله
خوانده ام که دری از درهای جهنم بنام تو و صاحب تو خواهد بود
عمر گفت بگوی انچه خواهی گفتم که از پیغمبر خدا ص شنیدم در روزی
که سوال کردم آنحضرت را از آیه فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ
وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ یعنی پس در روز قیامت هیچ احدی
عذاب نکند مانند عذاب او و محکم نگرداند بند او را مانند بند او
حضرت ص فرمود که ان تو بنی و صاحب تو عمر لعنه الله اغاز درشتی
و ناهمواری کرد امیر المؤمنین فرمود خاموش باش ای سلمان
سکوت اختیار کردم و اگر منع نمیکرد امیر المؤمنین همه انچه میگفتم
انچه میدانستم در حق صاحب او یعنی عمر با سلمان گفت چرا خاموش
نباشی چنانکه ابوذر و مقداد خاموشی اند حال آنکه محبت ایشان
با اهل بیت زیاده از محبت تو است تعظیم ایشان اهل بیت را زیاده
از تعظیم تو ابوذر گفت ای عمر غرض تو سرزنش ماست بمحبت اهل
بیت اما لعنت خدا و نفرین رسول خدا بر کسی است که غصب کند حق
ایشانرا و ظلم کند بر ایشان و حمل کند بر ایشان و حمل کند مردمانرا
بر رقاب ایشان عمر گفت هر چند چنین است و غاصب حق ایشان ملعون
است اما ایشانرا در امر خلافت حقی نیست چه عامه راضی شده اند
بخلافت من و صاحب من و راضی نشده اند بخلافت علی بن ابی طالب

امیر المومنین فرمود اما خدا و رسول خدا راضی نیستند مگر بخلافت من
و بشارت باد ترا و صاحب تو را و تابعان شما را بغضب خدا و عذاب
و نکال او و وای بر تو ای پسر خطاب اگر بدانی که از چه سعادت محروم
ماندهٔ و بچه شقاوت مبتلا گشته و چه خیانت بر خود و صاحب خود
کرده پس ابوبکر با عمر لعنه الله گفت بکن ای بد هر انچه خواهی بکوید
امیر المومنین علی عم باز بیرون سلمان و ابوذر و مقداد گفت که سوگند
میدهم شما را بخدا اینکه از پیغمبر خدا صم شنیدید که فرمود در
بیان مکان و مقر ملاعین در جهنم بتحقیق که تابوتی است از اتش که
در او دوازده نفر بود شش نفر از اولیان و شش نفر از اخریان و ان
تابوت در چاهی است در قعر جهنم و مقفل است و بر سر انچاه سنگی است
هرگاه که خدا تع میخواهد جهنم را بتابد انسنگ را از سر چاه بر دارد
و اهل دوزخ استعاذه از برافروختن اتش میکنند و من سوال
کردم از حضرت صم و شما حاضر بودید اینها را که چکسانند حضرت صم
فرمود اما اولیان یکی قابیل پسر ادم که هابیل را بکشت و دیگر فرعون
الفراعنه و دیگر نمرود که دعوی خدا میکرد دیگر دو مرد از بنی
اسرائیل که تبدیل کردند کتاب خدا را و سنت پیغمبر خود را یکی
از ایشان هود یهودی و دیگر نصر نصرانی و ابلیس ششم ایشانست
و اما اخریان پنج نفر اند که عهد و بیعت کردند بعداوت تو و ششم
ایشان دجال است و ان پنج کس را برشمرد و نام برد و فرمود این پنج نفر
عداوت خواهند کرد با تو ای برادر من و مددکار یکدیگر خواهند بود
و در عداوت تو سلمان گفت ما گفتیم راست گفتی و ما شنیدیم از پیغمبر
خدا صم چنانکه گفتی عثمان علیه اللعنه گفت ای ابو الحسن هیچ حدیثی
نزد تو و اصحاب تو

نزد تو و اصحاب تو در حق من هست ابو الحسن ع فرمود بلی شنیدم از
پیغمبر خدا صم که گفت ترا لعنت کرد و ان پنج نفر اخریان بر شمرد پس عثمان
در غضب شد و گفت ای ابو الحسن مرا با تو چه مهم است مرا بحال خود
بگذار چه من نیز سخنان از پیغمبر خدا صم شنیدم از انجمله انست که
حضرت صم فرمود که زود باشد که زبیر کشته شود در حالی که از دین
مرتد باشد سلمان گفت که امیر المومنین علیه السلام گفت با من که
راست میگوید عثمان و حال انکه مبایعه من و زبیر بود زیرا که وی
بیعت خواهد کرد با من بعد از قتل عثمان و ان بیعت خواهد شکست
و کشته میشود در حالی که مرتد باشد از دین اسلام سلیم بن قیس
گفت سلمان رو بما اورد و گفت این قوم مرتد شدند بعد از
پیغمبر صم مگر انکس که او را نگاه داشت خدا تع با ال محمد صم مردمان
بعد از رسول خدا بعضی بمنزله هرون بودند و انکسان که تابع هرون
بودند و بعضی بمنزله سامری بودند و انکسان که پیروی امر او
کرده بودند و از امام همام اباعبدالله عم مرویست که چون امیر المومنین
عم را از منزل بیرون بردند حضرت فاطمه از منزل بیرون امد هیچ
زن هاشمیه نبود مگر انکه با انحضرت بیرون امد و بنزدیک روضهٔ
حضرت فرستاده امدند و فرمود پسر عم مرا بگذارید و اگر نه سوگند
بخدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که موی خود را بگشایم و
پیراهن پیغمبر صم بر سر کنم و در روضه پدرم صم روی بر زمین نهم
و شکایت شما را بدرگاه کبریای حق تع برم سلمان گفت من بنزدیک
انحضرت امدم و گفتم ای سیده من و ای مولای من بدرستی که حق تع محمد
عالمیان بود و رحمت ... که از نوع عذاب و عقوبت بعالمیان رسد

حضرت فاطمه متوجه منزل شریف شد و بخدا سوگند که می دیدم اهل مسجد را دیدم که از هم شکافته شد از غضب حضرت فاطمه علیها السلام بعد از انکه حضرت بخانه خود روان شد دیوارها دیدم که بیکدیگر متصل میشد و گردان در خلیشوم مردم جای میگرفت و از حضرت ابو جعفر محمد علی باقر منقولست که عمر خطاب لعنه الله **مکتوب ابوبکر علیه لعاین الله بر اسامه بن زید وجواب با صواب باسامه** با ابوبکر علیه اللعنه کتابتی باسامه نوشتند که این کتابت از ابوبکر خلیفه رسول خدا است باسامه بن زید اما بعد چون کتابت من بتو رسد باید که تو و انکس که با تست متوجه مدینه مشرفه شوید پس بتحقیق مسلمانان اجتماع کرده اند بر من و تولیه امور خود را بمن تفویض کرده اند پس باید که تخلف نکنی از انچه اجتماع مسلمین است ومعاصی نشوی و برسد شما را از من انچه مکروه شما باشد والسلام **جواب مکتوب غیر اسامه** اسامه در جواب نوشت که این کتابت از اسامه بن زید عامل رسول خدا است بر غزوه شام اما بعد بتحقیق که نزد من امد از جانب تو کتابتی که اول ان کتابتی که اول ان مناقض اخر اوست چه ذکر کرده در اول که تو خلیفه رسول خدائی و ذکر کرده در اخر که مسلمانان اجتماع کرده اند و امر خود را بمن تفویض کرده اند بدانکه من و جماعتی از مهاجر و انصار که با منند باین معنی قایل نیستند و راضی نمیشوند که تو والی امر ایشان باشی انصاف مرعی دار و حق را باهل حق بگذار که ایشان احق اند باین مقام از تو بتحقیق که حاضر بودی و شنیدی و دانستی انچه حضرت در روز

عن ... در جواب

غل بود در حق علی بن ابی طالب فرمود و عجل بکه در بن باب از مسلمانان کی رفت چند ان زمان نگذشت که فراموش توان کرد و خلافی کی که عاصی خدا و رسول خدا صلعم میشوی و بدانکه پیغمبر صلعم مرا خلیفه ساخت بر تو و صاحب تو و عزل نفرمود تا زمانی که از دنیا رحلت کرد و بر شما فرمودن بر داری من واجب کرد و اگر از مقام راستی تجاوز ندا ری چون این کتابت بابوبکر رسید خواست که بانصاف در اید و پشیمانی از انچه کرده بود اظهار نمود و خواست که حق را باهل حق گذارد عمر ان سگ ملعون گفت خلعت حکومت که خدا پیش تو بتو پوشانید بدست خود خلع مکن و از بن عمل پشیمان مشو و دیگرباره کتابت باسامه نویس و فلان و فلان را امر کن که کتابت نصیحت امیز باو نویسند که مخالفت جماعت مسلمانان نکند و موافق شود بانچه ایشان کرده اند **صورت کتابت دویم ابوبکر علیه اللعنه باسامه بن زید** پس ابوبکر علیه اللعنه کتابتی نوشت باسامه وکتابت نوشتند باو بعضی از منافقان که راضی شود بانچه ما اتفاق بان نموده ایم و براه مباش که فتنه انگیخته شود در میان اهل اسلام از قبل تو جه انشان قریب العهداند بکفر وضلالت و چون این نوشتها باسامه رسید باز گشت و با جماعت خود بمدینه در امد و چون اجتماع مردم مشاهده کرد بخدمت امیر المومنین علیه السلام رفت انگاه نزد ابوبکر رفت وگفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ الْمُسْلِمِينَ ابوبکر لعنه الله گفت وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُسْلِمِينَ **صورت مکتوب ابوبکر به پدرش ابو قحافه وجواب ابو قحافه** … روایت کرده اند که ابو

٢٩٠

قحافه پدر ابوبکر در طایف بود بعد از بیعت مردمان باو کتابتی نوشت
بابی قحافه و مضمون انکه کتابتی است از خلیفه رسول خدا بابی قحافه
اما بعد بدین تحقیق که مردمان راضی شده اند بخلافت من و امروز من
خلیفه الله ام پس اگر متوجه شوی و بنزد من ائی احسن و اولی است
و چون ابو قحافه این کتابت را بخواند بآن فرستاده ایشان گفت مردم
را مانع چه بود که بیعت نکردند با علی بن ابی طالب جواب گفت مانعی
بغیر ازین نبود که او مرد جوانست و بسیاری از مردم قریش بشمشیر
او کشته شده اند و ابوبکر از ایشان اسن است ابو قحافه گفت اگر ملاک
این امر بپیری و جوانیست من بابن امارت احق از ابوبکر این ظلمی است
که در حق علی بن ابی طالب کرده اند چه پیغمبر خدا ص این امر از برای
علی بن ابی طالب وصیت کرده و امر کرده مارا که بیعت باوی کنیم و کتابتی
بابوبکر نوشت که این کتابتیست از ابو قحافه بابی بکر اما بعد بدین تحقیق
که امد بنزدیک من کتابت تو و کتابتی بود احمقانه که بعضی از آن
مناقض بعضی است تو بمن خلیفه رسول خدا و تو بمن خلیفه الله و تو بمن
حاکم برضاء مردمان و این امر بغایت مشکل باشد که امروز در امری
شروع نکنی که فردا از عهده بیرون نتوانی امد و فردا سودی
و ملامت نفس لوامه نزد حساب در روز قیامت چه فایده کند و تو
میدانی که علی بن ابی طالب اولی است از تو باین امر پس مراقب حق تع
باش تو و این امر را بصاحب ان گذار و هر اینه اگر امروز ترک کنی از
برای تو سالم تر و خطر او کمتر باشد و عامر شعبی روایت کرده از عروه
بن زبیر و ابوبکر بخلافت احق و اولی است از علی بن ابی طالب روزی
ابوبکر لعنه الله بر منبر بر امد و گفت چنان معلوم که مردمان از عم است
که می فاضلتر از علی

که می فاضلتر از علی بن ابی طالبم چگونه این سخن گویم و مرا ابتدا شد سابقه
که علی بن ابی طالب را در اسلام است و نباشد مرا قرابتی که او را با رسول
خدا است و نباشد ان خصوصیه که او را با رسول خدا است او قایل
بتوحید حق تع بود وقتی که ما جاحد بودیم و عابد حق تع بود وقتیکه
ما عابد اصنام بودیم محب رسول خدا بود وقتیکه ما عدوی رسول خدا
بودیم بتحقیق که علی بن ابی طالب فایز گشته بود از جانب خدا تع بمحبت
و از جانب رسول خدا بودیم بتحقیق که علی بن ابی طالب بقربت و از
جانب ایمان برتبت و اگر سعی کردندی سابقان و لاحقان غیر پیغمبران
هرگز نیابند رتبه او نخواهند رسید و سالک طریق او نخواستند بود
بذل کرد جان خود را در راه خدا و محبت خود را در راه رسول خدا
جامع علم و فهم و حلم است و فاعل خیر و احسان و دیر است کیست انکه
ارزوی کند بدرجه او فایز گردد و حال انکه خدا تع او را اولی مردم
گردانید و رسول خدا او را وصی خود ساخته جاهلان مغرور است
که مرا در جای میبینند که او مرا در انجا بداشته و اطاعت کرده ام وقتی
که مرا بان امر فرموده و من از پیغمبر خدا ص شنیدم که حق با علی بن ابی
طالب است و او با حق است انکس که فرمان برداری کرد علی بن ابی طالب را
رشد و هدایت یافت و انکه عصیان علی بن ابی طالب کرد در گمراهی
و ضلالت افتاد و انکس که دوست داشت علی بن ابی طالب را بسعادت
رسید و انکس که دشمن داشت او را بشقاوت پیوست ایا شما
علی بن ابی طالب را صاحب لوای حمد و ساقی حوض کوثر و جامع هر
کرم و عالم هر علم و وسیله خلایق بخدا و رسول خدا نمیدانید که
محمد بن عمر بن علی از پدر خود روایت میکند و او از ابی رافع که وی

گفت من بنزد ابوبکر بودم آنگاه علی بن ابی طالب و عباس آمدند و
با یکدیگر مخاصمه داشتند در میراث پیغمبر عباس گفت من عم پیغمبرم
و وارث او و علی ابن ابی طالب مانع تصرف در تر که پیغمبر صلعم میشود
ابوبکر با عباس گفت کجا بودی وقتی که جمع کرد پیغمبر اولاد عبد المطلب را
و فرمود کیست از شما که مدد کار و معاون من باشد در کار من و
وصی و خلیفه من باشد در اهل من و وعدهای مرا بجا آورد و
قاضی دین من باشد پس همه شما خاموش شدید مگر علی ابن
ابی طالب آنگاه پیغمبر خدا صلعم فرمود ای علی تو چنین هستی پس
عباس گفت تو چگونه نشسته در این مقام و پیشی جستی بر علی ابن
ابی طالب و امیر مسلمانانی ابوبکر گفت ایشان مرا تمکین داده اند
در این مقام از رافع بن ابی رافع طائی مرویست که وی گفت در سفری
با ابوبکر مصاحب شدم پیش از رحلت پیغمبر صلعم با وی گفتم که مرا
تعلیمی کن که در دین من نافع باشد ابوبکر گفت ترا سخنی چند خواهم
گفت که اگر تو از من سؤال نمیکردی بآن عامل خواستی بود شرک
بخدا میاور و نماز را بر پای دار و زکوة را بمستحق اد برسان و روزه
رمضان بدار و حج و عمره بجای آور و هرگز قبول امارت مکن اگرچه میان
دو مسلمان باشد گفتم اما آنچه گفتی از توحید و نماز و روزه و زکوة و
حج و عمره بجای میاورم و اما امارت پس می بینیم که مردمان شرف
و غنی و علو منزلت از امارت می یابند ابوبکر گفت چون از من نصیحت
طلب کردی من آنچه دانستم از برای تو گفتم چون حضرت صلعم رحلت
کرد و ابوبکر متکفل امارت شد بنزد وی آمدم و گفتم که یاد داری
که مرا نهی کردی از امارت و اکنون میان دو کس باشد گفت بلی گفتم
پس چون

پس چون تو که اختیار کرده امارت را در میان امت پیغمبر صلعم پس
انفعال یافت و گفت چون اختلاف در میان مردم بدید اهل از ضلالت
ایشان ترسیدم و مرا باین امر خواندند چاره ندیدم جز اختیار آن
بیان آن خالد بن ولید ملعون و بیان آنکه ابابکر و عمر
لعنة الله علیهما خالد بن ولید را بقتل ابابکر طلب کردند و با او چنان
قرار دادند که علی بن ابی طالب را بقتل در آورد و آن پلید آن طاغی
قبول کرد و موعد ایشان بعد از نماز صبح بود اسماء بنت عمیس در پس
پرده می شنید خادمه خود را بنزد آنحضرت فرستاد و خبر داد که این
جماعت قصد قتل تو کرده اند حضرت امیر المومنین عم فرمود خدا ایشان
رحمت کناد مولای تو اگر ایشان مرا بقتل آورند پس کشنده ناکثین
و قاسطین و مارقین که خواهد بود ایشان این اراده کرده اند و خدا
ان میکند که اراده او است ابوبکر با خالد علیهما اللعنه چنان
قرار داده بودند که چون ابوبکر از نماز صبح منصرف شود و سلام باز
دهد در همان حال علی بن ابی طالب را بقتل آورد پس خالد بن ولید
شمشیر خود را حمایل ساخت و در وقت نماز صبح در پهلوی امیر المومنین
نشست و منتظر بود که چون ابوبکر سلام باز دهد او بقتل امیر المومنین
مشغول شود و ابوبکر چون فکر در عواقب این عمل داشت در میان
نماز پشیمان شد و در جلوس نماز فکر بسیار کرد و نزدیک بود که
آفتاب طالع گردد و از نماز منصرف نشد چرا که از فتنه می اندیشید
و از برای نفس خود اندیشه داشت بضرورت پیش از سلام نماز
سه بار گفت ای خالد مکن آنچه ترا بآن امر کرده بودم و در روایت
دیگر آمد مکن آنچه بآن مامور است در این حال امیر المومنین خالد را

دید که شمشیر حمایل کرده در پهلوی انحضرت ایستاده فرمود ایخالد
ایا بعمل می اوری انچه ترا بان امر کرده بودند خالد گفت بخدا سوگند
که اگر منع نمیکرد مرا هر اینه شمشیر را در پیچ موی تو اذتو می نهادم
حضرت ع فرمود دروغ گفتی مادرت بعزایت بنشیند و ان مثل که در میان
عرب مشهور بود که مَنْ يَفْعَلُهُ أَضْيَقُ خَلْقَهُ اللهُ مِنْكَ ازبرای
او گفت و در روایت ابوذر رحمه الله انست که حضرت امیر المومنین
دو انگشت سبابه و وسطی خالد را دید که شمشیر حمایل کرده در
پهلوی انحضرت ایستاده فرمود ای خالد ایا بعمل می اوری انچه ترا
بان امر کرده بودند خالد گفت بخدا سوگند که اگر منع نمیکرد مرا
هر اینه بکرفت و چنان در هم افشاند که خالد از الم ان صیحها
میکرد و مردم جو وی جمع امدند و عباس را شفیع ساختند و امیر
المومنین از اهانهٔ ان ملعون درگذشت در باب ارتداد
ملاعین از جهت رد فدک از حضرت فاطمه علیها در احتجاج
امیر المومنین بکتاب دسته بر ابوبکر و عمر لعنه الله علیهما در وقتیکه
منع کردند ایشان فاطمه را از فدک حماد بن عثمان از حضرت امام
ابی عبد الله روایت میکند که چون بیعت کردند مردمان با ابی
بکر و استیلا یافت بواسطه مهاجر و انصار فرستاد بجانب
فدک شخصی را که بیرون کند وکیل حضرت فاطمه را علیها السلام از
فدک و تصرف در ان نماید حضرت فاطمه گفت ای ابوبکر چرا منع میکنی
میراث مرا از پدرم و بیرون کرده وکیل مرا از فدک و حال انکه
پدرم انرا بمن داده بود ابوبکر گفت گواه بر ملائمی اقامت کن حضرت
فاطمه ام ایمن را حاضر کرد ... ابوبکر گفت ادای شهادت

عیسی تا زمان محمد چند سال است امام فرمود بقول ما پانصد سال
و بقول شما ششصد سال است نافع گفت پس خبر ده مرا از
قول حق تعالی وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا
أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ یعنی سوال
کن ای محمد انان را که فرستاده ایم ما از پیش شما از پیغمبران
ما انکه ایا کردانیده ایم از غیر خدای رحمن خدایانی که
پرستند مردمان ایشان را امحمد ص مامور است که از کدام
پیغمبر سوال کند و حال انکه در میان او و عیسی پانصد سال
بود امام ابوجعفر این ایت بر خواند سُبْحَانَ الَّذِي
أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا
حَوْلَهُ یعنی پاکا منزها خداوندی که شب ببرد بنده خود را
از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که بیت المقدس باشد الَّذِي
بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا یعنی ان مسجدی که خیر
و برکت نهاده ایم ما در حوالی ان تا بنمائیم او را از ایتهای خود
و از انجمله اینها که نمودند بمحمد در شب اسری انبود که همه
پیغمبران را از ادم تا خاتم امر کنند که بنزد پیغمبر ما شوند
تمامی انبیا و رسل حاضر شدند امر کرد جبرئیل امین را تا
بانگ و اقامت از برای نماز بگوید جبرئیل کلمات اذان
و اقامت را دو نوبت مکرر ساخت و در اذان حَيَّ عَلَىٰ
خَيْرِ الْعَمَلِ فرمود بعد از ان فرمود محمد ص بامامت و انبیا و رسل
در نماز اقتدا بانحضرت کردند و چون از نماز منصرف گشت
جبرئیل این ایه اورد وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا الایه

که اموال ایشان را میبرند پس چگونه ایشان امن باشند این مثلی
است که از برای ما زده است خدا تبارک و تعالی در قرآن پس مائیم آن قریها
که برکت نهاده است خدا تعالی و رو بیس آنکس که اقرار او بر دیده
فضل ما مأمور است که نزد ما اید پس حق تعالی میفرماید که وَجَعَلْنَا
بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً یعنی وگردانیدیم
ما در میان ایشان و میان و در میان شیعه ایشان قریهای ظاهره
یعنی ناقلان سخن ما بشیعه و فقهای شیعه ما وَقَدَّرْنَا فِيهَا
السَّيْرَ مثلی است از برای علم سیر وا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا مثلی
است از برای سیر در علم در شبها و روزها از ما بسوی ایشان
در حلال و حرام و در فرایض و احکام و ایشان ایمنند در آن چون
فرا گرفته اند ایشان را در معدنی که مأمور شده اند که فرا گیرند
از آن معدن یعنی ایمن اند از شک و از ضلال زیرا که ایشان علم را
از وارث علم فرا گرفته اند و از ذریه مصطفی بعضی از بعضی
و مراد از ذریه نه تو و اشباه تو است چنین روایت کرده شده
است آنکه سالم بنزد امام همام ابو جعفر آمد و گفت بنزد تو آمده‌ام
تا سخن کنم در امر این مرد امام فرمود کدام مرد گفت علی بن ابی
طالب امام فرمود در کدام امر او گفت در آنچه کرده است
امام فرمود نظر کن در آنچه فرا گرفته است نزد تو از آنچه
راویان از پدران خود روایت کرده اند بعد از آن فرمود ای
سالم آیا رسیده است بتو آنکه پیغمبر خدا فرستاد سعد بن
معاذ را با رایت انصار بجنگ خیبر پس بازگشتند منهزم
بعد از آن فرستاد عمر خطاب را با رایت مهاجران و انصار همین از
پیشتر نبودند بعد از

از پیشتر نبودند بعد از آن فرمود هر اینه خواهم داد فردا رایت
خود را بمردی که دوست دارد خدا او و رسول را و دوست دارند
او را خدا و رسول سالم گفت بلی و حاضران مجلس همه تصدیق
این نمودند **برهان ساطع و بیان لامع** امام فرمود ای سالم اگر
گوئی که خدا دوست میداشت او را و نمی دانست که او چه خواهد
کرد پس بتحقیق که تو کافر میشوی و اگر گوئی که خدای عز و جل
او را دوست میداشت و میدانست که او چه خواهد کرد پس آنچه
کرد پسندیده و لایق بود سالم گفت این سخن را تو بمن دیگر اعاده
فرمای امام اعاده فرمود سالم گفت وای بر ما عبادت کردیم بر ضلالت
هفتاد سال **در بیان سوال مسایل چندی که طاوس از
حضرت پرسید** و از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت من بنزد
امام همام ابو جعفر نشسته بودم در حرم و در حوالی او شیعه و محبان
او بودند ناگاه طاوس با جمعی از اصحاب خود بنزد امام همام آمدند
طاوس گفت رخصت ده مرا در سوال امام فرمود رخصت دادم
ترا طاوس گفت خبر ده مرا کی هلاک شد ثلث مردمان امام
فرمود وهم کرده در سخن ای شیخ میخواستی بگوئی کی هلاک شد
ربع مردمان گفتی کی هلاک شد ثلث مردمان این روزی بود
که قابیل هابیل را در آن وقت چهار نفر آدم و حوا و قابیل و هابیل
پس هلاک شد ربع ایشان طاوس گفت راست گفتی و من
وهم کرده بودم در سخن باز گفت کدام یک از قابیل و هابیل
پدر مردمان بودند امام فرمود هیچکدام پدر مردمان نبودند
پدر مردمان شیث بود طاوس گفت چرا آدم را آدم نام کردند

امام فرمود از برای آنکه دفعکرده شد مرا از ادیم زمین سفلی باز
گفت چرا حوا را حوا نام کردند امام فرمود از برای آنکه حوا مخلوق
شد از ضلع حی یعنی ضلع آدم باز گفت گفت چرا ابلیس را ابلیس
نام کردند امام فرمود از برای آنکه ناامید است از رحمت خدا
باز گفت چرا جن را جن نام کردند فرمود از برای آنکه پنهان
شدند از نظرها و دیده نمیشوند باز گفت خبر ده مرا از اول دروغی
که گفته شد از که بود امام فرمود از ابلیس بود که گفت اَنَا خَیْرٌ
مِنْهُ یعنی من از آدم بهترم باز گفت خبر ده مرا از قومی که گواهی
راست دادند و ایشان دروغگو باشند بودند امام فرمود ایشان
منافقان بودند که گفتند نَشْهَدُ اِنَّکَ لَرَسُولُ اللّٰهِ ما گواهی
میدهیم که تو پیغمبر خدائی و خدا تعالی فرمود وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّ
الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ یعنی و خدا گواهی میدهد آنکه
منافقان هر آینه دروغگویانند باز گفت خبر ده مرا از رسولی
که خدا تعالی فرستاده که آن نه جن بود و نه انس و نه ملائک و در
کتاب عزیزان مذکور است امام فرمود آن غراب بود که فرستاد قابیل
را تا بنماید که چگونه پنهان کند بدن کشته برادر خود را باز گفت
خبر ده مرا از آنکس که انذار کرد قوم خود را و نه انس بود و نه
جن و نه ملائک و در کتاب مجید مذکور است امام فرمود آن نمله
بود یعنی مور که با دیگر مورها گفت در خوانهای خود درآئید
تا پایمال لشکر سلیمان نگردید طاووس گفت خبر ده از آنکس
که برادر دروغی بستند و او نه از جن و انس و ملک بود و
خدا تعالی او را در کتاب عزیز ذکر فرموده امام فرمود که آنکس است

که برادران یوسف گفتند که

که برادران یوسف گفتند که او را خورد و چنان بود طاوس
گفت خبر ده مرا از چیزی که اندکش حلال و بسیارش حرام
بود و خدا او را در کتاب مجید ذکر کرده امام فرمود که نهر طالوت
بود که خدا تعالی فرمود اِلّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ یعنی
مگر کسیکه کفی از آن بخورد که آن حلال است طاوس گفت
خبر ده مرا از صلوة مفروضه که مودی شود بغیر وضو و صیامی
که مانع اکل و شرب نباشد امام فرمود صلواتی که بغیر وضو
مودا شود آن صلوة بر پیغمبر و آلست و اما صیام پس آنست
که حق تعالی میفرماید اِنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُکَلِّمَ
الْیَوْمَ اِنْسِیًّا یعنی از روزه
است که مریم علیها السلام فرمود بتحقیق که من نذر کردم از برای
خداوند رحمن روزه را پس سخن نمیکنم امروز هیچ آدمیرا طاوس
گفت خبر ده مرا از چیزیکه زیاده میشود و کم میشود و از چیزی
که زیاده میشود و کم نمیشود و از چیزیکه کم میشود و زیاده نمیشود
امام فرمود اما چیزیکه زیاده میشود و کم میشود ماه است و آنچیز
که زیاد میشود و کم نمیشود دریا است و آنچیزیکه کم میشود و زیاد
نمیشود عمر است و بتحقیق که ایراد یافت اول این چیز بدانجهت
که در آخر این خبر فایدها است و باسنادیکه سبق ذکر یافت
روایت کرده شده است از امام هادی با نقی نقی ابو محمد الحسن
العسکری آنکه فرمود که روزی که حضرت نور العارفین
امام علی زین العابدین در مجلس شریف خود میفرموده
که پیغمبر خدا در زمانیکه عزم سفر تبوک داشت امر فرمود

که امیر المومنین در مدینه بخلافت و نیابت آنحضرت توقف فرماید
امیر المومنین فرمود یا رسول الله هرگز دوست نداشته ام که تخلف
کنم از تو در چیزی از امور تو و آنکه غایب گردم از مشاهده
تو پیغمبر خدا فرمود آیا راضی نیستی آنکه باشی از برای من بمنزله
هرون از برای موسی در مدینه توقف خواهی کرد و ترا ثواب
آنخواهد بود که با پیغمبر خدا غزا با کفار کرده باشی و ثواب آنانکه
با پیغمبر خدا غزا کرده باشند و تو ابو خدا ابنع از برای محبت تو
مرا است که حجاب از میان ما و تو بردارد و ما در مقام و منزل
باشیم تو ما را و اصحاب ما را مشاهده نمائی و بر احوال ما آنچه
باشد خبیر و مطلع باشد دانستی که ترا در وقت مشاهده
بود بر فراز باشد و محتاج بمکاتبه و مراسله نباشی مردی برخواست
و گفت ای پسر رسول خدا چگونه چنین حالی از برای علی بن ابیطالب
تواند بود این حال از برای انبیا و رسل میسر باشد نه از برای
غیر ایشان امام زین العابدین فرمود ان معجز پیغمبر خدا است
و بدعای آنحضرت از برای امیر المومنین حاصل کرد و زیادتی و قوت
در نور بصر امیر المومنین پدید آید و حجاب از پیش برخیزد تا
مشاهده کند آنچه مشاهده کند و در یابد آنچه در یابد آنگاه
امام همام محمد بن علی الباقر با آن مرد گفت ای بنده خدا چه بسیار است
ظلم این امت بر علی بن ابیطالب و چه اندک است انصاف
ایشان از برای او و آنچه در حق صحابه قایل میشود از برای
امیر المومنین نمیشوند با آنکه افضل صحابه است و منع میکنند
از و منزلتی را که از برای دیگری قبول میدارند و گفتند

این چگونه است ای پسر ر

این چگونه است ای پسر رسول خدا امام فرمود از آنچه است که
دوست میدارند ایشان محبان ابو بکر را و تبرا میکنند از اعدا
او کائنا من کان و همچنین دوست میدارند عمر را
و تبرا میکنند از اعدا او کائنا من کان ~~تا بامیر المومنین~~
و دوست میدارند عثمان را و تبرا میکنند از دشمنان او کائنا
من کان تا بامیر المومنین میرسند میگویند دوست میداریم
محبان او را و تبرا نمیکنیم از اعدای او بلکه دوست میدارند
ایشان را و چگونه جایز باشد و حال آنکه پیغمبر خدا در حق
امیر المومنین فرمود اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ایشان
دشمن نمیدارند دشمن او را و مخذول نمیدارند کسی را که
در مقام خذلان او است این حال از انصاف بیرون نیست دیگر
آنست که هر گاه ذکر کرده میشود از برای ایشان چیزی که
مخصوص باشد بامیر المومنین بدعای پیغمبر خدا و کرامت او
نزد پروردگار او جحود و انکار و قبول میکنند آنچه از برای
دیگران ذکر میکنند از صحابه پس چه چیز است که منع میکنند
آنکه قبول کنند از برای علی بن ابیطالب آنچه قبول می
کنند از برای دیگران عمر خطاب که بر بالای منبر بود در مدینه
و در میان خطبه گفت یا ساریة الجبل یعنی ای ساریه
کوه را نگاهدار در بیان کذب عمر خطاب در اثنای خطبه
خواندن لعنه الله و اصحاب او انکار کردند و گفتند این سخن
در میان خطبه او نبود یا ساریة الجبل گفت بد انید چه

خطبه منقطع شد از او پرسیدند که چه بود گفتی تو در میان
خطبه یا ساریه الجبل گفت بدانید که من در اثناء خطبه انداختم
نظر خود را بر ناحیتی که بیرون رفته بودند برادران شما بدان
ناحیه از برای غزای کفار در نهاوند و سعد بن ابی وقاص بر
ایشان امیر بود خدای تعالی پرده های حجاب از دیدهای من برداشت
و ساده دیدهای مرا قوت و بینائی داد تا دیدم ایشان را و جمع کفار
اراده آن داشتند که بگیرند پشت ساریه و آنکس که با او
بودند از مسلمانان و احاطه کنند بر ایشان و همه را بقتل
آورند پس من گفتم یا ساریه الجبل تا ملتجی شوند بجبل و مانع
شوند ایشان را از احاطه بر ایشان و بعد از آن قتال کنند تا خدای تعالی
وعطا فرمود برادران مومن شما را تا احاطه کردند بر کافران
و فتح داد ایشان را خدای تعالی بر بلاد اهل کفر محافظت کنید این
وقت را که عنقریب خبران بشما خواهد رسید و در میان
مدینه تا نهاوند پنجاه روزه راه بود امام فرمود که هرگاه که مثل
این دروغ از برای عمر قبول کنند چرا از برای امیر المومنین ع
امثال این سخنان را است قبول نمیکنند اما ایشان قومی اند
که عادت ایشان نا انصافی و مکابره است و از عبد الله بن
سلیمان مرویست آنکه گفت چون من نزد امام همام ابو جعفر
بودم مردی از اهل بصره که او را عثمان اعمی گفتندی گفت
حسن بصری میگوید آنانکه بپوشند علم دین را
امانت خواهد یافت از بوی بطون ایشان آنکسان که در
آتش دوزخ باشند امام فرمود پس هلاک باشد در حق
هنگام مومن آل فرعون وحال

هنگام مومن آل فرعون وحال آنکه مدح کرده است او را خدای تعالی
بکتمان علم اخفا که فرموده یکتم ایمانه همیشه علم پوشیده
و پنهان بوده از آن زمان باز که خدای تعالی نوح را به پیغمبری بر
انگیخت پس باید که حسن نظر در چپ و راست کند تا بداند
که یافت نمیشود علم مگر در اینجا امام فرمود محنت مردمان بر ما
عظیم است اگر بخوانیم ایشان را اجابت نمیکنند ما را و اگر بگذاریم
ایشان را مهتدی نمیشوند بغیر ما

در احتجاج امام المغارب والمشارق جعفر بن محمد
الصادق در انواع شتی از علوم دینیه بر اصناف کثیره از
اهل ملل و دیانات **فی بیان اثبات واجب الوجود**

از هشام بن الحکم روایت کرده اند که وی گفت زندیقی به
نزد امام ابو عبد الله آمد و گفت ای امام زمان چه دلیل بر
وجود صانع داری امام فرمود وجود افاعیل که دلالت دارند
بر آنکه صانعی ایشان را در وجود آورده آیا نمیبینی آنکه چون
نظر کنی در بنای محکم مشید مرفوع بدانی که آنرا بانی بوده
و اگرچه ندیده باشی آن بانی را و نشنیده باشی اوصاف
او را سایل گفت چه چیز است آن امام فرمود چیزیست مخالف
اشیا که مانند نیست بچیزی که از موجودات عالم مذکور باشد
گرد بگفتن من آنکه چیزیست با اثبات وجود او و آنکه او
چیزیست بحقیقت شیئیت الا آنست که جسم نیست و
صورت نیست و محسوس و مدرک نمیشود بحواس و
وهمها حقیقت آن را نیست که هیچ نیابد برورده هور

و متغیر نمیشود بتغیر زمان سایل گفت ما نمی‌بینیم مگر موهومی
که مخلوقست امام فرمود اگر امر بر وجهی باشد که شما
میگوئید توحید از ما مرتفع باشد از برای آنکه ما مکلف نیستیم
آنکه اعتقاد کنیم موهوم را لیکن ما میگوئیم که هر موهوم
را که بحواس مدرک میشود مخلوقست و ناچار است آنکه اثبات
کنند صانع اشیا را بیرون از دو جهت مذموم یکی جهت
نفی زیرا که نفی ابطال و عدم است و یکی دیگر جهت تشبیه
صفت مخلوق ظاهر التركيب والتاليف پس ناچار باشد از
اثبات صانع از برای وجود مصنوعین و مضطر اند ایشان
از آنجهت که مصنوع اند بوجود صانع و آنکه صانع ایشان غیر
ایشانست و مثل ایشان نیست از برای آنکه مثل ایشان شبیه
ایشانست در ظاهر ترکیب و تالیف و در آنچه جاری میشود
بر ایشان از حدوث ایشان بعد از آنکه نبوده اند و از کوچکی
ببزرگی میروند و از سواد ببیاض و از ضعف بقوت و احوال
موجوده که حاجت نیست ما را بتفسیر آنها از برای اثبات آنها و
وجود آنها سایل گفت پس تو تحدید کرده او را وقتیکه
ثابت کرده وجود او را زیرا که در میان اثبات و نفی منزلتی
نیست سایل گفت پس چه میگوئی در قول حق تع الرَّحْمٰنُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى یعنی خداوند رحمن بر عرش است
ایستاده است امام فرمود وصف کرده است خدا باین نفس
خود را و همچنین او مستولی است بر عرش جدا از مخلوق خود
بی آنکه عرش حامل او باشد و بی آنکه عرش محیط او باشد
و بی آنکه عرش محل او باشد

و بی آنکه عرش محل او باشد لیکن میگوئیم او حامل عرش است
و نگاه دارنده عرش است و ما میگوئیم در این آنچه گفته است
حق تع وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ یعنی گنجانید
کرسی آسمانها و زمین را پس ثابت میگردانیم از برای عرش
و کرسی آنچه حق تع ثابت گردانیده است و نفی میکنیم آنکه
عرش و کرسی محیط او باشد و آنکه خدا محتاج مکانی باشد
و محتاج بچیزی که از مخلوقات خود بلکه مخلوقات محتاجند باو
سایل گفت پس چه فرق باشد میان آنکه برافرازی دست خود را
بجانب آسمان یا خفض کنی او را بجانب ارض امام فرمود این در
علم او و احاطه و قدرت او برابر است ولیکن حق تع امر کرده است
دوستان خود را و بندگان خود را آنکه دست خود را باسمان بر
افرازند و توجه بجانب عرش کنند بنابر آنکه او را معدن رزق
و منبع خیر کرده است پس اثبات میکنیم آنچه اثبات کرده است او را
قرآن و احادیث رسول او جا که فرموده است اِرْفَعُوا اَيْدِيَكُمْ
اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی برافراشته گردانید دستهای خود را
بجانب حق سبحانه و تعالی و این چیزیست که اجماع کرده اند بر او
فرق است همه ایشان و از جمله سوال زندیق آنست که گفت
ایضا فی بیان صانع چرا جایز نباشد آنکه صانع عالم بیشتر
از یکی باشد امام فرمود اگر صانع عالم متعدد باشد یا آنست
که هر دو قدیم اند و هر دو قادر بر کمال اند یا هر دو ضعیف اند
یا یکی از ایشان قادر است و یکی ضعیف پس اگر هر دو قادر با
قوت باشند پس چرا دفع نمیکند هر یک از ایشان صاحب خود را

ومنفرد باشد بربوبیت واکر یکی از ایشان قوی وقادر باشد
ثابت شود انکه او واحد است از برای عجزی که در ثانی او است
واکر هر دو ضعیف باشند هیچکدام مدبر عالم نباشند و باز
اکر کوئی که دو تا اند حال خالی نباشد از انکه اتفاق منفقند
از همه جهت یا متفرقند از جهتی چون دیدیم ما انکه خلق منظم
اند و فلک جاریست و اختلاف دهر شب و روز هست و افتاب
وماه بیک فاعله در حرکتند دلالت میکند این بر صحت امر و تدبیر
وایتلاف وانکه مدبر عالم یکیست وازهشام بن الحکم مرویست انکه
کفت رفتنی ابن ابی العوجا بخدمت امام ابوعبدالله امد امام
باوی کفت ای ابن ابی العوجا بخدمت امام ابوعبدالله امد امام
باوی کفت ای ابن ابی العوجا ایا تو مصنوعی یا غیر مصنوع کفت من مصنوع
نیستم امام فرمود اکر مصنوع نمیبودی چکونه خواستی بود ابن ابی
العوجا ساکت ماند شد برخواست وازمجلس بیرون رفت

فی بیان اثار محوجه متقنه ع اورده اند که رفتنی ابو
الشاکر دیصانی بنزد ابوعبدالله امد واو یکی از زنادقه مشهور است
وکفت ای جعفر بن محمد دلالت کن مرا بر معبود من امام فرمود بنشین
پس ناکاه پسری صغیر بدید امد ودر دست او بیضه بود امام فرمود
ای پسر این بیضه را بمن ده با امام داد پس فرمود ای دیصانی این
حصاریست پوشیده او را پوستی است غلیظ پوستی رقیق ودر
اندرون پوست رقیق طلاء روان ونقره کداخته است نه طلا
روان امیخته میشود ونقره کداخته ونه نقره کداخته امیخته
میشود بطلاء روان واین حصار حصین بحال خود است بیرون
نمی اید از او چیزی که بصلاح باشد

نمی اید از او چیزی که بصلاح باشد تا خبر دهد از صلاح ان ودر نمیرود
در و چیزی که فاسد تا موجب فساد ان باشد ودانسته نمیشود
که از برای نرینه مخلوق بوده باشد یا از برای مادینه ناکاه شکافته
میشود و بیرون می اید از و مرغی مانند طاوس ایا هیچ مدبری از
برای می بینی دلیل صانع دیصانی لحظه سر در پیش افکند بعد
از ان کفت کواهی میدهم که محمد بنده او است وکواهی میدهم که
تو امام وحجت خدا بر خلق ومن باز کشتم از ضلالتی که مرا بود واز
هشام بن الحکم مرویست که کفت سوال کردم از ابوعبدالله از اسما
حق تع واشتقاق انها پس کفتم الله اسم مشتق است امام فرمود
ای هشام الله مشتق است از اله یعنی بندکی کردن وبندکی
کردن اقتضای معبودی دارد واسم غیر مسمی است پس اکر
کسی عبادت اسم کند نه مسمی وکافر است ومعبودی ندارد
وانکس که عبادت کرده است معنی را نه اسم را پس او توحید است
هشام کفت جانم فدای تو باد زیاده کردان از برای من بیان این
سخن را امام فرمود بتحقیق که خدا تع را نود ونه نام است پس
اکر اسم عین مسمی است پس هر اسمی از ان معبودی باشد
ولیکن خدای معبود معنی است که این اسما دلالت بران دارند
پس اینها همه غیر او باشند باز فرمود ای هشام خرما نام ماکول
است وماء نام مشروب است وثوب نام ملبوس است ونار نام محرق
است ایا فهم کردی هشام چنان چهی دفع کنی بان مجادله اعدای
مارا کفت بلی ای پسر رسول خدا امام فرمود نفع بخشاد ترا خدا تع
بان وثابت کرداناد ترا بدان هشام کفت بخدا سوکند هر کز

غلبه نکرد بر من کسی در علم توحید آن زمان بایدکه امام از برای
من دعا فرمود

در بیان مکالمه امام همام با عبد الملک زندیق

و از هشام بن الحکم منقولست که گفت زندیقی در ملک مصر
چون حکایت علم و کمال امام اعظم باو رسیده بود از مصر بمدینه
امد تا مناظره کند با امام چون بمدینه رسید و از امام پرسید خبر
یافت که امام بمکه فرموده از برای حج بیت الله از مدینه شرفه
متوجه مکه معظمه شد و در طواف بود انحضرت که امد را ملاقات
کرد باسلام و اکرام امام فرمود نام تو چیست گفت نام من عبد الملک
است امام فرمود کنیت تو چیست گفت امام ابو عبد الله فرمود ان
ملکی که تو بنده اوئی ایا از ملوک اسمانست یا از ملوک زمین
است و خبرده مرا از پسر خود که او عبادت خدای [illegible] میکند یا خدای
زمین زندیق خاموش شد امام فرمود سخن گوی چرا خاموش
شد امام ~~فرمود سخن گوی چرا خاموش~~ شد امام فرمود چون
فارغ شوم از طواف بنزد من ای چون امام از طواف فارغ شد
زندیق بنزد امام امده در مقابل امام بنشست و ما جمیع بودیم
انجا امام فرمود ایا میدانی انکه زمین را فوقی و تحتی است گفت بلی
امام فرمود ایا میدانی انکه زمین را فوقی ایا در تحت زمین
در امده گفت نه فرمود هیچ میدانی که چیست در تحت زمین
گفت نه لیکن گمان میبرم که در تحت زمین چیزی نیست امام
فرمود گمان عجز کسی است که او را یقین نیست باز امام فرمود
هیچ باسمان رفته گفت نه امام فرمود هیچ میدانی که چه چیز
در اسمان است گفت نه امام فرمود هیچ ~~بمشرق و مغرب عالم رفته~~

ودیده که چه چیز ند مخلوقات انجا

و دیده که چه چیز ~~در اسمانست~~ گفت نه امام فرمود هیچ بمشرق و
مغرب عالم رفته و دیده که چه چیز ند مخلوقات انجا گفت نه امام
فرمود حال تو بس عجب است بمشرق و مغرب نرسیده و در زیر
زمین در نیامده و صعود بر اسمان نکرده و ندانسته که مخلوقات
انجا چه چیز و منکر و جاحدی انچیز را که در ایشان موجود است
و هرگز عاقل جحود و انکار کند چیز را که نداند زندیق گفت که
هرگز نشنیدم چنین سخنان را از غیر تو امام فرمود پس تو از ین
در شکی پس شاید که او باشد و شاید که نه او باشد زندیق
گفت و شاید این باشد امام فرمود ای مرد نیست انکس را که جاهل
است حجت بر انکس که عالم است هرگز جاهل را حجت بر عالم نباشد
ای برادر اهل مصر فهم کن از من سخن را و بدان که افتاب و
ماه و شب و روز ملجا اند در حرکت و سبقت نمیکیرند یکی بر
دیگری میروند و باز میکردند بریک نسق و بتحقیق که ایشان
مضطرند در ین پس اگر قادر بودندی انکه بروند چرا
باز میکشتند و اگر ایشان غیر مضطر بودندی پس چرا روز
شب میشد و شب روز میشد بخدا سوگند ای برادر اهل مصر
که ایشان مضطرند ایا نمی بینی انکه اسمان مرفوع است و
زمین موضوعست ساقط نمیشود اسمان بر زمین و زمین
از جای خود بجای دیگر نمیرود نگاه داشته است ایشان را او که
ایشان چنانکه مقتضای تدبیر او است هشام گفت که ان
زندیق ایمان اورد امام فرمود هشام را تا تعلیم شرع کند او را

فی ذم حسن بصری

و از عیسی بن یونس منقولست که ابن

ابی العوجا از تلامذه حسن بصری بود سوال کردند از توجیه ماوی کفتند
چرا گذاشتی مذهب خود را صاحب خ و در آمدی در مذهبی که اورا
اصلی نیست گفت بدان جهت که صاحب من حسن او را اعتقاد نبود
گاه قایل بود بجبر تفویض و گاه قایل بود بجبر و او را دوام بر یک اعتقاد
نبود بلکه امل و منکر بود انکسانرا که حج گذارده بودند و علمارا
سلام مکروه میداشتند ملاقات و مجالست او را بواسطه خبث
لسان و فساد ضمیر او **بیان فسخ اعتقاد حسن بصری** روزی
بنزد ابو عبدالله امد و در میان مجلس نشست و گفت ای پسر رسول
ابو عبدالله مجالس با مانند است و ناچار است کسیرا که سرفه باشد
انکه ای پسر رسول خدا آیا رخصت میدهی که سخن گویم امام فرمود
سخن بگوی گفت تا چند خرمنها بید بکه و تضرع میکنید باین سنگ
و میپرستید این خانه را که از گچ و سنگ است و بر گرد او میدوید
مانند شتری که نفرت کند هر عاقل داند که این فعلیست که اساس
ان نه از جانب حکیمی است بتحقیق که تو قدوه و پیشوای این کاری
و نظام ملت در دست پدر تو است امام فرمود انکس که خدا اینع
او را گمراه کرده و پرده نقابی بر دیده دل او کشیده سخن حق را به
دشوار در یابد و این بنا خواطر شان او نشود خدا اینع بتعظیم
این خانه بندگان خود را عبادت فرموده تا امتحان کند ایشانرا
در تعظیم این خانه که او را مقام انبیا و قبله نماز گذاران
گردانیده پس طریقی است که مؤدی میشود برضوان خدا
و راهیست که میرساند بغفران خدا آفریده است انرا خدا اینع
پیشتر از گستردن زمین بدو هزار سال پس سزاوارترست
کسی را که مطیع امر ونهی خدا

کسیرا که مطیع امر و نهی خدا باشد انکه دقیقه از دقایق تعظیم
این خانه فرو نگذارد ابن ابی العوجا گفت پس شما تعظیم
خانه میکنید از برای تعظیم کسیکه از شما غایب است امام فرمود
وای بر تو چگونه غایب باشد کسیکه او با مخلوقات و شاهد
ایشان میکند و اقرب است بایشان از حبل ورید یعنی رگ گردن
ایشان میشنود کلام ایشانرا و می بیند اشخاص ایشانرا و میداند
اسرار ایشانرا ابن ابی العوجا گفت پس او در همه مکان باید
بوده و اگر در آسمان باشد چگونه در زمین تواند بود و اگر
در زمین باشد چگونه در آسمان تواند بود امام فرمود این
صفت مخلوقست که مذکور شد چه مخلوقات هرگاه که انتقال کنند
از جایی کنند مکانی را و خالی شود از ایشان مکانی دیگر که انتقال
کنند از جایی و اما خداوند عظیم الشان جلی البرهان خالی نمیشود
از او مکانی و مشغول نمیشود باو مکانی و بمکانی نزدیکتر نمی
شود از مکانی **سوال فی حدوث العالم** روایت کرده شده
است از ابن ابی العوجا انکه سوال کرد از امام همام ابا عبدالله
از حدوث عالم امام فرمود نیابی هیچ صغیری و کبیری را مگر که
چون ضم کنی باو مانند او را بزرگتر شود از انچه بود و این صفت
انتقال است از حالی بحالی و اگر قدیم بودی منتقل نگشتی از
حالی بحالی زیرا که چیزی که زوال میپذیرد و متحول میشود
جایز است آنکه ایجاد بد آید و نابدید کردد پس وجود او بعد از
عدم باشد دخول او در حدوث و بودن او در ازل دخول او
در قدم و این صفت قدم و حدوث در یک چیز جمع نشوند

ابن ابی العوجا گفت چنین انکار میکنیم که از جزئی حالتی بر وجهی که
سمت ذکر یافت استدلال بر حدوث اشیا توان کرد پس اگر باقی ماند
چیزی بر صغر خود و تغییر نیابد از کجا استدلال بر حدوث آن توان
کرد امام فرمود اگر اشیا مثلا بر صغر خود باقی باشند هر آینه در او
هم ادعی چنانست که هرگاه که منضم شود باو چیزی بزرگتر باشد از
آنچه بود و در وجود آن تغییر خروج اوست از قدم هم چنانکه در تغییر
او دخول اوست در حدوث پس تمام شد آن چیزی و از جمله سؤالات
زندیق که ذکر یافته است که گفت ای اباعبدالله چگونه خلایق
پرستش میکنند خدائی را که ندیده‌اند او را امام فرمود دیده است
او را دلهای ایشان بنور ایمان و اثبات کرده است او را عقول ایشان
به بیداری عقول اثبات عقل دیده و عیان اوست آنچه دیده
است از حسن ترکیب و احکام تالیف بعد از آن پیغمبران و آیات ایشان
و کتب و محکمات آن و اقتصار کردند علما بر آنکه دیدند از عظمت
او بی آنکه به بینند او را زندیق گفت آیا قادر نبود خدای تعالی آنکه
اظهار کند از برای ایشان تا به بینند او را و بشناسند و پرستش
کنند او را بر عین الیقین امام فرمود نیست محالرا جواب
فی بیان اثبات انبیا باز گفت از کجا اثبات کرده انبیا و رسل را
امام فرمود چون ما اثبات کردیم آنکه ما را خالقی و صانعی است
که متعالی است از ما و از هر چه آفریده است و آن خالق صانع
علیم و حکیم است جایز نیست آنکه مشاهده کنند او را مخلوقات
او و نه ملامست کنند او را و نه آنکه مباشرت کنند ایشان او را
و نه مباشرت کنند ایشان او را و نه محاجه کنند ایشان او را و نه
محاجه کنند ایشان او

محاجه کنند ایشان او را از اینجا ثابت شد آنکه او را سفرا است
در میان خلق که دلالت میکنند ایشان را بر مصالح و منافع خود و
بآن چیزی که بآن است بقاء ایشان و ترک آنچه که بآنست
فنای ایشان از اینجا دانستیم که امر کنندگان و نهی کنندگان
از جانب خداوند علیم حکیم در مخلوقات موجود است و ثابت
شد آنکه خداوند ما خبر دهندگان از او هست که ایشان انبیا
و برگزیدگان خلق‌اند و حکما و متادبین باداب حکمت‌اند و مبعوث
شده‌اند از جانب حق تعالی برسانیدن پیغام خدای تعالی بایشان و
شمار کنند مردمانرا در احوال ایشان و مشارکند با مخلوقات
در صورت و ترکیب و موید اند بنزد حکیم علیم بحکمت و دلایل
و براهین و شواهد از مرده زنده کردن و کور مادرزاد را بینا کردن
و مبروص و مجذوم را شفا دادن و امثال آن و خالی نخواهد بود
زمین از حجتی که باشد با او علمی که دلالت کند بر صدق مقال
انبیا و وجوب عدالت او باز امام فرمود ما ممکن میشمریم که زمین
خالی از حجت نیست و حجت انبیا شد مگر از عقب و اولاد انبیا خدا
هیچ پیغمبری نفرستاد مگر از نسل انبیا و این از برای آنست که خدا
از برای بنی آدم تشریع نمود طریقی منهجی و اخراج کرد از آدم
نسل طاهر طیب که آن انبیا و رسل‌اند طاهر شده‌اند از اصلاب
طیبین و قرار گرفته‌اند در ارحام طاهرات و نرسیده است ایشانرا
سفاح جاهلیت از برای آنکه گردانیده است ایشانرا خدا در مکانی
که اعلاء اماکن و اشرف منازل است زیرا که کسیکه امین علم الهی
و امین غیب او و مستودع اسرار و حجت او است بر خلق و ترجمان

ولسان اوست غیبا باشد مگر باین صفت پس امام وحجت نمی
باشد مگر از نسل ایشان که قایم مقام پیغمبرند در میان خلق به
علمی که نزد ایشانست و بمیراث از پیغمبر یافته اند و اگر انکار کنند
او را مردمان خاموشی اختیار کنند و او ظاهر گرداند علل و
اختلاف وتشاجر برخیزد در میان مردم و امر دین قوت یابد
وغالب گردد یقین بر شکوک سایل گفت که هرگاه که امام وحجت
در میان خلق ظاهر نباشد فایده در وجود او نخواهد بود
امام فرمود گاه هست که اقتدا میکنند باو واستعاذه میکنند از او
آنچه نافع است از برای خلایق و موافق صلاح ایشانست و اگر ایشان
احداث بدعتی در دین کنند اعلام کند ایشان را باز سایل گفت
خدا ابدع موجودات را از چه چیز آفرید امام فرمود از لا شیء توان
آفرید امام فرمود که اشیا مخلوقند از شیء یا از لا شیء پس اگر
مخلوق باشند از شیء با وی باشند زیرا که آن شیء قدیم است
وقدیم حادث نباشد و فنا و تغییر بآن راه نیابد و خالی نخواهد
بود که آن شیء جوهر واحد است و بر لون واحد پس اشیا مختلفه
والوان کثیره در این عالم با چار مختلفه از کجا پیدا شده باشد
سایل گفت از کجا میگویید که اشیا قدیم واو را نیست امام فرمود
این مقاله قومی است که منکر مدبر اشیا را و تکذیب انبیا
میکنند وکتابهای ایشان را اساطیر الاولین میخوانند ودین خود را
برای خود نهاده اند واین ظاهر است که اشیا در تغییر و تبدیل
اند ومتغیر ومتبدل نیست مگر حادث وحادث را ناچار باشد
از صانع محدث سایل گفت آیا هست صانع عالم دانا بوده بحوادث
که اشیا را بوجود آورده امام

که اشیا را بوجود آورده امام فرمود لایزال دانا بوده و آفریده
اشیا را از آنچنانکه دانسته سایل گفت آیا بصفت اختلافست
یا بصفت ایتلاف امام فرمود متصف باختلاف و ایتلاف نتواند
بود زیرا که اختلاف صفت متجزی است و ایتلاف صفت متبعض
پس او را نه مختلف توان گفت و نه مؤتلف سایل گفت پس
معبود چگونه واحد تواند بود امام فرمود او واحد است
در حد ذات خود که او را مشابهی بوحدت اشیا نیست زیرا که
هر واحد که غیر اوست متجزی و متعدد است و صانع عالم از آن
منزه و مبراست سایل گفت از برای چه آفرید مخلوقات را و
محتاج نبود و او را ضرورت نبود بآفریدن ایشان و لایق نیست
که او عبث آفریده باشد اشیا را امام فرمود که مقصود از آفرینش
اظهار حکمت و نفاذ علم و امضاء تدبیرات او بود سایل گفت
چرا اقتضا نکرد صانع عالم بر آفریدن این دنیا و نکرد آیا این دنیا را
دار ثواب و عقاب خلایق امام فرمود بدان جهت که این دنیا خانه
بلا است در این جا کسب ثواب و تحصیل رحمت توان کرد و این دنیا
از آفات و بلیات مملو باشد و فنون امراض و صنوف شهوات
بر خواطر مستولیست تا امتحان کند بندگان خود را بطاعت و
معصیت پس نتواند که دار عمل دار جزا باشد سایل گفت آیا
از حکمت اوست که گردانید دشمنان از برای خود و
حال آنکه موجود بود و او را دشمنی نبود چنانکه زعم شما است
که ابلیس را بیافرید و او را مسلط گردانید بر بندگان خود تا
بخوانند ایشان را بر خلاف طاعت و وامیکند ایشان را بر معصیت

او وابلیس را قوتی داده که بلطایف حیل خود را بدلهای ایشان
میرساند وایجاد وساوس از برای ایشان میکند وحق را
برایشان پوشیده میکرداند واز راه دین و معرفت ایشانرا کمراه
میکرداند تا بمرتبه که انکار توحید معبود میکنند وبت پرستی
میکنند امام فرمود این دشمنی که یاد کردی ضرری نمیرساند دشمنی
او ونفعی ندارد دوستی زیراکه از دشمنی او نقصانی در ملک
او نمیشود واز دوستی او زیادتی در ملک او بهم نمیرسد و
اکر او را قوت نفع یا ضرر بودی اخراج او از ملک خود لازم بود
اما ابلیس پس بیافرید او را خالق او تا عبادت کند وبتوحید
او قایل باشد وبر حق تعالی ظاهر بود که بازکشت او بشقاوت
هواره با ملائکه در عبادت بود تا زمانی که حق تعالی او را بسجود
ادم صفی امتحان نمود واو حسد بر ادم برد وامتناع از سجود
او کرد وشقاوت بر و غالب امد سزای لعنت ابدی کشت
واو را از صفوف ملائکه اخراج کردند وبزمین فرستادند پس
باین سبب دشمن ادم وفرزندان ادم شد واو را سلطنتی
بر ولد ادم نیست مکر وسوسه وخواندن ایشان براه کمراهی
وبا این ضلالت بر ربوبیت حق تعالی مایلست سایل کفت ایا بر
غیر خدا سجده رواست امام فرمود بر غیر خدا سجده روا
نیست اما چون سجده کنند کسیرا بامر خدا سجود ایشان از برای
خداست **کیفیت کهانت** سایل کفت اصل کهانت از کجا
است واز کجا خبر میدهد مردمرا از انچه بعد خواهد
امد امام فرمود کهانت در جاهلیت در زمان فترت رسل
میبود وکاهنان در انزمان

میبود وکاهنان در انزمان بمنزله حاکمان بودند که در مشکلات
بایشان رجوع میکردند واشتباه از خبر ایشان بر میخواست ومدار
کار بر خبرهای غیبی ایشان بود ومعرفت ایشان بطریق مختلفه
حاصل میشد مانند فراست عین وذکاء قلب وفطنت روح
بافکند معانی در قلبها واز انچه حادث میشود در زمین از حوادث
ظاهره که شیطان او را میداند وبکاهنان میرساند وخبر میدهد
ایشانرا بانچه در اماکن واطراف حادث میشود واما خبرهای اسمان شیاطین
پیشتر از نزول وحی بر روی یکدیکر مینشستند واستراق سمع
میکردند وچون وحی نازل شد در اسمان شهب وستارها بسیار
پدید امد وهرکاه که از ایشان بر روی یکدیکر می نشستند از برای
سمع ستاره افشانی پدید می امد وایشانرا از استراق سمع بازمیداشت
تا بر روی زمین چیزی که مشابه وحی باشد تحقق نیابد وان
اخبار اسمانی بغیر از طریق وحی اطلاع نتوان یافت تا حجت نبوت
قوة یابد واو را مانند ونظیر در عالم نماند وطریق شیاطین انبود که
استراق سمع میکردند انچیز را که حادث میشد در میان خلق و
از ان بکاهنان میرسانیدند کاهنان خبرهای شیاطین را با دیکر
خبرهای دروغ امیخته برحسب اغراض خود بمردم میرسانیدند پس
انچه واقع میشد خبرهای شیاطین بود وانچه وقوع نمی یافت
دروغهای ایشان بود واز انزمان بازکه شیاطین را از استراق
سمع منع کردند کهانت از میان مردم برخواست وامروز شیاطین
ان اخبار بکاهنان میرسانند که در میان مردم واقع شده
باشد وبا یکدیکر کویند وشنوند واین سخنان بشیاطین رسد

چون اسب را ذبح بکند و ذبح و عرق را بنقل اورد و امثال ان
صعود کاهنان باسمان سایل گفت چگونه شیاطین
باسمان میرفتند و ایشان مانند بنی ادمند در خلقت و کثافت
زیرا که ایشان مشابه خلایق بودند در وقتیکه بنا میکردند از
برای سلیمان بن داود عمارات عالیه که عاجز بودند از بنای ان بنی
ادم امام فرمود که ایشان اجسام لطیفه اند و خدا ایشان را کثیف
کرده است بود از برای خدمت سلیمان و چون ایشان اجسام لطیفه
اند قوت طعام ایشان از بوی طعامهای ادمیان میرسد اینکه اجسام
لطیف است و جهل بر لطافت ایشان صعود ایشان بر اسمانست زیرا که
جسم کثیف را ارتفاع جانب سمائی بدنی و زمانی و سببی از اسباب
الهی منتهی نکرده **کیفیت سحر** سایل گفت خبر ده مرا از سحر
که اصل ان از کجاست و از کجا قادر میشود ساحر بر افعال عجیبه
که از وی در وجود می اید امام فرمود سحر بر انواع مختلفه میباشد
نوعی از ان بمنزله طباست و هم چنانکه اطبا از برای هر دردی
دوائی مقرر داشته اند هم چنین ساحر از برای هر صحت افتی و از
برای هر عافیتی بلیتی و از برای هر چیزی حیله اندیشه نموده
نوعی دیگر انست که بتعبده و سبک دستی چیزها بمردم نمایند و
نوعی دیگر اینها شد که دوستان شیاطین از ایشان فرا گیرند
سایل گفت شیاطین سحر از کجا دانسته اند امام فرمود که از انجا
که اطبا طب خود را از انجا گرفته اند بعضی بتجربه و بعضی بعلاج
کیفیت سحر هاروت و ماروت سایل گفت چه میگوئی در باب ان
دو ملک که هاروت و ماروت و انچه مردم میگویند ایشان تعلیم
سحر میکنند مردم را امام فرمود

سحر میکنند مردم را امام فرمود ایشان موضع ابتلا و محل امتحان اند و
هموار تسبیح ایشان انست که ادمی چنین کند و چنین شود و اصناف
سحر را در این صورت ذکر میکنند و مردم را می اموزند انچه از
ایشان می شنوند پس میگویند که یافته ایم و امتحان فرا میگیرند
از ما انچه مضرت کند شما را و نفعی نرساند بشما سایل گفت
ایا ساحر میتواند که ادمی را بسحر در صورت کلب یا در صورت حمار
و امثال ان در اورد امام فرمود او عاجزتر از انست که افرینش خدا را
تغییر تواند داد انکسیکه قادر بر چنین اعمال باشد شریک حق تع
است در افرینش و اگر ساحر قادر بودی بر انچه گفتی هر اینه
از نفس پیری و افات امراض دفع میکرد و فقر و فاقه را از
ساحت خود دور میکرد و اینکه بزرگترین انواع سحر سخن چینی است
که جدائی افکند در میانه دو ستان و در میان برادران
دشمنی پدید اورند تا غایتی که خون یکدیگر میریزند و خانه
یکدیگر خراب میکنند تا غایتی که خونها یکدیگر بریزد و بد تر اقسام سحر
سخن چینی است و اقرب افاعیل ساحران انست که بمنزله
طبابت است که ساحر عمل میکنند بر مرد که او عنین است که با زنان
مجامعت نماید و بعضی از علاج میکنند بر وجهی که قادر میشود
بر ان **سبب تفاوت بنی ادم** سایل گفت چیست مر بنی ادم را که
بعضی شریف و بعضی وضیع اند امام فرمود شرف از راه طاعت
است و ضعت از معصیت سایل گفت بعضی فاضل و بعضی
مفضول میباشد امام فرمود تفاضل در میان ایشان بواسطه
تقوی و پرهیزکاریست سایل گفت پس فرزندان ادم همه

ایشان در اصل برابر باشند و تفاضل میان ایشان بنا شد مگر
بتقوی و پرهیزکاری امام فرمود که بلی اصل آدمیان از خاک
است و پدر ایشان آدم و مادر ایشان حوا و فرزندان ایشان معبود
ایشانست یکتای بیهمتا و ایشان بندگان ویند حق تع اختیار
کرده است از فرزندان آدم جمعی را که با طهارت میلاد و پاکیزگی
ابدانند نگاه داشته است ایشانرا در صلب پدران و در ارحام
مادران و از ایشان انبیا و رسل و ائمه دین در وجود آورده و
ایشان پاکیزه ترین فروع آدمند و حق تع این عنایت با ایشان
نه از راه استحقاق ایشان کرده لیکن چون بعلم ازلی میدانست
در وقت آفرینش ایشان آنکه مطیع و منقاد حق تع خواهند
بود و شرک بخدا نخواهند آورد پس این طایفه از ممر طاعت
این کرامت از حق تع یافته اند و شرف و فضل و حسب این طایفه
راست و سایر مردمان برابرند مگر آنانکه تقوی اختیار کنند
و خدا تع ایشانرا بان مکرم دارد و آنکس را که دوست دارد
عذاب نخواهد کرد او را باتش دوزخ سایل گفت خبر ده مرا که
چرا نیافریده خدا همه خلق را مطیع و موحد و خدا تع بر آن
قادر بود امام فرمود که اگر حق تع همه خلایق را مطیع می افرید
ایشانرا ثواب نمیبود زیرا که طاعت در این هنگام فعل او می
بود و آفرینش بهشت و دوزخ عبث میبود لیکن خلایق را
افرید و امر کرد ایشانرا بطاعت و نهی کرد از معصیت و پیغمبر
از حجت ساخت و قطع اعذار ایشان بانزال کتب فرمود
تا ایشان هم مطیع باشند و هم عاصی و بطاعت مستحق ثواب

شوند و بمعصیت مستو

شوند و بمعصیت مستوجب عقاب گردند زیرا که دادن ثواب
بی تحقق استحقاق قبیح است سایل گفت عمل صالح از عبد است
و آنچه در وجود آمده است و عمل شر نیز از عبد است و از او صادر
گشته امام فرمود عمل صالح فعل عبد است و حق تع بآن امر کرده
و عمل شر فعل او است و حق تع از آن نهی فرموده سایل گفت آیا
فعل او نیست مگر بآلتی که خدا تع در فطرت او ایجاد نموده
امام فرمود بلی لیکن بآلتی که صادر شود از او خیر قادر است
بهمان آلت بر شری که نهی کرده است از آن سایل گفت هیچ
بنده را در فعل اختیاری هست امام فرمود نهی نکرده حق تع
از چیزی که مگر میدانست که او را طاقت ترک آن هست و امر
نکرد مگر بچیزی که میدانست که او استطاعت فعل آن هست
زیرا که حق تع بر صفت جور و عبث و ظلم و تکلیف ما لا یطاق
نیست سایل گفت پس آنکس که خدا تع او را کافر افرید
میتواند که ایمان آورد و حق خدا تع را برو بترک ایمان حجتی بود امام
فرمود که خدا تع همه خلایق را مسلمان افرید و بر ایشان امر
و نهی فرمود و کفر اسمیست که لاحق میشود فعل را در وقتی
که میکند عبد آن فعل را و نیافرید حق تع در وقتیکه افرید
بنده را کافر بلکه کفر او بعد از آن بود که حجت از جانب خدا تع
بر او قایم شد و قبول حق برو واجب گشت پس او بجحود
انکار حق نمود و بآن کافر شد سایل گفت آیا جایز است آنکه
تقدیر کرده باشد بر بنده شر را و اراده کرده باشد خیر را
و استطاعت نداشته باشد بر عمل خیر و عقاب کنند او را

بران امام فرمود لایق بعدل خدای حکیم نیست که تقدیر کند
بر بنده خود شر را و امر کند او را بچیزی و اراده کند از وی آنچه
داند که او را استطاعت فعل آن نیست یا نهی کند او را از چیزی
که داند او را استطاعت بر ترک آن نیست بعد از آن عذاب کند
او را بر آن ترک یا بر آن فعل **سبب فقر و غنا و عباد بندگان**
سایل گفت بچه چیز مستحق شده اند که غنا و جمعیت یافته
اند و بجهت چه مستحق فقر و نارسایی شده اند آنانکه فقیر
و بیچیزند امام فرمود که امتحان کرده است خدای تعالی با آنچه داده
است اغنیا را تا ببیند که شکر آنرا چگونه بجای آورند و فقرا را
فقر و فاقه بآن داده تا ببیند که ایشان چگونه صبر بر شداید
آن میکنند و وجهی دیگر آنست که تعجیل کرده از برای قومی در
حیوة ایشان و از برای قومی دیگر از برای آخرت ایشان
و وجهی دیگر آنکه دانست طاقت و تحمل هر قومی را و بلا داد ایشانرا
بقدر تحمل ایشان و اگر خلق همه ایشان اغنیا بود منجر میشد به
خرابی گشتن دنیا و فاسد گشتن تدبیر و احوال عالم انتظام و بنا
لیکن حق تعالی بعضی را معاون بعضی کرده اند و اسباب ارزاق
ایشانرا در انواع اعمال و اصناف صنایع ایشان مقرر نموده و
این از وضح تدبیرات است در بقای دنیا آنگاه امتحان کرده
اغنیا را بر استعطاف بر فقرا و این لطف و رحمت است
از حکیم کامل التدبیر **سبب مرض و سقم** سایل گفت بچه
چیز استحقاق یافته طفل صغیر آنچیز را که باو رسیده از
الام و امراض و حال آنکه از وی گناهی در وجود نیامده

امام فرمود که مرض بانواع مختلفه میباشد مرضی است که از
برای امتحان است و مرضی است که از برای عقوبتست و مرضی
است که مقدمه فنا شخصی است و زعم تو آنست که مرض از اغذیه
ردیه و اشربه کریهه یا از بیماری که مادر آن بیمار بود اگر
شخصی ملاحظه اغذیه ردیه صالحه از برای بدن خود نماید
و تن بپرهیز دهد از برای حفظ بدن خود کند و ملاحظه ضار
و نافع ماکولات نماید بیماری نیابد و گمان میبری که مرض
و موت و فنا بواسطه اطعمه و اشربه غیر لایقه است بتحقیق
که افلاطون که رئیس حکما و ارسطو که معلم اطبا و جالینوس
و امثال ایشان نتوانند که دفع کنند موت و فنا را چون نزول
کند باجساد ایشان هرچند که ایشان تقصیر نمایند در رعایت
موافقات بسیار مرضی باشد که معالجه ایشان سبب ازدیاد
مرض ایشان کرده و بسا طبیب عالم ماهر که دانش او نافع
نباشد از برای او و هلاکت انقطاع مدت و حضور اجل
و نه این را مضرات جهل او و بطب با بقاء مدت و تاخیر اجل
او زیرا که انبیا حجت خداوند بر خلق و امنای او بند در زمین
و خازنان حکمت و ضو اند که آن مردم اند بطاعت او و من چنان
یافته ام ایشانرا که ایشان در مذهب خود منکر طریقت
انبیا اند و تکذیب میکنند کتب منزله را و بدین سبب
توجه از این طایفه مصروفست و سبب دیگر آنکه چون می
بینم شخصی را که ماهر است در علم طب و سوال میکنم از او
واقف نیست بر حدود نفس خود و بر ترکیب بدن و ترکیب

اعضاء خود و مجری اغذیه در جوارح خود و مخرج نفس خود
و حرکت زبان و مستقر کلام خود و اضلاف شهوات و مسکن
روح او و موضع عقل او و نور بصر او و مجمع سمع او و علت
آنچه حادث میشود زیرا که از کرهی و کلکی و آنچه از این قبیل
باشد ایشان زبدان اطلاع نیست مگر اقاویل اطبا سابق
که نزد ایشان است سایل گفت خبر ده مرا از خدا تع که او را
هیچ شریکی در ملک هست یا کسی هست که ضد او باشد
در تدبیر امام فرمود خدا را شریک و ضد نیست اند بود سایل
گفت پس چیست این مفاسد که در عالم موجود است از
سباع ضاریه و هوام مخوفه و حیات و عقارب و زعم
شما آنست که خدا آفریده است چیزی را که از برای حکمتی
زیرا که فعل عبث بر او روا نبود امام فرمود آیا زعم تو
آن نیست که عقارب از برای دفع وجع مثانه و حصاه
و از برای کسیکه بول در فراش کند نافعست و آنکه
فاضلترین تریاق آنست که با لحم افاعی ترکیب نموده باشند
و لحم افاعی از برای جذام نافعست و زعم شما آنست که
کرم سرخ که در زمین اند از برای مرض آکله نافع است
سایل گفت بلی امام فرمود اما پشه و مگس بعضی حکمتها
در وجود ایشان هست که حق ایشان را رزق بعضی
مرغان کرده اند و از آنجمله آنستکه اهانت میکند بان
جباری که تمرد کند حکم خدا را و منکر ربوبیت او باشد
مسلط میکرد از خدا بر و ضعیفترین خلق خود را تا بنماید

او را قدرت و عظمت خود

او را قدرت و عظمت خود و آن پشه استکه در می اید در
مخ او و میرساند خود را بدماغ او و میکشد او را و بدانکه
اگر ما واقف شویم بر هر چیزیکه آفریده است او را خدا تع
که از برای چه آفریده هر آینه ما برابر باشیم او را در علم و
دانیم ما آنچه میداند خدا سایل گفت خبر ده مرا آنکه هیچ
عیبی و نقصانی در مخلوقات حق تع و در تدبیرات او واقع
است یا نه امام فرمود چون تواند بود سایل گفت خدا تع
آنچه آفریده بعدل و حکمت آفریده و در او عبث و جزافی
نبود امام فرمود بلی محض عدالت و حکمت بوده **جواز ختنه**
سایل گفت پس آنچه را تغییر میکنید مخلوق خدا و میگردانید
فعل خود را در قطع ختان صواب تر از آنچه آفریده است خدا
و عیب میکنی از آنکه ختنه نکرده و خدا تع او را چنان آفریده
و مدح میکنی از آنکه ختنه کرده و انفعل شما است یا میگویید
این آفرینش خطا میبود بر خلاف حکمت که از خدا تع صادر
باشد امام فرمود آنچه از حق تع صادر شد حق بود موافق
حکمت لیکن حق تع واجب کرده اند بر خلق آنکه او را قطع
کنند همچنانکه فرزند هرگاه که بیرون آید از شکم مادر
ناف او متصل است بناف مادر و بر این وجه آفریده است
او را خداوند حکیم و امر کرده است بندگان را بقطع آن و در
ترک آن فساد است در حال مولود و در حال او و همچنین
ناخنهای آدمی امر کرده استکه چون دراز شود از قطع
نمایند و حال آنکه قادر بود در روزیکه می آفرید آدمی را

انکه بنوعی بیافرینند که دران نبود ناخنهای او وهمچنین
ناخنهای موی سر وموی شارب او دراز نبود وامر فرمود
بقطع وکوتاه کردن او ودر مانند این اشیا خلاف حکمتی
لازم نمی اید بر حکیم علیم **سبب اجابت دعا** سائل گفت شما
میگویید که خدای عز وجل فرموده ادعونی استجب
لکم یعنی بخوانید مرا که اگر بخوانید مرا اجابت کنم دعای
شما را وما میبینیم که شخصی که مضطر است میخواند اورا
در وقت اضطرار ومستجاب نمیشود دعای او ومومن مطیع
میخواند اورا ونا نصرت کند اورا بر اعدای او ونصرت نمی
کند اورا امام فرمود وای بر تو هیچ احدی نخواند حق تعالی را
مگر که استجابت کرده دعای اورا وحاجات را ازوی کرداند
از جایی که نمیداند او واو ذخیره کرده از برای او ثواب
عظیم از برای روزی که محتاج شود بان واگر چیزی را
طلب کرده که خیر ومصلحت او دران نبود امر از او باز
داشت از برای رعایت حال او وبسیار باشد که بنده طلب
کند از خداوند خود هلاکت کسی را که منقطع نبوده باشد
مدت حیات او وسوال کند باران را در وقتی که صلاحیت
باران دران نبوده باشد زیرا که حق تعالی شناساتر
است بتدبیر خود در مخلوقات ونظایر این بسیار است
سائل گفت چرا است که هرگز از اسمان کسی بزمین نمی
اید وازمین کسی باسمان نمیرود واگر چنان بودی که
که درهر مدتی مردم از زمین باسمان رفتندی یا از

اسمان شخصی بزمین امدی

یا از اسمان شخصی بزمین امدی واز اسمان خبر دار بودی هر اینه
دلیل ربوبیت تمام تر وظاهر تر میبودی ویقین کاملتر میشد
وشک وتردد زودتر بر میخواست وبر بینندگان روشن میشد
که اسمان از ان جایی است که بنزد اوی اوند واز جانب اوی ایند
امام فرمود هر انچه مشاهده میشود در زمین از تدبیرات
ایام از اسمان نازلست واز اسمان بظهور میرسد نمیبینی
که افتاب از اسمان طالع است وان نور اسمان است وقیام اهل
دنیا بان نور است واگر باز داشته شود ان نور از اهل دنیا همه
ایشان بهلاکت رسند وماه نیز از اسمان طالع میشود واو نور
شبهاست وباو دانسته میشود شمار سال وماه واگر محبوس
شود فاسد گردد تدبیرات وبهلاکت رسند مردمان وستارها
از اسمان ظاهر میشوند که راه نماینده مردمانند در ظلمت بحر
وبر واز اسمان نازل میگردد باران که زندگی هر چیز باشد از
زرع ونبات وانعام وسایر اهل حیات واگر محبوس گردد باران
از ایشان زندگانی ایشان صورت نبندد وهمچنین باد اگر
محبوس شود مدتی انچه در زمین است روی بفساد اورد
وتغیرات دران پدید اید باز ابر ورعد وبرق وصواعق وما نند
انها دلیل است بر انکه در اسمان مدبری است که تدبیر هر
چیز بنزد او است واز اسمان بزمین نازل میگردد وخدای
اسمان با موسی سخن گفت وعیسی را بنزدیک خود برد
وملایکه را بنزد خود بزمین فرستاد ... که تو ایمان
نمی اوری مگر بچیزیکه انرا بچشم وفهم توانا باور باشند سائل

کفت که اکر خدا تع در هر صد سال مردکان را بجا باز میکردانید تا
از مردکان خود سوال میکردیم چکونکی حال ایشانرا و انچه
بایشان رسیده بود از بعد مرک و انکه بایشان چه عمل کردند
هر اینه بر یقین میبودند مردمان در امر اخرت و شک و ریب
ایشان بالکلیه زایل میکشت امام فرمود این مقالات انکسانیست
که منکر پیغمبران باشند و تکذیب اخبار ایشان نمایند و تصدیق
نکنند انچه از ایشان از جانب حق تع خبر دادند اما کسی
راست کوی تر از خلق خدا و پیغمبران او نتواند بود
در تعداد جمعی که حیاة جدید یافتند و حال انکه رجوع کرده اند خلق
بسیار بدنیا از انانکه از دنیا رفته بودند مانند اصحاب کهف
که سیصد و نه سال مرده بودند و خدا تع ایشانرا زنده کردانید
در زمانیکه منکر بعث و حشر بودند مردمان تا حجت بر ایشان
قایم کرده و بدانند که بعث حق است و دیکر انبیا حق تع ارمیاء
پیغمبر را در وقتیکه نظر کرد در خرابی بیت المقدس و حوالی
ان در وقتیکه غزا کرد ایشانرا بخت النصر و کفت انی یحیی
هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه
یعنی بکجا زنده خواهد کرد این قریه را خدا تع بعد از انکه
موات و خراب شده پس بمیرانید خدا تع او را صد سال و بعد
از ان زنده کردانید او را نظر میکرد در اعضاء خود که چکونه
باهم ترکیب می یابد و کوشت بر وی پوشیده میشود و مفاصل
و عروق او بهم دیکر اتصال می یابد و چون ترکیب او تمام کشت
کفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی میدانم که
خدا تع بر همه

خدا تع بر همه چیز قادر است و زنده کردانید خدا تع قومی
را که بیرون امدند از دیار و منازل خود از ترس طاعون و
ایشان مردم بسیار بودند پس بمیرانید خدا تع ایشانرا
و مدتی بر انکذشت و استخوان ایشان پوسیده و ریزیده
کشت پس خدا تع بسوی حق ایشانرا زنده کردانید تا خلایق
قدرت او را مشاهده نمایند بدعاء پیغمبری که از قبل بی
کفتندی پس بعد نهای ایشان ترکیب یافت و روح در ابدان
ایشان در امد و چنان شدند که اول بودند و مدتی طویل
بعد از ان در دنیا بودند و دیکر انبیا حق تع قومیرا که با موسی
کفتند که خدا تع را با بنمای تا بچشم سر به بینیم پس بمیرانید
خدا تع ایشانرا و بعد از ان زندکی داد ایشانرا در بیان
تناسخیان و عقیده فاسده ایشان کوید سایل کفت
خبر ده مرا که انان که بتناسخ قایلند از کجا این سخن میکویند
و حجت ایشان چیست امام فرمود که اصحاب تناسخ راه دین
را پس پشت خود کذاشته اند و کمراهیرا در نظر خود اراسته
اند و نوع ایشان انست که مدبر عالم در صورت مخلوقات
و حجت ایشان انکه میکویند که خدا تع افریده است ادمیانرا
بصورت خود و منکر بهشت و دوزخ و حشر و نشر اند و قیامت
نزد ایشان بیرون امدن روح است از قالبی که در او
اوست در بدن دیکر اکر نیکوکار بوده در قالب اول باز
کشته میشود بقالبی که فاضلتر باشد از قالب اول در اعلی
درجات دنیا و اکر بدکردار و نادان باشد در بعضی ابدان در

بعضی از حیوانات که همواره در محنت و رنج دنیا باشند یا
در صورت حشرات ارض و واجب نمیدانند بر خود چیزی از
نماز و روزه وغیر آن از عبادات شرعیه الا معرفت آنچه بر
خود لازم میدانند معرفت اوست و همه شهوات دنیا بر خود
مباح دانسته اند از فرج نسا و دختران و خواهران و عمات
و خالات و زنان شوهردار و همچنین خون و شراب و مرده
بر خود حلال میدانند پس قبیح میشمارند مقالات ایشان
را هر فرقه که هستند و لعنت میکنند ایشانرا هر امتی که از
امم و زعم ایشان آنست که آدمیان انتقال میکنند از قالبی
بقالبی و ارواح ازلیه است متعلق شده بود ببدن آدم
و بعد از آن باولاد او و باولاد اولاد او تا این زمان و چون
خالق در صورت مخلوق باشد پس بچه چیز استدلال توان
کرد که یکی از ایشان آفریننده آن دیگر است و میگویند که
ملائکه از فرزندان آدم اند زیرا که هر یک از بنی آدم در دین
خود بمرتبه اعلا رسیده اند بیرون میروند از مقام امتحان
و منزلت ملکی ایشانرا حاصل میشود **در بیان پیغمبر مجوس**
سایل گفت خبر ده مرا از مجوس که خدا ایشان هیچ پیغمبر را
با ایشان نفرستاد زیرا که ما دیده ایم در میان ایشان کتب
محکمه و موعظه بلیغه و امثال شافیه و ایشان قایل به
ثواب و عقاب هستند و ایشانرا شریعتی است که بآن عمل
میکنند امام فرمود هیچ امتی نیست که پیغمبری با ایشان
نیامده باشد و کتابی از حق تعالی با ایشان نیاورده باشد پس
انکار کرده اند

انکار کرده اند پیغمبرانرا و جحود نموده اند کتاب اورا سایل گفت
پیغمبران ایشان چه کسی است چه بعضی گمان میبرند که
خالد بن سنان عرب بدوی بود او پیغمبر نبود این سخنی
است که مردمان میگویند سایل گفت آیا زردشت پیغمبر ایشان
بود امام فرمود زردشت بو فرقه ادعای نبوت کرد پس
قومی ایمان آوردند باو و قومی انکار و جحود کردند و اخراج
نمودند او را از دیار و منازل خود در بیابان او را سباع
هلاک کرد **کیفیت مجوس و ذم ایشان و تفضیل عرب
بایشان چنین گوید** سایل گفت آیا مجوس بصواب نزدیکتر
بودند در زمان خود یا عرب در زمان جاهلیت خود امام
فرمود عرب در جاهلیت خود بدین حنیف نزدیکتر اند از جهة
که مجوس کافر بودند بهمه انبیا و منکر بودند کتابهای ایشانرا
و مبعوث نمیکردند هیچ طریق و آثار انبیا را و کیخسرو که
ملک مجوس بود در عهد اول سیصد پیغمبر را بقتل آورد
و مجوس از جنابت غسل نمیکردند و فاعل عرب این بود که از جنابت
و حیض غسل میکردند و مجوس را تقبیل باین نبود و همچنین
عرب ختنه میکردند و آن از سنن انبیا است و اول کسیکه
باین اقدام نمود ابراهیم خلیل بود و مجوس باین عمل نکردند
و همچنین مجوس غسل نمیدادند مردهای خود را و عرب باین
مقبل بودند و همچنین مجوس مردهای خود را در صحراها
در ابهای عظیم می انداختند و عرب مردگان را در قبور
متواری میگردانیدند و همچنین مجوس با مادر خود و خواهر

و دختر خود مباشرت میکردند و عرب از احرام میل داشتند و مجوس منکر بیت الله الحرام بودند و از بیت شیطان میخواندند و اعراب از اهمواره حج میکذارند و تعظیم آن بجا می آوردند و انوا خوانه پروردکار خود میدانستند و اقرار بنبوت نه و اصیل داشتند و از مشکلات سوال از ایشان مینمودند و باینجهه عرب در اکثر اعمال بدین حق تع نزدیکتر بودند از مجوس سایل گفت ایشان در حلال بودن خواهران احتجاج کرده اند بانکه سنت آدم صفی بود امام فرمود آیا در حلال بودن مادر و دختر چه حجت است و حال آنکه حرام کردانید است آنها را آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء ع

در سبب تحریم خمر سایل گفت چرا حرام کردانیده اند شراب را و حال آنکه هیچ نشاه فاضلتر از نشاه او نیست امام فرمود شراب بدانجهة حرام کرده اند که ام الخبائث است و هر شری از او بوجود می آید از شارب خمر ساعتی عقل دور بوده میشود بوجهیکه نمیشناسد پروردکار خود را و هیچ معصیتی نیست که ارتکاب آن ننمایند و حرمت چیزی در نظر او باقی نمی ماند و هیچ فاحشه نیست مکر که ایشان بآن می نمایند و در آن وقت زمام او بدست شیطانست اکر امر میکنند او را بسجده اصنام سجده میکنند و منقاد میشود او را در هرچه انقیاد از او طلب نماید

در سبب تحریم خون و میته و حلیت ماهی مرده و تحریم زنا و لواطه و بهایم سایل گفت چرا حرام کردانیده اند خون مسفوح را امام فرمود از برای آنکه خوردن خون مورث قساوت قلب

است و موجب

است و موجب عفونت بدن و رنگ آدمیرا تغییر میدهد و خون خوردن از اعظم اسباب جذام است سایل گفت چرا گوشت مرده را حرام میکردانند امام فرمود تا فرقی باشد در میان آنچه ذکر کرده باشند نام خدا را بر او و در میان مرده خون در بدن مرده محتبس شده و تخم او ثقیل گشته و خوشکوار نیست جهت بدن آدمی سایل گفت پس ماهی مرده را چرا حرام نمیکنند امام فرمود زیرا که ذکاة ماهی اخراج او است زنده از آب باشد تا زمانی که بمیرد و بدانجهة حلال است که ماهی را خون نمی باشد و همچنین است حال ملخ سایل گفت چرا حرام کردانیده اند زنا را امام فرمود بدان جهة که در زنا فساد بسیار است و موجب قطع انساب است زیرا که زن نمیداند که از کدام مرد آبستن گشته و فرزند نمیداند که پدر خود را و میراث باین واسطه ضایع نخواهد بخود سایل گفت چرا حرام کردانیده اند لواطه را امام فرمود که اکر اتیان بغلام حلال بودی مستغنی شدندی مردان از زنان و اعورث انقطاع نسل و تعطیل فرج میشد و آن متضمن فساد بسیار بود سایل گفت چرا حرام کردانیده اند اتیان بهایم را امام فرمود که بدانجهة که تضییع نطفه میشود و اکر حرام نبودی هر کس بنوعی تضییع نطفه خود میکردند و موجب فساد در نوع انسان میبود پس حرام کردانیده شد فرج بهایم و حلال کردانیده شد ظهور ایشان تا منتفع شود بآن و حلال کردانید فروج نسا را تا محل شهوات ایشان باشد

و بقاء نوع بتوالد ایشان باشد **در بیان وجوب غسل جنابت**
سایل گفت بچه جهت غسل جنابت را واجب کرداند و حال آنکه
مباشرت با حلال خود موجب تلوث بدن آدمی نمیشود امام
فرمود جنابت بمنزله حیض است زیرا که نطفه خونیست
که استحکام نیافته و مباشرت نیست مگر بحرکت شدید و شهوت
غالبه و چون فارغ میشود مرد بدن او نفسی میزند و مرد از
نفس خود رایحه کریهه او را درک میکرداند و بدین جهت
غسل واجب میشود باز سایل گفت چه میگوئی در حق کسیکه
گمان برد که تدبیراتی که درین عالم بظهور میرسد مدبر
آن کواکب سبعه سیاره است امام فرمود ایشان محتاج میشوند
بآنکه اقامت کنند دلیل بر آنکه افلاک را عالم اکبر است و
عالم اصغر از تدبیر ستارگان کدورت افلاک در حرکتند
و دلیل بر خلاف حق صریح چگونه قایم کردد **در رد منجم و علم**
نجوم سایل گفت چگوئی در علم نجوم امام فرمود علمیست قلیل
المنفعه کثیر المضره زیرا که مدفوع نمیکردد بآن مقدورات و
منفی نمیشود از او محذورات و اخبار منجم بلا بنجاة نمیدهد اولا
نجز بر از قضا و اگر خبر دهد او را بنزول بلا قادر نیست که آنرا
خود صرف نماید و منجم مضاد حق تع در علم خود چه گمان میبرد
که باز میتواند داشت قضاء خدا را از مخلوقات سایل گفت
آیا پیغمبر فاضلتر است یا ملکی که باو نازل میشود امام فرمود
پیغمبر فاضلتر است **سبب کتبه اعمال عباد و جزا و ثواب و عقاب**
سایل گفت چرا است که بعضی ملائکه موکلند بر بندگان که
مینویسند بر ایشان اعمال

مینویسند بر ایشان اعمال ایشانرا از خیر و شر و حال آنکه خدا
عالم السر والخفیات است و بر او چیزی پوشیده نیست امام
فرمود ملائکه را در مقام بندگی و فرمان برداری میل اراده و
ایشانرا گواه بر بندگان خود میکرداند تا بندگانرا ملاحظه و
اندیشه این معنی زیادت کنند مواظبت بر طاعت و اجتناب
از معصیت بسی یاد کنند حضور آن دو ملک را و از معصیت باز
باز کردند و گویند که گواه عدل موکل کرده اند و این لطفیست
از حق تع نسبت با بندگان که باز دارنده ایشان از معصیت است
سایل گفت آیا خدا تع آفریده است خلایق را از برای رحمت
یا از برای عذاب امام فرمود از برای رحمت آفریده و در علم
الهی این بود بیش از آفرینش آنکه فوجی از ایشان بواسطه
اعمال قبیحه ایشان و جحود و انکار حق و صواب بعذاب ابدی
باز میکردند سایل گفت حق تع عذاب میکند آنانرا که معرفت
و شناخت حاصل کرده اند و بحق قایل گشتند امام فرمود غلط
منکران الوهیت و توحید عذابیست ابدی و عذاب قایلان
بتوحید و مقران بحق عقوبتی است باندازه معصیت ایشان
در آنچه حق تع بر ایشان فرض کرده و به پایان میرسد
و نهایتی دارد و خدا تع ظلم نمیکند بر هیچ آفریده **کیفیت**
ایمان و شرک و شک سایل گفت آیا در میان کفر و ایمان منزلی
و واسطه هست ایمان از چیست و کفر از چه امام فرمود ایمان
انست که تصدیق کنند خدا تع را در آنچه غایبست از او از
عظمت و بزرگی حق تع هم چنانکه تصدیق میکنند او را بآنچه

ستمها هل میشود او را و عقابی ببیند او را و کفر و جحود و انکار
خواست سایل گفت شرک و شک عبارت از چیست امام
فرمود شرک عبارت از انست که ضم کند بخدای بلند متعال دیگری را
در بندگی و عبودیت و شک انست که اعتقاد نکند بدل
حقیر را **کیفیت سعادت و شقاوت و دلیل عود ارواح**
باجسام و کیفیت روح سایل گفت سعادت و شقاوت
چیست امام فرمود سعادت سبب چیزیست که متمسک میشود
بان اهل سعادت پس او را نجات میکند و شقاوت سبب
خذلان است که متمسک میشود بان اهل ارباب شقاوت
و ایشان را بهلاکت میکشد و هر یکرا خدایتع میداند سایل
گفت خبر ده مرا که چراغ چون منطفی گردد نور ان کجا میرود
امام فرمود میرود بجائی که باز نمیگردد سایل گفت چرا انکار
میکنی که او مثل حال چنین باشد چون عود روح از بدن او
مفارقت میکند و باز نمیگردد هم چنانکه روشنی چراغ باز
نمیگردد امام فرمود چرا اینچنین قیاس نمیکنی که اتش در اجسام
پنهان است و اجسام قایمند باعیان خود مانند سنگ و اتش
برق پس هر گاه که بزنند یکی بر دیگری روشنی میگردد
از ایشان اتشی که روشن میگردد از ان چراغ که روشن
میکرد انکه خواندما رایی اتش در اجسام است و روشنی
ان فانی میشود و روح جسمی رقیق است که تعلق یافته
بقالب کثیف و نه بمنزله نور چراغست که فانی میگردد
پس بتحقیق که ان فرید در رحم فرزند را از اب صافی و ترکیب
گرده در ان انواع

کرده در ان انواع مختلفه از عروق و عصب و اسنان و موی
و استخوان و غیر ان و زنده کرد انرا او را بعد از موت او و
اعاده خواهد کرد او را بعد از موت و فنای او سایل گفت
پس کجا میرود روح امام فرمود در اندرون زمین انجا
که وفات نموده تا زمانیکه ابدان مبعوث گردد سایل گفت
انکه او که بردار کشیده باشند کجا میرود روح وی امام فرمود
در کف ملکی است که قبض نموده روح وی را تا او دفن نمایند
در زمین که مناسب داند سایل گفت خبر ده مرا از روح که ایا
غیر خون است امام فرمود بلی روح بر وجهیکه صفت کرده
باشد از برای تو ماده ان از خونست و از خونست رطوبت
جسم و صفای رنگ ان و حسن صورت و کثرت ضحک پس هرگاه
که چون جامد گشت مفارقت میکند روح از بدن سایل
گفت ایا موصوف میشود روح بخفه و ثقل و وزن و امثال ان
امام فرمود که روح بمنزله ریح است در خیکی چون باد را
در خیک دمیدند پر باد شود و از ان باد وزن خیک زیاده
نشود و اگر ان باد بیرون رود چیزی از ان وزن کاسته
نشود هم چنین است روح او را ثقلی و وزنی هست **حکمت**
در ارسال ریح و کیفیت روح سایل گفت خبر ده مرا از
جوهر ریح امام فرمود که ریح هوا متحرک است و چون ساکن
گردد انرا هوا خوانند و قوام دنیا بریح است و اگر باز ایستاده
شود ریح در مدت سه روز مثلا هر اینه فاسد گردد هر
چیزیکه در روی زمین است و گنده شود زیرا که روح بمثابه

مروحه است که دفع میکند فساد را از هر چیزی و خوش
میگرداند انجیز را پس بمنزله روح است هرگاه که بیرون
رود از بدن ابدن را گنده و بدبوی میشود و تغیر بان راه
می یابد انگاه فرمود تبارک الله احسن الخالقین سایل گفت
ایا منلاشی میشود روح بعد از خروج او از قالب یا باقیست
بعد از مفارقت امام فرمود بلکه باقیست تا زمانیکه نفخ
صور و چون نفخ صور بشود فانی گردد هرچه او را وجود
باشد پس نه حس بماند نه محسوس بعد از ان اعاده کرده
شود اشیا بروجهیکه در اول مخلوق شده بودند و ان
بعد از چهارصد سال باشد که در میان دو نفخه خواهد بود
سایل گفت حشر و نشر اجساد کجا تواند بود و حال انکه اعضا
پوسیده و ریزیده باشد عضوی در شهری سباع و جانوران
درنده انرا خورده باشند و عضوی در شهر دیگر پوسیده
شده باشد و عضوی در محلی دیگر خاک شده باشد
و از ان خاک عمارات و بناهای مستحکم ساخته باشند امام ع
فرمود انکسی که افریده او را و چیزی نبود که او را از ان
بسازد و او را صورت داد بی انکه مثال و نمود را او باشد
قادر است بر انکه اعاده کند او را هم چنانکه در اول افریده
است انرا **توضیح کیفیت روح و حشر** سایل گفت این سخن
را بهتر از این واضح گردان امام فرمود بتحقیق که روح مقیم
است در جای خود روح نیکوکاران در روشنی و وسعتی
است و روح بدکاران در مضیق و ظلمتی است و بدن او
باخاک یکسان ش ۱۵۰

باخاک یکسان شده است و انچه سباع و هوام انرا
تناول کرده اند هم خاک گشته اما معلوم و معین است
در علم حق تع زیرا که از علم او غایب نیست مثقال ذره
در اسمانها و در زمینها و بکمها زمین و میداند شماره اشیا
و مقادیر هر چیز را و خاک روحانیان نسبت با خاک بمثابه
طلا است در میان خاک چون زمان بعث در رسد باران
بر زمین ببارد و ان باران بعث و نشور است و شسته می
شود و جدا میگردد خاک روحانیان از خاک هم چنانکه طلا
از خاک خالص جدا میشود چون شسته میشود و هم چنانکه روغن
از شیر جدا میشود پس جمع کرده میشود خاک هر قالبی و نقل
کرده میشود بامر خدا بتع با انجا که روح اوست و باز میگردد صورتها
هر بدن با بدن خود بر وجهی که اول بود و در می اید
ارواح در ابدان خود و این جماعت با کفنهای مبعوث
و محشور خواهند شد سایل گفت چون کفنهای پوسیده و
ریزیده شده باشد چگونه تواند بود امام فرمود انکسی که
بدنهارا زنده میگرداند مجدد کند اکفان از برای ایشان میکند
سایل گفت اگر کسی بیکفن بوده باشد امام ع فرمود خدا
بپوشاند عورت او را از پیش خود سایل گفت در روز
عرض صفها خواهند ایستاد مردمان امام فرمود بلی الناس
در انروز صد و بیست هزار صف در عرض زمین خواهند بود
سایل گفت ایا اعمال بندگان را در میزان خواهند اورد
امام فرمود نه زیرا که اعمال اجسام نیستند تا انرا بوزن

در خوان اورد وکسی محتاج باشد بوزن در اوردن اشیا
که جاهل باشد بمقادیر اشیا و بحد ثقل وخفت اشیا را
وهیچ چیز برحق تعالی پوشیده نیست سایل گفت پس چه باشد
معنی قول حق تع که وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ یعنی وانکس
که گران شود موازین او امام فرمود یعنی وهرانکس که راجح
کردد اعمال او **سبب عذاب منکران** سایل گفت خبر ده مرا
بدانکه کافی نبود عذاب دوزخ از برای الم اهل عذاب بی الم
رسانیدن مار و عقرب و مانند ان امام فرمود عذاب نمیکند حق
تع بمار و عقرب مگر قومی را که زعم ایشان انست که حیات وعقارب
ومانند ان امام فرمود بدانجهة که شراید از حق تع صادر نشده
اند بلکه از اهرمن صادر شد پس خدای تع مسلط کرد بر ایشان
حیات وعقارب را تا بچشانند ایشان را وبال معتقد ایشان **در**
صفت فواکه بهشت وبکارت حوران سایل گفت که
اهل بهشت تناول میکنند میوه از میوهای بهشت را پس
چون میخورند انمیوه را باز میگردد بر هیئتی که در اول
بود امام فرمود بلی بمثابه چراغیست که چون چراغ ازاو بر روشن
کنند از روشنی او چیزی کاسته نشود اگر چراغها و اشتعال
عالم ازان افروخته شود چیزی ازان کاسته نمیشود سایل
گفت اهل جنت می خورند ومی اشامند ونعم شما انست
که ایشان را باعضای حاجت احتیاجی هست امام فرمود بلی
از برای انکه غذای ایشان رقیق است وهیچ ثقلی ندارد
واز اجسام ایشان بیرون می اید بطریق عرق سایل گفت چگونه
تواند بود که حوران بهشت

تواند بود که حوران بهشت هر شب بکر بود و دوشیزه باشند
امام فرمود چون خود مخلوق اند از اجسام لطیفه طیبه که تغیر
نمیدهد او را اعاهات ومخالط نمیشود او را افات دور نمی باید
ایشان را دونی حیض ونفاس وجاری نمیشود بر مجری ایشان بول
وغیر ان پس صرافه حلقه باقیست وچیزیکه موجب نقصان
خلقت ایشان باشد بایشان راه نمی یابد سایل گفت چگونه
هفتاد حله میپوشد و مغز ساق او در پس این پردها بر
شوهر او ظاهر است ومشاهده او میشود امام فرمود هم
چنانکه کسی را درهمی درمیان اب صافی که بلندی نیزه عمق او
باشد مشاهده نماید **سبب تنعم اهل بهشت** سایل گفت چگونه
اهل بهشت در نازو نعیم بهشت تواند بود وحال انکه احدی
از ایشان نباشد که پدر و مادر او یا برادر او یا قوم او یا
دوستان او در بهشت نیاید واز فقد ایشان ملول ومحزون باشد
زیرا که لابد خواهد بود از نعیم بهشت انکس را که دانند
که پدر یا فرزند یا دوستان او در اتش دوزخ معذبست امام
فرمود فراموش میکرد اند خدا تعالی یاد این مردم را در دل
ایشان و منتظر قدوم ایشان در بهشت خواهند بود وامید
میدارند انکه ایشان در میان بهشت ودوزخ باشند **در**
نجز اهل نجوم از ابان بن تغلب مرویست که گفت من نزد
امام همام اباعبدالله بودم ناگاه مردی از اهل یمن بمجلس
درامد و سلام کرد امام فرمود مرحبا یا سعد یعنی خوش امدی
ای سعد مرد گفت بخدا سوگند که نام من نکرد مرا مادر من

مگر سعد و کسی از مردم این شهر را بدان اطلاع حاصل نیست باز
امام فرمود راست گفتی ای سعد مولی مرد گفت جانم فدای تو
باد من بدین لقب مشهورم در میان قوم خود امام فرمود
صفت تو چیست گفت من مردی ام که نظر میکنم در احوال النجوم
امام فرمود روشنی مشتری چند مرتبه زیاد از روشنی ماه
است [illegible] یمانی گفت نمیدانم امام فرمود راست گفتی امام فرمود
چه نام دارد ان ستاره که چون طالع میشود موجب فوت
شتران است یمانی گفت نمیدانم گفت راست گفتی امام فرمود
چه نام دارد ان ستاره که چون طالع میشود موجب فوت
بقر و حمارهاست یمانی گفت نمیدانم امام فرمود راست گفتی باز
پرسید کدام ستاره است که چون طالع میشود موجب فوت
کلابهاست جواب داد که ستاره نحس است امام فرمود چنین مگوی
زحل ستاره امیر المومنین است و ستاره اوصیاء دین است و اوست
نجم ثاقب که حق تع در کتاب مجید فرموده یمانی گفت معنی ثاقب
چیست امام فرمود مراد انکه از اسمان هفتم طالع و درخشان و از
ره جاجه اسمانست دنیا بر اهل زمین طالع میشود درعجز ابی
لیلی از سعد بن ابی الخطیب مرویست که گفت من و ابن ابی
لیلی در مدینه رسول صلعم در امدیم و در مسجد پیغمبر بودیم
که ناگاه جعفر بن محمد بمسجد در امد برخواستیم و سلام کردیم
در د سلام کرد و پرسش نمود و فرمود که چکس است این مرد
که با تو است گفتم این ابن ابی لیلی است قاضی مسلمانان امام فرمود
بلی انگاه باوی گفت فرا میگیری مال این را و میدهی بدیگری
و تفریق میان زن و شو

و تفریق میان زن و شوهر میکنی و هیچ اندیشه نمیکنی ایا چه
چیز قضا میکنی گفت قضا میکنم بانچه بمن رسیده از پیغمبر خدا
و از ابو بکر و عمر امام فرمود ایا رسیده است بتو انکه پیغمبر خدا
فرموده اقضاکم علی یعنی بهترین قاضیان در دین
من علی بن ابیطالب است فرمود پس چگونه قضا میکنی بغیر
قضاء علی بن ابیطالب سعید بن ابی الخطیب گفت پس زرد
شد روی ابن ابی لیلی و گفت بجد اسوکند که مرا اصلا راه
سخن گفتن نبود امام نمانحسین بن یزید از امام روایت کرده
که انحضرت فرمود که پیغمبر خدا فرمود از برای فاطمه که ای
فاطمه خدا تع غضب میکند بجهت غضب تو و راضی میشود
برضای تو حسین بن یزید گفت که ابن صریح نزد امام امد
و گفت ای ابو عبد الله حدیثی از شما مشهور است در میان
مردم امام فرمود انکدام حدیث است ابن صریح گفت انکه رسول
خدا فرمود از برای فاطمه انکه خدا تع غضب میکند بغضب
او و راضی میشود برضای او امام فرمود بلی خدا تع غضب می
کند بغضب او و راضی میشود برضای او گفتند بلی امام
فرمود پس چرا انکار میکنی انکه باشد دختر پیغمبر خدا بمنزله
مؤمنی که غضب کند خدا تع بغضب او و راضی باشد برضای
او ابن صریح گفت راست گفتی ای فرزند رسول خدا بتحقیق
که خدا تع دانا تر است بانجا که میگرداند رسالت خود را و از
حفص بن غیاث مرویست که گفت من در مسجد الحرام بودم
و ابن عوجا سوال میکرد از امام همام ابو عبد الله از قول

حق تع اینجا که فرمود كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُم جُلُوداً غَيْرَهَا
لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هرگاه که اهل دوزخ پخته بشود
پوستهای بدن ایشان و سوخته میگردد تبدیل میکنیم انرا به
پوستهای دیگر غیر پوستهای اول تا بچشند عذاب دوزخ را
ابن عوجا گفت ان چه گناه دارد که بچشد عذاب دوزخ را
امام فرمود وای بر تو اینها غیر انند و غیر اینها نیستند پس مثل
که پوستی که غیر پوست اول نیست چگونه است ابن عوجا گفت
مثالی از برای ما از موجودات این دنیا بیاور تا از انجا معنی مراد
مفهوم گردد امام فرمود اگر مردی خشتی را در هم شکند و انرا
در محلی افکند که خشت از انجا ساخته بود این ان خاکست و این
غیر انست و مرویست که ابن عوجا سوال کرد از اباعبدالله الصادق
در معنی قول حق تع در سوره یوسف أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ
یعنی ای کاروان کنعانی بتحقیق که شما دزدانید امام فرمود
ایشان دزدیده بودند یوسف را از پدر او را اما نمی بینید که ایشان
گفتند مَاذَا تَفْقِدُونَ یعنی چه چیز است که از شما نابدید گشته
قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ نابدید گشته از ما ظرفی که کیل غلات
پادشاهی بود و نگفتند که دزدیده اید شما ان کیل را بلکه
ایشان دزدیده بودند یوسف را از پدر او و از عبد المؤمن انصاری
مرویست که گفت سوال کردم از امام همام اباعبدالله انکه
قومی روایت کرده اند که پیغمبر خدا فرمود که اختلاف امت
من رحمتست امام فرمود راست گفتند گفتم اگر اختلاف
ایشان رحمت باشد اجتماع ایشان عذاب خواهد بود امام
فرمود مراد نه انست

فرمود مراد نه انست که بخاطر تو میرسد یا بخاطر ایشان بلکه
اشارت بانست که حق تع فرمود فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ
فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا
قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ یعنی پس چرا
بیرون نمیروند از هر فرقه از ایشان طایفه تا فقاهت حاصل
کنند و بیم کنند قوم خود را چون بازگردند بسوی ایشان تا
که ایشان از مخالفت امر حق خلف نابند مراد انست که طایفه در
طایفه از بلدان بیرون روند و خود را بملازمت پیغمبر زمان
یا اوصیاء او یا علماء مجتهدین برسانند و علم دین بیاموزند
و هر طایفه فرقه خود را تعلیم کنند غرض اختلاف ایشانست
در بلدان نه اختلاف در دین و از امام همام اباعبدالله مرویست
که حضرت پیغمبر فرمود ان حکمی را که یافته باشند در کتاب خدا
پس عمل بان واجب باشد بر شما و هیچ عذری در ترک
ان نباید و ان حکم که در کتاب خدای عز و جل نیابند و حکم ان
در سنت و حدیث من باشد شما را در عذری در ترک سنت
من نیست و انچه در سنت من نیابید پس بگفت اصحاب من
عمل کنند پس بتحقیق که مثل اصحاب در میان شما همچو مثل
ستاره است هر کدام را که پیروی کنند رهنمایی کرده اند و هر سخن
اصحاب من که فرا گیرید راه حق تع بیابید و اختلاف اصحاب
من رحمتست از برای شما سوال کردند که یا رسول الله
اصحاب تو کیانند حضرت فرمود اهلبیت من اند ابو جعفر
محمد بن بابویه قمی رضی الله فرمود که اهل بیت پیغمبر ص

وَلِيُنْذِرُوا را تا بیم کنند

اختلاف میکنند ولیکن فتوی میدهند شیعه خود را بمحض
حق پس بسیار باشد که فتوی دهند مردمانرا از راه تقیه پس
اختلاف ایشان از جهة تقیه است و تقیه رحمتست از برای
شیعه ایشان و موید این تاویلست که اخبار بسیار از جهة
تقیه است و اما ربیا را زخطه روایت محمد بن سنان است از
نصر خثعمی که گفت شنیدم از امام همام اباعبد الله که فرمود
انکس که داند که ما نمی گوئیم مگر حق و صدق پس باید که اکتفا
کند بانچه داند که از ماست پس اگر بشنود از ما اختلاف انچه
شنیده که از ماست بداند که ان سخن از ما بطریق تقیه صادر
گشته است و از عمر بن حنظله مرویست که گفت سوال کردم از
امام همام ابو عبد الله از دو مرد از اصحاب ما که در میان ایشان
منازعه باشد در دین یا در میراث پس حاکم گردانند بر خود
پادشاهی را یا قاضی را از اهل خلاف ایا باشد ایشانرا این عمل
امام فرمود انکس که حاکم گردانند ایشانرا یا در حق یا در باطل
پس گویا که حاکم گردانیده است طاغوت را که از ان نهی و منع
کرده اند و انچه از حکم ایشان بازیافت نماید حرام است و اگر
چه حق ثابت بوده باشد زیرا که اخذ کرده است انرا بحکم
طاغوت و انکس که امر کرده است خدا تعالی انکه کافر شود باو
اینجا که فرمود یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
وقد امروا ان یکفروا به یعنی میخواهند که حاکم گردانند بر
خود طاغوت را و حال انکه امر کرده شده اند انکه کافر گردند باو راوی
میگوید که گفتم پس چگونه کنند ایشان و حال انکه در میان ایشان اختلاف
باشد امام فرمود نظر کنند

باشد امام فرمود نظر کنند اگر باشد از ایشان کسیکه روایت
کند حدیث ما را و دانا باشد بر حلال و حرام ما و شناسا باحکام
ما باشد پس باید که راضی شوند انکه او حکم ایشان باشد
پس بتحقیق که گردانیده ام من او را حاکم بر شما پس هر
گاه که حکم کند در میان ایشان و قبول نکنند از او حکم او را پس
بتحقیق که استخفاف کرده اند بحکم خدا تعالی و رد کنندهٔ سخن
ما کافر است که رد کننده سخن بر خدا تعالی و در حد شرک است
بر خدا گفتم پس اگر هر یک اختیار کنند از ایشان مردی را از اصحاب
شما و راضی شوند انکه این دو مرد ناظر باشند در حقوق ایشان
حکم کدام را باشد امام فرمود حکم اعدل و افقه و اصدق
ایشانرا است در حدیث و ملتفت نشوند در انچه حکم میکند
بان شخص دیگر گفتم پس اگر هر دو عادل و مرضی باشند و فضلی
نباشد یکی از ایشانرا بر دیگری امام فرمود در این هنگام نظر
کنند در ان چیزی که روایت میکنند از ما در ان حکم انچه مجمع
علیه است در میان اصحاب ما پس فرا گیرند مجمع علیه را و
بگذارند انچه شاذ و غیر مشهور است در میان ما پس بتحقیق
که در مجمع علیه شایبه شک و ریبی نیست و بتحقیق که
امور بر سه قسم است امریست که روشن است هدایت ان پس
اتباع ان لازم باشد و امریست که روشن است ضلالت ان
پس اجتناب از ان ضروری باشد و امریست که مشتبه است
هدایت و ضلالت ان پس رد کرده شود حکم ان بکتاب خدا و سنت
رسول او و حلال روشن است و حرام روشن است و انچه در میان

اثبات شبهات پس آنکس که ترک کند شبهات را نجات یابد از
محرمات و آنکس که عمل کند بشبهات ارتکاب خواهد کرد محرمات را
و هلاک خواهد شد از جائی که نداند سایل گفت پس اگر این هر
دو خبر از شما معروف و مشهور باشد و از عادلان و ثقات بما
رسانیده باشند امام فرمود نظر کنند آنچه موافق باشد حکم بحکم
کتاب و سنت را و مخالف حکم عامه باشد بان عمل کنند که هدایت
و رشاد در آنست گفتم اگر این دو چیز موافق عامه باشند بکدام
عمل کنیم امام فرمود نظر کنند آنچه بیابد که حکام و قضاة عام
بان مایل ترند ازانکه ارند و عمل بان دیگر کنند گفتم اگر موافق
باشد حکام ایشان هر دو چیز را امام فرمود تاخیر کنند و
موقوف دارند عمل بانچیز تا زمانیکه با امام خود برسی پس بتحقیق
که وقوف نزد شبهات اولی است از در افتادن در مهلکات
بدانکه این خبر بر سبیل فرض و تقدیر مذکور گشته زیراکه
اندکست در آثار دو چیز که موافق باشند در حکمی از احکام
و هر دو موافق کتاب و سنت باشند و این مانند شستن
روی است و شستن هر دو دست در وضو زیراکه در بعضی
روایات وارد شده که یکنوبت بشوید و در بعضی وارد
است که دو نوبت بشوید و ظاهر قران اقتضای خلاف
آن ندارد بلکه احتمال روایتین در ظاهر قران هست و مانند
این یافت میشود در احکام شرع اطهر و قول امام از برای
سایل که تاخیر کن و موقوف دار تا زمانیکه ملاقات کنی تو
امام خود را این امر در صورتیست که او را ممکن بود وصول
بامام زمان حاصل باشد

بامام زمان حاصل باشد و اما هرگاه که امام غایب باشد و وصول
بان متعذر گردد و اصحاب اجماع باین دو چیز نموده باشند
و یکی را بر دیگری رجحانی نباشد از جهت عدالت یا کثرت روات
و امثال آن مکلف در این صورت مخیر است در عمل بهر کدام که
خواهد و دلالت میکند بر آنچه گفتیم روایت حسن بن جهم از
امام همام علی بن موسی در وقتیکه گفت گاه هست که احادیث
مختلفه از شما بما میرسد امام فرمود آنچه از ما بشما برسد آنرا
با کتاب خدا و دیگر احادیث ما موازنه کنید پس اگر مشابه
آنها باشد پس آن از ما است و اگر مشابه آنها نباشد از ما
نیست گفتم گاه هست که بما میرسد دو چیز از عدول ثقات
و مختلفند در حکم و نمیدانیم که کدام حق است امام فرمود
چون ندانید که حق کدام است امر بر شما موسع است بهر کدام
که خواهید عمل کنید حرث بن مغیره میگوید که ابا عبد الله
جعفر بن محمد فرمود بهر کدام که خواهید عمل کنید تا زمانیکه
بامام رسید و حقیقت آن معلوم کنید و از سماعة بن مهران
روایت کرده است که گفت با امام گفتم دو چیز روایت میکنند
از شما که یکی از آن امر میکند ما را بعمل بر چیزی و دیگری نهی
میکند ما را از همان چیز امام فرمود عمل مکنید بهیچیک از آنها تا
زمانیکه ملاقات کنید امام خود را گفتم اگر ناچار باشد امر فرمود
ترک آنچه موافق عامه باشد زیراکه احتمال دارد که آنچه
موافق عامه است وارد شده باشد در مورد تقیه و آنچه
مخالف عامه است این احتمال در وی نبود و درین باب

باب احادیث بسیار است واینجا موضع ذکر آن نیست آمدن ابو
حنیفه کوفی بملازمت سعادت بخش امام اهل هدی منصوب
از جانب خدا عبد الله جعفر بن محمد علیهما وعلی آبائهما و
ائمه المعصومین سلام الله وصلوة علیه بشر
بن یحیی عامری روایت کرده است از ابن ابی لیلی که
وی گفت من وابو حنیفه ونعمان کوفی بمجلس امام همام جعفر
بن محمد در آمدیم امام فرمود ای ابن ابی لیلی چه کس است رفیق
تو گفتم جانم فدای تو باد مردیست از اهل کوفه او را رای
هست وبصیرتی امام فرمود شاید اینست که قیاس میکند
اشیا را برای خود کیفیت شوری وشیرینی وخنکی
وتلخی چشم ودهن وبینی وگوش انکار فرمود ای
نعمان چراست که خدایتعالی ملاحت وشوری را در چشم مردمان
نهاده واینکه از چشم می آید شور مزه است وتلخی را در گوش
مردم نهاده ورطوبتی که در آنجا جمع میشود در کمال تلخی است
وچراست که برودت وخنکی در بینی آدم نهاده وشیرینی
وعذوبت را در دهن آدمی ابو حنیفه بعجز معترف شد و
گفت ای پسر رسول خدا نمیدانم که چراست امام فرمود هیچ
میدانی کلمه را که اول آن کفر وآخر آن ایمان است گفت نمیدانم
ابن ابی لیلی گفت جانم فدای تو باد ما را در بیچارگی ونادانی
مگذار واز چگونگی آنچه فرمودی آگاهی بخش امام فرمود پدرم
از آبای کرام خود روایت کرد آنکه پیغمبر خدا فرمود که خداوند
تعالی چشم مردم را از پیه آفریده پس شوری در آن خلق کرد تا

گداخته نشود واین ش

تا گداخته نشود واین شوری بیرون می افکند آنچیز را که در چشم
افکنده میشود باد ریگ از خس یا ورد آنرا وتلخی را از جهت آن
جهت در گوش نهاد که تا حاجب باشد از برای دماغ ایشان باشد
وحافظ آن از مکاره کرده زیرا که هیچ جانوری دفع نمیشود
در گوش آدمی مگر که از آن تلخی نفرت میکند واز گوش در دماغ
در آمدی وموجب هلاک گشتی وخدایتعالی برودت وخنکی در منخر
بینی آدمی نهاد تا دماغ را محافظت کند واگر حرارت وگرمی در منخر
آدمی بودی دماغ از جهت لطافتی که در وست گداخته شدی
وروان گشتی وگرم آنکه خدایتعالی عذوبت وشیرینی را در دهن
آدم واینکه منتی است بر بنی آدم تا دریابند لذت طعام وشراب
را واما کلمه که اول کفر وآخر ایمانست آن کلمه لا اله الا الله است
که اول آن کفر وآخر آن ایمان است بعد از آن امام فرمود ای نعمان
از قیاس اجتناب کن بتحقیق که پدرم از آبای کرام خود روایت
کرده است آنکه پیغمبر خدا فرمود آنکس که قیاس کند چیزی را
از دین من برای خود حق تعالی او را با شیطان حشر کند زیرا که
شیطان اول کسی است که قیاس کرد آنجا که گفت خَلَقْتَنِی
مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ یعنی مرا از آتش آفریده وآدم را
از گل جنس بهتر از آدم باشم هم چنانکه آتش از گل بهتر است
ای نعمان رای وقیاس مکن واز آن دوری جوی که دین
خدایتعالی بر قیاس ننهاده اند ودر روایت دیگر آنست که
امام فرمود ای ابو حنیفه تو مفتی اهل عراقی گفت بلی
امام فرمود ای ابو حنیفه بچه چیز فتوی میدهی ایشان را

گفت بلکه بکتاب خدا تع امام فرمود تو عالم بکتاب خدا تع و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه ان هستی گفت بلی گفت خبر ده مرا از معنی قول حق تع وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی و اندازه کرده ایم در میان این قری سیر و سفر ایشان را و گفتیم سیر کنید در این قری شبها و روزها در حالی که ایمن باشید آن کدام است ابو حنیفه گفت ان مکه است امام بجانب اهل مجلس التفات فرمود و گفت سوگند میدهم شما را بخدا انکه هیچ سیر میکنید در میان مکه و مدینه در وقتیکه ایمن نباشید بر نفس خود از قتل و از اموال خود از غارت و سرقت گفتند بلی اکثر اوقات اینچنین است باز امام فرمود ای ابو حنیفه بد انکه حق تع میگوید مگر انچه حق است خبر ده مرا از قول حق تع وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا یعنی و انکس که در اید در ان ایمن باشد از هر مکروه این کجا است ابو حنیفه گفت این صفت بیت الله الحرام است امام ابو عبد الله باهل مجلس التفات کرد و گفت سوگند میدهم شما را بخدا تع انکه هیچ میدانید که عبد الله بن زبیر و سعید بن جبیر در مکه در امدند و از قتل ایمن نشدند گفتند بلی چنین بود امام فرمود وای بر تو ای ابو حنیفه خدا تع نمیگوید مگر انچه حق باشد ابو حنیفه گفت مرا علم بهمه کتاب خدا تع نیست من صاحب قیاسم امام فرمود که من نظر میکنم در قیاس تو تا ببینم خود را در قیاس بدانی ایا قتل ناحق بنزد خدا تع بزرگتر باشد یا زنا ابو حنیفه گفت قتل بناحق بزرگتر است امام ع فرمود

پس چگونه راضی شده اند در خون ناحق بدو گواه و راضی نشده اند در زنا بچهار گواه باز امام فرمود ایا نماز فاضلتر است یا روزه ابو حنیفه گفت نماز فاضلتر است امام فرمود پس واجب باشد بر قیاس تو بر حایض قضاء انچه فوت شده باشد از نماز در وقت حیض نه روزه و حال انکه واجب کرده است بر حایض خدا تع قضاء روزه را نه نماز را باز امام فرمود ایا بول پلیدتر باشد یا منی گفت بول پلیدتر است امام فرمود پس واجب شود بنا بر قیاس تو انکه غسل کنند از برای بول نه از برای منی و حال انکه حق تع واجب کرده است غسل را از برای منی نه از برای بول ابو حنیفه گفت من صاحب رایم امام فرمود اگر مردی اغلای باشد زنی بخواهد و غلام خود را زنی بدهد و دخول کنند بازواج خود و سفر کنند و این زنان هر یک پسری بیاورند و دیوار برایشان فرود اید و انها وزنها هلاک شوند و اندو پسر بمانند کدام یک از ایشان مالک و کدام مملوک باشند و کدام وارث و کدام موروث بود ابو حنیفه گفت من بایین عالم نیستم امام فرمود اگر مرد اعمی چشم صحیح کسی را کور نماید یا مردی که دستهای او مفلوج باشد دست صحیح کسی را قطع کند چگونه اقامه حد برو توان نمود ابو حنیفه سر در پیش افکند باز امام فرمود خبر ده مرا از قول حق تع از برای موسی و هرون در وقتیکه ایشان را بفرعون لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ یعنی شاید که هدایت یابد لفظ لعل از برای شک است و شک از عالم بجمیع معانی چگونه متصور

بنابر مذهب علماء اثنا عشریه عمل بقرعه مبنی باشد و این مسئله از بنابر قول خوارج و مذهب علما ... علیه الف الف التحیه و قصاص مثل ... فلج مرض است و مرض باعث ... فصاص نبود ۱۲

باشد ابوحنیفه بعجز وجهل خود اعتراف نمود امام فرمود گمان می
بری که فتوی میدهی بکتاب خدا و تو وارث کتاب خدا
نیستی و گمان میبری که صاحب قیاس و اول کسیکه قیاس کرد
ابلیس بود در دین اسلام بقیاس راست نباید و هم چنین
گمان میبری که صاحب رائی و فقیه احکام شریعه و بر تواریخ
و دقایق احوال انبیا اطلاع نداری و در مشکلات هر علم
جاهل و متحیری و اگر نه این بودی که مردمان میگفتند که
فلان بنزد پسر رسول خدا رفت و از او سوال نکرد از تو سوال
نمیکردم ابوحنیفه گفت من بعد قیاس در مسایل دین نخواهم
کرد امام فرمود اگر حب ریاست ترا بگذارد که بر فطرت اهل
ایمان باشی و از عیسی بن عبد الله قرشی منقولست که
گفت روزی ابوحنیفه بمجلس امام ابو عبد الله در آمد امام فرمود
ای ابوحنیفه بمن رسیده است که تو قیاس میکنی در دین خدا
و حال آنکه قیاس در دین خدا جایز نیست باید که قیاس نکنی
بتحقیق که اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود گفت مرا از
آتش آفریدی و آدم را از گل پس من از آدم شریفترم باشم
و اگر ابلیس قیاس میکرد نور آدم را بنور آتش هر اینه ترجیح
میداد نور آدم را بر نور آتش آمدن جماعت معتزله نزد
امام و عمر را حجة تجویز خلافت متولی ساختن و از حسن بن
محبوب روایت کرده اند که او از سماعه روایت میکند که من
بنزد امام ابو عبد الله بودم در مکه آنگاه که در آمدند بر او
جماعتی از معتزله و در میان ایشان عمرو بن عبید و واصل بن عطا

وحفص بن سالم

وحفص بن سالم و دیگر رؤسای ایشان بودند و این در وقتی
بود که کشته شده بود ولید بن هشام و اختلاف در میان اهل
شام بود و مشاجره و مخاصمه ایشان بطول انجامید امام بایشان
گفت اختلاف در سخن شما بسیار است باید که تفویض کنند
امر خود را بشخص واحد تا سخن گوید و حجت شما را اقامت نماید
ایشان تفویض کردند امر خود را بعمرو بن عبید عمرو گفت که
مقصود ایشان است که اهل شام خلیفه خود را بقتل آورده
اند و عداوت میان ایشان واقع شده و اختلاف ایشان بامتداد
انجامید و یقین کرده ایم ما و یافته ایم مردی را که در دین و
مروت و عقل و کیاست سزاوار معدن خلافتست و آن محمد بن
عبد الله بن الحسن است و داعیه ما آنست که با او بیعت کنیم
و او را خلیفه خود گردانیم و در مسیر اطاعت او بخوانیم هر که با
او عداوت کند با او عداوت کنیم تا زمانیکه بحق قایل گردد و ما
میخواهیم که این سخن با شما عرض کنیم و آنچه رای شما اقتضا
آن کند عمل نمائیم چه ما را از امثال شما گزیری نیست چون عمرو
بن عبید سخن خود را بوقف عرض رسانید امام روی
بجماعت آورد و گفت همه شما را سخن همین است که عمرو
میگوید گفتند بلی ای پسر رسول خدا امام فرمود خشم ما بر امت
آن ما است که عصیان کنند خدا را و رضای ما در وقتی
است که ایشان مطیع حق تع باشند ایمر و اکراهست پیغمبر ما
تفویض امر خود را بتو کنند و اختیار خود را بتو بازدارند
و حالت امر ایشان باراده ایشان باشی گر امتوکی امر ایشان خواهد

کرده عمرو گفت امر ایشانرا شوری خواهم کرد در میان مسلمانان
امام گفت شوری خواهد بود در میان همه مسلمانان عمرو
گفت بلی امام فرمود شوری خواهد بود در میان فقهای ایشان
و ضعفا ایشان گفت بلی امام فرمود قریش و غیر ایشان گفت
بلی در میان عرب و عجم امام فرمود آیا تولی داری بابو بکر
و عمر یا تبرا داری از ایشان گفت تولی دارم بایشان امام فرمود
ای عمرو اگر تو مردی میبودی که تبرا میداشتی از ایشان این
خلاف از تو مقبول نمیبود چون توانی بود که در مقام تولی باشی
بایشان و مخالفت جایز داری عمر موافقت نمود بابو بکر و با
او بیعت نمود و مشاورت نکرد با احدی و بعد از آن ابو بکر داد
خلافت را بعمر بی مشورت احدی بعد از آن عمر خلافت را شوری
کرد در میان شش نفر و بیرون کرد انصار را از ایشان و بعد
از آن وصیت کرد مردم را بچیزی که نمیبینم که تو با اصحاب تو بآن
راضی شوید و خوشنود باشید عمرو بن عبید گفت عمر چه وصیت کرده
بود امام فرمود امر کرد و وصیت را آنکه سه روز نماز از برای
مردم گذارد و آن شش کس با یکدیگر مشاورت کنند و کسی
غیر ایشان در میان نباشد مگر ابن عمر که مشاورت کنند با
او اما او را در خلافت نصیبی نباشد و وصیت کرد آنانرا که
نزد او بودند از مهاجر و انصار آنکه اگر سه روز بگذرد و
ایشان اتفاق بر بیعت یکی از ایشان نکرده باشند آن شش
کس را بقتل رسانید و اگر اجتماع کرده باشند چهار نفر ایشان
و دو کس اختلاف کنند آن دو کس را بقتل رسانید این راضی
میشوید شما

میشوید شما بآن در شورای خود در میان مسلمانان عمرو
گفت نه امام فرمود ای عمرو بگذار این سخن را و بگوی که
اگر بیعت کنند بآنکس که داعیه بیعت باو دارید و اجتماع
کنند از برای شما امت و هیچ دو کس در این اختلاف نکنند
و مقاتله کنید با مشرکون که منقاد نباشند امر دین را و جزیه
ندهند بشما نزد شما و انصاحب شما را آنقدر دانش هست
که بسیرت پیغمبر خدا با مشرکان عمل توانند نمود عمرو گفت
بلی امام فرمود چگونه خواهید کرد عمرو گفت ایشانرا دعوت
باسلام خواهیم کرد و اگر ابا کنند از ایشان طلب جزیه خواهیم
کرد امام فرمود اگر مجوس و اهل کتاب باشند از ایشان طلب
جزیه خواهید کرد گفت بلی و اگر مجوس و اهل کتاب باشند
امام فرمود و اگر بت پرستان و آتش پرستان باشند عمرو
گفت و اگر چه بت پرستان و آتش پرستان باشند امام فرمود
آیا شما این آیت را در کتاب خدا میخوانید که قَاتِلُوا الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ
مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ
صَاغِرُونَ یعنی قتال و کارزار کنید آنانرا که ایمان نمی‌آورند
بخدا ایشان و نه بروز قیامت و حرام نمیگردانند آنچه حرام
گردانیده او را خدا و رسول خدا و فرمان برداری نمیکنند دین
حق را از آنان که داده شده‌اند کتاب خدا ایشان تا زمانیکه
بدهند جزیه را از دست خود و ایشان خوار و ذلیل باشند

حق تعالی ایشانرا جلا کرد و شرط فرمود که از اهل کتاب باشند
پس ایشان با آنان که از کتاب نباشند چگونه برابر باشند
باز امام فرمود این سخن بگذار این طایفه اگر جزیه قبول
نکنند و قتال کنند و ظفر یابید بر ایشان غنیمت ایشانرا چه
گونه قسمت خواهید کرد عمرو گفت خمس از آن اخراج میکنیم
و چهار خمس باقیرا در میان مقاتلان قسمت خواهند کرد
امام فرمود قسمت میکنید در میان همه مقاتلان عمرو گفت
بلی امام فرمود مخالفت کردی سیرت پیغمبر خدا را بجهت آنکه
علما و فقهای اسلام را در آن خلافی نیست زیرا که پیغمبر خدا
مصالحه کرد با اعراب بر آنکه ایشانرا در دیار ایشان بگذارد
و اگر با دشمن قتال کند و ایشانرا بمحاربه اعدا طلبد بقتال
حاضر شوند و محاربه کنند با اعدای آنحضرت و ایشانرا بمحاربه
از غنیمت نصیبی نباشد و شما قسمت میکنید غنیمت را در
میان مقاتلان پس مخالفت کرده باشید سیرت پیغمبر را ص
امام فرمود بگذار این سخن را و بگوی که صدقه را چگونه قسمت
خواهی کرد در میان ارباب استحقاق عمرو آیه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ تا آخر آیه بخواند گفت از روی
مقتضای آیه کریمه بر هشت قسم میگردانم و هر صنف را
بختی از آن میدهم امام فرمود اگر صنفی از ایشان ده هزار کس
باشند و صنفی دو نفر یا سه نفر از برای دو نفر یا سه نفر آن
مقدار مقرر خواهی کرد که از برای ده هزار کس عمرو گفت بلی
امام فرمود قسمت زکوة در میان اهل حضر و اهل بادیه چگونه
خواهی کرد گفت در میان ایشان بر تسویت قسمت خواهم کرد امام
فرمود مخالفت

فرمود مخالفت سیرت پیغمبر ص میکنی در آنچه گفتی حضرت
پیغمبر نمیفرمود بلکه قسمت میفرمود بقدر آنچه حاضر بود آنحضرت
را و اگر شبهه در خاطر تو باشد از این سخن رجوع به
فقهای مدینه کن تا معلوم کنی که اختلاف در این باب
کرده است احدی آنگاه امام با عمرو گفت از خدای اندیشه
کن ای عمرو و شما ای گروه از حق تعالی بترسید و اندیشه کنید
پس بتحقیق که پدرم که بهترین اهل زمین بود و داناترین
مردمان بعلم کتاب و سنت پیغمبر خدا مرا خبر داد آنکه پیغمبر خدا
فرمود آنکس که شمشیر زند و بخواند مردمانرا از برای اطاعت
خود در میان مسلمانان شخصی باشد که داناتر از او باشد
پس او از اهل ضلالت است روایت کرده شده است از یونس
بن یعقوب که گفت بنزد امام ابو عبد الله بودم مردی از
اهل شام بنزد امام آمد و گفت من مرد صاحب کلام و علم فقه
و علم فرایض را میدانم و آمده ام تا با اصحاب تو مناظره کنم امام فرمود
سخنان تو از سخنان پیغمبر خداست یا از پیش خود میگوئی گفت
بعضی سخنان پیغمبر است و بعضی از منست امام فرمود پس
در این هنگام شریک پیغمبر خدا باشی گفت نه امام فرمود پس
وحی بتو نازل میشود از جانب حق تعالی گفت نه امام فرمود
پس واجب باشد طاعت تو هم چنانکه اطاعت پیغمبر خدا
گفت نه یونس گفت پس ملتفت شد امام بجانب من و فرمود
ای یونس این مرد خصومت میکند نفس خود را پیش از
آنکه سخن گوید آنگاه هشام بن الحکم مامور شد که در کلام

با وی مناظره کنند هشام گفت خبر ده مرا از آنکه پروردگار عالم
بمصلحت خود افزون عالم را یا بمصلحت عالمیان افزون مرد شامی
گفت نظر بصلاح عالمیان افزون عالم را هشام گفت آن نظر که از
برای مصلحت دین ایشان چه بود شامی گفت تکلیف شاید
بطریق سعادت وعبادت واقامت دلیل حجت از برای ایشان
بر آنچه تکلیف کرده ایشان را بآن وازاحت کرده علل ایشان را و
هشام گفت چیست آن دلیل که از برای ایشان نصب کرده شامی
گفت آن پیغمبر است هشام گفت بعد از پیغمبر حجت چیست
شامی گفت کتاب وسنت است هشام گفت هرگاه امت اختلاف
کنند در کتاب وسنت هیچ نافع باشد از برای ایشان کتاب
وسنت در آنچه اختلاف کرده اند تا زمانیکه اختلاف بردارند
واتفاق نمایند بر یکمعنی شامی گفت نه هشام گفت پس چرا
اختلاف میکنیم ما وتو وحال آنکه معترف شده آنکه رای تو
موجب اتفاق اهل خلاف نیست شامی ساکت شد وتفکر
گشت امام فرمود چرا خاموش گشتی شامی گفت بنابر آنکه اگر
گویم که اختلاف در میان ما نیست مکابره کرده باشم واگر بگویم
که کتاب وسنت رافع این اختلافست باطل گفته باشم زیرا که
کتاب وسنت احتمال وجوه اختلاف دارد وامیر ما نیز هم چنین اولاد
بر ومیرسد امام فرمود ایراد کی بر وشاید ازاو در جواب
عاجز نماید شامی گفت بعد از او پیغمبر واجبست که اقامت
کنند از برای مردمان آنچه بآن اختلاف مرتفع گردد پس
اگر رفع اختلاف از کتاب وسنت نباشد از کجا تواند بود
هشام گفت

هشام گفت از کسیکه نایب وقایم مقام پیغمبر است شامی گفت
آن چه کس است هشام گفت که از وقت ما سوال میکنی یا
پیشتر از این وقت شامی گفت در این وقت سوال میکنم
هشام گفت این مرد است که در این مقام نشسته است یعنی
اباعبدالله که از اطراف واکناف عالم بنزد اومی آیند وحقیقت
آنچه اختلاف در وکرده اند تحقیق مینمایند واو وارث علم
دین از پدر واز اجداد خود است واز اخبار آسمان مارا
خبر میدهد واگاه میگرداند شامی گفت این دعوی که
تو میکنی بر ما چگونه ظاهر گردد هشام گفت سوال کن
از آنچه خواهی تا بر تو روشن گردد وحقیقت این مقال
شامی گفت راست گفتی مارا عذری نماند وبر ماست که
سوال کنیم امام فرمود ای شامی سوالی را از تو بردارم
وخبر دهم ترا که از کجا ابتدا سفر کردی وخبر دهم که
در منزل ما چکسان ملاقات کردی وچه گفتی وچه شنیدی.
وطعام تو چه بود که تو را اجتناب کرده وفلان روز از منزل
بیرون آمدی وبا فرزندان خود چنین وچنین گفتی ودر خیابان
وعده کردی که تا فلان وقت با ایشان مراجعت کنی واز این
قبیل آنچه امام فرمود شامی تصدیق میکرد واز وفور
کمال امام در نهایت تعجب بود آخر الامر شامی گفت
این ساعت مسلمان میشوم امام فرمود بلکه این ساعت
مومن میشوم زیرا که اسلام پیش از ایمان حاصل شد
وتوارث وتناکح در میان شما باسلام متحقق است با ایمان

بثواب اخروی درجات این نواب رسید شامی گفت أَشْهَدُ
أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ
وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ بشرف ایمان مشرف گشت

لطیفة واز یونس بن یعقوب مرویست که گفت که
روزی در مجلس انور امام همام ابا عبد الله جماعتی از اصحاب
آن حضرت بودند از جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق
وهشام بن سالم وطیار از جماعتی از اصحاب او بودند و هشام
بن الحکم که جوانی بود رسیده در علم وفضل وبا ایمان و[illegible]
بود باشجاعت در مجلس سامی حاضر بود امام فرمود ای
هشام آیا خبر نمیدهی مارا که چگونه بحث ومناظره کردی با
عمرو بن عبید هشام گفت جانم فدای تو باد ای پسر رسول خدا
حیا میکنم از بزرگی قدر وعلو شان امام همام آنکه مباسطت
در کلام نمایم ویاری نمیدهد زبانم که سخن را بجنبانم که
باید که بان اقدام نمایید هنگامی بموقف عرض رسانم امام فرمود
هرگاه که شما ماموری شوید بامری باید که بان اقدام نمایید هشام
گفت بمن رسیده بود که عمرو بن عبید در مسجد بصره می نشیند
وطلبه علوم برو جمع میشوند واز مطالب ومقاصد دینیه
سخن میگوید وجهالات در صورت علوم ومعارف بمردم می
نماید این معنی بر من گران بود روزی در بصره در آمدم و
روز جمعه بود واز دحام تمام در مسجد در آمدم حلقه
بزرگی از مردم نزد او نشسته بودند وعمرو بن عبید شمله
سیاه بر سر وجامه صوف با نکمر در بر نشسته مردم از وی

سوالات

سوالات میکردند در میان مردم در آمدم وسلام کردم وفرجه
در صف نعال یافتم وبدو زانو نشستم آنگاه گفتم ایها العالم من
مردی غریبم رخصت میخواهم که از مشکل خود سوال کنم گفت
رخصت است سوال کردم که آیا تو چشم داری گفت ای پسر
این چه سوال باشد گفتم سوال من اینست عمرو گفت بلی
چشم دارم هر چند سوال احمقانه است رد سایل مستحسن نیست
بعد از آن گفتم چه چیز از چشم مشاهده مینمائی گفت الوان
واشخاص را مشاهده میکنم گفتم آیا بینی داری گفت بلی گفتم
از آن چه چیز ادراک میکنی گفت بوها را از آن ادراک
میکنم گفتم آیا زبان داری گفت بلی گفتم از آن چه کار می
آید گفت بان سخن میگویم گفتم آیا گوش داری گفت بلی
گفتم از آن چکار می آید گفت از آن آوازها میشنوم گفتم آیا
دست داری گفت آری گفتم از آن چکار می آید گفت از آن
گرفتنی چیزها ونرمی وزبری از آن ساخته میشود گفتم آیا
دهن داری گفت بلی گفتم از آن چه کار است گفت طعامهای
مختلف را از او بشناسم گفتم آیا دل داری گفت بلی گفتم از او
چکار می آید گفت او ممیز است در هر آنچه وارد میکرده بر
جوارح واعضا گفتم آیا این جوارح از دل مستغنی وبی نیاز
میتوانند بود گفت نه گفتم چرا نتواند بود وحال آنکه همه
جوارح صحیح وسالم اند گفت ای پسر من هرگاه این جوارح
شک میکنند در مدرکات خود عرض میکنند انرا بدل و
دل تحقیق حق وباطل مدرکات ایشان میکند قوت ذایقه

گاه طعم آب را عذب و خوشگوار می یابد و گاه در درد هر او تلخ چون
زهر هلاهل است پس اگر دل در ریبه شبهه باشد حاکم خود نباشد
معلوم او نمیشود که طعم آب شیرین است و تلخی آن از فساد مزاج
او میست و امثال این شک و ریب در مدرکات هر یک از این
حواس پدید آید و علاج کار هیچ دل نمی تواند حق از باطل ظاهر
کرد گفتم پس خدا نیز اقامت فرمود دل را از برای آنکه شک
و ریب جوارح را او برطرف کند گفت بلی گفتم پس ناچار باشد
جوارح را از دل و اگر جوارح شما را مهمل میگذاشت تردد
می ماند و بمقام یقین نمی توانستند رسید گفت بلی گفتم ای
ابو مروان بعضی که خداوند شما را جوارح مهمل نگذاشت
از برای آنها امامی نصب نمود که تصحیح صحیح ایشان کند و نفی
شک و ریب از ایشان نماید و آیا ترا در حیرت و جهالت نگذارد
و این همه خلایق را در شک و اختلاف گذاشت و امامی از برای
ایشان نصب نفرمود که باز گردانند ایشان را از شک و حیرت
جهل و ضلالت ایشان و فرو نگذاشت جوارح را در شک و حیرت
و نصب کرد از برای آنها امامی که باز کرده اند او جوارح ما شک
از شک و حیرت ایشان هشام بن حکم گفت که عمرو بن عبید
خاموش گشت ساعتی و متفکر شد و با من سخنی نکرد آنگاه
ملتفت شد بمن و گفت تو هشام بن الحکمی گفتم نه گفت
با او صحبت داشته گفتم نه گفت پس از کجائی گفتم از کوفه
گفت پس تو هشام بن الحکمی برخواست و مرا در کنار گرفت
و مرا بر جای خود نشانید و دیگر سخنی نکرد تا من برخواستم

آنگاه امام

آنگاه امام همام اباعبدالله بخندید و فرمود ای هشام که تعلیم
کرده بود ترا این سخنان گفت ای پسر رسول خدا جان و دلم
فدای تو باد این فواید مجلس همان بود است که بر خواطر من می
تافت و بر زبان من جاری میگشت امام فرمود ای هشام
بخدا سوگند که این سخن مکتوب در صحف ابراهیم و موسی
است و باسنادی که ذکر یافت **در کیفیت سلوک مرد**
عابد که عامه بصلاح او مقر بودند مرویست از امام همام ابوعبدالله
که فرمود در معنی قول حق تعالی اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
یعنی ارشاد ما را به راه راست آن راهی که مودی شود به
محبت تو و برساند ما را به بهشت تو و نگاه دارد ما را از آنکه
پیروی کنیم میل و آرزوهای خود را و هلاکت یابیم یا آن
که فرا گیریم دین خود را با رأی خود و گمراه شویم بآن پس تحقیق
که هر آنکس که متابعت کند هوای خود را و عجب نماید مرآی
خود پس هم چون مردی باشد که شنیده بودم از عامه صفات
صلاح او را و بزرگ داشتن ایشان و بر او میخواستم ملاقات او را
بروجهی که نشناسد مرا او معرفت قدر و منزلت او را بدانم
روزی او را در جائی دیدم که مردم بسیار بر دو نظر داشتند
و مراعات جانب او مینمودم آنجا بایستادم و کنار جامه خود را
بر روی خود گرفتم و مراقب احوال او و این جماعت بودم هر
یک از ایشان بطرفی روانه گردیدند و راهی که مخالف
طریق ایشان بود روانه گشت من در عقب او روانه شدم
بیازاری در آمدم بدکان خبازی رسید ساعتی توقف کرد و

وچون صباغ را مشغول بمعامله دیدم دو قرص نان از دکان او
ربود و در اندرون جامه خود کرفت و من ازین عمل او تعجب
بسیار کردم از انجا برکذشت و چون بدکان میوه فروشی
رسید توقف نمود و او را غافل کردانید و دو انار از دکان
او بربود پس تعجب من ازین افعال او زیاده شد و با خود
کفتم شاید او را معامله با ایشان بوده باشد واکر نه او را
حاجت بخیانت نیست و چون از انجا برکذشت من در عقب
او بودم ناکاه مردی بیمار بر کوشه راه افتاده بود ان
دو قرص نان را با ان دو انار بنزد او نهاده از انجا بکذشت
و بکوشه تنها بنشست من بنزد وی امدم و کفتم ای بنده
خدای من نیکوی ترا شنیدم و ارزوی ملاقات تو داشتم
پس ملاقات کردم ترا و دیدم از تو چیزی که موجب نفرت
خواطر من از تو کشت و من سوال میکنم از تو حقیقت انرا
تا خواطر من از ان نفرت باز اید پرسید که چیست ان کفتم
دیدم ترا که بدکان خبازی رسیدی دو قرص نان از دکان
او ربودی و چون بدکان میوه فروشی رسیدی دو انار
ربودی مرد پیش از اتمام سخن با من کفت تو چه کسی کفتم
مردی از فرزندان ادم از امت محمد ص با من کفت بکوی که
از کدام قبیله کفتم از اهل بیت پیغمبرم کفت در کدام شهری باشی
کفتم در مدینه رسول کفت شاید که تو جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی بن ابیطالب هاشمی کفتم بلی کفت چه حاصل که
نفع نکرده است ترا شرف اصل تو بواسطه جهل تو تا بچیزی که

مرتو

مشرف کردانیده شمارا بان خدای تع وکذاشته بو علم جد
خود را و پدر خود را کفتم کدامست ان کفت کتاب خدا وکذاشته
بو علم و قران مجید کفتم چه چیز است از خدای تع که ان و جاهل
ودا بان مانده ام کفت قول حق تع من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها یعنی هر انکس که از او بظهور نیکوی در وجود اید پس
مر او راست ده برابر ان ثواب ومن جاء بالسیئة فلا یجزی
الا مثلها یعنی هر انکس که بدی از او در وجود اید پس
عقوبتا و نیست مکر مثل ان بدی و من چون ان دو قرص نان
بدزدیدم عقوبت ان بدی بود و ان دو انار نیز دو بدی بود
پس این بجمع چهار عقوبت باشد و چون تصدق کردم بان
چهار مراد برابر هر یک از ان ده نیکوی رسید چهار نیکی
ده برابر ان چهار بدی باشد و سی و شش نیکوی از برای
من حاصل باشد کفتم مادرت بر تو بکریاد تو جاهلی بکتاب
حق تع بوده ایا نشنیده که حق تع میفرماید انما یتقبل الله
من المتقین یعنی قبول نمیکند قربانی و خیرات را مکر از
پرهیزکاران چون ان دو قرص نان را ربودی دو سیئه
حاصل کردی و چون دو انار ربودی چهار سیئه حاصل
کردی و چون انها را بغیر صاحب دادی بیرخصت ایشان
چهار سیئه دیکر ضمیم ان چهار سیئه شد نه انکه چهل
حسنه منضم بچهار سیئه حاصل کردی چون دیدم که با من در
مقام لجاج است او را کذاشتم و بخود توجه کردم و باسنادی
که سبق ذکر یافت در بیان توبه موسی با مخالف روایت

کرده شده از امام همام ابی محمد الحسن العسکری آنکه بعضی از
مخالفان در حضور حضرت ابا عبد الله جعفر الصادق با یکی
از شیعه ایشان گفت چه میگوئی در حق عشره مبشره از اصحاب
پیغمبر آن مرد شیعه گفت نمیگویم مگر آنچه نیکو و پسندیده
باشد نزد حق تعالی و رفع درجات و محو سیئات من باین بکند سائل
گفت حمد مر خدای را که خلاص کرد امید مرا از بغض و کینه
تو گمان میبردم که تو رافضی باشی و ترا کینه اصحاب باشد
امرد گفت بدان و آگاه باش که هر که بغض یکی از اصحاب
دارد در لعنت خداست مخالف گفت شاید این سخن را از
راه تاویل گوئی چه میگوئی در حق کسیکه دشمن دارد ده
عشره که از صحابه پیغمبر و لعنت خداست و لعنت ملائکه
و لعنت همه مردمان مخالف برخواست و بر سر او بوسه داد
و گفت مرا حلال کن عجب نسبت رفض که پیش از این بتو
کرده ام امرد گفت ترا حلال کردم و تو برادر منی و او را روانه
ساخت امام امرد را تحسین بسیار کرد و فرمود طالبه را در
تعجب آورده ای از حسن تورانه که با مخالف کردی و بلطفی که
در استخلاص خود با او بجای آوردی بعضی از اصحاب امام
گفتند ای امام هیچ مفهوم ما نشد از سخنان او مگر موافقت
با آن ناصب متعصب امام فرمود بر ما توریه او ظاهر شد که طریق
دوستان ما آنست که چون مبتلا شوند بصحبت مخالف ما
جواب بنوعی دهند که سالم باشد باین دین ایشان و حرمت
ایشان و بزرگ کرد اند خدا تبع تقیه مراتب او را بتحقیق

که برادر

که برادر شما این مرد گفت هر که عیب کند یکی از ایشان را در
لعنت خدا باشد مراد از این یکی امیر المومنین است و چون در
مرتبه دوم گفت که هر که عیب کند با ناسزا گوید ایشان را در
لعنت خدا است گفت زیرا که آنکس که عیب کند ایشان را
عیب کرده باشد امیر المومنین را زیرا که وی یکی از ایشانست
پس هر گاه که عیب کند یکی از ایشان را هر گاه که امیر المومنین
است پس عیب نکرده همه ایشان را بلکه عیب کرده است بعضی
از ایشان را و بتحقیق که پیش از این حزقیل مومن آل فرعون با قوم
فرعون که بد گوئی او بنزد فرعون کرده بودند مثل این توریه
که در حق که حزقیل ایشان را بتوحید ربوبیت موسی ع
دلالت میکرد بر تفضیل محمد بر همه انبیا و تفضیل علی بن ابی
طالب و سایر ائمه دین از اولاد او بر سایر اوصیاء بر امت
از ربوبیت فرعون فرقه از قوم فرعون این سخنان را
از حزقیل بفرعون رسانیدند و گفتند حزقیل مردم را به
مخالفت تو میخواند و اعانت اعدای تو بجای آورد فرعون
گفت وی پسر عم من و خلیفه و ولیعهد من است پس اگر
وی اینها صادر شده باشد مستحق عقوبتست بر کفران نعمت
من و اگر شما در حق او دروغ گوئید مستحق اشد عذاب
خواهید بود بواسطه القاء عداوت در میان من و او فرعون
حزقیل را طلب کرد و ایشان با وی گفتند تو منکر شده ربوبیت
فرعون او کفران نعمتها و میکنی حزقیل گفت ای پادشاه هرگز
از من دروغی شنیده گفت نه گفت ایشان را بپرس که پروردگار

ایشان کیست گفتند فرعون فرفیل گفت خالق شما کیست گفتند
فرعون گفت رازق شما کیست گفتند فرعون فرفیل گفت ای
ملک ترا گواه میگیردانم و هرکه در مجلس حاضر است انکه
پروردگار ایشان پروردگار منند و خالق ایشان خالق منست
و رازق ایشان رازق منست و مصلح معاش ایشان مصلح
معاش منست هیچ پروردگاری و خالقی و رازقی نیست مرا
غیر خالق و رازق و پروردگار ایشان و مقصود حزقیل این بود
که پروردگار و خالق و رازق ایشانست و این سخن بر فرعون
پوشیده شد و توهم کرد که مراد حزقیل انست که فرعون
خالق و رازق و پروردگار اوست فرعون گفت ای جماعت
شما خواهندگان فساد بید در ملک من و اراده ان کرده اید
که فتنه انگیزید در میان من و پسر عم من که در مقام یاری
و مددکاری منست شما مستحق عقوبت می شدید و امر
کرد با حضار اوتاد و فرمود تا بر ساقهای ایشان نهادند و امر
کرد که از شانهای اهنی اعضای ایشان تراشانه کنند و
وبال کید ایشان بایشان بازگشت و امام همام ابو عبد الله
امثال این توریه در مواضع کثیره فرمود در بیان تو
ریه ازانجمله انست که روایت کرده معاویة بن وهب
از سعید بن السمان که گفت روزی بنزد امام ابو عبد الله
بودم دو مرد از روسای زیدیه بمجلس امام امدند و گفتند
ایا در میان شما شخصی هست که امام مفترض الطاعة است امام
فرمود نه گفتند خبر داده اند ما را جماعتی ثقات امین انکه
تو دعوی

تو دعوی میکنی که امام مفترض الطاعة و جماعتی را نام برد که
سخن از تو میگویند و اصحاب امانت و ارباب ورع اند و ایشان
دروغ نمیگویند پس بر اشفت امام و گفت من امر نکرده ام
ایشان را باین و چون ایشان اثار غضب بر روی امام مشاهده
کردند از مجلس بیرون رفتند امام بمن گفت میشناسی
ایشان را گفتم ایشان از اهل بازار ما اند و ایشان از زیدیه
اند و گمان ایشان انست که شمشیر پیغمبر خدا بنزد عبد الله
بن الحسن شمشیر پیغمبر را مگر روزی که در مجلس امام زین
العابدین بود و امام انرا حاضر کردانید و ان روز بنظر
او در امده و بتحقیق که بنزد منست شمشیر پیغمبر خدا و بنزد
منست رایت پیغمبر و بنزد منست زره و خود پیغمبر و بنزد من
است عصا و الواح موسی و بنزد منست خاتم سلیمان بن داود
و بنزد منست تابوت سکینه که ملائکه حامل ان بودند و مثل
سلاح پیغمبر در میان ما مثل تابوت سکینه است در بنی اسرائیل
و تابوت سکینه در هر خانه که پیدا میشد نبوت ایشان را می
بود و سلاح پیغمبر در خانه هر کسی از اهل بیت پیغمبر که یافت
میشد امامت ایشان را بود در بیان طمع امامت زید
بن علی ع اورده اند که زید بن علی بن الحسین را طمع انبود
که وصیت کند از برای او برادر او محمد بن علی الباقر و او را
قایم مقام خود کرداند در خلافت و امامت هم چنانکه طمع
میداشت محمد بن الحنفیه بعد از وفات برادرش ابا عبد
الله الحسین انکه وی خلیفه و قایم مقام وی باشد تا زمانی

که دید از امام زین العابدین معجزاتی که دلالت بر امامت او میکرد
آنچه دید و بیان آن مسبوق ذکر یافت همواره زید امید آن داشت
که قایم مقام برادرش امام محمد باقر باشد تا زمانیکه شنید
از برادرش آنچه شنید و دید از پسر برادرش اباعبدالله
الصادق آنچه دید از آنجمله آنبود که صدقة بن ابی موسی
از ابی بصیر روایت کرده که چون اباجعفر محمد بن علی باقر
محتضر شد پسر خود را امام جعفر نخواند تا ولیعهد خود گرداند
برادر آنحضرت زید بن علی گفت توقع من آنست که بقاعده
که در میان امام حسن و امام حسین امامت قرار یافته بود در
میان ما قرار یابد امام فرمود امانات بر مثالات عهود و رسوم سنت را
نمی اید و متعلق بسابقه حکم الهی است پس امام جابر بن عبدالله
را طلب کرد و فرمود ای جابر حکایت کن ما را از آنچه دیدی از
صحیفه فاطمه جابر گفت روزی در آمدم بخدمت مولاه
خود فاطمه تا تهنیت کنم او را بجهت ولادت امام حسن بر دست
آنحضرت صحیفه بیضاء از در دیدم گفتم ای سیدة نساء
عالمیان این چه صحیفه ایست اسامی ائمه معصومین ع
که در صحیفه حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام مرقوم بود
حضرت فرمود این صحیفه ایست که در و اسمهای ائمه است
از اولاد من گفتم بمن ده تا نظر کنم در آن حضرت فرمود نهی کرده
اند آنکه مس کند این صحیفه را مگر نبی و یا وصی نبی یا اهل
بیت نبی لیکن رخصت است که نظر کنی در این صحیفه پس من
نظر کردم و خواندم بود نوشته ابو القاسم محمد بن عبدالله
مصطفی

مصطفی مادر او امنه بنت وهب ابو الحسن علی بن ابیطالب مادر
او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد الحسن بن
علی و ابو عبدالله الحسین بن علی مادر ایشان فاطمه بنت محمد
ابو محمد ابن الحسین العدل مادر او شهربانو بنت یزدجرد بن
شاهنشاه ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او بنت ابا
عبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب ابو عبدالله جعفر بن محمد
الصادق مادر او ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو ابراهیم
موسی بن جعفر ثقة الکاظم مادر او جاریه نام او حمیده ابو الحسن
علی بن موسی الرضا مادر او جاریه نام او نجمه ابو جعفر محمد بن
علی التقی مادر او جاریه نام او خیرزان ابو الحسن علی بن محمد
النقی مادر او جاریه نام او سوسن ابو محمد الحسن بن علی مادر
او جاریه نام او سمانه و کنیه ولد الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن
و او حجة الله است مادر او جاریه نرجس نام صلوات الله علیهم
اجمعین در باب نصرت مفترض الطاعه و از زرارة بن اعین منقول
است که گفت با من زید بن علی و من بنزد امام اباعبدالله
بودم ای جوان چه میگوئی در حق مردی از آل محمد که از تو
طلب نماید نصرت در جواب گفتم اگر مفترض الطاعه باشد
نصرت خواهم کرد او را و اگر مفترض الطاعه نباشد اگر خواهم
نصرت کنم و اگر نه خواهم نه چون بیرون رفت از مجلس امام
مرا تحسین کرد و فرمود چنان جوابی گفتی که دیگر راه
سخن نماند او را و از ابو نصر منقول است که گفت از امام همام
اباعبدالله پرسیدم از آیه کریمه ثم اورثنا الکتاب

الذین اصطفینا من عبادنا یعنی بعد از آن بمیراث بدادیم
کتاب را یعنی قرآن را بآنانی که برگزیده‌ایم ایشان را امام فرمود
توچه میگوئی در این آیت گفتم این برگزیدگان اولاد فاطمه بتول
اند امام فرمود اما آنانکه خروج کنند بشمشیر و مردم را بطاعت
خود طلبند بضلالت و گمراهی از این آیت بیرون شوند گفتم فمنهم
ظالم لنفسه یعنی بعضی از ایشان ظلم کنندگان باشند
بر نفس خود ایشان چکسانند امام فرمود ایشان آنانند که
مردم را نه بهدایت دلالت کنند و نه بضلالت ومنهم
مقتصد و مقتصد در میانه حال از ما اهلبیت آنانکه
عارف باشند بحق امام زمان خود و سابق بالخیرات امام
است **در بیان حکمت غیبت صاحب الامر** و از عبد الله بن فضل
هاشمی مرویست که گفت شنیدم از امام همام ابا عبد الله که
میفرمود بتحقیق که مر صاحب شما را غیبتی است که ناچار است
که در ضمن آن در شک و ریب‌اند در آن اهل بطلان
گفتم چرا است این ریب ایشان امام فرمود که بجهته امری است
که رخصت نداده اند او را که بر مردم کشف کند و حکمت در
غیبت او مانند حکمت در غیبت اوصیای است که پیش از او
بوده اند و ظاهر نخواهد شد مگر وقتیکه صاحب شما
ظهور کند و اعلام کند شما را از حکمت غیبت خود هم چنانکه
خضر کشتی را بشکست و طفل بیگناه را بکشت و موسی را با قامت
جدار امر فرمود و حکمت آن ظاهر نبود تا زمانیکه مفارقت
واقع میشد در میان ایشان حکمت آن را اعلام موسی فرمود
هیچ عاقل را

هیچ عاقل را نبوده نیست در آنکه غیبت صاحب الامر مبنی بر سری
و حکمتی است و هرگاه که دانیم آنکه خدای عز و جل حکیم علیم
است تصدیق میکنیم که افعال او مبنی بر حکمت بالغه است
اگرچه وجه آن بر مردم منکشف نباشد **در بیان نصرت
طلبیدن زید از جعفر نعمان** از علی بن الحکم مرویست که گفت از ابان
تغلب شنیدم که خبر داد مرا احوال از ابا جعفر محمد بن نعمان
مومن طاق که روزی زید بن علی بن الحسین بنزد من فرستاد که
من میخواهم که بنصرت من بیرون آئی گفتم جانم فدای تو باد هر
چند شما بمثابه نفس واحد اید اما خدای عز و جل را در روی
زمین با تو حجتی هست پس متخلف از تو ناجی باشد و بیرون
آینده با تو هالک است و اگر خدا حجتی را با تو جز تو در روی زمین
نباشد پس آنکس که از تو تخلف نماید و آنکه با تو خروج کند
یکسان و برابراند زید بن علی گفت ای ابا جعفر من با پدر همیشه
بر یکسفره طعام خورده‌ام لقمه که فربه تر بود بنزد من
مینهاد و از برای من لقمه را خنک میساخت و بنزد من مینهاد
از غایتی که شفقت با من داشت اما شفقت ظاهر نفرمود
بر من که نگاه دارد مرا از آتش دوزخ و ترا از این امر خبر دار
مرا از آن بیخبر گذاشت گفتم شفقتی که بر تو داشت آن اقتضا
کرد که ترا آگاهی چنان خبر ندهد مبادا که قبول نکنی و بآن
جهت در آتش دوزخ در آئی و مرا از آن خبر داد تا اگر قبول
کنم نجات یابم و اگر قبول نکنم هلاکت یابم و اگر من در آتش
در آیم چندان تفاوتی نکند بعد از آن گفتم ای ابا تو فاضلتر یا پیغ

یا پیغمبران گفت پیغمبران یعقوب نبی با یوسف صدیق نبی گفت
حکایت خواب خود را با برادران خود مگوی پس کید کنند از برای
تو کیدی کردنی بپوشید خبر یوسف را از برادران تا در مقام کید
وعداوت در نیایند هم چنین پدر تو بپوشانید بر تو بعضی
حکایات را تا مبادا در مقام کید وعداوت در آئی بعد از آن
زید بن علی گفت خدا سوگند که صاحب تو که در مدینه است او
گفته است که من مقتول خواهم شد و مصلوب میشوم در کناسه
و نزد او صحیفه ایست که در آنجا قتل و صلب من مکتوب است ابو
جعفر میگوید که من بزیارت بیت الله رفتم حکایت زید را
با امام اباعبدالله گفتم امام فرمود که من با او از هر جهت که
ممکن بود سخن گفتم و نصیحت کردم و او از مسلک باطل خود باز
نگشت در بیان ادعا مخالف در فضل ابی بکر و الزام یافتن
از ابو جعفر محمد بن نعمان رحمة الله و از احمد بن عبد الله برقی
از پدر خود روایت میکند و او از شریک بن عبد الله و او از اعمش
روایت میکند که وی گفت روزی جمعی از شیعه مادر محله
ابو نعیم نخعی در کوفه حاضر بودند و ابو جعفر محمد بن نعمان
مومن طاق در میان ایشان بود مردی از مخالفان که او را
ابن ابی حدره خواندندی آنجا حاضر بود گفت من ثابت میکنم
بر شما ای گروه شیعه آنکه ابو بکر فاضلتر از علی مرتضی است
و بر همه اصحاب پیغمبر خدا بچهار خصلت و هیچکس از مردمان
قادر نیست که این حجت را منع و دفع نماید اول آنکه ابو بکر
دوم پیغمبر خداست در آنجا که پیغمبر مدفونست دوم آنکه او
ثانی پیغمبر

ثانی پیغمبر خداست در غار سیم آنکه او ثانی پیغمبر خداست
در پیش نمازی از بهر مردم در بیماری پیغمبر خدا چهارم
آنکه صدیق این امت است ابو جعفر محمد بن نعمان مومن
طاق گفت ای ابن حدره من ثابت میگردانم بر تو آنکه
علی مرتضی فاضلتر است از ابو بکر و از همه صحابه پیغمبر
باین خصال که ذکر کردی تو و ثابت میگردانم که آن خصال
معایب صاحب تو است و الزام میکنم تو را طاعت علی بن
ابیطالب از سه وجه یکی از قرآن از روی وصف و یکی
از خبر پیغمبر از روی نص و یکی از دلیل و حجت عقل از
روی اعتبار و برین اتفاق کردند که حکم در این بحث
و نزاع ابراهیم نخعی و ابی اسحق سبیعی و سلیمان بن مهران
الاعمش باشند پس ابو جعفر مومن طاق گفت ای ابن ابی
حدره خبر ده مرا آنکه خانهائی که پیغمبر خدا از ایشان بگذاشت
و در حال حیات آنحضرت آنها با آنحضرت منسوب بود و منع میفرمود
مردمان را از دخول در آن بی اذن او میراث اهل و ولد آن
حضرت بود یا صدقه بود بر مسلمانان کدام ازین دو را
اختیار میکنی ابن ابی حدره خاموش و متفکر شد ابو جعفر
مومن طاق گفت که اگر گوئی که میراث زنان و فرزند
آنحضرت بود گوئیم که حضرت را نه زن بود عایشه دختر
ابابکر لعنه الله نه یک هشتیک آنحضرت بوده باشد که ابی
بکر آنجا مدفونست و حال آنکه عایشه را از آن خانه زیاده
از یک ذرع در یک ذرع نیست و اگر گوئی که صدقه بود بر

مسلمانان بعد از آن اعظم و اتم میشود زیرا که هر مسلمان را در آن
نصیبی خواهد بود پس در خوانه پیغمبر خدا در آمدن بی اذن
و در حضرت خواه در حیوة و خواه در ممات او معصیت است
مگر علی بن ابیطالب و فرزندان او زیرا که حق تعالی حلال کرده دانید
است از برای ایشان آنچه حلال کرده است از برای پیغمبر
خدا و شما میدانید که پیغمبر خدا سد کرد ابواب همه مردم را
که در مسجد پیغمبر راه داشتند سوای باب علی بن ابیطالب
پس سوال کرد ابوبکر که روزنه در خوانه او بگذارد تا از آن
نظر به پیغمبر تواند کرد حضرت قبول نکرد و عباس عم پیغمبر
از سد باب او رنجش نمود حضرت خطبه خواند و فرمود که
حق تعالی امر کرد موسی و هرون را آنکه جای دهند قوم خود را
در شهر مصر آنجا که فرمود و اوحینا الی موسی و اخیه
ان تبوّءا لقومکما بمصر بیوتا یعنی وحی کردیم ما بموسی
و برادرش هرون آنکه جای دهند قوم خود را در شهر مصر
و امر فرمود که قرار نگیرند و شب و روز نباشند در مسجد
ایشان جنب و با زنان نزدیکی نکنند در آنجا مگر موسی و هرون
و ذریه ایشان آنجا که فرمود و اجعلوا بیوتکم قبلة
یعنی و بگردانید خوانهای خود را مسجد و بتحقیق که علی
بن ابیطالب مرا بمنزله هرونست از برای موسی و ذریه
او از برای من بمنزله ذریه هرونست از برای موسی و حلال
نیست مر احدی را که نزدیکی کند با زنان در مسجد پیغمبر خدا
دوست گفتند که جنب بود ابوجعفر گفت ربعی از دین تو
باطل و ضایع

باطل و ضایع شد ای ابن ابی جدیه ها و این سخن منقبت صاحب
منت و مدلن صاحب توا ما گفتی تو ثانی اثنین اذ هما
فی الغار یعنی دوم دو کس بود آنزمان که ایشان در غار
بودند **در باب بحث الزام در غار** ابوجعفر گفت خبر ده مرا آنکه
هیچ سکینه فرستاده بر پیغمبر خود و بر مومنان در غیر غار ای ابن
ابی جدیه گفت بلی ابوجعفر گفت خدا اینرا بیرون کرد صاحب
تو را از سکینه و او را صاحب حزن و غم و الم خواند و نهی فرموده از
آن آنجا که فرمود لا تحزن و امیر المومنین است با وقار و سکینه
بجای پیغمبر خدا خوابید و جای خود را فدای او کرد این فاضل
تر باشد یا مقام صاحب تو در غار همه گفتند این فاضل تر
است **در رد قول مخالف که ابوبکر دوم صدیق در زینت** ابوجعفر
گفت ای ابن ابی جدیه نصف دین تو ضایع باطل باشد و اما
گفتی تو ثانی اثنین صدیق امت است بدانکه واجب کرده است
خدا آنکه استغفار کنند از برای علی بن ابیطالب آنجا که خدا
فرمود والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر
لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان تا آخر آیه یعنی
آنکسیکه آمده اند بعد ایشان میگویند بار خدایا بیامرز
ما را و برادران ما را که پیشی گرفته اند بر ما در ایمان
و سابق در ایمان بصدق و یقین که علی بن ابی
طالب است پس آنکسی که شما او را صاحب صدق و صدیق
میخوانید هر چه کسی باشد که خدا اینرا او را صادق و مومن
نامیده باشد و آنکسیکه قران گواهی بر صدق و تصدیق او ان

نموده باشد اولی است بصدق و تصدیق از کسیکه شما او را
صاحب صدق و تصدیق خوانده اید و تحقیق که امیر المومنین
بر منبر بصره چنین فرمود اَنَا الصِّدِّیقُ الاَکبَرُ یعنی من
صدیق بزرگترم ایمان آورده ام پیش از آنکه تصدیق کند
ابو بکر را و مردمان باتفاق گفتند که چنین است شیخ ابو جعفر
گفت ای ابن ابی جدره سه ربع دین تو رفت و باطل گشت

در رد قول ابو بکر مخالف که نماز میکرد ابو بکر از برای مردم
بر پیش نمازی اعلعون سطعون طاغی و اما گفتی تو نماز
گذاردن او از برای مردم پس بتحقیق که تو دعوی میکنی
از برای صاحب خود فضلی که تمام نمیشود از برای او و این
تهمت نزدیکتر است تا بفضیلت و اگر این پیش نمازی بامر
پیغمبر خدا بودی او را از آن نماز عزل نکردی اما ندانستی که
چون پیش رفت ابوبکر که نماز گذارد از برای مردمان بیرون
فرمود پیغمبر خدا و پیش گرفت و نماز گذارد و از برای مردمان
و او را از این مقام عزل فرمود و این نماز از دو وجه خالی نیست
یا آنست که حیله ایست که از او در وجود آمد و چون پیغمبر
خدا بر آن اطلاع یافته بیرون فرموده و محو باطل او نموده
تا محق نسازد از بعد از پیغمبر امت او و ایشان محزون
باشند و یا آنست که پیغمبر خدا امر کرده او را در اول امر
هم چنانکه تبلیغ سوره برائت اول باو تفویض شد و بعد
از آن جبرئیل نازل شد و گفت باید که برساند سوره برائت
بمشرکان مکه مگر تو یا مردی که از تو باشد پس امیر المومنین
را طلب

در طلب آن فرستاد و سوره را از او گرفت و او را از آن منصب
عزل نمود پس هم چنین باشد قصه آن نماز و در حالتی این امر
از او مذموم و نا پسندیده است زیرا که کشف کرده است از او
آنچه مستور بود برو و این سخن دلیل واضحست بر آنکه او
را صلاحیت استخلاف بعد از پیغمبر نیست و بر وی در امر دین اعتماد
نیست پس مردمان گفتند راست گفتی ابو جعفر گفت ای ابن
جدره همه دین تو بر باد رفت و مفتضح شدی زیرا که مذمت
بود آنچه او را مدح گفتی **در بیان وجوب اطاعت حضرت امیر
المومنین ع بموجب نص و حدیث** پس مردمان با ابو
جعفر گفتند که ذکر کن حجت را بر آنچه دعوی کردی از طاعت
امیر المومنین شیخ ابو جعفر مومن طاق ها از قرآن از روی وصف
بر قول حق سبحانه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ
کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ای یاران که ایمان آورده اید بپرهیزید
از خدا تعالی و باشید با صادقان پس یافتیم ما علی بن ابیطالب
را با این صفت که در قرآن است در قول حق تعالی وَالصَّابِرِینَ
فِی البَأسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِینَ البَأسِ یعنی و صبر کنندگان
در آسایشها و در سختیها و در وقت حرب و جنگ اُولَئِکَ
الَّذِینَ صَدَقُوا وَاُولَئِکَ هُمُ المُتَّقُونَ این گروه اند
آنکسان که راستگو باشند و این گروه اند آنانکه پرهیزکارند
اجماع امت واقعست زیرا که علی بن ابیطالب اولی است
بامر از غیر او زیرا که فرار ننموده هرگز از جنگ کفار هم چنانکه
غیر او فرار کردند و بکرات و مرات پس مردمان گفتند راست است

وجوب اطاعت حضرت امام متقیان پیشوای موالیان علی بن ابی طالب ع شیخ ابوجعفر گفت و اما خبر از رسول خدا باشد که نص باشد انست که فرمود انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله عز و جل و عترتی و اهلبیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بتحقیق که سفر میکنم در میان شما و میگذارم دو چیز را که مسافران انرا در مقام و منزلی که سفر کنند گذاشته باشند انچیزیرا که اگر تمسک جوئید بان هرگز گمراه نشوید بعد از من کتاب خداست و عترت من اهل بیت من پس بتحقیق که این هر دو جدا نشوند از یکدیگر تا زمانیکه وارد شوند بر حوض کوثر پس متمسک اهل بیت راه یافته است و راه نماینده است بشهادت پیغمبر خدا و متمسک بغیر ایشان گمراه کننده مردم گفتند راست گفتی ای ابوجعفر

وجوب اطاعت حضرت بدلیل عقلی اما حجت عقلی پس بتحقیق که همه مردمان پرستش خدا تبع میکنند از راه زبان بردارای علم و یافته ایم اجماع امت را بر انکه علی بن ابیطالب اعلم صحابه است و همه مردم مشکلات خود را از او تحقیق نمودند و در هیچ مشکلی محتاج نشد بایشان و این مشاهد صورت است و دلیل دیگر بر این قول حق تعالی است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی انکس که راه نماینده حقست سزاوارتر است بانکه پیروی کرده

شود با

شود با انکسکه راه نمی یابد مگر انکه نموده شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید شما

در بیان مباحث شیخ ابوجعفر مومن طاق با ابوحنیفه لعنه الله

و شیخ ابوجعفر مومن طاق را مباحثات و مخالفات با ابوحنیفه لعنه الله از انجمله است انکه روایت کرده اند که روزی از روزها با ابوجعفر گفت شما برجعت قایلید شیخ ابوجعفر گفت بلی ابوحنیفه گفت هزار درهم بمن ده که چون بطریق رجعت باز گردم بتو باز دهم شیخ ابوجعفر گفت تو کفیلی از برای خود بیار که بصورت ادمی رجعت خواهی کرد نه بصورت خنزیر بیا تا مبلغ را بتو تسلیم نمایم و روزی از روزها ابوحنیفه با شیخ ابوجعفر گفت چرا طلب نکرد علی بن ابیطالب حقی که او را بود بعد از وفات پیغمبر شیخ ابوجعفر گفت میترسید انکه بکشند او را جن هم چنانکه بکشتند سعد بن عباده را بتیر

لطیفه مغیرة بن شعبه روایت کرده که روزی شیخ ابوجعفر مومن طاق با ابوحنیفه در کوچه از کوچهای کوفه میرفتند ناگاه منادی ندا میکرد و میگفت من یدل علی صبی ضال یعنی کیست که دلالت کند مرا بر صبی ضال شیخ ابوجعفر گفت ما ندیدیم او را اگر شیخ ضال طلب میکنی این مرد را بگیر یعنی ابوحنیفه را اورده اند که خبر بکوفه رسید که حضرت امام همام جعفر بن محمد بجوار رحمت حق پیوسته ابوحنیفه با مومن طاق گفت مات امامک یعنی امام تو مرد مومن طاق گفت بلی اما امامک من المنظرین

إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی امام تو است که مهلتش
داده اند تا روز قیامت یعنی شیطان رجیم **در بیان
الزام یافتن ابوحنیفه در باب مدفون بودن در مسجد
رسول الله** منقولست که روزی فضال بن الحسن بن فضاله
بر ابوحنیفه بگذشت و در میان جمع کثیر از طلاب فقه و حدیث
خوض میکرد فضال با رفیق خود گفت بخدا سوگند که تا خجالتی
ندهم ابوحنیفه را از اینجا نگذرم رفیق وی گفت ابوحنیفه
مرتبه در علم فقه دارد و حجت او قویست فضال گفت این
چه سخناست هرگز حجتی قوی تر از حجت مردم مومن نباشد
پس بنزدیک ابوحنیفه رفت و سلام کرد و گفت مرا برادری
و یاریست میگوید بهترین مردمان بعد از پیغمبر خدا علی بن ابی
طالبست و من میگویم که ابوبکر بهترین مردم است و بعد
از او عمر بن خطاب تو چه میگوئی ابوحنیفه ساعتی تامل
کرد و سر برآورد و گفت کافیست از برای فخر و کرامت ایشان
انکه مدفونند در خوانه پیغمبر خدا و ترا هیچ حجتی روشن تر
ازین نیست فضال گفت این سخن را با برادر خود گفتم در جواب
گفت که اگر آن خوانه پیغمبر خداست نه خوانه ایشان پس
دفن ایشان در آنجا ظلمی است که از ایشان در وجود آمده است
و اگر خوانه ایشان بوده و به پیغمبر خدا بخشیده اند پس بد
کرده اند که رجوع کرده اند از بخشش خود و رجوع کرده
عمل خود را ابوحنیفه تاملی کرد و در جواب گفت این خوانه
از پیغمبر خدا بود از ایشان نبود نظر بحق عایشه و حفصه
استحقاق

استحقاق دفن در آنجا دارند فضال گفت این سخن را با
برادر خود گفتم در جواب میگوید که تو میدانی که پیغمبر را
نه زن بود و چون نظر کنم در حصه هر یک از ایشان نه یکی
میشود از هشت یک باز نظر میکنم در ین نه یک اقل از یک
وجب میشود پس این مرد از چه جهت مستحق زیاده از آن
شده باشد و باز چراست که عایشه و حفصه میراث از پیغمبر
خدا میبرند و فاطمه دختر او را از میراث او منع میکنند **در
بیان بطلان خلافت ابوبکر** ابوحنیفه گفت این مردمان این
مرد را از من دور کردانید که او رافضی خبیثاست **ابو
الهذیل علاف متکلم** حکایت میکند از ابوالهذیل علاف که گفت
روزی به رقه رسیدم با من گفتند در این شهر مردی کسی
الکلام هست گفتم مرا بنزد او برید چون بنزد او آمدم شیخی را
دیدم نیکو هیئت که بر وساده نشسته بود و موی سر
و محاسن خود را شانه میکرد سلام کردم جواب سلام داد گفت
از کجایی ای این مرد گفتم از عراق عرب گفت بلی انا اهل ادب
و طرب باز گفت از کدام شهر گفتم از بصره گفت از اهل علم
و تجربه باز گفت از کدام مردمی گفتم ابوالهذیل علافم گفت
ابوالهذیل متکلم گفتم بلی از وساده خود برخواست و
مرا بر جای خود نشانید و با من سخن از هر باب میگفت در
اثنای سخن پرسید چه میگوئی در امامت گفتم کدام
امامت گفت آنکسرا که مقدم دارند بعد از پیغمبر خدا
گفتم آنکس که پیغمبر خدا او را مقدم داشته گفت چکس است

گفتم ابو بکر گفت ای ابو الهذیل بچه جهت مقدم میدارید
ابو بکر را گفتم از برای انکه پیغمبر خدا فرمود قدّموا خیرکم
وَاَوَلّوا افضلکم یعنی وسقدم دارید بهترین خود را و
متولی امر کنید فاضلترین خود را وهمه مردمان بابو بکر
راضی شدند گفت چنین دانسته ام که ابو بکر بر منبر بر امد
وگفت قاله کنید ببیعتی که با من کردید پس بتحقیق که
من بهترین نیستم وحال انکه علی بن ابی طالب در میان
شما است پس اگر راست گفت ایشان مخالفت امر پیغمبر خدا
کرده باشند واگر او دروغ گفت از برای نفس خود پس
بر منبر پیغمبر خدا بر نیاید دروغ گوینده واما انچه گفتی
که همه مردمان راضی شدند اما انصار گفتند که از ما امیری
باشد واز شما امیری واما مهاجران پس زبیر عوام گفت من
بیعت نمیکنم مگر علی بن ابی طالب را پس امر کرد با شمشیر
کشتند وابو سفیان بن حرب گفت ای ابو الحسن اگر خواهی
هر اینه پر کنم مدینه را از سوار وپیاده برای تو و سلمان
گفت کردید ونکردید ونمیدانید انچه کردید پس اینها اند
مهاجر وانصار باز گفت خبر ده مرا ای ابو هذیل از انکه
ابو بکر بر منبر برامده گفت اِنَّ لِی شَیطاناً یَعتَرِینِی
فَاِذَا رَاَیتُمُونِی مُغضِباً فَاحذَرُونِی یعنی مرا شیطانی
است که بر من مستولی میشود پس هرگاه که ببینید مرا
که در غضب امده ام باید که حذر کنید از من پس او
خبر داد شما را انکه او مجنون است چگونه حلال باشد

شما را

بر شما را انکه والی امر کنید مجنونی را باز گفت خبر ده مرا انکه
او مجنون است چگونه حلال باشد شما را عمر بر منبر بر امد وگفت
وَدِدتُ اَنِّی شَعرَةٌ فِی صَدرِ اَبُو بَکرٍ یعنی دوست میدارم
انکه موی بودم بر سینه ابو بکر بار دیگر بر منبر بر امد
وگفت اِنَّ بَیعَةَ اَبَا بَکرٍ کَانَت فَلتَةً وَقَی اللهُ شَرَّهَا یعنی
بتحقیق که بیعت با ابو بکر امری بی اندیشه بود نگاه داشت
خدا از شر آن پس هر که شما را دعوت کند بمثل آن پس او را بکشید فَمَن عَادَ اِلَی مِثلِهَا فَاقتُلُوهُ
پس آنکس که خواهد شما را عمل آن پس بکشید او را کاش
انداشت که موی باشد بر سینه ابو بکر وگاه امر میکرد که بکشید
او را که بیعت کنند مانند بیعتی که با ابو بکر کرده بودند باز
گفت خبر ده مرا ای ابو هذیل از انکس که گمان میبرد انکه پیغمبر
خدا صلعم خلیفه تعیین نفرمود وی بیند که ابی بکر تعیین کرد
عمر را از برای خلافت وعمر تعیین نکرد خلیفه را از برای خود
پس امر ایشان ناقص باشند بیان بطلان خلافت عمر اللعنة
والعذاب باز گفت خبر ده مرا ای ابو هذیل از عمر در وقتیکه
میکرد این خلافت را شوری کرد در میان شش کس ونگمان می
برد انکه این شش کس از اهل بهشتند وبعد از ان گفت اگر
خلافت کنند دو کس ایشان چهار کس دیگر این دو کس را بقتل
در اورند واگر مخالفت کنند سه کس ایشان سه کس دیگر را پس
بکشید این سه کس را که عبد الرحمن در ان نباشد ایا این دیانت
باشد انکه امر کنند بقتل اهل جنت وباز خبر ده مرا ای ابو هذیل
از عمر در زمانیکه ضربه زدند بر وی وطاقات کرد با او عبد الله

بن عباس و دید که عمر ضجر بسیار دارد گفت با وی که این جزع چیست
گفت ای ابن عباس این جزع نه از برای خود میکنم بلکه این جزع
از برای این میکنم که بعد از من والی این امر که باشد میگوید گفت
والی این امر طلحه بن عبید الله میتواند بود عمر گفت او مردی است
بخیل دیدم او را که تکبسی میکرد با زن خود و ریسمانی که با
او رشته بود و لایق نیست که متولی امر مسلمانان مرد بخیل
باشد باز گفتم سعد بن ابی وقاص والی این امر میتواند بود
گفت او مردیست صاحب اسب و تیر و کمان و نه کسیست که در
مقام خلافت تواند نشست باز گفتم عبد الرحمن بن عوف والی
امر میتواند شد عمر گفت او مردیست که کفایت عیال خود بر وجه
مستحسن نمیتواند کرد چگونه متولی خلافت تواند شد گفتم عبد الله
بن عمر والی این امر شود عمر راست نشست و گفت ای پسر عباس
هرگز بمقام خلافت سزاوار تواند بود مردی که نداند چگونه
طلاق دهد زوجه خود را باز گفتم عثمان بن عفان والی این
امر میتواند بود عمر گفت اگر او را والی خلافت کنم پسرهای ابو
معیط را بر گردن مسلمانان خواهد نشانید و نزدیکست
که اگر من او را متولی این امر کنم مردم او را بقتل در آورند
سه نوبت این سخن را مکرر کرد ابن عباس گفت من خاموش
شدم چه میدانستم عداوتی را که با امیر المومنین داشت عمر گفت
ای پسر عباس صاحب خود را یاد نکردی گفتم بلی والی این امر
علی بن ابیطالب میتواند بود عمر گفت نیست جزع من مگر از برای
آنکه فرا گرفته ام خود را از صاحب حق و بخدا سوگند که اگر والی
امر کنم علی

امر کنم علی بن ابیطالب را هر اینه اهل اسلام را بر محجه بیضاء
نبوی خواهد شد و اگر اطاعت کنند او را مسلمانان در بهشت
دار آیند عمر این سخن را گفت و بعد از آن خلافت را شوری
گردانید در میان شش کس و لی پر واضح است در موافق قباحت
و بتحقیق که وارد شده است روایات و آثار از ائمه اهلبیت
در فضل علماء اثنی عشریه بر فضل آنکسان که نصب کرده اند نفس
خود را از علماء شیعه ایشان از برای منع اهل بدعت و
ضلال تا تسلط و استیلا نیابند بر ضعفاء شیعه و مساکین
ایشان و از انجمله آنچیزیست که روایت کرده شده از امام
ابو محمد الحسن بن علی العسکری آنکه فرمود امام همام جعفر
بن محمد علماء شیعه ما مرابطون اند در رخنه که از آن
رخنه شیاطین و عفاریت در میآیند تا منع کنند ایشانرا
از خروج بر ضعفاء شیعه ما و از آنکه تسلط یابند بر ایشان
شیطان و دوستان او که ناصبیان اند پس بدان و آگاه باش
باش که هر آنکس که نصب کند خود را از برای مراقبت این
رخنه فاضلتر است نزد خدا بتحقیق از کسیکه جهاد با روم و
فرنگ و ترک نماید بجهة هزار مرتبه زیرا که دفع میکند مفسد
را از ادیان محبان ما و ایشان که دفع میکنند ضرر را از
ابدان ایشان

در احتجاج امام همام ابی ابراهیم موسی بن جعفر
الکاظم با شیبا مختلفه بر مخالفان حق از یحیی بن عبد الله
محمد الجمال منقولست که گفت با حضرت امام ابی ابراهیم گفتم

هشام بن الحکم را زعم انست که خدای تع جسم است اما نه مانند جسمها
دانا و شنوا و بینا و توانا و متکلم و سخن گوی و کلام و قدرت
و علم از هیچ کدام مخلوق نیست و جاری مجری یک صفت اند
امام فرمود بکشا د خدای تع او را ایا نه انست که جسم محدود و
متناهیست و کلام غیر متکلم است پناه بخدای تع میبرم از شر
این سخن خدای تع جسم نیست و صورت نیست و محدود و متناهی
نیست و انچه سوی خدای تع است مخلوقست و چیزها در وجود
نمی اید مگر باراده و مشیت او بی انکه سخن گوید و نفسی کشد
یا حرفی از مخارج بیرون اید در بیان معرفت حق و از یعقوب بن
جعفر روایت کرده اند که گفت امام ابو ابراهیم فرمود نمیگویم
حق تع ایستاده است در مکانی و نمیتوانم گفت که از مکانی
بمکانی میرود و نمی یابم او را که حرکت باشد از راه ارکان
و جوارح و نمی یابم او را انکه سخن گوید از شکاف دهن و لیکن
هم چنانست که حق تع فرمود اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا
اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ یعنی نیست حکم خدای تع هرگاه
که اراده کند چیزی را مگر انکه میگوید مر او را انکه باش پس
اوی باشد بمحض اراده و مشیت حق تع بی انکه نفسی از
مخارج بیرون اید و محتاج نیست بشریکی که او را مدد کند
در مملکت او باز گشاید از برای او دری از درهای علم
او و از یعقوب بن جعفر الجعفری مرویست که امام ابی ابراهیم
موسی فرمود در وقتیکه ذکر کردند بنزد او قومی اینجا را
که زعم ایشان انبود که خدای تع فرود اید باسمان دنیا
نمود که

فرمود که خدای تع فرود نمی اید و محتاج نیست بانکه فرود اید و
دور و نزدیک نظر بعلم او یکسانست نزدیکی و دوری در علم
او نیست و همه موجودات در یک حد اند از علم کامل الهی و او
محتاج نیست و همه چیزها باو محتاج اند اما قول واصفان که
خدای تع فرود می اید باسمان دنیا پس خدای تع از ان منزه هست و این
قول انانست که نسبت میکنند زیادت و نقصان را بخدای تع
و هر حرکت محتاجست و خدای تع غنی مطلق است پس حذر کنید
در صفات الهی انکه حد از برای او را بر حدی که تحدید میکنند شما
او را از مانند نقصان یا زیاده یا تحریک یا تحرک یا نزول یا صعود
و یا نهوض یا قعود پس بتحقیق که خدای تع منزه و مبراست از
از صفت واصفان و نعت ناعتان و توهم متوهمان و روایت
کرده شده است از امام علی بن محمد العسکری انکه ابو الحسن
موسی بن جعفر فرمود که خدا افرید خلق را پس دانست
چیز را که با ایشان باز میگردند پس امر میکردند ایشان را و نهی
کرد ایشان را و هر انچه امر کرد ایشان را باو پس گردانید از برای
ایشان راهی بجا اوردن ان و انچه نهی کرد ایشان را از ان پس گردانید
از برای ایشان راهی بترک ان و ایشان بجای اورند و ترک
کننده چیزها نیستند مگر باذن خدای تع و خدای تع اجبار نمی
کند هیچ احدی را از خلق خود بر معصیتی بلکه امتحان میکند
ایشان را هم چنانکه فرمود لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا
یعنی تا امتحان کند شما را انکه کدام از شما بهتر اند از راه
عمل نیک در تفسیر قول امام فرمود مراد بانکه جدائی و

وتردد باذن حق تع است که محله حق تع میان او ومیان کناه او
بعلم اوست روایت کرده شده استانکه ابوحنیفه لعنه الله
چون بمدینه مشرفه درآمد عبد الله بن مسلم باوی کفت که
جعفر بن محمد که از ال محمد است در مدینه تشریف دارد بیا تا
بنزد وی رویم واز علم او فایده بوییم باتفاق بدولت سرای امام
امدند جماعتی از شیعه امام را دیدند که منتظر ملاقات امام
اند درین اثنا بیرون امد از دولت سرای امام پسری مخبر
الس پس مردمان از برای تعظیم واجلال او برخواستند وبجلالت
او شنافتند ابوحنیفه با عبد الله مسلم کفت این پسر چکس
است عبد الله کفت پسراو موسی است ابوحنیفه بخدا سوکند
که اورا درمیان شیعه او بخالتی خواهم داد عبد الله کفت این
سخن مکوی که هرکز بران قدرت نخواهی یافت کفت بخدای
سوکند که چنین خواهم کرد پس متوجه امام موسی شد وکفت
سوالی دارم مردی که غریب باشد در شهر شما درکجا قضاء
حاجت کند امام فرمود يَتَوَارىٰ خَلْفَ الْجِدَارِ وَيَتَوَقّىٰ
اَعْيُنَ الْجَارِ وَشُطُوطَ الْاَنْهَارِ وَمَسْقِطَ الثِّمَارِ وَلَا
يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ وَلَا يَسْتَدْبِرُهَا يُجْلِيْ حَيْثُ شَاءَ
یعنی پنهان شود در پس دیوار ونکاه دارد خودرا از چشم
همسایه ونشیند برکنار انهار ومسقط ثمار وروی
بقبله نیاورد وپشت بقبله نکند ودرین مقام نشیند
هرکجا خواهد باز سوال کرد که کناه ومعصیتها را که در
وجود اورد امام فرمود حال از سه صورت خالی نیست یا
انست که

یا انست که از خدا است صادر است وبنده را در ان دخلی نیست
پس لایق نیست بخداوند حکیم انکه فرا کیرد بنده خود را بعقوبتی
فعلی که از وصادر نشده باشد یا انست که از خدا است صادر است
واز بنده وخدا اقوی شریکها ست پس لایق نباشد شریک
بزرکتر انکه عقوبت کند شریک کوچکتر را بکناه او واکر خواهد
عفو میکند عبد الله مسلم کفت ابوحنیفه را الزام وانفعال
رسید که کوئی دهنش پرخاک شد **صفت قوم احقاف
وچاه ایشان** روایت کرده شده است از علی بن یقطین که
کفت امر کرد ابوجعفر دوانقی پدرم را یقطین تا چاهی بکند
در قصر عبادی هموار یقطین بکندن انچاه مشغول بود تا
زمانیکه ابوجعفر وفات نمود وهنوز باب نرسیده بودند و
مهدی برا از ان خبر دادند مهدی کفت در انچاه بدستور کار
کنید تا باب برسد یقطین برادر خود ابو موسی را از برای
حفران مقرر داشت وبدان مشغول بودند ناکاه سوراخی
پیدا شد در زمین واز ان بادی عظیم بیرون امد در انباب
متحیر شدند پس خبر دادند ابو موسی را ابو موسی کفت
مرا در صندوقی نشانید ودرچاه در اورید تا بر حقیقت
ان اطلاع یابم ابو موسی را درچاه در اوردند ودرچاه چهل
ذرع در جهل ذرع بود بر انچاه امد اوازی هولناک از بادی
که در زیر زمین بودی شنیدند همه را امر کرد تا انسوراخ
را کشاده کردند مانند درکاهی ودو مرد را در صندوق
نشانید وبقعر ان فرستادند تا از حقیقت ان خبر یابند چون

طناب بر روی هم بستند و همچنان صندوق بقعر چاه میرفت
تا وقتیکه قرار گرفت ایشان بعد از درنگ بسیار ریسمانها را
در حرکت آوردند از آنجا دانستند که میل بیرون آمدن دارند
ایشانرا بیرون آوردند گفتند امری بس عظیم مشاهده کردیم
مردان و زنان و خانها و ظروف و امتعه دیدیم که همه
سنگ شده بودند مردان و زنان جامها پوشیده بودند
بعضی نشسته و بعضی تکیه زده و بعضی خوابیده چون
دست بجامهای ایشان نهادیم مانند غبار از یکدیگر میپاشید
و منازل و خانهای ایشان بجانب خود است صورت اینحال
را ابوموسی بمهدی نوشت مهدی کتابتی بامام ابوالحسن
موسی نوشت و استدعاء حضور امام نمود امام بنزد مهدی
آمد و واقعه را چنانچه بود بعرض امام رسانید امام بگریست
و فرمود این جماعت بقیه قوم عاد اند غضب کرده است
خدایتعالی برایشان و همه ایشان سنگ شده اند و ایشانرا
اصحاب احقاف میگویند روایت کرده است ابو یحیی احمد هالی
بن محمد عبدی از ابومحمد و او رفع کرده است بامام ابو ابراهیم
موسی بن جعفر که فرمود چون امام بنزد رشید لعنه الله
سلام کردم رد سلام کرد آنگاه گفت ای موسی بن جعفر شما
خلیفه اید که میاید از برای شما خراج از مملکتها گفتم ای امیر
المومنین پناه میبرم بخدایتعالی أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ
یعنی آنکه باز گردی بگناه من و گناه خود و قبول کنی از
دشمنان ما باطل ایشانرا در حق ما و تو میدانی که سخن
ایشان در

ایشان در حق ما کذاب و بهتانست و اگر رخصت دهی حدیثی که
پدرم از جدم از آباء ایشان از جدم رسول الله روایت کرده اند
از برای تو ذکر کنم رشید گفت خبر ده مرا از حدیثی که بتو رسیده
است آنکه پیغمبر خدا فرمود إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتْ بِالرَّحِمِ
تحرکت واضطربت یعنی بتحقیق که رحم یعنی خویشی هر
گاه که برسد رحم یعنی خویشی حرکت میکند و اضطراب
مینماید پس با من گفت نزدیک شو بمن پس نزدیک شدم تا
دو دست مرا گرفت و بجانب خود کشید و معانقه کرد با من آنگاه
مرا گذاشت و گفت بنشین ای موسی و هیچ دغدغه مبر پس
من نظر کردم بجانب او دیدم که چشمهای او پر اشک شده و
گفت راست گفتی و راست گفت جد تو خویشم در حرکت آمد و رگهای
من مضطرب شد تا غایتیکه رقت بر من غلبه کرد و اشک
از چشم من روان گشت میخواهم که سوال کنم از چیزهائی که
در سینه من میخلد و تا غایت از کسی از آن سوال نکرده ام پس
اگر جواب دهی مرا از آن سوال ترا رخصت دهم که بجای خود
روی و قبول نکنم در حق تو سخنان هیچکس و بمن رسیده است
آنکه تو هرگز دروغ نگفته پس راست بگوی با من از هر
سوالی که از تو خواهم کرد امام فرمود آنچه دانم ترا خبر
خواهم داد اگر تو مرا ایمن گردانیدی رشید گفت ترا ایمن گردانیدم
اگر راست بگوئی و ترک کنی تقیه را که شما بآن معروف
و مشهورید ایگروه بنی فاطمه **سوال هرون الرشید**
باعث عز و شرف حضرت امام خبر دهید مرا که چه

چیز فضیلت یافته اید بر ما و ما و شما از یک درختیم از اولاد
عبد المطلبیم ما فرزندان عباسیم و شما فرزندان ابوطالب و
این هر دو عم پیغمبر خدااند در خویشاوندی برابرند امام ع
فرمود ما نزدیکتریم به پیغمبر خدا از شما زیرا که عبد الله و
ابوطالب برادران مادری و پدری بودند و عباس برادر پدری
ایشان بود رشید گفت چراست که شما دعوی میراث پیغمبر می
کنید و حال آنکه در شریعت پیغمبر ما عم پدری پسر برادر مادر
پدری را منع میکند از میراث و چون پیغمبر خدا وفات نمود
ابوطالب زنده نبود و عباس عم پدری او در حیات بود
امام فرمود علی بن ابیطالب فرموده که با ولد صلبی میراث
نبرد پدر و مادر و زن و شوهر و ثابت نشده است از برای
عم با ولد صلبی میراث و کتاب خدا بآن ناطق است لیکن تیم و
عدی و بنی امیه گفتند که عم بجای پدر است و این سخن
هاي ایشانست بی آنکه چیزی از پیغمبر خدا در این باب وارد
شود و آنکس که بقول علی بن ابیطالب عمل میکند حکم او خلاف
حکم این جماعت است و نوح بن دراج در این مسئله بقول علی
علی بن ابیطالب عمل میکند و بآن حکم میکند و امیر المومنین
او را والی کوفه کرده است رشید نوح بن دراج را طلب کرد
و این مسئله پرسید گفت قول علی بن ابیطالب در این مسئله
بر این وجه است و امر کرد باحضار مخالفان این قول از
سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضل عباس ایشان
گواهی دادند که قول علی بن ابیطالب در این مسئله
بر دو وجهست

بر دو وجهست که ذکر یافت امام فرمود که پیغمبر فرمود اَقضاکُم
عَلِیٌ یعنی بهترین قاضیان شما علی بن ابیطالب است و هم چنین
عمر خطاب گفت بهترین قاضیان ما علی بن ابیطالب است و این قضا
اسمی است که جامع صفاتیست که مدح میکند پیغمبر خدا بآن
اصحاب خود را از قرائت و دانش و فرایض رشید گفت زیاده
کن از برای من بیان را امام فرمود مجالس بامانتست خاصه
حاضر مجلس شما پیغمبر خدا میراث نداد مگر آنکس که هجرت کرد
و ثابت نکرده اند از برای او ولایت را تا زمانیکه هجرت
کند رشید گفت چه حجت بر این سخن داری امام فرمود حجت
من قول خداست آنجا که فرمود وَالَّذِینَ آمَنُوا
وَلَمْ یُهَاجِرُوا یعنی و آنکس که ایمان آورده اند و هجرت
نکرده اند نیست شما را از ولایت ایشان چیزی تا آنکه هجرت
نمایند و بتحقیق که عم من هجرت نکرد رشید گفت ای موسی
فتوی داده با من سخن کسی از دشمنان ما را و یا یکی از این
فقها را مطلع کرده اید بر این مسئله امام فرمود نه و سوال
نکرده از من مگر امیر المومنین **سوال در وادی فرزندان رسول
خدا بودن ائمه علیهم الصلوة والسلام** باز رشید از امام
پرسید چرا جایز میدارید که عامه مردم نسبت کنند شما را
به پیغمبر خدا و گویند که شما فرزندان پیغمبر خدا اید و حال
آنکه شما فرزندان علی بن ابیطالب و فرزندان را به پدران می
دهند نه بمادران و شما میگوئید که از ذریه پیغمبر خدا اید
و حال آنکه ذریه پیغمبر آنست که از فرزند [illegible] او باشد

مَا لَکُم مِن وَلایَتِهِم مِن شَیءٍ حَتّی یُهاجِروا

نه فرزند ما و بنده پس بیان کن حجتی که نزد تو بر این سخن هست
ای فرزند علی بن ابیطالب و تو امام زمان و یعسوب فرزندان
علی بن ابیطالب و از تو خشنود نگردم تا زمانیکه حجتی از کتاب
خدا بر صدق این سخن اقامت کنی زیرا که شما مستغنی
از رای عقلا اید و قیاس ایشان نزد عقلا معتبر نیست و علما
سخن خود را بر کتاب خدا و حدیث پیغمبر او تنزیل امام
فرموده اند که مرا در جواب رشید گفت باید که از کتاب
الله و سنت رسول الله باشد امام فرمود أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ
دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى یعنی
و از فرزندان ابراهیم اند داود و سلیمان و ایوب
و یوسف و موسی و هرون و همچنین جزا میدهیم ما
نیکوکاران را و از فرزندان اوست ذکریا و یحیی و عیسی پس
عیسی که بود ای امیر المومنین رشید گفت عیسی را پدر نبود
امام الحاق عیسی بدرجه انبیا از طریق مریم است که مادر
او بود همچنین الحاق ما بذریت پیغمبر خدا از جانب مادر
ما فاطمه است و زیاده کنم از برای تو بیان واضحی نعم بقول
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
یعنی پس [illegible] مجادله کند با تو ای محمد در امر عیسی از بعد
انکه امده

انکه امده است ترا از علم و دانش پس بگوی با نصاری بیایید
شما تا بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان ما را و زنان
شما را و بخوانیم نفسهای خود را و نفوس شما را بعد از ان
تضرع و زاری کنیم و بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان
و نخواند هیچ احدی را و در زیر کسا نیاورد و نزد مباهله
نصاری مگر علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین را پس مراد
بزنان فاطمه و پسران ما حسن و حسین و بنفسهای ما علی بن
ابیطالب است با انکه علما اتفاق نموده اند بران که جبرئیل ع
در روز احد میگفت ای محمد کمال مردی و مردانگی از علی بن
ابیطالب در وجود امد حضرت پیغمبر فرمود إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا
مِنْهُ بتحقیق که او از منست و از اویم من جبرئیل گفت من از
شما ام ای رسول خدا بعد از ان جبرئیل گفت لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ
لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ یعنی هیچ جوانمردی نیست مگر علی
بن ابیطالب و هیچ شمشیری نیست مگر ذو الفقار و این همچنانست
که مدح کرده است خدای تعالی ابراهیم خلیل را انجا که فرمود فَتًى
يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ یعنی جوانیست که عیب میکند او
بتان را ان جوان را ابراهیم میگویند و ما افتخار میکنیم که جبرئیل
میگوید من از شمایم رشید گفت نیکو گفتی ای موسی
حوایج خود را بمن بگوی تا من بقضاء حاجت تو قیام نمایم
امام فرمود که حاجت من انست که مرا رخصت دهی تا باز گردم
بحرم جد خود و بعبادت قیام نمایم رشید گفت در این باب
تامل نمایم روایت کرده اند انکه مامون با قوم گفت ابا

میدانید که چکسی تعلیم تشیع کرد مرا قوم وی گفتند نمیدانیم ما
مامون گفت پدرم رشید مرا تعلیم تشیع کرد پرسیدند چگونه
بوده باشد و حال آنکه رشید قصد قتل اهل بیت میکرد مامون
گفت بلی قصد قتل ایشان از برای ملک و سلطنت میکرد چه
گفته اند که ملک عقیم است گفت روزی موسی بن جعفر
بنزد رشید آمد برخواست و استقبال او کرد و او را بر
صدر نشانید و در برابر او بنشست و سخنی در هر باب گفتند
آنگاه موسی بن جعفر با پدرم گفت خدای عز و جل بر والیان
عهد فرض کرده است که معیشت فقرای بیت را از محلی که حقوق
ایشان باشد اماده کنند و قرض داران را اداء قروض از حق نع
نمایند و برهنگان را بپوشانند و تو متولی این امور میباید
که اقدام بر ایصال حقوق ایشان نمائی و برخواست رشید از برای
قیام او برخواست و تا در سرا مشایعت کرد بعد از آن با من
و برادرانم امین وهاشمی گفت ای عبدالله و ای ابراهیم بروید
بر مشایعت عم خود و سید خود رکاب او را نگاه دارید
و در رکاب او تا بمنزل اوش یعنی بروید من در رکاب
ابوالحسن موسی جعفر میرفتم مرا غافل کرد و گفت بشارت
میدهم ترا بسلطنت بعد از پدر تو چون مالک امر شوی
نیکوئی و احسان کن بفرزندان من آنگاه ملازمت او باز گشتم
و من از دیگر فرزندان پدرم با جرئت تر و رشید تر بودم
و خلوت با پدر گفتم چکسی بود این مرد که ما را بتعظیم و خدمت
او امر کردی رشید گفت این مرد امام است و حجت خدا است
برخلق و

بر خلق و خلیفه او بر بندگان گفتم ای امیرالمومنین این صفات
کمال تست رشید گفت من پیشوای این جماعت در ظاهر بحسب
غلبه و استیلا و موسی بن جعفر امام بحق است ای پسر او
سزاوارتر است بمقام پیغمبر خدا از من و از همه خلایق و
بخدا سوگند که اگر منازعت کنی با من در این امر هر دو
چشمان ترا از حدقه بیرون آرم زیرا که ملک عقیم است
و چون موسی بن جعفر خواست که بمکه رود امر کرد باحضار
بدره که در و دویست دینار بود و با فضل گفت تا آنرا
بنزد موسی بن جعفر برد گفتم امیرالمومنین عطائی که
با فرزندان مهاجر و انصار و سایر قریش میکنی بلکه آنانرا
که حسب و نسب نمیدانی پنج هزار دینار کمتر نیست و عطای
تو با موسی بن جعفر با این همه تعظیم و اجلال دویست دینار
است لایق چنانست که او را عطیه بدهی که هیچ کس از مردم
را چنان عطیه نداده باشی رشید گفت از جاهلی بگذر
و خاموش باش بتحقیق که اگر چنین عطا با او دهیم که خاطر
جمع بشود مرا آنکه صد هزار شمشیر از شیعه و موالیان ایشان
بر روی من و بر روی تو نزنند فقر و ناروائی این مرد و
اهل بیت او بسلامتی نزدیکتر است از برای من و از برای
ایشان از حیثیت و توانائی ایشان آورده اند که چون رشید
بمدینه در آمد متوجه زیارت پیغمبر خدا گردید و مردمان با
وی بودند رشید پیش آمد و گفت السلام علیک یا
رسول الله یعنی سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا السلام علیک

یا ابن عم یعنی سلام بر تو باد ای پسر عم من و مقصود فخر بر مردمان
بود امام ابو الحسن موسی بن جعفر در آمد و فرمود السلام
علیک یا رسول الله یعنی سلام بر تو باد ای پسر رسول الله
السلام علیک یا ابه یعنی سلام بر تو باد ای پدر من تغیر
تمام بر روی رشید پدید آمد و آثار خشم بر وی ظاهر گشت
روایت کرده اند که محمد بن الحسن در مجلس رشید در آمد از امام
ابو الحسن موسی سوال کرد و ایشان در مکه بودند سوال
محمد بن الحسن گفت آیا جایز است محرم را آنکه سایه کند بر محمل
امام فرمود جایز نیست محرم را در حال اختیار باز محمد بن الحسن
گفت آیا جایز است محرم را که در زیر سایه رود باختیار امام
فرمود بلی میتواند بود ابو محمد بن الحسن بخندید امام فرمود آیا
تعجب میکنی از سنت پیغمبر خدا و استهزا میکنی بدان بتحقیق که
پیغمبر خدا کشف کرد سایهها از اد در احرام خود و راه رفت در زیر
سایهها او و او محرم بود بتحقیق که احکام خدا تعالی بقیاس راست
نباید پس آنکسیکه قیاس کرد بعضی از آنها ببعضی گمراه شد
محمد بن الحسن خاموش گشت و او را جوابی نماند اورده اند که
روزی ابو یوسف در مجلس مهدی با امام [illegible] گفت
اینجا نزدیک باین سخنی بود ابو یوسف گفت چگوئی در محرم
در سایه چیزی تواند بود امام فرمود نتواند بود ابو یوسف
گفت پس اگر خیمه زند و در سایه آن در آید تواند بود
امام فرمود بلی تواند بود ابو یوسف گفت چه فرقست درمیان
این دو صورت امام فرمود چگوئی در زن حایض آیا قضا
کند نماز

کند نماز خود را ابو یوسف گفت نه امام فرمود آیا کند روزه
خود را ابو یوسف گفت بلی امام فرمود چه فرق است میان این
دو صورت ابو یوسف گفت لیس بنوی بر وجه صدور یافته
امام فرمود اول دو صورت نیز هم چنین است مهدی با ابو یوسف
گفت چنان نبینیم که کاری نساختی ابو یوسف گفت ای امیر
المومنین مرا بشمشیر مر هلاک کردانید امام ابی محمد الحسن
العسکری فرمود مردی از خواص شیعه امام همام ابو الحسن
موسی بن جعفر با آنحضرت گفت چون خلوت شد که ای پسر
رسول خدا فلان از شیعه تو منافق شد در اظهار اعتقاد و
امامت و وصایت تو ابو الحسن فرمود چگونه منافق شد گفت
من حاضر بودم با او امروز در مجلس فلان که از کبار اهل بغداد
است با وی گفت صاحب مجلس که گمان میبری که موسی بن جعفر
امام زمانست نه این خلیفه که بر تخت نشسته است در جواب
گفت من چنین نمیگویم بلکه زعم من انست که موسی بن جعفر
غیر امام است واگر اعتقاد من چنین نباشد که او غیر امام است
بر من و بر کسیکه اعتقاد او چنین نبوده باشد لعنت خدا
و ملائکه و مردمان باشد پس صاحب مجلس دعای کرد بر او و لعن
کرد بر کسیکه بد گوی او کرده بود امام ابو الحسن فرمود نه چنانست
که تو گمان برده و صاحب توان تو فقیه تر است مراد او انست
که موسی بن جعفر غیر امام است یعنی آنکسی که او غیر امام
است پس موسی بن جعفر غیر او است پس او در این هنگام
امام باشد پس او ثابت کرده است باین سخنی امامت مرا

ونهی کرده است اما من غیر را پسی تو گمان نقابی که برادر مومن
بوده کناهست ازان توبه کن و بخدا ایتع یاد کرد وچون مرا فهم
کرد انچه مراد صاحب وی بود ازان سخن غمناک شد وگفت
ای پسر رسول خدا مرا مالی نیست که بر کفارت این کمان خطا نفاق
کنم اما نصف اعمال خود را از نماز و روزه و صلوات بر اهلبیت
وثواب لعن بر [اعادی] شما باد هدیه کردم امام ابو الحسن گفت اکنون
از آتش دوزخ رستگاری یافتی **در فضیلت علم فقه گوید**
و از امام ابو محمد الحسن العسکری مرویست که فرمود یک مرد فقیه
که برهاند یتیمی را از ایتام که از مشاهده ما دور افتاده بسبب
بتعلیم انچه محتاج الیه او باشد در امور دین دشوارتر است
بر شیطان از هزار عابد زیرا که عابد همت او مصروف بر رستکاری
نفس خود است و همه این فقیه مصروف بر رستکاری او و رستکاری
بندگان خدا تا خلاصی دهد ایشان را از مکرهای شیطان و بیرون
آورد بجهت این فقیه نزد خدا ایتع فاضلتر است از هزار عابد
بلکه از هزار هزار عابد مرویست انکه امام ابو الحسن موسی بن
جعفر لغایه حسن الصواب وحسن القرائة بود روزی از روزها
میفرمود که امام المتقین علی بن الحسین زین العابدین قرائت
قران میفرمود بسیار بود که اگر مردی قرائت او را میشنید بیهوش
و بیخبر میشد و امام زمان اگر وجه و حال را ظاهر کردانیدی
مردمان را طاقت و تحمل ان نمیداشت سوال کردند که ای
پسر رسول خدا بسیار بود که حضرت رسالت پناه نماز میکذارد
از برای مردمان باواز بلند قرائت قران میفرمود امام فرمود
بپیغمبر خدا حمل میکرد

بپیغمبر خدا حمل کرد بر مردمان انقدر که طاقت و تحمل ایشان بود
در احتجاج
امام الانس والجن ابو الحسن علی بن موسی در توحید و عدل
وغیران بر مخالف و موافق و اقارب و اجانب منقولست
که مردی بر امام درامد وگفت ای پسر رسول خدا دلیل بر حدوث
عالم چیست امام فرمود دلیل انست که تو نبودی و بعد از ان
پیدا شدی و تو میدانی که خود را پدید نیاوردی و پدید
نیاورد کسیکه مانند تست **در اثبات واجب الوجود**
و از محمد بن عبد الله خراسانی خادم الرضا منقولست که مردی
زندیقی نزد امام همام ابو الحسن علی رضا امد و در مجلس شریف
جماعت بود امام باوی گفت که اگر سخن بنوعی باشد که شما
میکوئید و چنان نباشد که ما میکوئیم ما و شما یکسان خواهیم
بود و نماز و روزه ما مضرتی بما نخواهد رسانید و اگر سخن
بنوعی باشد که ما میکوئیم و چنان باشد که شما میکوئید شما
هلاک یابید و ما نجات یابیم زندیق گفت که خدا بر تو رحمت
کناد ای ابو الحسن خبر ده مرا که خدا ایتع عالم در کجا است و چگونه
است امام فرمود وای بر تو انچه کمان بوده غلط است او جای
را جای کرداند و او بود و هیچ جا نبود و او چکونکی را چکونکی
کردانید و او بود و چکونکی نبود او شناخته نمیشود بچکونکی
و بجای و در نتوان یافت او را بحواس و قیاس او باشیا
نتوان کرد زندیق گفت درین هنگام او شیء و موجود
نباشد زیرا که او بهیچ حسی از حواس مدرک نکرده هر انچه

بدین صفت باشد شیء و موجود نیست امام فرمود وای بر تو
چون عاجز میشود حواس ما از دریافت او یقین بربوبیت او
میکنیم و آنکه او چیزیست که مانندی ندارد باشیا زندیق گفت
ای ابوالحسن خبر ده مرا که کی بود خدای تع فرمود خبر ده مرا که
کی نبود تا خبر دهم ترا آنکه کی بود خدای تع زندیق گفت چه
دلیل بر وجود حق تع داری امام فرمود چون نظر کردم در جسد
خود دیدم که ممکن نیست مرا زیادتی و نقصان در طول و عرض
آن و دفع مکاره از آن و جر منافع بسوی او دانستم آنکه این بنا را
بانیست پس اقرار دارم بان با آنکه مشاهده میکنم دوران
آسمانها را بقدرت او و انشاء سحاب و تصریف ریاح و سیر
آفتاب و ماه و ستارگان و مانند آن از آیات عجیبه و دلایل
بدیعه پس دانستیم آنکه اشیا را آفریننده هست زندیق گفت
چرا در نمی یابد او را حاسه بصر امام فرمود تا فرق باشد میانه
او و میان مخلوقات که بحاسه بصر او توان یافت باز حق
از آن بزرگتر است که دریابد او را بصر تا احاطه کند با او وهم
یا ضبط کند او را عقل زندیق گفت ای ابوالحسن تحقیق کن حد او را [و تحدید]
از برای من امام فرمود او را حدی نیست زیرا که هر محدودی
متناهیست و هر گاه محتمل تحدید باشد محتمل زیاده باشد و
هر گاه محتمل زیاده باشد محتمل نقصان باشد پس او نه محدود
باشد و نه و نه متزاید و نه متناقص نه متجزی و نه متوهم
زندیق گفت خبر ده مرا از گفتار شما آنکه خدای تع لطیف
و سمیع و بصیر است و علیم و حکیم است آیا شنیدن میباشد
بیگوشی و دیدن میباشد

بیگوشی و دیدن میباشد بیچشم و لطیف تواند بود بیعمل و
حلیم تواند بود بی صنعت امام فرمود لطیف از ما بر سر انجام
صنعت است پس اگر چیزی بسازید و لطف در صنعت او باشد
گویند چه لطیف ساخته فلانرا هم چنین خداوند تع لطیف
است هر گاه که بیافریند اشیا را آفریدن لطیف هم چنانکه
ترکیب کرده بدنهای حیوانات را با ارواح آنها و بیافرید
هر جنسی دیگر در صورت و متشابه نساخت بعضی از آن بعضی
دیگر را و بیافرید درختها را و بارور کرده از آنها میوهای لطیف
و مانند آن از صنایع الهی و بنا بر این مشاهده صنایع گفته
میشود آنکه خالق ما لطیف است و میگوییم آنکه خدا سمیع است
زیرا که مخفی نیست بر او آواز مخلوقات از عرش تا فرش از ذره
و اکثر از آن در صحرا و دریا و هر جا که باشد و مشتبه نمیشود
بر او زبانها موجودات پس ما نیز تحقیق این حال میگوییم آنکه
خدا سمیع است بی آلت سامعه و میگوییم بصیر است بی آله باصره
زیرا که میبیند او شب تار مورچه سیاهی در لیله ظلمانی و میبیند
دست نمل را در شب تاریک و بچود پس ما بنزد معلوم نیست
آنها میگوییم حق تع بصیر است نه هم چنانکه مخلوقات او از این
قبیل سخنان میگفت تا زمانیکه اسلام آورد آن مرد زندیق
و روایت کرده شده است از امام همام ابوالحسن در خبر دیگر
آنکه فرمود خدا را عالم گویند بغیر علم حادث و مبدا اشیا
آنچه گذشته است و آنچه نیامده است پس آنکه علمی بذات
او قایل کرده و عالم از مخلوقات عالم گویند بعلم حادث

پس بیشتر از آن علم جهل بوده باشد وبسیار باشد که علم از
او زایل گردد وبناداني وجهل باز گردد واما خداي تعالی را علیم
بآن گویند که جاهل باشیا نیست پس جمع کرده خالق ومخلوق را
نام علم ومختلف شدند در معني آن وخداي تعالی قایم است نه
بمعني انتصاب قامت وقیام بر ساق هم چنانکه قیام اشیاست
ولیکن قایم است باین معنی که حافظ ونگاه دارنده موجودات است
حق تعالی فرموده اَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا
كَسَبَتْ ایا پس آنکس که حافظ است بر هر نفسی بآنچه
کسب کرده اند بر آن هر نفسی وقایم از ما نیز آنست که قایم بر
ساق باشد پس در قایم جامع اسم باشیم با اختلاف در معنی
واما خبیر کسیست که غایب نباشد از او چیزي وفوت نشود از او
داناي هر چیز وخداي تعالی خبیر است همه از مخلوقات خود وخبیر
از مردمان کسیست که مستخبر باشد پس جمع کرده اند اسم را
با اختلاف در معنی واما ظاهر معنی آن نیست که بر بالاي هر چیزي
بلکه مراد قهر وغلبه او بر اشیاست وقدرت او بر اشیا هم چنانکه
عرب گویند ظَهَرْتُ عَلَى أَعْدَائِي هر گاه غالب آید بر دشمنان
خود وهم چنین است ظهور خداي تعالی بر اشیا بر وجهي که دیگر آنست
که او جل جلاله ظاهر است بر کسیکه اراده معرفت او داشته
باشد وپوشیده نیست بر وي زیرا که دلیل وبرهان بر ذات
وصفات وافعال او در کمال ظهور است در هر چه بوجود آمده
پس هیچ ظاهري روشن تر نیست از او از حیثیت حق تعالی و
صفات او وافعال او ومعني ظاهر نیست با ما آنست که بارز
باشد بنفس

باشد بنفسی خود ومعلوم باشد بحد خود پس ما مشارک
باشیم در اسم ظاهر ومباین باشیم در معنی آن وهم چنین
از اسم باطن آن نخواهند که اندرون چیزي که روا نبود
که در وچیزي در آید بلکه مراد پنهان بودن حقیقت ذات
وصفات وافعال اوست از علم ودانش مردم ومعنی باطن
نسبت با اندرون چیز نیست پس مشارک باشیم در اسم
ومخالف باشیم در معنی وهم چنین است حال همه اسما و
صفات واگر چه نام نبردیم از او تفصیل معنی را دلیلیم ادره
آنکه چون مامون میخواست که امام را ولي عهد خود گرداند
جمع کرد بني هاشم را وگفت میخواهم که علي بن موسی را
والي این امر گردانم بعد از خود بني هاشم حسد بردند وگفتند
مردي را والي امر میکرداني که او را معرفت ونه تدبیري لایق
بامر خلافت نیست واگر در این معني تردد داري او را
حاضر گردان تا بر تو ظاهر گردد آنچه استدلال توان کرد بر
آنچه ما گفتیم مامون فرستاد والتماس حضور امام در مجلس
او نمود امام تشریف آورد بني هاشم گفتند اي ابو الحسن
التماس آنست که بر منبر تشریف برآئي ونصب کني از براي
ما علمي که با وعبادت کنیم معبود بحق را **خطبه در**
وجود واجب الوجود امام بر منبر بر آمد وساعتی
بنشست وخاموش ومتامل بود بعد از آن بر خواست
وراست بایستاد وسپاس وستایش حق جل وعلا تمام
نمود وصلوات وتحیات بر پیغمبر خدا واهل بیت او فرستاد

انگاه فرمود اول عبادت خدا و معرفت اوست و اصل معرفت او
توحید است و نظام توحید خدا نفی صفات از اوست بنا بر
شهادت عقول سلیمه بانکه هر صفت و موصوف مخلوقند
و هر مخلوق شاهد است بانکه او را خالقیست که موصوف
باشد نه صفت و هر صفت و موصوف شاهدند باقران و
اقران شاهد بحدوث و حدوث شاهد است بامتناع چه
از ازل بوکه او امتناعست از حدوث پس معبود بحق نیست
انکس که شناخته شود به تشبیه ذات او و او را نیافته
است انکس که کنه ذات او را بیان میکند و بحقیقت او نرسیده
است انکس که مثل و مانند از برای او میگوید نه او را
خواهد انکسکه تشبیه میکند او را و نه او را اراده میکند
انکه توهم میکند او را هر انچه شناخته شود بنفس
خود مصنوعست و انچه قایم شود بغیر معلولست بمصنوعات
خدا استدلال توان کرد برو و بعقول مستنبطه باور
توان داشت معرفت او را و تفکر و اندیشه ثابت میکرد
حجت او را فرید خدا خلایق مخلوقات را با حجابی باشد که میان
او و میان ایشان و جدائی ایشان را مباینت در میان
ایشان و اول بودن او ایشان را دلیلست بر انکه اول
نیست او را بنا بر انکه هر چه او را اولست محتاج است بچیزی
که اول او باشد پس اسماء او تعبیر است و افعال او تفهیم
است و کنه او تعرض است در میان او و میان مخلوقات
او و بتحقیق که جاهلست بخدا انکس که توصیف
میکند او را

میکند او را و تجاوز از حق بباطل کرده انکه او را تشبیه کرده
و خطا کرده انکس که بیان کنه او میکند و هر انکس که کوید
چراست که تعلیل کرده او را و انکس که کوید کی بوده در وقت
در اورده او را و انکس که کوید در چه چیز است نهایت کفته
باشد او را و این جمله ایجاد است در صفات خدا و متغیر نمیشود
بتغیر مخلوق هم چنانکه متحدد نمیشود بتحدد محدود و او راست
معنی ربوبیت در وقتیکه هیچ مربوبی نبود و او راست
حقیقت الوهیت در وقتیکه هیچ مالوهی نبود و او راست
عالمیت در وقتیکه هیچ معلومی نبود و او راست معنی
خالقیت در وقتیکه هیچ مخلوقی نبود و او راست شنوائی
در وقتیکه هیچ مسموعی نبود و او راست بینائی در وقتیکه
هیچ مبصری نبود و نه انست که در وقتیکه افریده باشد
مخلوقی را استحقاق اسم خالق یافته باشد و برین قیاس
است سایر صفات و باید که دانسته شود انکه دیانت نمیباشد
مگر بعد از معرفت و معرفت نمیباشد با اثبات صفات به
تشبیه و هر انچه در خلق است یافت نمیباشد در خالق ان
و هر انچه ممکن است در مصنوع ممتنع است در صانع ان
و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین مکالمه سلیمان مروزی
با امام همام در تحقیق علم کلام روایت کرده است
از حسن بن محمد نوفلی انکه چون سلیمان مروزی متکلم خراسانی
بنزد مامون امد بتعظیم و تکریم وان قیام نمود و با وی گفت
که پسر عم من علی بن موسی از حجاز امده و دوست میدارد

علم کلام را و اصحاب او را باید که در مجلس ما حاضر شوی و با
او مناظره نمائی سلیمان گفت ای امیر المؤمنین من مکروه
میدارم آنکه سوال کنم از مثل او در مجلس شما و در جماعت
بنی هاشم شاید که مناظره او با من نقصان در مرتبه او
باشد و مانعی دیگر آنست که استقصا کلام با او بجهت رعایت
تعظیم و آداب او متعذر بلکه متعذر است مامون گفت غرض
من آنست که بدانم مرتبه ترا در علم کلام و اگر نقص در رتبه
حجت از حجتهای او بکنی شانی عظیم از برای تو ثابت گردد
سلیمان گفت فرمان برداری میکنم مامون کس را بنزد امام
فرستاد و التماس حضور امام نمود و پیغام داد که مردی از
اهل مرو آمده و یگانه خراسان است در علم کلام و میخواهد
که در مسائل دینیه مباحثه نماید امام تجدید وضو
اشتغال نمود و بمجلس مامون حاضر شد مامون گفت ای سلیمان
سوال کن از ابو الحسن آنچه خواهی اما باید که در سخن حسن
استماع و انصاف مرعی داری **سوال اول** سلیمان گفت
ای سید من چه میگوئی در سخن کسیکه گوید اراده
صفتی است مانند حی و سمیع و بصیر و قدیر امام ع
فرمود شما میگوئید که پدید آمدند چیزهائی و مختلف گشتند
بصور و اعراض و صفات و هیئات از برای آنکه خدا
اینچنین اراده کرده و چنین میخواست و نمیگوئید پیدا شدند
و مختلف گشتند از برای آنکه سمیع و بصیر است پس این دلیل
است بر آنکه اراده مثل سمیع و بصیر نیست سلیمان گفت
پس خدا

پس خدا همیشه مرید بوده است امام فرمود بلی لیکن بنزد شما
اراده او غیر ذات او است یا عین سلیمان گفت غیر ذات
او است امام فرمود صفت اراده از برای او ثابت میدانید در
ازل سلیمان گفت ثابت نمیدانیم امام فرمود پس این صفت
محدث باشد سلیمان گفت این صفت محدث نیست امام فرمود
ای سلیمان بنابر قول تو این صفت محدث خواهد بود زیرا
که شیء هرگاه که ازلی نباشد محدث خواهد بود و هرگاه که
محدث نباشد ازلی خواهد بود سلیمان گفت اراده او
از او است همچنانکه علم و سمیع و بصیر او از او است امام
فرمود پس اراده او از او در وجود آمده باشد سلیمان گفت
نخواهد بود که از او در وجود آید امام فرمود پس مرید مانند
سمیع و بصیر نباشد سلیمان گفت اراده خدا اینکه خود را
همچنانکه ببیند خود را و میداند خود را امام فرمود
آیا معنی اراده خدا اینکه خود را آن باشد که خواهد که شیء
باشد یا خواهد که زنده و شنوا و بینا باشد سلیمان
گفت آن باشد که خواهد شنوا و زنده و بینا باشد امام
فرمود حق تعالی باراده زنده و شنوا و بینا باشد سلیمان گفت
اینها باراده او نیست امام فرمود پس نباشد گفتار تو
که اراده کرده است آنکه زنده و شنوا و بینا باشد یعنی
زیرا که اینها باراده او نیست سلیمان گفت اینها باراده
او است مامون و اهل مجلس او خندیدند و امام تبسم
فرمود و آن بحث در این مقام انقطاع یافت و از صفوان

بن یحیی مرویست که ابو قره محدث از وی النخاس کرد تا او را
در مجلس امام الانس والجن ابو الحسن در آورد صفوان بخدمت
امام آمد والتماس حضور ابو قره در مجلس انور نمود وبعد
از رخصت او را حاضر کرد ابو قره سوال از مشکلات خود
از حلال وحرام وفرایض واحکام نمود تا بتوحید رسید
پرسید که ای پسر رسول خدا کلام حق تع با موسی بکدام
زبان بود **سوال در توحید** امام فرمود خدا دانا تر است
که بکدام زبان بود عبرانی یا سریانی ابو قره زبان را بدست
خود بگرفت وگفت سوال نمیکنم مگر از این اما فرمود که
سبحان الله خدا از آن منزه است که متشابه بمخلوق باشد
وان مقدس است که سخن گوید مانند آنکه سخن میگویند
مردمان لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ یعنی نیست مانند خدا
هیچ موجودی ونیست مانند او هیچ سخن گوینده ابو قره
گفت پس چگونه بوده است این امام فرمود کلام خالق
از برای مخلوق مانند کلام مخلوق از برای مخلوق نیست
وسخن گفتن حق تع وزبان جنبانیدن نیست ولیکن میگوید
او را باش پس میباشد بمشیت وارادهٔ ازلی خطابی
که با موسی فرمود از اوامر ونواهی وقصص ومواعظ
نه نبود ونفس وتوسط زبان بود ابو قره گفت چه میگوئی
در کتب منزله امام فرمود توریة وانجیل وزبور وفرقان
وهر کتاب منزله کلام حق تع است که فرستاده شده است
از برای نور وهدایت عالمیان وهمه اینها محدث اند وغیر
حق تع اند

حق تع از او دلیل بر این قول حق تع است آنجا که میفرماید أَوْ يُحْدِثُ
لَهُمْ ذِكْرًا یا حادث میکرد اند از برای ایشان ذکری را یعنی
کتابیکه در میان ایشان بخوانند وانجا که میفرماید مَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ یعنی
ونیامد ایشانرا هیچ کتابی از پروردگار ایشان که محدث بود
مگر آنکه بشنیدند ایشان از او وحال آنکه ایشان لعب و
بازیچه میکردند بآن غرض آنکه خدا تع احداث کرده هر کتاب
را که بمخلوق فرستاده ابو قره گفت آیا کتابها همه فانی
تا خبر بشود امام ابو الحسن فرمود اجماع کرده اند اهل اسلام
بر آنکه ما سوای خدا تع فانیست وما سوی خدا تع فعل
خدا است وتوریة وانجیل وزبور وفرقان فعل خدا است
آیا نشنیده که مردمان میگویند رَبِّ الْقُرْآنِ یعنی پروردگار
قرآن پس این کتب چهارگانه محدث ومربوبند احداث کرده
اینها را آنکسی که نیست مانند او هیچ موجودی وهدایت قومیرا
که خداوند عقل اند پس آنکسکه گمان میبرند آنکه اینها قدیم
وازلی اند پس گمان برد آنکه خدا تع نیست اول قدیم یکتای بی
همتا وکلام همواره با او بوده واول ندارد ابو قره گفت روایت
کرده اند از برای آنکه کتابهای آسمانی در روز قیامت مانند
مردمان در عرصات قیامت حاضر باشند وصف کشیده بر پای
ایستاده منتظر حکم پروردگار عالمیان باشند تا باز گردند
بخداوند خود از برای آنکه این کتب از او است واینها جزوی
از او است وبسوی او بازگشت ایشانست امام فرمود هم

چنین گفتند نصاری در حق مسیح انکه روح است و جزو او
و باز میگردد بسوی او و هم چنین مجوس از برای اتش و از
برای افتاب گفتند انکه ایشان جزو اویند و باز میگردند
بسوی او و خدا تع منزه است از انکه متجزی و مختلف باشد
و اختلاف و تالیف وصف متجزیست زیراکه هر متجزی متوهم است
و قلت و کثرة مخلوقست و دلالت میکند بر خالقی که او پدیدکار
است ابو قره گفت روایت کرده اند از برای ما انکه خدا قسمت
کرده است رؤیت و کلام در میان دو پیغمبر موسی را کلام
داد و محمد را رؤیت امام فرمود پس کیست که میرساند از خدا
بانس و جن انکه خدا تع در نمی یابد اورا دیدها و علم مخلوقات
باو احاطه نمیکند و نیست مانند او چیزی ایا محمد نگفت این را
ابو قره گفت بلی ابو الحسن گفت چگونه تواند بود که مردی از
پیش خدا تع امده باشد و خبر میدهد ایشانرا انکه او از جانب
خدا امده و میخواند ایشانرا بخدا تع و میگوید که خدا تع در نمی
یابد اورا دیدها و احاطه نمیکند اورا علم مخلوق و مثل او
چیزی که انگاه گوید که من دیده ام اورا بچشم سر او و احاطه کرده ام
باو بعلم خود و او بصورت بشر است ایا قبیح نمیدانید شما این را
ابو قره گفت حق تع میگوید وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ و هر اینه
بتحقیق که دیده است اورا نوبتی دیگر امام فرمود بعد ازین
این چیزیست که دلالت میکند بر انچه دیده است بعضی ایات
انجا که فرمود لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ هر اینه
بتحقیق که دیده است بعضی ایات بزرگ پروردگار خودرا
و ایات خدا

و ایات خدا تع غیر خدا تع است ابو قره گفت شما تکذیب روایت
میکنید امام فرمود هرگاه روایت مخالف قران باشد تکذیب
میکنم انرا و اجماع اهل اسلام برانست که علم مخلوق احاطه بوی
نمیکند و در نمی یابد اورا دیدهٔ مردمان و نیست مانند او چیزی
و حق تع میفرماید سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى یعنی پاک و منزه است انکسیکه
میبرد بنده خودرا در یکشب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی
و انگاه خبر میدهد که از برای چه برد اورا پس میفرماید
لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا یعنی تا بنمائیم ما اورا بعضی از ایات
خودرا پس ایات خدا غیر خدا تع باشد و میفرماید فَبِأَيِّ
حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ یعنی پس بکدام
سخن بعد از خدا و ایات او ایمان می اورند در این ایه نیز خبر
میدهد که ایات خدا غیر خدا تع است ابو قره گفت خدا تع
در کجا است امام فرمود جا مکان میباشد و مکان کسیرا خواهد
بود که حاضر و غایب تواند شد و غایب شدن بر خدا تع روا
نیست او در هر مکان موجود است مدبر و صانع و حافظ و نگاه
دارنده اسمانها و زمینهاست و او در اسمان معبود و در زمین
معبود است او است که مصور کننده صورتهای شما است
در ارحام مادران شما انچنانکه میخواهد خدا تع را دستهای
خودرا بجانب اسمان بر میدارید امام ابو الحسن فرمود
خدا تع بندگی و عبودیت بندگان خود بانواع مختلفه
طلب فرموده گاه طلب عبودیت از راه سخن و گاه از راه

علم و گاه از راه عمل و هرگاه از راه توجه فرموده و از این قبیل است
طلب روی آوردن مردم و بنا ذکر کعبه معظمه و حج و غیره
گذاردن و هم چنین است طلب کردن از بندگان که در وقت
تضرع و دعا دستها جانب آسمان بر آورند بجهت اظهار
عاجزی و مسکنت و تذلل و عبودیت صفوان گفت که ابو
قره ساعتها نشست و متحیر و متأمل بود برخواست و بیرون
رفت **تاویل حدیث زیارت مومنان در بهشت پر**
وردگار خود را ۲ و از عبد السلام بن صالح
هروی مرویست که گفت با امام الجن و الانس ابو الحسن علی بن
موسی گفتم ای پسر رسول خدا چه میگوئی در حدیثیکه
روایت میکنند از اهل حدیث تا آنکه میگویند ان المومنین
یزورون ربهم فی منازلهم من الجنة یعنی بتحقیقکه مومنان
زیارت میکنند پروردگار خود را در منازل ایشان در بهشت
امام فرمود ای ابو الصلت بتحقیق که خدا اتبع تفضیل نهاد
پیغمبر ما را بر همه خلایق از پیغمبران و ملائکه و گردانید طاعت
خود را طاعت او و متابعت خود را متابعت او و گردانید زیارت
خود را زیارت او چنانکه فرمود من یطع الرسول فقد
اطاع الله یعنی آنکس که فرمان برداری کند پیغمبر خدا را
پس بتحقیق که فرمان برداری کرده خدا را و فرموده ان
الذین یبایعونک انما یبایعون الله یعنی بتحقیق
که آنکسانیکه بیعت میکنند ترا پس بیعت نمیکنند مگر
با خدا و پیغمبر خدا و فرمود من زارنی فی حیاتی
او بعد

او بعد مماتی فقد زار الله یعنی آنکه زیارت کند مرا در
زندگی من یا بعد از وفات من پس بتحقیق که زیارت
کرده است خدا اتبع را عبد السلام گفت سوال کردم که ای
پسر رسول خدا پس چیست معنی حدیثی که روایت کرده
اند آنکه ثواب لا اله الا الله نظر کردن در وجه خدا
است امام فرمود ای ابو الصلت آنکسکه وصف کند خدا را
بوجهیکه مانند وجوه مردمان پس بتحقیق کافر است
ولیکن وجه او انبیا و رسلند و ائمه هدی و ایشان آنانند
که بوسیله ایشان بندگان متوجه بخدا و بدین و معرفت
او میشوند پس نظر با نبیا و رسل و ائمه دین در درجات
ایشان ثواب عظیم از برای مومنان است در روز قیامت
تاویل حدیث ثواب کلمه شهادت نظر کردن در وجه خدا
و بتحقیق که پیغمبر خدا فرمود من ابغضنی فی اهلبیتی
و عترتی لم یرنی و لم اره یوم القیمة یعنی آنکسکه
دشمن دارد مرا در اهلبیت و فرزندان من هرگز نبیند
مرا و نه ببینم من او را در روز قیامت ای ابو الصلت به
تحقیق که خدای تبارک و تعالی موصوف نشود بمکان
و درنمی یابد او را ابصار و اوهام **سوال وجود بهشت**
و دوزخ ابو الصلت گفت ای پسر رسول خدا خبر ده مرا آنکه
بهشت و دوزخ امروز موجودند یا در قیامت موجود
خواهند شد امام فرمود امروز موجودند و پیغمبر خدا
در بهشت داخل شد و دوزخ را مشاهده فرمود در شب معراج

ابو الصلت گفت ای پسر رسول خدا بدرستیکه قوم میگویند
که بهشت و دوزخ امروز مخلوق نیست و بعد از این مخلوق
خواهد شد امام فرمود این گروه از ما نیستند و ما از ایشان
نیستیم آنکه منکر باشد خلق بهشت و دوزخ را تکذیب
پیغمبر خدا و تکذیب ما کرده و او را از ولایت هیچ بهره نیست
و همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و پیغمبر خدا فرمود
که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و در بهشت
در آورد و خرمای بهشت از برای من حاضر کرد و من از آن تناول
کردم پس آن نطفه شد در صلب من و چون بزمین آمدم
با خدیجه مباشرت کردم و بفاطمه زهرا آبستن شد فاطمه
حوراء انسیه است و هرگاه که من مشتاق میشوم رایحهٔ
بهشت را فاطمه را میبویم امام در تفسیر قول منیع وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی پس رویها در روز
قیامت تازه و با نضارت باشند بسوی پروردگار خود ناظر
فرمود مراد آنست که روز قیامت نورانی و با نضارت باشند
انتظار ثواب از عنایت پروردگار داشته باشند امام فرمود
آنکه پیغمبر خدا فرمود ایمان نیاورده است بمن آنکه او
تفسیر کند کلام مرا برای خود و نشناخته است مرا آنکه
تشبیه کند بخلایق من و بر دین من نیست آنکه قیاس کند
در دین من امام فرمود آنکه رد کند متشابهات قرآن را
بمحکمات آن مهتدی بصراط مستقیم است باز امام فرمود
که بتحقیق در اخبار ما متشابهات هست چه متشابهات در
قرآن و

قرآن و محکمات هست چو محکمات قرآن پس رد کنید شما
متشابهات اخبار ما را بمحکمات آن و پیروی مکنید متشابهات
اخبار ما را بی محکمات اخبار ما تا گمراه نشوید و از حسن بن
خالد مرویست که گفت شنیدم از ابو الحسن علی بن
موسی که میفرمود همیشه خدای تعالی دانا و توانا و زنده
و شنوا و بینا است پس من گفتم ای پسر رسول خدا به
درستیکه قومی میگویند همیشه حق تعالی دانا بدانش و
توانا بتوانائی و زنده بزندگی و شنوا بشنوندگی
و بینا به بینندگی است امام فرمود آنکس که این سخن
میگوید و معتقد وی است پس بتحقیق که فرا گرفته
است با خدای تعالی الههٔ باطله را و از ولایت ما بی بهره
آنگاه فرمود همیشه خدا دانا و بینا است و زنده و شنوا
و بینا بذات خود است و مقدس و منزه است از آنچه
مشرکان و مشبهان گویند تعالی علوا و از حسن بن خالد
منقولست که وی گفت ای پسر رسول خدا بتحقیق که
قومی میگویند که پیغمبر خدا فرمود إِنَّ اللهَ خَلَقَ
آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ یعنی بتحقیق که خدا خلق کرد آدم را
بصورت خود امام فرمود بکشد خدا ایشان را پس
بتحقیق که ایشان انداخته اند اول حدیث را چه
اول حدیث آنست که پیغمبر خدا میگذشت بر دو مرد
که یکدیگر را دشنام میدادند پس شنید که یکی با
دیگری گفت قبیح کناد خدا روی ترا و روی کسیرا که

که بر صورت تو باشد پیغمبر خدا فرمود که ای بنده خدا تع
با برادر خود این سخن مگوی پس بدرستیکه خدای عز و
جل آفریده است آدم را بصورت او ابراهیم بن محمود می
گوید که با امام ابوالحسن علی بن موسی گفتم ای پسر
رسول خدا چه میگوئی در حدیثی که روایت کرده اند مردمان
از پیغمبر خدا که فرمود بدرستیکه خدای تبارک و تعالی
هر شب باسمان دنیا می آید امام فرمود لعنت کناد خدا
تغییر و تحریف کنندگان سخن را از محل خود بخدا سوگند که
پیغمبر خدا چنین نفرمود بلکه چنین فرمود که خدا تع
صفت نزول ملایکه لیالی جمعه هر شب ملکی را باسمان
دنیا میفرستاد چون دو دانگ آخر از هر شب مانده باشد
و در شب جمعه از اول شب تا زمانیکه صبح طالع شود پس
امر میکند ان ملک را تا ندا کند و بگوید هَلْ مِنْ تائِبٍ
فَأَتُوبَ عَلَیْهِ هیچ توبه کننده هست تا به بپذیرم اورا
آنچه حاجت اوست هَلْ مِنْ سائِلٍ فَأُعْطِیَهُ هیچ
سوال کننده هست تا ببذ بدهم توبه اورا هَلْ مِنْ
مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ هیچ آمرزش خواننده هست تا
گناهان او را بیامرزم یا طالِبَ الْخَیْرِ أَقْبِلْ یا طالِبَ
الشَّرِّ أَقْصِرْ ای جوینده خیر روی بدرگاه ما آوردی
وای طالب شر روی از شر بگردان همواره این ندا
میکند تا زمانیکه صبح طالع گردد پس امر میکند ان ملک
را تا بمحل خود از ملکوت سما باز گردد روایت کرده است

این حدیث

اینحدیث را پدرم از جدم از پدران خود از پیغمبر خدا
کردند از امام همام علی بن موسی قول حق تع كَلَّا إِنَّهُمْ
عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ یعنی چنین است که کافرون
میگویند بتحقیق که ایشان از پروردگار خود هر اینه در
حجاب خواهند بود امام فرمود حق تع در مکان در نیاید و از
او محجوب نتوند بودگان در مکان اوه لیکن مراد انست که
ایشان محجوب میشوند از ثواب پروردگار خود سئوال کردند
از معنی قول حق تع وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا یعنی
امد پروردگار تو و امدند ملائکه صف صف **تاویل**
آیاتی که دلالت بر رویت میکند امام فرمود حق تع
موصوف نمیشود بامدن و رفتن و از جائی بجائی انتقال کردن
معنی ایه انست که امد امر پروردگار تو و امدند ملک صف صف
و سوال کردند از قول حق اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی خدا
استهزا میکند بایشان و از قول حق تع وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ
یعنی ومکر کردند کافرون ومکر کرد بایشان خدا و از قول حق
تع يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ یعنی فریب میدهند
ایشان خدا را و فریب میدهد خدا ایشانرا امام فرمود خدا تع
استهزا نمیکند و مکر و فریب نمیدهد و لیکن جزا میدهد
ایشانرا خدا تع جزای استهزا و جزای مکر و جزای فریب و
منزه است خدا تع از انکه ظالمان گویند تنزیه عظیم **در تاویل**
آیه که هدایت و ضلالت از خداست و سوال کردند از قول
حق تع فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ

ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا يعني پس كسي
كه ميخواهد خداي تع انكه راه حق باو ننمايد كشاده ميكرداند
سينه او را از قبول اسلام امام فرمود يعني انكسكه ميخواهد
خدا انكه راه نمايد او را بسبب ايمان او در دنيا به بهشت
وخوانه كرامت او در عقبي كشاده ميكرداند سينه او از براي
تسليم امر خدا واعتماد بجانب حق تع واطمينان بوعدهاي
او بثواب اخرت وانكس كه كمراه كرداند او را ميكرداند سينه
او را تنك تا سر باز ميزند از قبول اسلام امام فرمود يعني
شك مياورد بوجود ان واضطراب در اعتقاد او بديد مي
ايد تا بمرتبه كه كويا باسمان بالا ميخواهد رفت هم چنين
ميكرداند خداي تع پليدي را بر انكسان كه ايمان نمي اورند وبايد
دانست كه مراد از اراده هدايت اراده لطفست بمعني ان
مراد باراده كمراه كردانيدن او را بخود باز كذاشتن ولطف
باو نا كردنست در تفسير ايه خلقت اسمان وزمين از ابو الصلت
هروي مرويست كه كفت روزي مامون از امام همام ابو الحسن
علي بن موسى سوال كرد از قول حق تع وهو الذي
خلق السموات والارض في ستة ايام وكان عرشه
على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا يعني وخداي تع
انكسست كه افريد اسمانها وزمينها در شش روز
وبود عرش او بر اب تا امتحان كند شما را انكه كدام از شما
بهتر بود از روي عمل امام فرمود خداي تع افريد عرش را واب
وملايكه را پيش از افريدن اسمان وزمين پس ملايكه استدلال
ميكردند

ميكردند بافريدن خود وافريدن اسمان وزمين بر
بهستي حق تع بعد از ان عرش را بر روي اب نهاد تا ظاهر
شود بان قدرت حق تع بر ملايكه پس بدانند كه حق تع
بر همه چيز قادرست بعد از ان اسمانها وزمينها را در شش
روز افريد وعرش را بر بالاي اسمانها نهاد تا قدرت او
ظاهر كردد وبا انكه قادر بود كه اسمانها وزمينها را در يك
چشم زدن بيافريند در شش روز تا بتدريج بر ملايكه ها
ظاهر كردد موجودات او در هر توجه لايق نمايد واز حدوث
هر يك استدلال بر وجود محدث ان نمايند مرة بعد اخرى
وبيافريد عرش را وسموات را بجهت انكه او را حاجتي
بافريدن انها بود زيراكه او بي نياز از افريدن مخلوقاتست
وموصوف نميشود بكون بر عرش زيراكه او منزه از صفات
مخلوقاتست ومامون كفت شاد كرداناد ترا خدا همچنانكه
مرا شاد كردانيدي بعد از ان كفت اي رسول خدا اجبت
معنى قول حق تع ولو شاء ربك لامن من في الارض
جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مومنين يعني
واكر خواهد پروردكار تو هر اينه ايمان مي اورند هر
كه در روي زمينند ايا پس تو اكراه ميكني مردمانرا
تا باشند ايشان مومنان امام فرمود خبر داده است مرا
پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد واو از
پدرش محمد بن علي واو از پدرش علي بن الحسين واو از
پدرش امير المومنين حسين بن علي بن ابيطالب واو از پدرش

امیرالمؤمنین که فرمود بتحقیق که مسلمانان گفتند ای پیغمبر
خدا اگر کواه میکردی آنکسانرا که قدرت بر اکراه ایشان داری
بر ایمان و اسلام هر آینه مناسب بود زیرا که مردمان بسیارند
و ما بر اعدای خود غلبه داریم پیغمبر فرمود نمیخواهم که خدا
ملاقات کنم در حالتیکه بدعتی از من در وجود آمده باشد و
من از تکلف کنندگان نیستم پس حق تع این آیت فرستاد مراد
آنکه اگر خدا خواهد که ایشان ایمان آورند اراده ایجابی و
اضطراری هم چنانکه ایمان می‌آورند نزد معاینه عذاب و دیدن
بأس و در آخرت هر آینه ایمان خواهند آورد اما آن ایمان
مستحق اجر و ثواب نخواهد شد و سزاوار مدح حق تع نه
خواهد شد ولیکن من میخواهم از ایشان آنکه ایمان آورند باختیار
خود بی اضطراری تا مستحق شوند از من و دوام خلود در بهشت
جاودان یابند اما پس تو اکراه خواهی کرد مردمانرا تا ایمان
آورند مامون گفت شاد کناد خدا خاطر ترا چنانکه شاد کردی
خاطر مرا مامون گفت خبر ده مرا از قول حق تع الَّذِينَ كَانَتْ
أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ
سَمْعًا یعنی جزای کافران آنانند که بوده چشمهای ایشان در پرده
از یاد کردن من و بودند که توانائی نداشتند شنودن
سخنان مرا امام فرمود که پرده بر چشم سر باشد مانع ذکر
خدا نیست زیرا که ذکر بچشم سر مشاهده نشود لیکن خدا
تشبیه نمود کافران منکر ولایت علی بن ابیطالب را بکسانی
که کور باشند زیرا که ایشان گران میشنودند گفتار پیغمبر خدا را
درشان

درشان ولایت علی بن ابیطالب و نمی‌توانستند که این سخنانرا
بشنوند مامون گفت خرم و شاد کناد خدا دل ترا چنانکه
دل مرا باین سخنان شاد کردی و از عبد العظیم بن عبد الله
الحسنی مرویست که ابراهیم بن محمد گفت سوال کردم از
ابوالحسن علی بن موسی از قول حق تع وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ
لَا يُبْصِرُونَ یعنی و نگذاشت خدا ایشانرا در تاریکیها که
نمی‌بینند هیچ چیز را امام فرمود خدا تع موصوف نمیشود به
ترک هم چنانکه مخلوقات موصوف میشود لیکن هرگاه بداند
آنکه ایشان باز نمیگردند ایشان براه حق منع میکند از ایشان
امداد و معاونت خود را و لطف را و ایشانرا باختیار خود باز
میگذارد یزید بن معاویه شامی میگوید که رفتم بمنزل
امام ابوالحسن موسی در آمدم در رفتم و گفتم ای پسر رسول
خدا روایت کرده اند از صادق که فرمود لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ
وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ یعنی نه جبر است و نه تفویض
ولیکن امریست در میان دو امر معنی این سخن چیست امام فرمود
آنکه گمان میبرد که خدا تع کننده افعال ما است و بعد از آن
ما را عذاب میکند بان افعال پس او قایل بجبر است که گمان
میبرد که خدا تع تفویض امر خلایق و ارزاق ایشانرا با
ائمه دین کرده پس او قایل بتفویض است و قایل بجبر کافر
و قایل بتفویض مشرکست گفتم ای پسر رسول خدا امر
در میان دو امر چیست امام فرمود راهی یافتنی است بجای
آوردن آنچه بان امر کرده اند و اجتناب نمودن از آنچه

ازان نهی کرده اند گفتم ای پسر رسول خدا هیچ خدا را در
افعال بندگان اراده و مشیتی هست امام گفت اما طاعات
پس اراده حق تعالی در آن امر کردن خدا است بآن و رضای
خدا است بآن و امداد او در آن و اراده و مشیت او در معاصی
نهی کردن حق تعالی است از آن و غضب و خذلان خدا است
بر آن گفتم اما خدا را در افعال بندگان قضائی هست امام
فرمود هیچ فعلی نیست از افعال عباد مگر که خدا را در آن
قضائی هست خواه خیر و خواه شر گفتم معنی قضا در این مقام
که سؤال کردم چیست امام فرمود حکم خدا است بر ایشان
بآنچه مستحق آن شده اند از ثواب و عقاب در دنیا و در
آخرت **در مذمت اهل جبر** حسن بن خالد روایت میکند از
امام همام ابو الحسن که بتحقیق مردمان نسبت میکنند ما را بآنکه
قائلیم بجبر و تفویض بواسطه آنچه روایت میکنند از
پدران ما از ائمه دین امام فرمود ای پسر خالد خبرده مرا از
اخباری که واقع شده از پدران ما در جبر و تشبیه بیشتر
است یا اخباری که روایت کرده شود از پیغمبر خدا در این
باب گفتم آنچه روایت شده است از پیغمبر خدا بیشتر است
پس باید که بگویید آنکه پیغمبر خدا قائل بجبر و تشبیه است
گفتم ای پسر رسول خدا ایشان میگویند پیغمبر خدا قائل
نشده بجبری از این اخبار و آنچه میگویند دروغی است که
به پیغمبر خدا نسبت میکنند امام فرمود باید که هم چنین
بگویید نسبت با پدران من از ائمه دین آنگاه امام فرمود
که آنکه

که آنکه قائلست بجبر و تشبیه واضع این علامات شیعه
اند که تصغیر عظمت حق تعالی میکنند پس هر که ایشان را دوست
دارد ما را دشمن میدارد و آنکس که دشمن میدارد ایشان را
دوست و محب ما است و آنکه از ایشان بریده است بما
پیوسته و آنکه با ایشان پیوسته از ما بریده است و آنکس
که با ایشان جفا کند نیکوئی کرده و هر که نیکوئی کند با ایشان
بر ما جفا کرده و هر که اکرام کند ایشان را اهانت کرده است
ما را و آنکه اهانت کند ایشان را اکرام کرده ما را و هر که
تصدیق کرده ایشان را تکذیب کرده ما را و هر که تکذیب کند
ایشان را تصدیق کرده ما را ای پسر خالد هر که شیعه ما ست
پس باید که فرا نگیرد هیچ یک از ایشان را دوست و مدد
کار خود

در احتجاج امام همام ابو الحسن علی بن موسی بر اهل کتاب
از مجوس و رئیس صابیان و غیر ایشان روایت کرده شده
از حسن بن محمد نوفلی که گفت چون امام همام علی ابن موسی
بخراسان تشریف آورد مامون فضل بن سهل را امر کرد
که جمع کند اصحاب مقالات را مانند جاثلیق و راس الجالوت
و رؤسای صابیان و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و قسطاس
رومی و متکلمان را تا استماع کلام امام نمایند امام استماع کلام
ایشان نماید فضل بن سهیل ایشان را جمع کرد آنگاه مامون را
باجتماع ایشان خبر داد مامون گفت هر یک را تعظیم و تکریم
مناسب حال نمود و گفت شما را از برای آن احضار کرده ام

تا با پسر عم من که از مدینه تشریف آورده مناظره کنند پس
باید که بامداد بنزد من حاضر شوید گفتند سمعاً وطاعةً
و از مجلس برخواستند حسن بن محمد نوفلی میگوید من بنزد
امام در سخن بودم یاسر خادم امام در آمد گفت ای سید
من مامون الرشید ترا سلام میرساند و میگوید برادر من
فدای تو باد جمع آمده اند بر من اصحاب مقالات و اهل ادیان
و متکلمان اهل ملل پس اگر صباح تشریف مفرمائی که استماع
مقالات ایشان نمائی اختیار شما راست و اگر مخصوص باشد
با این جماعت بشرف خدمت مشرف کردیم امام فرمود
سلام من برسان و بگوی بر مراد و مقصود شما اطلاع
حاصل شد و بامدادان بمجلس حاضر میشویم و چون یاسر
بیرون رفت امام با من گفت ای نوفل چه غرض باشد
ابن عم مرا در جمع کردن اهل شرک و اصحاب مقالات را
بر من گفتم جان من فدای تو باد غرض آنست که بداند
قدر و منزلت شما را در علوم دینیه و معارف یقینیه
و بتحقیق که بنای او بر اساس غیر وثیق البنیان
است من سوگند بخدای سوگند که بنای او هر چند ضعیف
الاساس است اما اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک
و اصحاب انکار و اهل جدال اند اگر میگوئی با ایشان خدا
واحد و یگانه است میگویند اثبات وحدانیت او بکن
و اگر میگوئی محمد رسول او است میگویند اثبات رسالت او بکن
و در هر باب مناظره میکنند و مغالطات ایراد مینمایند
ازان حذر

ازان حذر باید نمود جان من فدای تو باد امام تبسم فرمود و گفت
ای نوفلی میترسی که ایشان حجت مرا قطع کنند بر من گفتم
بخدا سوگند که من از تو نمیترسم و امید من چنانست که
بر ایشان ظفر یابی فرمود ای نوفلی میخواهی که بدانی که مامون
کی پشیمان خواهد شد گفتم بلی گفت آنزمان که بشنود احتجاج
مرا بر اهل تورات بتوراة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل
ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین بعبرانی ایشان
و بر هرابذ بفارسی ایشان و بر اهل روم برومی ایشان و
بر اهل لغات بلغات ایشان در اثنا مقام پشیمانی خواهد یافت
و توفیق از جانب حق تعالی است و چون صباح شد فضل بن سهل
بنزد امام آمد و گفت جان من فدای تو باد پسر عم و منتظر قدوم
شریف شما است و اهل مجلس اجتماع نموده اند امام بر خواست
و بوضو اشتغال نمود و بعد از آن از منزل بیرون آمد و
ما در خدمت او بودیم تا در مجلس مامون در آمد مجلسی
بغایت عظیم بود و محمد بن جعفر با جماعت طالبیان و هاشمیان
حاضر بودند و چون بمجلس در آمد مامون و محمد بن جعفر و
سایر اهل مجلس برخواستند و محمد بن جعفر با جماعت خود
همواره ایستاده بودند و امام با مامون نشسته بودند آنگاه
امام امر فرمود ایشان را بجلوس پس هر یک بمقام خود بنشستند
پس مامون با جاثلیق گفت این پسر عم منست علی بن موسی
بن جعفر و از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر خدا است و از
فرزندان علی بن ابیطالب است میخواهم که از او سوالی بکنی

نا مردم از افاضات او مستفید کردند جاثلیق کفت ای امیر
المومنین چکونه احتجاج کنم با مردیکه که احتجاج میکند بر من
بر کتاب خدا و من منکرانم و احتجاج میکند به پیغمبری که
ایمان به پیغمبری او ندارم **مکالمه امام ابو الحسن با
جاثلیق از انجیل و توریه** امام فرمود ای نصرانی اکر من
احتجاج کنم بر تو با نجیل ایا تو اقرار بان داری جاثلیق کفت
چکونه اقرار نیاورم بچیزیکه انجیل بان ناطق باشد امام
فرمود سوال کن از انچه خواهی جاثلیق کفت چه میکوئی
در نبوت عیسی و کتاب او و اقرار داری بانها امام ع
فرمود من اقرار دارم بنبوت عیسی و کتاب او و بانچه
بشارت داده است امت خود را و اقرار کرده اند بان حواریان
و کافرم بنبوت ان عیسی که اقرار بنبوت محمد و کتاب او
نیاورده باشد و بشارت نداده باشد بان امت خود را جاثلیق
کفت ایا قطع و فصل احکام بدو کواه عدل است یا نه امام
فرمود بلی جاثلیق کفت پس اقامت کن دو کواه عدل را
از غیر اهل ملت خود بر نبوت محمد از انکسانیکه انکار کنند
او را نصرانیه تا ما بان اقرار بیاوریم امام فرمود اکنون
سخن از راه انصاف کفتی ای نصرانی ایا قبول نداری از
من عدل مقدم نزد عیسی پسر مریم جاثلیق کفت کیست
ان عدل مقدم امام فرمود چه میکوئی در حق یوحنا
دیلمی جاثلیق کفت یاد کردی دوست ترین مردمان بنزد
مسیح امام فرمود سوکند میدهم ترا بعیسی پسر مریم ع
انکه ناطق

انکه ناطق شده است انجیل بانکه یوحنا کفت انکه مسیح
خبر داد مرا بدین محمد عربی و بشارت داد مرا بانکه او بعد از من
ظهور خواهد کرد پس بشارت دادم بان حواریان را تا ایمان
اوردند بان جاثلیق کفت این خبر را یوحنا از مسیح داد و
بشارت مردی داد بظهور او اهل بیت او و وصی او و تعیین نکرد
که در کدام زمان ظهور خواهد کرد و نکفت که ایشان از چه
قوم باشند امام فرمود اکر بیاوریم کسیرا که بخواند بر تو
انجیل را از انجاکه ذکر محمد و اهل بیت او است و ذکر امت او
ایا ایمان خواهی اورد کفت بلی امام فرمود با فطاس رومی
کفت ایا سفر سویم از انجیل یاد داری فطاس بکفت یاد
ندارم مردی براس الجالوت اورد و کفت ایا سفر سویم
از انجیل یاد داری کفت بلی امام فرمود فراکیر سفر سویم از
انجیل پس اکر در او ذکر محمد و اهل بیت او باشد کواهی ده
از برای من انکاه امام سفر سویم از انجیل بخواند تا انجاکه
ذکر پیغمبر ما و اهل بیت او بود پس کفت ای نصرانی سوکند
میدهم ترا بعیسی و مادر او انکه بر تو روشن شده است
که من عالم با نجیلم کفت بلی انکاه بخواند بر ما ذکر محمد و اهل
بیت او و امت او و بعد از ان فرمود ای نصرانی این قول
عیسی بن مریم است پس اکر تکذیب میکنی انچه ناطق
شده است بان انجیل پس بتحقیق که تکذیب کرده موسی
و عیسی را و هر کاه که انکار میکنی ایشانرا واجب میشود
بر تو قتل از انکه کافر شده به پروردکار خود و پیغمبر و

کتاب او جاثلیق گفت انکار نمیکنم انجیل را که بر من ظاهر شد
که از انجیل است و من اقرار باین سخن دارم امام گفت
گواه باشید بر اقرار او صفت حواریان در انجیل و
عدد ایشان بعد از آن جاثلیق گفت انکار نمیکنم خبر ده مرا
از حواریان عیسی مریم که چند بود شماره ایشان و از علماء
انجیل که چند بودند ایشان امام فرمود عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتَ
یعنی بمرد آگاه رسیده اما حواریان دوازده نفر بودند
افضل و اعلم ایشان الوقا بود و اما علماء ایشان سه نفر بودند
یوحنا بزرگ به آجی و یوحنا بقرقیسا و یوحنا دیلمی به نزد
او بود ذکر پیغمبر ما و ذکر اهلبیت او و او بشارت داد
امت عیسی و بنی اسرائیل را بظهور ایشان آنگاه امام
فرمود ای نصرانی سوال میکنم ترا از مسئله جاثلیق
گفت سوال کن امام فرمود تو شکر خواهی بود آنکه
عیسی مرده را زنده میکرد آنید باذن پروردگار خود
جاثلیق گفت انکار نمیکنم ترا ولیکن آنکو که زنده کننده
را و بینا کند کور مادر زاد را و شفا دهد از مرض برص
پس معبود است و مستحق معبودیت امام فرمود یسع
پیغمبر کرد مانند آنچه کرده بود عیسی احیاء موتی کرد
و کور مادر زاد را بینا کرد آنید و برص را شفا میداد
و بر روی آب میرفت و امتنا در اخذ آنکه نفتند و حزقیل
پیغمبر مانند معجزه عیسی ظاهر کرد آنید و زنده کرد آنید
سی و پنج هزار کس را بعد از آنکه شصت سال از مرگ ایشان
گذشته

در آن وقت و حال آنکه من گم کرده بودم راه را و در آمدم در
شهری از شهرهای نوبی که بگویم از شما چون نوشیدم
از شما پس موهبت فرمود مرا پروردگار من حکم و نبوت
و گردانید مرا از پیغمبران و این مشابه است که فرمود از
پیغمبر ما أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى آیا نیافت پروردگار
تو ترا یتیم پس جای داد ترا در میان مردمان وَوَ
جَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى و بیافت ترا گمراه شده بنزد قوم
خود پس راه نمود مردم را بیافتی تو تاویل طلب رؤیت
موسی علیه السلام کاموس گفت بارک الله فیک پس
چیست معنی قول حق تع وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ
كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ
تَرَانِي یعنی چون آمد موسی از برای میقات ما و سخن کرد
با او پروردگار او گفت موسی بنمای بمن ذات بیچون و
چگونگی خود را تا ببینم ترا گفت پروردگار عالم که هرگز
نخواهی دید مرا چگونه جایز باشد آنکه کلیم الله معلوم
نباشد امتناع رؤیت تا سوال کند از رؤیت امام فرمود
آنکه کلیم الله میدانست که خدا منزه است از رؤیت او به
ابصار اما چون خدا تع با او سخن گفت و او را بنبوت بر
گزید و قوم خود را بان خبر داد گفتند ایمان نیاوریم تا
نشنویم کلام خدا تع را هم چنانکه تو شنیده و قوم موسی
در آن وقت هفتاد هزار مرد بودند پس اختیار کرد
از ایشان هفتاد نفر را از برای میقات پروردگار

خود وایشان را باخود بکوه طور برد وایشانرا در دامن کوه
بداشت وموسی بکوه برآمد ودرخواست کرد از حق تع انکه
سخن کوید باموسی وایشان استماع کلام او نمایند از بالا
پس حق تع باموسی سخن کفت وایشان استماع کلام او نمودند
از بالا واز زیر واز راست واز چپ واز برابر روی واز پس
پشت زیرا که حق تع ایجاد کرد سخن را در شجره بعد از ان
کردانید او را بر انکیخته از درخت بنوعی که مشتمل شد انرا
از همه جهات پس ازان کفتند ما ایمان نمی اوریم بانچه ما
شنیدیم که کلام حق تع تا زمانیکه نه بینیم حق تع اشکارا پس
چون بکفتند این سخن عظیم را واستکبار وعناد ایشان بظهور
رسید حق تع صاعقه فرستاد وایشانرا فرا کرفت بسبب ظلم ایشان
وهمه بیکبار بمردند موسی کفت ای پروردکار من چکویم
با بنی اسرائیل چون باز کردم بجانب ایشان وکویند ایشانرا
باخود بردی که استماع کلام حق تع کنند انکاه ایشان را
کشتی بدانجهة که مدعی نبوت صادق نبودی پس خدا
تع زنده کردانید ایشانرا پس کفتند ای موسی از خدا تع
سوال کن تا خود را بتو بنماید وتو خبر ده مارا بتحقیق از
چکونکی او تا بشناسیم ما او را حق معرفة او موسی کفت
ای قوم من بتحقیق که خدا دیده نمیشود بچشم سر واو را
چکونکی نیست بلکه شناخته او باثار قدرت اوست پس
کفتند هرکز ایمان نخواهیم اورد بتو تا انکه سؤال کنی
رؤیت را موسی کفت ای پروردکار من بتحقیق شنیدی
کفتار بنی

کفتار بنی اسرائیل ونمود اناتی بصلاح ایشان پس وحی کرد
حق تع بموسی انکه سوال کن ازانچه سوال میکنند بنی
اسرائیل از تو پس بتحقیق که من مواخذه نخواهم کرد ترا
بجهل وکمراهی ایشان بعد ازان موسی کفت رَبِّ اَرِنی
اَنْظُرْ اِلَیْکَ پس ای پروردکار من بنمای خود را بمن
تا نظر کنم بذات متعالی صفات تو حق تع کفت لَنْ
تَرانی هرکز نخواهی دید مرا وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنِ
اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی ولیکن نظر کن بکوه طور
پس اکر استقرار یابد کوه در جای خود پس زود باشد
که ببینی تو مرا فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ پس چون تجلی
کرد پروردکار او از برای کوه بصفتی از صفات کمال
خود جَعَلَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً کردانید کوه را
پاره پاره وبیفتاد موسی در حالتی که بیهوش کشت
فَلَمّا اَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ اِلَیْکَ وَاَنَا اَوَّلُ
الْمُؤْمِنینَ پس چون بیهوش باز کشت کفت پاک ومنزه
توئی از رؤیت ابصار باز کشتم از جهل قوم خود بمعرفتی
که مرا بذات بی کمال تو بود ومن اول مؤمنانم ازین قوم
بانکه تو دیده نمیشوی بچشم سر تاویل ایه وذا النون
اذ ذهب مامون کفت مرحبا بک یا ابا الحسن پس خبر ده
مرا از قول حق تع وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً
فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ یعنی ویونس ازمانی
که برفت در حالیکه باغضب وخشم بود پس کمان برد

انکه ما هرگز نخواهیم یافت قدرت بر او امام گفت ای یونس
بن متی بود که بخشم قوم خود از میانه ایشان بیرون رفت
پس گمان میبرد که ما هرگز تنگ نخواهیم کرد برو رزق
او را مانند قول حق تع است فقدر علیه رزقه پس
یعنی تنگ کرد ابید بر او رزق او را فنادی فی الظلمات
پس بخواند یونس در تاریکیهای شب و تاریکیهای دریا و
تاریکی شکم ماهی ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین یعنی نیست هیچ مستحق عبودیت مگر تو پاک
و منزهی از هر نقصان بدرستیکه من از ظالمانم بترک
این عبادت که در شکم ماهی بان اشتغال دارم پس خدا
مستجاب کرد دعای یونس را و فرمود اگر نه یونس از
تسبیح کنندگان بودی در شکم ماهی هر اینه تا روز قیامت
در شکم ماهی بود تاویل ایه لیغفر لک الله ما تقدم
مامون گفت لله درک یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول
حق تع لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
ویتم یعنی تا بیامرزد خدا تع از برای تو گناهان پیش
ترا و گناه متاخر ترا امام فرمود هیچ کس نبود نزد مشرکان
عرب گناه کارتر از پیغمبر ما نبود از برای انکه عبادت
میکردند سیصد و شصت بت را و چون پیغمبر ما مبعوث
شد بدعوت امت بکلمه توحید بغایت بر ایشان عظیم
نمود و گفتند دروغیست که محمد ساخته است پس چون
فتح کرد پیغمبر خدا مکه را با محمد گفت ای محمد بتحقیق که ما
فتح کردیم

فتح کردیم از برای تو مکه را فتحی روشن تا بیامرزد خدا
انه گناهی را که پیش کرده و آن گناهی که از پس کرده
بنزد مشرکان اهل مکه و خوانده ایشان را بتوحید و به
اخلاص از پیش و از پس زیرا که مشرکان مکه بعضی
اسلام اورده اند و بعضی از مکه بیرون رفتند و انچه در
مکه ماندند ایشان را قوت مقاومت نماند بضرورت بتوحید
قایل شدند پس گناه او نزد ایشان مغفور شد بظهور
و غلبه او بر ایشان تاویل عفا الله عنک تا اخر
مامون گفت بارک الله یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول
حق تع عفا الله عنک لم اذنت لهم یعنی عفو کناد
خدا تع از تو چرا اذن دادی منافقان را امام فرمود این ایت
نازل گشته بر اسلوب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره
یعنی ترا میگویم و همسایه تو بشنو خطاب کرده است خدا
باین ایه پیغمبر خود را و مراد بان خطاب امت او است
و برین اسلوبست ایه لئن اشرکت لیحبطن عملک
یعنی هر اینه اگر شرک بیاوری ای محمد هر اینه باطل
میشود عمل تو و هر اینه از زیانکاران خواهی بود و
برهمین اسلوبست ایه کریمه و لو لا ان ثبتناک
لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی و اگر نه انبودی
که ثابت میگردانیدیم ما ترا هر اینه نزدیک بودی
که میل میکردی بکافران میل اندک مامون گفت که
راست گفتی ای پسر رسول خدا پس خبر ده مرا از قول

حق تع وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ
أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ
مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ
یعنی یاد کن یا نبی که میگفتی از برای آنکسی که انعام کرده
است خدا برو وانعام کی تو برو و نگاه دارد بر خود زوجه
خود را و از خدا بترسی و پنهان کردی در نفس خود آنچیز را
که خدا بر تو ظاهر کردانیده بود و بترسیدی از مردمان
و خدا تع سزاوار تراست بانکه بترسی تو اورا امام
فرمود تحقیق که پیغمبر خدا قصد خوانه زید بن حارثه
کلبی کرد از برای مهمی پس دید زن او را که غسل میکرد
پس گفت از برای او سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكِ یعنی پاک و
منزه است آنکسی که زعم اوانست که ملائک دختران
خدا تع اند تا آنکه حق تع فرمود أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ
بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ
قَوْلًا عَظِيمًا آیا پس برگزید شما را پروردگار شما بپسران
و فرا گرفت از برای خود از ملائک دختران را پس بتحقیق
که شما هر اینه میگوئید گفتاری بغایت بزرگ عقوبت
آنگاه پیغمبر خدا چون دید او را که غسل میکرد فرمود پاک و
منزها آنکه آفرید ترا آنکه فرا گیرد فرزندی که محتاج باشد
بغسل کردن و طهارت نمودن و چون زید بمنزل خود عود
نمود خبر داد او را زوجه او بآمدن پیغمبر خدا بمنزل او
و گفتن آنحضرت سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكِ پس ندانست
زیدکه مراد

زید که مراد حضرت از آن تسبیح چه بود گمان بود که آنحضرت
تعجب از حسن زوجه او فرموده نزد پیغمبر خدا آمد و گفت یا
رسول الله زوجه من بد خوئی میکند و میخواهم او را طلاق
دهم حضرت فرمود نگاه دار زوجه خود را و از خدا اندیشه
کن و حال آنکه خدا تع پیغمبر خود را آگاهی داده بود بعدد
از ازواج آنحضرت و آنکه این زن از ایشانست پس پنهان کرد این
او را در نفس خود و ظاهر نکرد اینرا بر زید و ترسید مردمان
بگویند که محمد آزاد کرده خود میگوید که زوجه تو زود باشد
که زوجه من باشد و عیب کنند آنحضرت را پس حق تع این
آیه فرستاد وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ یعنی و یاد کن ای
زنان که میگفتی از برای آنکسی که انعام کرده است باو خدا تع
که آن نعمت اسلام است و انعام کرده تو باو که آن نعمت آزادیست
نگاه دار زوجه خود را و از خدا تع بترس و نهان کردی در نفس
خود آنچه خدا تع بر تو ظاهر کردانیده بود و ترسیدی از مردمان
و خدا تع سزاوار تراست بانکه بترسی تو از او القصه زید
بن حارثه طلاق داد زوجه خود را و بعد از عده تزویج کرد
او را خدا تع از برای پیغمبر خود هم چنانکه فرمود فَلَمَّا قَضَى
زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا یعنی پس چون قضا کرد زید
از زوجه خود حاجت را بزنی بدادیم ترا او را لِكَيْ لَا يَكُونَ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا
مِنْهُنَّ وَطَرًا تا نباشد بر مومنان بزه در زنان پسرخواندهای خود
از نکاح کنند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا و همینه

امر خدا تعالی بجای آورده میشود و چون خدا تعالی میدانست که منافقان
عیب خواهند کرد پیغمبر او را فرمود وَمَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ
مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ یعنی نیست از برای خدا هیچ بزه
در آنچه فرض کرده است خدا تعالی از برای او پس مامون گفت
شفا دادی سینه مرا ای پسر رسول خدا و روشن کردانیدی
آنچه پوشیده بود بر من خدا تعالی ترا جزا دهاد علی بن الجهم
میگوید آنگاه مامون برخواست از برای نماز گذاردن و دست
محمد بن جعفر را که از حاضران مجلس بود بگرفت و من در عقب
ایشان بودم پس باوی گفت چون دیدی پسر برادر خود را
گفت عالم ربانی است و هرگز ندیدم او را که بمجلس علما
از برای تحصیل علم تردد نماید مامون گفت بتحقیق که
پسر برادر تو از اهل نبوت است آنان که پیغمبر خدا در
حق ایشان فرمود ابرار عترت من حلیم ترین مردمانند کوچک
های ایشان داناترین مردمانند بزرگهای ایشان در پی
اورند شما را اباب هدایت و نگاه میدارند شما را
از راه ضلالت و چون امام بمنزل همایون تشریف
داد آنچه از مامون و عم آنحضرت شنیده بودم بموقف
عرض رسانیدم امام تبسمی فرمود و گفت ای پسر جهم
مغرور نشوی بآنچه از مامون شنیدی پس بتحقیق که
زود باشد که او با من در مقام کید و غدر در آید و
قصد قتل من کند و خدا تعالی منتقم خواهد بود برای من
در احتجاج امام همام علی

بن موسی

بن موسی در آنچه متعلق بامامت است و بیان صفات
کسیکه خدا مخصوص کردانیده او را بتشریف امامت و بیان
طریق شناختن آنکس که به خلعت امامت مشرف و امر
کردن بشیعه و محبان خود بر محافظت تقیه و توریه
نزد حاجت و بر حسن ادب ابو یعقوب بغدادی گفت که
ابن سکیت از امام همام ابو الحسن علی بن موسی پرسید
که چرا اینکه حق تع موسی کلیم را مبعوث ساخت بید بیضا
و عصا که مشابه آلات سحر بود و عیسی را مبعوث ساخت
بآنچه مشابه طبابت بود و مبعوث ساخت محمد را بکلام و
خطبا امام فرمود چون بر انگیخت خدا تعالی موسی را بنبوت
غالب بر اهل عصر او سحر بود پس معجزه او بنزد حق تع چیزی
بود مناسب آنچه اهل عصر بان متوجه بودند بر وجهیکه
در وسع هیچ احدی نبود اتیان بمثل آن و بآنچه باطل می
کردانید سحر ایشانرا و بان ثابت کردانید حجت خود را بر ایشان
و چون بر انگیخت عیسی را بنبوت غالب بر اهل عصر او بیماریها
مزمن بود و احتیاج ایشان باطبا و قوت تجارب ایشان پس
بداد خدا تعالی عیسی را معجزه از جنس آنچه اهل عصر او طالب آن
بودند بر وجهیکه در وسع هیچ احدی نبود اتیان بمثل آن
از علاج ابرص و آنکه احیا موتی و اثبات کردانید بان
حجت بر امت خود و چون بر انگیخت حضرت محمد را در وقتیکه
غالب بر اهل عصر او خطب و کلام و شعر بود پس امد از برای
او از نزد حق تع کلامی مشتمل بر حکم و مواعظ و قصص و

احکام که عاجز بود از شناختن بشر و بان ثابت کرد اینجا حجت
خود را بر امت ابو یعقوب گفت که همواره ابن سکیت میگفت
هرگز ندیدم مثل ابو الحسن عالمی باز ابن سکیت سؤال
کرد از امام که چه چیز است امروز که حجت باشد بر خلق امام
فرمود عقل است که بشناسد بان کسی را که صادقست بر حق تع
پس تصدیق کند او را و بشناسد بان کاذب بر حق تع را
پس تکذیب کند او را فی الاشارة الی زمان التکلیف لا
یخلوا عن حاکم الصادق من جانب الله تعالی سبحانه برشد
الناس افضله ابن سکیت گفت بخدا سوگند که جواب
خوب اینست و در ضمن این جواب اشارتست بانکه عالم خالی
نیست در زمان تکلیف از صادقی از قبل خداوند تع که ملتجی شود
باو مکلف در هرچه مشتبه شود بر او از امر دین و شبهه
مومن عاقل صاحب دلالتست بان صادق قاسم بن
مسلم از برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت میکند که
گفت ما در ایام امام همام علی بن موسی در شهر مرو بودیم
پس جمع شدند در مسجد جامع مرو در روز جمعه در ابتدا
امدن ما بر و پس سخن میگفتند در امر امامت و بسیاری
اختلاف مردمان در امامت پس من بنزد سید و مولای
خود علی بن موسی امدم و اعلام کردم خوض مردمان را
در امر امامت پس تبسم نمود امام و فرمود ای عبد الله چه
جاهلند قوم و فریب خورده اند از دین خود بتحقیق که
خداوند تع قبض نکرد روح سید المرسلین را تا کامل نه
کردانید

نکردانید از برای او دین او را و فرستاد باو قرانیکه در او
تفصیل هر چیز است و بیان کرده در او حلال و حرام و حدود
و احکام را و هر انچه محتاج الیه دین قویم است پس فرمود
ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم
ما درین کتاب هیچ تقصیری و فرو فرستاد در حجة الوداع
که در اخر عمر انحضرت بود ایه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردانیدم از برای
شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خودم
را و راضی شدم از برای شما انکه اسلام دین شما
باشد امام فرمود امر امامت شکی نیست که از تمام دین است
و پیغمبر خدا از دنیا نرفت تا بیان نفرمود انرا از برای
امت خود و روشن کردانید راه انرا و بداشت از برای
ایشان علی بن ابیطالب را انگاه نگذاشت چیزیکه محتاج
الیه بود مگر که انرا بیان فرمود پس انکسیکه گمان برد
که خداوند تع کامل نکردانید دین او را رد کرده باشد کتاب
خدا را و انکسی که رد کند کتاب خدا را پس او کافر است
هیچ میدانید قدر امامت را و محل انرا از امت تا جایز
باشد اختیار امت امامت را پس بتحقیق که امامت
شان ان از ان رفیع تر و منزلت ان از ان شریف
تر است که عقول مردمان بان تواند رسید و یا مردمان
حقیقت حال ان را توان دانست تا توانند که از برای

خود اختیار امام کنند بتحقیق که امامت را خدا تع مخصوص
کرده‌اند بابراهیم خلیل بعد از مقام نبوت و خلت که مرتبه
سوم باشد و فضل و شرف و بلندی نام یافت بان امامت
انگاه حق تع فرمود اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا یعنی
بتحقیق که من کردانیدم ترا از برای مردمان امام و مقتدای
پس ابراهیم از راه سرور و شادی کفت وَمِنْ ذُرِّیَّتِی
یعنی و بعضی از فرزندان و ذریت مرا امام کردان حق تع
فرمود لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ یعنی نمیرسد عهد من
که عهد امامت باشد بظالمان و ستمکاران پس باطل
کردانید باین ایت خدا تع امامت هر ظالم را تا روز قیامت
و کردانید امامت را در صفوت امت و در ذریت اهل
صفوت و طهارت پس فرمود وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ
وَیَعْقُوبَ نَافِلَةً وَکُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِینَ وَجَعَلْنَاهُمْ
اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ
وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ وَاِیتَاءَ الزَّکٰوةِ وَکَانُوا عَابِدِینَ
و بخشیدیم بابراهیم اسحق را و یعقوب را که فرزند
فرزند اوست و هر یک را کردانیدیم از صالحان و کردانیدیم
ایشانرا امامان که راه نمای میکنند مردم را بامر ما و وحی
کردیم ما بایشان فعل خیرات را و بر پای داشتن نماز
و بر اداء زکوة و بودند ایشان عبادت کنندکان برای ما
پس همیشه امامت در ذریه ابراهیم عم بود میراث
میبرند بعضی از بعضی در قرنی بعد از قرنی تا انکه امامت

به پیغه

به پیغمبری ما رسید و حق تع فرمود اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ
بِاِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا
مَعَهُ وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ یعنی بتحقیق که اولی
مردمان بابراهیم انانند که پیروی کردند ابراهیم را
و این پیغمبر که محمد باشد صلعم و انکسان که ایمان اورده‌اند

فی بیان ان الامام من ای قبیلة وان صفاته کذا وکذا

و خدا تع دوست دارنده است
مؤمنانرا این امامت خاص پیغمبر باشد انحضرت امامت
را از برای امیر المؤمنین تعیین نمود بامر حق تع انکاه
در اولاد برکزیده او که داده بود حق تع ایشانرا علم و
ایمان قرار یافت و حق تع فرموده که قَالَ الَّذِینَ اُوتُوا
الْعِلْمَ وَالْاِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللّٰهِ اِلٰی
یَوْمِ الْبَعْثِ یعنی و کفتند انانکه داده شده بودند
علم و ایمان که هر اینه درنک کردید در کتاب خدا تا در
روز حشر این ایه در فرزندان علی بن ابیطالب است
خاصه تا روز قیامت از برای انکه هیچ پیغمبری بعد از
پیغمبر ما نخواهد بود

در کیفیت امامت

پس چکونه اختیار توانند کرد این جهال امامت را بتحقیق
که امامت منزلت انبیا و میراث اصفیا است امامت خلافت
خدا تع و خلافت پیغمبر اوست و مقام امیر المؤمنین و میراث
امام حسن و امام حسین است امامت عنان دین است
و نظام مسلمین است و صلاح دنیا و عز مؤمنین است

امامت اساس اسلام است بهدایت امام تمام میشود نماز
و روزه و زکوة و حج و جهاد و توفیر غنیمت و قسمت
صدقات و امضاء حدود و احکام و منع ثغور و اطراف
امام حلال میکند حلال خدا را و حرام میکند حرام خدا را
و برپای میدارد حدود خدا را و باز میدارد از دین خدا
نقایص را و میخواند مردم را براه پروردگار خود گاه
بحکمت و گاه بموعظه حسنه و گاه بجدال بوجه احسن امام
چون آفتابیست که طالع باشد از برای عالم و در افقی
باشد که نرسد بان دستها و دیدهای مردمان امام
بدر منیر و سراج زاهر و نور ساطع است و نجم هادی
است امام بر تپه شجری خوشگوار است از برای تشنه
لبان امام ابر بارنده و باران فرود بزنده و آفتاب تابان
و زمین گسترده است امام امین خداست در زمین او
و حجت خدا بر بندگان و خلیفه است در بلاد امام مطهر
است از ذنوب و مبرا است از عیوب مخصوص است بعلم
موسوم است بحلم نظام دین است و عز مسلمین است
و غیظ منافقین است و هلاک کافرین امام یگانه زمان
است هیچ کس بکمال او نرسد و کسی مثل و مانند او نباشد
بی کیفیت آن که بعقل خود بشناخت هیهات گم شده
اند در این شناخت عقل و حیران شده اند در افهام
و عاجز شده اند عقلا و قاصر شده اند علما و فروتن شده اند
عظما و حقیر شده اند بلغا و بیزبان شده اند فصحا در
وصف شان

وصف شانی از شئونه او و در نعت فضلی از فضایل
او بی اعتراف بعجز و تقصیر خود عود نمایا گمان می
برید آنکه یافت شود چنین کمالی در غیر آل رسول
پی گمراه شده اند گمراهی سخت و واقع شده اند در حیرت
و دروا آنان که ترک کردند امام خود را و برگزیدند
از اختیار خدا و رسول خدا از برای ایشان و روی آوردند
باختیار خود قرآن میگوید منادی که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی و پروردگار تو می آفریند
آنچه میخواهد و اختیار میکند از آنکه میخواهد سزاوار
نیست آنکه باشد مر بندگان را اختیار پاک و منزه است
خدا منیع از آنکه شریک میگردانند مشرکان و چگونه ایشان
اختیار توانند کرد از برای خود امام را و حال آنکه امام
داناییست که هیچ جهل با او نیست محدث قدسی و
طهارت و زهادت و علم و عبادت مخصوص است بدعوت
رسول و شعبه است از نسل مطهر بتول شرف اشراف
و فرعی از آل عبد مناف قایم بامر الله و ناصح عباد الله و
حافظ دین الله مفترض الطاعه و عالم علوم سیاسه
است انبیا و ائمه موفقی یافته اند بنزد حق تعالی عطا
میکند ایشان را از خزاین علوم و حکمت خود ابخیر بلکه او
عطا میکند غیر ایشان را بی علم ایشان بر بالای علم اهل
زمان ایشانست چنانکه حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي

الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا پس آنکسی که راه نماینده
است بحق وصواب سزاوارتر است آنکه پیروی کرده
شود یا آنکسی که راه نمی یابد تا راه نمائی نکنند او را پس
چیست مر شما را چگونه حکم میکنید در این امر وحق تع در حق
طالوت میفرماید ان الله اصطفیه علیکم وزاده
بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء
والله واسع علیم یعنی بتحقیق که خدای تع برگزید او را
بر شما و زیاده کرد از برای او گشادگی در علم و در قوت جسم
و خدای تع میدهد ملک و پادشاهی خود را بآنکس که
میخواهد و خدای تع گشاده و بهمه چیز دانا است بدانکه
بنده هرگاه که اختیار کند او را خدای تع از برای امور بندگان
خود شرح صدر او میکند از برای این امور و در دل آن
پدید آورد چشمهای حکمت را و الهام میکند باو علم صلاح
امت را پس عاجز نشود بعد از آن جواب هیچ سوالی را و او
معصوم و موید و موفق و مسدد از جانب حق تع است پس
بهیچ هستند بندگان آنکه اختیار کنند چنین شخصی را
و از امام خود گردانند ایشان کتاب خدای تع را در پس
پشت افکنده اند و از امام خود گردانند که گویا هرگز
ندانسته اند و حال آنکه در کتاب خداست هدایت و
شفاء صدور و پیروی میکنند هوا و آرزوی خود را
پس مذمت کرده است ایشان را خدای تع آنجا که فرموده
ومن اضل

ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر علم هدی من الله
ان الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی وکیست آنکه گمراه
تر باشد از آنکسیکه پیروی میکند آرزوی خود را بی
هدایت وراه نمائی از خدا بتحقیق که خدای تع هدایت
نمیکند گروه ظالمان را **در صفات امام ع** و روایت
کرده شده است از حسن بن علی بن فضال از امام همام علی
بن موسی که فرمود بتحقیق که امام را علامتها است از
انجمله آنست که اعلم زمان و پرهیزکارترین اهل روزگار
است و اسخی و اشجع و اعبد مردمانست متولد شده
است ختنه کرده و پاکیزه و مطهر میبیند از پس پشت
خود هم چنانکه میبیند از برابر رو و شخص او را سایه نیست
وچون از شکم مادر بروی زمین آید کفهای دست او
بر زمین باشد و با واز بلند بشهادتین قایل گردد چشم
او بخواب رود و اما دل او بخواب نرود و هرگز احتلام نیابد
واز غایت فطنت محدث باشد گویا از غیب با او از حوادث
عالم سخن گفته اند زره پیغمبر خدا بر قامت او برابر افتد
هرگز بول وغایط او دیده نشود بدانجهة که حق تع موکل
گردانیده زمین را تا فرو برد آنچه از امام بیرون می آید
و بوی او خوشتر از بوی مشک و عنبر باشد و اولی
باشد بمردمان از نفسهای ایشان و مشفق تر باشد
بر مردمان از پدر و مادر ایشان و متواضع ترین مردمان
باشد از برای خدای تع و مطیع ترین خلق خدا باشد

باوامر و نواهی او و مستجاب الدعوه باشد تا آنکه اگر دعا
کند بر سنگی که شکافته شود هر آینه شکافته شود و سلاح
پیغمبر خدا نزد وی باشد و شمشیر ذوالفقار نزد او باشد
و صحیفه که در او اسماء شیعه اوست تا روز قیامت
و صحیفه که در او اسماء اعداء اوست تا روز قیامت
و نزد او باشد جامعه و آن انست که طول آن هفتاد
ذرع است در وی است آنچه محتاجند بآن ولد آدم و نزد
اوست جفر اکبر و جفر اصغر که مشتمل بر همه علوم است
تا ارش خراشیدن پوست و نزد اوست مصحف فاطمه
در صفت ابدال و از خالد بن ابو الهیثم مرویست
که گفت سوال کردم از امام همام علی بن موسی آنکه
مردمان گمان برده اند که در زمین ابدال میباشد این
ابدال چکسانند امام فرمود راست گفته اند گروه اوصیا اند
گردانیده است خدا تع ایشان را ابدال انبیا از زمان انبیا را
ختم کرد بمحمد که خاتم انبیا است و ایشان را از دنیا بیرون
برد در بیان هر منکر و کفر علی اللهی عز و جل
و روایت کرده شده است از امام همام ابو الحسن علی بن
موسی که مذمت کرده غلات و مفوضه و تکفیر و تضلیل
ایشان و بیزاری از ایشان و از آنکسان که ایشان را دوست
دارند و فرمود آنکس که تجاوز کند از حد امیر المومنین
و او را معبود خود داند پس از جمله مغضوب علیهم و
از جمله ضالین است و امیر المومنین فرمود تجاوز مکنید
ازمن بالوهیت

از من بالوهیت من و غلو مکنید همچو غلوی نصاری
در حق عیسی پس بتحقیق که من بیزارم از غلو کنندگان
پس برخواست مردی و گفت ای پسر رسول خدا وصف کن
پروردگار خود را از برای من پس بتحقیق که پیش از ما
اختلاف کرده اند در اوصاف خدا امام وصف کرد خدا تع
را به بهترین وصفی و بزرگی و عظمت حق تع را و تنزیه
او از چیزیکه لایق نباشد بیان فرمود ایزد برخواست و گفت
مادرم و پدرم فدای تو باد ای پسر رسول خدا
بعضی از مردم که در مقام محبت شما اند گمان میبرند که
این که این صفات که بر شمردی همه صفات علی مرتضی
است و او است خداوند عالمیان چون امام این سخن بشنید
لرزه بر اندام امام افتاد و عرق بر جبین مبین او نشست
و فرمود خدا تع منزه است از آنچه ظالمان میگویند آیا علی
پسر ابوطالب نمیخورد و نمی آشامید و نکاح نمیکرد و دفع فضلات
او نمیشود و طهارت نمیکرد و بخضوع و خشوع تمام بدرگاه
حق تع اظهار تذلل نمیکرد آیا این صفات کسی است که خدای
و معبود عالمیان باشد و اگر چنین کسی معبود تو اند بود
پس هیچ یک از شما نباشید مگر آنکه معبود عالمیان باشید
بجهة مشارکت شما او را در این صفات پس ایزد گفت
ای پسر رسول خدا ایشان گمان میبرند که چون علی
بن ابیطالب اظهار معجزات کرد که قادر نبود بر آن غیر
خدا تع این دلالت میکند بر آنکه او معبود است و ظاهر

شد بردمان بصفات از باب حدوث تا بشناسند او را و باختیار
ایمان او رند با وشتبه و ملتبس کشت حال بر مردمان و بتنافت
الوهیت او نتوانند رسید امام فرمود اینقدر مات بعینها
حجت بر ایشانست وچنین میکوئیم که چون ظاهر شد از او
فقر و فاقه و احتیاج دلالت کرد بر انکه شخصی که موصوف
باشد باین صفات حدوث و متشارکت ضعفا و محتاجین
باشد اینچنین معجزات فعل او نتواند بود و از اینجا معلوم
شود که انکس که این معجزات از او در وجود می امد قادر
مختاریست که او را بهیچ وجه متشابهت و مشارکت با مخلوقات
نیست و نه فعل شخص ضعیفست که موصوف بصفات
حدوث باشد **مباحثه باقی یحیی خراسانی با امام و الزام
یافتن در باب امامت** مرویست انکه مامون لعنه الله
دوست داشت در باطن انکه نقص بمرتبه ابو الحسن علی
بن موسی رسد و اصحاب بحث و جدل بر و غالب ایند روزی
متکلمان و فقها در مجلس او جمع امدند پس ترغیب کرد
ایشانرا که در باب امامت بحث و جدال کنند امام با ایشان
کفت در این بحث اتفاق کنید بر یک کس که لازم باشد
بر شما انچه لازم شود باو پس اختیار کردند ایشان نیز
شخصی را که معروف بود بیحیی بن ضحاک سمرقندی
و در خراسان او را عدیلی و نظیری نبود انگاه امام فرمود
ای یحیی خبر ده مرا از کسیکه تصدیق کند انرا که دروغ
کوینده باشد بر نفس خود تا تکذیب کند او را که راست کوینده
باشد

باشد بر نفس خود ایا انکس بحق مصیبست یا مبطل مخطی
پس خاموش کشت یحیی و در ان سخن متامل شد مامون
با یحیی کفت جواب او را ده یحیی کفت عفو کن از من
ای امیر المومنین جواب دادن این سخن را مامون
کفت ای ابو الحسن شناسا کردان مرا بغرض این سوال
امام فرمود ضرورتست یحیی را انکه خبر دهد از امامان
خود بانکه ایشان دروغ کفتند بر نفس خود خود یا راست
کفتند پس اکر کمان برد انکه ایشان دروغ کفتند پس
شایسته امامت نباشد دروغ کوینده و اکر کمان برد
انکه ایشان راست کفتند پس بتحقیق که اول ایشان
کفت باطل کنید عقد خلافت را که از برای من کردید
پس بتحقیق که من بهتر بر شما نیستم و حال انکه
علی بن ابیطالب در میان شما است و دویم ایشان
کفت بیعتی که با ابو بکر کردیم کاری بانه از روی دانش
و تامل بود دهر انکس که باز کردد بمثل انکاه پس بکشید
او را و بخد اسوکند راضی نشده است از برای کسیکه
بمثل ان باز کرده مکر بکشتن پس انکس که بهتر بود
ان مردم نباشد و بهتر بر نیست مکر بصفات کمال
و از انجمله علم است و از انجمله جهاد است و دیکر فضایل
علمی و عملی و این صفات در او موجود نیست و کسیکه
که بیعت با او نه از راه دانش و تاملست و واجب
است قتل کسیکه اقدام بمانند ان نماید چکونه قبول

نوان کرد عهد اورا از برای خلافت غیر اوان سخن را
از برای این غرض مقصور میکردم باز اول ایشان بر
منبر میگفت که بتحقیق که مرا شیطانیست که میپوشاند
دل مرا پس هرگاه که مرا از راه حق بگرداند مرا براه
حق اورید و هرگاه که خطای کنم مرا ارشاد کنید پس
ایشان امام و خلیفه زمان بتوانند بود اگر راست
گویند و اگر دروغ گویند و چون نزد بجیی جوابی
ازین سوال نبود خواموشی اختیار نمود مامون
از حسن این کلام تعجب بسیار نمود و گفت ای ابو الحسن
در روی زمین کسی باین خوبی سخن نتواند گفت
بیان مرتبه علماء شیعه روایت کرده اند از امام
همام ابو الحسن که فرمود فاضلترین عبادتی که ذخیره
اخرت باشد حمایت عالمیست از محبان و موالیان ما
امام خود را از برای روز فقر و فاقه و مسکنت او بانکه
فریاد رسی کند در دنیا مسکینی را از محبان ما و از دست
ناصبی دشمن خدا و رسول خدا برهاند این عالم در روز
قیامت از قبر برخیزد و ملایکه صفها زده باشند
از قبر او تا انجا که مکان اوست از بهشت پس بردارند
او را بر بالهای خود و گویند خوشا حال تو ای دفع
کننده سگان از ابرار و ای تعصب کننده از برای
گروه اخیار تا برسانند او را بمکان او در فردوس
اعلی و باسنادی که سبق ذکر یافت مرویست از امام
ابومحمد

ابو محمد الحسن العسکری که گفت روزی مردی امد در
مجلس امام همام ابو الحسن علی بن موسی و گفت ای پسر
رسول خدا امروز چیزی بسیار عجب مشاهده کردم
کلام فی التقیه والتوریة امام فرمود چه بود
ان گفت دیدم مردیرا که دیروز با ما بود و اظهار محبت
و مودت ال محمد میکرد و تبرا از اعداء ایشان مینمود امروز
دیدم که خلقی براو پوشانیده اند و او را در بازار میبرند
و فریاد میکنند و در پیش روی او ندا میکردند که ای گروه
مسلمانان بشنوید توبه این مرد رافضی را بعد از ان
با او میگویند که بگوی او میگوید که ای گروه مسلمانان از
من بشنوید خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ اَبَا بَكْرٍ
و چون او این سخن میگوید شادی میکنند بتوبه
او و تفضیل او ابابکر را بر علی بن ابیطالب امام فرمود
که چون خلوت شود اعاده کن این سخن را چون خلوت
یافت ان سخن را اعاده نمود امام فرمود تفضیل نکردم
از برای تو معنی کلام ان مرد را در حضور جماعتی که حاضر
بودند زیرا که مکروه میدانستم انکه جماعت این سخن را
نقل کنند و مردمان بتقیه او برسند و ایذا و اهانت
باید از مخالفان نگفت ان مرد که بهترین مردمان بعد از
رسول خدا ابوبکر است تا تفضیل نداده باشد ابوبکر را
بر علی بن ابیطالب ولیکن گفت خیر الناس بعد از رسول
الله ابا بکر را منادی کرده اند تا رضای ان گروه جهله

حاصل نمایند واز شر ایشان ایمن گردد وگردانیده است خدا
این توریه را رحمتی از برای شیعه ومحبان آل محمد در

بیان کیفیت شیعه

باسناد دیگر مرویست از
امام همام ابی محمد الحسن العسکری که فرمود که چون امام
ابو الحسن از مقام امامت وولایت متمکن گشت گروهی
بدرگاه معلای امام آمدند واز حاجبان استدعای
آن نمودند که بمجلس سامی امام در آیند وگفتند ما شیعه
علی بن ابیطالبیم وچون التماس ایشان بعرض رسید امام
فرمود که مرا مشغولیت ایشانرا بازگردان ایشان باز
گشتند وروز دیگر آمدند وملتمس خود را عرض کردند
وجواب برهمان قاعده یافتند باز میگشتند تا اصل از
وصول شرف خدمت امام گشتند تا حاجبان گفتند
که بگوئید که ما شیعه علی بن ابیطالبیم وشماتت می
کنند بما دشمنان ما بواسطه آنکه ما محجوب شده ایم از
صحبت شما این نوبت باز میگردیم وگریخته ببلاد دیگر
خود خواهیم رفت از خجالتیکه بما رسیده است امام فرمود
رخصت ده ایشانرا بمجلس بعد از آن در آمدند وسلام
کردند جواب نیافتند وچندانکه ایستادند رخصت
نشستن نیافتند بهمان ایستاده گفتند ای پسر رسول
خدا این چه جفاست بعد از این همه حجاب مارا چه
هستی نمانده است با این همه استخفاف امام فرمود
باید که بدانید که آنچه بشما رسیده از عمل شما است

با آنکه عفو

با آنکه عفو از بسیاری واقع است من اقتدا نکردم مگر بخداوند
جل وعلا وبه پیغمبر خدا وبامیر المومنین وبآباء طاهرین
خودم ایشان عتاب کننده اند بشما ومن اقتدا کرده ام بایشان
گفتند از برای چه عتاب کردند امام فرمود از برای آنکه شما
خود را شیعه امیر المومنین خواندید وای بر شما شیعه امیر
المومنین حسن وحسین وسلمان ومقداد وعمار ومحمد
بن ابی بکرند مخالفت نکردند امر خدا وشما در بیشتر
اعمال مخالفید ودر اکثر فرایض مقصرید ودر تعظیم
برادران خود در راه خدا تبع تهاون عظیم مینمائید وتقیه
میکنید اینجا که تقیه واجب نیست بر شما وترک میکنید
تقیه در مقام وجوب تقیه پس اگر بگوئید ما دوستان
ومحبان وموالیان ایشانیم ودشمنان دشمنان ایشان
این سخن را انکار نکنیم از شما واین منزلتی عظیم و
مرتبه شریفیست که دعوی کنند از برای خود واگر
تصدیق نکنید فعل شما قول شما را هر اینه شما هلاک
بایید مگر آنکه تدارک کند از برای شما رحمت پروردگار
شما گفتند ای پسر رسول خدا ما استغفار میکنیم از
خدا وتوبه میکنیم از گفتار خود بعد از این چنان
میگوئیم که ارشاد کردی ما را محبان شمائیم ودشمنان
دشمنان شما

کرامة لمحبة الائمة علیهم السلم

امام فرمود رحمت بر شما باد ای برادران ما واصحاب
محبت ما پس ایشانرا تعظیم وتکریم نموده در صدر مجلس

41,2

جای داد و با حاجبان گفت چند نوبت ایشانرا محجوب کرده‌اند
گفتند شصت نوبت امام فرمود شصت روز پی در
پی ایشانرا بمجلس انور حاضر کرده‌اند و در تعظیم و تکریم
ایشان دقیقه فروگذاشت ننمایند که توبه و استغفار
ایشان در معرض قبول است و مستحق عزت و کرامت
شده‌اند بجهت دوستی و موالات ایشان مارا و تفحص
احوال ایشان و امور عیال ایشان فرمود مواساه با ایشان
بنفقات و صلات مبرات فرمود صلوات الله علیهم اجمعین

در احتجاج امام نقی تقی ابی جعفر محمد بن علی الثانی الجواد
الهادی در انواع مختلفه از علوم دینیه ابو هاشم
داود بن قاسم جعفری میگوید که از امام همام ابو جعفر
محمد بن علی هادی پرسیدم از معنی قول حق تع قُلْ هُوَ
اللّٰهُ أَحَدٌ امام فرمود یعنی مجمع علیه بوحدانیه ایا نشنیدی
که میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ یعنی و اگر سوال کنی از
ایشان که کیست که بیافرید آسمانها و زمین را هر اینه
میگویند او را شریک هست و زن و فرزند دارد بعد از
ان پرسیدم از معنی قول حق تع لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ
یعنی در نمی‌یابد حق تع را دیدهای مردمان امام فرمود
ای ابو هاشم اوهام قلوب دقیق‌تر است از ابصار
عیون زیرا که تو در می‌یابی انها را بدیده خود و اوهام

قلوب

قلوب در نمی‌یابد حق تع را پس چگونه در یابد او را
دیدهای مردم و از ابو هاشم جعفری منقولست که
گفت من بنزد امام ابو جعفر محمد النقی بودم مردی
سوال کرد از امام و گفت خبر ده مرا از خدا تع آنکه
او را این اسمی و صفات که در کتاب خدا تع هست اینها عین
ذات اوست یا نه امام فرمود که این سخن را دو وجه
است اگر مراد تو آنست که ذات حق تع متکثر است بتکثر صفات
خدا تع از این منزه و مبراست و اگر مراد تو آنست که این
اسما و صفات که در کتاب حق تع هست بنزد علم حق تع بود
و استحقاق ان داشته پس چنین است و اگر مقصود ان
باشد که هیئه صور این اسما و صفات و تقطیع حروف
و هجاء ان بوده پس حاشا که با خدا تع بوده باشد در
ازل بلکه در ازل خدا تع بود و هیچ مخلوق با او نبود
بعد از ان خدا تع این اسماء صفات افریده و انرا وسیله
عبادت و بندگی بندگان خود کرده‌اند پس این الفاظ
مخلوقند و دالند بر کمال خالق جل و علا پس گفتن تو که
خدا تع قادرست ضرر ندارد که خبر میدهی انکه عجز او را
در نمی‌یابد پس نفی کرده باین کلمات عجز را و عجز را غیر
و ما سوی حق تع دانسته و هم چنین گفتن تو که خدا
تع بی عالم است نفی کرده باین جهل را و کردانیده جهل را
ما سوای حق تع پس هرگاه که فانی کرداند خدا تع اشیا را
فانی میکرداند صورت و هجا و تقطیع حروف را اما هیئه

خدا بتع عالم بوده وهست وخواهد بود **في تزويج المامون**
بنته ام الفضل من مولانا وسيدنا الامام المعصوم
محمد التقي عليه الصلوة والسلام واز ریان بن شبیب
منقولست که گفت چون میخواست مامون که دختر خود را
ام الفضل در نکاح ابوجعفر محمد بن علي الهادي در آورد
این سخن بجماعت عباسیان رسید اتفاق کردند بنزد
مامون آمدند و اظهار غلظت کردند و میترسیدند که
امر بان منتهی شود که با امام رضا منتهی شده بود پس عرض
کردند در این امر نزدیکان او وگفتند که مناسب نمی
دانیم که امیر المؤمنین باین امر اقدام نماید چه خوف آن
هست که امر ملک و استیلا که خدا بتع در قبضه قدرت
ما در آورده از دست ما بیرون رود وخلعت عزتی که
خدا بما پوشانیده ازما خلع کنند وتو میدانی عداوتیرا که
در میان ما واین قوم واقع است بعضی درین زمان وبعضی در
زمان پیش ومیدانی که روش خلفاء سابق با ایشان بجز
بغض وعداوت نبود وهموار در مقام شکست کار ایشان
بودند وتو برخلاف سیرت ایجماعت در مقام تعظیم
علی رضا در آمدی وخدا بتع آن مهم را کفایت کرد دیگر
از خدا بتع اندیشه کن وما را در غم واندوه دیگر مینداز
وازین وصلت که عزیمت کرده بگذر ورا از اقربا واهلبیت
خود بکسی که اهل آن باشد که با ام الفضل همسری کند
از برای او اختیار کن مامون در جواب گفت اما آنچه در
میان شما

میان شما واهل ابیطالب واقعست پس شما سبب آن
در آن واگر انصاف بدهید ایشان از شما اولی اند واما
آنچه از جماعت ما پیش ازین با ایشان کردند ایشان بآن اعمال
قطع رحم کردند ومن در پناه خدا میروم از آن اعمال و
بخدا سوگند که مرا هیچ پشیمانی نبود از آنچه نسبت برضا بخاطر
آورده بودم ومن اورا تکلیف کردم باین امر اقدام نماید
اما استنکاف از جانب او بود وآنچه تقدیر خدا بود هم
بوجود آمد واما ابوجعفر محمد بن علي پس من اختیار
کرده ام اورا ازانجهت که فایق است بر همه خلایق در علم
وفضل با وجود صغر سن وامید آن دارم که بر مردمان ظاهر
گردد آنچه بر من ظاهر است از عزت وکمال نفس ابوجعفر
تا بدانند که آنچه من اراده کرده ام حق وصواب است گفتند
ابوجعفر طفلی است وآنچه تو در حق او گمان برده بغایت
دور است اورا بدانش ومعرفت دین وفقه چکار اورا
بگذار تا تحصیل علم وادب اشتغال نماید وبعد از آن نظر
کن در صلاح کار او مامون گفت وای بر شما من داناترم
بحال این طفل از شما ومیدانم که علم ودانش وادب او
از رعایا که ناقصانند از حد کمال واگر خواهید امتحان
کنید ابوجعفر را پس امتحان کنند اورا تا ظاهر شود بر شما
آنچه گفتم از علو شان او گفتند راضی شدیم که امتحان
کنیم اورا بما باز گذار تا از عالمی استدعا کنیم وازو سؤالات
کند از اصول وفروع دین پس اگر ازعهده جواب بوجه

صواب بیرون این ماده را راه اعتراض نباشد در امر او و بر
خواص وعام ظاهر کردد که رای امیر المومنین در حق او سدید
وصحیح است واکر در جواب عاجز ماند حقیقت حال بر امیر المومنین
ظاهر کردد مامون کفت قرار سخن برین است رای ایشان
بران قرار کرفت که یحیی بن اکثم که قاضی ان زمان بود و
امتحان ابو جعفر کند در مسایل علمی واستکشاف بعضی از
مشکلات نماید که ابو جعفر در جواب ان عاجز شود ویحیی
بن اکثم را درین مهم وعده باموال نفیسه نمودند ونزد
مامون امدند والتماس کردند که روزی را از برای
این مهم تعین نماید وامر کند باجتماع ارباب خصوص
از برای تحقیق این حال ترغیب کردن یحیی ابن اکثم را
عباسیان در مباحثه علوم طلب نمودن از ابو جعفر
علیه السلام والزام یافتن و نکاح کردن
ام الفضل دختر خود را مامون از برای ایشان روزی مقرر
داشت واجتماع عظیم در ان روز واقع شد وابو جعفر بمجلس
در امد ودر ان روز نه ساله بود ابو جعفر بر مسندی که
از برای او تعیین کرده بودند نشست یحیی بن اکثم را
در مقابل جای دادند از مامون رخصت رخصت طلب
کرد که از ابو جعفر سوالی کند مامون رخصت داد پس
روی با بو جعفر اورد وکفت رخصت هست که از
شما سوالی کنم امام ابو جعفر کفت سوال کن انچه
خواهی یحیی کفت جان من فدای تو باد چکویی در حق

محرمی که

محرمی که بکشد صیدی را چه کفاره بر او لازم میشود ابو
جعفر فرمود ایا ان محرم که ان صید را کشته است در حل
یا در حرم وایا عالم بوده بحرمت صید یا جاهل وعمدا کشته
یا از راه خطا وان کشنده بنده بود یا ازاد کوچک یا بزرک
وصید از مرغان پرنده بود یا از حیوانات چرنده اصرار
داشته بر فعل خود یا از کرده پشیمان شده واین قتل صید
در شب بوده یا در روز واو احرام بعمره بسته بود یا بحج
یحیی ابن اکثم از بسیاری احتمالات سخن متحیر بماند واثار
پریشانی وعجز بر ناصیه او بر اهل مجلس ظاهر کشت ولکنتی
در زبان یحیی بدید امد مامون کفت حمد وسپاس خداوند
را بر عطای این نعمت وتوفیق بر راستی ودرستی رای من
ونظر بر جانب مردم خود افکند وکفت اکنون بر شما ظاهر
شد درستی تدبیر واندیشه من بعد از ان با ابو جعفر ع
کفت خطبه کن از برای خودم ام الفضل را ابو جعفر بعد
از سپاس وحمد حق تع ودرود بر سید انبیا وبر ال وعترت
اصفیا فرمود محمد بن علی بن موسی بن جعفر ع خطبه میکند
ام الفضل دختر عبد الله مامون را که در عقد نکاح او در اورد
بمهر جده او فاطمه دختر رسول خدا که ان پانصد درهم نقره
خالص بسند بوده است هیچ در نکاح من در حق او رد
مامون انکاه مامون کفت ام الفضل دختر خود را
بنکاح ابو جعفر در اوردم بمهری که مذکور شد ابو جعفر
کفت قبول کردم نکاح او را برای خودم انکاه مامون

گفت مردم را بنشانند هر کس را در جای و منزلت خود بعد
از آن انواع اطعمه و اصناف اشربه که شایسته ارباب
خصوص باشد حاضر گردانیدند و بعد از آن از برای هر کسی
جایزه که فراخور حال او باشد عطیه و هدیه نمود و
چون مردم متفرق شدند و بجز خواص او دیگری در مجلس
نماند مامون با بوجعفر گفت جان من فدای تو باد اگر بیان
کنی فقه آنچه تفصیل کردی از وجوه قتل صید محرم
تا بدانند مردمان و خلایق از آن فایده گیرند و بر ایشان
وضع منفی باشد ابوجعفر فرمود محرم چون بقتل آورد صید را
در حل و آن صید از طیور باشد از کبار طیور کفاره آن
گوسفندی باشد و گر در حرم آنرا بقتل آورده باشد کفاره
آن مضاعف است و اگر بقتل آورد جوجه مرغی را در حل کفاره
آن بره ایست که آنرا از شیر خوردن باز گرفته باشند
و اگر بقتل آورده باشد آنرا در حرم کفاره آن بره ایست و قیمة
آن و اگر آنچه بقتل آورده باشد حیوان وحشی باشد اگر
حمار وحشی باشد کفاره آن بقره ایست و اگر نعامه باشد
جزای آن بدنه ایست و اگر آهو صید کند گوسفندی برو
لازم شود و اگر یکی از اینها در حرم بقتل در آید مضاعف
آن کفاره لازم شود و اگر احرام حج بسته باشد این کفارات
را در منی ذبح کند و اگر احرام بعمره بسته باشد در مکه
باشد این کفارات را در منی ذبح کند و اگر احرام بعمره بسته
باشد در مکه نحر نماید و کفاره صید بر عالم و جاهل یکسانست
و اگر عمدا

و اگر عمدا کرده باشد آثم شود و اگر از روی خطا واقع شده باشد
مغفور است و کفاره آزاد بر نفس او است و کفاره بنده
بر خواجه او است و بر محرم صغیر کفاره نیست و بر محرم کبیر
کفاره واجب گشته و آنکه از صید پشیمان گشته باشد
عقاب آخرت از او ساقط میشود آنکه پشیمان نشده باشد
در عقاب آخرت است مامون گفت نیکو گفتی خدا بدهد ترا
جزای ابرار و دهاد مامون گفت میخواهم که از یحیی بن اکثم
سوالی کنی که از جواب آن عاجز آید و تفوق تو بر عالمیان
ظاهر گردد **سوال حضرت امام علیه السلام از یحیی اکثم**
ابوجعفر گفت ای یحیی خبر ده مرا از مردی که نظر کند اول
روز بر زنی و آن نظر بر او حرام بوده باشد و چون روز
بلند شود آن نظر بر او حلال باشد و چون وقت زوال
برسد حرام باشد آن نظر و چون وقت عصر در آید حلال
باشد بر او آن نظر و چون هنگام غروب باشد حرام باشد
بر او آن نظر و چون وقت عشا رسد حلال باشد بر او آن
نظر و چون نصف شب در آید حرام باشد بر او آن نظر
و چون صبح طالع گردد حلال باشد بر او آن نظر سبب آن
حلال بودن و حرام بودن چه باشد و این احوال در چه
صورت تواند بود یحیی ابن اکثم گفت بخدای سوگند
مرا قدرت و استطاعت جواب این سوال نیست پس
اگر جواب این سوال بفرمائی مرا اهل آن کرده باشی
است جد بزرگوار خود را ابوجعفر گفت این حال

کنیزکی است که مملوک شخصی باشد مرد اجنبی را نظر
کردن برو حرام است در اول روز و چون روز بلند
شود او را بخرد از صاحب او پس حلال باشد او را ان
نظر و چون وقت زوال در اید ازاد کرداند او را پس
حرام باشد نظر کردن براو و چون وقت عصر شود او را
در نکاح خود در اورد حلال کردد نظر براو چون هنکام
غروب شود نظر کردن برو و چون نصف شب در اید طلاق
او دهد پس حرام باشد نظر براو و چون صبح طالع شود
رجعت کند ازان طلاق پس حلال باشد نظر براو انکاه
مامون نظر کرد بجانب مردم خود و کفت بخدا سوکند که ابو
جعفر از اهل بیتی است که از راه علم و تقوی مزیت بر عالمیان
دارند صغر سن در ایشان مانع کمال ایشان نیست کفتند
راست کفتی ای امیر المومنین و رای تو برحق و صوابست
و ابو جعفر عزل خواص خود فرمود و اهل مجلس متفرق
شدند روایت کرده شده است انکه مامون بعد ازانکه
تزویج کرده دختر خود را ام الفضل با بو جعفر روزی در
مجلس بود و ابو جعفر حاضر بود **سوال یحیی ابن اکثم**
یحیی ابن اکثم کفت چه میکویی ای پسر رسول خدا در
خبری که روایت کرده اند که روزی جبرئیل نازل شد
بر پیغمبر خدا و کفت ای محمد حق تع ترا سلام میرساند
و میکوید سوال کن از ابو بکر که ایا از من راضی ام ابو
جعفر کفت که من منکر فضل ابو بکر نیستم ولیکن واجبست

برصاحب

بر صاحب این خبر که صدق و کذب این خبر را تحقیق کند
بقانونی که پیغمبر فرموده انجا که کفت انکس که منتحل اورس
دروغی بندد باید که اماده کرداند جای خود را در اتش
دوزخ پس هرکاه که بیاید شما را حکایتی از من پس
عرض کنید انرا بکتاب خدا و سنت رسول خدا پس انچه
موافق کتاب و سنت باشد فراکیرید انرا و انچه
مخالف کتاب و سنت باشد فراکیرید انرا و انچه
مخالف کتاب باشد بکذارید انرا و این خبر موافق
کتاب خدا نیست زیرا که خدای تع میفرماید وَلَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ
نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ یعنی وهر
اینه بتحقیق که افریدیم ما ادمیرا و میدانیم ما
انچه در دل او در می اید و ما نزدیکتریم باو از
رک کردن او با او پس چکونه تواند بود که رضا و
سخط ابو بکر پوشیده باشد برحق تع تا سوال کند
ازانکه براو پوشیده است از ابو بکر **سوال دیکر**
باز یحیی ابن اکثم کفت که روایت کرده شده است انکه
مثل ابو بکر و عمر مثل جبرئیل و میکائیل است ابو جعفر
فرمود جبرئیل و میکائیل دو ملک مقربند که هرکز
نافرمانی حق تع نکردند و از طاعت حق تع بیرون نه
رفته اند و ابو بکر و عمر در بیشتر اوقات مشرک
وبت پرست بوده اند پس محال باشد که نسبت بکنند

ایشان بجبرئیل ومیکائیل **سوال دیگر** باز یحیی ابن اکثم
گفت روایت کرده اند که پیغمبر خدا فرمود ابو بکر وعمر دو سید
پیران اهل بهشتند درین سخن چه میگوئی ابو جعفر
گفت صدق این خبر از محالاتست زیرا که اهل بهشت همه
ایشان جوانانند در میان ایشان پیران نمیباشد این
خبر را بنی امیه وضع کرده اند در برابر خبری که مرویست
از پیغمبر خدا که حسن وحسین سیدان جوانان اهل بهشتند
سوال دیگر باز یحیی ابن اکثم گفت که روایت کرده
اند که عمر بن خطاب چراغ اهل بهشتست ابو جعفر فرمود
این سخن است محال زیرا که در بهشت ملائکه مقربان
هستند و در بهشت ادم ونوح وابراهیم ومحمد وهمه انبیا
واصفیا هستند بنور ایشان روشن نمیشود وبعمر روشن
است **سوال دیگر** باز یحیی ابن اکثم گفت مرویست
انکه سکینه ناطق میشود بزبان عمر امام فرمود هرچند
فضل عمر بسیار است اما ابو بکر از او افضل است واو بر
بالای منبر میگفت بتحقیق که مرا شیطانیست که میپوشاند
دل مرا پس هرگاه که میل کنم باو پس باصلاح اورید مرا
سوال دیگر باز یحیی ابن اکثم گفت مرویست انکه
پیغمبر خدا فرمود اگر من مبعوث نمیشدم بنبوت و
رسالت عمر خطاب مبعوث میشد بنبوت ابو جعفر فرمود
کتاب خدا راست میگوید ودروغ نمیگوید انها که
میگویند واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك
ومن نوح

ومن نوح فرا گرفته است خدای تعالی عهد ومیثاق را از
برای پیغمبران خود واز تو واز نوح پس چگونه تواند بود
که تبدیل کند عهد ومیثاق را بلانکه انبیا یکچشم زدن به
خدای تعالی شرک نیاورده اند وچگونه برانگیزد بنبوت
کسیرا که در اکثر اوقات شرک بخدای تعالی اورده باشد
و پیغمبر خدا فرموده باشد که من پیغمبر بودم وادم
در میان اب وگل بود **سوال دیگر** یحیی بن اکثم
گفت روایت کرده اند که پیغمبر خدا فرمود هرگز وحی
از من در توقف نیفتاد مگر که گمان بردم که وحی بر ال خطاب
فرود خواهد امد امام فرمود محال است که پیغمبر خدا را شك
در نبوت خود واقع شده باشد وحق تعالی فرموده والله
يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس
خدای تعالی بر میگزیند از ملائکه رسولان را واز مردمان برمی
گزیند پیغمبران پس چگونه ممکن باشد که انتقال کند نبوت
را از کسیکه برگزیده او را از برای نبوت بکسیکه شرك
بخدای تعالی اورده باشد **سوال دیگر** باز یحیی ابن اکثم
گفت از پیغمبر خدا مرویست که فرمود اگر عذاب نازل
میشد هر اینه نجات نمییافت از عذاب مگر بجهة عمر بن
خطاب امام فرمود این هم محالست زیرا که حق تعالی می
فرماید وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم
٤٢ وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون
وسزاوار نبود خدای تعالی را انکه عذاب کند ایشانرا

و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و سزاوار نبود آنکه
عذاب کند ایشانرا و حال ایشان توبه کنندگان و
استغفار کنندگان باشند پس خبر داد خدا تع آنکه
عذاب نمیکند احدی را مادام که پیغمبر خدا در میان
ایشان باشد و مادام که استغفار کنند ذکر بعضی
حالات و صفات حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و
عجل فرجه و رزقنا لقائه و از عبد العظیم حسنی رض منقولست که
گفت وقتی با ابو جعفر محمد بن علی بن موسی ع گفتم باو
گفتم من امید میدارم که قایم آل محمد که پر کند او
دنیا را از عدل همچنانکه از ظلم مملو باشد آن تو باشی
امام فرمود هیچ یک از ما نیست مگر که قایم است بامر خدا
و راه نماینده است بدین خدا اما آن قایم که بحق ظهور
خواهد کرد بر اهل کفر و جحود و پر خواهد کرد دنیا را از
عدل پنهانست بر مردمان ولادت او و غایب است
از مردمان شخص او و حرام است بر مردمان تسمیه او
و هم نام پیغمبر خداست و کنیه او کنیه پیغمبر خدا
است چون مجتمع شوند بر او اصحاب او بشماره اهل
بدر که آن سیصد و سیزده مرد است از اطراف
عالم باجتماع این جماعت از اهل اخلاص ظهور خواهد
کرد و این مراد است از قول حق تع اینما تکونوا
یأت بکم الله جمیعا یعنی هرجا که باشید شما می
آورد

اورد خدا تع شما را و اجتماع سید هد شما را بتحقیق که
خدا تع بر همه چیزی قادر است و چون شماره ایشان
بده هزار مرد رسد خروج میکنند بامر خدا و دشمنان
خدا را بقتل خواهند آورد تا زمانیکه حق تع از ایشان
راضی باشد عبد العظیم میگوید گفتم ای سید من
چگونه میداند که خدا تع از او راضی است امام ع
فرمود از رحمتی که خدا تع در دل آدمی اندازد و
چون در آید در مدینه بیرون می آورد لات و
عزی را و آتشی میافروزد و ایشانرا میسوزاند
در احتجاج امام همام ابو
الحسن علی بن محمد النقی در توحید و غیر آن از علوم
دینیه و دنیاوی بر مخالف و موالف از امام همام
ابو الحسن علی ابن محمد سوال کردند از توحید و باو
گفتند آیا همیشه خدا تع در ازل یکتای بی همتا
بود و هیچ چیزی با او نبود بعد از آن بیافرید چیز
ها را و اختیار کرد از برای نفس خود اسما را یا آنکه
همیشه اسما و حروف با او بود امام فرمود همیشه در
ازل یکتای بی همتا بود بعد از آن بیافرید آنچیز را
که میخواست هیچ رد کننده نیست قضاء او را و هیچ باز
گرداننده نیست مر حکم او را متحیر است اوهام متوهمین
را و متلاشی است اوصاف واصفین را و مضمحل می
گرداند تاویل مبطلین از ادراک عجایب شان

اوپس او در جا نیست که بینهایت است ودر مقالی
است که بیرون از عبارت واشارتست از احمد بن اسحق
روایت کرده اند که وی گفت کتابتی نوشتم بابو الحسن
علی بن محمد وسوال کردم از حال رؤیت در جواب نوشته
بود که جایز نیست رؤیت مادام که در میان بیننده و
در میان انچه دیده میشود هوای نباشد که نفوذ
کند دران قوت باصره پس در جای که هوا نباشد و
روشنی پدید نیاید رؤیت صحیح نباشد پس جایز
نباشد که حق تع دیده شود هم چنانکه زعم باطل
مخالفانست **نکتة فی معنی لا یجتمع امتی علی الضلاله**
امام ابو الحسن علی بن محمد ع در رساله که باهل اهواز
نوشته بود در وقتی که از ایشان سوال کرده بودند
از معنی حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة یعنی که
اتفاق نمیکنند امت من بر چیزی که گمراهی باشد
فرمود که اتفاق کرده اند امت من بر انکه قران حق است
ودر این اتفاق بر حق وصواب اند ودر تصدیق
انچه حق تع فرستاده است بر هدایت اند پس خبر
داده است پیغمبر خدا بانکه انچه اجماع کرده اند بر او
است ومخالفت نکرده اند بعضی بعضی را ان حق است
ومراد از جمعیت نه انچه تاویل میکنند بان
جاهلان در انچه میگویند معاندان ما از ابطال حکم
کتاب وپیروی احادیث مزوره وروایات مزخرفه

که مخالف نص کتاب ومنافی ایات واصحاب است و
ما انانیم که امید واریم که توفیق یافتگان براه حق
وهدایت رسیدگان بطریق رشاد باشیم بعد از
ان امام فرمود پس هرگاه گواهی دهد کتاب خدا بر
صدق خبری از اخبار پیغمبر خدا وانکار کنندگان طایفه
از امت ومعارضه کنند انرا باحادیث مزوره بانکار
کنندگان طایفه از امت ومعارضه کنند انرا باحادیث
مزوره بانکار ان مرتد وکافر میشوند ودرست ترین
چیزی که صدق ان از کتاب خدا معلومست چیزی
است که الحاق کرده اند بران خبر انی مستخلف فیکم
خلیفتین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا بعدی وانهما لم یفترقا حتی یردا علی
الحوض است یعنی بتحقیق که من گذاشته ام بعد
از خود خلیفه را در میان شما یکی کتاب خدا ویکی
اهل بیت خودم انان که اگر چنگ زنند بایشان
هرگز گمراه نشوند بعد از من واین دو خلیفه من از
یکدیگر جدا نشوند تا زمانیکه وارد شوند بر حوض
من پس چون یافتند گواهان صدق این خبر را
از کتاب خدا انجا که فرمود انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة وهم راکعون یعنی نیست اولی به
تصرف در امور شما مگر خدا وپیغمبر خدا وانکسان

که ایمان آورده اند وانکسان که برپای می دارند نماز را
و میدهند زکوة را وحال آنکه ایشان در رکوع اند و
یافتند اتفاق روایات علما برانکه امیر المومنین ع
تصدق فرمود بخاتم خود وحال آنکه او در رکوع نماز
بود و شکرگذاری آن کرد حق تع این آیهٔ کریمه فرستاد
وچون یافتند که پیغمبر خدا صلعم این معنی را بر اصحاب
ظاهر کرد اند باین عبارت که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ یعنی هرکس که من مولای اویم پس
علی بن ابیطالب مولای اوست باز فرمود اَللّٰهُمَّ
وَالِ مَنْ وَالَاهُ یعنی وعاد من عاداه ای خدای من
دوست دار آنکه او را دوست دارد و دشمن دار
آنکه او را دشمن دارد و پیغمبر خدا در وقتیکه خلیفه
خود میکردانید علی ابن ابیطالب را در مدینه فرمود
اما راضی نیستی آنکه باشی از برای من بمنزلهٔ هرون
از برای موسی الا انت که پیغمبری بعد از من نخواهد
بود پس چون دانستند آنکه کتاب خدا گواه بر راستی
این اخبار است لازم شد بر امت که اقرار آورند
باین اخبار چون کتاب موافق اخبار و اخبار موافق
کتاب است و اقتدا ایشان بمضمون این اخبار فرض
عین شد و ازان تجاوز روا نیست مگر اهل فساد
وعناد را باز فرمود که آنچه ما در جبر و تفویض گفته
ایم سخنی است که کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا با
یکدیگر

یکدیگر موافقت دارند و اتفاق ایشان دلیل راستی
سخنی است **في الجبر والتفويض** از امام همام جعفر بن محمد
الصادق پرسیدند از جبر و تفویض امام فرمود
لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَلٰكِنْ اَمْرٌ بَيْنَ اَمْرَيْنِ یعنی
نه جبر واقع است و نه تفویض لیکن امریست میان
این دو امر و من از برای شما مثلی خواهم زد از برای
تفویض و از برای منزل من المنزلین تا نزدیک
گرداند بشما فهم معنی مقصود را و آسان کرد بر ما
شرح و بیان آن و گواهی دهد بر آن محکم آیات قران
و ظاهر گردد بر ارباب عقل صدق و راستی آن بجلا
ازان فرمود اما جبر پس آن قول آنکسی است که گمان
برده است آنکه حق تع جبر کرده است بندگان خود را
بر معصیتها و عقاب میکند ایشانرا بدان وآنکسی
که قایل باشد بچنین قول خدا تع را ظالم داند و
انکار کرده باشد قول خدا تع را آنجا که فرمود ذٰلِكَ
بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
یعنی آنچه بشما رسیده از عذاب والم آن بواسطه
کردار شما است و آنکه خدا تع نیست آنکه ظلم کننده
باشد بر بندگان و امثال این قول در قران و اخبار
بسیار است و مثلی که زده اند از برای جبر همچه
مردیست که او را غلامی باشد که او را قدرت و دست
رس بر هیچ چیزی نباشد از اموال دنیا و داند

خواجه او این حالرا باین حال امر کند اورا خواجه
او که ببازار برود و از برای او متاعی بخرد که بهای
آن قدرت نداشته باشد وهیچ کس امتناع را باو نباید
بها نخواهد داد وچون ببازار رود آن متاع را نیاورد
اورا عقوبت کند وانخواجه گوید که من دانا وعادل
بانصافم وظلم را برای کسی نمیکنم این سخن از او مسموع
نتوان داشت زیرا که آنچه میکند عین جور وستم است
وتکذیب قول خود بعمل خود میکند وخدایتع از چنین عملی
مقدس ومنزهست باز امام فرمود اما تفویضی که
ابطال کرده است انرا صادق قول قایلینست که میگویند
خدایتع تفویض کرده است ببندگان اختیار امر ونهی
خود را واهمال کرده در حق ایشان وتدبیری در اختیار
کردن کردن اوامر ونواهی را واهمال کرده در حق
از برای او نموده ودر این مقام کلام دقیق است که بغور
آن نمیرسد ودقت انرا درنمی یابد مگر ائمه دین از
عترت خیر المرسلین واین سخن دقیق انست که
میگوید اگر تفویض کرده باشد خدایتع اختیار امر و
نهی خود را ببندگان بطریق اهمال هر اینه لازم باشد
که برضا داده باشد بانچه اختیار کنند بندگان او و
مستوجب شوند بان ثواب یا عقاب را واین سخن
بیکی از دو معنی باز میگردد ویکی آنکه بندگان غالب
اند بر خدایتع والزام کنند اورا بر قبول اختیار
خواه

خواه مراد او باشد وخواه نه هر اینه دهن وسستی در
امور برو لازم آید ودوم آنکه باشد خدای عز وجل
که اراده او قاصر باشد از بندگی فرمودن ایشان بانکه
اختیار کنند اوامر ونواهی الهی را بر وفق اراده
او مثل تفویض مثل مردی است که بخرد بنده را از برای
خدمت خود وفرمان برداری اوامر ونواهی الهی را
بر وفق اراده او ومثل تفویض مثل مردیست که بخرد
بنده را از برای خدمت خود وفرمان برداری اوامر
ونواهی او ودعوی کند مالک عبد آنکه او قادر
وقاهر وعلیم وحکیم است پس امر کند بنده خود را ونهی
کند ووعده ثواب وانعام دهد بر طاعت وفرمان
برداری وبیم دهد اورا بالیم عقاب در نافرمانی پس
مخالفت کند بنده خواجه خود را وفرمان برداری نکند
اوامر ونواهی اورا وپیرو هوا وارزوی خود را زیرا
که مفوض الیه غیر محصور علیه است از برای آنکه
محالست اجتماع تفویض وتحقیر بعد از آن امام فرمود
آنکس که گمان میبرد آنکه خدایتع تفویض کرده است
قبول امر ونهی را ببندگان خود ثابت کرداینده است
از برای خدایتع عجز وناتوانی را و واجب کرده است بر
خدایتع قبول هر آنچه بندگان کنند از خیر وشر وابطال
کرده است امر ونهی خدایتع را باز امام فرمود بتحقیق
که خدایتع آفرید خلق را بقدرت خود ومالک گردانید

ایشانرا استطاعت انجیز براکه بان امر و نهی فرموده
وقبول میکند از ایشان پیروی امر و نهی را و بان
راضی میشود از بندکان و مرخدا براست اختیار در
انچه امر میکند بان ویا نهی میکند ازان امر میکند بانچه مراد
اوست و نهی میکند ازانچه مکروه اوست و ثواب می
دهد و عقاب میکند باستطاعتی که مالک کردانیده
است بندکان خود را بران از برای اتباع اوامر و اجتناب
از معاصی او از برای انکه عادل و با نصاف است اختیار
با اوست بر میکزیند او راکه میخواهد از برای خود
و بر کزید محمد را صلعم از برای رسالت خود و اکر که
تفویض میکرد اختیار امور به بندکان خود هر اینه جایز
بود که اختیار کنند قریش را از برای رسالت امیه
بن ابی الصلت و مسعود ثقفی را زیرا که ایشان بنزد
قریش فاضلتر از محمد بودند و ازاین جهت میکفتند که
لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم
یعنی چرا فرستاده نشد قران بر مردی بزرک ازین
دوده که مکه وطایف باشد مراد این دو شخص بود و این
قولی است بین القولین نه جبر است و نه تفویض
خبر داده است ما را باین سخن امیر المومنین چون سوال
کرد ازاو عنایة بن ربیع اسدی از استطاعت امیر
المومنین فرمود مالک شده و استطاعت را بی او
حق تع یا بامداد حق تع پس خاموش شد عنایة

المومنین

المومنین فرمود ای عنایة سخن کوی عنایة کفت چه بکویم
ای امیر المومنین فرمود بکو که مالک شده ام از خدا
که مالک استطاعه بود پس اکر ترا مالک استطاعت
کرده از عطای اوست و اکر سلب کند از تو استطاعت
را بان ابتلا و امتحان اوست و مالک است انچیزی را
که مالک ان کردانیده است ترا و مالک است انچیزی را
که قادر کردانیده است ترا بران ایا نشنیده انچه مردم
از خدا طلب میکنند از حول و قوه انجا که میکویند لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مرد سایل کفت
تاویل ان چیست یا امیر المومنین فرمود یعنی نیست هیچ
قوت ما را از نکاه داشتن نفس از معصیت خدا مکر از عصمت
خدا و نیست هیچ قوتی ما را بر طاعت خدا مکر بعون و یاری
خدا در حال سایل برخواست و دست پای امیر المومنین
را بوسه داد شکر کذاری هدایت انحضرت کرد تاویل
یضل من یشاء و یهدی من یشاء بیان امام فرمود پس اکر قایلی کوید که
چیست معنی قول حق تع یضل من یشاء و یهدی من یشاء
یعنی خدا کمراه میکرداند انکسی راکه میخواهد و راه
مینماید هرکسی راکه میخواهد امام فرمود بر مجاز این
ایت دو معنی است متصور یکی انکه اخبار میکند بانکه
وی قادر است بر هدایت انکس که خواهد و اکر اخبار
کند یکی از ایشانرا بر قدرت هدایت و ضلالت واجب نکرد
برای او ثوابی یا عقابی و معنی دوم انکه هدایت از

خدای تعالی شناسانیدن راه خیر است بر مردمان مانند آنچه حق
تعالی فرمود وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى
الْهُدَى یعنی واما قوم ثمود پس ما راه نمودیم ایشان را
پس ایشان اختیار کردند گمراهی را بر هدایت و این
آیه از متشابهات قرآن است نه از محکمات قرآن که
پیروی ظاهر آن بر امت واجب و لازم باشد در بیان
حد درم کثیر که نذر کرده چند است روایت کرده اند از عبد الله
ذیادی که گفت چون متوکل را زهر دادند نذر کرد که
اگر حق تعالی او را از مرگ نگاه دارد مال بسیار در راه خدا
تصدق نماید چون از آن ورطه خلاصی یافت از فقها
زمان سوال کرد که اندازه مال بسیار چند است پس
اختلاف کردند در آن بعضی گفتند هزار درهم است
و بعضی گفتند ده هزار درهم است و بعضی گفتند صد
هزار درهم است حقیقت بر وی مشتبه گشت یکی
از نزدیکان وی گفت اگر جواب صواب از برای این
سوال بیاورم چه رعایت یابم متوکل گفت ترا ده
هزار درهم عطا کنم و اگر جواب صواب نیابم ترا صد
تازیانه زنم گفت بآن راضی شدم پس بنزد امام
ابو الحسن العسکری آمد و صورت واقعه باز نمود
و از حد مال بسیار سوال کرد امام فرمود بگوی تا او
هشتاد درهم تصدق کند آن شخص بنزد متوکل آمد
و آنچه شنیده بود با وی گفت متوکل در آن متحیر ما

با وی گفت باز گرد و از علت این حکم سوال کن آن شخص
بنزد امام آمد و از علت حکم سوال کرد امام فرمود حق تعالی
با پیغمبر خدا فرمود لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ
یعنی هر آینه بتحقیق نصرت داد شما را خدای تعالی بر دشمنان
شما در جایگاه بسیار پس شمردیم جایگاه نصرت هشتاد
جایگاه است آن شخص باز گشت و از آنچه شنیده بود
خبر داد متوکل خرم شد و صد هزار درهم با و داد
در بیان مسئله که نصرانی با زن مسلمان زنا کرده بود و از جعفر بن رزق
الله مرویست که گفت مرد نصرانی با زنی مسلمه فجور
کرد خواستند که حد شریعت بر او اجرا کنند مسلمان
گشت و کلمه شهادت گفت یحیی بن اکثم که فقیه ایشان
بود گفت اسلام هادم آنچیزیست که از کرده است بعضی
گفتند سه حد بر او اجرا کنند بعضی سخنان دیگر گفتند
متوکل گفت تا کتابتی بامام ابو الحسن علی عسکری نوشتند
و از این واقعه سوال کردند امام چون بر مضمون کتابت اطلاع
یافت فرمود که چندان تازیانه بر وی زنند که بضرب
تازیانه بمیرد و چون جواب بمتوکل رسید یحیی بن
اکثم و سایر فقهاء عسکر انکار آن نمودند و با متوکل
گفتند که سوال کن از دلیل این حکم زیرا که در منطوق
کتاب و سنت پیغمبر خدا نیست متوکل شخصی بنزد
امام فرستاد که فقهاء اسلام این حکم را در مقام
انکارند و میگویند منطوق کتاب و سنت نیست

پس بیان کن از برای ما که از برای چه واجب کرده است
بر وضو نماز بانه تا عیرد امام فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم فلما راوا باسنا قالوا امنا بالله
وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی پس چون
دیدند انجماعت کافران عذاب مارا گفتند ایمان اوردیم
بخدای یکتای بی همتا وکافر شدیم بانچه بودیم که شریک
خدایتع میکردانیم در بندگی او پس نبود که نفع کند ایمان
ایشان ایشانرا چون دیده بودند عذاب مارا فقهای زمان
را چون اطلاع بر جواب حاصل شد بر کمال دانش امام
اعتراف نمودند وبهود یرا چندان زدند که بمرد **مجادله**
فقیه امامیه با ناصبی روایت کرده است امام حسن عسکری
انکه مردی از فقهاء مارا مجادله با ناصبی واقع شد و
اورا الزام واقی ام کرد بنوعی که در میان اهل هوش
منفضح ورسوا کشت انرد فقیه بمجلس امام ابو الحسن
در امد امام اورا در صدر مجلس جای داد ودر تعظیم
وتوقیر او کوشید ودر مجلس امام جمعی از علویان و
بنی هاشم حاضر بودند این صورت بر خواطر ایشان
دشوار امد وگفتند ای پسر رسول خدا مردی عامی را
برگزیدی وتعظیم او زیاده از تعظیم سادات بنی
هاشم وطالبیان وعباسیان نمودی امام فرمود باید
که شما از انکسان نباشید که خدایتع در حق ایشان
فرمود

فرموده باید که شما از انکسان نباشید که خدایتع در حق
ایشان فرموده الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم
بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون یعنی
ایا ننگری بانکسان که داده شده اند نصیبی از کتاب
خدا خوانده شده اند بکتاب خدا تا حکم کند کتاب خدا
در میان ایشان انگاه پشت داد ند گروهی از ایشان
وحال انکه ایشان اعراض کنندگان بودند از کتاب
خدا ابا راضی نمیشوند که کتاب خدایتع حاکم باشد
در میان ما وشما **فی تعظیم العلما** امام فرمود ایا حق تع
نفرمود یا ایها الذین امنوا ای انکسان که ایمان اورده
اید اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا
یفسح الله لکم هرگاه که گفته شود از برای شما که
گشاده گردانید تا گشاده گرداند خدا از برای شما
امور شمارا واذا قیل لکم انشزوا فانشزوا وهر گاه
که گفته شود از برای شما که دور شوید از جای
خود تا گشاده شود جای از برای دیگران شما یرفع الله
الذین امنوا منکم بر افراشته میگرداند خدایتع
قدر ومنزلت انکسان که ایمان اورده اند از شما
والذین اوتوا العلم درجات وبر افراشته است
قدر انانکه داده شده اند علم ودانش را بمراتب
بر انکسانیکه غیر ایشانند پس راضی نشده از برای
٤٤٦

عالم مومن مگر آنکه برافراشته دارد بر آنکسانکه مومن غیر
عالم اند هم چنانکه راضی نشده است از برای مومن مگر
آنکه برافراشته دارد او را بر آنکسانکه مومن نباشند
و در محلی دیگر میفرماید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ یعنی هیچ برابر باشند آن
کسانکه اهل علم اند و آنان که اهل علم نباشند پس
چگونه انکار میکنید برافراشتن من قدر این عالم را
پس بتحقیق که در هم شکستن این مرد عالم فلان
ناصبی را بحجتهای که عالم کرد انیده است خدا تع او را
بان هر اینه فاضلتر است از هر شرفی که مرد را در نسب
باشد عباسی گفت ای پسر رسول خدا بتحقیق که شرف
و عزت دادی بر ما آنانکه در منزلت ما نبودند در شرف
نسب و هبته در اول اسلام تقدم از برای آنان بود
که فاضلتر بودند در نسب امام فرمود سبحان الله
آیا عباس که شرف نسب هاشمیه داشت تابع ابی بکر
نبود که از قبیله تیم بود اما عبد الله عباس خدمت
عمر اختیار نکرد و او هاشمی بود و عمر عدی آیا عمر در نیاورد
مردی را که هاشمی نبودند در شوری و عباس را
که قریش و هاشمی بود در شوری نیاورد پس اگر
ما عزت داریم کسی را که هاشمی نبود بر کسیکه هاشمی
بوده باشد جای انکار نیست پس الزام یافت هاشمی
و بعجز خود در سخن قایل گشت مرویست از امام حسن
عسکری

عسکری که از پدر خود علی بن محمد روایت میکند که او
فرمود اگر نه بودی اگر نه بودی که بعد از غیبت قایم
ما علما بودندی که مردم را براه ما خوانندی و دلالت کر
دندی مردم را بما و دور کردانیدندی از طریق حق
و راه صواب بحجتهای خدا شکوک و شبه مخالفانرا
و نجات دادندی ضعفا و دوستان ما را از دامهای
شیطان و انجادله و مخاصمه نواصب نماندی هیچ احدی
مگر که مرتد میشد از دین خدا لیکن ایشان انکسانند
که نگاه میدارند عنان دل ضعفا شیعه ما را هم چنانکه
نگاه میدارد صاحب کشتی سکان کشتی را این گروه نیز
فاضلتر اند بنزد خدا از هر طایفه از طوایف دیگر در
تفسیر آیات قرآنی در احتجاج امام همام ابی محمد الحسن
العسکری باسنادی در انواع مختلفه از علوم دین روایت
کرده شده است از امام ابو محمد الحسن العسکری باسنادی
که سبق ذکر یافت در تفسیر قول حق تع خَتَمَ اللَّهُ
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
یعنی مهر نهاده است خدا تع بر دلهای کافران و
بر گوش ایشان و بر چشمهای ایشان پرده کور شست
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و برای ایشانراست عذاب بزرگ
آنکه فرمود یعنی خدا تع نشان و علامتی میکند بر
دلهای ایشان که بان علامت و نشان ملائکه بدانند
که ایشان ایمان نیاورده اند و اصرار بر کفر نموده اند

وهم چنین بر گوشهای ایشان علامتی ونشانهٔ حق باشد آن
نشان نهاده تا ملائکه را بآن معلوم گردد که ایشان در
استماع سخن حق عناد نموده اند وبر چشمهای ایشان
علامات وضع کرده که از آن علامات طایفه را معلوم میشود
که ایشان نظر در دلایل ذات وصفات حق تع بند اخته
اند وگشته اند بمثابه شخصی که بر دیده او پرده باشد
وانچه در برابر او باشد نتواند دید واگرچه حق تع
از عیب وفساد منزه است ومبراست از مطالبه بندگان
بانچه منع کرده باشد ایشان را بقهر واستیلا از کردن آن
ودر اینجا نزاست در اخرت عذابی که از برای کافران مهیا
وآماده شده ودر دنیا نیز عذابی که از برای صلاح حال
ایشان باشد تا اختیار راه حق وصواب نمایند از برای
ایشان آمده است یا عذابی که از برای استیصال باشد
تا عدل وحکمت او ظاهر گردد وروایت کرده شده است از
امام ابو محمد عسکری باسنادی که سبق ذکر یافت در تفسیر
قول حق تع الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا یعنی آن
خداوندی که گردانیده است از برای شما زمین را
فراشی که بر وی بنشینید ومیخوابید واز جای بجای دیگر
میگردید فرمود مراد است که گردانیده است زمین را
طابق طبایع وموافق اجساد شما نگردانیده است انرا
بسیار گرم پس بسوزاند ابدان شما را ونه بسیار سرد
تا خنک ومنجمد گرداند بدنهای شما را وانرا بوی

نداده

نداده تا صداع آورنده شما باشد وبسیار بد بوی نه
گردانیده تا موجب هلاک شما باشد وبسیار نرم نه
گردانیده همچون آب تا سبب غرق شدن شما باشد
وبسیار محکم بنا فرید که مانع عمارت وزراعت ودفن مردمان
شما باشد بلکه او را بنوعی گردانیده که شما را از آن
این منافع منصور است گردانیده است در او انقدار
بماسکه که ابدان شما وعمارات شما را تواند نگاه داشت
واعتقار نرمی در او مخلوقست که منفعت شما گردد در زراعت
وعمارت وقبور شما بعد از آن فرمود وَالسَّمَاءَ بِنَاءً یعنی
وگردانید آسمان را بنا از برای شما وسقفی بر بالای سر
شما میگرداند بر سر شما افتاب وماه وستاره را از
برای منافع شما بعد از آن فرمود وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً یعنی فرو فرستادیم از آسمان آبی را که آن باران
است که از جانب آسمان می اید وبر کوهها وبلندیها
وکوهها قرار میگیرد وبند ریج بر مرتفعات می اید
وبر قطعات باندازه که مصلحت شما در آنست فرود می اید
بیکبار که موجب خرابی خانها وباغات ومزروعات
شما باشد بعد از آن فرمود فَأَخْرَجَ لَكُمْ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ
رِزْقًا لَكُمْ یعنی پس بیرون اورد بآن آب
میوها را بجهت روزی شما فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا
یعنی مگردانید از برای خدا هیچ مانندی از اینها که
عبادت کنید انها را وحال آنکه انچه تنها نمی بینند

ونمیشنوند وادراک چیزها نمی کنند وتوانائی بر هیچ کاری
ندارند وانتم تعلمون وحال آنکه شما میدانید که
ایشان باین صفات اند وایچنین انعام واحسان بزرگ
از ایشان نمی آید و روایت کرده شده است باسنادیکه
ذکر یافته گذشت از امام ابومحمد الحسن العسکری در معنی
قول حق تع وَمِنْهُمْ اُمِّیُّونَ لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ
اِلَّا اَمَانِیَّ یعنی وبعضی از یهودان امیانند ونمی
دانند کتابرا اکرار ذوها انکه امی منسوبست بام که مادر
باشد یعنی هم چنانند که بیرون آمده اند از شکم مادر
نانویسنده و ناخواننده میگویند که این کتاب خداست
وایشان ادراک آن نمیکنند وقوت تمیز آن ندارند
که بدانند که کدام از این سخنان میتواند بود که کتاب
خدا تع باشد وکدام یک از ایشانست که دروغ وتحریف
اخبار ایشانست همه سخنان بنزد ایشان یکسانست
وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَظُنُّونَ یعنی ونیستند ایشان مگر که گمان
میبرند انچیزیرا که میخوانند بر ایشان روسای ایشان
از تکذیب محمد در نبوت وامامت علی بن ابیطالب که
سید عترت اوست آنکه حق وصدق است وتقلید
ایشان میکنند با آنکه حرامست بر ایشان تقلید انجماعت
باز فرمود فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِاَیْدِیهِمْ
ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ
ثَمَنًا قَلِیلًا یعنی پس وای بر آنکسان که بنویسند
کتابرا

کتابرا بدستهای خود بعد از آن میگویند که این کتاب
از نزد خدا تع است تا بخرند باو بهاء اندکی امام فرمود
این قوم از یهودند نوشتند صفتهای را که گمان می
بردند که آن صفتهای محمد است برخلاف انچه گمان
برده بودند ومیگفتند از برای مستضعفین خود که
پیغمبر اخر الزمان طویل القامه وعظیم البدن وضخیم البطن
وسرخ موی خواهد بود برخلاف صفتی که محمد بر آن صفت
خواهد بود وظهور خواهد بعد از پانصد دیگر وغرض
ایشان آن بود که ریاست ایشان بر ضعفاء قوم ثابت
باقی ماند وادرارهای که از ایشان میرسید بر قرار باشد
وفروتنی در اطاعت پیغمبر خدا واطاعت امیر المومنین
واهل بیت طیبین طاهرین ننمایند باز فرمود فَوَیْلٌ لَهُمْ
مِمَّا کَتَبَتْ اَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا یَکْسِبُونَ یعنی
وای بر آنکسان که نوشتند بدستهای خود این صفات
دروغ که غیر صفات محمد وعلی بود بعذابی سخت در
بدترین نقبهای دوزخ ووای بر ایشان بعذاب
دردناکی که منضم میشود بعذاب او بواسطه انچه که
کسب کردند ایشان از مالهای حرام بدروغی عوام را
بکفر بر محمد وعلی داشتند باز امام فرمود مردی با ابا
عبد الله الصادق گفت که ای پسر رسول خدا هرگاه
عوام یهود ندانند از کتاب خود مگر انچه میشنوند
از علماء خود پس راهی نیست ایشانرا بجز تقلید علماء خود

هم چنانکه عوام ما راهی ندارند مگر بتقلید علماء خود
پس چگونه مذمت میکند خدا تبع ایجماعت را ابو
عبد الله گفت در میان عوام ما و عوام یهود و علماء ما
و علماء یهود فرق است از جهتی و مساواة است از جهتی
دیگر اما مساواة ایشان بدانجهة است که حق تعالی مذمت
کرده است عوام ما را بتقلید کردن ایشان علماء خود را
هم چنانکه مذمت کرده است یهود را و اما فرق در میان
ایشان بدانجهة است که عوام یهود میدانستند که علما
ایشان دروغ گوی و فاسق و حرام خوار و رشوه ستانندی
و تعصب ایشان بمرتبه ایست که از دین و ملت خود بیزاری
میجویند تا ان تعصب وجود گیرد و میدانند که ایشان
بانواع فسوق موسومند و جایز نیست که تصدیق
کنند ایشانرا در امر دین و ایشانرا واسطه کردانند در
عبادت حق تعالی پس از این جهت مذمت کرد ایشانرا
که تقلید کردند کسانی را که شناخته بودند و می
دانستند که جایز نیست تصدیق ایشان و قبول خبر
و حکایات ایشان و عمل بر مقتضای ان روایت و
واجبست بر ایشان که نظر کنند در امر پیغمبر خدا بدان
جهت که دلایل نبوت او در کمال وضوح و نهایت ظهور
بود و هم چنین است حال امت ما که هر گاه که دانند که
علماء ایشان فاسق و شدید العصبیة اند و از برای

امور دنیا رعایت امور اخرت را از دست میگذارند که تقلید
کنند چنین فقهارا در امر دین مانند یهود مذموم است
تقلید ایشان و اما از فقهاء ما انکه در محافظت دین کوشند
و اطاعت اوامر و نواهی را الهی نمایند و از هوا و ارزوی
نفس اجتناب نمایند عوام است که تقلید ایشان کنند
و این حال بعضی از علمای ما است که با اعتقاد و ایمان
درست مرتکب قبایح و فواحش نشوند و ملازمت
تقوی و مروت بر خود لازم شمرند فقهاء عامه که
بسبب فساد ایمان و اعتقاد ظالم و فاسقند و هم چه
یهود که تحریف سخنان از مواضع خود کرده اند و دروغ
و بهتان را بجای راستی و درستی نهاده اند از راه
جهل [illegible] معرفت و نه بعضی فقهاء ما که مقید بحد الله
و راستی نباشند سخنانی که از ما شنیده باشند تغییر
و تحریف نمایند و بعضی سخنان دروغ بان امیزند که
قادر و بجانب کنند تا بعضی اغراض دنیویه ایشان
منتشی گردد و نه بعضی از نواصب که قادر نیستند
انکه قدح کنند در ما شطری از علوم صحیحه ما را از علما
ما فرا میگیرند و اکاذیب و اغالیط بسیار بان امیزند
که ما را از ان سخنان هیچ خبر و اگاهی نیست و ان سخنانرا
بضعفاء شیعه ما میرسانند و ما را بواسطه نقص
[ا]ن سخنان مذمت میکنند تا ضعفاء شیعه ما را اکراه
میکرداند و مضرت ایجماعت بر ضعفاء شیعه ما زیاده

از مضرت لشکر یزید بر حسین بن علی است زیرا که این
دشمنان ضرر روح میکنند از ایمان واین عالمان بد که
خود را منسوب به شیعه ما بمردم می نمایند و در صورت
دوستی ضرر ضعفا شیعه ما میکنند شک و شبه در
اعتقاد ایشان پدید می آورند وایشانرا از راه حق
بیرون میبرند پس انکس که خدا تع در حال او میداند
که غرض ونگاه داشتن دین وتعظیم اولیاء حق تعالی است
نمیگذارد اورا در تلبیس چنین مفسدان و توفیق
مصاحبت مومنان صادق که اورا براه حق وصواب
نمایند ارزانی میدارد وانرا وسیله خیر دنیا واخرت
ایشان میگرداند **در ذم علما اهل فجور وضلال**
بعد از آن امام فرمود که پیغمبر خدا فرموده که بدترین
علما ما انانند که گمراه میگردانند از ما و دوستان ما را
وقطاع الطریق اند ومردم را از راه ما باز میدارند
واضداد ما را بنام ما میخوانند و دشمنان ما را که
بالقاب ما می ستایند وصلوات بر ایشان میفرستند
وایشان مستحق لعن اند باز امام فرمود امیر المومنین
فرمود بهترین خلق بعد از ائمه هدی علما صلحا اند
گفتند ای امیر المومنین بدترین خلق خدا بعد از ابلیس
وفرعون ونمرود وانان که نام شما را بر خود نهادند و
القاب شما را بر خود بستند وغصب مقام ومنزلت شما
نمودند چه کسانند امیر المومنین فرمود عالمانند که
چون فساد

چون فساد با ایشان راه یافت اظهار اباطیل کاذبه می
کنند وحق وحقیقت را به شبهات باطل میپوشانند خدا
تع در حق ایشان میفرماید اُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ
وَیَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ یعنی این گروه لعنت میکند مر
ایشانرا خدا تع ولعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان
از ملایک ومردمان **فی کیفیت هاروت وماروت**
وزهره در عدم عصیان روایت کرده شده باسنادی
که سبق ذکر یافت از ابو یعقوب یوسف بن محمد
بن زیاد وابو الحسن علی بن محمد بن سیار انکه ایشان
گفتند که ما با امام ابو محمد الحسن العسکری گفتیم انکه
قومی گمان میبرند که هاروت وماروت دو ملک اند
که اختیار کردند ایشانرا ملایک در وقتیکه عصیان
بنی ادم بسیار شده بود فرستادند ایشانرا بزمین
وایشان فریفته زهره شدند خواستند که با او زنا
کنند وشراب خوردند وشخصی را بغیر حق بقتل اوردند
وعذاب کرد ایشانرا خدا تع در چاه بابل ومردمان
سحر از این دو ملک می اموزند وحق تع انزنرا مسخ کرد
ستاره زهره شد امام فرمود حاشا که چنین بوده
باشد بتحقیق که ملائک معصوم ومحفوظند از
کفر واز قبایح اعمال بواسطه الطاف حق تع وخداوند
تع در حق ملایک میفرماید لَا یَعْصُونَ اللّٰهَ مَا
اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ یعنی نافرمانی نمیکنند

ملائکه خدا تع را در آنچه امر کرده است ایشان را بآن و میکنند
آنچه بآن مامورند و از پیش قبل آیات که دلیل عصمت ملائکه
باشد از گناه بسیار و بیشمار است ملائکه در سابق خلیفه
حق تع بودند در زمین و ایشان همچه پیغمبران و ائمه می
بودند در دنیا هیچ تواند بود که از انبیا و ائمه زنا و خون
ناحق پدید آید هم چنین نتواند بود که از ملائکه در وجود
آید ایشان با امام گفتند بر این تقدیر ابلیس از ملائکه نه
تواند بود امام فرمود ابلیس از ملائکه نیست بلکه از جن است
و حق تع از آن خبر داد آنجا که فرمود کَانَ مِنَ الْجِنِّ
یعنی بود ابلیس از قوم جن فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ
پس عصیان کرد و بیرون رفت از امر پروردگار خود
امام فرمود پدرم روایت کرد از جلم از پدر من از حضرت
رضا ع از آبای کرام خودش از امیر المومنین از پیغمبر خدا
که فرمود بتحقیق که خدا تع اختیار کرد ما را یعنی گروه
آل محمد را و اختیار کرد پیغمبران را و اختیار کرد ملائکه را
و اختیار نکرد ایشان را مگر بعد از آنکه در علم حق تع
بود که ایشان هرگز مرتکب امری نخواهند شد که
بیرون برد ایشان را از ولایت ایشان و قدح کند در
عصمت ایشان و مستحق عذاب و عقوبت الهی گردند
گفتند با امام ع گفتیم روایت میکنند از برای ما آنکه
چون پیغمبر خدا نص کرد امامت را در حق علی بن ابی
طالب عرض کرد خدا تع ولایت امیر المومنین را بر ملائکه
پس

گذشته بود **در صفت اخبار نمودن اموات انبیا علیهم السلام**
و بتحقیق که اجماع نمودند قریش بنزد پیغمبر ما علی بن ابیطالب
را با ایشان بگورستان فرستادند و ندا کرد مردگان ایشان را
بنامهای ایشان و فرمود که پیغمبر خدا میگوید که از قبور خود
برخیزید پس از قبرهای خود برخواستند و خاک از سر خود
میفشاندند و قریش از ایشان سوال کردند از احوال ایشان
آنگاه خبر دادند قریش را آنکه محمد پیغمبر برحق است و مبعوث
است از جانب پروردگار جهان و بتحقیق که کور مادرزاد را
بینا کرده اید و از مرض برص و جنون شفا میداد و بهایم و طیور
و جن و شیاطین با او سخن میگفتند و ما او را بخدائی پرستش
نکردیم پس اگر فرا میگیرید شما عیسی را بخدائی جایز باشد
شما را آنکه فرا گیرید بسبع و خرقیل را بخدائی زیرا که ایشان کردند
آنچه عیسی بن مریم کرد از مرده زنده کردن و مانند آن بتحقیق
که قومی از بنی اسرائیل بیرون آمدند از شهرهای خود از
خوف طاعون و ایشان چند هزار بودند از ترس مرگ
پس میرانید ایشان را خدا تع در یکساعت و مردم دیگر از
برای ایشان حظیرها ساختند و چندان زمان گذشت که
استخوانهای ایشان پوسیده شد و ریزیده گشت پس پیغمبری
از پیغمبران خدا تع بایشان برگذشت و تعجب از حال ایشان
نمود از بسیاری استخوان پوسیده وحی کرد خدا تع بآن
پیغمبر که آیا میخواهی که زنده کنم ایشان را و پیغمبر ایشان
باشی و انذار کنی ایشان را گفت بلی یارب پس وحی کرد

خدا را پیغمبر را نام بخوانند ایشان زنده پس گفت ای استخوانهای
پوسیده برخیزید و زنده شوید بامر خدا آنگاه همه ایشان
زنده شدند و خاک از فرق خود افشاندند باز ابراهیم
صلوات الرحمن علیه در وقتیکه فرا گرفت مرغها را و قطعه
قطعه مرغها را و در هم کوفت و بر سر هر کوه قطعه از آنها
بنهاد پس آنها را هر یک از آن مرغان پس زنده شدند و بنزد
ابراهیم آمدند باز موسی عمران چون هفتاد نفر از اصحاب
خود را بکوه طور برد تا کلام حق را استماع نمایند چون استماع
کلام نمودند گفتند ایمان بتو نخواهیم آورد تا نه بینیم خدا را
بچشم سر پس صاعقه رسید و ایشان را هلاک کرد و ساکنان و موسی
تنها ماند پس گفت بار خدایا من اختیار کردم از قوم خود
هفتاد نفر را و ایشان را با خود آوردم تا شاهد حال من باشند
و من تنها در میان خود خواهم رفت چگونه تصدیق کنند
مرا قوم من با آنچه خبر دهم ایشان را کاشکی میخواستی هلاک
ایشان را و هلاک مرا پیش از هلاک میکردی مارا با آنچه کردند
سفیهان ما پس خدا زنده کرد آن هفتاد نفر را و تو به
عدم قبول این سخنان قادر نیستی چه توریة و انجیل و زبور
بر صدق این سخنان ناطق است پس اگر هر آنکه مرده
زنده کرده اند و کور مادر زاد را بینائی دهد و صاحب مرض
و مجانین را شفا دهد بخدائی پرستش میکند پس باید که
اینجماعت را بخدائی پرستش کنند سخن تو چیست در این
مقام ای نصرانی جاثلیق گفت در این مقام سخن سخن

تواتر و معبود

تواتر و معبود بحق خدای بی همتا نتوانند بود **مکالمه**
حضرت امام در باب الزام یافتن راس الجالوت را و سخن
یهودیه آنگاه براس الجالوت التفات فرمود و گفت ای
یهودی بمن متوجه باش تا سوال کنم از تو از ده آیت
که نازل شده باشد بر موسی پسر عمران و از آنچه یافته باشی
در توریة از خبر محمد و امت او که بر این وجه مکتوبست
که بیاید است آخر الزمان که پیروی کنند شتر سوار را که
و تسبیح کنند پروردگار خود را باهتمام تمام تسبیحی تازه در
مساجدی که ایشان بنا کرده باشند پس باید که بنی اسرائیل
جلد در ایشان و در ملک ایشان زنند تا آرام گیرد دل
های ایشان پس بتحقیق که در دستهای ایشان است شمشیر
که انتقام میکشند از گروه کافران در اطراف زمین هم
چنین در توریة مکتوبست راس الجالوت گفت بلی ما
یافته ایم که در توریة چنین مکتوبست آنگاه امام با جاثلیق
گفت ای نصرانی هیچ عالم هستی بکتاب شعیا پیغمبر جاثلیق
گفت من آن کتاب را میدانم حرف بحرف امام با ایشان گفت
آیا دانسته اید در کتاب شعیا که فرمود ای قوم من دیده ام
صورت راکب حمار که جامهای نور پوشیده و دیده ام
صورت شتر سوار را که روی او مانند روشنی ماه است
گفتند شعیا در کتاب خود چنین فرمود امام فرمود ای نصرانی
هیچ در انجیل دیده که عیسی فرمود من میروم بنزد پروردگار
خود و پروردگار شما و فارقلیطا بعد از من خواهد آمد

دکواهی خواهد داد ازبرای من بحق هم چنانکه کواهی داده‌ام
ازبرای او بحق و او روشن میکرداند ازبرای شما هر امر
پوشیده را و بدست او شکسته خواهد شد ستون های کفر
پس جاثلیق گفت انچه از انجیل ذکر کردی ما بان اقرار داریم
امام گفت ای جاثلیق ایا خبر نمیدهی مارا از انجیل اول در
وقتیکه ناپدید کشت از شما نزد که یافتید انرا و که بود
که وضع کرد از برای شما این انجیل را جاثلیق گفت ناپدید کشت
انجیل از ما یکروز و بعد از ان انجیل را یافتیم بحال خود بی تغییر
و تبدیل یوحنا و متی انجیل را بما رسانیدند امام فرمود ای
جاثلیق چه قلیل المعرفه بوده باحوال انجیل و علمای ان پس
اکر حال براین وجه بود که تو کمان میبری چرا اختلاف میکردند
علمای شما در انجیل که امروز در دست شما است و اکر انجیل
بر عهد اول بودی اختلاف بران واقع نبودی لیکن ترا اعلام
کنم از حال انجیل کیفیت ناپدید شدن و یافتن انجیل ۲
بدانکه انجیل ناپدید کشت اجتماع کردند نصاری بر علما انجیل
و کفتند عیسی کشته شد و انجیل ناپدید کشت و شما علمائید
در این باب چه میکوئید الوقا و مرقالوس کفتند که انجیل
در سینه‌های ما است و ما جزو جزو انرا بر شما میخوانیم باید
که شما در هر روز یکشنبه در کنار حاضر میشوید تا بر شما
خوانیم جزو جزو انجیل را تا همه انرا جمع کنند امام فرمود الوقا
و مرقالوس و یوحنا و متی وضع کردند از برای شما این
انجیل را بعد از انکه ناپدید شده بود انجیل اول و این علما

تلاوت اولیانند

تلاوت اولیانند هیچ دانستی حال انجیل را جاثلیق گفت پیش از این
ندانسته بودم اکنون دانستم و بر من روشن شد کمال علم تو
بانجیل عیسی و انچه از تو شنیدم در باب انجیل من کواهی
دادم بحقیقت ان امام با مامون و دیگر حاضران مجلس گفت که
کواه باشید بر انچه وی گفت گفتند بلی کواه شدیم انگاه
امام با جاثلیق گفت بحق پسر و مادر که هیچ میدانی که متی
میگفت که مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب
بن یهود بن حضرون نسب و مرقالوس میگفت که مسیح پسر
داود و او را دو جد ادمی پس بکشت و ادمی شد و الوقا
گفت عیسی مریم و مادر او د او دبود و مولود اند از کوشت
و خون پس در امد در ایشان روح قدس با شما میکوئید که عیسی
فرمود من میکویم و قول من حق است انکه بر اسمان بر نیاید
مکر کسیکه از اسمان فرود امده باشد مکر راکب بعیر که خاتم
انبیا صعود میکند بر اسمان و نزول میکند پس چه میکوئید
در این قول جاثلیق گفت دروغ نگفتند در انچه نسبت کردند
بعیسی فرمود چه پس میکوئید در قول الوقالوس و متی
در حق عیسی و انچه باو نسبت کردند بعیسی امام فرمود ای
چه میکوئید در قول الوقالوس و متی در حق عیسی و انچه
باو نسبت کردند بعیسی امام فرمود ای قوم نظر کنید که
چون در اول تزکیه ایشان کردند اینها از علماء انجیل کفتند
و قول ایشان را حق دانستند و در اخر تکذیب کردند جاثلیق
کفت ای عالم مسلمانان دوست میدارم که در کذ اری

از این کرده امام فرمود درگذشتم و فرمود سوال کن ای نصرانی
از مشکلی که تراست جاثلیق گفت غیر من سوال کند بعد از سوکند
که کمان نمیبردم که در مابین علما ما و مسلمانان مانند تو کسی
باشد و امام توجه کرد بر راس الجالوت و فرمود سوال کنی
یا من سوال کنم گفت من سوال میکنم و قبول نخواهم کرد از
تو هیچ حجتی مگر که از توریة باشد یا از انجیل یا از زبور داود
یا از صحف ابراهیم باشد یا از صحف موسی امام فرمود باید که
قبول نکنی از من مگر حجتی که مقبول نست راس الجالوت گفت
از کجا ثابت شده بنبوت محمد ~~کیفیت ثابت شدن ویا نبی انجیل~~ در نبوت [illegible]
امام فرمود گواهی داده است بنبوت او موسی بسر مریم عمران
و عیسی بسر مریم و داود که خلیفة الله است در زمین اما
موسی عمران وصیت کرد بنی اسرائیل را و فرمود
زود باشد که بیاید شما را پیغمبران از برادران شما باید
که تصدیق کنید او را و بشنوید احکام او را هیچ سید ایند که
بنی اسرائیل را برادران نیست غیر ولد اسماعیل اگر میدانی
قرابت بنی اسرائیل را با اسماعیل پس راس الجالوت گفت این
سخن موسی است انکار آن نمیکنم لیکن میخواهم که تصحیح باید
این مقصود از جانب توریة امام فرمود ایا قبول داری که
در توریة مذکور است که امد نور از جانب اسمان طور سینا
و روشنی شد از برای مردمان از جبل ساعیر و استعلا
یافت بر ما از جبل فاران راس الجالوت گفت میدانم این
کلمات را اما از تفسیر اطلاع ندارم امام فرمود خبر دهم
تو را از تفسیر ان

ترا از تفسیر ان اما انچه فرمود از طور سینا ان وحی خدا است
بر موسی نازل شد بر کوه طور و اما انچه فرمود روشنی شد
از برای مردمان از جبل ساعیر ان کوهیست که وحی کرده
است خدا ایشع بر انکوه بعیسی مریم و اما انچه فرموده مرتبه
بلند یافت نسبت با ما از کوه فاران ان کوهیست از کوههای
مکه که در میان او و مکه یکروز راهست و شعیا نبی فرمود
که در توریة دیده ام که دو سوار اند که بانان روشن
میشود روی زمین یکی راکب حمار و یکی راکب شتر اما
کیست راکب حمار و راکب شتر اما راس الجالوت گفت مراد
ازان باخبر کردان امام فرمود اما راکب حمار پس عیسی مریم
است و اما راکب شتر پس ان محمد است ایا شما انکار میکنید
این سخنی را از توریة راس الجالوت گفت انکار نمیکنم امام
فرمود ایا میشناسی حقوق پیغمبر را گفت بلی میشناسم
او را و کتاب مابدکرا و ناطق فرمود اورد حقوق ایشع بیان
خود را از جبل فاران و پر کرد اسمانها را از تسبیح احمد
و امت او حمل میکند جبل او را در بحر چنانکه میکند در بر خواهد
اورد از برای ما کتابی نو بعد از خراب بیت المقدس باان
کتاب قران مجید است ایا میدانی این را و ایمان داری بان
راس الجالوت گفت بلی این کلام حقوق نبی است و ما انکار
نمیکنم قول او را امام فرمود که داود پیغمبر فرمود در کتاب
زبور و شما میخوانید انکتاب را که بار خدایا بر انگیز بر پای
دارنده سنت را بعد از فترت هیچ میشناسی پیغمبر

که بر پای دارنده سنت است غیر از محمد راس الجالوت گفت میدانیم
که این سخن داود است اما مراد بان عیسی است و ایام او ایام فترت
است امام فرمود این سخن غلطست ایام عیسی از سنت تخلف نکرد
و با سنت توریة موافق بود تا زمانیکه حق تع او را با سما
برد و در انجیل مکتوبست که این البره رونده و فارقلیطا اینده
از پس او و او اسان میگرداند دشوار بهای و امرهای پوشیده
را بر شما روشن میگرداند و گواهی میدهد از برای من هم
چنانکه گواهی میدهم از برای او من اورده ام از برای شما
مثلها را و او می اورد از برای شما تاویلها را ایا قبول داری
این سخنان را از توریة گفت بلی

سوال حضرت امام از راس الجالوت

امام فرمود سوال میکنم ترا از پیغمبر تو موسی بن
عمران ایا چه حجت است ترا بر انکه موسی پیغمبر است گفت حجت
معجزاتی که از او در وجود امد که از هیچ پیغمبری در وجود
نیامده بود پیش از او امام فرمود مانند چه گفت مانند دریا را
شکافته کردن و عصا را اژدها شدن و عصا بر سنگ زدن و دوازده
چشمه اب از ان روان کردن و ید بیضا اشکار نمودن و مانند
ان امام فرمود راست گفتی که اینها معجزات موسی است بس
هر انکسی که دعوی کند که او پیغمبر است و بیاورد انچه
عیسی اورد از انچیزیکه در قدرت بشر نباشد ایمان اوردن واجب
است بر شما که تصدیق کنید پیغمبری او را یهودی گفت
نه زیراکه موسی را منزلتی و قربی نیست نزد خدا که دیگری را
نیست و واجب نیست بر ما اقرار بنبوت انکسیکه دعوی نبوت
کند تا زمانیکه

کند تا زمانیکه بیاورد انچنان معجزاتی که موسی اورده بود امام
فرمود پس شما چگونه اقرار اورده اید بنبوت پیغمبرانی که پیش
از موسی بوده اند و دریا نشکافتند و ید بیضا ظاهر نساختند
و عصای ایشان اژدها نشد و مانند ان راس الجالوت گفت
بضرورت قائل بنبوتیم هرگاه کسی دعوی نبوت او واجب گردد
و اتیان نماید بانچه اتیان نموده بان موسی امام فرمود ای یهودی
چه مانع است ترا از اقرار بنبوت عیسی پسر مریم و حال انکه
او مرده زنده میگردانید و کور مادرزاد را بینا میکردانید و صاحب
برص را شفا میداد یهودی گفت میگویند که از عیسی این
معجزات بظهور میرسید و اما انرا مشاهده نکرده ایم امام فرمود
ایا انچه میگویند که از موسی صدور یافت از معجزات مشاهده
کرده بلکه چیزها است که امناء اصحاب موسی در اخبار تصدیق
نموده یهودی گفت بلی امام فرمود هم چنین است امر محمد و معجزه
او بلکه هم چنین است امر هر پیغمبر که مبعوث شد از جانب
حق تع

در بیان خبر اعجاز حضرت رسالت پناهی صلعم

و از جمله معجزات محمد انست که او یتیم و فقیر و اجیر و راعی بود
خواننده و نویسنده نبود و مکتب نرفته بود انگاه کتابی اورد
که در ان حکایات انبیا و اخبار ایشان بوده و اخبار پیشینگان
و اینده کان بود و خبر میداد مردم را از اسرار ایشان و انچه
ایشان در خانهای خود میکردند و امثال این معجزات که
در شمار نشوانده اهل انگاه راس الجالوت یهودی گفت
که بصحت نرسیده است نزد ما خبر عیسی و خبر محمد و جایز نیست

که اقرار ورزیم بآنچه صحت نیافته باشد امام فرمود ازجادهٔ
استقامت انحراف نمودی چون از جواب عاجز گشتی **مکالمه**
حضرت امام با هربذ اکبر زردشتی والزام او بعد از آن
امام هربذ اکبر را بخواند و گفت خبر ده مرا از زردشت که
گمان برده اید که پیغمبر است چیست حجت نبوت او هربذ گفت
دلیل نبوت او آنست که از وی معجزات بظهور رسید که پیشتر
از او از کسی مانند آن بظهور نرسیده بود واما مشاهده نکرده
ایم از او این آثار را ولیکن اخبار از اسلاف ما وارد شده است
برما و بآن حجت متابعت کردیم ما او را امام فرمود هم چنین
است حال امم سالفه آمده است ایشان را اخبار بآنچه ایشان
نموده اند بآن پیغمبران وآنچه ایشان نموده باشد موسی و عیسی
و محمد پس چیست عذر شما در ترک اقرار بنبوت ایشان چون
اقرار شما بزردشت از جهت اخبار متواتره است بآنچه
ایشان نموده است بان زردشت پس هربذ در مرتبه اول
الزام یافت **مکالمه حضرت امام با عمران صابی والزام او**
آنگاه امام فرمود ای قوم اگر در میان شما کسی باشد مخالف
اسلام و خواهد که سوال کند پس گو سوال کن عمران صابی
که یکی از متکلمان مشهور بود برخواست و گفت ای عالم مردمان
اگر نه آن بودی که مارا بسوال میخواندی ما اقدام بسوال نمی
کردیم چه ما بصره و کوفه و شام و حجاز و یمن از بلاد اسلام
سیر کرده ایم و ملاقات بمتکلمان و مشاهیر علما هر محل نموده ایم
هم چه شما عالمی ثابت بر وحدانیت و راسخ در علم ندیده ایم

ابا رخصت

ابا رخصت میدهی که سوال کنیم امام فرمود اگر در میان این جماعت
عمران صابی هست تو آن عمران صابی خواهی بود جواب داد که من
آنم امام فرمود سوال کن ای عمران اما ملتزم انصاف و راستی
باشی و بجا و از حق جانب عار عمران گفت بخدا سوگند ای سید
من آنکه اراده جز آن ندارم که بسخنی حقی برسم و آن سبب
هدایت من باشد عمران گفت خبر ده مرا از موجود اول و از آنچه
بیافرید **معرفت بر وجود اول** امام فرمود اما خدای یکتای
بیهمتا همیشه بود و هیچ چیزی نبود بعد از آن موجودات
را بیافرید بانواع مختلفه و اصناف متفاوته نه از برای حاجتی
که او را بموجودات بوده باشد و نه آنکه او را از وجود موجودات
فضل و منزلتی پدید آید که پیش از آن نبوده باشد و در ذات
او بجهت آفریدن اشیا زیادتی و نقصانی پدید نیاید بلکه ایجاد
محض لطف و عنایت است بموجودات و اظهار لطف و مرحمت است
بر عباد و خدای عزوجل نگاه میدارد موجودات را بقدرت کامله
خود و دشوار نیست بر او نگاه داشتن آنها هیچ یک از مخلوقات
نداند چگونگی او اکثر انبیا و ائمه دین که اهل سر و بند و
خازنان علم و شریعت اویند نسبت اراده او مگر باندازه چشم
زدنی یا کمتر از آن چون خواهد وجود موجودی میگوید باش
پس او بوجود آید بمشیت و اراده او و هیچ چیزی از موجودات
نزدیکتر باو از چیزی که دیگر و نیست چیزی از موجودات دور
تر از موجودی دیگر در این اثنا فرمود ای عمران هیچ معلوم
و مفهوم تو میشود آنچه مقصود کلام است عمران گفت بلی ای

سید من گواهی میدهم که خدای عالم باین صفاتست که تو میگوئی
و گواهی میدهم که محمد بنده او و پیغمبر اوست و مبعوث بحق است
و دین حق است بعد از آن روی خود بقبله آورد و بر خالق تمام
بخضوع و خشوع تمام ایمان آورد حسن بن محمد نوفلی میگوید
که چون شب هنگام شد امام با خصوصان خود بمنزل شریف خود
معاودت فرمود در وقتیکه بمنزل شریف رسید مرکبی مقرر
فرمود که هربد و عمران را بمجلس انور حاضر سازند و چون عمران
حاضر شد امام او را تعظیم و تکریم بی نهایت نمود و او را بر یکجانب
خود جای داد و بخلعتی لایق سرافراز گردانید و ده هزار درهم
برسم صله باو عطا فرمود گفتم جان من فدای تو باد این رعایت
و عطیه از شما مشابه بعطیه امیر المؤمنین است امام فرمود
اینچنین واجب بود و مامون چون شفقت امام نسبت باو
مشاهده نمود ده هزار درهم باو صله نمود و فضل او را مال
بسیار داد امام او را والی صدقات بلخ گردانید و بعزت و
منزلت رفیع سرافراز گشت روایت کرده است از علی بن جهم
آنکه گفت روزی بمجلس مامون حاضر شدم و امام در مجلس او
حاضر بود مامون گفت ای پسر رسول خدا اعتقاد شما بانبیا
انست که ایشان معصوم اند از گناه امام فرمود بلی مامون
گفت پس چیست معنی قول حق تع وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ
یعنی عصیان و نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را
دلیل تنزیه آدم در اکل شجره امام فرمود حق عز و جل
با آدم گفت اُسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ یعنی ساکن
شو تو و زن

شو تو و زن تو در بهشت وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ
شِئْتُمَا و بخورید از خوردنیهای بهشت در حالی که خوشی
گوارنده باشد هر جا از بهشت که خواهید وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ
الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و نزدیکی مکنید این درخت
گندم را بواسطه آنکه پس باشید شما از ظالمان و نفرمود
مخورید از این درخت و نه از هر آنچه از جنس این درخت
باشد پس ایشان نزدیکی نکردند این درخت را و آنچه خوردند
از غیر آن درخت خوردند آنزمان که وسوسه کرده ایشانرا
شیطان و صدور این عمل از آدم پیش از نبوت آدم بوده
بود و این گناه کبیره نبود که باین مستحق دخول نار شود
بلکه گناه صغیره بود که بر انبیا جایز است پیش از نزول
وحی بر ایشان و چون خدای تع برگزید آدم را و به پیغمبری سر
افراز گردانید معصوم بود و از کبیره و صغیره گناه منزه
و مقدس پس حق تع فرمود فَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ
اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ یعنی عصیان و گناه
کرد آدم پروردگار خود را پس گمراه شد این اشارت است
بحالت اولی و فرموده باز برگزید او را پروردگار او پس
باز گشت باو بعنایت و رحمت و راه نمود او را و این اشاره
بحالت ثانیه است و فرمود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا
وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی بتحقیق که خدا
برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم را و آل عمران را بر عالمیان
شیخ مصنف قدس سره میفرماید شاید که اراده کرده

علما در اجتناب از صغایر ترك مندوب وارتکاب مکروه نه فعل
قبیح که صغیره باشد باضافه بانچه اکبر از اوست بجهة اقتضاء
ادله معقوله واثار منقوله در بیان صغایر وکبایر باز
گشتیم بسیاق حدیث ومحتمل است که حضرت امام از روی
تقیه فرموده باشد این کلمات را بعد از آن مامون
گفت پس چیست معنی قول حق تع فلما جن علیه اللیل
رای کوکبا قال هذا ربی یعنی چون بپوشانید تاریکیها
شب چیزها را بدید ابراهیم ستاره را گفت این پروردگار
منست اشتباه بر معبودیت ابراهیم در رویت او
کواکب وماه را امام فرمود ابراهیم چون از سرداب بیرون
امد ملاقات با سه طایفه نمود یکی گروه زهره پرستند
ابراهیم گفت این پروردگار منست بر سبیل انکار وطریق
استخبار فلما افل چون زهره بمغرب فرو رفت قال لا
احب الافلین ابراهیم گفت دوست نمیدارم فرو روندگان
زیراکه فرو رفتن وغایب شدن صفت حادث است نه
صفت قدیم فلما رای القمر بازغا پس چون دید ماه را
که طالع گشت قال هذا ربی گفت ابراهیم این پروردگار
منست بطریق انکار واستخبار فلما افل قال لئن لم
یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین پس چون
ماه فرو رفت ابراهیم گفت این مرتبه گذشت از ماه وزهره بر
سبیل انکار واستخبار نه بطریق اخبار واقرار فلما افلت
پس چون افتاب فرو رفت ابراهیم گفت با طوایف سگانه

اززهره

از زهره پرستان وماه پرستان وافتاب پرستان گفت یا قوم
انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا وما انا من المشرکین یعنی ای قوم
من بتحقیق که من بیزارم از انچه شریك میگردانید شما
خدای برحق را بتحقیق که من متوجه گردانیدم روی خود
را بجانب انکسیکه افرید اسمانها وزمین را میل کننده ام بجانب
حق ونیستم من از مشرکان مراد ابراهیم انبود که بیان کند
بطلان دین ایشانرا وثابت کرداند برایشان انکه عبادت
ایشان باطل وغیرحق است چه افتاب وماه وزهره بصفات محدثات
موصوفند نه بصفات قدیم ومستحق عبادت نیست مگر کسی
که بصفات قدیم موصوف باشد وان افریننده اسمان وزمین
است وانچه حجت کرد ابراهیم بر قوم خود از جمله انها
بود که الهام کرده بود خدا بسوی ابراهیم هم چنانکه حق تع
میفرماید وتلك حجتنا اتیناها ابراهیم علی قومه واین
حجت ما است داده ایم ان حجت را با براهیم بر قوم خود که ستاره
پرستان بودند مامون چون این بیان بشنید گفت لله درك
یا ابن رسول الله مر خدا راست خوبی تو ای پسر رسول
خدا پس خبر ده مرا از معنی قول حق تع حکایتا از ابراهیم رب
ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن
لیطمئن قلبی یعنی ابراهیم گفت ای پروردگار من بنمای
مرا که چگونه زنده میگردانی مرده را حق تع گفت ایا ایمان نداری
باین گفت بلی ایمان دارم ولیکن سوال می از برای ان

استکه تا اطمینان یابد دل من **صفت زنده شدن طیور**
در دست حضرت ابراهیم امام فرمود خداوند تبارک و تعالی
وحی با براهیم فرستاد که من دوست و خلیلی فرا خواهم گرفت
که اگر سوال کند از من که مرده را زنده کردانم بدعای
او زنده خواهم کردانید پس در دل ابراهیم در امد انکه
خواهد بود ان خلیل گفت ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه
زنده خواهی کردانید مرده را گفت ایا ایمان نداری گفت بلی
ولیکن تا ارام گیرد دل من بر انکه من خلیل ام گفت پس بگیر
پس فرا گیر چهار مرغ را و در هم کوب و بر هر کوهی جزوی
از اجزای انها بنه انگاه بخوان انمرغانرا زنده شوند و بزود
توایند و بدانکه خدا عزیز و حکیم است پس ابراهیم طاوس
و خروس و کبوتر و بط را فرا گرفت و پاره پاره ساخت و
در هم امیخت و در هم کوفت و بعد از ان بر هر کوهی جزوی
از ان بنهاد و منقارهای ایشانرا در میان انگشتان خود
نگاه داشت و انمرغانرا بنام خود بخواند پس پرواز کردند
ان اجزا و بعضی ببعضی پیوسته تا زمانیکه بدنهای ایشان
تمام شد و منقار ایشان بپوست ابراهیم منقارهای ایشانرا
گذاشت پرواز نمودند پس اب خوردند و دانه برچیدند
و میگفتند ای پیغمبر خدا زنده کردانیدی ما را زنده کرداناد
خدا تعالی ترا مامون گفت بارک الله فیک یا ابا الحسن پس
خبر ده مرا از قول حق تعالی فَوَکَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیهِ
قَالَ هَذَا مِن عَمَلِ الشَّیطَانِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ

پرواز نمود

پرواز نمود پس اب خوردند و دانه برچیدند یعنی پس مشتی زد
موسی بران پس بکشت او را گفت موسی این عمل شیطانست
سبب کشتن موسی قبطی را و تاویل ان امام فرمود موسی
در امد در مدینه از مداین فرعون در وقت غلغله اهل مدینه
ان و انوقت میان شام و خفتن بود پس بیافت در ان محل
دو مرد را که با یکدیگر مقاتله میکردند یکی از ان دوست موسی
بود یعنی از سبطیان بود و یکی دیگر از دشمنان موسی بود
یعنی از قبطیان بود پس استغاثه کرد انکه دوست بود و طلبید
تا غالب شود بر انکسی که دشمن اوست پس موسی مشتی برو
زد و کشته شد انگاه موسی گفت این از عمل شیطانست یعنی
که این مقاتله که در میان ایشان بود نه انچه موسی کرده بود
از کشتن ان مرد کافر اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ بتحقیق که او
یعنی شیطان دشمن گمراه کننده روشن است **سبب**
طلب مغفرت موسی مامون گفت پس چیست معنی قول موسی ع
رَبِّ اِنِّی ظَلَمتُ نَفسِی فَاغفِر لِی یعنی ای پروردگار من
بتحقیق که ظلم کرده ام در وضع نفس خود در غیر ان بانکه
در امدم در این مدینه پس بپوشان مرا از نظر دشمنان
تا ظفر نیابند بر من و هلاک کنند مرا فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ
الغَفُورُ الرَّحِیمُ پس بپوشانید او را خدا تعالی پس بتحقیق
که پوشاننده و رحمت کننده است قَالَ رَبِّ بِمَا اَنعَمتَ
عَلَیَّ فَلَن اَکُونَ ظَهِیرًا لِلمُجرِمِینَ گفت موسی ای پروردگار
من بسبب انعامی که بر من کرده و قوتی بمن عطا فرموده

که بیک مشت زدن بکشتم مرد برای هرگز من مدد کار گناه کاران
نخواهم شد بلکه مجاهده خواهم کرد در راه خداوند خود تا آنکه
از من راضی گردد فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ پس
صباح کرد موسی در مدینه در حالتی که ترسان و منتظر اخبار
بود تا ایشان میبود فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ و
پس ناگاه آنکسیکه طلب نصرت از موسی کرده بود طلب فریاد
رسی از موسی کرد قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ گفت
برای او موسی بتحقیق که هر آینه گمراه روشنی مقاتله کردی
دی روز با مردی و امروز نیز مقاتله میکنی با مردی دیگر و
هر آینه ترا ادب خواهیم کرد فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي
هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا پس چون خواست موسی آنکه بگیرد آنکس را که
دشمن ایشان بود یعنی قبطی را قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ
أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ
تَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ گمان برد مرد بنی اسرائیلی که موسی
قصد گرفتن او نموده گفت ای موسی آیا میخواهی آنکه بکشی
مرا همچنانکه بکشتی دیروز نفسی را نمیخواهی تو مگر آنکه
مردی جبار باشی در زمین و نمیخواهی آنکه از مصلحان باشی
تاویل آیه و انا من الضالین الی آخره مامون گفت
پس چیست حق تعالی فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ یعنی
کردم آن کار را در آن وقت و من از گمراهان بودم امام فرمود
فرعون با موسی گفت چون بنزد وی آمد که کردی آن فعلی
که کردی و تو از کافران بودی موسی فرمود کردم آنچه کردم
در آن وقت و

پس اباکردند جمعی از ایشان از قبول آن پس حق تعالی
مسخ بر صورت ضفادع در عدم گناه از ملائکه امام فرمود
معاذ الله این سخن دروغ است از برای ما بسته اند ملائکه
معصوم اند هم چه سایر انبیا پس چگونه از ایشان
کفر و قبایح اعمال در وجود آید هم چنین امر ملائکه عظیم
و خطب ایشان جلیل است در باب تقیه و باسناد
مقدم روایت کرده اند از ابو یعقوب و ابو الحسن که
از پیش سمت ذکر یافته اند آنکه ایشان نزد امام
ابو محمد الحسن العسکری حاضر بودند که یکی از اصحاب آن
حضرت گفت یکی از برادران ما و شیعه اهل بیت
بدست ظالمان جاهلان عامه مبتلا و ممتحن شده بود
و او را سوال کرد از امامت و اگر جوابی از تقیه میداد
او را سوگند میدادند با من گفت چگونه خلاص توانم
شد از بلای ایشان گفتم با تو چه میگویند گفت گویند
که تو قایلی که خلیفه بحق بعد از پیغمبر خدا فلان بود پس
[illegible] رد میشود مرا که بگویم بلی چون گفتم میگویند بگو والله
[illegible] چنین است گفتم بگوی نعم و از او یکی از انعام که شتر
گاو و گوسفند باشد اراده کن و بگوی ولی یعنی [illegible]
[illegible] رد بر امر فلان و سالم باش از مضرت ایشان زیرا
که ایشان صاحب تمیز نیستند گفت اگر ایشان در
[illegible] تحقیق جواب در آیند و گویند بگوی والله و های الله
[illegible] را باید روشن گردانید گفتم بگو والله بضم ها نه که

سوگند نباشد اگر بروفت ولعل ازمدنی بازگشت وگفت از
من سوالی کردند وچنان جواب گفتم که مرا تلقین کرده
بودی وخلاصی یافتیم از شر ایشان امام فرمود تو چنانی
که پیغمبر خدا فرمود الدالّ علی الخیر کفاعله یعنی
دلالت کننده بر خیر همچه کننده خیر است در ثواب
بتحقیق که خدا ضایع نمی‌نماید از برای صاحب تو بواسطه
تقیه که نمود ثواب بشماره هر انکس که تقیه کرد از
شیعه وموالی ودوستان ما وبشماره انان که ترک
تقیه کردند اولی ثواب ان کند برابری بامرزش گناه صد
ساله شخص واز برای او حاصل است بارشاد کردن
تو او را مثل ثواب او **در تواضع وتملق با برادر مومن** وباسناد
مذکور مرویست از امام ابو محمد الحسن العسکری که فرمود
شناساترین مردمان بحقوق برادران خود وبهترین
مردمان که قضا کننده حقوق ایشان باشند بهترین
مردمانند بنزد خدا از صدیقان واز شیعه امیر المومنین
امدند دو برادر مومن که یکی پدر بوده ویکی پسر
برخواست امیر المومنین از برای ایشان وتعظیم کرد
تکریم نمود وایشان را در جای خود نشانید ودر برابر
برای تعظیم ایشان بنشست وامر فرمود که طعام از
ایشان اوردند وچون طعام تناول نمودند قنبر طشت
وابریق اورد تا دست ایشان بشوید امیر المومنین
برخواست وابریق از قنبر گرفت تا از راه تواضع دست انها

بشوید اگر خود را بر خاک افکند از کمال حیرت واضطراب
وگفت یا امیر المومنین من چگونه تحمل این معنی توانم
کرد امیر المومنین فرمود بنشین واضطراب منمای باو
گفت یا امیر المومنین من چگونه تحمل این توانم کرد امیر
المومنین فرمود بنشین ودست خود بشوی واضطراب
منما که خدا نیع در مقام تواضع فرقی در میان برادران
ننهاده ویکی را در میان تعظیم دیگری نداشت بی ملاحظه
تفاوت در مرتبه ومن در برابر این تواضع که با
تو میکنم ده برابر اهل دنیا ثواب از حق تعالی ترقب وتوصل
دارم سوگند تو را بعظیم حقی که مرا بر تو است وعارف
وشناسا بان حقی انکه در مقام خود بنشینی بان حال
ببودی پس مرد حسب الامر در جای خود نشست و
ودست خود را شست چون خواست که دست پسر را
بشوید محمد حنفیه ابریق بر گرفت وگفت ای پدر من
التماس دارم که چون انحضرت دست پدر را شست
ثواب دست شستن پسر او را به پسر خود ایثار نماید امیر
المومنین دست شستن پسر او را بمحمد حنفیه تفویض
فرمود امام ابو محمد فرمود انکس که تابع امیر المومنین
باشد در مانند این اعمال پس او شیعه امیر المومنین
است بحق وصواب **مکالمه سعد بن عبد الله با ناصبی**
در باب ثانی در احتجاج حجة القائم وامام المنتظر محمد المهدی
صاحب العصر والزمان صلوات الله وسلامه علیه و

علی ابائه الطیبین الطاهرین سعد بن عبد الله الاشعری
القمی رضی الله عنه میگوید که روزی گرفتار شدم
بمنازعه ناصبی ملعونی در اثنای منازعت با من گفت
هلاکت بر تو و اصحاب تو باد ای گروه رافضیان شما
طعن میکنید در مهاجر و انصار و نا سزا میگویید ایشانرا
و حال انکه ابی بکر سابق ایشانست در اسلام و پیغمبر
خدا در شب غار از انجمله او را با خود بغار برد که می
ترسید بر وی هم چنانکه میترسید بر نفس خود زیرا که او
میدانست که خلیفه خواهد بود بعد از او پس خواست
که محافظت کند نفس او را هم چنانکه محافظت کرد او
نفس خود را تا احوال دین اختلال پذیر نشود بعد از
او امر اسلام باو منتظم باشد و علی بن ابیطالب را در
انشب در فراش خود خوابانید چون میدانست که اگر
کشته شود اختلال در امر دین نخواهد بود از ین
جهت اندیشه از قتل او نداشت و ازین قبیل مزخرفات
میگفت سعد گفت که با خود اندیشه کردم که بجواب
ان اباطیل مشغول شوم دیگر دیدم که تقیه لازم است
از ان در گذشتم باز گفت ای گروه رافضی شما میگویید
که اول و دوم منافق بودند و استدلال میکنید
بلیلة العقبه بعد از ان گفت خبر ده مرا از اسلام ایشان
که بطوع و رغبت ایشان بود یا اکراه و اجبار من احتراز
کردم از جواب این سخن و با خود گفتم که اگر بگوی که

اسلام

اسلام او بطوع و رغبت بود میگوید اسلام ایشان از
راه نفاق نبوده باشد و اگر بگوی که اسلام ایشان بکره
و اجبار بود میگوید که در ان وقت اسلام را قوت
و شوکت نبود تا اسلام ایشان باکره بوده باشد رجوع
کردم ازین مخاصمه با خشمی که جگرم از غصه ان پاره
پاره خواهد شد در ین حال طوماری بر گرفتم و چهل
و چند مسئله از مسایل صعبه مشکله در ان نوشتم
که جواب ان بر من پوشیده بود و خواستم که انرا به
مصاحب مولی خود امام ابو محمد الحسن العسکری یعنی
احمد بن اسحق که در ان وقت در بلده قم بود رسانم
و چون بمنزل او رفتم گفتند از شهر بیرون رفت در
عقب او رفتم تا باو رسیدم و طومار باو دادم تا او را
بجواب رساند گفت بیا تا باتفاق بسر من رای برویم
و این مشکلات از مولی و امام خود تحقیق نمایم قبول
کردم و باتفاق بسر من رای رفتیم بعد از ان بدولت
سرای امام امدیم و رخصت دخول طلب کردیم رخصت
یافتیم و بمجلس انور در امدیم با احمد بن اسحق انبانی
بود و در ان انبان سیصد و شصت کیسه بود که
در انها طلا و نقره بود که مهر صاحبان کیسها بر ان
بود که فرستاده بودند چشم من بر رخسار کالقمر
الانور امام همام افتاد در وقتیکه در نظر من امد هرچه
بدر منیر و نزد انحضرت پسری دیدم نشسته

٤٥،٢

که بمثابه مشتری بود در حسن وجمال و بر فرق مبارکش دو
کیسوی بود معنبر احمد بن اسحق آن ایشان در نظر امام
نهاد و کیسها بمهر صاحبها ببرون اورد امام فرمود با پسر
خود که مراد از کیسها که هدایای شیعیان نست بودار
پس کفت ای مولای من کجا روا باشد که دست پاک
مطهر را هدایای رجس اموال نجس ایشان بیالایم
امام فرمود ای احمد بن اسحق یکیک این کیسها را بیرون
می اورد و صاحب الامر حقیقت حال انرا باز نمود و او
امیزش هر یک را باز نمود و امر میکرد که انرا بصاحب
خود باز دهد و چون احمد بن اسحق حکایات او بانجام
رسید و رخصت یافت که بمنزل خود عود نماید امام
همام ابو محمد بجانب من توجه نمود و کفت ای سعد چه
چیز ترا باین بلاد اورد کفتم جانم فدای تو باد اشتیاق
خدمت امام مرا باین بلاد اورد کفت ان مسائلی که اراد
ان داشتی که تحقیق نمائی سوال کن از قرة العین من
تا هر یکرا جواب شافی خواطر نشان نماید تحقیق مسائل
نمودن سعد از امام مفترض الطاعه کفتم ای مولای من وای پسر
مولای من روایت کرده اند از برای ما که کردانید
پیغمبر خدا طلاق زنان خود را بدست امیر المومنین
تا انکه امیر المومنین در روز جمل شخصی بنزد عایشه
فرستاد و کفت فتنه در میان اهل اسلام انکیختی
و راه حق بر عوام و ضعفاء امت پوشیدی و فرزندان

مرادر

مراد ر معرض هلاکت در اوردی بجهل و نادانی اکنون
باید که ازین افعال امتناع نمائی واکر باز عیکردی پس
بدانکه ترا طلاق خواهم داد خبر ده مرا ای مولای من
که چیست معنی این طلاق که تفویض کرده است پیغمبر
خدا حکم انرا بامیر المومنین صاحب الامر فرمود حق تع
بزرک داشت شان زنان پیغمبر را و ایشانرا امهات
المومنین خواند و این شرفی بود از برای ایشان پس
پیغمبر با امیر المومنین کفت ای ابو الحسن این شرف
باقی خواهد بود از برای ایشان تا زمانیکه در طاعت
تو باشند پس اکر از طاعت تو بیرون روند ایشانرا
طلاق ده تا این شرف از ایشان ساقط شود و از
جمله امهات دار اول باشند دیکر کفتم ای پسر پیغمبر
خدا خبر ده مرا از قول حق تع از برای موسی اِخلَع
نَعلَیکَ اِنَّکَ بِالوَادِ المُقَدَّسِ طُوًی یعنی که
بیرون از دو پای خود کفش خود را بتحقیق که تو
در وادی مقدس طوی در امده چراکه فقها فریقین
کمان برده اند که کفش موسی از پوست مرده بود
امام فرمود حاشا که موسی را پوست مرده کفش
باشد زیرا که نسبت جهل و عدم معرفت حلال و
حرام بموسی کرده باشند و موسی را نادان بانچه
جایز باشد و جایز نباشد دانسته باشند و این
جهلست که منتهی بکفر میشود پس کفتم ای مولای من

٤٥٫ ج

خبرده مرا از تاویل این ایه امام فرمود موسی در وادی
مقدس درامد وگفت بار خدایا من خالص کردانیدم
از برای تو محبت خود را وشسته ام دل خود را از ما
سوای تو موسی محبت تمام باهل بیت خود داشت حق
سبحانه وتع فرمود اِخْلَعْ نَعْلَيْكَ یعنی نزع کن محبت
اهل خود را از دل خود اگر خالص کردانیده محبت خود را
از برای ما پس گفتم خبرده مرا از تاویل کهیعص امام
فرمود این حروف خبر از غیب داد زکریا را بر غیبی
مطلع کردانید وبعد از ان پیغمبر ما را بران اطلاع داد
وشرح این سخن انست که در وقتی که زکریا از حق
تعالی درخواست که تعلیم کند اورا شفعا پنجگانه
جبرئیل امد وزکریا را براسمای ایشان اطلاع داد
پس هرگاه که زکریا نام محمد وعلی وفاطمه وحسن
میبرد وایشانرا یاد میکرد هر غمی والمی که در خاطر او
بود بفرح وشادی مبدل میشد وچون نام حسین
میبرد گریه براو غلبه میکرد اندوه بر دل او استیلا
می یافت روزی از روزها گفت بار خدایا چه حالت
است مرا که چون نام انچهار کس از ایشان میبرم
غمها والمها از خواطر من محو میکردانند وچون یاد
حسین میکنم گریه واندوه بر من غالب میشود حق
تع زکریا را خبردار کردانید ازین حال باین رموز
کهیعص کاف اشاره بکربلا وواقعه ان کرد وهاء
اشارت

اشارت بهلاک اهل بیت وعترت طاهره پیغمبر نمود
ویا اشارت بیزید کرد که ظالم حسین بن علی است
وعین اشارت بعطش او فرمود وصاد اشارت بصبر
او فرمود چون زکریا این احوال بدانست سه روز
بمسجد خود نیامد ومردم را بخود راه نداد وبگریه واندوه
وزاری مشغول بود وهمواره میگفت بار خدایا
چه الم واندوهیست که بر خواطر بهترین خلق تو
در می اید بار خدایا چنین مصیبتی را چگونه تحمل کنند
علی بن ابیطالب وفاطمه زهرا وبعد از الم واندوه
بسیار گفت بار خدایا مرا فرزندی بده که روشنی
چشم من باشد در پیری من ومحبت او را در دل
من جای ده بعد از ان مرا مبتلا کردان بقتل وفنای
او هم چنانکه محبت حسین را در دل محمد نهادی بعد
از ان او را بواقعه کربلا بان وحی کردی ودر غم و
اندوه در اوردی حق تع یحیی را بزکریا ارزانی داشت
وشهادت یافت هم چنانکه حسین شهادت یافت
ویحیی شش ماه در شکم مادر بود هم چنانکه حسین
شش ماه در شکم مادر بود پس گفتم جان من فدای
تو باد ای مولای من خبرده مرا از علتی که باعث
منع کرد خدا تبع قوم را از انکه اختیار کنند ایشان امام
را از برای نفس خود امام صاحب الامر فرمود کدام
امام میخواهی امامی که مفسد ایشان باشد یا امامی

که مصلح ایشان باشد گفتم امامی که مصلح ایشان باشد
امام فرمود علت انست که میتواند بود که اختیار ایشان
بر کسی افتد که مفسد ایشان باشد زیرا که صلاح
و فساد امور بجهت عواقب و مآل معلوم کسی نیست
امام فرمود من مانند کنم این سخن ببرهانی که قبول کند
عقل تو این سخن را فرمود خبر ده مرا از انبیا و رسل
که برگزیده است ایشانرا خدا تعالی و کتب با ایشان فرستاده
و موید بعصمت اند چون موسی و عیسی چون اختیار
کردند ایشان با وجود عقل و کمال علم اختیار ایشان
بر منافقین واقع شد و ایشان گمان بردند که ایشان
مومنانند چه موسی با کمال عقل و وفور علم و نزول
وحی بر و اختیار کرد از وجوه قوم خود هفتاد نفر از برای
میقات پروردگار خود از کسانیکه شکی در ایمان و در
اخلاص ایشان نبود و اختیار ایشان از حقیقت بر
جمعی منافقان واقع شده بود پس چون یافتیم که
اختیار برگزیدگان برسالت و نبوت واقع میشود
بر مفسد نه بر مصلح و او گمان میبرد که مصلح است
نه مفسد دانستیم که اختیار کسیکه عالم السرائر و
الخفیات نباشد مجوز است که اختیار مفسد بر
مصلح نموده باشد و اعتماد را نشاید باز صاحب الامر
فرمود ای سعد آنکس که دعوی میمود و او خصم
تو بود آنکه پیغمبر خدا اختیار این امت را با خود بغار

برد بنا بر آنکه بر هلاک او میترسید هم چنانکه بر هلاک
نفس خود میترسید زیرا که میدانست آنکه وی بعد
خلیفه خواهد بود بر امت او بعد از او بر محافظت
او اهتمام نمود و علی بن ابیطالب را بر فراش خود
خوابانید بنا بر آنکه میدانست که اگر کشته شود خللی
در امر دین واقع میشود زیرا که علی بن ابیطالب را
بدل قایم مقام نفس خود در امت بود چرا جواب ندادی
که شما میگوئید آنکه پیغمبر خدا فرمود آنکه خلافت بعد
از من سی سال خواهد بود مطابق اعمار این چهار
نفر یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و امیر المومنین زیرا که
ایشان خلفا بودند بر مذهب شما و چون چنین
باشد پس هم چنانکه ابی بکر خلیفه بود این سه نفر
دیگر خلیفه بودند چرا دین اختلال پذیر میشد بهلاکت
ابی بکر نه بهلاکت سه نفر دیگر و سبب چه بود
که ابو بکر را با خود بغار میبرد و سه نفر دیگر را وا
میگذاشت پس اهتمام پیغمبر با بو بکر نه بدیگر خلفا
تهاون بوده باشد در امر امت و تارک شفقت بوده
باشد بر ایشان و اما آنچه خصم تو میگفت که ابو بکر
و عمر مسلمان شده بودند بطوع و اختیار خود یا
باکراه و اجبار چرا در جواب نگفتی که ایشان مسلمان
شده بودند بطوع و رغبت اما سبب بود که ایشان
مختلط میبودند بیهود و خبر میدادند ایشانرا

بانکه محمد خروج خواهد کرد واستیلا خواهد یافت بو عرب
بنا برانکه در توریة وانجیل وساير کتب منزله قصه
محمد وطالع او مسطور ومذکور بود وبا ابو بکر وعمر
میکفتند که استیلای محمد بو عرب همچه استیلاء
بخت النصر بو بني اسرائیل خواهد بود الا انک
که محمد دعوی نبوت خواهد کرد واو پیغمبر نخواهد
بود وچون ظهور کرد پیغمبر با همراهي کردند ابو بکر
وعمر انحضرت را بو شهادت لا اله الا الله ومحمد
رسول وعلي ولي الله بو طمع انکه بیابند از جهة
خلا شهری وچون از طمع خود مایوس شدند
موافقت کردند با امثال خود از منافقان در
شب عقبه وسنکها در دبها تعبیه کردند واز
بالای کوه انداختند تا نفره کند شتر پیغمبر خدا
وانحضرت را بیندازد وبهلاکت رسانند پس خدا
نکاه داشت پیغمبر خود را از کید ایشان وقدرت
نیافتند که مضرتی بپیغمبر خدا رسانند وحال ایشان
همچال طلحه وزبیر بود که بیعت کردند با امیر
المومنین بو طمع انکه ایشانرا والی هر یک از بلاد
ونواحی باشد وچون مایوس شدند از حکومت
ولایت عهد شکستند وخروج کردند تا منتهی شد
امر ایشان بانچه منتهی شد بان امر عهد شکنندکان
بعد ازان برخواست امام ابو محمد از برای اداء نماز
دوخوا

وبرخواست ما او قایم الامر ومن باز کشتم از خدمت
ایشان وبنزد احمد بن اسحق امدم احمد را مضطرب
وکریان دیدم کفتم چیست ترا که چنین کریان ومضطربی
کفت جامه که مولای من از من طلب نمود باحضار ان
مامور بودم از من کم شده بود کفتم اندیشه مکن
وبخدمت حضرت امام رو وحقیقت حالرا باز نمود
کن احمد بنزد امام رفت وخوش حال وبا تبسم باز
کشت وصلوات بر محمد وال محمد میفرستاد کفتم ای
احمد خبر چیست کفت ان جامه در زیر قدم امام
مبسوط بود وبر روی ان نماز میکذارد ویس باتفاق حمد
خدایتع وسپاس الحمد بجای اوردیم بعد ازان
مکرر بخدمت امام ابو محمد رسیدیم ودیکر صاحب
الامر را ندیدیم در ملاقات وادع احمد بن اسحق در
برابر وی امام برخواست وکفت ای پسر رسول
خدا هنکام رفتن شده وما از خدایتع درخواه
میکنیم بحرمت جد تو مصطفی ومرتضی وسیده
نسا عالمیان مادر تو وبحق سید جوانان اهل
بهشت وائمه طاهرین از بعد ایشان که بدل ان
نواند انکه بکردانند خدایتع این ملاقات را اخر عهد
ما بملاقات تو چون احمد بن اسحق این بکفت ابو
محمد چندان بکریست که اشک از محاسن انحضرت بر جامه
ریزان کشت وفرمود ای پسر اسحق مبالغه ودر بی

دعاء سمای که اوقات رحلت تو بغایت نزدیک شده
احمد زمانی بیهوش بیفتاد چون بهوش باز آمد از
امام خرقه طلب نمود که از برای او کفن باشد امام
دست مبارک در زیر بساطی برد که بر وی نشسته بود
و دوازده دینار طلا باحمد داد و فرمود این را انفاق
کن بر خود و مراقب باش که آنچه طلب کرده بان
خواهی رسید خدایتع ضایع نکرده اند مزد نیکو
کاران را سعد گفت که چون ما از سر من رای بیرون
آمدیم و قریب سه فرسخ دور شدیم احمد بن اسحق
تب کرد و بیماری بر او غالب شد چون بحلوان
رسیدیم در خانی از خانات فرود آمدیم احمد بن
اسحق مردم شهر خود را که در ان کاروان بود
طلب نمود آنگاه گفت متفرق شوید و امشب
مرا تنها گذارید مردم متفرق شدند و او را تنها
در حجره گذاشتند و هر یک بخوابگاه خود رفتند
سعد میگوید که چون صبح طالع شد مرا اندیشه
بیماری احمد دریافت و در ان فکر بودم چون
چشم گشادم کافور خادم امام ابو محمد را دیدم
که میگفت خدایتع شما را جزای خیر دهاد و عاق
شما را بنیکویی یاد کرداناد در عزای احمد بن اسحق
الحال فارغ شدیم از غسل و تکفین او برخیزید

و بدفن

و بدفن او مشغول شوید بتحقیق که او گرامی‌ترین
مردم است بنزد امام شما و سعد گفت و از دیده غایب
شد پس ما بنزد او جمع آمدیم و او را دفن کردیم و
بعد از فراغ از دفن او از حق تع طلب رحمت و مغفرت
از برای او نمودیم رحمة الله علیه در غیبت وو
جود صاحب الامر و از شیخ موثوق بابی عمرو عمری مروی است
که گفت مشاجره و مخاصمه نمودند ابن ابی غانم قزوینی
و جماعتی از اثنی عشریه در امر صاحب الزمان که خلف
ابو محمد است ابو غانم گفت که ابو محمد از دنیا رحلت
نمود و او را خلفی نماند فرقه شیعه گفتند خلف ابو محمد
صاحب الامر است و غایب شده بعد از ان این واقعه
را در کتابتی در آوردند و بناحیه فرستادند و منتظر
جواب بودند جواب کتابت ایشان بخط صاحب الامر
رسید صورت کتابت این است که بسم الله
الرحمن الرحیم عافیت دهاد خدایتع ما را و شما
را از فتنهای روزگار و عطا کناد ما را روح و راحت
یقین و در پناه خود دارد ما را و شما را از سوء
منقلب بتحقیق که انها کردند بمن آنکه جماعتی
شک کرده اند در امر شما و تردد نموده اند در
ولاة امر شما و این غمناک میگرداند ما را نه از برای
ما بلکه از برای شما زیرا که خدایتع با ما است و ما را
حاجتی بغیر ما نیست و حق تع با ما است و در وحشت

نمی اورد مارا فقود مردم از ما زیرا اکر ما صانع پروردکار
خودیم وخلایق بعد از ما صنایع اند مارا ای کروه
چیست شمارا که در تردد مانده اید و در حیرت
افتاده اید ایا نشنیده اید قول حق تع را که اَطِیعُوا
اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولُوا الاَمرِ مِنکُم ایا
ندانسته اید اخبار و اثاریکه وارد شده است
در شان امامان کذشته و اینده شما ایا ندیده
اید که چکونه کردانیده است خدا تع از برای
شما اعلام دین که مهتدی شده اید بایشان
از ادم تا خاتم هرکاه که غایب شده است علمی ظاهر
شده است علمی دیکر وهرکاه که فرو رفته است
ستاره طالع میشود ستاره دیکر وچون قبض کرد
خدا تع امام زمان شمارا کمان بردید انکه خدا تع
باطل کردانیده رابطه اورا بخلق وقطع کرد شی
راکه در میان ایشان بود نه چنین است ونمی
بوده و نخواهد بود تا قیام ساعت وظاهر
خواهد کردانید خدا تع امام شمارا واکرچه
ایشان مکروه دارند اورا زیرا که چون امام از عالم
بقا رحلت نمود خلف او قایم مقام اواست و
نزاع نمیکنند با ما درین مقام مکر ظالم اثیم و طالب
بغیر مارا مکر کافر جاحد پس بترسید از خدا
وتسلیم کنندکان باشید بما حق مارا و بدانید
که ازبرای

که ازبرای هر اجل نوشته ماست و زود باشد که
بدانند کافران که ازبرای که عاقبت محمود در اخرت
هست نکاه دارد مارا و شمارا خدا تع از مهالک و
بدیها و ازافات وعاهات برحمت خود پس بتحقیق
که او قادر است برانچه میخواهد از برای ما و از برای
شما اسلام برهمه اولیاء مومنان و رحمت خدا و برکات
او برایشان وصلوات او بر محمد واهل بیت طیبین و
طاهرین او باد **دلیل امامت صاحب الامر بعد از امام**
حسن عسکری عم روایت کرده است سعد بن عبد الله
الاشعری از شیخ صدوق احمد بن اسحق بن سعد
الاشعری رحمة الله علیه که وی کفت که شخصی
از اصحاب ما نزد ما امد وکتابتی از جعفر بن علی النقی
[illegible]د مضمون انکه چون برادر من حسن بن علی
[illegible]سکری از دنیا رحلت نمود قایم مقام و نایب
[illegible]ب او در امامت جعفر بن علی است و نزد اوست
[illegible]لم حلال وحرام که محتاج الیه خلایق است احمد بن
[illegible]ق کفت که من چون کتابت جعفر را خواندم
[illegible]بتی نوشتم بصاحب الامر بان مضمون در میان
[illegible]دم و بناحیه مقدسه فرستادم جواب
[illegible]ن فرستاد بمضمون انکه بسم الله الرحمن
[illegible] امد بمن کتابت تو باقی دارد خدا تع ترا
[illegible]ی که در اند راوی ان کتابت بود واحاطه

کرد معرفت من بر همه انچه منضمن بود انرا باختلاف
الفاظ و مکرر خطاب ان بعد از حمد پروردکار عالمیان
بدانید که حق تع نیافرید خلایق را عبث و مهمل
نداد ایشان را ضایع بلکه بیافرید ایشانرا بقدرت
خود و بکردانید از برای ایشان چشم و کوش و عقل
و هوش بعد از ان برانگیخت از برای ایشان پیغمبران
که بشیر و نذیر ایشان بودند امر کردند ایشانرا بر
طاعت و نهی کردند از معصیت و شناسا کردانید
ایشانرا بانچه نمیدانستند از معرفت پروردکار
خود و فرو فرستاد بر ایشان کتابی را و ظاهر کرد او
دین و ملت ایشانرا و بداد هر یک از انبیا را دلایل
ظاهره و معجزات باهره اتش را بر بعضی از ایشان سرد
و سلامت کردانید و فراکرفت او را دوست خود
و خلیل خود و با بعضی سخن کفت و عصای او
اژدها کردانید و او را ید بیضا داد و بعضی
را زنده میکردانیدند باذن پروردکار خود و کور مادر زاد را بینا میکردند و بعضی
را زبان مرغان در اموخت و سلطنت و پادشاهی
عظیم داد بعد از ان محمد را رحمت عالمیان کردانید
و تمام کردانید بر او نعمت خود را و ختم کردانید باو
پیغمبرانرا و بشیر و نذیر عالمیان کردانید و بعد از
کمال دین او را بجوار رحمت خود برد و برادر او
و پسر عم او را علی بن ابیطالب امام و وصی و وارث
کردانید

کردانید و بعد از او فرزندان او را یکی بعد از دیگری
امام و نایب مناب یکدیگر کردانید و احیاء دین نبوت
ایشان نمود و در میان ایشان و برادران و بنی
اعمام و خویشان نزدیک ایشان فرقی روشن تر
بدید اورد که بان دانسته میشود خلاوند بحث
از غیر ان و امام از غیر امام و معصوم از غیر معصوم
و پاکیزه کردانید ایشانرا از رجس و دنس و کردانید
ایشانرا خزان علم و مستودع سر و موضع حکمت
خود و مؤید کردانید ایشانرا بدلایل ظاهره و اگر
نه این دلایل میبودی همه مردم با ایشان برابر می
بودندی و هر اینه دعوی کردی هر احدی به
انچه ایشان دعوی کردند و هرگز علم از جهل
و حق از باطل اشیا ز نیافتی و بتحقیق که دعوی
کرد امامت را این مبطل که مدعی است بر خدا دروغ
و باطل را نمیداند که حال او با چنین عالمیت که امید
ان داشت که تمام شود بان دعوی و بخدا ای
سوکند که در فقره بین خدا بر مته ایست که نمی
داند محکم و متشابه را از کتاب بلکه نمیداند حد
تلوة و اوقات انرا نکاه دارد خدا ایتع حق را
با اهل حق و قرار دهاد او را در مستقر خود
بدانید انکه خدا ینع ابا دارد انکه باشد امامت
در میان دو برادر بعد از حسین و حسن و هرکاه

که اذن دهد مارا در سخن گفتن ظاهر گردد حق
ومضمحل شود باطل وبخدا ایتم راغبم در کفایت و
جمیل صنع در ولایة وحسبنا الله ونعم الوکیل
جواب سؤالات بخط صاحب الامر (ع) روایت کرده است
ابو جعفر محمد بن یعقوب که گفت سؤال کردم از
محمد بن عثمان عمری رحمة الله که مراکتابتی است که
مراکتابتی است که سؤال کرده ام از مسایل مشکله
که مراهست وتوقع دارم که بجواب رسد محمد بن
عثمان قبول کرد وانرا بجلد خود رسانید پس بیرون
امد توقیع بخط اشرف صاحب الامر مضمون انکه اما
انچه سؤال کرده از امر منکران من از اهل
بیت ما وبنی اعمام ما پس بدانکه نیست درمیان
مخلوقات هیچ قرابت وخویشاوندی وانکس که انکار می
کند مرا نه از من است وسبیل او سبیل پسر نوح است
واما عم من جعفر وفرزندان او سبیل برادران یوسف
است واما فقاع پس خوردن او حرام است واما ظهور
فرج پس امر مفوض بحق تعالی است واما قول انکسکه
گمان میبرد انکه حسین بن علی کشته نشده کفر وضلالت
است واما محمد بن عثمان عمری پس خدا از او راضی
باد از پدر او که از پیش گذشت پس بتحقیق که او
معتمد منست وکتاب او کتاب منست واما محمد بن
علی مهزیار اهوازی پس زود باشد که خدا تعالی
بصلاح

بصلاح اورد دل او را وزایل گرداند از او شک او را
واما محمد بن شاذان بن نعیم پس او مردی از شیعه
ما اهل بیت است وابو الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع
الملعون است واصحاب او ملعون اند هم نشینی
با اصحاب او ومقالات ایشان جایز نیست پس بتحقیق
که من از ایشان بیزارم وپدران من از ایشان نیز
بیزارند واما متلبسان باموال ما پس انکس که حلال
میداند چیزی را از اموال ما برخود پس او خورنده
اتش سوزان است واما خمس پس مباح گردانیده ایم
ما انرا بر شیعه خود تا وقتی که ظهور کند امر ما واما
انچه علت واقع شده است از غیبت ما پس بتحقیق
که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تسالوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای
کسانیکه ایمان اورده اید سؤال مکنید از چیزها که
ظاهر شود انچیزها بر شما سبب بد حالی شما
شد بتحقیق که هیچ یک از پدران من نبود مگر که
گردن او بیعت یکی از طاغیان زمان بود ومن
ن امدم در وقتی که بیرون امدم وبیعت یکی
طاغیان در گردن من نیست واما وجه انتفاع در
بت من پس همچو انتفاع است بافتاب هرگاه که
غایب گرداند انرا سحاب وبتحقیق که من امان اهل
نم همچنانکه ستارها امان اهل اسمانند پس به

ببندید درهاي سوال را از انچه بکار نیاید شما را
و باید که بیشتر دعاي شما بتعجیل فرج من باشد پس
بتحقیق که این فرج شما است از ابو الحسن علی بن محمد
دلال قمي مرویست انکه کفت اختلاف کردند جماعتی
از شیعه ما در انکه حق تع تفویض کرده است بائمه
دین انکه بیافرینند خلایق را و روزي دهند ایشانرا
پس کفتند قومي که این محال است و جایز نیست بر
خدا تع از براي انکه اجسام قادر نیست بر خلق و افرینش
ان مکر خدا تع و قومي کفتند که خدا تع قادر کردانیده
است ائمه دین را بر افرینش اجسام و تفویض کرده
است بایشان افرینش ایشان و ارزاق ایشانرا
همچنانکه قادر کردانیده است بعضی انبیا را بر مرده
زنده کردانیدن و در این باب نزاع عظیم کردند در
میان بعضی از ایشان کفتند چلیست شما را که رجوع
نمیکنید بابي جعفر محمد بن عثمان سوال کنید از این
مسئله تا حق بر شما واضح کردد بتحقیق که او طریق
صاحب الامر است پس راضی شدند جماعت بابي
جعفر و تسلیم کردند امر را باو و ظهور حق را باخبار
او قرار دادند و سوال خود را نوشتند و بابي جعفر
فرستادند توقیع بخط امام در شبه پس بیرون امد
از جهة ابو جعفر توقیعي بخط امام نوشته مضمون
انکه بتحقیق که خداوند تع او است افریننده اجسام
وقسمت

وقسمت کننده ارزاق از براي انکه او نه جسم است
ونه حال در جسم و نیست مانند او چیزي و او شنوا
و بینا است و اما ائمه پس ایشان درخواه میکنند
از خدا تع پس می افریند انچه ایشان میخواهند
و سوال میکنند ارزاق را از براي مردمان پس
روزي میدهد مردمان را چنانکه ایشان میخواهند
که ایشان را د سوال نکرده باشند و بزرك داشت
حق ایشان نموده باشد روایت کرده است ابو جعفر
محمد بن علي بن الحسین بن بابویه قمي از محمد بن
ابراهیم بن اسحق طالقاني که کفت من بنزد شیخ ابو
القاسم الحسین بن روح بودم با جماعتی که از انجمله
علی بن عیسی قصري بود پس برخواست مردي و کفت
اي شیخ سوالي دارم شیخ فرمود سوال کن مرد کفت
خبر ده مرا از حسین بن علی که ایا ولي خدا بود شیخ فرمود
بلي باز کفت خبر ده مرا ایا کشنده او عدو خدا بود کفت
بلي مرد کفت چکونه جایز باشد که مسلط کرداند خدا
دشمنان خود را بر دوستان خود شیخ ابو القاسم فرمود
این سوال کردي جواب را مستمع باش بدانکه خدا تع
سخن نمیکوید با مردمان بمشاهده عیان ملکه خطاب
میکند ایشانرا بوسایط انبیا و رسل و انبیا بشر نبوده اند
بود زیرا که اکر از صنف بشر نباشند هرا ینه نفرت
کنند امت از ایشان بجهة بي مناسبتی و قبول نکنند

سخنان ایشانرا و شاید که معجزه از ایشان صادر شود انرا
معجزه ندانند مثلا اگر انبیا از جنس ملایک یا از جنس جن
اینچنین خوارق عادت ادمیان صادر تواند شد و نسبت
با ایشان خارق عادت نباشد پس از معجزات ایشان
جزم بنبوت انبیا نتوانند نمود و چون ضرورت شد که
انبیا از جنس بشر باشند طعام خورند مانند امت این
مثلیت سبب ان میشود که امت قبول نکنند قول انبیا را
تا زمانی که معجزات از انبیا بظهور رسد که از اینجا بدانند
که ایشان مخصوص شده اند بچیزی که بشر را با قدرت
نیست پس هر یک از انبیا را معجزاتی داد بعضی معجز ایشان
طوفان بود بعد از انکه امت را بشارت داد و بیم کرد پس
غرق شدند همه متمردان و طاغیان و بعضی را در اتش
انداختند اتش بر ایشان خنک و سلامت گشت و بعضی
بیرون اوردند از درون سنگ خاره شتری که بتازه
انها پر شیر بود و بعضی دریا را شکافتند و دوازده چشمه
اب از سنگ خاره روان کردند و عصای خشک او
اژدها گشت و بعضی مرده را زنده گردانیدند و خبر میداد
مردم را از انچه در خانهای خود میخوردند و ذخیره میکرد
و بعضی ماه را شکافته کردند و بهایم و حیوانات وحشی
با او سخن گفتند و چون انبیا اتیان بچنین معجزات نمودند
و عجز خلایق نسبت با ایشان بظهور پیوست حکمت بالغه
الهی چنان اقتضا کرد که بگرداند انبیا را باین معجزات

در یک

در یک حال غالب بر خلایق و در دیگر حال مغلوب خلایق
و در حال قاهر و در حالی مقهور باشند و اگر میگردانید خدا
ایشانرا در جمیع احوال قاهر و غالب و مبتلا و ممتحن نمیشدند
بمحنت و بلاء پروردگار هراینه فرا میگرفتند ایشانرا
معبود و اله خود و ایشان هرگز بفضیلت صبر و تحمل
در بلاها و قضایا نمیرسیدند لیکن گردانید خدا اینچنین احوال
ایشانرا همچه احوال غیر ایشان تا در حال محنت و بلا صابر
باشند و در حال عافیت و غلبه بر اعدا شاکر باشند
و در همه احوال متواضع و فروتن باشند نه متکبر و
متجبر و تا بندگان بدانند که مر انبیا و رسل را خداوندی
است که خالق و مدبر ایشانست پس عبادت کنند او را
و فرمانبرداری کنند پیغمبران او را و حجت خدا قایم باشد
بر کسیکه تجاوز از حد نماید در امور ربوبیت و دعوی ربوبیت
و الوهیت نماید از برای پیغمبران خود و باعناد و خلاف کند
با انچه پیغمبران او از جانب حق تع اورده اند از برای
هدایت عباد تا هلاک شود انکه هلاک میشود بحجت
و بیان و زنده ماند انکس که زنده می ماند بحجت و بیان
[illegible] بن ابراهیم گفت من روز دیگر باز گشتم و بخدمت
[illegible] ابو القاسم حسین بن روح امدم و گفتم ان سخنان
[illegible] از پیش خود گفتی شیخ گفت مرا چه حد و چه یارا
[illegible] سخنی در دین خدا برای خود گویم این سخنان
مسموع از صاحب الامر است در رد قول غلاة در ذکر

توقيعات که بيرون امد از صاحب الامر حجة رد بر غلاة
بدست محمد بن علي بن الهلال الكرخي مضمون انکه اي
محمد بن علي منزه است خدا از انچه وصف ميکنند
اورا ظالمان وملحدان ما شريك خدا نيستيم در علم او
ونه در قدرت او بلکه غيب اند غيب را غير حق تع
هم چنانکه فرموده در محکم کتاب خود وباهمه پدران
اول ما از ادم ونوح وابراهيم واسمعيل وغير ايشان
از انانکه گذشته اند از ائمه دين تا بعصر وزمان من
همه بندکان خدا ايم اند اي محمد بن علي رنج رسانيد
بما جاهلان شيعه واحمقان ايشان وانکسانيکه
پرستش بهتر از دين داعيان ايشانت کواه ميکردانم
ترا وکواه ميکردانم شيعه مارا بر سخنان که ذکر
کردم پس هر انکس که فهم کند کتاب مرا وباز نکردد
بانچه من امر ميکنم اورا ونهي ميکنم دران پس براوست
لعنت خدا ولعنت ملائکه ولعنت مردمان روايت کرده
اند اصحاب ما انکه ابا محمد الحسن السريعي از اصحاب
ابو الحسن علي بن محمد بود وبعد از رحلت امام از اصحاب
ابو محمد الحسن العسکري بود واول کسي است که د
کرد از براي صاحب الزمان مقامي راکه خداي تع او
در انجام نداشته بود دروغ بر خدا وبر ائمه کف
ظاهر شد از وقول بکفر والحاد في ذم حسين بن م
حلاج وهم چنين محمد بن نصير نميري از اصحاب اب
محمد

محمد الحسن العسکري بود چون امام ابو محمد متوفي شد دعوی
کرد از براي صاحب الامر الوهيت راو قايل بتناسخ بود
واباحة محرمات ودر زمان او ابو طاهر محمد بن علي بن
هلال وحسين بن منصور حلاج ومحمد بن علي شلمغاني نزد
مقالات سريعي ونميري سخنان ميکفتند پس توقيع
امام صاحب الامر بر لعن وطعن ايشان بيرون امد
وبيزاري امام از ايشان بدست شيخ ابو القاسم حسين بن روح
مضمون انکه بدان ابقاك الله تع انکه محمد بن علي معروف
بشلمغاني تعجيل کناد خدا برو بلاهاي خود را ومهلت
ندهاد اورا در زندکاني اومرتد شده است از
اسلام وملحد شده است در دين خدا ودعوي چيزي
ميکند که بان کافر ميشود بخالق خود دروغ وبهتان
بر انبيا وائمه دين ميکويد وما بيزاريم از او واز
مقالات او ولعنت ميکنيم اورا وبر هر کس که اعتقاد
کند مقالات اورا وانکسي که بر راه روش او باشد
از سريعي ونميري وهلالي وغير ايشان واعتماد
ما بر خداوند عالميان است وهو حسبنا الله ونعم
الوکيل واما ابواب مرضيان وسفراء محمد وحان
پس اول ايشان شيخ معتمد عمر بن عثمان بن سعيد
العمري نصب کرد اورا ابو الحسن علي بن محمد العسکري
وبعد از ان پسر ابو محمد الحسن العسکري ومتولي قيام
بامور ايشان بود در زمان حيات ايشان وبعد ان

اند پسر ابو محمد الحسن العسکری و متولی قیام بامور ایشان
بود در زمان حیات ایشان و بعد از ایشان قایم بامر
صاحب الزمان بود و توقیعات و جواب صاحب الزمان
بدست او بیرون می آمد و چون ابو عمرو وفات نمود
پسر او ابو جعفر محمد قایم مقام و نایب مناب او بود
در همه این امور و چون او وفات نمود شیخ ابو
القاسم حسین بن روح از بنی نوبخت بمهمات او
قیام مینمود و چون او رحلت نمود قایم مقام او ابو
الحسن علی بن محمد سمری شد و هر یکی از ایشان قایم
مقام دیگری بود و قبول نکردند شیعه اهلبیت
قول ایشان را مگر بعد از ظهور آیاتی و معجزاتی که دلیل
و برهان آن تواند بود و ظاهر میشد بر دست هر یک
از ایشان از صاحب الزمان صدق قول او را که دلالت
کند بر راستی مقاله ایشان و چون هنگام رحلت
ابو الحسن سمری رسید و اجل او نزدیک شد باوی
گفتند که وصیت این خدمت بکه خواهی کرد در
جواب توقیعی بیرون آمد از صاحب الامر مضمون

توقیع صاحب الامر در باب علی بن محمد

انکه بسم الله الرحمن
الرحیم ای علی بن محمد سمری بشنو بزرگ گرداناد
خدا اجر برادران ترا در مصیبت تو پس بتحقیق
که تو از دنیا مفارقت خواهی کرد ازین زمان تا
شش روز دیگر پس جمع کن امر خود را و وصیت

مکن

مکن جای خود را از برای دیگری پس بتحقیق که واقع شد
غیبت تامه بعد از این که هیچ ظهور نخواهد بود تا زمانیکه
امر خدا اینچنین باشد و این بعد از زمانهای بسیار خواهد
شد که در مردم قساوت قلب پدید اید و زمین از جور
و ظلم مردم پر شود و زود باشد که بیاید شیعیان من
و مدعای ایشان آن باشد که مرا دیده اند بدانید و
آگاه باشید که هر کس که دعوی مشاهده من میکند
پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه پس او دروغ
گوی است پس باید که این توقیع را بیرون آورید و
بمردم رسانید چون روز ششم بود بمنزل محمد بن علی
سمری آمدند بجوار رحمت پیوسته بود رضی الله و ارضاه

**از ذکر طرفی از توقیعات صاحب
الامر در مسایل فقهیه و غیران بدست ابواب اربعه**

و غیر ایشان محمد بن یعقوب کلینی رحمه حمیری روایت
کرده و رفع کرده او ابن زهری که وی گفت مدت مدید
و عهد بعید در تحقیق امر صاحب الزمان سعی بلیغ
بعمل رسانیدم و مال بسیار در این راه صرف نمودم
و خدمت و ملازمت ابو جعفر محمد بن عثمان عمری پیش
[...] پیش کردم و از وی التماس ملاقات صاحب الامر کردم
[...] گفت فردا صبح زود حاضر شو پس من در وقتی
مقـ[...] کرده بودم حاضر شدم محمد بن عثمان را دیدم که
[illegible] میشد و با او جوانی بود در کمال حسن و بها

ونهایت بهجت وصفا پس چون نظر کرد بمن اشارت کرد
که مطلوب تو اینست من تواضع وخشوع بسیار نمودم
وسوالی چند که در خواطر داشتم از ابو قف عرض رسانیدم
وبجواب شافی سرافراز شدم وبعد ازان توجه نمود
که در اندرون خانه در اید محمد بن عثمان بامن گفت
که اگر سوالی دیگر داری بگو که دیگر باره اورا نخواهی
دید بتعجیل امدم که سوال کنم در اندرون خانه در
امد وبامن سخن گفتا یتقدیر شنیدم که گفت ملعون
است کسیکه تاخیر نماز خفتن کند تا زمانیکه همه ستارها
اسمان چون شبکه در یکدیگر در اینند در نظر او
وملعونست کسیکه تاخیر کند نماز بامداد تا زمانیکه پنهان
شوند همه ستارهای اسمان توقیع صاحب امر در جواب
مسایل شبهه واز ابو الحسن محمد بن جعفر الاسدی ر...
کرده اند که وی گفت وارد شد بمن از شیخ ابو جعفر
محمد بن عثمان الاسدی در جواب مسایل من از
صاحب الامر برین وجه واما انچه سوال کرده از نماز
گذاردن شخصی نزد برامدن افتاب وفرو رفتن او
پس اگر حال برین وجه باشد که میگویند مردمان آن
افتاب طالع میشود درمیان دو قرن او پس بر دو ...
شیطان چیزی فاضلتر از نماز گذاردن نباشد در
وقت پس نماز گذار بینی وشیطان را ذلیل کنند واما انچه
سوال کرده اند انکه وقف کند شخصی چیزی را بر ناحیه
ماوبعد

ماوبعد ازان صاحب وقف محتاج شود بان چیز پس بدان
که هر انچیزیکه تسلیم نکرده است از این صاحب وقف
دران مختار است وهر انچه تسلیم کرده است از این
صاحب وقف را اختیاری نیست دران خواه محتاج
باشد بان وخواه نه بعد ازان سوال کرده از ان
کس که حلال داند چیزی از اموال مارا وتصرف کند
دران هم چنانکه تصرف میکند در اموال خود بی اذن
ما پس انکس که چنین کاری کند او ملعونست وما
خصمان او خواهیم بود در روز قیامت وپیغمبر خدا
فرمود انکس که حلال داند اموال عترت مرا انچیز را
که حرام گردانیده است بر او خدا تعالی پس او ملعونست
بزبان من وبزبان هر پیغمبر مستجاب الدعوه پس
هر کس که بر ما ستم کند از ظالمانست ودر لعنت خدا
خواهد بود بنا بر قول حق تعالی الا لعنة الله علی الظالمین
یعنی بدانید واگاه باشید که لعنت خدا بر ظالمانست
واما انچه سوال کرده که شخصی نماز گذارد در برابر
اتشی افروخته یا چراغی یا صورتی باشد ایا جایز باشد
از او جواب داد که اگر مصلی از اولاد عبده اصنام
وعبده نیران است جایز نیست نماز او واگر از این جمله
نیست جایز است واز ابو الحسن اسدی مرویست که گفت
یعنی بمن رسید از شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان العمری
... الله سره باین صورت بسم الله الرحمن الرحیم

لعنت خدا و ملایک و همه مردمان بر کسیکه حلال داند
از اموال ما بقدر درهمی ابو الحسن گفت در خاطر
من اینمعنی خطور کرد که این توقیع نسبت باکسی است
که حلال داند از مال ناحیه بقدر درهمی نه نسبت
باکسیکه بخورد و حلال نداند و دیگر با نفس خود گفتم
این حکم نسبت با هر کسی است که حلال داند حرامی را این
در این چه فضیلت باشد مر صاحب الامر را بر غیر او ابو
الحسن گفت بخدائیکه براستی و درستی محمد را بخلق
فرستاد که نظر کردم بتوقیع چنان دیدم که توقیع
منقلب شد بآنچه در خاطر من بود و توقیع باین
صورت منقلب شد که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ لَعْنَةُ
اللهِ وَالْمَلٰائِکَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِینَ عَلیٰ مَنْ اَکَلَ مِنْ
مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا یعنی لعنت خدا و ملایکه و مردمان
همه ایشان بر کسی است که بخورد از مال ما مقدار
درهمی حرام شیخ ابو جعفر محمد بن علی بابویه ر
در چیزی که روایت کرده است که مَنْ اَفْطَرَ یو
مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا فَعَلَیْهِ ثَلٰثُ کفارات
یعنی هر آنکس که ابطال کند روزی از ماه رمض
را عمدا پس بر او است سه کفاره یعنی کفاره جمع
فرمود فتوی سید هم بمضمون این خبر در حق
کسیکه افطار کرده بچیزی که بر او حرام بوده با
بنا بر آنکه یافته ام این تخصیص را در روایات اب

الحسن الاسدی رحمه الله از صاحب الزمان از عبد الله
بن جعفر الحمیری مرویست که گفت بیرون آمد توقیعی
بشیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری قدس الله سره در
تعزیه پدر او رضه باین صورت که مترجم میشود به
تحقیق که ما از برای خدائیم و ما بخدای خود باز میگردیم
تسلیم شده ایم امر او را و رضا داده ایم بقضای او
زندگانی کرد پدر تو در دنیا براه سعادت و رحلت
کرد از دنیا و نیکوئی و ذکر خیر او بر زبان مردمان بود
و ملحق شد با اولیا و دوستان خود بر موالیان او باد
همواره از برای ایشان سعی موفور بتقدیم میرساند
و بان تقرب بخدا اینمعنی مینمود خدا اینمعنی تازه و خرم گرداناد
وی او را و از تقصیرات او عفو کناد و از کمال
عادت او است که او را فرزندی چون تو باز ماند
و قایم مقام او است و از حق تعالی امرزش او را استدعا
مینماید حق تعالی دوست و نگاه دارنده و رای و کافی
باد و از جمله توقیعاتی که بیرون آمد از صاحب
الامر در جواب مسایل فقهیه که سوال کرده بود
زان **توقیع مسایل فقهی** محمد بن عبد الله بن جعفر
حمیری است که سوال کرده بودم از نماز تسبیح که
آن نماز جعفر طیار گویند که چون سهو کنند در تسبیح
در قیام یا در قعود یا در رکوع یا در سجود آن و
ذکر شوند آنرا در حالی دیگر از نماز آیا اعاده کنند

انچه از ایشان فوت شده باشد از تسبیح شما در حال
متذکران یا متوجه ان نشوند نماز خود را تمام کنند
توقیع برین وجه غیر صدور یافت که چون سهو
کند در حالی از احوال نماز و متذکر شوند انرا در
حالی دیگر قضا کند انچه فوت شده بود از او در حالی
که متذکر شود انرا در حالی و از جمله سوالات محمد
بن عبد الله حمیری اینبود که روایت کرده اند از
برای ما در ثواب قرائت در فرایض و غیر فرایض از
عالم که فرمود عجب میدارم از کسیکه قرائت نکند
انا انزلناه فی لیلة القدر را چه گونه مقبول باشد
نماز او و روایت کرده اند از وی پاکیزه نیست نماز
کسیکه نخواند در نماز خود قل هو الله احد را و روایت
کرده اند که هر که بخواند سوره همزه را در نماز فریضه
عطا کند باو خدا جمیع مقاصد دنیای او را ایا جایز باشد
که بخواند همزه را در نماز فریضه و بگذارند اند و
سوره را که ذکر کرده شد بانکه روایت کرده شده
است انکه مقبول و پاکیزه نیست انکه نخواند غیر این
دو سوره را توقیع برین نمط شرف صدور یافت که
ثواب در بن صور بر وجهی است که روایت کرده
شده هر گاه که نماز گذارند ترک کنند سوره را
در ان سوره ثوابست و نخوانند قل هو الله احد
انا انزلناه فی لیلة القدر را از جهت فضیلت انها
کند

کند او را خدا جمیع ثواب انچه قرائت کرده و ثواب سوره
که ترک کرده است و جایز است که قرائت کند غیر این
دو سوره را و نماز او تمام باشد سوال و وقت دعا ماه
رمضان و از جمله سوالات اینبود که دعا وداع شهر رمضان
کی خوانده شود چرا که اختلاف کرده اند در وی اصحاب
ما بعضی میگویند که خوانده شود در شب اخر رمضان
بعضی میگویند که خوانده شود در روز اخر رمضان
چون دیده شود هلال شوال توقیع همایون بر این
وجه شرف نفاذ یافت که معظم اعمال ماه رمضان
در شبهای رمضانست و وداع رمضان در اخر شب
رمضانست پس اگر خوف اینباشد که منقضی شود
شهر رمضان بگرداند وداع را در فرد شب رمضان
و از جمله سوالات وی اینبود که نماز گذارنده چون
نماز شب گذارد و در نار یکی شب از راه غلط سجده بر
...لع یا لباس یا چیزی کند که سجده بر او جایز روا
نباشد و چون سر بردارد میابد انچیزیرا که سجده برو
... است ایا اعاده کند انسجده را یا سجده اول مجزیست
...یع اشرف برین نمط بیرون امد که مادام که راست
...سته باشد تدارک ان سجده اول نماید و اگر
...ست نشسته باشد سجده اول مجزیست در وادی
متعه و از جمله سوالات اینبود که مردی که بمذهب
...بل باشد و معتقد متعه را حرام داند اطاعت او را اهلی

باشد که با او موافق باشد در همه امور و عمل کرده باشد
با او انکه زنی دیکر نخواهد و متعه نکاه ندارد و بیست
سال باین وفا نموده باشد و بسیار باشد که در سفر
دور رفته باشد و مدت مدید در سفر بوده باشد و
هیچ متعه نکند و کنیز نخرد و زن نخواهد بنکاح دایم و
چنان داند که اطلاع برادران و فرزندان و حوالی و حواشی
بر احوال معرفت اوست و واجب داند انکه ثابت باشد
بر حالی که بران بود از محبت اهل خود و نکاه داشت جانب
او و عقد متعه نکند نه از برای اعتقاد بتحریم متعه بلکه
حلال بودن متعه را دین و مذهب خود داند ایا او را
در این اثمی باشد توقیع اشرف بدین نمط صدور یافت
که مندوب است از برای او انکه اطاعت و فرمان
برداری کند خدا تعالی را در عقد متعه تا ذایل شود
از او تخلف از امر الهی واکرچه یکنوبت بوده باشد
صورت وجهت وجهی و از جمله کتابتها که صاحب الامر در
جواب مسایل محمد بن عبد الله حمیری نوشته در
سنه سبع و ثلثمائه انست که چون سوال کرد محمد
بن عبد الله که در توجه نماز ایا رواست که بکویند
علی ملة ابراهیم و دین محمد چرا که بعضی اصحاب ما کفته
اند که هرکاه که در توجه نماز بکویند علی دین محمد
بدعتی کرده باشند زیرا که نیافته اند در هیچ یک
از کتب صلوة عبارة علی ملة ابراهیم و دین محمد را
مکر در

مکر در یک کتاب که انکتاب قاسم بن محمد است از جد خود
ابو الحسن بن راشد روایت میکند که حضرت ابو عبد الله
الصادق فرمود بحسن چکونه توجه نماز میکنی کفت
میکویم لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ ابو عبد الله فرمود از این
سوال نکنم چکونه میکویی وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي
فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفًا مُسْلِمًا حسن
کفت میکویم این را بعد از ان امام فرمود هرکاه بکویی
این را پس بکوی عَلٰی مِلَّةِ إِبْرَاهِیمَ وَدِینِ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَاجِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْاِئْتِمَامِ بِآلِ مُحَمَّدٍ حَنِیفًا مُسْلِمًا
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ پس توقیع صاحب الامر
بدین وجه صدور یافت که توجه فریضه نیست
و سنت موکد در رکعت بمثابه امر اجماعی است این
کلمات است وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ
الْأَرْضَ حَنِیفًا مُسْلِمًا عَلٰی مِلَّةِ إِبْرَاهِیمَ وَدِینِ
ٍ وَهُدَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ
نَّ صَلَاتِي وَنُسُکِي وَمَحْیَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ
عَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ
الْمُسْلِمِینَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِینَ أَعُوذُ
لّٰهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ بِسْمِ
ّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ بعد از ان فاتحة الکتاب بخواند
مله کتابتهای صاحب الامر در جواب مسایل
د بن عبد الله حمیری رحمة الله در سنه ثمان
٤٧/٢

ونلثمائه است که چون سوال کرد از مردی که نماز پیشین
بگذارد وشروع در نماز پسین کند وچون دو رکعت از
نماز پسین بگذارد متذکر شود آنکه نماز پیشین دو رکعت
گذارده بود چگونه کند کیفیت شک در نماز توقیع رفیع
باین وجه بیرون امد که اگر مرد در میان اند و نماز
حدثی کرده که قطع نماز باعث میشود دهرد و نماز
را اعاده کند واگر چنین حدثی از او در وجود نیامده
دو رکعت نماز پسین تتمه نماز پیشین است نماز عصر را
بعد از ان بگذارد وچون سوال کرد از اهل جنت
که ایا در میان ایشان توالد وتناسل میباشد یا نه
کیفیت توالد وتناسل در جنت توقیع منیع برین نمط شرف صدور
یافت زنان در جنت حامله نمیشوند وغیر این و
ایشان از خون حیض ونفاس مبرا باشند وطفولیت
در انجا نیست در جنت انچه نخواهند باشد پس
اگر شخص مومن را خواطر بفرزندی کشد در حال
افریده میشود بی حمل وولادت بر هیئت وصورتی
که مراد او باشد هم چنانکه ادم بی حمل وولادت افریده
شد سوال در متعه حیض وچون سوال کرد از مردیکه
بخواهد زنی را بنکاح متعه بمبلغی معین تا مدت معلوم
وباقی باشد مرد را بان زن بقیه مدتی وا نراهبه
نماید وان زن پیش از هبه بدو روز یا سه روز
حایض شده باشد که چون ایام حیض منقضی گردد
شخص

شخص دیگر او را در نکاح در اورد یا انکه محتاج است بانکه
حیض دیگر بگذرد توقیع صاحب الامر بیرون امد که محتاج
است بحیض دیگر زیرا که اقل عدد یک حیض است وطهر ی
تمام وچون سوال کرد از شخص که دعوی کند بر شخصی
هزار درهم واو اقامه بینه عادله کند باز برای دعوی
نماید بپانصد درهم باز دعوی نماید سیصد درهم وبرد
تمسک منفرد باشد وباز بروی دویست درهم دعوی
نماید بتمسک علاحده وبرهریک اقامت بینه عادله
نماید ومدعی علیه گوید که این تمسکات همه داخل است
در تمسک یکهزار درهم ومدعی منکر ان باشد وگوید
هر یکی مبلغی علاحده است ایا واجب میشود بر او یک
هزار درهم تنها یا انچه اقامت بینه بر دعوده از برای
واجب میگردد صورت اشتباه مبلغ توقیع برین نوع
... صدور یافت که فرا گیرد از مدعی علیه هزار
درهم را ودران شکی نیست ومرد سوگند کند بر مبلغ
... هزار دیگر اگر سوگند یاد نماید که غیر هزار اول
... نستاند واگر نکول کند او را در ان حقی نباشد
وچون سوال کرد که ایا جایز است شخصی را هرگاه که نماز
... یا نافله گذارد وتسبیح در دست او باشد و
... کرد اند در نماز توقیع منیع بیرون امد باین صورت
... جایز است او را اگر از سهو وغلط ترسد وچون
... سوال کرد از نماز جعفر بن ابیطالب که در چه

وقت این افضل است ودر کدام وقت جایز است وایا
در این نماز قنوت هست یانه توقیع برین وجه بیرون
امد که افضل اوقات او اول بهار جمعه است بعد ازان
در هر روز ودر هر شب که این نماز گذارد جایز است
ودو قنوت درین نماز سنت است یکی در رکعت دوم
پیش از رکوع ویکی در رکعت چهارم بعد از رکوع و
چون سوال کرد از مردی که قصد کرده باشد که چیزی
از مال خود را در حوایج برادر خود صرف نماید بعد ازان
چنان یابد که خویشان او محتاج اند ایا صرف کند ان
مال را در مدد انکس که قصد کرده بود یا صرف بکند در
خویشان محتاج خود توقیع امام برین وجه بیرون امد
که صرف کند در حوایج انکس که نزد یکتر باشد بمذهب
ومعتقد او پس اگر بقول عالم رود که فرمود قبول
نمیکند خداینع صدقه را از مردی وخویشان او محتاج
باشند باید که قسمت کند انرا در میان خویشان و
در میان انکس که قصد او کرده بود تا بیابد تمام ثواب
وچون سوال کرد از مسح بر پای کشیدن ابتدا بر
پای راست کند یا انکه مسح کند پای راست و پای
چپ را باهم توقیع شریف بیرون امد که مسح کند
دو هر پای را باهم پس اگر ابتدا کند بیکی از پایها
ابتدا نکند مگر بپای راست در رد و تقبیح بطلان قول
مخالف در تاویل ایه غار در احتجاج شیخ سدید ابی عبد الله

محمد بن محمد نعمان المفید روایت کرد شیخ ابو علی الحسن
بن معمر الرقی در شهر رمله در ماه شوال سنه
ثلث وعشرین واربع مائه که فرمود در سالی از
سالها در خواب دیدم که در راهی میگذشتم جمعی
در نظرم امدند که حلقه بسته بودند ومردم
بسیار انجا بر پای ایستاده بودند پرسیدم این چه
حلقه است ومردم از برای چه ایستاده اند گفتند
این حلقه ایست ومردی در میان نشسته از برای
ایشان روایات وحکایات میگوید گفتم این چه
کس است گفتند عمر بن الخطاب انحلقه را شکافتم
ودر میان در امدم مردی را دیدم که با مردم سخن
میگفت وسخن او را مفهوم ومحصلی نبود سخن را
بر او قطع کردم گفتم ای مرد خبر ده مرا که چیست وجه
دلالت بر فضل صاحب تو ابی بکر بن ابی قحافه از
قول حق تع ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ
يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا یعنی
پیغمبر ما دوم دو کس بود که اند و کس در غار
بودند انزمان که میگفت پیغمبر ما مر صاحب خود
را اند و هناک مباش بیخش که خدا تع با ما
است عمر گفت وجه دلالة فضل ابوبکر در این
ایه در شش موضع است اول انکه خداینع
ذکر کرده پیغمبر ما و ذکر کرده ابوبکر را وکردانیده

اورا دوم پیغمبر خود کفته است ثَانِيَ اثْنَيْنِ دوم انست
که وصف کرده است ایشانرا باجتماع ایشان در مکان
واحد از جهت الفتی که درمیان ایشانست وکفته
است إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ سیم انست که اضافه کرده است
اورا به پیغمبر بذکر صحبت تا جمع کند درمیان ایشان
بچیزی که اقتصار ثبت کند وکفته است إِذْ يَقُولُ
لِصَاحِبِهِ وچهارم انست که خدا تع خبر داده است
از شفقت پیغمبر خدا ورفق ومدارا باو از برای
انکه اورا منزلتی است بنزد او وکفته است که لَا
تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ پنجم انکه خبر داده است اورا انکه خدا
تع از ایشانست نصرت میکند ایشانرا و دفع مکاره
از ایشان خواهد کرد درحد برابری وکفته است
إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ششم خبر داده است خدا تع از نزول
سکینه بر ابو بکر از برای انکه پیغمبر خدا صلعم
نکرده است اورا هرکز سکینه وکفته است
فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ پس این شش
است از ایه که دلالت بر فضل ابو بکر
تو او غیر ترا انکه طعن کنند در این فضایل
وجواب ثانی اثنین اذهما حضرت شیخ رضی فرمود باو
کفتم مرا بر سخنان تو در احتجاج از برای صاحب
اطلاع حاصل شد ومن بمدد کاری حق تع زود باشد
که بکردانم همه انجیز را که کفتی بمثابه خاکستری که
تند بادی باو رسد و انرا پریشان کرداند اما کفتی
تو انکه خدا تع یاد کرد پیغمبر خود را وکردانید ابو بکر
را دوم او در اخبار بعدد فضیلتی ومن بتو نیست
هم چنانکه بر عقل واضح وهویداست که مومن ومومن
دو عدد باشند ومومنی وکافری دو عدد باشند در
ذکر چنین عددی چه فضیلت متصور تواند بود
واما انچه کفتی که وصف کرده است ایشانرا باجتماع
ایشان در یک مکان این فضیلت نیز هم چه فضیلت
اول است زیرا که مکان جمع میکند مومن وکافر را
هم چنانکه عدد جمع میکند مومن وکافر را مسجد
پیغمبر خدا که اشرف از غار بود جمع میکرد مومن ومنافق
را وسفینه نوح جمع کرده بود پیغمبر خدا را وشیطانرا
وبهایم را پس از وحدت مکان فضیلتی حاصل نباشد
اما کفتی تو انکه اضافه کرد اورا بخود بذکر صحبت پس
...تی که این فضیلت ضعیفتر از این دو فضل است
...کر یافت زیرا که اسم صحبت جمع میکند مومن و
...را و دلیل برین قول حق تع است انجا که فرمود
لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي
خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ که صاحب مومن را که کافر بود
صاحب خواند ودر زبان عرب که قران بان زبان نازل
...شده إِنَّ الْحِمَارَ مَعَ الْحِمَارِ مَطِيَّةٌ فَإِذَا خَلَوْتَ بِهِ
مَعَ الصَّاحِبِ که حمار شخصی را صاحب او...

کویند واین اطلاق در اشعار و امثال ایشان بسیار است
پس ایشان صاحب تو ادر این اطلاق چه فضیلت باشد
و اما کفتن تو انکه فرمود لا تحزن یعنی اند وهناک مباش
این سخن وبال و محض خطا و دلیل نقصان او است نه بر
فضیلت او زیرا که لا تحزن نهی است حال خالی نیست
از انکه حزن ابوبکر طاعت بود یا معصیت پس اکر که
طاعت بود پیغمبر خدا نهی از طاعت نمیفرمود و اکر معصیت
بود پس ابوبکر در معصیت بود پیغمبر خدا نهی از ان
معصیت میفرمود پس قول حق تع لا تحزن دلیل کناه و
معصیت او است و اما کفتن تو انکه فرمود إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا
یعنی بتحقیق که خدا با ما است پیغمبر خدا ذات شریف خود را
بلفظ جمع تعبیر فرموده باشد مانند قول حق تع إِنَّا نَحْنُ
نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بعضی کفته اند
که ابوبکر درین وقت میکفت با پیغمبر خدا که محزون
و اندوهناکم بر برادر تو علی بن ابی طالب بواسطه
انکه در انشب علی بن ابیطالب بر فراش حضرت
خدا خوابیده بود پس پیغمبر فرمود که اند وهناک
مباش که خدا اینجا با ما است یعنی با من و علی بن ابی
طالب و اما کفتن تو که سکینه را خدا بر ابی بکر فرستاد
وسخنی است مزخرف باطل زیرا که بمقتضای این
انکس که سکینه باو فرستاده اند همان کس است که
باو امد و لشکرهای غیبی کرده اند و ظاهرا قرار داده
بوادز.

برانست انجا که میفرماید فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ
أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا پس اکر ابابکر صاحب سکینه
باشد پس او مؤید بجنود است و بوبن سخن اخراج
پیغمبر است از منزلت نبوت با انکه درین مقام اکر
پوشیده داری این فضیلت را از برای صاحب خودهم
اینه بهتر خواهد بود از برای او بنا بر انکه حق تع انزال
سکینه را بر پیغمبر در دو موضع کرده است که با او
قومی از مؤمنان بوده اند پس شریک کردانیده است
ایشانرا با پیغمبر خود در سکینه پس در یکی از موضعین
فرمود فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى و در موضع دیکر
فرمود فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و در اینجا سکینه
را مخصوص انحضرت فرمود و کفت فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
عَلَيْهِ و اکر با او مومنی میبود شریک میکردانید او را
در سکینه هم چنانکه شریک کردانیده بود در موضعین
سابقین پس اخراج او از سکینه دلالت صریح دارد
بر انکه صاحب تو از ایمان نصیبی و بهره نیست عمر از جواب
عاجز امد و مردم متفرق شدند و من از خواب بیدار
شدم
در احتجاج سید اجل اعلم الهدی
مرتضی ابو القاسم علی رضی الله عنه وارضاه در تعظیم
و نقد پس ائمه هدی از اهل بیت مصطفی سلام الله

علیهم التعاقب الظلام والضیاء وتفضیل ایشان بر سایر
خلق ما ورای پیغمبر ما بطریقی که سابق نشده است بر او
احدی از علما در رساله که موسوم است برساله باهره
در فضل عترت طاهره مقرر ماید واز جمله انچه دلالت
میکند بر تعظیم و تقدیم ایشان بر بشر انست که حق تع
دلالت کرده است ما را بر معرفت ایشان هم چنانکه دلالت
کرده است ما را بمعرفت ذات قدسی صفات خود در انکه هر
یک ازین دو معرفت ایمان واسلام مخصص است وجهل
وشک در هر یک ازان کفر وخروج از ایمانست وان منزلتی
است که نیست هیچ بشر را مگر از برای پیغمبر ما وبعد از او
از برای حضرت امیر المومنین وائمه دین از فرزندان او
صلوات الله اجمعین زیرا که معرفت وشناخت پیغمبران
سابق از ادم تا عیسی واجب نیست بر یکی از ما ومعرفت
ایشانرا هیچ تعلقی نیست بتکالیف دینیه ما واگر نه ا[ین]
بودی که قران وارد شده بنبوت انبیای پیغمبران که نام[ش]
در قران مذکورست از انبیای سابق ومعرفت ایش[ان]
وتصدیق بنبوت ایشان واجب شده از برای تص[دیق]
بقران پس هیچ سببی نمیشود که داعی باشد بر وجو[ب]
معرفت ایشان بر ما وتعلقی نمیبود معرفت ایشانرا بتکال[یف]
ما وانچه دلالت میکند بر انکه معرفت ائمه دین از جمل[ه]
ایمانست اجماع واتفاق شیعه امامیه بر این واجماع ای[ن]
[...]است مدا حجة که مشتمل بر قول امام معصوم است که

عقلی

عقلی دلالت بر وجود او در همه ازمنه واوقات دارد هم
چنانکه در کتب اصول علما واهل بیت مبین ومبرهن است
وممکن است که استدلال کرده شود بر وجوب معرفت
همه اهل بیت باجماع امت ومنضم شود باجماع فرقه محقه
امامیه که از پیش گذشت بنا بر انکه همه اصحاب شافعیه
بر ان رفته اند که صلوة بر پیغمبر ما در تشهد اخر واجب
است ورکنی از ارکان نماز است واگر اخلال بان واقع
شود نماز او باطل باشد وبیشتر ایشان میگویند که
صلوة در این تشهد بر ال پیغمبر و باقیان از ایشان بر
ان رفته اند که صلوة بر ال مستحب است پس بر قول
اول فرض وواجب باشد بر هر انکس که واجب است بر
او نماز از شناختن ایشان زیرا که صلوة بر ایشان فرع معرفت
ایشانست وانکس که بر استحباب صلوة رفته است پس
[...] از اجلاء عبادات واگرچه مندوب ومسنون باشد
[...] در ان اقتضا وتعبد بچیزی میکند که نا[...]
[ص]لوة الا بان از معرفت ال وعترت طاهرین وص[لی]
الله علی محمد واله اجمعین تمة هذه الرسالة
الشریفه الموسومة بکشف
الاحتجاج فی یوم الجمعه
ظهر شهر ربیع الاول
من شهور سنه
سبع وعشرین و

شن خ ک ز ع ل

همه بود در زهره کو بشته کرده

در خانه پرده آنچه تا خلیله

بعد از خلیله ن ۰۰ ظلا برکرده

و تو بغا بی کرمی رسید ...

هر ماه ... ظاهر ...